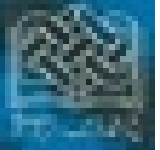




www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir



سیرت جاودانه

ترجمہ و تلخیص کتاب
الصحيح من سيرة النبي الاعظم

علامہ سید جعفر مرتضیٰ عاملی
ترجمہ ڈاکٹر محمد سپہری

جلد اول

tarikhema.org

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیرت جاودانه : در گفتگو با دکتر محمد سپهری دانشیار دانشگاه

نویسنده:

حامد عبدوس

ناشر چاپی:

کیهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۸	سیرت جاودانه : در گفتگو با دکتر محمد سپهری دانشیار دانشگاه جلد ۱
۲۸	مشخصات کتاب
۲۸	فهرست
۴۰	پیشگفتار
۴۱	سخن نخست
۴۴	بخش اول - مباحث مقدماتی
۴۴	اشاره
۴۴	فصل اول پیغمبر (ص) در روایات مکتب خلافت
۴۴	صفات پیامبر (ص)
۴۹	فصل دوم سیاست‌های ریشه‌کنی
۴۹	۱. اسوه و قدوه
۵۲	۲. منع از تدوین حدیث
۵۲	۱. منع از حدیث در عهد رسول خدا (ص)
۵۲	۲. منع از حدیث پس از رحلت پیغمبر (ص)
۵۳	اشاره
۵۳	۱. پیشامد اول:
۵۳	۲. پیشامد دوم:
۵۵	فصل سوم شخصیت‌های جایگزین
۵۶	اشاره
۵۸	مفتیان پس از خلفای نخستین
۵۹	شیوه‌های دیگر
۵۹	اشاره

- ۶۰ ا. تشویق شعر و شاعران
- ۶۰ ب. آموزش انساب
- ۶۱ ج. اهل کتاب، جایگزین نمونه و موفق تر
- ۶۱ اشاره
- ۶۳ ۱. اجازه کلی
- ۶۳ ۲. تورات خوانی
- ۶۳ ۳. ترویج علم آموزی از اهل کتاب
- ۶۴ ۴. ارجاعات صریح
- ۶۴ شاگردان کعب الاحبار
- ۶۵ رشوه‌های کعب
- ۶۵ اشاره
- ۶۵ ا. کعب الاحبار و خلافت علی (ع)
- ۶۶ ب. لقب فاروق
- ۶۶ ج. تمجید کعب الاحبار از ابو هریره
- ۶۶ د. کعب الاحبار و ابن عباس
- ۶۷ ه. تمجید کعب الاحبار از پسر عمرو عاص
- ۶۷ فصل چهارم نقش قصه‌گویان در تاریخ اسلام
- ۶۷ اشاره
- ۶۸ ۱. قصه و قصه‌گویی در مکتب خلافت
- ۶۸ اشاره
- ۶۸ ا. قصه‌گویی یک منصب رسمی
- ۷۰ ب. حاکمان و قصه‌گویان
- ۷۱ ج. قصه‌گویان در خدمت سیاست
- ۷۲ د. جسارت و نفوذ قصه‌گویان

۷۳	ه. چهره حقیقی قصه‌گویان
۷۵	۲. قصه و قصه‌گویی در مکتب امامت
۷۵	اشاره
۷۶	أ. ائمه (ع) و تدوین و روایت حدیث
۷۶	ب. موضع ائمه (ع) در قبال اسرائیلیات
۷۷	ج. شیعه، رویارویی با اسرائیلیات
۷۸	د. علی (ع) و رویارویی با قصه‌گویان
۸۰	ه. ائمه اطهار (ع) و رویارویی با قصه‌گویان
۸۰	و. پیروان خطّ علی (ع)
۸۱	ز. شرط قصه‌گویی
۸۲	ح. امتحان قصه‌گویی
۸۲	فصل پنجم انگیزه‌ها و اهداف
۸۲	اشاره
۸۳	۱. مقام خلیفه
۸۳	۲. تنگناهای سخت
۸۵	۳. تأثیرپذیری از اهل کتاب
۸۵	۴. کینه‌توزی و دشمنی با علی (ع)
۸۶	فصل ششم آثار و نتایج
۹۴	فصل هفتم معیارهای حفظ انحراف
۹۴	اشاره
۹۵	۱. صحابی:
۹۵	۲. عدالت صحابه:
۹۶	۳. مرتد صحابی:
۹۶	۴. سکوت در برابر اختلاف صحابه با یکدیگر:

۵. منتقد صحابه، زندیق است: ۹۷
۶. تفاوت فسق صحابه با دیگران: ۹۷
۷. حتمی بودن توبه صحابی: ۹۷
۸. بخشودگی گناهان بدی‌ها: ۹۸
۹. اجتهاد صحابه: ۹۸
۱۰. اجماع پیشوایان هدایت شده: ۹۹
۱۱. رأی صحابی در نبود نص: ۹۹
۱۲. اجتهاد در مقابل نص: ۱۰۰
۱۳. فتوای صحابه، شریعت و سنت: ۱۰۰
۱۴. سنت خلفا: ۱۰۱
۱۵. سنت امام عادل: ۱۰۱
۱۶. سنت و فتوای امیر: ۱۰۲
۱۷. رأی صحابی، قوی‌تر: ۱۰۲
۱۸. قول صحابی معارض حدیث صحیح: ۱۰۲
۱۹. عمل صحابی، ضعف حدیث: ۱۰۳
۲۰. مراسیل صحابه: ۱۰۳
۲۱. تصویب اجتهاد صحابه: ۱۰۴
۲۲. اجتهاد و خطای پیامبر (ص): ۱۰۴
۲۳. فراموشی و سهو پیامبر (ص): ۱۰۴
۲۴. عصمت امت: ۱۰۵
۲۵. اجماع، نبوت پس از نبوت: ۱۰۵
۲۶. ظن معصوم: ۱۰۶
۲۷. اجتهاد مقدم بر نص: ۱۰۶
۲۸. قیاس، رأی و استحسان: ۱۰۶

۲۹. مدلول قیاس، منسوب به پیامبر (ص) ۱۰۷
۳۰. سدّ باب اجتهاد: ۱۰۷
۳۱. تقدیس کور حتی از حدیث دروغ: ۱۰۸
۳۲. صحیح‌ترین کتاب‌ها: ۱۰۸
۳۳. ردّ روایات شیعه در فضائل و مطاعن: ۱۰۹
۳۴. رافضیان بدون سند: ۱۰۹
۳۵. روایت بدون زیان: ۱۰۹
۳۶. حدیث مردود: ۱۱۰
۳۷. حجم بدعت: ۱۱۰
۳۸. راویان بخاری و مسلم: ۱۱۰
۳۹. خوارج، راست‌گو هستند: ۱۱۱
۴۰. اعتزال، دشمن اهل حدیث: ۱۱۱
۴۱. نصف دین نزد حمیرا: ۱۱۲
۴۲. ابو هریره، راوی اسلام: ۱۱۲
۴۳. حدیث و قرآن: ۱۱۳
۴۴. موافقت اهل کتاب: ۱۱۳
۴۵. حدیث بنی اسرائیل: ۱۱۳
۴۶. حسن و قبح شرعی نه عقلی: ۱۱۳
۴۷. صدور انحصاری فتوا: ۱۱۴
- فصل هشتم معیارها و ضوابط پژوهش علمی ۱۱۴
- اشاره ۱۱۴
- ابزار پژوهش علمی ۱۱۴
- افزون بر آنچه گذشت، بخشی از ضوابط و معیارهایی را بیان می‌کنیم که هیچ پژوهش‌گری در میراث اسلامی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد. - ۱۱۶
- اشاره ۱۱۶

۱. بررسی حال ناقلان: ۱۱۶
۲. التزام به شیوه بیانی صحیح: ۱۱۷
۳. هماهنگی با طرح و برنامه: ۱۱۷
۴. خصایص و ویژگی‌های شخصیتی: ۱۱۷
۵. عدم تناقض بین نصوص: ۱۱۸
۶. عدم مخالفت با واقعیت محسوس: ۱۱۸
۷. عدم مخالفت با بدیهیات: ۱۱۸
۸. عدم مخالفت با حقایق ثابت: ۱۱۸
۹. امکان تاریخی: ۱۱۸
۱۰. موافقت با احکام فطری و عقلی: ۱۱۹
۱۱. هماهنگی با اوضاع: ۱۱۹
۱۲. موافقت با قرآن: ۱۱۹
- بخش دوم- پیش از بعثت ۱۲۰
- اشاره ۱۲۰
- فصل اول پیش از ولادت پیامبر (ص) ۱۲۱
- اشاره ۱۲۱
۱. ویژگی‌های جغرافیایی شبه جزیره عربی ۱۲۱
۲. شهرنشینی در شبه جزیره عربی ۱۲۱
۳. اوضاع اجتماعی مردم عرب ۱۲۲
۴. زن در عصر جاهلی ۱۲۲
۵. علوم عرب ۱۲۳
۶. ویژگی‌ها و خصوصیات عرب ۱۲۴
- اشاره ۱۲۴
- أ. مهمان‌داری و بخشنده‌گی ۱۲۴

- ب. حمیت و عصبیت ۱۲۵
- ج. شجاعت ۱۲۵
- د. شهامت، بی‌باکی و سرعت عمل ۱۲۶
- ه. غرور و عزّت ۱۲۶
- و. وفای به عهد ۱۲۶
۷. بنای مکه ۱۲۷
- اشاره ۱۲۷
- أ. بنای کعبه ۱۲۷
- ب. دعای ابراهیم ۱۲۷
- ج. تقدیس کعبه ۱۲۸
- د. کعبه و بت‌ها ۱۲۹
- ه. سرپرستی کعبه ۱۳۰
- فصل دوم دوران کودکی و جوانی پیامبر (ص) ۱۳۰
۱. نسب پیامبر (ص) ۱۳۰
۲. ایمان پدران پیامبر (ص) ۱۳۱
- اشاره ۱۳۱
- أ. پدر ابراهیم ۱۳۳
- ب. توجیه شگفت ۱۳۴
۳. میلاد پیامبر (ص) ۱۳۵
- اشاره ۱۳۵
- أ. زادگاه پیامبر (ص) ۱۳۵
- ب. دوران شیرخوارگی ۱۳۵
- ج. چرا بادیه؟ ۱۳۶
۴. برادران رضاعی پیامبر (ص) ۱۳۶

- ۱۳۶ اشاره
- ۱۳۶ ا. تناقض روایات درباره مدت شیر خوردن:
- ۱۳۷ ب. تناقض روایات درباره آزادی ثوبیه:
- ۱۳۷ ج. مطابق این روایت، ثوبیه پیامبر (ص)،
- ۱۳۸ ۵. درگیری دایه‌ها
- ۱۳۸ ۶. داستان شق صدر
- ۱۴۱ ۷. فقدان پدر و مادر
- ۱۴۱ ۸. کفالت و سرپرستی پیامبر (ص)
- ۱۴۲ ۹. سفر نخست پیامبر (ص) به شام
- ۱۴۴ ۱۰. شبانی و گوسفندچرانی
- ۱۴۵ ۱۱. سفر دوم پیامبر (ص) به شام
- ۱۴۵ فصل سوم ازدواج با خدیجه (س)
- ۱۴۶ ۱. مراسم خواستگاری
- ۱۴۷ ۲. مهریه خدیجه
- ۱۴۷ ۳. سنّ خدیجه به هنگام ازدواج
- ۱۴۹ ۴. یتیم قریش، افسانه رسوا
- ۱۵۰ ۵. ثروت خدیجه
- ۱۵۰ ۶. خدیجه در میان زنان قریش
- ۱۵۰ ۷. ازدواج‌های قبلی خدیجه؟
- ۱۵۲ ۸. دو همسر عثمان
- ۱۵۴ ۹. زینب دختر پیامبر (ص) یا پرورده او؟
- ۱۵۵ ۱۰. رقیبان علی (ع)
- ۱۵۵ ۱۱. هند ابن ابی هاله
- ۱۵۶ فصل چهارم از ازدواج تا بعثت

۱۵۶	۱. حضور پیامبر (ص) در جنگ فجار
۱۵۷	۲. حلف الفضول
۱۵۷	اشاره
۱۵۸	أ. امویان و حلف الفضول
۱۶۰	ب. اهداف و انگیزه‌های حلف الفضول
۱۶۰	۳. تولّد امیر المؤمنین علی (ع)
۱۶۰	اشاره
۱۶۱	ولادت علی (ع) در کعبه
۱۶۲	۴. تجدید بنای کعبه
۱۶۲	اشاره
۱۶۳	نصب حجر الاسود
۱۶۴	۵. ولادت فاطمه (س)
۱۶۵	بخش سوم- از بعثت تا هجرت به حبشه
۱۶۵	اشاره
۱۶۵	فصل اول بعثت
۱۶۵	۱. دین پیامبر (ص) پیش از بعثت
۱۶۷	۲. بعثت
۱۶۷	اشاره
۱۶۷	أ. تاریخ بعثت و چگونگی نزول قرآن
۱۶۹	ب. دیدگاه ما
۱۷۰	ج. آغاز وحی
۱۷۱	فصل دوم روایات آغاز وحی
۱۷۱	۱. آغاز وحی در روایات مکتب خلافت
۱۷۱	اشاره

۱۷۵	۲. بررسی روایات آغاز وحی
۱۷۵	اشاره
۱۷۵	أ. سند روایات
۱۷۵	اشاره
۱۷۵	۱. زهری:
۱۷۶	۲. عروه بن زبیر:
۱۷۶	۳. عایشه:
۱۷۷	ب. تناقض آشکار روایات
۱۷۷	ج. فشار تا سر حد مرگ
۱۷۸	د. ترس پیامبر (ص) و نقش ورقه و خدیجه
۱۷۹	ه. نقش اهل کتاب
۱۸۱	۳. دیدگاه درست
۱۸۴	فصل سوم دعوت پنهانی
۱۸۴	۱. نخستین مسلمان
۱۸۶	۲. خدیجه نخستین زن مسلمان
۱۸۷	۳. سبقت ابو بکر
۱۸۹	۴. دعوت پنهانی
۱۸۹	أ. مراحل دعوت
۱۸۹	ب. دعوت پنهانی
۱۹۰	ج. خانه ارقم
۱۹۱	د. واکنش قریش
۱۹۱	۵. مسلمانی ابو ذر غفاری
۱۹۲	فصل پنجم انذار خویشاوندان
۱۹۲	۱. حدیث یوم الدار

- ۱۹۲ اشاره
- ۱۹۳ مطابق روایت اسکافی
- ۱۹۳ ابن تیمیه و حدیث يوم الدار
- ۱۹۶ ۲. نکاتی مهم درباره حدیث انذار
- ۱۹۶ أ. روایات نادرست
- ۱۹۷ ب. جانشینی پیامبر (ص) در خانواده‌اش
- ۱۹۸ ج. چرا انذار خویشاوندان؟
- ۱۹۸ د. علی (ع) در يوم الانذار
- ۱۹۹ ه. موضع ابو لهب
- ۱۹۹ و. انذار چرا؟
- ۲۰۰ ز. سخن پیامبر (ص) در يوم الانذار
- ۲۰۱ ح. برادر و وصی
- ۲۰۱ فصل ششم دعوت علنی
- ۲۰۱ ۱. مأموریت جدید
- ۲۰۲ ۲. مذاکرات بی‌ثمر
- ۲۰۲ اشاره
- ۲۰۳ أ. مرحله نخست
- ۲۰۳ ب. مرحله دوم
- ۲۰۳ ج. مرحله سوم
- ۲۰۴ ۳. پس از شکست مذاکرات
- ۲۰۵ ۴. شکنجه‌های طاقت‌فرسا
- ۲۰۵ ۵. نخستین شهید اسلام
- ۲۰۶ ۶. در جستجوی پناهگاه
- ۲۰۷ ۷. هجرت به حبشه

۲۰۷		اشاره
۲۰۹		أ. امیر مهاجران
۲۰۹		ب. نخستین مهاجر
۲۰۹		ج. رقت عمر
۲۰۹		د. هجرت ابو بکر
۲۱۱		۸. تلاش نومیدانه قریش
۲۱۳		۹. شورش علیه نجاشی
۲۱۴		۱۰. افسانه غرانیق
۲۱۴		اشاره
۲۱۸		حقیقت امر
۲۱۹		بخش چهارم- از مسلمانی حمزه تا بیعت عقبه
۲۱۹		اشاره
۲۱۹		فصل اول مسلمانی حمزه و عمر
۲۱۹		۱. مسلمانی حمزه
۲۲۰		۲. مسلمانی عمر
۲۲۰		اشاره
۲۲۳		أ. زمان
۲۲۵		ب. فاروق
۲۲۵		ج. خواندن عمر
۲۲۷		د. شوکت اسلام
۲۲۸		ه. نزول آیه
۲۲۸		فصل دوم شعب ابو طالب
۲۲۸		۱. محاصره اقتصادی و اجتماعی
۲۲۸		اشاره

- ۲۳۰ ا. ثروت خدیجه و شمشیر علی (ع)
- ۲۳۱ ب. حکیم بن حزام
- ۲۳۲ ۲. شق القمر
- ۲۳۲ اشاره
- ۲۳۳ گفتاری اجمالی در مورد شق القمر
- ۲۴۰ ۳. نقض پیمان
- ۲۴۱ ۴. پس از نقض پیمان
- ۲۴۱ ۵. نمایندگان نصارا
- ۲۴۲ فصل سوم ابو طالب، مؤمن قریش
- ۲۴۲ ۱. دوراندیشی و ایمان ابو طالب
- ۲۴۲ ۲. مواضع ابو طالب (ره)
- ۲۴۴ ۳. فداکاریهای ابو طالب (ره)
- ۲۴۵ ۴. در فراق ابو طالب و خدیجه
- ۲۴۷ فصل چهارم هجرت به طائف
- ۲۴۷ ۱. در جستجوی پناهگاه
- ۲۴۸ ۲. هجرت به طائف در کلام مورخان
- ۲۴۸ اشاره
- ۲۴۹ ا. عداس
- ۲۴۹ ب. پناهندگی
- ۲۵۰ ج. موقعیت طائف
- ۲۵۰ د. نتایج سفر
- ۲۵۱ فصل پنجم دعوت قبایل و بیعت عقبه
- ۲۵۱ ۱. خشک‌سالی و دعای پیغمبر (ص)
- ۲۵۱ ۲. دعوت قبایل

۳. دعوت فرزندان عامر بن صعصعه ۲۵۲
- اشاره ۲۵۲
- أ. منصب امامت ۲۵۳
- ب. کوتاه‌بینی در هدف ۲۵۳
- ج. دین و سیاست ۲۵۳
۴. دستاوردهای دعوت از قبایل ۲۵۴
۵. ازدواج پیامبر (ص) با سوده و عایشه ۲۵۴
- اشاره ۲۵۴
- أ. سنّ عایشه ۲۵۵
- ب. زیبایی و محبوبیت عایشه ۲۵۵
۶. اسلام در مدینه ۲۵۶
- اشاره ۲۵۶
- أ. پیشگویی‌های اهل کتاب ۲۵۷
- ب. درگیری‌های اوس و خزرج ۲۵۸
- ج. تعالیم سهل و آسان ۲۵۸
- د. مردم یثرب و اهالی مکه ۲۵۸
۷. بیعت نخست عقبه ۲۵۹
۸. بیعت دوم عقبه ۲۶۰
- اشاره ۲۶۰
- أ. نقش عباس در بیعت عقبه ۲۶۱
- ب. دوازده نقیب ۲۶۲
- بخش پنجم- از مکه تا مدینه ۲۶۳
- اشاره ۲۶۳
- فصل اول مقدمات هجرت ۲۶۳

۱. اهداف و انگیزه‌ها ۲۶۳
۲. راز انتخاب مدینه ۲۶۴
۳. پیمان برادری مهاجران ۲۶۶
۴. آغاز هجرت ۲۶۶
- فصل دوم هجرت رسول خدا (ص) ۲۶۷
۱. توطئه شوم ۲۶۷
۲. علی (ع) در بستر پیغمبر (ص) ۲۶۷
۳. قریش در جستجوی پیغمبر (ص) ۲۶۹
- اشاره ۲۶۹
- أ. هزینه‌های هجرت ۲۷۰
- ب. برترین الگوی جانبازی ۲۷۰
- ج. قریش و علی (ع) ۲۷۰
۴. آیه غار ۲۷۱
۵. جانبازی در راه خدا ۲۷۳
۶. در راه مدینه ۲۷۴
۷. کرامات درخشان ۲۷۵
۸. هجرت امیر المؤمنین (ع) ۲۷۶
۹. سیاست حکیمانه ۲۷۸
۱۰. استقبال از رهبر ۲۷۸
- اشاره ۲۷۸
- بررسی و مناقشه ۲۷۹
- اشاره ۲۷۹
- أ. ثنیة الوداع در جهت شام ۲۷۹
- ب. استدلال شگفت ۲۸۰

ج. رقص آستین	۲۸۱
۱۱. نفاق در مکه	۲۸۱
فصل سوم از قباء تا مدینه	۲۸۴
۱. پیامبر (ص) در قباء	۲۸۴
اشاره	۲۸۴
أ. تأسیس مسجد قباء	۲۸۵
ب. نماز جمعه در قباء	۲۸۵
۲. ورود پیامبر (ص) به مدینه	۲۸۶
۳. منزل پیامبر (ص) در مدینه	۲۸۷
۴. مسلمانی عبد الله بن سلام	۲۸۸
اشاره	۲۸۸
دو نکته مهم	۲۹۰
فصل چهارم پیش از استقرار در مدینه	۲۹۱
۱. بازگشت مهاجران حبشه	۲۹۱
۲. عایشه در خانه پیامبر (ص)	۲۹۲
اشاره	۲۹۲
أ. استدلال جالب	۲۹۲
ب. آغاز دوره‌ای جدید	۲۹۳
۳. آیه صلح	۲۹۳
۴. مسلمانی سلمان	۲۹۴
۵. گرده‌پاشی نخل	۲۹۵
بخش ششم- از ورود به مدینه تا پایان جنگ بدر	۲۹۶
اشاره	۲۹۶
فصل اول اقدامات زیربنایی در مدینه	۲۹۶

۲۹۶ اشاره

۲۹۷ ۱. تأسیس تاریخ هجری

۲۹۷ اشاره

۲۹۷ ا. تاریخ هجری به روایت مورخان

۲۹۸ ب. دیدگاه برتر

۲۹۹ ج. محرم، آغاز سال هجری

۳۰۱ د. موافقان دیدگاه ما

۳۰۲ ه. دیدگاه سهیلی

۳۰۴ و. مستند دیدگاه ما

۳۱۲ ز. بازگشت به آغاز

۳۱۴ ۲. بنای مسجد مدینه

۳۱۴ اشاره

۳۱۴ ا. پرداخت قیمت زمین

۳۱۵ ب. سنگ‌های خلافت

۳۱۶ ج. عثمان و عمار

۳۱۸ د. مشارکت پیامبر (ص)

۳۱۸ ه. مشارکت فعال زنان در ساخت مسجد

۳۱۸ و. نماز جماعت زنان

۳۱۹ ۳. پیمان برادری مهاجران و انصار

۳۱۹ اشاره

۳۲۰ ا. شمار برادران

۳۲۱ ب. برادری افراد همانند

۳۲۱ ج. برادری علی (ع)

۳۲۱ اشاره

۱. ابو تراب ۳۲۲
۲. حدیث خلت ۳۲۲
- د. برادری سلمان ۳۲۳
- اشاره ۳۲۳
- انکار اخوت ۳۲۳
- ه. در سایه‌سار برادری ۳۲۶
۱. جایگزین مناسب‌تر ۳۲۶
۲. بالا بردن مناسبات انسانی ۳۲۷
۳. نقش برادری در سازندگی ۳۲۷
۴. منشور حکومت مدینه، مرزبندی روابط ۳۲۸
- اشاره ۳۲۸
- أ. متن سند ۳۲۹
- ب. بررسی سند ۳۳۲
۵. عهدنامه حسن همجواری ۳۳۶
- فصل دوم تشریع احکام ۳۳۷
۱. تشریع اذان ۳۳۷
- اشاره ۳۳۷
- أ. فزونی یا کاستی؟ ۳۳۹
- ب. بدعت ۳۴۰
۲. افزایش رکعات نماز ۳۴۱
۳. تشریع زکات اموال ۳۴۱
۴. تشریع زکات فطریه ۳۴۳
۵. تشریع روزه ۳۴۳
- فصل سوم غزوه‌ها و سریه‌های پیش از بدر ۳۴۴

- ۳۴۴ اشاره
- ۳۴۵ ا. فرار از میدان جنگ
- ۳۴۵ ب. سفارش پیامبر (ص) به سربه‌ها
- ۳۴۵ اشاره
- ۳۴۶ ۱. سربه‌ها
- ۳۴۷ ۲. غزوه‌ها
- ۳۴۸ ۳. هدف سربه‌ها
- ۳۴۸ اشاره
- ۳۴۹ ا. پیمان‌ها و قرارهای صلح و ترک محاصره
- ۳۴۹ ب. اعمال فشار بر قریش
- ۳۵۰ ۴. توصیه‌های پیغمبر (ص) به سربه‌ها
- ۳۵۰ ۵. فقط مهاجران
- ۳۵۰ اشاره
- ۳۵۰ ا. وظیفه انصار، یاری پیامبر (ص) در خانه
- ۳۵۱ ب. مسئله جنگ و صلح
- ۳۵۱ ج. شرایط خاص انصار
- ۳۵۲ د. وضعیت روانی مهاجران
- ۳۵۲ ه. مردم عرب و خون
- ۳۵۲ و. انصار و جنگ
- ۳۵۳ فصل چهارم جنگ بدر بزرگ
- ۳۵۳ ۱. تلاش ناموفق قریش
- ۳۵۳ ۲. حادثه به روایت مورخان
- ۳۵۳ اشاره
- ۳۵۵ ا. خواب عاتکه

- ب. اختلاف قریش ۳۵۶
۳. شورای جنگی ۳۵۷
- اشاره ۳۵۷
- أ. رایش پیغمبر (ص) با یاران ۳۵۹
- ب. جنگ با قریش ۳۵۹
- ج. تربیت روانی ۳۵۹
- د. نگاهی به دیدگاه‌ها ۳۶۰
- ه. شادمانی و سرور پیغمبر (ص) ۳۶۰
۴. عده و عده ۳۶۲
- أ. مسلمان ۳۶۲
- ب. مشرکان ۳۶۳
- ج. آرایش سپاه ۳۶۳
- د. آرامش قبل از طوفان ۳۶۳
- ه. سایه‌بان یا جایگاه ویژه ۳۶۴
- و. مبارز خواهی ۳۶۶
- اشاره ۳۶۶
۱. خشم رسول خدا (ص) درباره ابو طالب ۳۶۷
۲. آغاز نبرد با افراد خانواده ۳۶۷
۳. حق مسلمانان ۳۶۸
- ز. اوج درگیری ۳۶۸
- ح. فرشتگان در بدر ۳۶۸
- ط. پایان جنگ ۳۶۹
۴. تقسیم غنایم ۳۷۰
۵. متخلفان و غنایم بدر ۳۷۱

- ۳۷۱ ا. طلحه بن عبید الله تیمی، و سعید بن زید عدوی
- ۳۷۲ ب. عثمان بن عفان
- ۳۷۳ ج. غارت فضایل
- ۳۷۳ ۶. سرانجام اسیران بدر
- ۳۷۳ اشاره
- ۳۷۷ رأی درست
- ۳۷۸ ا. ناله عباس در زنجیر
- ۳۷۸ اشاره
- ۳۷۸ فدیة و مسلمانی عباس
- ۳۸۰ ب. توطئه و ترور
- ۳۸۱ ج. گردن‌بند خدیجه، آزادی زینب
- ۳۸۲ د. فدک و گردن‌بند
- ۳۸۲ ه. فدیة فرهنگی
- ۳۸۳ و. رفتار با اسیران
- ۳۸۳ ز. سوده دختر زمعه
- ۳۸۴ ۷. دستاورد غرور
- ۳۸۴ ۸. مژده فتح
- ۳۸۵ ۹. نتایج جنگ بدر
- ۳۸۵ ۱۰. قهرمان بدر
- ۳۸۶ ۱۱. کشته‌های قریش در چاه بدر
- ۳۸۷ ۱۲. پاسدار پیغمبر (ص)
- ۳۸۸ ۱۳. جنگ سرنوشت
- ۳۸۸ ۱۴. امداد فرشتگان
- ۳۹۲ ۱۵. شهدای انصار

۳۹۲	فهرست اعلام
۳۹۲	آ
۳۹۲	الف
۳۹۶	ب
۳۹۸	ت
۳۹۸	ث
۳۹۸	ج
۳۹۹	ح
۳۹۹	خ
۴۰۰	د
۴۰۰	ذ
۴۰۰	ر
۴۰۱	ز
۴۰۱	س
۴۰۲	ش
۴۰۳	ص
۴۰۳	ض
۴۰۳	ط
۴۰۳	ع
۴۰۶	غ
۴۰۷	ف
۴۰۷	ق
۴۰۸	ک
۴۰۸	ل

۴۰۸	 م
۴۱۱	 ن
۴۱۱	 و
۴۱۱	 ه
۴۱۲	 ی
۴۱۲	 درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

سیرت جاودانه : در گفتگو با دکتر محمد سپهری دانشیار دانشگاه جلد ۱

مشخصات کتاب

نمایه سازی قبلی : نمایه سازی قبلی
 شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۵-۱۶۷۲۵
 سرشناسه : عبدوس، حامد
 عنوان و نام پدیدآور : سیرت جاودانه - : در گفتگو با دکتر محمد سپهری دانشیار دانشگاه/حامد عبدوس
 منشا مقاله : کیهان ، ۷ مرداد ۱۳۸۵ : ص ۶
 توصیفگر : مطالعه
 توصیفگر : کتاب سیرت جاودانه
 توصیفگر : محمد (ص)، پیامبر اسلام
 توصیفگر : عاملی، جعفر مرتضی
 توصیفگر : سپهری، محمد

فهرست

- پیشگفتار ۱۹
 سخن نخست ۲۱
 بخش اول- مباحث مقدماتی ۲۷ فصل اول- پیغمبر (ص) در روایات مکتب خلافت ۲۹
 صفات پیامبر (ص) ۲۹
 فصل دوم- سیاست‌های ریشه‌کنی ۳۷
 ۱. اسوه و قدوه ۳۷
 ۲. منع از تدوین حدیث ۴۲
 أ. منع از حدیث در عهد رسول خدا (ص) ۴۲
 ب. منع از حدیث پس از رحلت پیغمبر (ص) ۴۳
 فصل سوم- شخصیت‌های جایگزین ۴۹
 مفتیان پس از خلفای نخستین ۵۳
 شیوه‌های دیگر ۵۵
 أ. تشویق شعر و شاعران ۵۶
 ب. آموزش انساب ۵۷
 ج. اهل کتاب، جایگزین نمونه و موفق‌تر ۵۸
 سیرت جاودانه ، ج ۱، ص: ۲
 ۱. اجازه کلی ۶۱
 ۲. تورات خوانی ۶۲

۳. ترویج علم آموزی از اهل کتاب ۶۲

۴. ارجاعات صریح ۶۳

شاگردان کعب الاحبار ۶۳

رشوه‌های کعب ۶۵

أ. کعب الاحبار و خلافت علی (ع) ۶۵

ب. لقب فاروق ۶۶

ج. تمجید کعب الاحبار از ابو هریره ۶۶

د. کعب الاحبار و ابن عباس ۶۶

ه. تمجید کعب الاحبار از پسر عمرو عاص ۶۷

فصل چهارم- نقش قصه گویان در تاریخ اسلام ۶۹

۱. قصه و قصه گویی در مکتب خلافت ۷۰

أ. قصه گویی یک منصب رسمی ۷۱

ب. حاکمان و قصه گویان ۷۴

ج. قصه گویان در خدمت سیاست ۷۶

د. جسارت و نفوذ قصه گویان ۷۷

ه. چهره حقیقی قصه گویان ۷۹

۲. قصه و قصه گویی در مکتب امامت ۸۲

أ. ائمه (ع) و تدوین و روایت حدیث ۸۳

ب. موضع ائمه (ع) در قبال اسرائیلیات ۸۴

ج. شیعه، رویارویی با اسرائیلیات ۸۵

د. علی (ع) و رویارویی با قصه گویان ۸۷

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳

ه. ائمه اطهار (ع) و رویارویی با قصه گویان ۸۹

و. پیروان خطّ علی (ع) ۹۰

ز. شرط قصه گویی ۹۲

ح. امتحان قصه گویی ۹۳

فصل پنجم- انگیزه‌ها و اهداف ۹۵

۱. مقام خلیفه ۹۵

۲. تنگناهای سخت ۹۶

۳. تأثیرپذیری از اهل کتاب ۹۹

۴. کینه‌توزی و دشمنی با علی (ع) ۱۰۰

فصل ششم- آثار و نتایج ۱۰۳

فصل هفتم- معیارهای حفظ انحراف ۱۱۹

فصل هشتم- معیارها و ضوابط پژوهش علمی ۱۴۹

ابزار پژوهش علمی ۱۴۹

بخش دوم- پیش از بعثت ۱۶۱

فصل اول- پیش از ولادت پیامبر (ص) ۱۶۳

۱. ویژگی‌های جغرافیایی شبه جزیره عربی ۱۶۳

۲. شهرنشینی در شبه جزیره عربی ۱۶۴

۳. اوضاع اجتماعی مردم عرب ۱۶۵

۴. زن در عصر جاهلی ۱۶۶

۵. علوم عرب ۱۶۷

۶. ویژگی‌ها و خصوصیات عرب ۱۶۹

أ. مهمانداری و بخشنده‌گی ۱۶۹

ب. حمیت و عصیت ۱۷۰

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴

ج. شجاعت ۱۷۱

د. شهامت، بی‌باکی و سرعت عمل ۱۷۱

ه. غرور و عزّت ۱۷۲

و. وفای به عهد ۱۷۲

۷. بنای مکه ۱۷۳

أ. بنای کعبه ۱۷۳

ب. دعای ابراهیم ۱۷۴

ج. تقدیس کعبه ۱۷۵

د. کعبه و بت‌ها ۱۷۷

ه. سرپرستی کعبه ۱۷۸

فصل دوم- دوران کودکی و جوانی پیامبر (ص) ۱۸۱

۱. نسب پیامبر (ص) ۱۸۱

۲. ایمان پدران پیامبر (ص) ۱۸۱

أ. پدر ابراهیم ۱۸۴

ب. توجیه شگفت ۱۸۷

۳. میلاد پیامبر (ص) ۱۸۸

أ. زادگاه پیامبر (ص) ۱۸۸

ب. دوران شیرخوارگی ۱۸۹

ج. چرا بادیه؟ ۱۸۹

۴. برادران رضاعی پیامبر (ص) ۱۹۰

۵. درگیری دایه‌ها ۱۹۲
۶. داستان شقّ صدر ۱۹۳
۷. فقدان پدر و مادر ۱۹۷
- سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵
۸. کفالت و سرپرستی پیامبر (ص) ۱۹۸
۹. سفر نخست پیامبر (ص) به شام ۱۹۹
۱۰. شبانی و گوسفند چرانی ۲۰۲
۱۱. سفر دوم پیامبر (ص) به شام ۲۰۴
- فصل سوم- ازدواج با خدیجه (س) ۲۰۷
۱. مراسم خواستگاری ۲۰۷
۲. مهریه خدیجه ۲۰۹
۳. سنّ خدیجه به هنگام ازدواج ۲۱۰
۴. یتیم قریش، افسانه رسوا ۲۱۲
۵. ثروت خدیجه ۲۱۴
۶. خدیجه در میان زنان قریش ۲۱۴
۷. ازدواج‌های قبلی خدیجه؟ ۲۱۵
۸. دو همسر عثمان ۲۱۸
۹. زینب دختر پیامبر (ص) یا پرورده او؟ ۲۲۱
۱۰. رقیبان علی (ع) ۲۲۳
۱۱. هند ابن ابی هاله ۲۲۳
- فصل چهارم- از ازدواج تا بعثت ۲۲۷
۱. حضور پیامبر (ص) در جنگ فجار ۲۲۷
۲. حلف الفضول ۲۲۹
- أ. امویان و حلف الفضول ۲۳۲
- ب. اهداف و انگیزه‌های حلف الفضول ۲۳۲
۳. تولّد امیر المؤمنین علی (ع) ۲۳۳
- ولادت علی (ع) در کعبه ۲۳۵
- سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶
۴. تجدید بنای کعبه ۲۳۷
- نصب حجر الاسود ۲۳۸
۵. ولادت فاطمه (س) ۲۳۹
- بخش سوم- از بعثت تا هجرت به حبشه ۲۴۳ فصل اوّل- بعثت ۲۴۵
۱. دین پیامبر (ص) پیش از بعثت ۲۴۵

۲. بعثت ۲۴۷

أ. تاریخ بعثت و چگونگی نزول قرآن ۲۴۸

ب. دیدگاه ما ۲۵۰

ج. آغاز وحی ۲۵۳

فصل دوم- روایات آغاز وحی ۲۵۵

۱. آغاز وحی در روایات مکتب خلافت ۲۵۵

۲. بررسی روایات آغاز وحی ۲۶۰

أ. سند روایات ۲۶۱

ب. تناقض آشکار روایات ۲۶۳

ج. فشار تا سر حد مرگ ۲۶۳

د. ترس پیامبر (ص) و نقش ورقه و خدیجه ۲۶۵

ه. نقش اهل کتاب ۲۶۶

۳. دیدگاه درست ۲۷۱

فصل سوم- دعوت پنهانی ۲۷۷

۱. نخستین مسلمان ۲۷۷

۲. خدیجه نخستین زن مسلمان ۲۸۱

۳. سبقت ابو بکر ۲۸۱

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۷

۴. دعوت پنهانی ۲۸۵

أ. مراحل دعوت ۲۸۵

ب. دعوت پنهانی ۲۸۶

ج. خانه ارقم ۲۸۷

د. واکنش قریش ۲۸۸

۵. مسلمانی ابو ذر غفاری ۲۸۹

فصل چهارم- اسراء و معراج ۲۹۱

۱. تاریخ اسراء و معراج ۲۹۱

۲. اسراء و معراج در خواب یا بیداری؟ ۲۹۴

۳. اسراء و معراج در قرآن ۲۹۷

فصل پنجم- انذار خویشاوندان ۳۰۱

۱. حدیث یوم الدار ۳۰۱

مطابق روایت اسکافی ۳۰۲

ابن تیمیه و حدیث یوم الدار ۳۰۳

۲. نکاتی مهم درباره حدیث انذار ۳۰۸

- ا. روایات نادرست ۳۰۸
- ب. جانشینی پیامبر (ص) در خانواده‌اش ۳۱۰
- ج. چرا انذار خویشاوندان؟ ۳۱۰
- د. علی (ع) در یوم الانذار ۳۱۱
- ه. موضع ابو لهب ۳۱۲
- و. انذار چرا؟ ۳۱۳
- ز. سخن پیامبر (ص) در یوم الانذار ۳۱۵
- ح. برادر و وصی ۳۱۶
- سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۸
- فصل ششم - دعوت علنی ۳۱۷
۱. مأموریت جدید ۳۱۷
۲. مذاکرات بی ثمر ۳۱۹
- ا. مرحله نخست ۳۱۹
- ب. مرحله دوم ۳۲۰
- ج. مرحله سوم ۳۲۰
۳. پس از شکست مذاکرات ۳۲۱
۴. شکنجه‌های طاقت‌فرسا ۳۲۳
۵. نخستین شهید اسلام ۳۲۴
۶. در جستجوی پناهگاه ۳۲۶
۷. هجرت به حبشه ۳۲۸
- ا. امیر مهاجران ۳۳۰
- ب. نخستین مهاجر ۳۳۰
- ج. رقت عمر ۳۳۱
- د. هجرت ابو بکر ۳۳۱
۸. تلاش نومیدانه قریش ۳۳۴
۹. شورش علیه نجاشی ۳۳۷
۱۰. افسانه غرانیق ۳۳۸
- حقیقت امر ۳۴۵
- بخش چهارم - از مسلمانی حمزه تا بیعت عقبه ۳۴۷ فصل اول - مسلمانی حمزه و عمر ۳۴۹
۱. مسلمانی حمزه ۳۴۹
۲. مسلمانی عمر ۳۵۲
- سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۹
- ا. زمان ۳۵۶

ب. فاروق ۳۶۰

ج. خواندن عمر ۳۶۰

د. شوکت اسلام ۳۶۲

ه. نزول آیه ۳۶۴

فصل دوم- شعب ابو طالب ۳۶۵

۱. محاصره اقتصادی و اجتماعی ۳۶۵

أ. ثروت خدیجه و شمشیر علی (ع) ۳۶۷

ب. حکیم بن حزام ۳۷۰

۲. شق القمر ۳۷۱

گفتاری اجمالی در مورد شق القمر ۳۷۴

۳. نقض پیمان ۳۸۵

۴. پس از نقض پیمان ۳۸۷

۵. نمایندگان نصارا ۳۸۷

فصل سوم- ابو طالب، مؤمن قریش ۳۸۹

۱. دورانیشی و ایمان ابو طالب ۳۸۹

۲. مواضع ابو طالب (ره) ۳۹۰

۳. فداکاریهای ابو طالب (ره) ۳۹۲

۴. در فراق ابو طالب و خدیجه ۳۹۵

فصل چهارم- هجرت به طائف ۳۹۹

۱. در جستجوی پناهگاه ۳۹۹

۲. هجرت به طائف در کلام مورخان ۴۰۰

أ. عدّاس ۴۰۲

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۰

ب. پناهندگی ۴۰۳

ج. موقعیت طائف ۴۰۴

د. نتایج سفر ۴۰۵

فصل پنجم- دعوت قبایل و بیعت عقبه ۴۰۷

۱. خشک سالی و دعای پیغمبر (ص) ۴۰۷

۲. دعوت قبایل ۴۰۸

۳. دعوت فرزندان عامر بن صعصعه ۴۰۹

أ. منصب امامت ۴۱۰

ب. کوتاه بینی در هدف ۴۱۱

ج. دین و سیاست ۴۱۲

۴. دستاوردهای دعوت از قبایل ۴۱۲
۵. ازدواج پیامبر (ص) با سوده و عایشه ۴۱۳
- أ. سنّ عایشه ۴۱۴
- ب. زیبایی و محبوبیت عایشه ۴۱۴
۶. اسلام در مدینه ۴۱۶
- أ. پیشگویی‌های اهل کتاب ۴۱۸
- ب. درگیری‌های اوس و خزرج ۴۱۸
- ج. تعالیم سهل و آسان ۴۱۹
- د. مردم یثرب و اهالی مکه ۴۲۰
۷. بیعت نخست عقبه ۴۲۱
۸. بیعت دوم عقبه ۴۲۲
- أ. نقش عباس در بیعت عقبه ۴۲۴
- ب. دوازده نقیب ۴۲۶
- سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۱۰
- بخش پنجم- از مکه تا مدینه ۴۲۹ فصل اوّل- مقدمات هجرت ۴۳۱
۱. اهداف و انگیزه‌ها ۴۳۱
۲. راز انتخاب مدینه ۴۳۳
۳. پیمان برادری مهاجران ۴۳۶
۴. آغاز هجرت ۴۳۷
- فصل دوم- هجرت رسول خدا (ص) ۴۳۹
۱. توطئه شوم ۴۳۹
۲. علی (ع) در بستر پیغمبر (ص) ۴۴۰
۳. قریش در جستجوی پیغمبر (ص) ۴۴۳
- أ. هزینه‌های هجرت ۴۴۴
- ب. برترین الگوی جانبازی ۴۴۵
- ج. قریش و علی (ع) ۴۴۵
۴. آیه غار ۴۴۷
۵. جانبازی در راه خدا ۴۵۰
۶. در راه مدینه ۴۵۲
۷. کرامات درخشان ۴۵۴
۸. هجرت امیر المؤمنین (ع) ۴۵۵
۹. سیاست حکیمانه ۴۵۹
۱۰. استقبال از رهبر ۴۶۰

بررسی و مناقشه ۴۶۱

أ. ثنیۃ الوداع در جهت شام ۴۶۱

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۲

ب. استدلال شگفت ۴۶۲

ج. رقص آستین ۴۶۳

۱۱. نفاق در مکه ۴۶۳

فصل سوم- از قباء تا مدینه ۴۶۹

۱. پیامبر (ص) در قباء ۴۶۹

أ. تأسیس مسجد قباء ۴۷۰

ب. نماز جمعه در قباء ۴۷۱

۲. ورود پیامبر (ص) به مدینه ۴۷۲

۳. منزل پیامبر (ص) در مدینه ۴۷۴

۴. مسلمانی عبد الله بن سلام ۴۷۵

دو نکته مهم ۴۷۹

فصل- چهارم پیش از استقرار در مدینه ۴۸۱

۱. بازگشت مهاجران حبشه ۴۸۱

۲. عایشه در خانه پیامبر (ص) ۴۸۳

أ. استدلال جالب ۴۸۳

ب. آغاز دوره‌ای جدید ۴۸۴

۳. آیه صلح ۴۸۵

۴. مسلمانی سلمان ۴۸۶

۵. گرده‌پاشی نخل ۴۸۸

بخش ششم- از ورود به مدینه تا پایان جنگ بدر ۴۹۱ فصل اول- اقدامات زیربنایی در مدینه ۴۹۳

۱. تأسیس تاریخ هجری ۴۹۳

أ. تاریخ هجری به روایت مورخان ۴۹۴

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۳

ب. دیدگاه برتر ۴۹۶

ج. محرم، آغاز سال هجری ۴۹۷

د. موافقان دیدگاه ما ۵۰۰

ه. دیدگاه سهیلی ۵۰۳

و. مستند دیدگاه ما ۵۰۵

ز. بازگشت به آغاز ۵۱۹

۲. بنای مسجد مدینه ۵۲۱

- ا. پرداخت قیمت زمین ۵۲۲
- ب. سنگ‌های خلافت ۵۲۳
- ج. عثمان و عمار ۵۲۵
- د. مشارکت پیامبر (ص) ۵۲۸
- ه. مشارکت فعال زنان در ساخت مسجد ۵۲۹
- و. نماز جماعت زنان ۵۲۹
۳. پیمان برادری مهاجران و انصار ۵۳۰
- ا. شمار برادران ۵۳۲
- ب. برادری افراد همانند ۵۳۳
- ج. برادری علی (ع) ۵۳۴
۱. ابو تراب ۵۳۵
۲. حدیث خلت ۵۳۶
- د. برادری سلمان ۵۳۶
- انکار اخوت ۵۳۷
- ه. در سایه‌سار برادری ۵۴۲
۱. جایگزین مناسب‌تر ۵۴۲
- سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۴
۲. بالا بردن مناسبات انسانی ۵۴۳
۳. نقش برادری در سازندگی ۵۴۳
۴. منشور حکومت مدینه، مرزبندی روابط ۵۴۵
- ا. متن سند ۵۴۶
- ب. بررسی سند ۵۵۳
۵. عهدنامه حسن همجواری ۵۶۱
- فصل - دوم تشریع احکام ۵۶۳
۱. تشریع اذان ۵۶۳
- ا. فزونی یا کاستی؟ ۵۶۶
- ب. بدعت ۵۶۸
۲. افزایش رکعات نماز ۵۶۹
۳. تشریع زکات اموال ۵۷۰
۴. تشریع زکات فطره ۵۷۲
۵. تشریع روزه ۵۷۳
- فصل - سوم غزوه‌ها و سریه‌های پیش از بدر ۵۷۷
- ا. فرار از میدان جنگ ۵۷۷

ب. سفارش پیامبر (ص) به سریه‌ها ۵۷۸

۱. سریه‌ها ۵۷۹

۲. غزوه‌ها ۵۸۲

۳. هدف سریه‌ها ۵۸۳

أ. پیمان‌ها و قراردادهای صلح و ترک مخاصمه ۵۸۴

ب. اعمال فشار بر قریش ۵۸۴

۴. توصیه‌های پیغمبر (ص) به سریه‌ها ۵۸۵

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۵

۵. فقط مهاجران ۵۸۶

أ. وظیفه انصار، یاری پیامبر (ص) در خانه ۵۸۶

ب. مسأله جنگ و صلح ۵۸۷

ج. شرایط خاص انصار ۵۸۷

د. وضعیت روانی مهاجران ۵۸۸

ه. مردم عرب و خون ۵۸۹

و. انصار و جنگ ۵۸۹

فصل - چهارم جنگ بدر بزرگ ۵۹۱ ۱. تلاش ناموفق قریش ۵۹۱

۲. حادثه به روایت مورخان ۵۹۲

أ. خواب عاتکه ۵۹۵

ب. اختلاف قریش ۵۹۷

۳. شورای جنگی ۵۹۹

أ. رایزنی پیغمبر (ص) با یاران ۶۰۱

ب. جنگ با قریش ۶۰۲

ج. تربیت روانی ۶۰۳

د. نگاهی به دیدگاه‌ها ۶۰۳

ه. شادمانی و سرور پیغمبر (ص) ۶۰۴

۴. عده و عده ۶۰۷

أ. مسلمان ۶۰۷

ب. مشرکان ۶۰۸

ج. آرایش سپاه ۶۰۸

د. آرامش قبل از طوفان ۶۰۹

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۶

ه. سایه‌بان یا جایگاه ویژه ۶۱۱

و. مبارزخواهی ۶۱۳

۱. خشم رسول خدا (ص) درباره ابو طالب ۶۱۵
۲. آغاز نبرد با افراد خانواده ۶۱۵
۳. حق مسلمانان ۶۱۶
- ز. اوج درگیری ۶۱۷
- ح. فرشتگان در بدر ۶۱۷
- ط. پایان جنگ ۶۱۸
۴. تقسیم غنائم ۶۱۹
۵. متخلفان و غنائم بدر ۶۲۲
- أ. طلحه بن عبید الله تیمی، و سعید بن زید عدوی ۶۲۲
- ب. عثمان بن عفان ۶۲۳
- ج. غارت فضایل ۶۲۴
۶. سرانجام اسیران بدر ۶۲۵
- رأی درست ۶۳۲
- أ. ناله عباس در زنجیر ۶۳۳
- فدیه و مسلمانی عباس ۶۳۳
- ب. توطئه و ترور ۶۳۷
- ج. گردن‌بند خدیجه، آزادی زینب ۶۳۸
- د. فدک و گردن‌بند ۶۴۰
- ه. فدیه فرهنگی ۶۴۰
- و. رفتار با اسیران ۶۴۲
- ز. سوده دختر زمه ۶۴۲
- سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۷
۷. دستاورد غرور ۶۴۳
۸. مژده فتح ۶۴۴
۹. نتایج جنگ بدر ۶۴۵
۱۰. قهرمان بدر ۶۴۵
۱۱. کشته‌های قریش در چاه بدر ۶۴۸
۱۲. پاسدار پیغمبر (ص) ۶۴۸
۱۳. جنگ سرنوشت ۶۵۰
۱۴. امداد فرشتگان ۶۵۰
۱۵. شهدای انصار ۶۵۷
- فهرست اعلام ۶۵۹
- سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۹

پیشگفتار

انسان به طور فطری کمال جو و الگوخواه است. الگوپذیری انسان تا به جایی است که بدون اسوه، راه به کمال نمی‌برد. انسان در پی نمونه کامل و اسوه کمال یافته برتر است و از این رو به شناخت سیره، راه و روش، و زندگانی انسان‌های کامل و برجسته چون پیامبران، اولیاء، امامان و انسان‌های پاک‌باخته و متکامل محتاج است.

در پاسخ به همین نیاز فطری انسان برای اسوه‌طلبی و الگوخواهی است که قرآن به عنوان کتاب هدایت و برنامه زندگی متعالی، و پاسخگوی نیازهای فطری انسان، با معرفی الگوهای خوب و بد در همه زمینه‌ها و شناسایی اصول ارزشی هر کدام، پیامبر اکرم (ص) را کامل‌ترین الگو و اسوه حسنه همه انسان‌ها در همه دوران‌ها معرفی می‌کند تا آنان که در جستجوی حق و حقیقت، و رستگاری هستند، در پیمودن راه کمال، از او پیروی کنند:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ (احزاب / ۲۱).

امام علی (ع)، رسول خدا (ص) و خاندان حضرت را اسوه‌های کامل و شایسته پیروی معرفی و الگوپذیری از آن حضرت را بر همگان کافی دانسته است.

(نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰)

مسلمانان چونان پیروان عاشق و علاقه‌مند پیغمبر اکرم (ص) کوشیده‌اند تا مگر با تأسی و اقتدای به این الگوی برتر و سرمشق نیکو، راه رستگاری یابند و قله‌های کمال را درنوردند. از این رو اهتمام و عنایت ویژه‌ای به تدوین سیره و زندگانی آن حضرت نشان داده‌اند. چنان که مکاتب و سبک‌های گوناگونی در این زمینه وجود دارد و کتاب‌های بی‌شماری رونق‌بخش کتابخانه اسلامی، در بخش زندگانی و سیره رسول خدا (ص) بوده و هست و هر کدام ویژگی و شیوه خاص خود را دارد.

کتاب: الصحيح من سيرة النبي الاعظم (ص)، علاوه بر تبیین سیره و زندگانی رسول خدا (ص) بمشابه یک منبع ذی قیمت معرفت‌شناختی که مسلمانان می‌توانند

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۰

همه اعمال، رفتار و گفتار خود را از آن الگوبرداری کنند، به نقد و ارزیابی عالمانه حدیث در حوزه تاریخ و سیره می‌پردازد. نویسندگان دانشمند این کتاب، علامه سید جعفر مرتضی عاملی که آثار قابل تقدیر دیگری نیز در همین حوزه دارد، بی‌تردید کتاب حاضر خود را به جهاتی کامل‌ترین، مفصل‌ترین و محوری‌ترین پژوهش خویش در قلمرو نقد و ارزیابی حدیث قرار داده است. الصحيح، از سوی محافل علمی مورد توجه اندیشمندان حوزه و دانشگاه قرار گرفته جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران را در این بخش به خود اختصاص داده است. نویسندگان علاوه بر سبک ویژه در سیره‌نگاری که بر آموزه‌های کلامی و نقد و ارزیابی حدیث در حوزه تاریخ مبتنی است، در این زمینه اصول و مبانی راهبردی نوینی به خواننده ارائه می‌دهد؛ دیدگاه‌های ابتکاری ارزشمندی در شماری از حوادث و وقایع مهم و سرنوشت‌ساز تاریخ اسلام دارد. همین ویژگی‌های منحصر به فرد است که الصحيح را از دیگر کتاب‌های قدیم و جدید سیره ممتاز کرده است. از این بابت نیز می‌تواند الگوی مناسبی برای پژوهشگران و محققان ارجمند باشد.

پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در راستای اهداف علمی پژوهش خود و همگام با نهضت نرم‌افزاری و تولید علم و اندیشه، ترجمه و تلخیص کتاب: الصحيح من سيرة النبي الاعظم (ص) را در دستور کار خود قرار داد و انجام این مهم را بر عهده پژوهشگر محترم جناب آقای دکتر محمد سپهری واگذار کرد که تاکنون شماری از آثار علامه مرتضی را به فارسی ترجمه کرده و با سبک نگارش و اندیشه‌های استاد آشنا، و خود نیز در حوزه تاریخ و تمدن اسلامی دارای مطالعات تخصصی است.

پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ضمن تقدیر و تشکر از اعضای محترم شورای علمی گروه تاریخ و تمدن که در همه مراحل - از تصویب تا انجام طرح - عنایت ویژه‌ای به این اثر معطوف داشته‌اند، از مترجم ارجمند نیز که بخوبی از عهده کار برآمده، سپاسگزاری می‌کند.

امید است صاحبان قلم و اندیشمندان ارجمند این پژوهشگاه را با ارائه نظرات سازنده خویش در جهت نیل به اهداف متعالی فرهنگ و اندیشه اسلامی، و بسط و گسترش تعالیم دینی یاری دهند.

گروه تاریخ و تمدن

پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۱۰

سخن نخست

سیره و مغازی و به عبارت دیگر، تاریخ و زندگانی حضرت محمد بن عبد الله (ص) همواره مورد عنایت و اهتمام ویژه مسلمانان بوده و هست و هر یک از مورخان و سیره‌نگاران بر پایه ذوق، سلیقه و علاقه و مطابق بینش و گرایش خود به تدوین و تألیف در این عرصه همت گماشته‌اند؛ چنان که امروزه انبوه بی‌شماری از نوشته‌های مختصر و مفصل به زبان‌های گوناگون در کتابخانه عمومی و خصوصی، در گوشه و کنار جهان وجود دارد که هر یک به بررسی و گزارش زاویه یا زوایای خاصی از زندگانی رسول خدا (ص) ویژگی دارد.

اهمیت جایگاه سیره و زندگانی رسول خدا (ص) آن چنان است که اصولاً تاریخ‌نگاری مسلمانان با تألیف و تدوین در همین حوزه آغاز شد و با اخذ شیوه‌های تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری اقوام و ملل دیگر خصوصاً ایرانیان، بیشترین کتاب‌های خود را در این زمینه تألیف کردند. کتابخانه‌های اسلامی از این نظر غنای خاصی دارد که بایسته است، پژوهش‌گران به بررسی جنبه‌ها و گونه‌های مختلف آن همت گمارند.

هر چند مطابق قواعد زبان عربی، واژه «سیره» از «سیر» به معنی حرکت، راه رفتن روی زمین، گذشتن و عبور «ا» گرفته شده، بر نوع و چگونگی رفتار و نیز

(۱). بنگرید: معجم مقاییس اللغة، ۳/ ۱۲۰؛ لسان العرب ۶/ ۴۵۳؛ المفردات فی غریب القرآن، ۲۴۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۲

طریقه، هیأت و حالت «ا» دلالت می‌کند، اما کتاب‌هایی که زیر عنوان سیره رسول خدا (ص) نوشته شده، عموماً به گزارش رفتار رسول خدا (ص) پرداخته، کمتر نوع و سبک رفتاری را که حضرت در عمل و روش برای رسیدن به مقاصد متعالی و اهداف رسالت خویش به کار می‌برد، بررسی و گزارش نموده‌اند. البته علاوه بر گزارش‌هایی که در لابلای متون مفصل پراکنده است، کتاب‌های جداگانه‌ای هم به همین جنبه پرداخته‌اند که هر چند به لحاظ شمار اندک است، اما برای شناخت این بخش از زندگانی پیغمبر (ص) قابل استفاده تواند بود.

هدف و انگیزه اصلی نویسندگان مسلمان، الگوبرداری و معرفی سیره و سنت پیغمبر (ص) برای پیروان حضرت بوده که مطابق تعالیم و آموزه‌های قرآنی، شخصیت رسول خدا (ص) را برترین الگوی رفتاری در زمینه‌های مختلف و حوزه‌های گوناگون زندگانی فردی و اجتماعی می‌دانند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا. «۲»

قطعا برای شما (در اقتدا به) رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.

علامه سید محمد حسین طباطبایی (ره) بر همین پایه، رسول خدا (ص) را برای مسلمانان یک منبع، معدن و مرکزی دانسته است که می‌توانند همه اعمال، رفتار و وظایف خود را از این منبع و معدن استخراج کنند. «۳»

امام علی (ع) که خود دانش آموخته مکتب رسول خدا (ص) است، در این باره وصف دقیقی دارد که در اینجا فقط ترجمه کلام شیوای حضرت را

(۱). بنگرید: اقرب الموارد، ۱/ ۵۶۲؛ المفردات فی غریب القرآن، ۲۴۷.

(۲). احزاب (۳۳): ۲۱.

(۳). المیزان، ۱۶/ ۲۸۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۳

آورده، خواننده ارجمند را برای دیدن متن آن به نهج البلاغه حواله می‌دهیم. آن گرامی فرمود:

برای تو بسنده است که رسول خدا (ص) را مقتدا گردانی و راهنمای شناخت بدی و عیب‌های دنیا، و خوارمایگی و زشتی‌های فراوانش بدانی، که چگونه دنیا از هر سو بر او درنور دیده شد و برای دیگران گستریده؛ از نوش آن نخورد و از زیورهایش بهره نبرد، ...

پس به پیامبر پاکیزه و پاک (ص) خود اقتدا کن که در رفتار او خصلتی است آن را که زدودن اندوه خواهد و مایه شکیبایی است، برای کسی که شکیبایی طلبد؛ و دوست داشته‌ترین بندگان نزد خدا کسی است که رفتار پیامبر (ص) را سرمشق خود کند، و به دنبال او رود؛ از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و بدان ننگریست چندان که گوشه چشم بدان افکند.

تهیگاه او از همه مردم دنیا لاغرتر بود و شکم او از همه خالی‌تر. دنیا را بدو نشان دادند، آن را نپذیرفت، و چون دانست خدا چیزی را دشمن می‌دارد، آن را دشمن داشت و چیزی را که خوار شمرده، آن را خوار انگاشت و چیزی را که کوچک شمرده، آن را کوچک داشت و اگر در ما نبود جز دوستی آنچه خدا و رسول، آن را دشمن می‌دارند و بزرگ دیدن آنچه خدا و رسول آن را خرد می‌شمارند، برای نشان دادن مخالفت ما با خدا کافی بود و سرپیچی ما را از فرمان‌های او آشکارا می‌نمود. او که درود خدا بر وی باد، روی زمین می‌نشست و به دست خود، پای‌افزار خویش را پینه می‌بست و جامعه خود را خود وصله می‌نمود و بر خر بی‌پالان سوار می‌شد و دیگری را بر ترک خود سوار می‌فرمود؛ پرده‌ای بر در خانه او آویخته بود که تصویرهایی داشت، یکی از زنان خویش را گفت: این پرده را از من پنهان کن که هرگاه بدان می‌نگرم، دنیا و زیورهای آن را به یاد می‌آورم. پس به دل خود از دنیا روی گرداند و یاد آن را در خاطر خود میراند و دوست داشت که زینت دنیا از او نهان ماند تا زیوری از آن بر ندارد. دنیا را پایدار نمی‌دانست و در آن، امید ماندن نداشت. پس آن را از خود برون کرد و دل از آن برداشت و دیده از آن برداشت. آری چنین است، کسی که چیزی را دشمن داشت، خوش ندارد که بدان بنگرد یا نام آن نزد وی بر زبان رود و در زندگانی رسول

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۴

خدا (ص) برای تو نشانه‌هایی است که تو را به زشتی‌ها و عیب‌های دنیا راهنماست؛ چه او با نزدیکان خویش گرسنه به سر می‌برد و با منزلتی بزرگ که داشت، زشتی‌های دنیا از دیده او فروماند و آن را خوار شمرد.

پس نگرنده با خرد خویش بنگرد که: آیا خدا، محمّد (ص) را به داشتن چنین صفت‌ها اکرام فرمود، یا او را خوار نمود؟ اگر بگوید: او را خوار کرد، دروغ گفته است و بهتانی بزرگ آورده است؛ پس بایستی بگوید:

خدا او را اکرام کرد، پس بداند که خدا کسی را خوار شمرد که دنیا را برای وی گسترید و آن را از کسی که نزدیک‌تر از همه بدو است، درنوردید. پس آن که خواهد، باید پیامبر خدا (ص) را پیروی کند و بر پی او رود و پای بر جای پای او نهد و گرنه از تباهی ایمن نبود، که همانا خدا محمد (ص) را برای قیامت، و مژده دهنده به بهشت و ترساننده از عقوبت نشانه‌ای ساخت. از دنیا برون رفت و از نعمت آن سیر نخورد؛ به آخرت درشد و گناهی با خود نبرد؛ سنگی بر سنگی نهاد تا جهان را ترک گفت و دعوت پروردگار را پذیرفت. پس چه بزرگ است ممتی که خدا بر ما نهاده، و چنین نعمتی به ما داده! پیشروی که باید او را پیروی کنیم و پیشوایی که پا بر جای پای او نهیم. به خدا که این جامه پشمین خود را چندان پینه کردم که از هر پینه‌کننده شرمساری بردم؛ یکی به من گفت:

آن را دور نمی‌افکنی؟ گفتم: از من دور شو که:

زر کامل عیار از بوته بی‌غش چهره افروز ددل صاحب نظر را سرخ، روز امتحان بینی. «۱»

هدف آن دسته از غیر مسلمانان که به تاریخ زندگانی و سیره پیغمبر اسلام (ص) پرداخته‌اند که البته شمارشان اندک نیست؛ معرفی و بلکه تحریف، و نمایاندن سیمایی مه‌آلود و غیر حقیقی از شخصیت رسول خدا (ص) بوده است. در این باره نمی‌توان جانب احتیاط را وانهاد و همگان را با یک دیده نگریست. همان گونه که در میان پیروان مسلمان حضرت، کسانی راه به خطا

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰؛ ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، ۱۶۱-۱۶۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۵

پیموده‌اند و به تحریف آگاهانه و یا ناخودآگاه زندگانی پیغمبر (ص) دست یازیده‌اند، در میان غیر مسلمانان، محققان و مؤلفان واقع‌گرایی هستند که تلاش کرده‌اند تا مگر چهره حقیقی آن حضرت را برای مخاطبان خود ترسیم نمایند؛ اگر چه به هر دلیل کمتر توفیق یافته‌اند. شاید بتوان معیارها و ضوابط حاکم بر پژوهش‌های محققان غربی، و نقص منابع مطالعاتی آنان را از عوامل عمده این ناکامی برشمرد.

تا کنون نوشته‌های مورخان و سیره‌نگاران- مسلمان و غیر مسلمان- از زوایا و دیدگاه‌های مختلف و متفاوت مورد نقد و ارزیابی شماری از پژوهش‌گران قدیم و جدید قرار گرفته و از این جهت نیازی به شمارش، یاد کرد و بررسی دوباره این مطالعات دیده نمی‌شود، چنان که همین اثر کنونی هم مورد نقد و ارزیابی پژوهش‌گران معاصر قرار گرفته، شماری از محققان، از زوایای چندی به بررسی، نقد و ارزیابی دیدگاه‌های نویسنده پرداخته‌اند.

نمونه‌ای از این نقدها را در کتابی با عنوان: رویکرد الصحيح به سیره رسول خدا (ص) می‌توان دید. در عین حال بررسی و پژوهش درباره مکتب سیره‌نگاری مؤلف ارجمند را از بایسته‌های مهم پژوهشی در این حوزه می‌دانم که شایسته است، محققان توانمند و خوش ذوق و قریحه، مطابق اصول و مبانی ارزیابی علمی متون و دیدگاه‌ها، آن را مورد بررسی قرار دهند.

این تألیف ارجمند که تاکنون ده مجلد آن منتشر شده است، به نقد و ارزیابی حدیث در حوزه سیره رسول خدا (ص) ویژگی دارد و نویسنده دانشمند با صرف سالیان دراز با تکیه بر آموزه‌های دینی خصوصاً پای‌بندی استوار به بینش‌های کلامی شیعه، اخبار و روایات تاریخی را با معیارهایی که در ابتدای کار برای انجام پژوهش‌های علمی صحیح معرفی کرده است، به دقت این موضوع را مورد ارزیابی قرار داده، علاوه بر نشان دادن کاربرد این معیارها و موازین، دیدگاه نهایی را که خود، بر پایه همین معیارها درست می‌داند، تقدیم خواننده می‌کند.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۶

گاهی اوقات روایات و نقل‌های فراوانی از یک واقعه یا حادثه تاریخی را از منابع گوناگون نقل نموده، سپس با حوصله و دقت زاید

الوصفی به نقد و ارزیابی آن از وجوه و جنبه‌های متعدد می‌پردازد، چنان که اگر خواننده خود را برای پیمودن این راه دراز مهیا نکرده باشد، چه بسا در میانه‌های مسیر از ادامه آن، احساس ملال و خستگی کند، اما شیوه ابتکاری و کاوش‌های علمی، همت وی را برای آگاهی از سرانجام پژوهش برمی‌انگیزد، به گونه‌ای که از یک سو از حجم انبوه تحریف در حوادث تاریخی و تلاش نامیمون دست‌های پیدا و پنهان برای انحراف حقایق و تزویر وقایع، به منظور تحکیم پایه‌های حکومت باطل ستمگر، انگشت دهشت به دندان می‌گیرد و از سوی دیگر عزم خستگی‌ناپذیر نویسنده برای پیرایش اخبار و متون تاریخی و نمایاندن حقایق پنهان برای حق‌جویان را ستودنی و مثال‌زدنی می‌بیند.

این جانب از سال‌ها پیش که ترجمه آثار نویسنده ارجمند را به زبان فارسی آغاز کرد، همواره قصد آن داشت که این تألیف گرانمایه را نیز برای خوانندگان و علاقه‌مندان فارسی زبان ترجمه کنم اما هر بار مطالعه این حجم انبوه را از حوصله مخاطبان خود بیرون می‌یافتم. از همان روزگار، ترجمه‌گزیده این اثر در ذهنم نقش بست و چنین بود که پس از ریزنی با شماری از صاحب‌نظران این عرصه و کسب موافقت مؤلف ارجمند، بر آن شدم تا گزینشی روان با حفظ ستون فقرات نگارش و اصول نقد و ارزیابی حدیث، و اخبار و متون تاریخی خاص و ابتکاری نویسنده، به اندازه‌ای که برای مخاطب فارسی زبان پسندیده باشد، تقدیم کنم.

از درگاه خداوند متعال مسألت دارم که ما را در تحقق این هدف و آرزو، توفیق عنایت فرماید.

۱۳۸۴/۲/۶

مطابق با ۱۷ ربیع الاول ۱۴۲۶

تهران، محمد سپهری

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۷

بخش اول - مباحث مقدماتی

اشاره

فصل اول - پیغمبر (ص) در روایات مکتب خلافت

فصل دوم - سیاست‌های ریشه‌کنی

فصل سوم - شخصیت‌های جایگزین

فصل چهارم - نقش قصه‌گویان در تاریخ اسلام

فصل پنجم - انگیزه‌ها و اهداف

فصل ششم - آثار و نتایج

فصل هفتم - معیارهای حفظ انحراف

فصل هشتم - معیارها و ضوابط پژوهش علمی

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۹

فصل اول پیغمبر (ص) در روایات مکتب خلافت

صفات پیامبر (ص)

بی‌تردید هر پیغمبری باید نمونه کامل و بی‌همتای اراده خداوند در روی زمین باشد. پیامبر انسان است و مرد فضیلت، عقل، کمال، حکمت، وقار و جلال؛ او عالم، حکیم، پرهیزگار، صاحب شجاعت و بردباری و دیگر صفات پسندیده انسانی و کمالات متعالی است. در کارهایش هیچ اثری از ضعف و سستی و در رفتار و کردارش نشانی از پراکندگی و تناقض دیده نمی‌شود. در یک کلام، پیغمبر (ص) معصوم از خطا و مبرای از لغزش و برترین و کامل‌ترین خلایق است. خداوند متعال، پیغمبر ما را برای همیشه نمونه و الگوی بشر قرار داده و بر همگان واجب کرده که در همه کارها از کوچک و بزرگ به او اقتدا کنند:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (۱)

قطعا برای شما در (اقتدا به) رسول خدا سرمشقی نیکوست.

با مراجعه به اخبار و روایاتی که گفته می‌شود، تاریخ پیامبر اکرم (ص) را

(۱). احزاب (۳۳): ۲۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۰

ثبت کرده، معلوم می‌شود که او مردی است، ناتوان و چند چهره، همچون کودکان کار می‌کند و چون جاهلان سخن می‌گوید. آنگاه که خشنود می‌شود، خشنودی او سستی و سبکی است و هرگاه که خشم می‌گیرد، خشم او ناتوانی و آشفتگی است. همواره محتاج کسی است که به او چیزی بیاموزد و کارهایش را مدیریت کند و دستش را بگیرد و مشکلاتش را چاره‌جویی کند. همه مردم از او آگاه‌تر، عاقل‌تر، قدرتمندتر و تواناتر هستند.

چگونه می‌توان تفسیر کرد که پیامبر (ص) همسرش را روی دوش می‌گیرد و گونه بر گونه او می‌گذارد تا با همدیگر نظاره‌گر رقص سیاهان باشند یا همسرش چانه خود را بر روی دست او نهاده و بازی سیاهان را تماشا می‌کند؟! «۱» همین پیامبر، سپاه خود را رها می‌کند تا با همسرش تنها و در میان صحرا مسابقه دهد، آن هم بارها و در مناسبت‌های مختلف! گاهی شوهر می‌برد و گاهی همسر! آن‌گاه به همسرش می‌گوید: این به آن در! «۲» و یا هنگامی که زن پسرخوانده‌اش را در حالتی شهوت‌آور می‌بیند، عاشق او می‌شود و با او تباری می‌کند! «۳»

چگونه می‌توان پذیرفت که پیامبر (ص) درباره یک موضوع نظر خاصی داشته باشد، اما آیاتی در رد دیدگاه او و تأیید نظر دیگران فرود آید و او

(۱). بنگرید: صحیح بخاری، ۱/ ۱۱۱؛ ۲/ ۱۰۰؛ مسند احمد، ۶/ ۵۶؛ ۸۵۸۳؛ سنن نسائی، ۳/ ۱۹۵-۱۹۷؛ صحیح مسلم، ۳/ ۲۱-۲۲؛ احیاء علوم الدین؛ ۲/ ۴۴؛ التراتیب الاداریه، ۲/ ۱۲۱-۱۲۲؛ الفتوحات الاسلامیه، ۲/ ۴۶۳.

(۲). بنگرید: صفه الصفوة، ۱/ ۱۷۶-۱۷۷؛ سنن ابی داود؛ ۳/ ۲۹-۳۰؛ سنن ابن ماجه، ۱/ ۴۳۶؛ احیاء علوم الدین، ۲/ ۴۴؛ مسند احمد، ۶/ ۲۶۴؛ حیاة الصحابة، ۲/ ۳۶۴.

(۳). الجامع لاحکام القرآن؛ ۱۴/ ۱۹۰؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۵۰۱؛ تفسیر غرائب القرآن، ۲۱/ ۱۳۱۲؛ سیره حلبی، ۲/ ۲۱۴؛ الدر المنثور، ۴/ ۲۰۲؛ فتح القدر، ۴/ ۲۸۴-۲۸۶؛ الکشاف، ۳/ ۵۴۰-۵۴۱؛ الطبقات الکبری، ۱۰۱؛ مجمع الزوائد، ۹/ ۲۴۷؛ لباب التأویل، ۳/ ۴۸۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۱

از این بابت گریه کند و ناله و شیون سر دهد؟ «۱» مطابق همین اخبار روزی از مزبله قبیله‌ای گذشت و ایستاده ادرار کرد! «۲» می‌گویند: او را همانند سایر مردمان شیطانی بود که او را گمراه می‌کرد و به شکل جبرئیل نزدش می‌آمد، اما خداوند او را یاری فرمود و او مسلمان شد. بدین ترتیب پیامبر (ص) از شر شیطان در امان مانده است! «۳» و شیطان او، بهترین شیطان‌هاست. «۴» شراب

انگور و شراب خرما می‌نوشت. «۵» از ابراهیم برای شک سزاوارتر است. «۶» و کارهای مهم همچون لیلۃ القدر را فراموش می‌کند و چون نمی‌تواند آن را به یاد آورد، پیروان خود را فرمان می‌دهد که در دهه آخر ماه رمضان، در پی لیلۃ القدر باشند. «۷» او سوره روم را به خوبی حفظ ندارد «۸» و از یاد برده که جنب بوده است. «۹» این اخبار و روایات در کتاب‌هایی آمده که ادعا می‌شود، پس از قرآن،

(۱). منابع این سخن به هنگام بحث از غنائیم بدر خواهد آمد.

(۲). بنگرید: المصنّف، ۱/ ۱۹۳؛ صحیح بخاری، ۱/ ۳۴-۳۵؛ سنن ابن ماجه، ۱/ ۱۱۱-۱۱۲؛ مسند احمد، ۴/ ۲۴۶؛ ۵/ ۳۸۲؛ المعجم الصغير، ۱/ ۲۲۹؛ ۲۴/ ۲۶۶.

(۳). کشف الاستار، ۳/ ۱۴۶؛ بنگرید: مشکل الآثار، ۱/ ۳۰؛ المواهب المدنیة، ۱/ ۲۰۲؛ المعجم الصغير، ۱/ ۷۱؛ مجمع الزوائد، ۸/ ۲۶۹؛ حیاة الصحابة، ۲/ ۷۱۲.

(۴). اللآلئ المصنوعة، ۱/ ۳۰۶.

(۵). بنگرید: مسند ابو یعلیٰ، ۴/ ۴۱۸؛ مسند احمد، ۲/ ۱۰۶؛ صحیح مسلم، ۶/ ۱۰۵؛ سنن نسائی، ۸/ ۳۳۳؛ سنن ابی ماجه، ۲/ ۱۱۲۶؛ سنن ابی داود، ۲/ ۲۱۳.

(۶). صحیح بخاری، ۳/ ۷۱؛ مسند احمد، ۱/ ۳۲۶؛ سنن ابی ماجه، ۲/ ۱۳۳۵؛ تأویل مختلف الحديث، ۹۷؛ صحیح مسلم، ۷/ ۹۸.

(۷). کشف الآثار، ۱/ ۴۸۴؛ مجمع الزوائد ۳/ ۱۵۵.

(۸). الدر المنثور، ۵/ ۱۵۰؛ بنگرید: مناهل العرفان، ۱/ ۳۶۰؛ کنز العمال، ۱/ ۵۳۸.

(۹). المعجم الصغير، ۱/ ۱۳۰؛ ۲/ ۱۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۲

صحیح‌ترین کتاب‌هاست. هر انسانی که از ضوابط و معیارهای حقیقی و مبانی اساسی و لازم برای مطالعه و بررسی تاریخ بی‌خبر باشد، مطابق این توده عظیم از روایات جعلی و ساختگی، سیمایی آشفته از پیامبر اکرم (ص) ترسیم خواهد کرد؛ علی‌الخصوص هنگامی که از صفات و ویژگی‌های لازم برای منصب پیامبری آگاهی و شناخت نداشته باشد. افزون بر این تقدیس کورکورانه و ساده‌لوحانه روایات مندرج در این کتاب‌ها نیز او را در این مسیر به پیش خواهد راند، زیرا مانع ارزیابی واقعی این روایات شده، آن روایات را از ارزش حقیقی‌اش بسی بالاتر خواهد برد.

ترسیم چنین سیمایی از پیغمبر بزرگ اسلام (ص) که اسوه همگان است، خیانت بزرگی به تاریخ، امت مسلمان و بشریت است و هنوز اندوه این خیانت، گلوگیرمان است و در ظلمات و تاریکی‌های آن سرگردانیم.

از دیدگاه ما این کار بر اساس یک نقشه پلید از پیش طراحی شده، صورت گرفته تا ضمن نابودی شخصیت رسول خدا (ص) و صفات والای مکتبی آن حضرت، مبانی و اصول اساسی اسلام را به نابودی کشاند. این نقشه در زمان امویان و به دست اعوان و انصار این خانواده پلید طراحی شد. به نمونه‌هایی در این باره توجه کنید؛

۱. روزی نزد هشام بن عبد الملک، خلیفه اموی، رسول اکرم (ص) را ناسزا گفتند. هشام، ناسزاگویان را از این اقدام زشت بازداشت. «۱»

۲. خالد بن سلمه مخزومی، اشعاری در هجو پیامبر اکرم (ص) برای مروانیان سرود. صاحبان صحاح سته جز بخاری از وی روایت نقل کرده‌اند. «۲»

۳. عمرو بن عاص که از سوی معاویه، والی مصر بود، حاضر نشد یک نفر

(۱). كشف الغمّه، ۳۵۲؛ الکافی، ۸ / ۳۹۵؛ تیسیر المطالب، ۱۰۸؛ قاموس الرجال، ۴ / ۲۷۰.

(۲). بحوث مع اهل السنّه و السلفیه، ۱۰۱؛ تهذیب التهذیب، ۳ / ۹۶؛ دلائل الصدق، ۱ / ۲۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۳

نصرانی را که به پیامبر اکرم (ص) ناسزا گفته بود، تازیانه بزند. «۱»

۴. مطّرف بن مغیره از معاویه نقل می‌کند که وی پس از ذکر پادشاهی ابو بکر، عمر و عثمان و این که پس از مرگشان، نام آنها نیز از بین رفت؛ گفت:

امّا برادر هاشم! در هر روز پنج بار نام او را می‌بردند و می‌گویند: اشهد انّ محمدا رسول الله! ای بی‌مادر! با این حال، چه چیزی برای ما می‌ماند؟! به خدای سوگند! از پای نشینم تا آن را برای همیشه دفن نکنم. «۲»

امویان بر خوردهای کینه‌توزانه‌ای با سنّت و سیره رسول خدا (ص) در پیش گرفتند. در اینجا به نمونه‌هایی از جایگاه سنّت پیامبر (ص) نزد این خانواده پلید اشاره می‌کنیم

۱. ابو درداء به معاویه اعتراض کرد که رباخوار است و از ظرف طلا و نقره برای آشامیدن استفاده می‌کند. او در حرمت این کار، به گفتار رسول خدا (ص) استدلال کرد. معاویه پاسخ داد: من در این کار اشکالی نمی‌بینم. «۳»

۲. عثمان بر خلاف سنّت پیامبر (ص) نماز را در منی چهار رکعتی (تمام) خواند. یک بار که عثمان مریض بود، از علی (ع) درخواست کردند که نماز را اقامه کند. علی (ع) فرمود: نماز رسول خدا (ص) - دو رکعتی - را می‌خوانم. گفتند: نه، فقط نماز امیر المؤمنین عثمان را. علی (ع) از امامت نماز خودداری نمود. «۴»

۳. حجّاج در خطبه‌ای که در کوفه خواند، با تقییح کسانی که قبر رسول خدا (ص) را در مدینه زیارت می‌کنند، گفت: مرگ بر آنان که در اطراف

(۱). الاصابه، ۳ / ۱۹۵؛ الاستیعاب، ۳ / ۵۹۳.

(۲). الموفقیات، ۵۷۷؛ شرح نهج البلاغه، ۵ / ۱۲۹ - ۱۳۰؛ مروج الذهب، ۳ / ۴۵۴.

(۳). الموطّأ، ۲ / ۱۵۳ - ۱۳۶؛ السنن الکبری، ۵ / ۲۸۰؛ بنگرید: سنن نسائی، ۱ / ۲۷۷ - ۲۷۹؛ مسند احمد، ۵ / ۳۱۹؛ اختلاف الحدیث، ۷ / ۲۳؛ صحیح مسلم، ۵ / ۴۳.

(۴). المحلّی، ۴ / ۲۷۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۴

چوب‌ها و استخوان‌های پوسیده می‌گردند! چرا پیرامون کاخ امیر المؤمنین، عبد الملک نمی‌گردند؟ مگر نمی‌دانند که خلیفه از پیامبر برتر است؟ «۱»

۴. همو به عبد الملک نوشت: ای امیر مؤمنان! خلفا منزلت بالاتری از پیامبران دارند! «۲»

۵. خالد بن عبد الله قسری می‌گفت: به خدای سوگند؛ امیر مؤمنان نزد خداوند از پیامبرانش گرامی‌تر است. «۳»

۶. عبد الله صیفی از هشام پرسید؛ یا امیر مؤمنان؛ آیا خلیفه تو در میان خانواده‌ات، برتر و محبوب‌تر است یا فرستاده‌ات؟ هشام پاسخ داد: خلیفه‌ام در میان خانواده‌ام. عبد الله گفت: پس تو خلیفه خدا در روی زمین و در میان خلق خدایی و محمّد، فرستاده خدا به سوی آنان. پس تو نزد خدا از او گرامی‌تری!

هشام این عقیده عبد الله را تکذیب نکرد؛ این چیزی شبیه کفر است. «۴»

دیدگاه امویان درباره کعبه، زمزم، مقام ابراهیم و دیگر اماکن مقدس اسلامی، کاملاً روشن است. با بیان موارد زیر به گوشه‌ای از دیدگاه منفی آنان توجه می‌کنیم؛

۱. خالد بن عبد الله قسری یکی از تابعان را در خانه‌های آل حضرمی در مکه زندانی کرد. این کار بر مردم گران آمد و با وی مخالفت کردند. خالد در خطبه‌ای گفت:

به من خبر رسیده که شما با حبس دشمن امیر مؤمنان و کسی که با خلیفه خدا به جنگ برخاسته، مخالف هستید. به خدای سوگند؛ اگر امیر مؤمنان مرا فرمان دهد که این کعبه را یک سنگ یک سنگ خراب کنم، چنان

(۱). آثار جاحظ، ۲۰۵.

(۲). العقد الفريد، ۲/ ۳۵۴؛ ۵/ ۵۱-۵۲.

(۳). الاغانی، ۱۹/ ۶۰؛ بنگرید: تهذیب تاریخ دمشق، ۵/ ۸۲.

(۴). اخبار الطوال، ۳۴۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۵

خواهم کرد. به خدای سوگند؛ امیر مؤمنان نزد خداوند از پیامبرانش گرامی‌تر است. «۱»

۲. حجاج بن یوسف ثقفی در جنگ با عبد الله بن زبیر کعبه را با منجنیق کوبید. او به این عمل بسنده نکرد، بلکه نجاست هم به کعبه پرتاب کرد. «۲»

۳. ولید بن یزید اموی یک نفر مجوسی را فرستاد تا بر روی کعبه مکانی برای نوشیدن شراب بسازد. او در زمان هشام به مکه رفت و با خود شراب و خیمه دیبایی به اندازه کعبه برد و بر آن شد تا آن را بر روی کعبه نصب کند و در آن بنشیند، اما یارانش او را از شورش مردم بیم دادند تا از این کار دست برداشت. «۳»

۴. خالد قسری آبی به کعبه کشید. او تشتی در کنار زمزم گذاشت. سپس گفت: آب گوارایی برای شما آوردم که همانند بدترین گنداب‌ها، یعنی آب زمزم نیست. «۴»

۵. همو گفت: ابراهیم خلیل از خداوند آب خواست. خداوند به او آب شور و تلخی داد، اما امیر مؤمنان از خدا آب خواست و خدا به او آب خنک و گوارایی داد. «۵»

۶. هنگامی که عبد الله بن زبیر بر مکه و حجاز دست یافت، عبد الملک بن مروان،

مردم را از انجام حج منع کرد. مردم فریاد برآوردند. عبد الملک گنبدی روی صخره بیت المقدس و مسجد الاقصی ساخت تا مردم را بدان مشغول

(۱). الاغانی، ۱۹/ ۲۰، ۵۹.

(۲). عقلاء المجانین، ۱۷۹۸؛ فتوح ابن اعثم، ۲/ ۴۸۶.

(۳). بهج الصباغه، ۵/ ۳۴۰.

(۴). تهذیب تاریخ دمشق، ۵/ ۸۲.

(۵). الاغانی، ۱۹/ ۶۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۶

دارد و دلشان را به دست آورد. مردم در کنار صخره ایستادند و پیرامونش طواف می‌کردند؛ چنان که پیرامون کعبه طواف می‌کنند

و روز عید قربان، قربانی می‌کردند و سرشان را می‌تراشیدند. «۱»

۷. به تصریح جاحظ، امویان قبله را تغییر دادند. ظاهراً قبله را از کعبه به سمت بیت المقدس در جهت صخره‌ای که قبله یهودیان است، تغییر دادند. او می‌گوید:

تا این که عبد الملک بن مروان و فرزندش ولید و کارگزارشان حجاج و غلامشان یزید بن مسلح به قصد نابودی و انهدام خانه خدا و جنگ نظامی با حرم مدینه وارد عمل شدند. آنان کعبه را منهدم و حرمت حرم را شکستند و قبله واسط را تغییر دادند. «۲»
متوکل عباسی که از سوی برخی احیاگر سنت نامیده شده، به سلف اموی خود اقتدا کرد و در سامرا کعبه‌ای ساخت و زمینی را منی و عرفات نامید تا امرای سپاهش در آنجا حج گزارند و از او جدا نشوند. «۳»

(۱). البدایه و النهایه، ۸/ ۲۸۱۲۸۰؛ بنگرید: الانس الجلیل، ۱/ ۲۷۲؛ حیاة الحیوان الکبری، ۱/ ۶۶؛ مآثر الانافه، ۱/ ۱۲۹.

(۲). رسائل جاحظ، ۱۶/ ۲.

(۳). بنگرید: احسن التقاسیم، ۱۲۲-۱۲۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۷

فصل دوم سیاست‌های ریشه‌کنی

۱. اسوه و قدوه

سیرت جاودانه ج ۱ ۳۷. اسوه و قدوه ص: ۳۷

قل از جنبه نظری نزد همگان مقبول و مسلم است که گفتار، کردار و تقریر پیامبر (ص) حجت است و دلیل حکم شرعی. خداوند فرموده:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. «۱»

قطعا برای شما در (اقتدا به) رسول خدا، سرمشقی نیکو است.

ما آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. «۲»

آنچه را رسول خدا به شما داد، آن را بگیرید و آنچه شما را بازداشت، بازایستید.

این بدان معنی است که باید برای شناخت مسائلی که شناخت آن، بر مکلفان واجب است، در چارچوب التزام به احکام شرعی و تأسی به رسول اکرم (ص) از گفتار، کردار و موضع‌گیری آن حضرت پیروی کنند.

همچنان که بدان معنی است که پیامبر (ص) در همه اقوال، افعال و

(۱). احزاب (۳۳): ۲۱.

(۲). حشر (۵۹): ۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۸

موضع‌گیری‌های خود، معصوم است و عصمت آن حضرت به تبلیغ قولی احکام، چنان که ممکن است، از عقاید عده‌ای در این باره توهم شود، اختصاص ندارد.

به همین منظور فرض است که مردم در طول نسل‌ها همه گفته‌ها و کارهای آن حضرت را برای هم نقل کنند و در مجموعه‌ای

تدوین و حفظ، و سپس تفسیر نمایند. خصوصاً که رسول اکرم (ص) خود فرمود که قرآن را آورده و مانند آن را نیز با خود دارد. جبرئیل بر آن حضرت فرمود می‌آمد و سنت را همچون قرآن به او تعلیم می‌داد. «۱»

رسول اکرم (ص) پیروان خود را به کتابت و روایت علوم و معارف خویش تشویق می‌کرد. به گونه‌ای که بسیاری از آن‌ها به ما رسیده و در ده‌ها کتاب و منبع پراکنده است. «۲» صحابه و دیگر کسانی که در قرن نخست هجری زیسته‌اند،

(۱). بنگرید: الزاهد و الرقائق، ۲۳؛ الکفایه فی علم الروایه، ۱۲.

(۲). به عنوان مثال بنگرید: جامع بیان العلم ۱/ ۳۴، ۷۲، ۷۶، ۸۵؛ کشف الاستار، ۱/ ۱۰۹؛ تیسیر المطالب فی امالی الامام ابی طالب، ۴۴؛ الغدير، ۸/ ۱۵۴؛ تحفه الاحوذی، ۱/ ۳۴-۳۵؛ مروج الذهب، ۲/ ۲۹۴؛ بحار الأنوار، ۲/ ۴۷، ۱۴۴، ۱۵۲ و ۷۱/ ۱۳۰؛ البدایه و النهایه، ۱/ ۶ و ۵/ ۱۹۴؛ تقييد العلم، ۶۵، ۷۰-۸۹؛ میزان الاعتدال، ۱/ ۶۵۳؛ لسان میزان، ۲/ ۲۹۸ و ۴/ ۲۱ و ۱۷۲-۱۷۳؛ وفاء الوفاء، ۲/ ۴۸۷؛ مسند احمد، ۱/ ۱۰۰، ۲۳۸ و ۲/ ۲۴۸-۲۴۹، ۴۰۳ و ۴/ ۳۳۴ و ۵/ ۱۸۳؛ المعجم الصغير، ۱/ ۱۱۴، ۱۶۲؛ الاستيعاب، ۴/ ۱۰۶؛ فتح الباری، ۱/ ۱۸۲-۱۸۴؛ ۲۴۶-۲۴۷؛ العقد الفريد، ۲/ ۲۱۹؛ البيان و التبيين، ۲/ ۳۸؛ سنن دارمی، ۱/ ۱۲۵-۱۲۷؛ ذکر اخبار اصبهان، ۲/ ۲۲۸؛ حسن التنبه، ۱۹۴؛ مجمع الزوائد، ۱/ ۱۳۹، ۱۵۱-۱۵۲؛ المنار، ۱/ ۷۶۳؛ التراتيب الاداريه، ۲/ ۱۹۹، ۲۲۳-۲۲۷، ۲۴۴-۲۵۰، ۳۱۶-۳۱۷؛ الثقات، ۱/ ۱۰؛ تدريب الراوی، ۲/ ۶۶؛ الادب المفرد، ۱۲۹؛ المصنف، ۱۱/ ۲۵۴؛ تذکره الحفاظ، ۱/ ۴۲؛ تأویل مختلف الحديث، ۹۳؛ ادب الاملاء و الاستملاء ۵؛ المعارف، ۲۰۰؛ كنز العمال، ۱۰/ ۱۵۷، ۱۷۵-۱۹۵؛ ۴/ ۱۰۰؛ الاسرائيليات و اثرها فی كتب التفسير و الحديث، ۱۴۵؛ شرح معانی الاخبار، ۴/ ۳۱۸-۳۲۰؛ الضعفاء الكبير، ۳/ ۸۳؛ تهذيب تاريخ دمشق، ۷/ ۳۷۷؛ حياة الصحابة، ۳/ ۲۶۸، ۲۷۳، ۴۴۲؛ تاريخ

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۹

زیسته‌اند، بسیاری از احادیث پیامبر (ص) را نوشته‌اند و دیگران را نیز بر این کار دستور داده تشویق می‌کردند. بسیاری از آنان صحیفه‌ها و کتاب‌هایی داشتند که در آن احادیث و سنت پیامبر (ص) را جمع‌آوری کرده بودند. «۱» چنان که بسیاری از تابعان در جستجوی حدیث رسول اکرم (ص) به سرزمین‌های مختلف سفر کردند. «۲»

الاسلام (ذهبی)، ۲/ ۳۷؛ صحيح بخاری، ۱/ ۱۴۸؛ الباعث الحثيث، ۱۳۲-۱۳۳؛ علوم الحديث، ۱۶۱؛ شرف اصحاب الحديث، ۱۴-۲۳، ۳۱-۳۵، بحوث فی تاريخ السنة المشرفة، صص ۲۱۹-۲۲۰.

(۱). به منابع پیشین مراجعه شود. علاوه بر آن بنگرید: بحوث فی تاريخ السنة المشرفة، ۲۲۲-۲۲۹ به نقل از منابع فراوان، الجامع الصحيح، كتاب الاحكام باب اليمين مع الشاهد؛ علوم الحديث و مصطلحه، ۲۳۲؛ جامع العلم، ۱/ ۷۵، ۸۴؛ ۲/ ۳۴؛ تذکره الحفاظ، ۱/ ۲۳، ۴۲، ۱۲۳؛ المحجة البيضاء، ۵/ ۳۰۲؛ المصنف، ۱۱/ ۱۸۳، ۴۲۵، ۲۵۹؛ ۸/ ۴۱؛ التراتيب الاداريه، ۲/ ۲۴۶-۲۴۷، ۲۵۴-۲۶۲، ۲۷۷، ۳۱۲، ۳۱۹؛ ادب الاملاء و الاستملاء؛ ۱۲-۱۸؛ احياء علوم الدين، ۳/ ۱۷۱؛ العلل و معرفة الرجال، ۱/ ۱۰۴؛ مجمع الزوائد، ۱/ ۱۵۱-۱۵۲؛ السنن الكبرى، ۴/ ۸۵-۹۰؛ ۱۰/ ۳۲۴؛ مشکل الآثار، ۱/ ۴۱۴۰؛ الغدير، ۸/ ۱۵۶؛ بحار الانوار، ۱۲/ ۱۵۲؛ سنن دارمی، ۱/ ۱۲۴-۱۲۸؛ المعرفة و التاريخ، ۲/ ۱۴۲-۱۴۳، ۲۷۹، ۶۶۱، ربيع البرار، ۳/ ۲۳۶؛ تأویل مختلف الحديث، ۲۸۶؛ سير اعلام النبلاء، ۲/ ۵۹۹؛ سيره دحلان، ۳/ ۱۷۹؛ لسان الميزان، ۶/ ۲۲؛ الکفایه فی علم الروایه، ۸۲؛ تهذيب التهذيب، ۴/ ۲۳۶؛ ۷/ ۱۸۰؛ علوم الحديث، ۱۳-۱۴، ۲۰-۲۲؛ تقييد العلم، ۶۰-۶۳، ۷۲-۱۱۵؛ شرف اصحاب الحديث، ۹۷؛ مستدرک حاکم، ۳۹۰-۳۹۸؛ الطبقات الكبرى، ۵/ ۱۷۹، ۳۶۷-۳۷۱؛ ۲/ ۳۷۱؛ ۶/ ۲۲۰؛ (صادر)؛ الاسماء و الصفات، ۳۰؛ اضواء على السنة المحمّديه، ۵۰؛ صحيح بخاری، ۱/ ۲۱؛ ۴/ ۱۲۱-۱۲۴؛ الزهد و الرقائق، ۳۵۱، ۵۴۹؛ شرح معانی الاخبار، ۴/ ۳۱۸-۳۲۰؛ تهذيب تاريخ دمشق، ۷/ ۱۷۸؛ ۵/ ۴۵۱-۴۵۲؛ كنز العمال، ۱۰/ ۱۲۴

۱۴۵، ۱۷۹۱۷۸؛ الضعفاء الكبير، ۳/ ۸۳؛ ۳۱۴؛ مختصر تاریخ دمشق، ۱۷/ ۱۰؛ علوم الحديث (ابن صلاح)، ۱۶۱؛ اختصار علوم الحديث، ۱۳۲-۱۳۳.

(۲). بنگرید: الرحلة فی طلب الحديث، ۱۱۰ به بعد؛ بحوث فی تاریخ السنه المشرفه، ۲۱۰۲۰۸؛

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۰

ابو بکر پانصد حدیث از رسول اکرم (ص) نوشت، اما به محض رحلت آن حضرت، همه را از بین برد. «۱» صحابه برای مذاکره و بحث درباره حدیث رسول اکرم (ص) حلقه‌هایی در مسجد تشکیل می‌دادند. شمار شرکت کنندگان در برخی از این حلقه‌ها که در اوایل خلافت عمر تشکیل می‌شد، بیش از سی نفر بود. «۲» حتی مطابق برخی روایات، شخص خلیفه دوم نیز برخی از سنن را برای عتبه بن فرقد نوشت. «۳» در غلاف شمشیرش صحیفه‌ای به دست آمد که در آن زکات چارپایان را نوشته بود. «۴»

امیر المؤمنین علی (ع) که هرگز در سفر و حضر از پیامبر اکرم (ص) جدا نشد، مگر در غزوه تبوک، اهتمام شدیدی به روایت و تدوین حدیث رسول خدا (ص) مبذول می‌داشت تا جایی که به او گفته شد: چه شده که بیش از همه اصحاب رسول خدا (ص) روایت داری؟ فرمود: هرگاه از او می‌پرسیدم، مرا خبر می‌داد و هرگاه سکوت می‌کردم، او آغاز می‌کرد. «۵»

ائمه اطهار (ع) پیروان خود را همواره بر دیدار و مذاکره درباره حدیث تشویق می‌کردند تا حدیث پیامبر (ص) از بین نرود. آنان در موارد مختلف به نوشتن و نقل علم و دانش و حفظ آن ترغیب و تشویق می‌کردند. «۶» زهری که

حیاه الصحابه، ۳/ ۲۲۳-۲۲۶.

(۱). بنگرید: تذکره الحفاظ، ۱/ ۵؛ کنز العمال، ۱۰/ ۱۷۴؛ النص و الاجتهاد، ۱۵۱؛ مکاتب الرسول، ۱/ ۶۱.

(۲). بنگرید: حلیه الاولیاء، ۱/ ۳۳۱؛ حیاه الصحابه، ۲/ ۷۱۰.

(۳). مسند احمد، ۱/ ۱۶.

(۴). الکفایه فی علم الروایه، ۳۵۴.

(۵). انساب الاشراف، ۲/ ۹۸؛ ترجمه الامام علی (ع)، ۲/ ۴۵۶.

(۶). بنگرید: بحار الانوار، ۲/ ۱۵۲؛ سنن دارمی، ۱/ ۱۳۰؛ تقييد العلم، ۸۹-۹۱؛ التراتیب الاداریه، ۲/ ۲۲۲؛ ربيع الابرار، ۳/ ۳۲۶؛ جامع بیان العلم، ۱/ ۹۹؛ شرف اصحاب الحديث، ۶۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۱

ترك حدیث کرده بود، چون از حسن بن عماره، سخنی از امام علی (ع) در تشویق به نشر علم شنید، بازگشت و در همان مجلس چهل حدیث برای حسن بن عماره روایت کرد. «۱» از امام علی (ع) روایت شده که دو بار فرمود:

علم و دانش را به بند کشید. «۲» آن حضرت فرمود: علم را با نوشتن به بند کشید. «۳»

هر چند علی (ع) آگاه‌ترین و داناترین اصحاب رسول خدا (ص) و دروازه علم آن حضرت بود و سخنان او را بیش از همه روایت کرد و روایات بسیاری از پیامبر (ص) نوشت، اما اگر به روایاتی که از آن حضرت در کتاب‌های دیگران نقل شده مراجعه کنیم، کمترین روایت را از او خواهیم دید. در حالی که ابو هریره که فقط چند ماه رسول خدا (ص) را ملاقات کرده، چندین برابر امام علی (ع) در کتاب‌های آنان روایت دارد. ابو ریه شمار روایات علی (ع) را ۱۵۸ حدیث و روایات ابو بکر را ۱۴۸ حدیث می‌داند؛ در حالی که به گفته وی، ابو هریره ۵۳۷۴ حدیث دارد! «۴»

در مقابل، یک جریان قوی و قدرتمند هست که هنوز هم از حدیث رسول خدا (ص)، خواه در زمینه نقل، خواه کتابت و خواه عمل بدان نهی می‌کند.

می‌توان از این گرایش در دو مرحله سخن گفت. هر چند این دو مرحله به لحاظ انگیزه‌ها و اهداف با هم متفاوت است، اما از حیث آثار و نتایج یکی است.

(۱). الاذکیاء، ۱۰۱.

(۲). تقييد العلم، ۸۹.

(۳). همان، ۹۰.

(۴). اضواء على السنة المحمّديه، صص ۲۲۴-۲۲۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۲

۲. منع از تدوین حدیث

۱. منع از حدیث در عهد رسول خدا (ص)

نشانه‌های این گرایش در منع از روایت و کتابت حدیث رسول خدا (ص) نزد گروهی از مسلمانان و به طور خاص قریش آشکار شد. کسانی هم که با آنان هم عقیده و همراه بودند و مصالح خویش را با مصالح آنان مربوط می‌دانستند، در این جهت همراه آن‌ها شدند. حجت قریش در اعتراض به نویسندگان حدیث رسول خدا (ص) این بود که او بشر است و همچون سایر مردم خشنود می‌شود و خشم می‌گیرد. ممکن است، در چنین حالتی سخنی بگوید که با حقیقت و واقعیت سازگار نباشد. کسی از این جهت از قریش نزد رسول خدا (ص) شکایت کرد. حضرت او را فرمان داد که هر چه می‌گوید، بنویسد، زیرا سخنی از میان دو لب او بیرون نمی‌آید، مگر این که حقیقت و راست است. «۱» شاید انگیزه‌های اتخاذ این سیاست چنین باشد:

۱. بسیاری از مردم قریش با اسلام، پیامبر و مسلمانان بغض و کینه داشتند و چون دریافتند که راهی جز تسلیم در برابر واقعیت ندارند، بر خلاف میل باطنی، تظاهر کردند تا در فرصت مناسب بر اسلام یورش برند و ضربه نهایی را بر آن وارد کنند. چنان که ابو سفیان این میل قلبی خود را پنهان نمی‌کرد.

۲. حسادت با رسول خدا (ص) در آنچه که خداوند به او داده بود. آنان نمی‌توانستند ببینند که مردم از پیغمبر (ص) پیروی می‌کنند و کارها و رفتار خود

(۱). بنگرید: تيسير المطالب، ۴۴؛ تقييد العلم، ۷۴-۸۲؛ تحفة الاحوذی، ۱/۳۵؛ سنن دارمی، ۱/۱۲۵؛ سنن ابی داود؛ ۳/۳۱۸؛ مسند احمد، ۲/۱۶۲، ۱۹۲؛ المحدث الفاصل، ۴/۲؛ الاسماع، ۲۶؛ تيسير الوصول، ۳/۱۷۶؛ حسن التنبیه، ۹۳؛ مستدرک حاکم، ۱/۱۰۴-۱۰۵؛ بحوث فی تاریخ السنة المشرفة، ۲۱۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۳

را با کارها و رفتار او تطبیق می‌دهند و هماهنگ می‌کنند. آنان هرگز نمی‌خواستند که مردم سیره، اقوال و مواضع آن حضرت را برای یکدیگر نقل کنند.

۳. ضعف اعتقادی بسیاری از آنان خصوصاً نومسلمان‌ها که در رسالت پیغمبر (ص) هیچ منفعت و درآمدی برای خود نمی‌دیدند.

۲. منع از حدیث پس از رحلت پیغمبر (ص)

اشاره

پس از ارتحال جان‌گداز پیغمبر (ص) که قریش مناصب حکومت و سلطنت را به دست گرفت، مصلحت خود را در منع از روایت، کتابت و عمل به حدیث رسول خدا (ص) می‌دید تا آنجا که هر چه اصحاب در عهد رسول خدا (ص) جمع کرده بودند، از آنان گرفت و سوزاند. این سیاست قریش با قدرت و احتیاط تمام ادامه یافت. در فصل جداگانه‌ای از انگیزه‌ها و اهداف این سیاست و نیز نتایج و آثار آن سخن خواهیم گفت. در اینجا درباره مسیر کلی این سیاست بحث می‌کنیم،

۱. پیشامد اول:

در این مرحله مدعی شدند که کتاب خدا ما را کافی است، نیاز به بیان ندارد که نخستین رویارویی مستقیم و صریح با رسول خدا (ص) و بازداشتن حضرت از نوشتن آنچه می‌خواست برای مسلمانان بنویسد تا هرگز پس از او گمراه نشوند، همان است که در بستر بیماری او پیش آمد و به مصیبت روز پنجشنبه معروف است. هنگامی که حضرت دوات و کاغذ خواست تا نوشته‌ای برای امت اسلامی بنویسد که هرگز پس از او گمراه نشوند، یکی از حاضران که مطابق نقل طبری، «۱» عمر بن خطاب بود، کلماتی ناشایست در حق پیامبر اکرم (ص) بر زبان آورد. بر اساس سخن معروف و مشهور وی که گفت: ما را کتاب خدا کافی است؛ قاطعانه از تحقق خواسته رسول خدا (ص) جلوگیری کردند. در پی این گفته بین حاضران نزاع و کشمکش در گرفت.

(۱). تاریخ الامم و الملوك، ۲/ ۲۳۸-۲۲۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۴

پیامبر (ص) فرمود که از اطرافش دور شوند. این قضیه معروف و مشهور است و در اخبار و آثار صحیح به ما رسیده است. «۱»

۲. پیشامد دوم:

در این مرحله، چنان که گذشت ابو بکر پانصد حدیث را که در عهد رسول خدا (ص) نوشته بود، سوزاند. بنابراین وی نخستین کسی است که سیاست سوزاندن حدیث پیامبر (ص) را پایه‌گذاری کرد. اوج این سیاست در خلافت عمر بن خطاب است. در این دوره، منع حدیث پیغمبر (ص) با دقت، گستردگی و وسعت بیشتری ادامه یافت تا آنجا که گویی این سیاست، بزرگ‌ترین دل‌مشغولی خلیفه دوم بوده است. او پیگیر این مسئله بود و در اجرای آن تشویق و ترغیب، و سپس مراقبت و مجازات می‌کرد و آشکارا، مستمر و مداوم تصمیم می‌گرفت و اجرا می‌کرد. او دستور العمل‌ها و بخشنامه‌هایی در کاهش و پنهان کردن حدیث رسول خدا (ص) و تجرید قرآن از حدیث، صادر و به همه شهرها و مناطق اسلامی ابلاغ کرد و کارگزاران، فرستادگان و سپاهیان خود را به اجرای درست و دقیق آن توصیه و تشویق می‌کرد. «۲» سیاست‌های عمر در این زمینه دقیق، حساب شده و گام به گام بود. او خواهان این عمل بود و همواره بر انجام آن، سفارش می‌کرد. هرگاه کسی روایتی نقل می‌کرد، از او بینه و شهود می‌خواست. چنان که با ابی ابن کعب و ابو موسی اشعری کرد. در صورتی که راوی بینه نمی‌آورد،

او را به شدت مجازات می‌کرد.

اگر کسی پیدا می‌شد که بر روایت حدیث پیامبر (ص) اصرار داشت، اگر تهدید

(۱). بنگرید: صحیح بخاری، ۵/ ۴، ۱۷۳؛ صحیح مسلم، ۷۶/ ۵؛ مسند احمد، ۴۷/ ۶، ۱۰۶، ۱۱۶؛ تهذیب تاریخ دمشق، ۶/ ۴۵۱؛ المصنّف، ۵/ ۴۳۸-۴۳۹.

(۲). بنگرید: غریب الحدیث، ۴/ ۴۱؛ حیاة الشعر فی الکوفه، ۲۵۳؛ الغدير، ۶/ ۲۶۳، ۲۹۴؛ الام، ۷/ ۳۰۸؛ سنن دارمی، ۱/ ۸۵؛ سنن ابن ماجه، ۱/ ۱۶؛ شرف اصحاب الحدیث، ۸۸-۹۱؛ مستدرک حاکم، ۱/ ۱۰۲؛ کنز العمال، ۲/ ۸۳؛ تذکره الحفاظ، ۱/ ۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۵

و تازیانه سودی نمی‌بخشید، او را به تبعید تهدید می‌کرد. «۱»

او در گامی فراتر و اقدامی کاملاً حساب شده از صحابه می‌خواهد که روایاتی را که از رسول خدا (ص) نوشته‌اند، به نزد او ببرند. او چنین وانمود کرد که می‌خواهد احادیث نبوی را جمع و تدوین کند تا مبدا از بین برود.

بدین ترتیب یک ماه نوشته‌های صحابه را جمع و سپس همه را سوزاند و این گونه احتجاج کرد که روایات شفاهی تدوین شده، همانند روایات شفاهی‌ای است که یهودیان مدون نمودند و علمایشان، آن را شرح، و شرح را جمار نامیدند و سپس هر دو را در یک کتاب آوردند و اصل و شرح را تلمود نامیدند. مطابق نقل دیگری گفت: قومی را به یاد آوردم که کتاب‌هایی نوشتند و به آن چسبیدند و کتاب خدا را رها کردند، اما من - به خدای سوگند - کتاب خدا را با هیچ چیز درهم نخواهم آمیخت. به هر حال شدت عمل خلیفه دوم در این باره به جایی رسید که می‌گویند: صحابه نمی‌توانستند، بگویند: قال رسول الله (ص) تا این که عمر مرد. «۲» حتی گفته‌اند: عمر، کسی را که کتاب دانیال را رونویسی کرده بود، تازیانه زد و او را فرمان داد که نوشته خود را از بین ببرد. «۳» هم او کسی را که به هنگام فتح مدائن، نوشته‌ای را در آن شهر یافت و با خود به مدینه آورد، تازیانه زد. «۴»

استدلال خلیفه دوم در صحت اقدام خویش در منع کتابت و روایت حدیث

(۱). بنگرید: اضاء علی السنه المحمديه؛ شرف اصحاب الحدیث، ۹۳۹۲؛ المجروحون، ۱/ ۱۲؛ الکنی و الالقاب، ۱/ ۱۸۰؛ قواعد فی علوم الحدیث، ۴۵۴؛ بحوث فی تاریخ السنه المشرفه، ۸۸.

(۲). جامع بیان العلم، ۱/ ۷۷؛ تقييد العلم، ۴۹-۵۳؛ تذکره الحفاظ، ۱/ ۲، ۷، ۸؛ غریب الحدیث، ۴/ ۴۹؛ سنن دارمی، ۱/ ۸۵؛ الضعفاء الكبير، ۱/ ۱۰۹، سنن ابن ماجه، ۱/ ۱۲.

(۳). بنگرید: تقييد العلم، ۵۱؛ کنز العمال، ۱/ ۳۳۲-۳۳۳؛ المصنّف، ۶/ ۱۱۴.

(۴). بنگرید: کنز العمال، ۱/ ۳۳۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۶

پیغمبر (ص)، استدلال تقلیدی همه کسانی شد که پس از او روی کار آمدند و در عمل به سنت وی و اجرای سیاست‌های او از خود شوق و حرص نشان دادند. «۱»

کار به منع روایت و کتابت حدیث پیامبر (ص) ختم نشد، بلکه پا را فراتر نهادند و کاری بس مهم‌تر، فراگیرتر، زیرکانه‌تر و تلخ‌تر انجام دادند. آنان از عمل به سنت پیامبر (ص) و حرکت بر اساس آن جلوگیری نمودند. خلیفه چون دید مردم پس از نماز عصر، نماز می‌خوانند، آنان را تازیانه زد. «۲» وقتی زید بن خالد مهنی را به این جرم تازیانه زد، زید گفت: پس از آن که دیدم رسول خدا (ص) پس از نماز عصر، دو رکعت نماز به جای می‌آورد، هرگز این کار را ترک نخواهم کرد. عمر به او گفت:

اگر نمی‌ترسیدم که مردم آن را نردبانی برای نماز خواندن تا شب بگیرند، کسی را به این سبب تازیانه نمی‌زد. «۳»
 ابو ایوب انصاری پیش از خلافت عمر، پس از نماز عصر دو رکعت نماز می‌خواند. هنگامی که عمر خلیفه شد، آن را ترک کرد و چون عمر مرد، آن را از سر گرفت. از او پرسیدند: این نماز چیست؟ گفت: عمر مردم را به واسطه این دو رکعت تازیانه می‌زد. «۴»
 خلیفه دوم برای اجرای همین سیاست یک گام دیگر هم برداشت، او صحابه را از نقاط مختلف جمع کرد و در مورد احادیثی که از رسول خدا (ص) افشا کرده بودند، بازخواست نمود و دستور داد که نزد وی سکونت کنند و تا او زنده است، از او جدا نشوند.
 خلیفه صحابه را از ترک مدینه بازداشت و تا

(۱). بنگرید: تقييد العلم، ۵۷۵۳.

(۲). بنگرید: المصنّف، ۲/ ۴۲۹-۴۳۳.

(۳). المصنّف، ۲/ ۴۳۲؛ مجمع الزوائد، ۲/ ۲۲۳؛ كنز العمال، ۴/ ۴۱۲۳؛ مسند احمد، ۴/ ۱۱۵.

(۴). المصنّف، ۲/ ۴۳۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۷

هنگامی که زنده بود، در مدینه ماندند. «۱»

منع از روایت و کتابت حدیث به زمان ابو بکر و عمر محدود نشد، بلکه خلفای اموی: عثمان، معاویه و خلفای بعدی، همین شیوه را در پیش گرفتند و از روایت هر گونه حدیثی جلوگیری کردند مگر روایت احادیثی که در روزگار عمر نقل می‌شد. «۲» کتابت حدیث نزد مردم عیب به شمار می‌رفت. «۳»

سیاست منع از روایت و تدوین حدیث تا خلافت عمر بن عبد العزیز اموی که در آغاز قرن دوم (صفر سال ۹۹ ه) برای مدت کوتاهی با مرگ وی (رجب سال ۱۰۱ ه) به پایان رسید، تداوم یافت. او محمّد بن عمرو بن حزم را مأمور کرد که حدیث پیامبر (ص) یا سنت گذشته را با حدیث عمره دختر عبد الرحمن برایش بنویسد. «۴» منظور وی از سنت گذشته، سنت ابو بکر، عمر و عثمان بود، اما نمی‌دانیم این خواسته خلیفه انجام شد یا نه؟ محمّد بن شهاب زهري (۱۲۴ ه) بخشی از روایات را برایش نوشت و هر دفتری را به یک شهر فرستاد. این تلاش هم بسیار ضعیف و محدود بود «۵» و نتوانست نقش سازنده حدیث رسول خدا (ص) را در زندگی مردم بازگرداند. به هر حال منع از حدیث در اواسط قرن دوم پایان یافت و حرکت گسترده برای تدوین حدیث شروع شد. «۶»

(۱). حياة الصحابة، ۳/ ۲۷۳۲۷۳؛ تاريخ الامم و الملوك، ۳/ ۴۲۶؛ مستدرک حاكم، ۳/ ۱۲۰؛ كنز العمال، ۱۰/ ۱۸۰؛ المجروحون، ۱/ ۱۳۵؛ تذكرة الحفاظ، ۱/ ۷؛ الطبقات الكبرى، ۵/ ۲۳۹.

(۲). بنگرید: الطبقات الكبرى، ۳/ ۲۰۶؛ مسند احمد، ۴/ ۹۹؛ كنز العمال، ۱۰/ ۱۷۹-۱۸۲.

(۳). بنگرید: الترتيب الاداريه، ۲/ ۲۴۹.

(۴). بنگرید: تقييد العلم، ۱۰۵-۱۰۶؛ تدريب الراوي، ۱/ ۹۰؛ الطبقات الكبرى، ۸/ ۳۵۳.

(۵). السنة قبل التدوين، ۲۳۲؛ جامع بيان العلم، ۱/ ۷۶؛ الطبقات الكبرى، ۷/ ۴۴۷؛ سنن دارمي، ۱/ ۱۲۶؛ تذكرة الحفاظ، ۱/ ۱۶۹.

(۶). بنگرید: بحوث في تاريخ السنة المشرفة، ۳۳۷؛ تذكرة الحفاظ، ۱/ ۱۶۹-۱۷۰؛ الخطط و الآثار، ۲/ ۳۳۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۹

اشاره

مسلمانان محتاج مرجعی بودند که در امور دینی فتوا دهد و بدون کوچک‌ترین مراجعه به روایت رسول خدا (ص) احکام اسلامی را برایشان تبیین کند! بدیهی است که هر کسی نمی‌توانست عهده‌دار منصب فتوا شود، زیرا این کار با مخاطرات بزرگ و مهمی توأم بود و حکومت را با مشکلات و محذورات غیر قابل تحمّل روبرو می‌کرد. این مسأله خصوصاً هنگامی مصداق پیدا می‌کرد که فتوای مراجع با هم تعارض و تناقض داشته یا برخی از مفتیان فتوایی دهند که از دیدگاه حکومت گران و اطرافیانشان، به زیان مصالح و منافع حکومت باشد. این امر می‌توانست فضای استدلال و احتجاج، تأیید و ردّ و ابطال آرای را به همراه داشته باشد. این به معنای بازگشت به طرح نصوص قرآنی و کلمات و مواضع نبوی به عنوان ابزارهای اقناع فکری، استدلال و احتجاج بود. این چیزی بود که حاکمیت از آن گریزان بود و هرگز نمی‌خواست در جامعه مسلمانان مطرح شود. گذشته از این موقعیت و اهدافی را تضعیف می‌کرد که سلطه نمی‌خواست تحت هیچ شرایطی تضعیف شود.

تضعیف این موقعیت‌ها نشان می‌داد که تا چه اندازه از حیث معرفت و آگاهی از قرآن و سنت، و احکام دین و تعالیم شرعی در مرتبه پایینی هستند. این امر

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۰

در نهایت به تضعیف اعتماد عمومی به حکومت منجر می‌شد. علاوه بر این حکومت می‌خواست یک گرایش فکری خاص و متمایز و در خدمت اهداف خاص و عام خود به وجود آورد. حکومت می‌کوشید مفاهیم خاصی در میان توده به کار برد و مردم را به پایبندی به اعتقادات خاص، و احکام مشخص ملزم سازد. این امر نیز در سایه آزادی فتوا و استدلال بر پایه آن میسر نمی‌شد. از این رو منصب فتوا را در دو گروه انحصاری کردند؛

۱. امیران که ظاهراً صدور فتوا در مسائل مهم و حسّاس در انحصار آنان قرار داشت. گویند: عمر بن خطاب کسی را توییح کرد و گفت:

چگونه تو که امیر نیستی، فتوا می‌دهی؟! سختی این کار را به کسی بسپارید که از آن بهره می‌گیرد. «۱»
هرگاه از پسر عمر فتوا می‌خواستند، می‌گفت:

به نزد امیر بروید که کارهای مردم را به دست دارد و آن را به گردن گرفته است. «۲»
همو از فتوا دادن سعید بن جبیر (۹۴ هـ) جلوگیری کرد و گفت:

در این باره، فقط امر افتوا می‌دهند. «۳»

مسئب بن رافع گفت: هرگاه مسأله‌ای درباره قضاوت پیش می‌آمد که در کتاب و سنت نبود، ویژه امیران نامیده به آنان ارجاع می‌شد ... هشام بن عروه از پدرش روایت کرده که گاهی اوقات از او درباره چیزی پرسش می‌شد؛ می‌گفت: این مخصوص سلطان است. ابن هرمز هم گفت: مردم مدینه را بدون

(۱). بنگرید: جامع بیان العلم، ۲/ ۱۷۵، ۲۰۳، ۱۷۴، ۱۹۴؛ منتخب کنز العمال، ۴/ ۶۲؛ سنن دارمی، ۱/ ۶۱، الطبقات الکبری، ۶/ ۱۷۹، ۲۵۸؛ المصنّف، ۸/ ۳۰۱، ۱۱/ ۳۲۸؛ اخبار القضاة (وکیع)، ۱/ ۸۳؛ تهذیب تاریخ دمشق، ۱/ ۵۴؛ حیاة الصحابة، ۳/ ۲۸۶؛ کنز العمال، ۱/ ۱۸۵.

(۲). التراتیب الاداریه، ۲/ ۳۶۷.

(۳). الطبقات الکبری، ۶/ ۱۷۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۱

کتاب و سنت دیدم. هرگاه کاری پیش می‌آمد، سلطان در خصوص آن نظر می‌داد. «۱»

زید بن ثابت درباره میراث جدّ به معاویه نوشت: این از مواردی است که جز امیران درباره آن حکم نمی‌کنند. «۲»

۲. غیر امیران: علاوه بر امیران، نظام حاکم و دستگاه خلافت به کسانی اجازه فتوا و روایت داد که از تعهد و وابستگی آنان به حکومت و خط مکتب خلافت اعتماد و اطمینان کامل داشت و آنان را واجد صلاحیت‌های لازم و کافی می‌دید. دیگران را که فاقد این شایستگی‌ها دانستند، از میدان فتوا دور کردند؛ اگر چه از نظر سیاسی، فکری و اجتماعی هم عقیده حاکمان بودند. از این افرادند؛

أ. عایشه: مروان حکم تلاش می‌کرد تا بر نقش اساسی عایشه در این خصوص تأکید کند. او می‌گفت: چگونه از کسی سؤال می‌شود، در حالی که همسران پیامبر (ص) و مادرانمان در میان ما هستند. «۳» مقصود وی از این سخن، شخص عایشه بود. زیرا در میان مادران مؤمنان فقط او عهده‌دار روایت و فتوا بود. او دختر خلیفه اول و نازپرورده خلیفه دوم بود. گفته نشده که جز عایشه کسی از همسران پیامبر (ص) عهده‌دار روایت و فتوا شده باشد، مگر در موارد اندک. امّ سلمه هم که روایات کمی از پیامبر (ص) نقل می‌کرد، به مذاق مروان و مروانیان خوش نمی‌آمد. عایشه در عهد عمر، عثمان و تا زمانی که از دنیا رفت، فتوا می‌داد. همین دو خلیفه نزد او می‌فرستادند و درباره سنن از وی

(۱). جامع بیان العلم، ۲/ ۱۷۴.

(۲). بحوث مع اهل السنة و السلفیه، ۲۳۸.

(۳). المصنّف، ۱/ ۱۶۱؛ کشف الاستار، ۲/ ۱۹۶؛ مجمع الزوائد، ۴/ ۳۲۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۲

می‌پرسیدند. «۱»

در متن دیگری آمده: عایشه در دوره ابو بکر، عمر و عثمان مستقلاً فتوا می‌داد. او به همین شیوه عمل کرد تا از دنیا رفت. «۲»

ب. زید بن ثابت: وی از جمله کسانی بود که حکومت خلفا به او اجازه فتوا داد. وی در دوره عمر و عثمان در مدینه منصب قضاوت، فتوا، قرائت قرآن و فرائض را بر عهده داشت. «۳» این امتیاز، پاداش موضع منفی وی در قبال علی (ع) و نقش او در تقویت سیطره حکومت بود. در همین کتاب، پس از غزوه حمراء الاسد به هنگام سخن از فراگیری زبان عبری آموختن زید، به این موضوع خواهیم پرداخت.

ج. عبد الرحمن بن عوف: وی از جمله کسانی بود که در زمان پیامبر (ص) و دوره سه خلیفه نخست فتوا می‌داد. «۴» موضع عبد الرحمن در قبال علی (ع) در شورای شش نفری، آنگاه که با شیوه زیرکانه‌ای خلافت را از علی (ع) به عثمان واگذار کرد، مشهور و معروف است و نیازی به بیان ندارد.

د. ابو موسی اشعری: گویند: ابو موسی همیشه در دوره ابو بکر و عمر به آنچه پیامبر (ص) او را فرموده بود، فتوا می‌داد. روزی کنار حجر الاسود فتوا می‌داد، مردی آمد و پنهانی در گوش وی گفت: در فتوایت عجله نکن.

امیر المؤمنین تغییری در مناسک داده است. ابو موسی از مردم خواست به عمر اقتدا کنند و از فتوای قبلی دست بردارند. سپس از خلیفه ماجرا را پرسید و او

(۱). حیاة الصحابة، ۳/ ۲۹۸.

(۲). همان.

(۳). همان، ۲۵۸.

(۴). همان، ۲۸۷؛ مسند احمد، ۵/ ۷۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۳

نیز برایش توضیح داد. «۱» بنابراین وی معتقد بود که سنت عمر بر سنت رسول اکرم (ص) پیشی دارد. «۲»

ه. ابو هریره: ابتدا وی را از فتوا منع کردند، اما دوباره به او اجازه فتوا دادند. او می گفت: حدیث من به گوش عمر رسید، به دنبال من فرستاد. پرسید:

آیا روزی که در خانه فلانی نزد رسول خدا بودیم تو هم با ما بودی؟ گفتم:

آری. می دانم که چرا از من سؤال می کنی. گفتم: رسول خدا (ص) در آن روز گفت: هر کس عمداً بر من دروغ ببندد، نشیمن گاه خود را از آتش پر کرده است. گفت: بنابراین، برو و حدیث نقل کن. «۳»

معلوم است که عمر، ابو هریره را از نقل حدیث منع کرده بود، «۴» لیکن چون حدیثی که ابو هریره نقل کرده بود به او رسید و او خوشش آمد، به دنبالش فرستاد و چنان که ملاحظه می کنید، به او اجازه روایت حدیث و فتوا داد.

پرسش این است که آن، چه حدیثی بود و چه خصوصیات و ویژگی هایی داشت که خلیفه خوشش آمد و پاداش گوینده را اجازه نقل حدیث قرار داد؛ کاری که برای همه اصحاب رسول خدا (ص) ممنوع بود؟!

مفتیان پس از خلفای نخستین

جز دورانی که امیر المؤمنین علی (ع) عهده دار خلافت بود، هیچ یک از کسانی که پس از آن دوره عهده دار منصب فتوا بودند، از شخصیت های برجسته و درجه اول جامعه اسلامی نبودند؛ حتی شماری از شخصیت های

(۱). بنگرید: مسند احمد، ۴/ ۳۹۳.

(۲). بنگرید: الغدير.

(۳). البدایة و النهایة، ۸/ ۱۰۷.

(۴). بنگرید: سیر اعلام النبلاء ۲/ ۶۰۰-۶۰۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۴

درجه دوم و سوم هم نبودند. همه یا شماری از آنها در دوران خلافت ابو بکر، عمر و عثمان اجازه فتوا دریافت کردند. زیاد بن میناء می گوید:

ابن عباس، ابو سعید خدری، ابو هریره، عبد الله بن عمرو عاص، جابر بن عبد الله، رافع بن خدیج، سلمة بن اکوع، ابو واقد لثی، عبد الله بن بحینه و افرادی از این دست، از صحابه رسول خدا (ص) از مرگ عثمان تا زمانی که از دنیا رفتند، در مدینه فتوا می دادند. از این عده کسانی که فتوا به آنان واگذار شد، عبارتند از: ابن عباس، ابن عمر، ابو هریره و جابر بن عبد الله انصاری. «۱»

روایت کرده اند که معاویه به عبد الله بن عمر گفت: اگر بشنوم که حدیث روایت می کنی، گردنت را خواهم زد. «۲» ظاهراً پیش از جنگ صفین به عبد الله بن عمرو عاص اجازه روایت و فتوا دادند، اما پس از جنگ، معاویه او را از این کار منع کرد. این ممنوعیت تا زمان یزید بن معاویه تداوم داشت. «۳»

در خصوص علت منع این دو از روایت و فتوا باید گفت: عبد الله بن عمر، احادیث رسول خدا (ص) را در مذمت و طعن معاویه

روایت می‌کرد. از جمله:

خداوند شکم او - معاویه - را سیر نکند.

خداوند! جلودار، پشت سری و سواره را لعنت کن.

از این راه مردی بر شما نمایان می‌شود که وقتی می‌میرد، بر سنت من نیست.

تابوت معاویه در آتش بالای تابوت فرعون است.

معاویه بر دینی غیر از اسلام می‌میرد. «۴»

(۱). حیاة الصحابة، ۳/ ۲۸۸؛ سیر اعلام النبلاء، ۲/ ۶ و ۶.

(۲). وقعة صفین ۲۲۰؛ الغدير، ۱۰/ ۳۵۲.

(۳). بنگرید: مسند الحمد، ۲/ ۱۶۷؛ الغدير، ۱۰/ ۳۵۲؛ الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر و الحدیث، ۱۵۱.

(۴). بنگرید: وقعة صفین، ۲۲۰؛ قاموس الرجال، شرح حال معاویه.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۵

عبد الله بن عمرو عاص نیز معاویه را در جنگ صفین پس از قتل عمار بن یاسر در تنگنا قرار داد؛ آن‌گاه که حدیث قتل عمار به دست گروه یاغی را نقل کرد و نیز حدیث: «پادشاهی از قحطان خواهد بود». معاویه به پدرش عمر و عاص گفت: آیا ما را از شرّ این دیوانه خلاص نمی‌کنی؟! «۱»

خلاصه این که حاکمان فقط به افراد معینی اجازه فتوا می‌دادند و دیگران را از روایت و فتوا منع می‌کردند، مگر آن که مطمئن می‌شدند که با مقاصد و اهداف حکومت هماهنگی و همخوانی دارد. چنان که در خصوص ابو هریره چنین بود. اگر هم به کسانی اجازه فتوا داده می‌شد، باز این اجازه مشروط به هماهنگی و همخوانی با اهداف و مقاصد حکومت بود و هرگاه موجب اخلال و لو سهوی می‌شد، او را از روایت حدیث و صدور فتوا منع می‌کردند و آن‌گاه که کار به مرتبه زیان رساندن به این اهداف و مقاصد می‌رسید، فتوا دهنده را به قتل و ضرب تهدید و حتی او را به بدترین منطقه تبعید می‌کردند. نمونه‌های آن عبد الله بن عمر، عبد الله بن عمر و عاص و ابو ذر غفاری است.

شیوه‌های دیگر

اشاره

حکومت گران مکتب خلافت دریافتند که این اقدامات برای بی‌میل کردن مردم برای شناخت دین و عقاید، مفاهیم و احکام آن کافی نیست و مسلمانان همچنان مشتاق و خواهان شناخت شرایع، احکام، عقاید، تاریخ و سیره هستند و به گونه‌ای محسوس و ملموس به این امر اهتمام می‌ورزند. پس باید با حکمت، درایت و زیرکی به گونه‌ای برای آن چاره‌جویی کرد. از این رو به شیوه‌های دیگر روی آوردند که فکر می‌کردند، می‌تواند آنان را از تنگنای مذکور بیرون آورد. برخی از این شیوه‌ها به قرار زیر است؛

(۱). بنگرید: انساب الاشراف، ۲/ ۳۱۲-۳۱۳؛ الطبقات الکبری، ۳/ ۲۵۳؛ فتوح ابن اعثم، ۳/ ۲۶۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۶

ا. تشویق شعر و شاعران

شعر عربی تأثیر سحرانگیزی بر روح و عقل، و عواطف و احساسات مردم عرب داشت. انسان عرب با تمام وجود جذب شعر می‌شد و با همه عواطف و احساسات خویش به آن روی می‌آورد. پس می‌توانست گروه زیادی از مردم را به خود سرگرم کند و نقش مؤثر و نیرومندی در پیش برد اهداف حاکمیت داشته باشد. شخص خلیفه دوم که طراح و بنیان‌گذار این سیاست‌ها در قبال قرآن و حدیث بود، شعر و ادبیات را رونق بخشید و با دقت تمام این نقشه را اجرا و با تدبیر پایه‌های آن را محکم و با قدرت حفظ کرد. او به کتابت و حفظ شعر از دستبرد حوادث فرمان داد. مالک در الموطأ روایت کرده که: عمر بن خطاب در گوشه مسجد مکانی به نام «بطیحاء» بنا کرد و گفت:

هر که می‌خواهد بانگ و فریاد کند و یا شعر بخواند یا صدایش را بلند سازد، به این جایگاه برود. «۱»
او به مغیره بن شعبه والی کوفه دستور داد که شاعران را جمع کند و اشعاری را که در جاهلیت و اسلام سروده‌اند، از آنان بخواهد و نتیجه را برای خلیفه گزارش کند. «۲» هم او گفت: شعر بیاموزید که در آن، محاسنی است که باید در پی بی‌آن بود. «۳» عایشه هم این حرکت را تأیید و تقویت کرد. او گفت: بر شما باد شعر که زبانتان را فصیح می‌کند. «۴»

(۱). التراتیب الاداریه، ۲/ ۳۰۰.

(۲). همان، ۲۵۵، الخطط و الآثار، ۴/ ۱۴۳.

(۳). زهره الآداب، ۱/ ۵۸.

(۴). الترتیب الاداریه، ۲/ ۳۰۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۷.

ب. آموزش انساب

رسول اکرم (ص) درباره علم انساب فرمود:

علمی است که هر که نداند، زیان نمی‌بیند و هر که بداند، سود نمی‌برد.

درباره علم عربی، اشعار و ایام العرب هم چنین روایاتی از آن حضرت رسیده است. «۱» به رغم این روایات، خلیفه دوم سهم سپاهیان را از بیت المال با توجه به قوم و قبیله، و تأکید بر نسب و وابستگی‌های نژادی مردم مرتب کرد «۲»
خلیفه شهرهای بصره و کوفه را بر اساس قبیله‌ها طراحی کرد. او با بیان سخنانی موافق گرایش‌ها، نظرها و سلیقه‌های مردم، آنان را به فراگیری انساب تشویق و ترغیب می‌کرد و می‌گفت: آن قدر از انساب بیاموزید که بدان صله رحم کنید. «۳» جالب این که همین عبارت را به پیامبر اکرم (ص) هم نسبت داده‌اند. «۴» شاید پیامبر (ص) این مطلب را فرموده باشد و عمر از آن در اجرای سیاست‌های تبعیض نژادی خود کمک گرفته باشد.

معاویه هم دغفل بن حنظلله سدوسی را به خدمت گرفت تا به فرزندش یزید، انساب بیاموزد، نه علم فقه، قرآن و احکام. «۵» شاید هدف آنان از نسبت دادن سخن عمر به پیامبر اکرم (ص) این بود که این سخن نزد مردم با ارزش جلوه کند و به آسانی و سهولت بتواند در زندگی روزمره آنان رخنه کند.

(۱). همان، ۳۰۱-۳۰۲.

(۲). بنگرید: سلمان فارسی فی مواجهه التحدی.

(۳). التراتیب الاداریه، ۲/ ۳۰۲ الانساب (سمعانی)، ۱/ ۱۱؛ بحوث فی تاریخ السنه المشرفه، ۱۶۶.

(۴). التراتیب الاداریه، ۲/ ۲۳۱، ۳۰۱.

(۵). بحوث فی تاریخ السنه المشرفه، ۱۶۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۸

ج. اهل کتاب، جایگزین نمونه و موفق‌تر

اشاره

جایگزینی که می‌توانست در تحقق اهداف و مقاصد حاکمان موفقیت بیشتری داشته باشد، علوم اهل کتاب بود. این جایگزین تأثیر عمیق‌تر و انتشار گسترده‌تری داشت. عرب جاهلی از علوم و معارف هیچ نداشت. آنان اصولاً در معارف خود به اهل کتاب تکیه داشتند و در مقابل دانشمندان یهود و نصارا احساس خودباختگی می‌کردند و آنان را منبع علم و معرفت و خود را شاگردشان می‌پنداشتند. قریش فردی را نزد یهود مدینه فرستادند تا از آنان درباره پیامبر (ص) پرسش کند. بدین اعتبار که یهودیان، اهل کتاب نخستین هستند و چیزهایی درباره پیامبران می‌دانند که قریش نمی‌دانند. «۱» ابن عباس گفت:

این گروه از انصار- وثنی‌ها- با این گروه از یهودیان- اهل کتاب- زندگی می‌کردند و آنان را در علم از خود برتر می‌دانستند و در بسیاری از کارها به آنان اقتدا می‌کردند. «۲»

اهل کتاب به رغم این که پیامبر اکرم (ص) را چون فرزندان خود می‌شناختند و نامش را در کتاب‌های خود- تورات و انجیل- می‌دیدند؛ از روی حسادت به کلی آن را منکر بودند. خداوند در آیات فراوانی از مکر و نیرنگ و دیگر صفات یهودیان که اعتماد به آنان را برهم می‌زند؛ سخن گفته است. از سوی دیگر، رسول اکرم (ص) اصرار داشت که صحابه از اهل کتاب فاصله بگیرند و در امور دینی، چیزی از آنها نپرسند. چنان که پیروان خود را

(۱). سنن ابی داود، ۲/ ۲۴۹؛ تفسیر القرآن العظیم، ۱/ ۲۶۱ بنگرید: الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر و الحدیث؛ ۱۰۹؛ الدر المنثور، ۲/ ۱۷۲.

(۲). تفسیر القرآن العظیم ۱/ ۷۱-۷۲؛ الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر و الحدیث، ۱۰۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۹

از خواندن کتاب‌های اهل کتاب نهی فرمود. «۱» به آنان گفت: درباره چیزی از اهل کتاب سؤال نکنید. آنان که خود را گمراه کرده‌اند، شما را هدایت نخواهند کرد. «۲» آن حضرت در بسیاری از مسائل با آنان مخالفت می‌کرد «۳» تا آنجا که یهودیان می‌گفتند: این مرد نمی‌خواهد چیزی برای ما بگذارد. او در همه چیز با ما مخالفت می‌کند. «۴»

عبد الله بن سلام از پیامبر (ص) اجازه خواست که آداب روز شنبه مخصوص یهودیان را به جای آورد و در نمازش آیاتی از تورات بخواند، اما حضرت به او اجازه نداد. «۵»

آنچه موجب شگفتی است، این که برخی از مشاهیر صحابه علی رغم نهی رسول اکرم (ص) به فراگیری علم از اهل کتاب ادامه دادند تا آنجا که برخی همچون خلیفه دوم به مدارس یهودیان در مدینه که به «ماسکه» موسوم بود، می‌رفتند. خلیفه دوم، بیش از

سایر صحابه نزد آنان آمد و شد داشت. گمان برده‌اند که به همین سبب یهودیان او را دوست می‌داشتند. «۶»

(۱). اسد الغابه، ۱/ ۲۳۵.

(۲). المصنّف، ۱۰/ ۳۱۲، ۶/ ۱۱۰. در ص ۱۱۲ از ابن مسعود و نیز: ۱/ ۲۱۳؛ کشف الاستار، ۱/ ۷۹؛ مجمع الزوائد ۱/ ۱۷۳-۱۷۴؛ بنگرید: غریب الحديث (ابن سلام)، ۴/ ۸۴؛ فتح الباری، ۱۳/ ۲۸۱ از احمد، بزار، ابن ابی شیبہ، در خصوص کراهت پیامبر (ص) از پرسش از یهودیان بنگرید:

الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر و الحديث، ۸۶؛ کنز العمال، ۱/ ۳۴۲ و ۴۴۲.

(۳). بنگرید: صحیح بخاری، ۲/ ۱۹۵؛ المصنّف، ۱۱/ ۱۵۴. سایر منابع در جلد سوم کتاب الصحیح من سیرة النبی الاعظم (ص) هنگام بحث درباره روزه عاشورا آمده است.

(۴). سنن ابی داود، ۲/ ۲۵۰؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۵؛ مسند ابی عونه، ۱/ ۳۱۲، المدخل و الحديث، ۲/ ۴۵.

(۵). بنگرید: سیره حلبی، ۱/ ۲۳۰.

(۶). بنگرید: جامع بیان العلم، ۲/ ۱۲۳-۱۲۴؛ کنز العمال، ۲/ ۲۲۸؛ الدر المنثور، ۱/ ۹۰؛ الاسرائیلیات و

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۰.

یک بار عمر ترجمه تورات را نزد پیامبر (ص) آورد و برایش خواند. در این هنگام پیامبر (ص) چنان در خشم شد که آثار خشم در چهره‌اش نمودار شد.

آنگاه فرمود:

آیا عقل ندارید و نابخردانه خود را در چاه می‌افکنید؟! من برای شما به جای تورات کتابی پاکیزه و روشن آوردم. به خدای سوگند؛ اگر موسی زنده بود، فقط از من پیروی می‌کرد. «۱»

رسول اکرم (ص) آنچه را از یهودیان نوشته بودند، با دست خود از بین برد.

عمر نوشته‌ای را برای پیامبر (ص) آورد که از یکی از یهودیان شنیده و نوشته بود.

پیامبر (ص) آن را گرفت و خط به خط با آب دهان خود محو کرد و می‌گفت:

از اینان پیروی نکنید. آنان گمراه و سرگشته شده، دیگران را نیز گمراه کرده‌اند. «۲»

به هر حال آنگاه که حکومت گران خلافت، مردم را از پرسش درباره معانی

اثرها فی کتب التفسیر و الحديث، ۱۰۷-۱۰۸.

(۱). ابن حدیث با الفاظ گوناگون و در منابع فراوان آمده است. به طور مثال بنگرید: المصنّف، ۱۰/ ۱۱۳؛ ۶/ ۱۱۲؛ ۱۱/ ۱۱۱؛ تقييد

العلم، ۵۲؛ جامع بیان العلم، ۲/ ۵۲-۵۳؛ الفائق، ۴/ ۱۱۶؛ مسند احمد، ۳/ ۳۸۷، ۴۷۰-۴۷۱؛ ۴/ ۲۶۶؛ غریب الحديث ۴/ ۴۸-۴۹؛ ۳/

۲۸-۲۹؛ البدایة و النهایة، ۲/ ۱۳۳. او می‌گوید: فقط احمد آن را آورده و اسناد آن به شرط مسلم صحیح است؛ لسان میزان، ۲/

۴۰۸؛ کنز العمال، ۱/ ۲۳۳-۲۳۴؛ بحار الانوار، ۷۳/ ۳۴۷، ۲/ ۹۹؛ الدعوات، ۱۷۰؛ اسد الغابه، ۳/ ۱۲۶-۱۲۷؛ ۱/ ۲۳۵؛ النهایة فی اللغة،

۵/ ۲۸۲؛ میزان الاعتدال، ۱/ ۶۶۶؛ مجمع الزوائد، ۱/ ۱۷۳-۱۷۴، ۱۸۳؛ سنن دارمی، ۱/ ۱۱۵-۱۱۶؛ مقدمه ابن خلدون، ۴۳۶؛ الضعفاء

الکبیر، ۲/ ۲۱، صفة الصفوة، ۱/ ۱۸۴؛ اليهود و اليهودیه، ۱۴، سیره حلبی، ۱/ ۲۳۰؛ التراتیب الاداریه، ۲/ ۲۲۹؛ کشف الاستار، ۱/ ۷۹؛

فتح الباری، ۱۳/ ۲۸۱، به نقل از احمد و ابن ابی شیبہ و البزار؛ الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر و الحديث، ۸۶؛ أضواء علی السنّة

المحمّديه، ۱۶۲؛ القصاص و المذکّرین، ۱۰؛ اصول سرخسی، ۲/ ۱۰۲.

(۲). حلیه الاولیاء، ۵/ ۱۳۶؛ کنز العمال، ۱/ ۳۳۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۱

قرآن، روایت و کتابت حدیث منع کردند و خود را با مشکل جایگزین مناسب مواجه دیدند؛ بهترین راه حل را در ارجاع مردم به اهل کتاب یافتند. زیرا این کار، هم با زمینه‌های فکری بسیاری از آنان سازگار بود و هم دیگران را به شناخت عجایب و شگفتی‌های اهل کتاب وامی‌داشت و هم از شدت فشارهایی که از سوی مردم برای کسب معارف دینی بر پیکره نظام وارد می‌شد، می‌کاست. فقط مشکل فتوا باقی ماند که برای آن هم راه حل ساده‌ای پیدا کردند. آنان این سیاست را در چند مرحله به اجرا گذاشتند؛

۱. اجازه کلی

نظام حاکم ناچار بود در ابتدای کار برای روایت اسرائیلیات با استناد به پیامبر (ص) اجازه شرعی صادر کند تا هم مردم بپذیرند و هم علیه معترضان احتمالی حجّتی داشته باشند، لذا یک مجوز کلی منسوب به رسول خدا (ص) صادر کردند که:

از بنی اسرائیل روایت کنید که هیچ اشکالی ندارد. «۱»

بدین ترتیب به اهل کتاب اجازه دادند که به طور رسمی و قانونی، و بدون مانع و مزاحم، به نشر افسانه‌ها و اباطیل خود در میان مسلمانان بپردازند. آنان دروغ نخست خود را با دروغ‌های دیگری تقویت کردند. مثل این که:

(۱). بنگرید: صحیح بخاری، ۲/ ۱۶۵؛ المصنّف، ۶/ ۱۰۹-۱۱۰، ۱۰/ ۳۱۰-۳۱۲؛ الجامع الصحیح، ۵/ ۴۰؛ سنن ابی داود، ۳/ ۳۲۲؛ سنن دارمی، ۱/ ۱۳۶؛ مسند احمد، ۳/ ۱۳، ۴۶، ۵۶؛ ۲/ ۱۵۹، ۲۰۲، ۴۷۴، ۵۰۲؛ مشکل الآثار، ۱/ ۴۰-۴۱؛ ذکر اخبار اصبهان، ۱/ ۱۴۹؛ کشف الاستار، ۱/ ۱۰۹؛ الاسرار المرفوعه، ۹؛ المجروحون، ۱/ ۶، مجمع الزوائد، ۱/ ۱۵۱؛ المعجم الصغیر، ۱/ ۱۶۶؛ کنز العمال، ۱۰/ ۱۲۹-۱۳۵؛ التراتیب الاداریه، ۲/ ۲۲۴-۲۲۶؛ الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر و الحدیث، ۹۰-۹۲، ۱۰۰-۱۰۵؛ تفسیر القرآن العظیم، ۴/ ۱، ۲۲۱؛ البدایه و النهایه، ۱/ ۶، ۲/ ۱۳۲-۱۳۳؛ تقیید العلم، ۳۰-۳۴؛ شرف اصحاب الحدیث ۱۴-۱۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۲

پیامبر (ص) از سر شب تا صبح از بنی اسرائیل حدیث می‌کرد. «۱» یا آن حضرت به عبد الله بن سلام دستور داد یک شب قرآن تلاوت کند و شب دیگر تورات. «۲»

۲. تورات خوانی

آنان گام دوم در مسیر امتیازدهی به اهل کتاب، را در قالب تورات خوانی برداشتند. در همین زمینه، خلیفه دوم به کعب الاحبار اجازه داد، در اوقات مختلف شب و روز تورات بخواند. «۳»

۳. ترویج علم آموزی از اهل کتاب

مردم از کعب الاحبار که از کتاب‌های بنی اسرائیل «۴» حدیث می‌کرد و از وهب بن متبه، و عبد الله بن سلام و دیگر دانشمندان اهل

کتاب که اظهار مسلمانی کرده بودند؛ چیزهایی آموختند. بنا به نقل کتانی،

بسیاری از صحابه بزرگ نزد کعب الاحبار، دانشمند معروف یهودی علم آموختند. «۵»

شماری از دانش آموختگان مکتب کعب الاحبار عبارتند از: ابو بردة بن ابو موسی اشعری، ابو هریره، عمر بن خطاب، عبد الله بن عمر، عبد الله بن زبیر، عبد الله بن عمرو عاص، عطاء بن یسار، عوف بن مالک، سعید بن مسیب، زراء بن اوفی، روح بن نباغ، عطاء بن یزید، شهر بن حوشب، عبد الله بن وهب،

(۱). بنگرید: سنن ابی داود، ۳/ ۳۲۲؛ مجمع الزوائد، ۹/ ۱۹۱؛ مسند احمد، ۴/ ۶۴۴؛ التراتیب الاداریه، ۲/ ۲۳۸.

(۲). بنگرید: ذکر اخبار اصبهان، ۱/ ۸۴.

(۳). بنگرید: غریب الحدیث، ۴/ ۲۶۲؛ جامع بیان العلم، ۲/ ۵۳؛ الاسرائیلیات و اثرها فی کتب النفسی و الحدیث، ۹۶.

(۴). بنگرید: سیر اعلام النبلاء، ۳/ ۴۸۹؛ البدایه و النهایه، ۱/ ۱۸.

(۵). التراتیب الاداریه، ۲/ ۳۲۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۳

عبد الله بن مغفل، عبد الله بن حرث، انس بن مالک، عبد الله بن حنظل، ابو درداء، مقاتل بن سلیمان. حتی ابن عباس هم بدان متهم است. «۱»

۴. ارجاعات صریح

کسانی تحت تأثیر اهل کتاب، دیگران را به فراگیری علم و دانش از آنان توصیه می کردند. معاذ بن جبل به هنگام احتضار، به اطرافیان خود سفارش کرد که علم را از چهار نفر فراگیرند: سلمان، ابن مسعود، ابو درداء و عبد الله بن سلام که یهودی بود و مسلمان شد. «۲» مردی درباره مسأله‌ای از عبد الله بن عمر سؤال کرد. عبد الله که مردی یهودی به نام یوسف نزد وی بود، گفت: از یوسف پرس که خداوند می فرماید:

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. * «۳»

شاگردان کعب الاحبار

با مراجعه به شرح احوال صحابه و تابعان معلوم می شود که بسیاری از روایات آنان و لو با چند واسطه به کعب الاحبار می رسد. این می رساند که کعب شاگردان بسیاری داشته است. شاید سبب این کار، اعتماد زیادی بود که خلیفه دوم، عمر بن خطاب به او داشت و بارها به نیکی از او یاد کرد. از جمله

(۱). بنگرید: الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر و الحدیث، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۸؛ فجر الاسلام، ۱۶۰، ۲۰۱؛ أضواء علی السنه المحمديه، ۱۱۰، ۱۲۵-۱۲۶؛ ۱۷۲-۱۷۳، دائرة المعارف الاسلامیه، ۱/ ۲۰، ۱۱/ ۵۸۲-۵۸۳؛ تفسیر القرآن العظیم، ۴/ ۱۷؛ تهذیب التهذیب، ۸/ ۴۳۹؛ ۱/ ۵۱۱-۵۱۲؛ جامع بیان، ۱۷/ ۱۰؛ مجله المنار، جزء اول، مجلد ۲۶/ ۶۱۵، ۷۸۳؛ الموطأ، ۱/ ۱۳۱-۱۳۲؛ منحه المعبود، ۱/ ۱۴۰؛ الزهد و الرقائق، ۴۳۴، ۵۳۴؛ ربیع الابرار، ۱/ ۵۵۹؛ سیره حلبی، ۱/ ۲۱۷؛ التراتیب الاداریه، ۲/ ۳۲۶-۳۲۷؛ اختصار علوم الحدیث، ۱۹۶؛ میزان الاعتدال، ۴/ ۱۷۳.

(۲). بنگرید: التراتیب الاداریه، ۲/ ۳۲۶؛ الايضاح، ۴۵۶.

(۳). نحل (۱۶): ۴۳، انبیاء (۲۱): ۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۴

هنگامی که کعب به او نزدیک می‌شد و با چاپلوسی و چرب‌زبانی با او سخن می‌گفت، عمر می‌گفت:

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ. «۱»

پس از او معاویه هم اهتمام بیشتری به کعب الاحبار نشان داد و مدال‌های افتخار بیشتری تقدیم او کرد. «۲» کعب از این تعریف و تمجیدها استفاده کرد و آن را برای جلب هر چه بیشتر شاگرد به کار گرفت و آنچه خواست قریحه و اقتضای اهدافش بود، در میان شاگردان رواج داد. ابو هریره یکی از شاگردان او بود و چنان که از رسول خدا (ص) روایت می‌کرد، از وی نیز روایت می‌کرد. «۳» کعب الاحبار به سرعت یکی از شخصیت‌های ممتاز و بلند مرتبه شد.

چنان که حتی خلیفه هم وی را حکم قرار می‌داد تا شاید پاسخ کافی و حکم عادلانه را نزد او پیدا کند. معاویه و ابن عباس در قرائت آیه‌ای از قرآن اختلاف کردند. ابن عباس می‌خواند: «عین حمئه»؛ در حالی که معاویه می‌گفت: «عین حامیه». آن دو با هم توافق کردند که کعب الاحبار را داور قرار دهند. از او پرسیدند: خورشید را در تورات چگونه می‌بینی؟ پاسخ داد: گلی سیاه. بدین ترتیب پاسخ وی با دیدگاه ابن عباس موافق بود. «۴»

بنا بر یک روایت، معاویه ابتدا این موضوع را با عبد الله بن عمر و عاص در میان گذاشت، ولی او موافق معاویه بود. سپس از کعب الاحبار پرسید و او پاسخی داد که موافق دیدگاه ابن عباس بود. «۵»

(۱). لباب الآداب، ۲۳۴.

(۲). بنگرید: التراتیب الاداریه، ۲/ ۴۲۶.

(۳). بنگرید: البدایه و النهایه، ۱/ ۱۷.

(۴). بنگرید: تفسیر القرآن العظیم، ۳/ ۱۰۲؛ الدر المنثور، ۴/ ۲۴۸.

(۵). بنگرید: الدر المنثور، ۴/ ۲۴۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۵

مقام کعب الاحبار نزد معاویه آن قدر بالا گرفت که شخصا از او تقاضا کرد، منصب قصه‌گویی را بر عهده گیرد. این مرد برای مردم منشأ برکت بود تا آنجا که کتانی گفت:

معاویه قیمت گلیم کعب را بالا برد. این مسأله معروف و مشهور است. «۱»

رشوه‌های کعب

اشاره

کعب الاحبار می‌دانست که چگونه اعتماد مردم را جلب و آنان را با خود موافق کند. او خوب می‌دانست که چگونه می‌توان در جان و روح مردم رخنه کرد و چگونه، چه وقت و به چه صورت رشوه‌های خود را در میان پیروان و هواداران خویش توزیع کند تا همچنان به او محبت، دوستی و اعتماد داشته باشند. به مواردی توجه کنید؛

أ. کعب الاحبار و خلافت علی (ع)

کعب از سیاست‌های کلی خلافت درباره علی (ع) و اهل بیت او آگاه بود.

او به خوبی می‌دانست که جریانی در کار است که علی (ع) و خاندان او را از خلافت، و خلافت را از آنان دور سازد. از این رو هنگامی که عمر در خصوص خلافت با کعب الاحبار مشورت کرد و اسامی نامزدها را به او گفت، چون به نام علی (ع) رسید، کعب سرسختانه با آن مخالفت کرد. «۲» او از سیاست‌های پنهانی دستگاه خبر داشت و می‌دانست که ردّ وی به مذاق خلیفه خوش می‌آید و با آینده‌نگری، دوراندیشی و آرزوهای وی هماهنگی دارد.

(۱). همان.

(۲). شرح نهج البلاغه، ۸۱/۱۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۶

ب. لقب فاروق

اهل کتاب با اعطای لقب فاروق، خود را به خلیفه دوم نزدیک ساختند. این لقب به مذاق عمر خوش آمد. منابع تاریخی نشان می‌دهد که اهل کتاب نخستین کسانی بودند که به عمر، فاروق گفته‌اند. «۱» شاید از روایت طبری به دست آید که شخص کعب الاحبار، پسر خطّاب را فاروق نامید. «۲»

این لقب نوعی رشوه بود و شاید پاداش کاری که عمر برای اهل کتاب، انجام داد و دست آنان را باز گذاشت تا ترهات و اباطیل خود را در میان مسلمانان واگویند و مسلمین از روایت و کتابت حدیث پیامبر (ص) و حتی قرآن محروم بمانند.

ج. تمجید کعب الاحبار از ابو هریره

وی در تمجید از ابو هریره گفت: کسی را ندیدم که تورات خوانده باشد، اما به محتوای آن از ابو هریره آگاه‌تر باشد. «۳» نمی‌دانیم چگونه ابو هریره به علوم تورات دست یافت و بدون خواندن این کتاب، از محتوای آن آگاه شد؟!

د. کعب الاحبار و ابن عباس

او می‌خواند: «عین حمئه». کعب الاحبار گفت: کسی را نشنیدم که این آیه را چنان که در کتاب خدا هست، بخواند، مگر ابن عباس. ما آن را در تورات چنین یافتیم: «فی حمئه سوداء». «۴»

(۱). الطبقات الکبری، ۱۹۳/۱/۳.

(۲). تاریخ الامم و الملوک، ۲۶۷/۳.

(۳). التراتیب الاداریه، ۲/۲۲۸؛ سیر اعلام النبلاء، ۲/۶۰۰؛ السنه قبل التدوین، ۴۳۳.

(۴). الدر المنثور، ۲۴۸/۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۷

کعب الاحبار می‌خواهد با این کلام، با یک تیر دو نشان بزند: از یک سو به ابن عباس رشوه دهد تا محبت، اعتماد و علاقه او را به

مردی جلب نماید که از علم تورات آگاه است. از سوی دیگر در اذهان مردم تأکید کند که توراتی که نزد یهودیان است، همان کتابی است که بر موسی نازل شد و بر خلاف پندار عده‌ای، تحریف نشده است. پس باید آن را گرامی داشت و از علوم و معارف آن استفاده کرد.

ه. تمجید کعب الاحبار از پسر عمرو عاص

روایت شده: کعب الاحبار و عبد الله بن عمرو عاص به هم رسیدند. کعب گفت: آیا فال می‌دانی؟ گفت: آری. گفت: چه می‌گویی؟ گفت: می‌گویم: اللهم لا طیر الا طیرک، و لا خیر الا خیرک، و لا ربّ غیرک، و لا قوّه الا بک. کعب گفت: تو فقیه‌ترین مردم عرب هستی. این دعا همان‌طور که تو گفتی، در تورات مکتوب است. «۱»

(۱). الطبقات الکبری، ۴/ ۲۶۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۹.

فصل چهارم نقش قصه‌گویان در تاریخ اسلام

اشاره

بدون تردید، هنگامی که قصّه حق باشد و در خدمت حق و وسیله‌ای برای آگاهی مردم و آشنا نمودن آنان با واجبات و تکالیف دینی‌شان، محبوب و مطلوب در گاه خداوند متعال خواهد بود. خدا فرمود:

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ. «۱»

آری؛ داستان درست همین است.

آنگاه که صحابه از پیامبر اکرم (ص) درخواست کردند برایشان قصّه بگویند، این آیه فرود آمد:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ. «۲»

ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می‌کنیم، و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی.

سعد اسکاف به امام باقر (ع) گفت: من می‌نشینم و برای مردم قصّه می‌گویم و حقّ و فضیلت شما را بیان می‌کنم. حضرت فرمود:

(۱). آل عمران (۳): ۶۲.

(۲). یوسف (۱۲): ۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۷۰.

دوست دارم که در هر سی ذراع یک قصّه گو مثل تو بود. «۱»

«ابان بن تغلب» قصّه‌گوی شیعه بود. «۲» عدی بن ثابت کوفی (۱۱۶ هـ) «امام مسجد شیعه و قصّه‌گوی آنان بود.» «۳» این دیدگاه اسلام و صریح قرآن، و روش و موضع اهل بیت نبوت و معدن رسالت در قبال قصّه‌گویی و قصّه‌گویان است.

سیاست و اهداف مکتب خلافت درباره قصّه و قصّه‌گویی به این سادگی نبود، بلکه با آن اختلاف اساسی داشت. در این فصل درباره اهداف و سیاست دو مکتب امامت و خلافت در این باره سخن می‌گوییم.

۱. قصه و قصه‌گویی در مکتب خلافت

اشاره

دستگاه خلافت ناچار بود برای پیش برد اهداف خود، مردم را به گونه‌ای مشغول کند و خلأ روحی و روانی آنان را که ناشی از دور ساختن عالمان حقیقی از معاشرت با مردم و تربیت والا و بالا بردن سطح معلومات آنان بود، به طریقی پر سازد. هنگامی که تصمیم گرفتند، در این زمینه به اهل کتاب نقش پیشگامی واگذار کنند، حاکمان وقت به سمت ایجاد شیوه جدیدی گرایش پیدا کردند که بتواند ضمن مشغول کردن مردم و پر نمودن اوقات فراغت آنان با ارائه نوعی لذت خیالی اما دوست‌داشتنی و دلپذیر، یک حالت آرامش و طمأنینه در آنان به وجود آورد. از سوی دیگر مطمئن باشند که با طرح امور حساس، حاکمان را در تنگنا قرار ندهد.

این شیوه، واگذاری میدان برای قصه‌گویان مسلمان شده اهل کتاب و

(۱). بنگرید: اختیار معرفه الرجال، ۲۱۴-۲۱۵؛ جامع الرواة، ۱/۳۵۳؛ معجم الرجال الحديث، ۸/۶۸-۶۱.

(۲). معرفه علوم الحديث، ۱۳۶.

(۳). تاریخ الاسلام (ذهبی، حوادث سال‌های ۱۰۰/۱۲۰ه)، ۴۱۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۷۱

راهبان نصرانی بود که هر چه می‌خواستند از اسطوره‌ها، افسانه‌ها و ترهات در میان مردم منتشر می‌کردند و اوها و خیالات آنان را به افق‌های دور دست و غبارآلود می‌بردند و سپس در بیابان بی‌کران رؤیاها و دریای ژرف و بی‌پایان فراموشی رها می‌کردند. اهل کتاب در تصدی این امر از دیگران سزاوارتر و ماهرتر و از همگان برای تحقق اهداف مورد نظر دستگاه شایسته‌تر بودند، زیرا از قدیم الایام مورد احترام مردم عرب بودند و اعتماد آنان را به خود و دانش خویش جلب کرده بودند. اسلام نیز به رغم تلاش فراوان نتوانست این دیدگاه بی‌پایه و اساس را از دل‌های بیمار و ضعیف مردم بزدايد. دانشمندان اهل کتاب به خوبی از عهده این مأموریت برآمدند و همه اهداف حکومت و حاکمان را تحقق بخشیدند. اگر پیش‌تر پنهانی و مخفیانه فعالیت می‌کردند، اینک آشکارا و با خواست و حمایت نظام حاکم به قصه‌گویی پرداختند.

أ. قصه‌گویی یک منصب رسمی

عالمان اهل کتاب نقش تخریبی خود را در سایه بخشنامه رسمی حکومت انجام دادند و مساجد مسلمانان و در صدر آن، مسجد رسول اکرم (ص) در مدینه را به اشغال خود درآوردند تا مردم را با بیان قصه‌هایی از سرگذشت بنی اسرائیل، و هر چه باب طبع مردم بود، و با اهداف خودشان سازگار، مشغول نمایند. تمیم داری که در نظر خلیفه دوم بهترین مردم مدینه بود، «۱» از وی درخواست اجازه قصه‌گویی کرد. عمر به او اجازه داد و او روزهای جمعه در مسجد رسول خدا (ص) قصه می‌گفت. تمیم از خلیفه خواست که یک روز

(۱). الاصابه، ۱/۲۱۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۷۲

دیگر هم قصه بگوید. عمر اجازه داد و چون خلافت به عثمان رسید، یک روز دیگر هم بدان افزود. «۱»

عمر در مجلس قصه گویی تمیم می نشست و به قصه های او گوش می داد. «۲»

گویند: تمیم این کار را از یهودیان و نصارا یاد گرفت. «۳» در حالی که او خود پیش از مسلمانی، نصرانی بود.

گفته اند: نخستین قصه گو، عیید بن عمیر بود. او در دوره خلیفه دوم، به قصه گویی پرداخت. «۴» معاویه پس از نماز صبح نزد

قصه گو می نشست تا او قصه خود را به پایان می برد. «۵» عمر بن عبد العزیز هم در مجلس قصه گویان می نشست و به قصه های آنان

گوش می داد. «۶»

(۱). بنگرید: المصنّف، ۳/ ۲۱۹؛ تاریخ مدینه، ۱/ ۱۱-۱۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۲/ ۴۴۶؛ تهذیب تاریخ دمشق، ۳/ ۳۶۰؛ الخطط و الآثار،

۲/ ۲۵۳.

در خصوص این که عمر به تمیم داری دستور داد که برای مردم قصه بگوید، و او نخستین قصه گوست، بنگرید: الزهد و الرقائق،

۵۰۸؛ صفه الصفوة، ۱/ ۷۳۷؛ اسد الغابه، ۱/ ۲۱۵؛ تهذیب الاسماء و اللغات، ۱/ ۱۲۸؛ مسند احمد، ۳/ ۴۴۹؛ مجمع الزوائد، ۱/ ۱۹۰؛

الاصابه، ۱/ ۱۸۳-۱۸۶؛ المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ۸/ ۳۷۸-۳۷۹. در این کتاب آمده: تمیم، قصه گویی را از یهود و

نصارا فرا گرفت. در حاشیه از: الطبقات الکبری، ۱/ ۷۵. بنگرید: الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر و الحدیث، ۱۶۱؛ کنز العمال،

۱۰/ ۱۷۱-۱۷۲؛ به نقل از مروزی در العلم و ابو نعیم، و عسکری در المواعظ؛ التراتیب الاداریه، ۲/ ۳۳۸؛ القصاص و المذکرین،

۲۰-۲۱ و ۲۹؛ الضوء الساری، ۱۲۹؛ مختصر تاریخ دمشق، ۵/ ۳۲۱.

(۲). بنگرید: الزهد و الرقائق، ۵۰۸؛ القصاص و المذکرین، ۲۹.

(۳). المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ۸/ ۳۷۸-۳۷۹.

(۴). بنگرید: منابع پیشین؛ تاریخ مدینه، ۱/ ۱۳؛ کنز العمال، ۱۰/ ۱۷ به نقل از ابن سعد، عسکری در المواعظ، القصاص و المذکرین،

۲۲.

(۵). التراتیب الاداریه، ۲/ ۳۴۸ به نقل از مروج الذهب، ۲/ ۵۲.

(۶). القصاص و المذکرین، ۳۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۷۳

محمد بن قیس قصه گوی عمر بن عبد العزیز در شهر مدینه بود. «۱» مردم به فقیه و قصه گوی خود، ابن عباس و عیید بن عمیر افتخار

می کردند. «۲» آنگاه که قصه گویان فخر امت اسلام باشند، طبیعی است که بسیاری از اعیان و رجال سرشناس و معروف قصه گو

شوند. کعب الاحبار، در عهد معاویه و به فرمان او قصه می گفت. «۳» عمر نیز از او می خواست که موعظه کند. «۴» چنان که از

کتاب:

القصاص و المذکرین نوشته ابن جوزی به دست می آید، منظور از موعظه، قصه گویی است.

تبع بن عامر نیز که فرزند خوانده کعب بود و کعب الاحبار او را بزرگ کرد، قصه می گفت. «۵» ابو هریره، اسود بن سریع، محمد

بن کعب قرظی، قتاده، عطاء بن ابی رباح، سعید بن جبیر، ثابت بنانی، عمر بن ذر، ابو وائل، حسن بصری و دیگران نیز قصه گو

بودند. «۶» زنان هم قصه گویی پیش گرفتند. ابن سعد روایت کرد که مادر حسن بصری برای زنان قصه می گفت. «۷»

برای آگاهی از نام کسان بسیاری که در صدر اسلام قصه می گفتند، به کتاب هایی مراجعه کنید که به امر قصه و قصه گویان

پرداخته اند. از این قبیل:

القصاص و المذکرین و تلیس ابلیس، هر دو نوشته ابو الفرج ابن جوزی، قوت القلوب نوشته ابو طالب مکی.

(۱). بنگرید: الجرح و التعديل، ۶۳/۸؛ الحوادث و البدع، ۱۰۳.

(۲). القصاص و المذکرین، ۴۶-۴۷.

(۳). همان، ۲۵. بنگرید: تاریخ المدینه، ۸/۱؛ ربيع الابرار، ۵۸۸.

(۴). القصاص و المذکرین، ۳۰.

(۵). تهذيب الكمال، ۴/۳۱۴.

(۶). بنگرید: القصاص و المذکرین، ۲۳، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۸، ۶۲؛ المصنّف، ۳/۲۲۰؛ المعرفة و التاريخ، ۱/۳۱۹؛ مسند احمد، ۳/۴۵۱.

(۷). بنگرید: التراتيب الاداريه، ۲/۳۳۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۷۴

ب. حاکمان و قصه‌گویان

حاکمان آشکارا به کار قصه‌گویان اهمیت می‌دادند. اقدامات زیر اهتمام آنان را به این مسأله نشان می‌دهد. این اهتمام و حمایت در چند جهت تبلور یافته است؛

۱. خلیفه دوم، معاویه، و عمر بن عبد العزيز در مجلس قصه‌گویان می‌نشستند و به قصه‌های آنان گوش می‌دادند. «۱»
۲. برای قصه‌گویان از بیت المال حقوق تعیین کرده بودند. «۲» عمر بن عبد العزيز به قصه‌گویی که خودش او را به این منصب گماشته بود، ماهیانه سه دینار می‌داد. هنگامی که هشام بن عبد الملك به خلافت رسید، این مبلغ را به شش دینار رساند. «۳»
۳. قصه‌گویی یک منصب رسمی بود و شخص خلیفه در عزل و نصب قصه‌گویان دخالت می‌کرد. چنان که گذشت عمر، معاویه و عمر بن عبد العزيز قصه‌گو نصب کردند. عوف بن مالک و عباده بن صامت می‌گفتند: قصه‌گو جز امیر یا مأمور نیست. گفتگوی غضیف بن حارث با عبد الملك بن مروان نیز بر همین امر دلالت دارد. «۴» مقریزی گروهی از متولیان منصب قصه‌گویی در قرون نخستین اسلامی را به ترتیب یاد کرده است. «۵» هر که بدون اخذ مجوز رسمی از دستگاه حکومت به قصه‌گویی می‌پرداخت، بازخواست و مؤاخذه می‌شد. «۶»

(۱). بنگرید: صفحات پیشین.

(۲). تاریخ المدینه، ۱/۱۵-۱۶؛ الخطط و الآثار، ۲/۲۵۴.

(۳). تاریخ المدینه، ۱/۱۵؛ الحوادث و البدع، ۱۰۳.

(۴). بنگرید: تاریخ المدینه، ۱/۱۰؛ مجمع الزوائد، ۱/۱۸۸.

(۵). بنگرید: الخطط و الآثار، ۲/۲۵۴.

(۶). بنگرید: انساب الاشراف، ۴/۱-۳۴-۳۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۷۵

شاید قصه‌گوی منصوب از سوی حکومت همان باشد که «قصه‌گوی جماعت» نامیده می‌شد. «۱»

ابو الهیثم قصه‌گوی جماعت در عصر امویان بود. چون عباسیان روی کار آمدند، او را عزل کردند. ابو الهیثم بدین امر اعتراض کرد و آن را نپذیرفت. «۲»

۴. خلفا، همان گونه که برای جماعت، قصه‌گو نصب می‌کردند، برای سپاهیان هم قصه‌گو تعیین می‌کردند تا ضمن تحریک نیروها،

روحیه حماسی در آنان بدمند «۳» و از نظر سیاسی هم آن‌ها را مطابق اهداف و مقاصد خلیفه توجیه کنند. حسن بن عبد الله تصریح کرده که پادشاه متولّی منصب قصه گویی سپاه است. «۴»

۵. خلیفه در چگونگی، نوع و مقدار کاری که به قصه گو واگذار می‌شد، دخالت مستقیم داشت. عمر و عثمان زمان، مکان و مدت قصه گویی را برای تمیم داری تعیین کردند. عمر بن عبد العزیز که خود نزد مسلم بن جندب قصه گو شاگردی کرده بود، «۵» به والی حجاز نوشت: به قصه گویت دستور بده که هر سه روز یک بار قصه بگوید. «۶»

۶. امرا هم قصه گویی می‌کردند و چنان که از عبادۀ بن صامت و عوف بن مالک نقل شده، حتی آن را روایت منسوب به رسول خدا (ص) می‌دانند که قصه نمی‌گوید، مگر امیر یا مأمور یا مختال یا گفت: متکلف از سوی امیر. «۷»

(۱). بنگرید: المصنّف، ۳/ ۲۲۰؛ تاریخ المدینه، ۱/ ۱۴-۱۶.

(۲). بنگرید: المعرفة و التاريخ، ۲/ ۴۳۶.

(۳). بنگرید: تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ۲/ ۸۰ و ۸۵؛ الجرح و التعديل، ۶/ ۱۳۶.

(۴). بنگرید: الجيش و القتال فی صدر اسلام، ۱۳۵.

(۵). بنگرید: المعرفة و التاريخ، ۱/ ۵۹۶.

(۶). الفصّاص و المذکرین، ۲۸.

(۷). بنگرید: قوت القلوب، ۲/ ۳۰۲-۳۰۳؛ کنز العمال، ۱۰/ ۱۲۴ از طبرانی؛ المعجم الصغير، ۱/ ۲۱۶؛

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۷۶

ج. قصه‌گویان در خدمت سیاست

بی‌نیاز از بیان است که قصه‌گویان نقش فعالی در تثبیت حکومت‌های ظالمانه داشتند و به عنوان بوق‌های تبلیغاتی این دستگاه‌ها به اشاعه مطالبی پرداختند که خواسته حکومت گران بود و در خدمت مصالح آنان؛ به مواردی توجّه کنید:

۱. معاویه، هنگامی که برای جنگ با امام حسن (ع) به عراق می‌آمد، قصه‌گویان را همراه خود آورد. آنان هر روز قصه می‌گفتند و مردم شام را به هنگام هر نماز به گرد خود جمع می‌کردند. «۱»

۲. هنگامی که معاویه شنید، علی (ع) در نماز، دشمنان خود را نفرین کرده، به قصه گویی که پس از نماز صبح و مغرب قصّه می‌گفت، دستور داد که برای او و مردم شام دعا کند. «۲»

۳. عبد الملک مروان از مخالفت رعیت و ترس خود به عالمان شکایت برد.

ابو حبيب حمصی قاضی نظر داد که با بالا- بردن دست‌های خود به درگاه خداوند، بر ضدّ آنان یاری بخواهد. عبد الملک دست‌هایش را بالا می‌برد و دعا می‌کرد. به قصه‌گویان هم نوشت که چنین کنند. آنان نیز صبح و شام دستان

۱/ ۲۱۶؛ تاریخ المدینه، ۱/ ۸-۹؛ التراتیب الاداریه، ۲/ ۳۳۶ به نقل از احمد، ابو داود طبرانی و هیثمی؛ الفصّاص و المذکرین، ۲۵ و ۲۸۵؛ سنن ابن ماجه، ۲/ ۲۳۵؛ مسند احمد، ۴/ ۲۳۳؛ ۶/ ۲۹؛ ربيع الابرار، ۳/ ۵۸۸؛ سنن دارمی، ۲/ ۳۱۹؛ مختصر تاریخ دمشق، ۷/ ۲۴۰؛ ۱۰/ ۳۳۸-۳۳۹؛ مجمع الزوائد، ۱/ ۱۹۰؛ النهایة فی اللغة، ۴/ ۷۰؛ لسان العرب، ۷/ ۷۴-۷۵؛ تحذیر الخواص، ۵۹؛ الحوادث و البدع، ۱۰۱.

(۱). تاریخ بغداد، ۱/ ۲۰۸؛ سیر اعلام النبلاء، ۳/ ۱۴۶.

(۲). الخطط و الآثار، ۲/ ۲۵۳؛ الولاة و القضاة، ۲۰۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۷۷

خود را به دعا بالا می بردند. «۱»

۴. محمد بن واسع از دی یکی از قصه گویان و موعظه گران سپاه قتیبه بن مسلم در خراسان بود. قتیبه او را برای خود از هزار شمشیر و نیزه کارسازتر می دانست. «۲»

۵. عبد الملك بن مروان به غضیف بن حارث گفت: ما مردم را برای دو کار جمع کردیم. گفت: کدام کارها؟ عبد الملك گفت: بالا بردن دست‌ها در روی منابر در روز جمعه و قصه‌های پس از نماز صبح و عصر ... «۳»

۶. قصه گویان در فتنه‌انگیزی بین سنی و شیعه بغداد نقش مهمی بازی کردند. از این رو امیر دیلمی آنان را از قصه گویی منع کرد. این کار به سال ۷۶۳ ه بود. «۴» در سال ۳۹۸ ه نیز چنین حوادثی به وقوع پیوست. سپس به قصه گویان اجازه داده شد که به کار خود مشغول شوند، مشروط بر آن که فتنه‌انگیزی نکنند. «۵»

د. جسارت و نفوذ قصه گویان

قصه گویان به ساحت مقدس پروردگار و رسول خدا (ص) هم جسارت می کردند و از حدیث‌سازی دست‌بردار نبودند. ابن حبان گفت:

هرگاه قصه گویان در مساجد جامع و محافل قبائل با عوام و توده مردم

(۱). الخطط و الآثار، ۲/ ۲۵۴.

(۲). بنگرید: البیان و التبیین، ۳/ ۲۷۳؛ العقد الفرید، ۲/ ۱۷۰.

(۳). مسند احمد، ۴/ ۱۰۵؛ تحذیر الخواص، ۷۰.

(۴). بنگرید: البدایة و النهایة، ۱۱/ ۲۸۹؛ طبقات الحنابلة، ۱/ ۱۵۸؛ المنتظم، ۷/ ۸۸؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۶/ ۵۰۹؛ تاریخ الاسلام (ذهبی، حوادث سال‌های ۳۵۰-۳۸۰ ه)، ۱۵۳.

(۵). بنگرید: المنتظم، ۷/ ۳۳۷-۳۳۸؛ تاریخ الاسلام (ذهبی، حوادث سال‌های ۳۸۰-۴۰۰ ه)، ۳۳۷-۳۳۸؛ شذرات الذهب، ۳/ ۱۴۹-۱۵۰؛ صراع الحریة، ۲۴-۲۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۷۸

رو به رو می شدند، جسارت بیشتری در جعل حدیث داشتند. «۱»

ابن عون هم گفت:

وارد مسجد بصره شدم و جز حلقه مسلم بن یسار که فقه می گفت، بقیه مسجد در اختیار قصه گویان بود. «۲»

عطاء بن ابی رباح پنج قصه گو را دعوت کرد و گفت: در مسجد الحرام قصه بگوئید. راوی گفت: او کنار یک ستون نشسته بود. نفر پنجم عمر بن ذر بود. «۳»

نفوذ و رخنه قصه گویان در عقل مردم روشن تر از روز است و بسیاری از حالات و قضایای پیش آمده برای برخی از معروفین که روش قصه گویان را مردود می دانستند و به چشم حقارت و تردید به آنها می نگریستند، این مطلب را توضیح می دهد. زیرا همین افراد جذب گفته‌های آنان می شدند و با این که می دانستند احادیثشان ساختگی و دروغ است، در برابر قصه‌های آنان عقل و هوش خود را از دست می دادند. شگفت‌انگیز است که مادر ابو حنیفه فتویٰ فرزندش را نمی پذیرفت، اما گفته‌های قصه گویی به نام زرعه

را می‌پسندید. «۴»

یکی از بزرگان معروف، در استدلال خود به گفته‌های یکی از قصه‌گویان مسلمان شده اهل کتاب یعنی: تمیم داری احتجاج می‌کرد. «۵» هنگامی که شعبی در سرزمین شام خواست ترهات یکی از قصه‌گویان را تکذیب نماید، مردم ریختند و او را کتک مفصلی زدند و تا حرف‌های قصه‌گو را نپذیرفت، رهایش نکردند. «۶»

(۱). المجروحون، ۲/ ۳۰.

(۲). القصاص و المذکرین، ۱۶.

(۳). همان، ۲۲.

(۴). همان، ۹۰؛ تاریخ بغداد، ۳/ ۳۶۶.

(۵). عیون الاخبار، ۱/ ۲۹۷.

(۶). السنه قبل التدوین، ۲۱۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۷۹

احترام و تقدیس مجالس قصه‌گویی به جایی رسید که برخی گمان می‌کردند، همان گونه که سخن گفتن در اثنای خطبه نماز جمعه جایز نیست، حرف زدن در اثنای قصه هم جایز نباشد تا این که عطاء بن ابی رباح اعلام کرد: سخن گفتن در اثنای قصه‌ها اشکالی ندارد. «۱» مالک هم گفت: ... بر مردم واجب نیست که رو به قصه‌گویان بنشینند، آن گونه که در نماز جمعه رو به خطیب می‌نشینند. «۲»

ه. چهره حقیقی قصه‌گویان

هر چند بسیاری از اعیان و سرشناسان در مجالس قصه‌گویی حاضر می‌شدند و به قصه‌گویان گوش فرا می‌دادند «۳» و این کار تا مدت مدیدی تداوم داشت، اما سرانجام کارشان به رسوایی کشید و آنچه پنهان می‌کردند، نزد مردم عیان و آشکار شد و مردم حقیقت را بر زبان آوردند و بدان تصریح کردند.

برای روشن شدن حقیقت امر به مواردی چند اشاره می‌کنیم؛

۱. ابو قلابه گفت: علم را جز قصه‌گویان نکشند. انسان، یک سال تمام نزد قصه‌گو می‌نشیند، اما چیزی از او نمی‌آموزد. «۴» ایوب سختیانی هم نزدیک به همین سخن گفته است. «۵»

۲. یکی از صحابه به قصه‌گویی گفت: قصه‌گویان عامل ترک سنت پیامبر (ص) و قطع روابط خویشاوندی مردم هستند. «۶»

(۱). المصنّف، ۳/ ۳۸۸.

(۲). الحوادث و البدع، ۹۹.

(۳). بنگرید: القصاص و المذکرین.

(۴). ربیع الابرار، ۳/ ۵۸۸؛ القصاص و المذکرین، ۱۰۷-۱۰۸.

(۵). السنه قبل التدوین، ۲۱۳.

(۶). بنگرید: مختصر تاریخ دمشق، ۱۰/ ۲۰۲؛ مجمع الزوائد، ۱/ ۱۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۸۰

۳. احمد بن حنبل، گدایان و قصه گویان را دروغ‌گوترین مردم می‌دانست. «۱»

۴. محمد بن کثیر قصه گویان را دروغ‌گوترین خلق از زبان پیامبران می‌شمرد. «۲»

۵. برخی تصریح کرده‌اند که عامل انتشار اسرائیلیات در کتب تاریخ و تفسیر، قصه گویان بوده‌اند. «۳»

۶. ابراهیم حربی می‌گفت: حمد و ثنا خدایی را که ما را از کسانی قرار نداد که به مجلس قصه گویان و کنیسه جهودان و کلیسای نصارا می‌روند. «۴»

۷. ابن قتیبه می‌گفت: قصه گویان از قدیم اقبال عمومی مردم را به خود جلب و با بیان منکرات و سخنان عجیب و غریب و احادیث ساختگی ذهنشان را پر می‌کردند. «۵»

۸. دیگری گفت: قصه گویان برای کسب درآمد و ارتزاق و نزدیکی به توده مردم، احادیث و روایات شگفت می‌ساختند. آن‌ها در این زمینه آن قدر سخنان عجیب و غریب، و راست و دروغ سر هم کردند که نمی‌توان همه را توصیف کرد. «۶»

۹. ایوب گفت: کسی حدیث مردم را تباه نکرد، مگر قصه گویان. «۷»

۱۰. هنگامی که ابراهیم حربی قصه گفت، پدرش او را از خانه بیرون کرد. «۸»

(۱). القصاص و المذکرین، ۸۳؛ طبقات الحنابلہ، ۱/ ۲۵۳؛ قوت القلوب، ۲/ ۳۰۸.

(۲). القصاص و المذکرین، ۸۴.

(۳). تاریخ المذاهب الاسلامیه، ۱/ ۱۵۱.

(۴). القصاص و المذکرین، ۱۰۹.

(۵). تأویل مختلف الحديث، ۳۵۵-۳۵۷.

(۶). الباعث الحثیث، ۸۵.

(۷). القصاص و المذکرین، ۸۵.

(۸). همان، ۱۰۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۸۱

کار به همین گفته‌ها ختم نشد، بلکه مطالب دیگری هم درباره قصه گویان گفته‌اند. به شماری از آن‌ها توجه کنید؛

۱. قصه گویان، غوغاسالارانی بودند که اموال مردم را با سخنان خود بلعیدند. «۱»

۲. قصه گویان، حدیث را حفظ نمی‌کردند. «۲»

۳. قصه گویان شنیده‌های خود را از مردم به پیغمبر (ص) نسبت می‌دادند و احادیث را با هم خلط می‌کردند و خود را به گریه و ریشه می‌انداختند. برخی صورت خود را با دوا زرد می‌کردند. برخی نیز با خود دارویی داشتند که چون می‌بوییدند، اشکشان جاری می‌شد. آنان خود را به ریشه می‌انداختند و تلاش می‌کردند تا زنان را به خود جذب کنند. «۳»

۴. قصه گویان پایه گذار جعل اخبار بودند. «۴»

۵. همه گفته‌ها و احادیث قصه گویان، دروغ است. «۵»

کافی است به چند مورد کوتاه دیگر اشاره کنیم تا بدانید که قصه گویان چه جنایاتی در حق دین و حقیقت مرتکب شدند؛

۱. افسانه غرائب ساخته قصه گویان دروغ گوست. «۶»

۲. برخی از قصه گویان روایت کردند که یوسف بند شلوارش را باز کرد، پدرش بر او ظاهر شد. «۷»

(۱). ربیع الابرار، ۳/ ۵۸۹.

(۲). القصاص و المذکرین، ۶۲-۶۳.

(۳). بنگرید: همان، ۷۸-۷۹.

(۴). همان، ۱۸.

(۵). همان.

(۶). همان، ۸۵.

(۷). همان.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۸۲

۳. قصه داود و اوریا ساخته قصه گوین است. «۱»

۴. قصه گوین قرائت قرآن با آواز و صوت را رواج دادند. «۲»

۵. آن گونه که یک قصه گو اعتراف کرده، در یک ساعت، احادیث فراوانی در فضیلت روزه روز عاشورا ساخته است. «۳»

۲. قصه و قصه‌گویی در مکتب امامت

اشاره

نیازی به تأکید این مطلب نیست که اسلام به پرچم‌دار، رهبر، پاسدار و امامی محتاج است که مسیرش را ترسیم، تعالیمش را منتشر و مردم را مطابق آموزه‌های آن تربیت کند: تربیتی الهی، شایسته و ارزشمند. از سوی دیگر ضامن حقیقی دین در طئی اعصار و گذر زمان و روزگاران باشد. امامان اهل بیت (ع) همان ضامن حقیقی هستند که حفظ اساس و احکام دین وابسته به آن است و تعالیم و نشانه‌های واقعی دین با بودن آن‌ها سالم می‌ماند. مگر نه این است که مطابق روایت متواتر رسول خدا (ص) آنان کشتی نوح‌اند و یکی از دو چیز بس گران‌بها (ثقلین) که هر که به آنان چنگ زند، هرگز گمراه نشود؟! روایت امام باقر (ع) این مطلب را تفسیر می‌کند. آن حضرت به سلمه بن کهیل و حکیم بن عینیه فرمود:

اگر به مشرق و مغرب روید، علم درستی جز آنچه از ما اهل بیت تراوش می‌کند، نخواهید یافت. «۴»

آن حضرت درباره حسن بصری فرمود:

حسن به راست و چپ رود. به خدای سوگند؛ علم را جز در اینجا

(۱). همان.

(۲). همان، ۹۶-۹۷.

(۳). همان، ۸۴.

(۴). الکافی، ۱/ ۳۹۹؛ بصائر الدرجات، ۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۸۳

نخواهد یافت. «۱»

در جای دیگر فرمود:

مردم هر کجا خواهند بروند. به خدای سوگند؛ علم جز در اینجا نیست و به خانه‌اش اشاره کرد. «۲»

ا. ائمه (ع) و تدوین و روایت حدیث

نیازی به بیان موضع ائمه (ع) در قبال روایت و کتابت حدیث نیست. امام علی (ع) منع روایت پیامبر اکرم (ص) را برداشت. «۳» آن حضرت فرمود:

با یکدیگر دیدار کنید و درباره حدیث هرچه بیشتر مذاکره نمایید و گر نه حدیث از بین خواهد رفت. «۴»
یا فرمود:

علم را در بند کشید. علم را در بند کشید. «۵»
در جای دیگر گفت:

کیست که دانش فراوانی را از من به یک درهم بخرد؟ حارث اعور گوید:

من رفتم و کاغذهایی به یک درهم خریدم. راوی گفت: علی (ع) برای او دانش فراوانی نوشت. «۶»
در یک روایت دیگر فرمود:

هرگاه حدیث را نوشتید، آن را با اسنادش بنویسید. پس اگر حق بود، شما هم در پاداش شریک خواهید بود و اگر باطل باشد، گناهش بر عهده

(۱). وسائل الشیعة، ۱۸ / ۴۲-۴۳؛ الکافی، ۵۰۱.

(۲). بصائر الدرجات، ۱۲؛ الکافی، ۳۹۹ / ۱.

(۳). بنگرید: سرگذشت حدیث، ۲۸؛ کنز العمال، ۱۰ / ۱۷۱.

(۴). معرفة علوم الحديث، ۶۰؛ کنز العمال، ۱۰ / ۱۸۹.

(۵). تقييد العلم، ۸۹-۹۰؛ معادن الجواهر، ۳ / ۱.

(۶). التراتيب الادارية، ۲ / ۲۵۹؛ تقييد العلم، ۹۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۸۴

راوی خواهد بود. «۱»

امام حسن مجتبی (ع) فرزندان و برادرزادگان خود را فراخواند و فرمود:

ای فرزندانم؛ و ای برادرزادگانم؛ امروز شما خردسالان قومی هستید و فردا بزرگان قومی دیگر. پس دانش فراگیرید. هر که از شما نمی‌تواند، روایت کند، حدیث را بنویسد و آن را در خانه‌اش بگذارد. «۲»

چنان که مشهور است، علی (ع) کتاب‌های فراوانی از حدیث رسول خدا (ص) ... نوشت. ائمه اطهار (ع) شیعیان خود را به این امر تشویق کرده‌اند.

آنان برخی از کتاب‌هایی را که تألیف می‌شد، از نظر می‌گذراندند و نکاتی را بیان می‌کردند.

ب. موضع ائمه (ع) در قبال اسرائیلیات

امامان اهل بیت (ع) در گفتار و کردار، در مقابل اباطیل و ترهات بنی اسرائیل با شدت و قوت هرچه تمام موضع‌گیری کردند و در مناسبت‌های مختلف روایت‌گران اسرائیلیات را با صراحت و وضوح تکذیب نمودند. امیر المؤمنین علی (ع) فقط به تکذیب و ردّ اسرائیلیات بسنده نکرد، بلکه گاهی اوقات آنان را به تازیانه هم تهدید می‌کرد. چنان که درباره راوی قصّه او ریا شد. امام، کعب

الاحبار را کذاب توصیف کرد. «۳» از این جهت کعب از امام روی گردان بود.
«۴» چنان که در پی خواهد آمد، امام علی (ع) قصه گویان را از مساجد بیرون کرد.

(۱). کنز العمال، ۱۰/ ۱۲۹.

(۲). تنقیذ العلم، ۹۱؛ نور الابصار، ۱۲۲؛ کنز العمال، ۱۰/ ۱۵۳؛ سنن دارمی، ۱/ ۱۳۰؛ جامع بین العلم، ۱/ ۹۹؛ العلل و معرفة الرجال، ۱/ ۴۲۱۲؛ تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۲۷؛ التراتیب الاداریه، ۲/ ۲۴۶-۲۴۷؛ تاریخ بغداد، ۶/ ۳۹۹؛ ربیع الابرار، ۱۲.
(۳). اضواء علی السنّة المحمّديه، ۱۶۵؛ شرح نهج البلاغه، ۴/ ۷۷.

(۴). بنگرید: شرح نهج البلاغه، ۴/ ۷۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۸۵

امام باقر (ع) نیز کعب الاحبار را در برخی از روایاتش تکذیب کرد. مثل این روایت کعب که گفت: هر روز کعبه برای بیت المقدس سجده می کند. «۱» هدف وی توجیه قبله قرار دادن صخره بیت المقدس برای یهودیان بود و بیان این مطلب که صخره مذکور قبله سزاوارتر و برتر است، زیرا کعبه، قبله مسلمانان، همه روزه برای صخره سجده می کند.
امام صادق (ع) نیز در یک موضع گیری، باطیل اهل کتاب را تکذیب کرد. «۲»
آن حضرت در سخن از عالمان گفت:

برخی از دانشمندان در پی احادیث یهود و نصارا هستند تا به دانش خود بیفزایند و حدیثشان را زیاد کنند. اینان در طبقه پنجم جهنم هستند. «۳»

ج. شیعه، رویارویی با اسرائیلیات

شیعیان آزاده در مبارزه با تفکر التقاطی اسرائیلی به ائمه اطهار (ع) اقتدا کردند و با این که شخصیت‌ها و مروّجان این اندیشه از حمایت کامل حاکمان وقت برخوردار بودند، با قوّت، شجاعت و صلابت به جنگ آنان رفتند.
این موضع شیعه، عمل به تکلیف شرعی و مستند به روایات رسول خدا (ص) بود. پیامبر (ص) فرمود:
خداوند مؤمنان را در فتنه‌های پس از من به جهاد امر کرده است ...
هنگامی که در دین بر پایه رأی عمل کنند، آنان به خاطر تغییر در دین

(۱). الکافی، ۴/ ۲۴۰؛ بحار الانوار، ۴۶/ ۳۵۴. به نظر می‌رسد که کعب به تعظیم و گرامی داشت، صخره ادامه داد، حتّی، هنگامی که همراه عمر در بیت المقدس بود و خلیفه از وی پرسید که مسجد و قبله را در کجا قرار دهد، گفت: پشت صخره. عمر گفت: کعب، این که قبله یهودیان شد. بنگرید: الانس الجلیل فی اخبار القدس و الخلیل، ۱/ ۲۵۶؛ الأموال، ۲۲۵؛ الاصابه، ۴/ ۱۰۵؛ الأسرار المرفوعه، ۴۵۷.

(۲). بحار الانوار، ۷۱/ ۲۵۹ (ط ایران)؛ ۴۶/ ۳۵۳-۳۴۵۴، سفینه البحار، ۲/ ۱۶۷؛ الکافی، ۴/ ۲۳۹ ...

(۳). بحار الانوار، ۲/ ۱۰۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۸۶

جهاد خواهند کرد ... «۱»

به نمونه‌هایی از مواضع پیروان مکتب اهل بیت (ع) توجه کنید:

۱. ابن عباس علنا کسانی را که با بودن قرآن، احکام دین را از اهل کتاب، می‌پرسیدند، تکذیب کرد. «۲» همین مسأله از ابن مسعود هم نقل شده است. «۳»
۲. ابن عباس و حذیفه بن یمان در برخی از موارد به صراحت کعب الاحبار را تکذیب کرده‌اند. «۴»
۳. همگان موضع ابو ذر غفاری را در قبال کعب الاحبار در مجلس عثمان می‌دانند که چون ترکه عبد الرحمن بن عوف را آوردند و کعب عهده‌دار صدور فتوا شد، ابو ذر با عصایش به او زد و گفت: ای پسر زن یهودی؛ آیا تو دینمان را به ما تعلیم می‌دهی؟! یا گفت: ای پسر زن یهودی؛ از کی فتوا با تو شده است؟! «۵»
- پاداش این صحابی جلیل القدر تبعید، آوارگی و دست و پنجه نرم کردن با

(۱). تفسیر فرات، ۶۱۴.

- (۲). بنگرید: صحیح بخاری، ۴/۱۹۳، ۲/۱۷۳؛ المصنّف، ۱۰/۳۱۴؛ ۱۱/۱۱۰؛ جامع بیان العلم، ۲/۵۱؛ الفصل فی الملل و الالهواء و النحل، ۱/۲۱۶؛ البدایة و النهایة، ۲/۱۴۳؛ مجمع الزوائد، ۱/۱۹۲؛ الدر المنثور، ۱/۸۳ به نقل از بخاری، عبد الرزاق، ابن ابی حاتم، و بیهقی در شعب الایمان.
 - (۳). بنگرید: المصنّف، ۶/۱۱۲، ۱۱/۱۶۰، ۱۰/۳۱۳؛ جامع بیان العلم و فضله، ۲/۵۰؛ البدایة و النهایة، ۲/۱۳۴؛ فتح الباری، ۱۳/۲۸۱؛ سنن دارمی ۱/۱۲۲؛ تقييد العلم، ۵۳، ۵۶.
 - (۴). أضواء علی السنّة المحمّديه، ۱۶۵.
 - (۵). بنگرید: مروج الذهب، ۲/۳۴۰؛ مسند احمد، ۱/۶۳؛ حلیة الاولیاء، ۱/۱۶۰؛ تاریخ الامم و الملوک، ۳/۳۳۶؛ ۴/۲۸۴؛ الغدير، ۸/۳۵۱؛ انساب الاشراف، ۵/۵۲؛ شرح نهج البلاغه، ۳/۵۴؛ ۸/۲۵۶؛ سير اعلام النبلاء ۲/۶۷-۶۹؛ الطبقات الکبری، ۴/۲۳۲؛ الأوائل، ۱/۲۷۹؛ مجمع الزوائد، ۱۰/۲۳۹؛ حياة الصحابة، ۲/۱۵۷؛ ۱۵۸، ۲۵۹؛ کنز العمال، ۳/۱۰؛ المیزان، ۹/۲۵۸ و ۲۵۱.
- سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۸۷
- مصایب بود تا این که غریب و مظلوم در تبعیدگاه خود، بیابان ربذه در گذشت. «۱»

د. علی (ع) و رویارویی با قصه‌گویان

- در پایان با بیان برخی از متون، موضع امام علی (ع) را در قبال قصه‌گویان بررسی می‌کنیم؛
۱. حارث می‌گوید: علی (ع) وارد مسجد شد. صدای قصه‌گویی را شنید. چون او را دید ساکت شد و فرمود: این کیست؟! قصه‌گو گفت: من هستم.
 - علی (ع) فرمود: من از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌گفت: پس از من قصه‌گویانی خواهند بود. خدا به آنان نظر نمی‌کند. «۲»
 ۲. سعید بن ابی هند گفت: علی (ع) از کنار قصه‌گویی گذشت، فرمود: چه می‌گوید؟ گفتند: قصه. گفت: نه، بلکه می‌گوید: مرا بشناسید. «۳»
 ۳. ابو عبد الرحمن سلمی گفت: علی بن ابی طالب (ع) بر مردی گذشت که قصه می‌گفت. از او پرسید: آیا ناسخ را از منسوخ تشخیص می‌دهی؟ گفت: نه.
 - فرمود: هلاک شدی و دیگران را با خود هلاک کردی. «۴»
 ۴. ابو یحیی قصه‌گو گفت: علی بر من گذشت. من قصه می‌گفتم. پرسید: آیا ناسخ را از منسوخ می‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: تو، «پدر مرا بشناسید» هستی. «۵»

موضع امام علی (ع) در رویارویی با قصه‌گویان به انکار زبانی محدود نشد، بلکه فراتر رفت و به صورتی متمایز و قاطعانه نمود یافت. آن حضرت شیوه‌های زیر را در مواجهه با قصه‌گویان در پیش گرفت؛

(۱). بنگرید: دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ۱/ ۱۱۱-۱۴۱.

(۲). کنز العمال؛ ۱۰/ ۱۷۲.

(۳). همان.

(۴). الدر المنثور، ۱/ ۱۰۶؛ ذکر اخبار اصبهان، ۱/ ۸۹.

(۵). کنز العمال، ۱۰/ ۱۷۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۸۸.

۱. رسوا کردن آنان در برابر مردم و شناساندن اهداف آنان با بیان این مطلب که دوست دارند، خود را به دیگران بشناسانند. «۱»

۲. تخریب برنامه قصه‌گویی آنان از طریق نشر سخنان پیامبر (ص) درباره قصه‌گویان. «۲»

۳. آشکار کردن جهل و نادانی قصه‌گویان و بیان پیامدهای نامطلوب آن در هلاکت قصه‌گویان و مخاطبان. «۳»

۴. بیرون راندن قصه‌گویان از مساجد.

۵. تازیانه زدن قصه‌گویان.

روایات زیر این دو شیوه اخیر را توضیح می‌دهد؛

أ. ابو البختری گفت: علی بن ابی طالب (ع) وارد مسجد شد. مردی را دید که مردم را بیم می‌داد. گفت چه خبر است؟ گفتند: مردی است که برای مردم ذکر می‌گوید. فرمود: او کسی نیست که برای مردم ذکر بگوید. او می‌گوید: من فلانی پسر فلانی هستم. مرا بشناسید. سپس از او پرسید: آیا ناسخ را از منسوخ می‌شناسی؟ گفت: نه. فرمود: از مسجد ما بیرون شو و در آن برای مردم ذکر (قصه) مگو. «۴»

مطابق اصطلاح کتاب‌هایی که درباره قصه‌گویان سخن گفته‌اند، قصه‌گو را مذکر می‌گویند. برای شناخت بیشتر به کتاب‌های تبلیس ابلیس و القصص و المذکرین مراجعه کنید.

ب. هنگامی که علی (ع) به بصره آمد، قصه‌گویان را با این استدلال از

(۱). همان، ۱۷۲.

(۲). همان.

(۳). الدر المنثور، ۱/ ۱۰۶.

(۴). کنز العمال، ۱/ ۱۷۱؛ الدر المنثور، ۱/ ۱۰۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ۲/ ۶۲. سیرت جاودانه ج ۱، ۸۹ د. علی (ع) و رویارویی با

قصه‌گویان ص: ۸۷

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۸۹.

مسجد بیرون کرد که قصه‌گویی در مسجد جایز نیست. «۱»

ج. امام صادق (ع) فرمود: «امیر المؤمنین (ع) قصه‌گویی را در مسجد دید، او را از مسجد بیرون کرد.» «۲»

۶. تهدید به ضرب شدید و اجرای حدود الهی. روایات زیر این مسأله را توضیح می‌دهد؛

أ. هنگامی که به آن حضرت خبر رسید که قصه‌گویان در قصه‌اوریا چه می‌گویند، فرمود:

هر که حدیث داود را آن چنان که قصه گویان روایت می‌کنند، نقل نماید او را یکصد و شصت تازیانه خواهم زد. این حدّ افترا بر پیامبران است. «۳»

ب. آن حضرت یکی از قصه گویان را امتحان کرد. قصه گو پاسخ داد. اگر از پاسخ درمی‌ماند، او را محکم می‌زد. «۴»

ه. ائمه اطهار (ع) و رویارویی با قصه‌گویان

موضع ائمه اهل بیت (ع) در قبال قصه گویان تفاوتی با موضع امیر المؤمنین (ع) نداشت، بلکه تداوم همان موضع‌گیری‌ها بود. متون زیر این مطلب را توضیح می‌دهد؛

۱. در محاوره‌ای که بین امام حسن (ع) و یکی از قصه گویان روی داد، امام

(۱). قوت القلوب، ۲/ ۳۰۲؛ الحوادث و البدع، ۱۰۰.

(۲). الکافی، ۷/ ۲۶۳؛ تهذیب الاحکام، ۱۰/ ۱۴۹؛ وسائل الشیعه، ۱۲/ ۱۱۱؛ ۱۸/ ۵۷۸؛ ۳/ ۵۱۵؛ ۱۰/ ۴۶۸؛ ۱۱/ ۵۶۷؛ ۸/ ۱۴ و ۸۲؛

سفینه البحار، ۲/ ۴۳۳. ر. ک: صافی (تفسیر)، ۴/ ۲۶۹؛ مجمع البیان، ۸/ ۴۷۲؛ تفسیر البرهان، ج ۴؛ الدر المنثور، ۱/ ۱۰۶.

(۳). بنگرید: سمیر اللیالی، ۳۲۴؛ الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر و الحدیث، ۲۰۲ به نقل از تفسیر نسفی، ۴/ ۲۹ - ۳۰؛ ربیع

الابرار، ۳/ ۵۸۸؛ صافی (تفسیر)، ۴/ ۲۹۶؛ مجمع البیان، ۸/ ۴۷۲.

(۴). کنز العمال، ۱۰/ ۱۷۲ به نقل از وکیع در الغرر؛ القصاص و المذکرین، ۲۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۹۰

حسن (ع) آن مرد را که گاهی اوقات ادّعا می‌کرد، قصّه گوشت و گاهی اوقات مذکر؛ تکذیب فرمود. بدین اعتبار که این دو، صفت پیامبر (ص) است و چون قصه گو درباره خودش پرسید، امام پاسخ داد: مردی متکلف که عهده‌دار کاری شده که به او مربوط نیست. «۱»

۲. امام سجّاد (ع) حسن بصری را از قصه گویی نهی فرمود. او به نهی امام گوش داد و دیگر قصّه نگفت. «۲»

۳. امام باقر (ع) در تفسیر آیه وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا، «۳» فرمود:

قصّه گویان از آنان هستند. «۴»

۴. امام صادق (ع) وقتی شنید: یکی از قصه گویان می‌گوید: این مجلس، مجلسی نیست که کسی در آن تیره بخت شود؛ فرمود:

زهی خیال باطل؛ آنان سوراخ دعا را گم کرده‌اند. «۵»

۵. امام صادق (ع) قصه گویان را لعنت و فرمود: آن‌ها مردم را بر ضدّ اهل بیت (ع) می‌شورانند. آن حضرت گوش فرا دادن به

قصه گویان را تحریم نمود و آنان را اغواشدگان پیرو شاعران نامید. «۶»

و. پیروان خطّ علی (ع)

با رعایت انصاف در قبال حقیقت و تاریخ باید بگوییم که مواضع منفی پیروان مکتب خلافت در قبال قصه گویان نسبتاً دیرتر از مواضع پیروان مکتب

(۱). تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۲۷ - ۲۲۸.

(۲). بنگرید: وفیات الاعیان، ۱/ ۷۰.

(۳). انعام (۶): ۶۸، «و چون بینی کسانی (به قصد تخطئه) در آیات ما فرو می‌روند.»

(۴). بنگرید: تفسیر عیاشی، ۲/ ۳۶۲.

(۵). بحار الانوار، ۷۴/ ۲۵۹.

(۶). همان، ۶۹/ ۲۶۴-۲۶۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۹۱

اهل بیت (ع) انجام شده است. شیعیان اهل بیت (ع) به گونه‌های مختلف حرکت قصه‌گویان را تکذیب می‌کردند و در جهت ابطال آن گام برمی‌داشتند. آن‌ها مواضع خود را تقریباً با نصایح و اندرزهای خاموش و پنهانی بیان کرده‌اند. این کار مطابق مقتضیات زمان صورت می‌گرفت. در آن شرایط می‌بایست از آشکارگویی مواضع مخالف با سیاست حاکمان وقت، هرچند ضعیف و کم رنگ خودداری می‌کردند. در اینجا بنا نداریم، لایه‌های تاریخ را زیر و رو کنیم تا دلایل و شواهد فراوان از اینجا و آنجا دست و پا کنیم، بلکه به ذکر نمونه‌هایی بسنده می‌کنیم؛

۱. مسلم به سند خود از عاصم که گفت:

نزد ابو عبد الرحمن سلمی می‌آمدیم. او به ما که نوجوانانی تازه بالغ بودیم، می‌گفت: با قصه‌گویان جز ابو الأحوص ننشینید. از همنشینی با شقیق پرهیزید.

او هم عقیده خوارج بود. «۱»

۲. عبد الله بن خطاب بن ارت گفت:

پدرم بر من گذشت و من نزد مردی نشسته بودم که قصه می‌گفت. پدرم به من چیزی نگفت تا به خانه آمدم. تازیانه‌ای برداشت و آن قدر مرا زد که خسته شد. او می‌گفت: آیا با مزدوران؟! این جمله را سه بار تکرار کرد. سپس گفت: این شاخ گاوی است که درآمده، این شاخ گاوی است که درآمده. این عبارت را نیز سه بار گفت. «۲»

۳. ابن مسعود هم که گفته می‌شود، به علی (ع) تمایل داشت و به رغم تأثیرپذیری آشکار از سیاست‌های عمر، ناخشنودی خود را از قصه‌گویان اهل

(۱). صحیح مسلم، ۱/ ۱۵۱؛ القصاص و المذکرین، ۱۰۷.

(۲). القصاص و المذکرین، ۱۰۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۹۲

کتاب اظهار کرده است. «۱» ابن مسعود که چنین باشد، حال سایر اهل علم و معرفت روشن است.

۱. گذشت که ابو قلابه می‌گفت:

علم را جز قصه‌گویان نکشتند. انسان، یک سال تمام نزد قصه‌گو می‌نشیند، اما چیزی از او نمی‌آموزد. «۲»

۲. یکی از صحابه نیز می‌گفت:

قصه‌گویان عامل ترک سنت پیامبر (ص) و قطع روابط خویشاوندی مردم بودند. «۳»

ز. شرط قصه‌گویی

از آنچه گذشت، دانستیم که شناخت ناسخ از منسوخ یکی از شرایط اعطای مجوز قصه‌گویی بود. شرط دیگر، چنان که از پرسش

امام علی (ع) از قصه گو به دست می‌آید، شناخت دین، اهداف و آرمان‌های والای آن است. «۴»
از آنجا که برخی ناسخ و منسوخ را نمی‌شناختند، حضرت حکم می‌کرد که هم خود هلاک شده و هم دیگران را هلاک کرده‌اند.
در جای دیگر فرمود:

هر کس، بدون شناخت به این کار پردازد، دنیاخواه و شهرت طلب است. امّا هنگامی که مطمئن شد قصّه گویی واجد شرایط
مطلوب است، به او اجازه فرمود که به کارش ادامه دهد. علی (ع) از قصّه گویی پرسید: آیا ناسخ را از

(۱). مجمع الزوائد، ۱/ ۱۸۹.

(۲). السنّة قبل التدوین، ۲۱۳.

(۳). بنگرید: مختصر تاریخ دمشق، ۱۰/ ۲۰۲.

(۴). القصّاص و المذکرین، ۱۰۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۹۳

منسوخ می‌شناسی؟ گفت: آری. علی (ع) فرمود: پس قصّه بگو. «۱» این بدان معنی است که قصه گویان در کنار موعظه و اندرز
مردم، کارهای مهمّ دیگری نیز انجام می‌دادند. از جمله: بیان احکام شرعی و تفسیر قرآن. چنان که گذشت:
امام باقر (ع) به سعد اسکاف فرمود: دوست دارم که در هر سی ذراع یک قصّه گو مثل تو باشد. «۲» ابان بن تغلب «قصّه گوی شیعه»
بود. «۳» عدی بن ثابت کوفی هم امام مسجد و قصه گوی شیعه بود. «۴»

ج. امتحان قصه گویی

امیر المؤمنین علی (ع) یکی از قصه گویان را امتحان کرد و چنان که خود فرمود، اگر قصّه گو در امتحان موفق نمی‌شد، او را تازیانه
می‌زد. روایت کرده‌اند که علی (ع) به قصه گویی رسید که قصّه می‌گفت؛ فرمود: آیا در حالی قصّه می‌گویی که هنوز از عهد
رسول خدا (ص) مدّت چندانی نمی‌گذرد؟ من از تو درباره دو مسأله می‌پرسم. اگر پاسخ دادی، هیچ و الاّ تو را با تازیانه می‌زنم.
گفت: بپرس یا امیر المؤمنین؛ حضرت فرمود: ثبات ایمان و زوال آن چیست؟
پاسخ داد: ثبات ایمان ورع است و زوال آن، طمع. «۵»

(۱). همان.

(۲). جامع الرواء، ۱/ ۳۵۳؛ معجم الرجال الحديث، ۸/ ۶۸-۶۹.

(۳). معرفة علوم الحديث، ۱۳۶.

(۴). تاریخ الاسلام (ذهبی، حوادث سال‌های ۱۰۰-۱۲۰ هـ)، ۴۱۸.

(۵). كنز العمال، ۱۰/ ۱۷۲؛ القصّاص و المذکرین، ۲۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۹۵

فصل پنجم انگیزه‌ها و اهداف

اشاره

چنان که گذشت سیاست منع تدوین و نقل حدیث رسول اکرم (ص) در دو مرحله اجرا شد. حال باید دید طراحان و مجریان این سیاست چه اهداف و انگیزه‌هایی داشتند و در اتخاذ این سیاست زشت در پی چه بودند؟ در اینجا خواهیم کوشید، به اجمال از انگیزه‌ها و اهداف این سیاست سخن گوئیم.

۱. مقام خلیفه

همان مقام رسول خدا (ص) است. از نظر مردم، خلیفه اسلامی مقام رسول خدا (ص) را داشت. این بدان معنی بود که خلیفه باید همان وظایف را انجام دهد و همان مسئولیت‌ها را بر عهده گیرد. او قاضی، حاکم، مربی، فرمانده، مفتی و عالم است. از سوی دیگر تصور مردم این بود که حق دارند هرگونه بخواهند از خلیفه انتقاد و از او درباره خلاف‌هایی که مرتکب می‌شود، بازخواست کنند. خلفایی که پس از رسول خدا (ص) زمام حکومت را به دست گرفتند، در سطح انتظارات مردم نبودند؛ فتاوی و اعمال آنان با دیده‌ها و شنیده‌های صحابه از اعمال و مواضع رسول خدا (ص) تناقض آشکار داشت. چنان که علاوه بر این که تفسیر بسیاری از آیات قرآنی را نمی‌دانستند و حتی با سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۹۶

شماری از آیات مخالفت می‌کردند، تناقض آشکاری در فتاوی آنان دیده می‌شد. به گونه‌ای که خود به این حقیقت اعتراف کردند و بارها در مناسبت‌های مختلف از آن سخن گفتند. خلیفه دوم سخنی بر زبان آورد که در جهان پیچید و شهره عام و خاص شد. این هنگامی بود که از ابو موسی اشعری برای حدیثی که نقل کرده بود، بینه خواست و یادآور شد که اگر بینه نیاورد، مجازات خواهد شد. وقتی درستی روایت ابو موسی روشن شد، عمر گفت: گشت و گذار در بازارها او را از حضور در نزد پیامبر (ص)، برای شنیدن حدیث و استفاده از او به خود مشغول داشت. «۱» هم او گفت که همه مردم حتی دختران حجله‌نشین از عمر فقیه‌ترند. چنان که بارها گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد. «۲»

۲. تنگناهای سخت

از سوی دیگر تصریحات فراوان و مواضع حساس و کوبنده‌ای از رسول خدا (ص) در قبال برخی قضایا و شماری از مردم وجود داشت که افشا و رواج آن در میان امت نه تنها به مصلحت حاکمان نبود؛ بلکه به طور جدی و خطرناکی به زیانشان تمام می‌شد. از این رو می‌بایست چاره‌ای اندیشید و آثار منفی آن را به گونه‌ای از بین برد. چنین بود که اتخاذ سیاست منع تدوین و نقل حدیث می‌توانست بسیار مفید و سودمند باشد. چنان که ابن ابی الحدید آشکارا گفت:

همه صحابه اجماع دارند که اگر مصلحت اقتضا کند، باید بسیاری از

(۱). بنگرید: صحیح بخاری، ۴/ ۱۷۲؛ مسند احمد، ۴/ ۴۰۰؛ سنن ابی داود، ۴/ ۳۴۶؛ التراتیب الاداریه، ۲/ ۷؛ حیاة الصحابة، ۲/ ۵۶۹؛

الغدیر، ۶/ ۱۵۸؛ مسند دارمی، ۲/ ۲۷۴.

(۲). بنگرید: الغدیر، ۶/ ۱۵۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۹۷

نصوص رها شود. «۱»

هم او می‌گوید:

دشمنان علی می گفتند: او رأیی ندارد؛ زیرا به شریعت متعبد بود و مخالفت با آن را جایز نمی دانست ... دیگر خلفا به مقتضای مصلحت و آنچه موفقیت خود را در آن می دیدند، عمل می کردند؛ خواه مطابق شرع و خواه مخالف آن ... «۲» عثمان روی منبر گفت:

مردم؛ من حدیثی را از شما پنهان کردم که خودم از رسول خدا (ص) شنیدم. زیرا ترسیدم که از اطرافم پراکنده شوید ... «۳» در مقابل مواضع صریح و روشن رسول خدا (ص) که بر ویژگی های یگانه علی (ع) متمرکز بود و امامت و رهبری امت را حق مسلم علی و فرزندان او می دانست، هیأت حاکمه را در قبال مسأله سرنوشت ساز، خطر و بی نهایت حساس مشروعیت نظام خلافت در تنگنای بزرگ قرار می داد. از این رو تصمیم گرفتند، با اتخاذ سیاست منع نقل و تدوین حدیث، مواضع رسول خدا (ص) را پوشیده نگه دارند.

گفته های صحیح و مواضع صریحی از رسول خدا (ص) هست که انحراف و باطل گرایی بسیاری از شخصیت ها و بزرگانی را که از حاکمیت جدید حمایت و در جهت تحکیم پایه ها و گسترش نفوذ آن تلاش می کردند، بیان می کند. در میان آن ها برخی از بنیان گذاران پایه های نظام خلافت دیده می شوند. همین امر حکومت جدید را بر آن داشت که مسئولیت حفظ شهرت، بالا بردن شأن و منزلت، گسترش نفوذ و معرفی این چهره ها به عنوان

(۱). شرح نهج البلاغه، ۸۳/۱۲.

(۲). همان، ۲۸/۱.

(۳). حياه الصحابه، ۴۵۵/۱؛ مسند احمد، ۶۵/۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۹۸

شخصیت های شریف و با فضیلت و دارای مواضع برتر و کرامات منحصر به فرد را بر عهده گیرد. باید به مردم گفته شود که این چهره ها پایه های دین را محکم کردند و در راه آن، قربانی دادند و جهاد کردند تا امروز ارکان آن استوار بماند؛ اگر برای انجام این مقصود نیازی به جعل، تحریف و تزویر باشد، باید انجام شود. از این دیدگاه، اگر گفته های رسول خدا (ص) و مواضع آن حضرت درباره چهره های حاکمیت پوشیده بماند و سپس پراکنده شده از بین برود، اشکالی ندارد و بلکه باید چنین شود و از آنجا که چنین امری ممکن نیست، باید به گونه ای آن ها را تأویل و تحریف کرد یا با هم متعارض و متناقض ساخت.

احمد بن حنبل روایت کرده که بین حذیفه و سلمان اختلافی بود. ابو قره کندی در این باره از سلمان پرسید. سلمان گفت: حذیفه احادیثی از رسول خدا (ص) در خشم آن حضرت از برخی افراد و گروه ها روایت می کرد. از من در این باره پرسیدند. گفتم: حذیفه می داند که چه می گوید و من دوست ندارم که بین قوم و قبیله ای دشمنی باشد. نزد حذیفه آمدند و به او گفتند: سلمان ترا نه تصدیق می کند و نه تکذیب. حذیفه نزد من آمد و گفت: ای سلمان پسر مادر سلمان؛ گفتم:

ای حذیفه پسر مادر حذیفه؛ یا از این کار دست بردار یا به عمر می نویسم. همین که او را به عمر تهدید کردم، مرا رها کرد ... «۱» بنابراین حذیفه احادیثی برای مردم روایت می کرد که سلمان، استاندار عمر در مدائن را در تنگنای شدید قرار می داد و سلمان ناچار بود که او را از ادامه این کار بازدارد. به عبارت دیگر سیاست وقت مقرر کرده بود که مردم از نقل آنچه به احوال اشخاص مربوط می شود، پرهیز کنند، ولی حذیفه با نقل همین مطالب، سلمان را دچار مشکل می کرد و چون او را به گزارش جریان به خلیفه

(۱). مسند احمد، ۴۳۹/۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۹۹

تهدید کرد، از این کار دست برداشت.

۳. تأییدی از اهل کتاب

یهودیان دو فرقه بودند؛

۱. فقهای فریسیان که به کتابت و تدوین علم ایمان داشتند و سخنان دانشمندان و اخبار یهود را می‌نوشتند. چنان که تلمود را به همین گونه نوشتند.

تلمود نزد اکثر یهودیان اهمیت زیادی دارد و حتی نزد برخی از فرقه‌های یهود، اهمیت آن از عهد عتیق بیشتر است. «۱»

۲. فرقه موسوم به قاریان که پس از ضعف فریسیان، شمارشان رو به فزونی گذاشت و به جنب و جوش پرداختند. این فرقه عقیده دارد که نوشتن هر چیزی جز تورات جایز نیست. «۲» برخی تصریح کرده‌اند که فرقه صدوقیان چیزی جز عهد عتیق را به رسمیت نمی‌شناسد و عمل به احادیث شفاهی منقول از موسی (ع) را مردود می‌داند. «۳» در تلمود آمده:

حق ندارید با نوشتن، کارهایی را که به صورت شفاهی روایت می‌شود، ثبت کنید. «۴»

علی‌الظاهر کعب الاحبار از فرقه‌ای بود که نوشتن چیزی جز تورات را جایز نمی‌دانستند. مطلب زیر به این نکته اشاره دارد؛ هنگامی که خلیفه دوم درباره شعر از کعب الاحبار پرسید، او با توصیف عرب، چنین پاسخ داد: قومی از فرزندان اسماعیل را در تورات می‌بینم که اناجیل آنان در سینه‌هایشان است

(۱). بنگرید: اليهودیه و اليهود، ۲۳.

(۲). بنگرید: مقارنه الادیان (اليهوديه)، ۲۲۷.

(۳). اليهودیه و اليهود، ۸۶.

(۴). الفكر الديني عند اليهود، ۷۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۰۰

و حکیمانه سخن می‌گویند. «۱» چنین سخنی از وهب بن مته نیز نقل شده است.

در یک روایت طولانی از وی آمده:

پروردگارا! در تورات قومی می‌بینم که اناجیل آن‌ها در سینه‌هایشان است، آن را می‌خوانند. پیشینیان کتاب‌های خود را با نظر کردن در آن می‌خواندند، اما آن را حفظ نمی‌نمودند. آنان را ائت من قرار ده ... این قوم، ائت محمد است. «۲»

شاید کعب الاحبار و دیگر نزدیکان و مقرّبان سلطه از حسن ظنّ صحابه و حاکمان نسبت به خود بهره بردند و این مطلب را به آنان که از حقیقت امر غافل بودند، القا و آنان نیز به دلیل مشکلاتی که داشتند، آن را قبول کردند.

استدلال آنان به هنگام سوزاندن احادیث رسول خدا (ص) گویای این مطلب است. آنان این اقدام خود را چنین تحلیل کردند که وقتی ائت‌های گذشته، گفته‌های دانشمندان خود را نوشتند، بدان سرگرم شدند و کتاب خدا را رها کردند.

شگفتا! اینان گفته‌های رسول خدا (ص) را که به تصریح قرآن از هوای نفس سخن نمی‌گوید، با اقوال دانشمندان اهل کتاب که در بسیاری از موارد به عمد و اصرار، حقّ و باطل را با هم خلط می‌کردند، برابر دانستند!

۴. کینه‌توزی و دشمنی با علی (ع)

علاوه بر آن چه گذشت، کینه‌توزی و دشمنی حاکمان وقت با علی (ع) و خاندان او یکی دیگر از انگیزه‌های آنان در اتخاذ سیاست منع تدوین و نقل حدیث رسول خدا (ص) بود. ابن عباس می‌گفت:

خدایا! آنان را لعنت کن که به خاطر دشمنی با علی، سنت پیامبر (ص) را

(۱). بنگرید: العمده، ۱/ ۲۵؛ الدر المنثور، ۳/ ۱۲۵؛ مناهل العرفان، ۱/ ۲۳۵؛ ربیع الابرار، ۲/ ۱۵۰.

(۲). بنگرید: نزهة المجالس، ۲/ ۱۹۹؛ البدایة و النهایه، ۶/ ۶۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۰۱

رها کردند. «۱»

سندی در شرح این سخن گفته است: یعنی علی به سنت پای‌بند بود. «۲»

نیشابوری در بیان این که چرا بلند گفتن بسم الله را در نماز ترک کردند، می‌گوید:

... تهمت دیگری هم در این باره هست و آن، این که علی (ع) در بلند گفتن بسم الله مبالغه می‌کرد. هنگامی که امویان روی کار

آمدند، کوشیدند برای از بین بردن آثار علی از بلند گفتن بسم الله در نماز جلوگیری کنند. «۳»

حجاج بن یوسف ثقفی هم که اعتراف کرد نباید از گفته علی (ع) برگشت، ضمن مخالفت با آن حضرت، در عمل به نظر عثمان

پافشاری می‌کرد. «۴»

(۱). سنن نسائی، ۵/ ۲۵۳؛ سنن بیهقی، ۵/ ۱۱۳؛ الغدير، ۱۰/ ۲۰۵.

(۲). سنن نسائی، ۵/ ۲۵۳.

(۳). تفسیر نیشابوری در پاورقی جامع البیان، ۱/ ۷۹.

(۴). الکامل فی الادب، ۱/ ۲۰۷؛ مروج الذهب، ۳/ ۸۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۰۳

فصل ششم آثار و نتایج

منع از کتابت و روایت حدیث ده‌ها سال تداوم یافت و کناره‌گیری از نقل حدیث، ویژه عالمان و روشنفکران طلایه‌دار امت گردید.

چنان که در اوایل روزگار مروانیان، نوشتن حدیث ننگ و عار به حساب می‌آمد. «۱»

ده‌ها سال گذشت و نیکان صحابه مردند و تابعان نیز واپسین سال‌های زندگی خود را پشت سر می‌گذاشتند. نسل‌ها یکی پس از

دیگری آمد، اما هیچ یک درباره اهداف، تعالیم و سیره پیامبرشان چیزی ننشید. این نسل‌ها بر پایه اندیشه حاکمان و فرمانروایان، و

دشمنان و کینه‌توزان و خودباختگان و شاگردان اهل کتاب تربیت شدند. دین‌داری از بین رفت تا آنجا که از اسلام جز نام و از دین

جز نشانی باقی نماند. این مضمون روایتی از امام علی (ع) است «۲» که فقط تا سال چهلیم هجری زندگی کرد. مصیبت چنان فزونی

گرفت و به رسوایی کشید که عمر بن عبد العزیز ناچار شد، به یک اقدام نمایشی ضعیف

(۱). بنگرید: تقیید العلم، ۱۱۴؛ سنن دارمی، ۱/ ۱۲۶؛ جامع بیان العلم، ۱/ ۷۳.

(۲). نهج البلاغه، حکمت ۱۹۰؛ بنگرید: مسند ابی عوانه، ۲/ ۱۰۵؛ مسند احمد، ۴/ ۴۲۸؛ مکاتیب الرسول، ۱/ ۶۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۰۴

و نارسا در زمینه تدوین حدیث تن دهد. این کار وی هیچ گونه تأثیر عملی قابل بیانی در امت و نسل‌های مسلمان نداشت. فقط در میانه‌های قرن دوم هجری بود که حرکت حقیقی برای تدوین حدیث آغاز شد.

آنچه بیان شد، مربوط به روزگاری است که صحابه و عالمان امت در قید حیات بودند و مردم از دین و احکام آن پیروی می‌کردند و در اطاعت شخصیت‌ها و بزرگان خویش روزگار می‌گذراندند. به نظر شما پس از فتح کشورها و بنای شهرهای جدید، و گسترش اسلام در سرزمین‌های دیگر- به اختیار یا به اجبار- وضع چگونه شد؟ جمعیت شهرها در زمانی کوتاه و با سرعتی دهشت‌انگیز زیاد شد و حوزه فرمانروایی اسلام، بی‌اندازه گسترش یافت. طبیعی است که نو مسلمان‌ها، فرهنگ دینی خود را از همان کسانی بگیرند که به عنوان سربازان و نیروهای اسلام با آنان رو به رو شده و در کنار یا تحت سلطه و حاکمیت خلفا زندگی کرده‌اند. اگر این گمراهان خود به احکام شریعت و حقایق دین جاهل باشند، چه انتظاری می‌توان از پیروانشان داشت؟

جز ثمرات جهل و آثار گمراهی چه چیزی از آنان فرا خواهند گرفت؟ شماری از صحابه و دیگران متوجه این فاجعه شده و به گونه‌های مختلف از آن تعبیر کرده‌اند؛

۱. امام علی (ع) فرمود: از اسلام جز نام و از دین جز نشانی باقی نماند. «۱»

۲. شافعی از طریق وهب بن کیسان روایت کرده که دیدم پسر زبیر نماز جمعه را پیش از خطبه‌ها اقامه می‌کرد. سپس گفت: «همه سنت‌های رسول خدا (ص) حتی نماز تغییر کرده است.» «۲»

۳. زهری گفت: در دمشق بر انس بن مالک وارد شدم. او تنها بود و گریه

(۱). نهج البلاغه، حکمت ۳۶۹.

(۲). الام، ۱/ ۲۰۸؛ الغدير، ۸/ ۱۶۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۰۵

می‌کرد. پرسیدم: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: از آنچه مردم- منظورش صحابه است- را بر آن یافتم، چیزی نمی‌بینم، مگر نماز که آن هم تباه شده است. «۱»

۴. حسن بصری می‌گفت: اگر اصحاب رسول خدا (ص) از قبر بیرون آیند، چیزی از مسلمانی شما نخواهند دید، مگر قبله شما را. «۲» چنان که دیدیم، قبله را نیز تغییر دادند و به جای کعبه، رو به صخره بیت المقدس نماز می‌خواندند.

۵. عبد الله بن عمرو بن عاص می‌گفت: اگر دو مرد از نخستین افراد امت که مصاحف خود را در میان این وادی‌ها گذاشته‌اند، نزد مردم امروز بیایند، چیزی از آنچه خود انجام می‌دادند، نخواهند یافت. «۳»

۶. هنگامی که این نظرها نزد امام صادق (ع) مطرح شد، فرمود: به خدای سوگند؛ مردم به چیزی از آنچه رسول خدا (ص) آورد، عمل نمی‌کنند. فقط رو به کعبه می‌ایستند. «۴»

۷. هنگامی که عمران بن حصین پشت سر امام علی (ع) نماز خواند، به مطرف بن عبد الله گفت: نماز محمد را خواند و مرا به یاد نماز او انداخت.

ابو موسی اشعری نیز هنگامی که پشت سر امام علی (ع) نماز خواند، همین سخن را گفت. «۵»

ممکن است، خواننده گمان برد که در تصویری که از حقیقت این سیاست در قبال حدیث رسول اکرم (ص)، و قرآن و اسلام ارائه کردیم، راه مبالغه در

(۱). جامع بیان العلم، ۲/ ۲۴۴. بنگرید: ضحی الاسلام، ۱/ ۳۶۵؛ الزهد و الرقائق، ۳۱.

(۲). جامع بیان العلم، ۲/ ۲۴۴.

(۳). الزهد و الرقائق، ۶۱.

(۴). بحار الانوار، ۶۸/ ۹۱؛ قصار الجمل، ۱/ ۳۶۶.

(۵). بنگرید: انساب الاشراف، ۲/ ۱۸۰؛ السنن الکبری، ۲/ ۶۸؛ کنز العمال، ۸/ ۱۴۳؛ مسند احمد، ۴/ ۴۲۸ - ۴۲۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۰۶

پیش گرفته‌ایم. با کمال تأسف باید به او بگوییم که حقیقت همین است؛ تمام حقیقت، بدون هرگونه مبالغه و بزرگ‌نمایی! برای تأکید بر آنچه گذشت، شواهد و نمونه‌های دیگری هم خواهیم آورد. از سوی دیگر قویاً خود را ملتزم می‌دانیم که از شواهد فراوان بر جهل خلفای سه گانه نسبت به احکام شرعی که از بدیهی‌ترین بدیهیات و واضح‌ترین واضحات است، چیزی بیان نکنیم، زیرا خوف آن داریم که ما نیز به تعصب نسبت به این یا آن و قصد تخریب آن‌ها از موضع فشارهای فرقه‌ای متهم شویم.

با این حال به خواننده گرامی اطمینان می‌دهیم که علامه امینی (ره) در کتاب ارزشمند خود، الغدير، ما را از این امر بی‌نیاز کرده است. او وقایع و شواهد فراوانی از منابع و مصادر بسیار فراوان و مورد وثوق دوستان آن‌ها جمع‌آوری کرده است. از جمله شواهد رسواکننده از این قرار است؛

۱. ابن عیّاس به مردم بصره گفت: صدقه روزه خود را پردازید. مردم منظورش را نفهمیدند. از یکی از مردم مدینه که در آنجا حضور داشت، خواست تا آن را برای مردم توضیح دهد، زیرا آنان درباره زکات واجب فطریه چیزی نمی‌دانستند. «۱» این وضع مردم بصره بود که در زمان خلیفه دوم ساخته شد. حال چگونه بوده است، وضع مردمی که در شهرهای مختلف و در پی فتوحات دوره خلفا مسلمان شدند و مربی و راهنمایی نداشتند؟

۲. در میان نیروهای یک سپاه کامل، از همین افرادی که می‌بایست، با فتوحات خود، اسلام را به مردم سرزمین‌های مفتوحه ارزانی دارند، حتی یک نفر نبود که بداند: حدث، وضو را باطل می‌کند. از این رو، ابو موسی اشعری فرمانده سپاه، فردی را مأمور کرد تا در میان سپاهیان جار بزند و این مطلب را

(۱). الاحکام فی اصول الاحکام، ۲/ ۱۳۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۰۷

به آنان برساند. «۱»

۳. عبد الله بن مسعود نمی‌دانست که تبدیل نقره به نقره جایز نیست، مگر مثل به مثل. «۲» چنان که معاویه هم این کار را ربا نمی‌دانست. «۳»

در جایی که صحابه این حکم را ندانند، وضع سایر مردم چگونه خواهد بود تا چه رسد به کسانی که نه پیامبر (ص) را دیده‌اند و نه با او زندگی کرده‌اند، بلکه فقط نام او را شنیده‌اند؟!

۴. مردم کوفه از سعد بن ابی وقاص به عمر شکایت کردند که نماز را خوب نمی‌داند. «۴»

۵. پسر عمر نمی‌دانست که همسرش را چگونه طلاق دهد. از این رو او را در همان طهری سه طلاقه کرد که با او همبستر شده بود. مردم به همین سبب او را احمق دانستند. «۵»

۶. عبد الله بن مسعود به یک مرد کوفی فتوا داد که می‌تواند با مادر همسرش که او را پیش از آمیزش طلاق داده، ازدواج کند. مرد با آن زن ازدواج کرد و پس از آن که برایش سه فرزند به دنیا آورد، ابن مسعود به مدینه آمد و درباره این مسأله پرسید. مردم مدینه آن را جایز ندانستند. ابن مسعود در بازگشت به کوفه، آن مرد را به جدایی از زن فرمان داد. «۶» معاویه و مسروق هم حکم

- (۱). حیاة الصحابة، ۱/ ۵۰۵؛ معانی الآثار، ۱/ ۲۷.
 - (۲). بنگرید: المصنّف، ۸/ ۱۲۳-۱۲۴؛ السنن الکبری، ۵/ ۲۸۲؛ مجمع الزوائد، ۴/ ۱۱۶.
 - (۳). المصنّف، ۸/ ۳۴؛ السنن الکبری، ۵/ ۲۸۲، ۲۷۶-۲۷۷.
 - (۴). الاوائل، از ۳۱۰؛ المصنّف، ۲/ ۳۶۰؛ العقد الفريد، ۶/ ۲۴۹؛ الکامل فی التاريخ، ۲/ ۵۶۹؛ الثقات، ۲/ ۲۲۰.
 - (۵). بنگرید: صحيح مسلم، ۴/ ۱۸۱؛ الغدير، ۱۰/ ۳۹؛ الصواعق المحرقة، ۶۲.
 - (۶). بنگرید: السنن الکبری، ۷/ ۱۵۹؛ مسند احمد، ۵/ ۱۰۹؛ السنن الکبری، ۲/ ۳۷؛ جواهر الآثار، ۲/ ۲۴۷.
- سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۰۸
- مسأله را نمی دانستند. «۱»
۷. عبد الله بن عمر، و عبد الله بن عمرو عاص فتوا دادند که وضو و غسل جنابت با آب دریا جایز نمی باشد. «۲» از سعید بن مسیب
- «۳» و ابو هريره «۴» هم مانند این نقل شده است.
- در خصوص میراثی که به تعبیر خودشان- از سلف صالح خویش- به ارث برده اند، مدعی هستند که آنچه از طریق غیر اهل بیت (ع) از رسول خدا (ص) به آنان رسیده، بسیار اندک است که نه با نیازهای مردم تناسب دارد و نه با میراث علمی انبوهی که عالمان اهل سنت در طول قرنهای متمادی در کتابهایشان ثبت و ضبط کرده اند. می گویند:
۱. احادیث پیامبر (ص) چهار هزار می شود. «۵»
 ۲. احمد بن حنبل می گفت: اصولی که بر اساس روایات قطعی پیامبر (ص) بدان رسیده ایم، باید که هزار و دویست حدیث باشد. «۶»
 ۳. متن دیگری می گوید: بیش از پانصد حدیث در اصول احکام و همین مقدار در اصول سنن به امت نرسیده است. «۷» بر اساس عقیده آنان، از همین مقدار هم جز اندکی صحیح نیست. ابو حنیفه فقط هفده حدیث روایت کرده است. مالک بن انس فقط احادیثی را درست می دانست که در کتاب الموطأ خود آورده و حد اکثر سیصد حدیث یا چیزی در این حدود

- (۱). صحيح بخاری، ۱/ ۹۰؛ مسند احمد، ۵/ ۱۰۹؛ السنن الکبری، ۲/ ۳۷؛ جواهر الآثار، ۲/ ۲۴۷.
 - (۲). بنگرید: المصنّف، ۱/ ۹۳؛ مسند احمد، ۵/ ۱۰۹؛ السنن الکبری، ۲/ ۳۷؛ جواهر الآثار، ۲/ ۲۴۷.
 - (۳). بنگرید: الخلاف، ۱/ ۵۱؛ تحفة الاحوذی، ۱/ ۲۳۱؛ نیل الاوطار، ۱/ ۲۰.
 - (۴). نیل الاوطار، ۱/ ۲۰؛ المحلّی، ۱/ ۲۲۱؛ تحفة الاحوذی، ۱/ ۲۳۱.
 - (۵). علوم الحديث، ۳۶۷؛ الباعث الحثيث، ۸۵.
 - (۶). ارشاد الفحول، ۲۵۱.
 - (۷). مناقب شافعی، ۱/ ۹، ۴۱؛ الوحي المحمدي، ۲۴۳.
- سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۰۹
- است. «۱»

پرسش ما این است: با این حال، این همه روایاتی که شمار آن بالغ بر هزاران حدیث می شود و همه را قطعی و صحیح دانسته اند و صحاح سته از جمله صحيح بخاری، صحيح مسلم، مستدرک حاکم، صحيح ابن حبان، صحيح ابی عوانه و کتابهای فراوان دیگر را

پر کرده، از کجا آمده است؟! این جدای از صدها هزار و بلکه میلیون‌ها حدیثی است که حافظان حدیث ادعا کرده‌اند، حفظ دارند. حتی احمد بن حنبل که این مطلب را بیان کرد، مسندی شامل چهل هزار حدیث نوشته که فقط ده هزار آن تکراری است. «۲» آنان گمان می‌برند که در این مسند جز سه یا چهار حدیث جعلی وجود ندارد. با این حال حتی یک حدیث آن را جعلی نمی‌دانند، مگر در موارد بسیار نادری که در این موارد هم قویاً می‌کوشند، رفع اشکال کنند. «۳»

آری، این احادیث و روایات از کجا آمده است؟! حَقّاً که جای شک و تردید دارد و بس عجیب و غریب است. اجازه دوباره به روایت و نقل حدیث که سالیان سال رواج و رونق خود را از دست داده بود، باعث شد که به صورت غیر طبیعی و بی‌ضابطه رشد کند و ناباورانه در همه جا ریشه دواند. اگر به کتاب‌هایی چون تذکره الحفاظ که درباره شرح حال حافظان و اهل حدیث است، مراجعه کنیم، دو مطلب روشن می‌شود:

۱. این کتاب‌ها الفاظ گوناگون دالّ بر حفظ حدیث و علم و دانش و مهارت و تبخّر را با عظمت هر چه بیشتر به افراد بی‌شماری تقدیم می‌دارد و

(۱). اضواء علی السنّة المحمّدیّه، ۳۸۸.

(۲). بحوث فی تاریخ السنّة المشرّقه، ۳۶.

(۳). بنگرید: تعجیل المنفعه، ۶؛ بحوث فی تاریخ السنّة المشرّقه، ۳۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۱۰

بلکه برخی از آنان را این گونه توصیف می‌کند که یگانه شهر یا دوران خویش است. در حالی که بعداً معلوم می‌شود همان فرد سیصد حدیث حفظ داشته یا فقط هفده حدیث نزد او به ثبوت رسیده یا نمی‌دانسته که ازدواج با مادر زن، حرام است!

۲. ملاحظه طبقات حافظان، افزایش تدریجی شمار احادیث را نشان می‌دهد.

در حالی که یک حافظ از طبقه بزرگی در صدر اوّل فقط سی یا شصت یا صد یا دویست حدیث حفظ داشته است، با گذشت زمان این رقم چنان افزایش یافته است که بین هزار و دو هزار، و سه هزار و پنج هزار در نوسان است. در برهه بعدی این رقم به بیست هزار و سی هزار می‌رسد. در برهه دیگر این رقم به صد هزار تا سیصد هزار بالغ می‌شود. شمار احادیث به همین نحو رشد می‌کند تا آنجا که به ششصد تا هفتصد هزار، و یک میلیون حدیث و حتی بالاتر می‌رسد و برخی حافظان همچون شعبه به لقب امیر المؤمنین در حدیث مفتخر می‌شوند. «۱»

قاضی عبد الجبار تصریح می‌کند که احادیث تجسیم و تشبیه از اخبار آحاد است. «۲» احمد بن حنبل می‌گوید: یکی از محدّثان او را خبر داده که یحیی بن صالح (۲۲۲ هـ) می‌گفت: «اگر اصحاب حدیث، ده حدیث یعنی احادیث رؤیت را ترک کنند...» آری، وی که بخاری و دیگر صاحبان صحاح سته جز نسائی «۳» روایات او را آورده‌اند، می‌خواهد بگوید: اعتقاد به رؤیت خداوند فقط بر ده حدیث استوار است. چنان که برخی نیز تصریح کرده‌اند که احادیث رؤیت

(۱). بنگرید: الباعث الحثیث، ۱۸۶-۱۸۷.

(۲). فضل الاعتزال، ۱۸۵، ۱۹۳.

(۳). بنگرید: سیر اعلام النبلاء، ۱/ ۴۵۶، تهذیب التهذیب، ۱۱/ ۲۳۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۱۱

بیش از هشت حدیث نمی‌شود. «۱»

با این حال پس از حدود نیم قرن، ابن خزیمه که او را «امام الاثمه» نامیده‌اند کتابی تحت عنوان: التوحید و اثبات صفات الرب بالغ بر چهار صد صفحه نوشت. این کتاب از اول تا آخر پر است از احادیث تجسیم و رؤیت، و روایات فراوان دالّ بر این که خداوند دست، پا، چشم، انگشت و ساق پا دارد.

پرسش ما این است که این احادیث از کجا آمده است؟ چگونه و چه زمان ساخته شده است؟ ما نمی‌دانیم، اما محمّد بن ادریس شافعی از قاضی ابو یوسف که در اواخر قرن دوم زندگی می‌کرد، نقل نموده که گفت:

روایات رو به فزونی دارد. هر روز روایات ناشناخته‌ای سر برمی‌آورد که نه فقها آن را می‌شناسند و نه با کتاب و سنت موافق است. «۲»

این سخن، بسیاری از پدیده‌های قابل توجه دیگر را نیز تفسیر می‌کند. با این وضع هرگاه بشنویم که دوازده، چهارده یا سی و پنج هزار حدیث و بلکه صدها هزار حدیث را جعلی و ساختگی می‌دانند، تعجب نخواهیم کرد.

بسیاری از این احادیث جعلی برای اهداف گوناگون از جمله خشنودی پادشاهان و تأیید سلطنت و تحقق اهداف و خواسته‌های آنان وضع شده است. «۳»

علامه امینی (ره) در الغدیر فهرستی بالغ بر ۴۰۸۶۸۴ حدیث ساختگی آورده است. «۴» صدها هزار و بلکه میلیون‌ها حدیث هست که درباره صحت و سقم آن چیزی نگفته یا آن را صحیح دانسته‌اند و در کتاب‌های صحاح و مجموعه‌های روایی خود آورده‌اند، ولی خالی از شک و تردید نیست، بلکه ما

(۱). تذکره الحفاظ، ۱/ ۴۰۸؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۰/ ۴۵۵؛ تهذیب التهذیب، ۱۱/ ۲۳۰.

(۲). الام، ۷/ ۳۰۸.

(۳). بنگرید: التراتیب الاداریه، ۲/ ۲۰۸؛ الکفایه فی علم الروایه، ۴۳۱؛ المجروحون، ۱/ ۱۵۶، ۱۸۵؛ الباعث الحثیث، ۸۴؛ لسان المیزان، ۳/ ۴۰۵.

(۴). بنگرید: الغدیر، ۵/ ۲۸۸-۲۹۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۱۲

معتقدیم، اصولاً بسیاری از این روایات از اساس نادرست است.

وقتی که بزرگان صحابه احکام ربّ را نمی‌دانستند و پسر عمر نمی‌دانست زنش را چگونه طلاق دهد، طبیعی است که مردم فردی را که ادعا می‌کند سی، چهل، صد یا دویست حدیث حفظ دارد یا برخی از احکام شرعی را از رسول خدا (ص) فرا گرفته؛ داناترین و فقیه‌ترین دانشمندان دوران یا شهر یا کشورش بدانند و او پناهگاه و مرجع دینی آنان باشد و همگان نزد او شاگردی کنند و احکام دینی و شریعت پیامبرشان را از او فراگیرند. از سوی دیگر این عالم جلیل القدر! آنگاه که خود را به دانش بیشتری محتاج بیند، قطعاً در پی چیزی برخواهد آمد که نیاز او را برآورده کند. او نمی‌تواند نیاز خود را از اهل بیت (ع) تأمین کند، زیرا حاکمان، او و مردم را ملزم نموده‌اند که با این خانواده ارتباط برقرار نکنند. پس چه باید کرد؟ این مرد جلیل القدر به کاری آسان روی می‌آورد و از پیش خود و به حساب ویژه خویش مطابق ذوق و قریحه، و همّتش، بی‌پروا و بی‌هیچ نگرانی و دغدغه درونی و بیرونی، حدیث جعل می‌کند.

جالب است که خود نیز اقرار و اعتراف دارند که از این روی به جعل حدیث در فضایل برخی از صحابه دست زده‌اند که پاسخ مناسبی از این راه به مخالفان آنان داده باشند و یا از این روی که دشنام و ناسزاگویی به صحابه شایع و رایج بوده است.

در مقابل با همین اقرار و اعتراف، شیعه را متّهم می‌کنند که احادیثی در فضیلت علی (ع) و طعن معاویه ساخته‌اند. «۱» در حالی که

علی (ع) از این کار بی‌نیاز است و هیچ کس نمی‌تواند بیش از آنچه رسول خدا (ص) در فضیلت و حق او بیان فرموده و در آثار صحیح و متواتر و بی‌شمار آمده، حدیث در فضیلت علی (ع) جعل نماید. در مورد معاویه هم کافی است که گفتار مشهور

(۱). وفیات الاعیان، ۴/ ۴۴؛ مرآة الجنان، ۲/ ۷۰۰؛ شذرات الذهب، ۲/ ۲۴۰؛ تهذیب الکمال، ۱/ ۳۳۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۱۳

رسول خدا (ص) درباره او نقل شود که همگان از آن خبر دارند. نسائی هم که فقط یک روایت از حدیث رسول خدا (ص) در مورد پسر ابو سفیان نقل کرد، چنان به دست هواخواهان معاویه مورد ضرب و شتم قرار گرفت که در اثر آن جان داد. «۱» حال اگر همه احادیث مروی از رسول اکرم (ص) درباره وی را نقل می‌کرد، چه می‌کردند؟!

همچنان که مردم عراق را نیز به سبب یاری علی (ع) در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، و نقل فضایل آن حضرت، مورد کینه و دشمنی خود قرار دادند و به وضع حدیث و دروغ‌گویی متهم کردند. شاید نخستین کسی که آنان را متهم نمود، عایشه بود که در جنگ جمل به دست مردم عراق شکست مفتضحانه‌ای خورد. «۲»

عبد الله بن عمرو عاص، «۳» زهری «۴» و مالک بن انس از جمله کسانی هستند که مردم عراق را متهم می‌کردند. مالک روایات مردم عراق را به منزله احادیث اهل کتاب می‌دانست که قابل صدق و کذب نیست. «۵» او می‌گفت: پیشینیان ما از پیشینیان آنان روایت نکرده‌اند. آیندگان ما هم از آیندگان آنان روایت نخواهند کرد. «۶»

این سیاست، سیاست امویان و مردم شام علیه علی (ع) و برخاسته از تعصب و جنایت بود، نه حقیقت‌خواهی و پای‌بندی به حق. هر چند این

(۱). بحوث فی تاریخ السنۃ المشرفه، ۲۴؛ تهذیب تاریخ دمشق، ۱/ ۷۰.

(۲). تهذیب تاریخ دمشق، ۱/ ۷۰؛ بحوث فی تاریخ السنۃ المشرفه، ۷۴.

(۳). الطبقات الکبری، ۴/ ۲۶۷.

(۴). تهذیب تاریخ دمشق، ۱/ ۷۰.

(۵). بحوث فی تاریخ السنۃ المشرفه، ۲۵.

(۶). همان.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۱۴

سیاست بی‌تأثیر نبود، همه نتایج مورد نظر طراحان تحقق نیافت. فقه و حدیث عراق، خود را بر محافل علمی تحمیل کرد تا آنجا که ابن المدائنی می‌گوید:

اگر اهل بصره به سبب قدری گری و مردم کوفه به سبب تشیع رها شوند، کتاب‌ها تباه گردد. «۱»

همه این سیاست‌ها در حالی اجرا می‌شد که مردم قادر به تشخیص سره از ناسره، و صحیح از سقیم نبودند، زیرا معیارها و ضوابط معقول و مقبول را برای اعمال نقش نظارتی دقیق و مسئولانه بر آنچه که گمان می‌شد شریعت، دین، احکام و اسلام است، از دست داده بودند.

از سویی، مردم خواهان شناخت دین بودند و به قرآن، اسلام و پیغمبرشان عشق می‌ورزیدند و از آنجا که کسی یارای مخالفت و اعتراض نداشت، کالای دروغ‌گویان و حدیث‌سازان خریدار پیدا کرد و بازارشان گرم شد. چنان که در حالی توانستند به اشاعه و رواج باطل، ترهات و مطالب گمراه‌کننده خود بپردازند که بسیاری از مردم قدرت تشخیص صحیح از سقیم، حق از باطل، و اصیل

از غیر اصیل را نداشتند.

اهل کتاب جلودار استفاده کنندگان از این فضای خالی بودند. این اوضاع به آن دسته از یهودیان و مسیحیان که اظهار مسلمانی کرده بودند، امکان داد تا پس از آن که صحنه برای آنان خالی شد و آنان منبع علم و معارف دینی و فرهنگ بیشتر مردم شدند، علی الخصوص که از حمایت و تأیید حاکمان وقت هم بهره می‌بردند، به انتشار اباطیل و ترهات خود پردازند. این کار هنگامی صورت عملی به خود گرفت که با سیاست‌گذاری حاکمان، شرایطی بر جامعه تحمیل شد که برگزیدگان امت یعنی اهل بیت (ع) و شیعیان آزاده آنان نتوانستند به تصحیح و تنقیح عقاید مردم پردازند و با

(۱). الکفایه فی علم الروایه، ۱۲۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۱۵

رسواسازی جعل جاعلان، کید خائنان را دفع نمایند. امام سجاد (ع) به این مسأله اشاره کرده می‌فرماید:
خدایا! این مقام و جایگاه برای خلفا و جانشینان و برگزیدگان تو است.

مقام و جایگاه بلند و رفیعی که ایشان را به آن اختصاص و برتری داده‌ای، ربودند. برگزیدگان و جانشینان تو شکست خوردند و حقشان از دست برفت. حکم تو تغییر داده شد؛ کتاب تو دور افتاد و واجبات را از مقاصد و راه‌های روشن تو تغییر دادند و سنت‌های پیغمبرت را ترک کردند ... «۱»

جالب توجه این که امام سجاد (ع) این حقیقت را در قالب دعا و در روز عرفه در موسم حج تقریر و بیان فرمود؛ جایی که حاجیان از شهرها و مناطق مختلف در آنجا گرد آمده‌اند تا از این مناسک عظیم فیض ببرند و با طهارت، صفا، اخلاص و شعور بیشتر به دین و عقیده خویش به وطن بازگردند.

دوری از حدیث رسول خدا (ص) حکومت‌ها را در زمینه فتوا و صدور حکم در تنگنای واقعی قرار داد. از این رو، حاکمان از نخستین کسانی بودند که به رأی و قیاس روی آوردند و در دور ساختن هرچه بیشتر اهل بیت (ع) از دایره فتوا و انتشار علوم و معارف ناب و خالص در میان مردم تأکید و اصرار داشتند. آنگاه گروهی گسترده از فقهاء و محدثان که بسیاری از جیره‌خواران و متملقان حاکمان بودند، از آن‌ها پیروی کردند و به رأی و قیاس مبادرت ورزیدند. چنین بود که مکتب رأی رواج یافت و عمل به استحسان و قیاس در میان مردم منتشر شد تا آنجا که به گفته ابن ابی الحدید معتزلی شافعی شریعت اسلام بکلی دگرگون شد و اصحاب قیاس صاحبان شریعت جدید شدند. «۲»

(۱). صحیفه سجادیه، دعای ۴۸.

(۲). شرح نهج البلاغه، ۸۴/۱۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۱۶

ابو بکر نخستین کسی بود که به رأی عمل کرد و به گمان آنان هنگامی بود که نصی از رسول خدا (ص) در اختیار نداشت. «۱» سپس عمر با گفتار و کردار خود بر آن صحنه گذاشت و پایه‌های رأی را محکم کرد. او در نامه‌هایی به ابو موسی اشعری و شریح قاضی به عمل به رأی و قیاس دستور می‌دهد. «۲» این در حالی است که می‌گویند: عمر نخستین کسی بود که از قائلان به رأی انتقاد، و از رسول خدا (ص) روایت کرد که

اصحاب رأی دشمن سنت هستند. نه بدان عمل کردند و نه توانستند آن را حفظ کنند و این شجاعت را از دست دادند که بگویند: نمی‌دانیم. پس بر اساس رأی خود به معارضه با سنت‌ها برخاستند. «۳»

احتمالا این موضع وی اختصاص به کسانی داشت که بر اساس رأی خود و بدون اجازه حاکم یا امیر فتوا می‌دادند و چه بسا مربوط به زمانی باشد که با مشکلی مواجه و به عمل به رأی نیاز پیدا کند. این احتمال با سیاق کلام سازگارتر است. بر اساس روایتی از امام صادق (ع):

اینان که مدعی اند فقیه و عالم هستند، می‌پندارند که همه دین و فقه مورد نیاز امت را خوب می‌شناسند، آن‌ها از همه دانش رسول خدا (ص) آگاه نیستند و همه دانش او به آن‌ها نرسیده است و به آن علم ندارند، زیرا پرسش‌هایی درباره حلال و حرام و احکام الهی از آنان می‌شود که در پاسخ، خود را از احادیث نبوی خالی می‌بینند و می‌ترسند که مبادا مردم

- (۱). بنگرید: الخط و الآثار، ۲/ ۳۳۲؛ تاریخ حصر الاجتهاد، ۹-۹۳؛ الغدير، ۷/ ۱۱۹؛ سنن دارمی، ۱/ ۵۸؛ الصواعق المحرقة، ۱۰؛ تاریخ الخلفاء، ۷۱؛ اعلام الموقعين، ۱۹؛ جامع بيان العلم، ۲/ ۵۱؛ تهذيب تاريخ دمشق، ۶/ ۳۰۷.
- (۲). تاريخ عمر بن خطاب، ۱۵۵؛ الكامل في الادب، ۱/ ۱۳؛ اعلام الموقعين، ۱/ ۸۶؛ سنن دارقطنی، ۴/ ۲۰۶-۲۰۷؛ بنگرید: المحلى، ۱/ ۵۹؛ عيون الاخبار (ابن قتيبه)، ۱/ ۶۶.
- (۳). كنز العمال، ۱/ ۲۲۵؛ الغدير، ۷/ ۱۱۹-۱۲۰؛ جامع بيان العلم، ۲/ ۱۳۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۱۷

آنان را نادان بدانند و نمی‌خواهند پرسشی را بی‌پاسخ بگذارند و مردم به سرچشمه‌های علم و دانش مراجعه کنند. بدین سبب رأی، و قیاس را در دین خدا به کار بردند و آثار را رها کردند و به بدعت‌ها نزدیک شدند ... «۱»

- (۱). وسائل الشيعة، ۱۸/ ۲۰. تفسير عياشى، ۲/ ۳۳۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۱۹

فصل هفتم معیارهای حفظ انحراف

اشاره

مبارزه با اندیشه اسرائیلی اگر چه تا حدود زیادی در حفظ و صیانت اسلام موفق بود، آثار این حفظ و حراست فقط در جریانی ظاهر یا بهتر بگوییم:

محدود شد که ائمه اطهار (ع) و شیعیان، دانش آموختگان و تربیت‌شدگان مکتب آنان و ملازمان و همفکرانشان رهبری می‌کردند. دیگران که در خط دیگری حرکت می‌کردند، همچنان در گردونه سیاست اعلام شده و مورد تأیید دستگاه خلافت حرکت کردند و مطالب تحریف‌شده فراوانی از اهل کتاب، گرفتند و به اسلام مورد نظر و رضایت حاکمان متعبد ماندند و بر اساس آن عمل کردند. آنان کتاب‌ها و مجموعه‌های روایی خود را از فتاوی، معارف، عقاید، سیاست‌ها و تواریخی پر کردند که با خواسته‌های حاکمیت هماهنگ بود و اهل کتاب، مزدوران و متملقان دستگاه سوغات آورده بودند. این کار بر پایه ضوابط و معیارهای آشفته‌ای صورت می‌گرفت که در نهایت به تحکیم و تقویت هرچه عمیق‌تر ریشه‌های انحراف می‌انجامید. اصولا این معیارها و ضوابط برای تأکید و تقویت آن اباطیل و ترهات و حفظ و تحکیم انحراف وضع شده بود. از سوی دیگر معیارهای حقیقی و ضوابط اصلی که می‌توانست حق و باطل را از هم جدا سازد، از نظر اینان به اجمال و تفصیل مردود اعلام

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۲۰

شد. چنان که فرمان پیامبر (ص) به عرضه حدیث بر کتاب نیز رد شد و آن را ساخته زنادقه دانستند.

به منظور روشن شدن حقیقت و شناخت ابعاد توطئه، نمونه‌هایی اندک از ضوابط حفظ انحراف و معیارهای تحکیم باطل با همه وجوه آن از قبیل: فتاوی باطل، روایات ساختگی، احادیث تحریف شده، اسطوره‌ها و ترهات اهل کتاب، را بیان می‌کنیم. علاوه بر این شیوه‌های توجیه مواضع غیر انسانی و نامشروع شماری از صاحب منصبان مورد عنایت دستگاه را نیز خواهیم آورد.

۱. صحابی:

گفته‌اند: صحابی کسی است که یک سال یا یک ماه یا یک روز یا یک ساعت همراه پیغمبر (ص) بوده یا آن حضرت را دیده است. «۱» بر این اساس کودکان و خردسالانی را صحابی قلمداد کرده‌اند که در فتح مکه، حجه الوداع و مناسبت‌های دیگری از این قبیل پیامبر (ص) را ملاقات کرده‌اند. «۲» این تعریف گسترده از صحابی را ارائه داده‌اند تا همه افرادی را که می‌خواهند گناهان و جنایات آنان را به گونه‌ای توجیه کنند، در برگیرد. چنین افرادی ممکن است هنگام رحلت پیامبر (ص) کوچک و خردسال بوده یا فقط یک بار آن هم به صورت گذرا آن حضرت را دیده باشند.

۲. عدالت صحابه:

بسیاری از صحابه کسانی بودند که حاکمیت وقت و

- (۱). بنگرید: الکفایه فی علم الروایه، ۵۱؛ الباعث الحثیث، ۱۷۹، ۱۸۱؛ الاصابه، ۴/۱، ۵، ۷؛ نهایه الوصول، ۳/ ۱۷۹؛ ارشاد الفحول، ۷۰؛ أضواء علی السنه المحمديه، ۳۵۲؛ تدریب الراوی، ۲/ ۲۰۸-۲۰۹ و ۲۱۵-۲۱۶؛ مقدمه فی علوم الحدیث، ۲۶۳؛ الخلاصه فی اصول الحدیث، ۱۲۴-۱۲۵؛ علوم الحدیث (صبحی صالح)، ۳۵۲؛ اسد الغابه، ۱/ ۱۳؛ الاحکام فی الوصول الاحکام، ۲/ ۸۲؛ فواتح الرحموت، ۲/ ۱۵۸؛ سلم الوصول، ۳/ ۱۸۰؛ به نقل از: فتح المغیث، ۴/ ۳۱-۳۲ تلخیص فهم اهل الآثار، ۲۷.
- (۲). بنگرید: الباعث الحثیث، ۱۸۴؛ السنه قبل التدوین، ۳۹۲؛ معرفه علوم الحدیث، ۲۴؛ علوم الحدیث (صبحی صالح) ۳۵۶-۳۵۷؛ سلم الوصول، ۳/ ۱۸۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۲۱

برخی از گروه‌ها و جمعیت‌های مذهبی و سیاسی می‌کوشیدند، در زمینه‌های مختلف سیاسی، عقیدتی یا نقل حدیث و فتوا، به آنان نقش اساسی و برجسته داده هر گونه شده آنان را تأیید و تقویت کنند. در حالی که این افراد نه در زندگانی اعتقادی و مکتبی خویش در التزام و پای‌بندی به احکام دین سابقه روشن و درخشانی داشتند و نه در زمینه آراستگی به مکارم اخلاق و خصلت‌های پسندیده؛ بلکه برعکس انحرافات آشکار از شرع و گناهان بزرگی چون زنا، شراب‌خواری، قتل نفس، دزدی از بیت المال و را در کارنامه خویش داشتند. از این رو به اختراع اکسیری روی آوردند که نه تنها جنایات، گناهان و معاصی بزرگ آنان را بپوشاند، بلکه همه آن را به خیرات، مبرات، طاعات و حسنات شایسته ثواب و رضای پروردگار بدل نموده، آنان را سزاوار بهشت جاودان نماید. این اکسیر، ادعای عدالت همه صحابه بود. «۱»

همه صحابه عادل هستند. چه کسانی که درگیر فتنه‌ها شدند و چه آن‌ها که از فتنه‌ها دوری گزیدند، این اجماع معتمدان امت است. «۲»

عمده استناد اینان آیات کریمه‌ای است که ظاهراً صحابه را مدح کرده است. در حالی که این مدح اختصاص به آراستگان به ایمان و دیگر صفات شایسته‌ای دارد که در همین آیات به آن اشاره شده است. از سوی دیگر نص صریح این آیات، همه افراد را در بر

نمی‌گیرد. نهایت مطلب این که عام است و بر حسب مورد، تخصیص می‌خورد. علاوه بر این دلیل اطلاق واژه صحابی بر

(۱). اضواء علی السنّة المحمّديه، ۳۴۲.

(۲). بنگرید: الکفایه فی علم الدرایه، ۴۶-۴۹؛ الباعث الحثیث، ۱۸۱-۱۸۲؛ تدریب الراوی، ۲/ ۲۱۴؛ السنّة قبل التدوین، ۳۹۴ و ۴۰۳؛ فتح المغیث، ۴/ ۳۵؛ علوم الحدیث، ۲۶۴-۲۴۵ و ۲۶۸؛ علوم الحدیث (صبحی صالح)، ۳۵۳؛ قواعد فی علوم الحدیث، ۲۰۲-۲۰۳؛ الاصابه، ۱/ ۹-۱۰؛ الاحکام فی اصول الاحکام، ۲/ ۸۱-۸۲؛ فواتح الرحموت، ۲/ ۱۵۶؛ ارشاد الفحول، ۶۴-۷۰؛ الخلاصه فی علوم الحدیث، ۶۷، ۹۴، ۱۲۴؛ سیر اعلام النبلاء، ۲/ ۶۰۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۲۲

همه کسانی که به گونه‌ای هر چند گذرا پیامبر (ص) را دیده‌اند، رکیک و زشت است. «۱»

اعتقاد به عدالت همه صحابه، همانند اعتقاد یهودیان است، به عصمت همه «خاخام» ها «۲» و به احتمال از آنان اخذ شده است.

۳. مرتد صحابی:

عالمات این مکتب وقتی دیدند که برخی از بزرگان صحابه همچون طلیحه بن خویلد مرتد شد و با پیامبر (ص) جنگید و سپس مسلمان شد یا کسی چون عبد الله بن سعد بن ابی سرح مرتد شد و پیامبر (ص) خون او را مباح اعلام فرمود یا همچون اشعث بن قیس که مرتد شد و در جنگ به اسارت مسلمانان درآمد و توبه کرد، خلیفه او را آزاد کرد و در همان ساعت خواهرش را به همسری او درآورد «۳»؛ در اینجا بود که ترفند جدیدی پیش گرفتند. بدین ترتیب که مدعی شدند: هرگاه صحابی مرتد شود، از صحابی بودن می‌افتد و هرگاه دوباره مسلمان شود، صحابی بودنش هم برمی‌گردد، بدون این که نیازی به دیدن دوباره پیامبر (ص) باشد. «۴» بر پایه همین دیدگاه، عدالت او هم بازمی‌گردد.

۴. سکوت در برابر اختلاف صحابه با یکدیگر:

بر زبان آوردن کارهای برخی از صحابه برای هواداران و دوست‌داران آنان مشکل‌آفرین و بلکه شرم‌آور بوده و هست و موجب سلب اعتماد مردم از آنان می‌شود. اگر به فرض بتوان با سردادن شعارهای پرزرق و برق، یا برخی فتوای ساختگی یا اندکی ترغیب و ترهیب شماری از مردم عوام را ساکت کرد، قطعا در مورد همگان

(۱). أضواء علی السنّة المحمّديه، ۳۴۹؛ العلم الشامخ، ۲۹۷-۳۱۲.

(۲). بنگرید: مقارنه الادیان (اليهوديه)، ۲۲۲.

(۳). بنگرید: الاصابه، ۱/ ۵۱.

(۴). بنگرید: الاصابه، ۱/ ۱۵۸؛ تدریب الراوی، ۲/ ۲۰۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۲۳

کاربرد نخواهد داشت. از این روی باید برای خروج از این تنگنا شیوه دیگری در پیش گرفت. در جستجوی این شیوه گفته‌اند:

واجب است که جز به نیکی از صحابه یاد نکنیم. «۱»

شایسته است که قصه گو هم «نسبت به صحابه دل‌سوزی کند و از بیان اختلافات آنان با هم خودداری نماید و احادیثی درباره

فضایل آنان نقل کند.» «۲»

از جمله ایراداتی که به صاحب الاستیعاب گرفته‌اند، این است که او کتاب خود را با بیان مشاجرات صحابه با یکدیگر خراب کرده است. (۳)

۵. منتقد صحابه، زندیق است:

وقتی که شیوه قبل در سکوت از بیان اختلافات صحابه با یکدیگر مفید واقع نشد، به شیوه دیگری برای خروج از این تنگنا روی آوردند. این شیوه، اتهام منتقدان صحابه به زندیقی گری و خروج از دین بود. ابو زرعه می‌گفت: هرگاه دیدی که مردی از صحابه رسول خدا (ص) انتقاد می‌کند، بدان که زندیق است، زیرا از نظر ما رسول خدا (ص) حق است، قرآن حق است و آنچه آورده، حق است. قرآن و سنن را صحابه رسول خدا (ص) به ما رسانده‌اند. منتقدان صحابه قصد دارند، شهود ما را جرح و از این طریق کتاب و سنت را باطل کنند. در حالی که خود آنان به جرح سزاوارترند. آن‌ها زندیق هستند. (۴)

سرخسی می‌گوید:

هر که از صحابه ایراد بگیرد، ملحد است و دشمن اسلام. اگر توبه نکند،

(۱). السنه قبل التدوین، ۳۹۷.

(۲). القصاص و المذکرین، ۱۱۵.

(۳). الباعث الحیث، ۱۷۹؛ علوم الحدیث، ۲۶۲؛ تدریب الراوی، ۲/۲۰۷؛ الخلاصه فی اصول الحدیث، ۱۲۴.

(۴). الکفایه فی علم الدرایه، ۴۹؛ السنه قبل التدوین، ۴۰۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۲۴

چاره‌اش شمشیر است. (۱)

روشن است که حاملان اسلام و قرآن و تعالیم رهایی‌بخش آن کسانی چون ولید بن عقبه، مروان بن حکم و عبد الله بن سعد بن ابی سرح نبودند، بلکه حاملان حقیقی مکتب علی و اهل بیت (ع) و ابو ذر، سلمان، عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگر بزرگان و دانشمندان امت بودند. بنابراین سخن ابو زرعه چیزی جز مغالطه آشکار نیست.

۶. تفاوت فسق صحابه با دیگران:

گناهان و معاصی بزرگی را که برخی از صحابه مرتکب شدند و هواخواهان آنان نتوانستند با تأویل و تفسیر یا اجتهاد و فتوا توجیه کنند، با شیوه دیگری درمان کردند. به این منظور مدعی شدند: صحابی با ارتکاب گناهی که دیگران را فاسق می‌کند، فاسق نمی‌شود. (۲)

۷. حتمی بودن توبه صحابی:

هرگاه صحابی مرتکب گناهی شود که مستوجب عقاب اخروی است و خداوند، بندگانش را به واسطه ارتکاب آن، وعده آتش جهنم داده است و از سوی دیگر نتوان آن را با تأویل و اجتهاد توجیه کرد، راه علاج آن را چنین پیدا کرده‌اند: توبه آن دسته از صحابه که مرتکب معصیت شده‌اند، حتمی است. (۳)

۸. بخشودگی گناهان بدری‌ها:

برخی از شخصیت‌ها اهمیت بیشتری دارند. پس نباید آن‌ها را رها کرد تا معصیت کنند و سپس منتظر نشست تا توبه کنند. این نیز ممکن است مدت‌ها تأخیر بيفتد. پس باید گناهان آنان فوراً بخشیده شود. در پی تحقیق این اندیشه، به مطالعه تاریخ این شخصیت‌های مورد نظر پرداخته، دیده‌اند که شماری از آنان از صحابه بدری‌اند. از این رو معیار جدیدی برای چاره کارشان اندیشیده‌اند. بر پایه این معیار، اگر صحابه بدری

(۱). اصول سرخسی، ۲/ ۱۳۴.

(۲). سیره حلبی، ۲/ ۲۰۳-۲۰۴؛ فتح الباری، ۷/ ۲۳۷.

(۳). بنگرید: فتح الباری، ۷/ ۲۳۸؛ سیره حلبی، ۲/ ۲۰۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۲۵

مرتکب معصیت شوند، نیازی به توبه نیست، زیرا گناهان بدری‌ها بخشیده شده است. «۱»

۹. اجتهاد صحابه:

لازم بود، اشتباهات بزرگ برخی از صحابه به گونه‌ای توجیه شود. این اشتباهات در زمینه موضع‌گیری و صدور فتوا وجود داشت. چنان که برخی از آنان به جنگ با هم پرداختند و بسیاری از مسلمانان بی‌گناه را به ناحق به کشتن دادند. شماری نیز علیه امام زمان و خلیفه شرعی خود شوریدند و با او جنگیدند. چنان که در جمل، صفین و نهروان به رویارویی با امام علی (ع) پرداختند. این اشتباهات بزرگ و خطرناک را نتوانستند با راه حل‌های قبلی توجیه کنند. از این رو مسأله اجتهاد صحابه را پیش کشیدند و مدعی شدند: «همه صحابه، مجتهدند» «۲» و اعتراضی بر مجتهد وارد نیست، بلکه اگر به صواب رسید، دو پاداش می‌برد و اگر خطا کرد، یک پاداش. با این معیار، معاویه و طلحه و زبیر را سزاوار پاداش اعلام و آنان را وارد بهشت کردند. بر همین اساس آن دسته از صحابه که ربا و شراب خمر را حلال کردند، مأجورند و سزاوار پاداش. خالد بن ولید که مالک بن نویره را بی‌گناه کشت و در همان شب، با همسر مالک همبستر شد، به خاطر همین اجتهادش، پاداش می‌برد. خلاصه این که گروهی از صحابه همچون علی و یارانش بر صواب و حق‌اند؛ پس دو اجر دارند و آن دسته از صحابه که به خطا رفتند، همچون معاویه و اطرافیان، یک اجر. آنچه آن‌ها انجام دادند، بر پایه اجتهاد بود و عمل به اجتهاد واجب، و واجب موجب فسق نمی‌شود. «۳» به تعبیر دیگر، آن دسته از صحابه که در فتنه‌ها شرکت کردند، همگی عادل هستند، زیرا بر پایه

(۱). بنگرید: الصحيح من سيرة النبي الاعظم (ص)، ۵/ ۱۳۵-۱۳۹.

(۲). بنگرید: التراتيب الاداريه، ۲/ ۳۶۴-۳۶۶.

(۳). بنگرید: فواتح الرحموت، ۲/ ۱۵۶-۱۵۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۲۶

اجتهاد خود عمل کرده‌اند. «۱» کیاطبری می‌گوید:

جنگ‌ها و فتنه‌هایی که بین صحابه واقع شد، مبتنی بر اجتهاد بود. هر مجتهدی مصیب است ... و آن که مخطی، معذور و بلکه

مأجور است. «۲»

مقبلی گفته است:

صحابی را آن گونه که می‌خواستند، تعریف کردند. سپس کارهای افراد موسوم به صحابی را در ذیل آن توجیه کردند. کارهای برخی از آنان را با ادعای اجتهاد - که در بیشتر اوقات ادعایی باطل و خلاف بدیهیات است - سرپوش گذاشتند. شگفت از بی‌شرمی آنان که مدعی‌اند، بسر بن اوطاه - یگانه دوران در انواع پلیدی‌ها و خباثت‌ها - مجتهد بوده است.

زیرا در ناسزاگویی به علی بن ابی طالب و حزب او مأمور معاویه بوده که خود مجتهد و خیرخواه اسلام بود. همین طور مروان و ولید فاسق. چنان که مدعی‌اند بیعت با یزید، و طراح اصلی آن و کسی که در اجرای آن کوشید و آن که بدان رضایت داد، همه و همه بر اساس اجتهاد جامع شرایط بیعت صورت گرفته است. «۳»

ابن خلدون ادعای اجتهاد همه صحابه را مورد انتقاد قرار داده می‌گوید:

نه همه صحابه اهل فتوا بودند و نه احکام دین از همه آنان گرفته می‌شد، بلکه این کار به حاملان قرآن و آگاهان از ناسخ و منسوخ و ... اختصاص داشت. «۴»

۱۰. اجماع پیشوایان هدایت شده:

مالک بن انس گفت:

رسول خدا (ص) و والیان پس از او سنت‌هایی پایه‌گذاری کردند که عمل به آن تصدیق کتاب خدا، و تکمیل طاعت پروردگار، و توانایی بر اجرای احکام دین است. هر که به این سنت‌ها عمل کند، هدایت و آن که از آن

(۱). السنه قبل التدوین، ۴۰۴؛ الباعث الحثیث، ۱۸۲.

(۲). ارشاد الفحول، ۶۹.

(۳). الارواح النوافع، ۶۸۷-۶۸۸ به نقل: اضواء علی السنه المحمدیه، ۳۵۲.

(۴). مقدمه ابن خلدون، ۳۸۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۲۷

یاری جوید، یاری شود. هر که با این سنت‌ها مخالفت ورزد، راهی جز راه مؤمنان رفته و خداوند آنچه بخواهد بر او مستولی گرداند. «۱»

عمر بن خطاب به هنگام انتصاب شریح به منصب قضاوت به او گفت:

اگر همه قضاوت‌های رسول خدا (ص) را ندانی، بر اساس آنچه از کارهای ائمه مهتدین (پیشوایان هدایت شده) می‌دانی، عمل کن. «۲»

خطیب بغدادی درباره کارهایی که چیزی از رسول خدا (ص) درباره آن وجود ندارد، می‌گوید:

حکم شرعی با اجماع ائمه (یا امت) بر تحلیل و تحریم ثابت می‌شود.

چنان که با امر پیامبر (ص) ثابت می‌شود. «۳»

۱۱. رأی صحابی در نبود نص:

مقریزی می‌گوید:

ابو بکر بر پایه آنچه از کتاب و سنت می‌دانست، قضاوت می‌کرد و اگر از آن دو چیزی نمی‌دانست، از صحابه‌ای که نزد او بودند، می‌پرسید و اگر آنان نمی‌دانستند، خودش اجتهاد می‌کرد. «۴»

برخی گفته‌اند: صحابه از حضور در مجلس پیامبر (ص) غیبت می‌کردند، لذا برای آن دسته از احکام که در مجلس پیامبر (ص) حضور نداشتند، اجتهاد می‌کردند. «۵» اکثر اهل سنت به جواز اجتهاد صحابه در عصر پیامبر (ص) و وقوع آن معتقد هستند. «۶»

- (۱). تهذیب تاریخ دمشق، ۶/ ۳۰۷.
 - (۲). شرف اصحاب الحدیث، ۷.
 - (۳). الکفایه فی علم الروایه، ۴۲۱-۴۲۲.
 - (۴). الخطط و الآثار، ۲/ ۳۳۲؛ تاریخ حصر الاجتهاد، ۹-۹۳؛ بنگرید: الغدير، ۷/ ۱۱۹؛ سنن دارمی، ۱/ ۵۸؛ الصواعق المحرقة، ۱۰؛ تاریخ الخلفاء، ۷۱؛ اعلام الموقعین، ۱۹؛ جامع بیان العلم، ۲/ ۵۱.
 - (۵). همان، منابع.
 - (۶). بنگرید: ارشاد الفول، ۲۵۶-۲۵۷.
- سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۲۸

۱۲. اجتهاد در مقابل نص:

برخی مدعی هستند که جواز عمل و فتوا بر پایه رأی، آنجا که نص صریح وجود دارد، به خاطر کرامت صحابه، به آنان اختصاص دارد. از این رو در جایی که نصی هم هست، آنان می‌توانند به رأی خود عمل کنند. چنان که همین کار را در حیات پیامبر (ص) انجام دادند و آن حضرت ایراد نگرفت. از این رو، اجتهاد با وجود نص، اختصاص به صحابه دارد. «۱»

۱۳. فتوای صحابه، شریعت و سنت:

در موارد فراوان شماری از صحابه تصریح کرده‌اند که آنچه فتوا می‌دهند، رأی خودشان است و در این فتاوی و آرا اشتباهات فراوان و مخالفت‌های زیادی با نص قرآن و سنت صحیح رسول خدا (ص) دیده شده است. پس باید چاره‌ای اندیشید و پیامدهای منفی این کار را به گونه‌ای جبران کرد. از این رو نظریه بیگانه از روح اسلام مطرح شد که صحابه حق تشریع دارند و فتاوی آنان سنت است، مگر فتوای علی (ع).

ابو زهره گوید:

دیده‌ایم که مالک بر این اساس به فتوای صحابه عمل می‌کند که فتوای آنان سنت است. «۲»
 آنان در کتب اصول خود بابی گشوده در آن بیان می‌دارند که قول صحابی در آنچه که می‌توان نظر داد، نسبت به قول غیر صحابی، به سنت ملحق است.

گفته‌اند: این مطلب به قول ابو بکر و عمر اختصاص دارد. «۳» عثمان در خطبه‌ای که پس از بیعت با وی ایراد کرد، گفت:
 پس از کتاب خدا، و سنت پیامبر (ص)، شما را بر من حق دیگری نیز هست و آن، این که در آنچه بر آن اجماع کرده‌اید و حکمی دارید، از

- (۱). بنگرید: اصول سرخسی، ۲/ ۱۳۴-۱۳۵.
- (۲). ابن حنبل، ۲۵۱-۲۵۲؛ مالک، ۲۹۰.
- (۳). بنگرید: فواتح الرحموت، ۲/ ۱۸۶؛ اصول سرخسی، ۲/ ۱۱۴-۱۱۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۲۹

پیشینیان خود پیروی کنیم و در مواردی که آشکارا سنتی پایه گذاری نکرده‌اید، بر اساس سنت اهل خیر رفتار کنیم. «۱»
 برخی گفته‌اند: از نظر ما، سنت عبارت است از آنچه پیامبر (ص) و صحابه پس از او عمل کرده‌اند. «۲» یهودیان هم عقیده دارند که
 «گفته‌های خاخام‌ها همچون شریعت است.» «۳»

۱۴. سنت خلفا:

عمر بن عبد العزیز می‌گفت:

بدانید که سنت ابو بکر و عمر این است و ما به آن عمل می‌کنیم و مردم را بدان می‌خوانیم ... و آنچه را دیگران سنت کرده‌اند، رها می‌کنیم. «۴»

در یک روایت جعلی و ساختگی از پیامبر (ص) نقل کردند که «بر شما باد عمل به سنت من و سنت خلفای راشدین.» «۵» شافعی در حجیت قول ابو بکر و عمر به این حدیث استدلال کرده است. «۶» عثمان می‌گفت: «سنت، سنت رسول خدا و سنت دو صحابی اوست.» «۷»

در شورای شش نفری، هنگامی که عبد الرحمن بن عوف به علی (ع) گفت:
 با تو بیعت می‌کنم، مشروط بر اینکه به سنت پیامبر (ص) و سنت شیخین - ابو بکر و عمر - عمل کنی، علی (ع) این شرط را نپذیرفت و عبد الرحمن با

(۱). حیاة الصحابة، ۳ / ۵۰۵.

(۲). اصول سرخسی، ۲ / ۱۱۳.

(۳). مقارنة الادیان (اليهودية)، ۲۲۲.

(۴). كنز العمال، ۱ / ۳۳۲؛ كشف الغمّة، ۱ / ۶.

(۵). بنگرید: الثقات، ۱ / ۴؛ نهاية السؤل، ۳ / ۳۶۶ - ۳۶۷؛ سلم الوصول، ۴ / ۴۱۰.

(۶). اصول سرخسی، ۱ / ۱۱۶؛ ارشاد الفحول، ۳۳؛ الاحكام في اصول الاحكام، ۴ / ۲۰۴.

(۷). السنن الكبرى، ۳ / ۱۴۴؛ الغدير، ۸ / ۱۰۰؛ تقييد العلم، ۱۰۶ - ۱۰۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۳۰

عثمان بیعت کرد. «۱» تأثیر و نفوذ شیخین در میان مردم به جایی رسید که ربیعہ بن شداد حاضر نشد، بر اساس کتاب خدا و سنت رسول (ص) با علی (ع) بیعت کند بلکه گفت: بر اساس سنت ابو بکر و عمر! علی (ع) به او فرمود:
 وای بر تو، اگر ابو بکر و عمر به غیر کتاب خدا و سنت رسول عمل کرده باشند، بر حق نیستند. «۲»
 ابن تیمیه گفت:

احمد بن حنبل و بسیاری از عالمان از سنت علی پیروی کرده‌اند، همان طور که از سنت ابو بکر، عمر و عثمان پیروی کرده‌اند.
 مالک و عالمان دیگری از سنت علی پیروی نمی‌کنند. آنان همه در پیروی از سنت ابو بکر و عمر اتفاق نظر دارند. «۳»

۱۵. سنت امام عادل:

وقتی که به اقتضای سیاست‌های حکومت به فتاوی و توجیهات دیگری محتاج شدند، توجیه جدیدی منسوب به ابن عباس مطرح شد

تا پذیرش بیشتری نزد اهل علم داشته باشد. این توجیه که در انتساب آن به ابن عباس تردید داریم، می‌گوید: «سنت دوتاست: سنت پیامبر (ص) و سنت امام عادل.» (۴)

۱۶. سنت و فتوای امیر:

هنگامی که دخالت حاکمان در شریعت و دین خدا فزونی گرفت و روز به روز گسترده‌تر شد و از محدوده خلفا فراتر رفت، توجیه آن نیز ضرورت پیدا کرد. بدین منظور گفتند: پس از مرگ ابو بکر و فتح کشورها در روزگار عمر، و دوره‌های بعدی، صحابه هرچه بیشتر در مناطق پراکنده شدند. امیر هر منطقه که از حضور صحابی محروم بود، به اجتهاد در

(۱). اصول سرخسی، ۲/ ۱۱۴؛ الاحکام فی اصول الاحکام، ۴/ ۱۳۳.

(۲). بهج الصباغه، ۱۲/ ۲۰۳.

(۳). منهاج السنه، ۳/ ۲۰۵؛ قواعد فی علوم الحديث، ۴۴۶.

(۴). کنز العمال، ۱/ ۱۶۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۳۱

احکام دین روی آورد. «۱» گویی می‌خواهند با مرتب کردن قضایا به این نحو، به مردم چنین القا کنند که این کار در اثر ضرورت صورت گرفته است.

۱۷. رأی صحابی، قوی‌تر:

برخی از صحابه بدون استناد به آیات و یا روایات، فتوا می‌دادند، فتوایی که فقط رأی خودشان بود و قابل خطا و صواب. گاهی نه تنها همدیگر را نقض می‌کردند بلکه تناقضات آشکاری در آرای یک صحابی دیده می‌شود. گفته‌اند: صحابه در برخی از احکام که در مجلس پیغمبر (ص) حضور نداشتند، اجتهاد می‌کردند و از آنجا که این مجتهدان در علوم و دیگر توانایی‌ها و ملکات نفسانی با هم برابر نبودند، طبعاً در آرا و اجتهادات نیز با هم اختلاف داشتند. این اختلافات پس از عصر صحابه رو به فزونی گذاشت. «۲» لذا باید برای این مسأله چاره‌ای اندیشید و پیامدهای منفی آن را جبران کرد. از این رو این ادعا را اختراع کردند که: اگر فتوای صحابی بر اساس رأی باشد، باید دانست که رأی آنان از رأی دیگران قوی‌تر است. زیرا شیوه پیامبر (ص) در بیان احکام جدید و نیز احوالی که آیات قرآنی در آن احوال فرود آمده و مواردی را که احکام به اعتبار آن تغییر می‌کرد، دیده بودند ... «۳» بر این اساس مقدم داشتن رأی صحابه را بر آرای دیگران الزامی کردند.

۱۸. قول صحابی معارض حدیث صحیح:

هرگاه فتوای صحابی مخالف قول صریح و حدیث صحیح رسول خدا (ص) باشد، مطابق فتوای مالک همانند اخبار متعارض با آن‌ها عمل می‌شود. ابو زهره می‌گوید:

مالک فتوای صحابی و اخبار مروی از رسول خدا (ص) را بررسی می‌کند تا ببیند آیا حدیث با فتوای صحابی تعارض دارد یا نه؟ این کار همه

(۱). بنگرید: تاریخ حصر الاجتهاد، ۹۰-۹۳؛ الخطط و الآثار، ۲/ ۳۳۲.

(۲). همان، منابع.

(۳). اصول سرخسی، ۲/ ۱۰۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۳۲

احادیث صحیح را در بر می گیرد. «۱»

ابن قیم جوزی درباره احمد بن حنبل می گوید:

کار وی در انتخاب فتاوی صحابه همچون کار یاران وی در گزینش فتاوی و نصوص خود وی و بلکه بالاتر است. او فتاوی صحابه را بر حدیث مرسل که رجال عادل روایت کرده باشند، مقدم می داشت. «۲»

تهانوی نیز حنفیه را به واسطه عمل به فتاوی ابن مسعود و ترک حدیث مرفوع، سزاوار ملامت ندانسته است. زیرا

خود اعتراف دارید که فتاوی صحابه، حکم و حجت است و هرگاه دو حدیث با هم تعارض داشته باشند، به ترجیح عمل می شود. پس اگر قیاس یا هر مرجح دیگری قول صحابی را بر حدیث مرفوع ترجیح دهد، باید مطابق نظر شما عمل به این گفته صحابی جایز باشد. «۳»

هم او می گوید:

غالب اقوال و فتاوی صحابه بر سبیل تبلیغ قول، فعل و امر پیامبر (ص) است. پس هرگاه چنین باشد، جایز است که مجتهد، احیاناً فتاوی صحابی را بر حدیث مرفوع صریح، مقدم بدارد. البته این در صورتی است که از نظر وی، فتاوی صحابی بر سبیل تبلیغ باشد نه رأی. «۴»

۱۹. عمل صحابی، ضعف حدیث:

تهانوی می گوید:

عمل صحابه یا صحابی بر خلاف حدیث، موجب خدشه در حدیث است.

البته این در صورتی است که حدیث برای صحابه یا صحابی ظاهر بوده باشد. «۵»

سرخسی نیز گفته است:

(۱). ابن حنبل، ۲۵۱؛ مالک، ۲۹۰.

(۲). اعلام الموقعین، ۱/ ۲۹.

(۳). قواعد فی علوم الحدیث، ۴۶- ۴۶۱.

(۴). قواعد فی علوم الحدیث، ۴۶۰- ۴۶۱.

(۵). همان، ۲۰۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۳۳

عمل نکردن به حدیث، به منزله عمل کردن بر خلاف حدیث است؛ حتی با این کار، حدیث از حجیت می افتد. «۱»

۲۰. مراسیل صحابه:

کارهایی به صحابه نسبت می دهند که ادعا می شود، صحابه از پیامبر (ص) یا دیگران دیده یا شنیده اند. این کارها در تأیید یک گرایش سیاسی یا مذهبی معین است. پژوهش و مطالعه علمی روشن می سازد که این صحابه در آن دوره به دنیا نیامده یا در مکان

حادثه یا زمان صدور آن فعل یا قول حضور نداشته‌اند. به منظور حلّ این مشکل و پایان دادن مسأله به نفع این گرایش سیاسی یا مذهبی، قاعده جدیدی مطرح می‌کنند. بر پایه این قاعده، روایات مرسل صحابه حجت است. آنان می‌کوشند با طرح ادعاهای سست و بی‌ارزش این قاعده را چنین توجیه کنند که ظاهراً صحابی، آن مسأله را از پیامبر (ص) یا از یک صحابی دیگر شنیده که او خود، از پیامبر (ص) شنیده است. چنان که برخی روایات مرسل تابعان و تابعان تابعان را نیز پذیرفته‌اند. «۲» احمد بن حنبل روایات قطعی صحابه و تابعان را بر روایات مرسل پیامبر (ص) مقدم می‌داشت. «۳»

۲۱. تصویب اجتهاد صحابه:

مجتهدان ممکن است در اجتهاد به صواب برسند و یا اشتباه کنند. در خصوص فتاوی صحابه، اعتقاد اهل سنت بر این است که همه آنان در اجتهاد خود به صواب رسیده‌اند. چنان که شهاب هیشمی درباره صحابه می‌گوید:

همه آنان در احکام دین صاحب اجتهاد یعنی صواب بوده، همه مانند هم هستند. «۴»

شوکانی می‌گوید:

(۱). اصول سرخسی، ۷/۲.

(۲). بنگرید: ارشاد الفحول، ۶۴-۶۵؛ الکفایه فی علم الروایه، ۳۸۴-۳۸۵.

(۳). قواعد فی علوم الحدیث، ۱۳۹-۱۴۱.

(۴). الترتیب الاداریه، ۲/۳۶۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۳۴

جمع کثیری معتقدند که همه اقوال مجتهدان در آن دسته از مسائل شرعی که درباره آن حکم قطعی نداریم، حق است و همه آنان مصیب هستند. این عقیده را ماوردی و رویانی از جمع کثیری نقل کرده‌اند.

بنا به نقل ماوردی، این عقیده ابو الحسن اشعری و معتزله است ...

جماعتی از جمله ابو یوسف گفته‌اند: همه مجتهدان مصیب هستند، اگر چه حق با یکی از آنان است. یکی از اصحاب شافعی، چنین فتوایی از او نقل کرده است ... «۱»

او درباره حجّیت اجماع می‌گوید:

نهایت چیزی که لازم می‌آید این است که آنچه درباره آن اجماع کرده‌اند، حق است. البته از اینکه چیزی حق باشد، وجوب پیروی از آن لازم نمی‌آید ... چنان که گفته‌اند: هر مجتهدی مصیب است و بر مجتهدان دیگر واجب نیست که در خصوص این اجتهاد از او پیروی کنند. «۲»

۲۲. اجتهاد و خطای پیامبر (ص):

در کتب مکتب خلافت روایاتی هست که می‌گوید: پیامبر (ص) اجتهاد می‌کرد و در اجتهاد خود دچار اشتباه می‌شد؛ در حالی که عمر اجتهاد می‌کرد و به صواب می‌رسید. چنان که آیاتی در تصویب رأی عمر و تخطئه پیامبر (ص) نازل شد. در خصوص فدیة اسیران بدر و آیه حجاب چنین سخنانی گفته‌اند. «۳»

۲۳. فراموشی و سهو پیامبر (ص):

در این باره هر چه خواسته‌اند، گفته‌اند.

قصه ذو الشمالین و اشتباه پیامبر (ص) در نماز، از همین مسائل است که در مباحث پس از جنگ بدر بدان خواهیم پرداخت. هدف آنان از طرح این موضوع، این بود که روایات فراوانی را که در خدمت گرایش‌های سیاسی،

(۱). ارشاد الفحول، ۲۶۱.

(۲). همان، ۷۸.

(۳). بنگرید: جنگ بدر در همین کتاب.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۳۵

مذهبی معینی بود، تصحیح کنند. «۱»

۲۴. عصمت امت:

هر چند از دیدگاه آنان پیامبر (ص) اشتباه می‌کرد، اما امت را معصوم دانسته‌اند. بخاری و مسلم روایت کرده‌اند که ظن امت هم خطا نمی‌کند. این بدان معنی است که هرگاه پس از اختلاف، اجماعی حاصل شود، هر گونه تشکیکی در صحت امر اجماعی منتفی و بلکه باید به صحت و صواب آن حکم شود، زیرا امت معصوم است. معتقدان به عصمت امت با این مشکل مواجه هستند که اگر امت معصوم است «۲» و بلندمرتبه‌تر از پیامبر (ص)، پس چرا اطاعت و پیروی از پیامبر (ص) بر او واجب است؟ هر چند کوشیده‌اند برای این پرسش پاسخی دست و پا کنند، اما هر چه بیشتر کوشیده‌اند، کمتر موفق بوده‌اند. «۳»

۲۵. اجماع، نبوت پس از نبوت:

گاهی اوقات حاکم برای تثبیت پایه‌های حکومت و تحکیم سلطه خود بر سرنوشت و مقدرات مردم محتاج می‌شود که در برخی از امور عقیدتی یا فقهی ثابت یا مفاهیم دینی تصرّف نماید. در چنین مواردی ممکن است، با اعتراض عالمان امت و اهل فضل و دین رو به رو شود. پس باید راه توجیهی برای تصرّفات و تغییرات وی پیدا کرد. از این رو قاعده‌ای وضع کردند که می‌گوید: هرگاه چنین پیشامدی روی دهد و حاکم بتواند موافقت و اجماع مردم عصر خود را به دست آورد، این اجماع یک تشریع الهی بوده جایی برای

(۱). به طور مثال بنگرید: ارشاد الفحول، ۳۵؛ الاحکام فی اصول الاحکام، ۴ / ۱۸۷ - ۱۸۸؛ اجتهاد الرسول، ۱۲۴.

(۲). بنگرید: تهذیب الاسماء و اللغات، ۱ / ۴۲؛ الالمام، ۶ / ۲۳؛ الباعث الحثیث، ۳۵؛ شرح نوری بر صحیح مسلم در حاشیه ارشاد الساری، ۱ / ۳۸؛ نهائیه السؤال، ۳ / ۳۲۵؛ سلم الوصول، ۳ / ۳۲۶؛ علوم الحديث، ۲۴؛ ارشاد الفحول، ۸۰ - ۸۲؛ الاحکام فی اصول الاحکام، ۴ / ۱۸۸ - ۱۸۹.

(۳). بنگرید: الاحکام فی اصول الاحکام، ۴ / ۱۸۸؛ اجتهاد الرسول، ۱۴۱ - ۱۴۲ از مصادر فراوان.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۳۶

نقض، معارضه و اعتراض وجود ندارد، مگر اینکه اجماعی مثل آن تحقق پیدا کند. چه اجماع، نبوت پس از نبوت است. «۱» این حجت، قاطع عذر است، هر زمان و هر دوره که منعقد شود. «۲»

۲۶. ظنّ معصوم:

اگر ائمت معصوم است و صحابه در همه اجتهادات خود، مصیب و مبرّای از خطا، باید یک ضابطه دیگر هم مراعات شود. این قاعده می‌گوید:

ظنّ معصوم از خطا، خطا نمی‌کند. «۳» با این ضابطه بسیاری از مشکلات خود را حل کردند.

۲۷. اجتهاد مقدم بر نص:

هنگامی که آشکار شد، بسیاری از فتاوی پیشوایان مذاهب با نص وارد از رسول خدا (ص) مخالف است؛ مخالفت با نص رسول خدا (ص) و پای‌بندی به آرای پیشوایان مذاهب خویش را جایز دانستند. چنان که هرگاه فتوای شافعی با نصّ رسول خدا (ص) تعارض داشته باشد، مخالفت با فتوای شافعی را جایز نمی‌دانند. «۴» البته این شیوه اختصاص به شافعی و یاران او ندارد، بلکه پیروان همه مذاهب اهل سنت را در برمی‌گیرد.

این قیم حدود صد حدیث شمارش کرده که فقها به آن عمل نکرده‌اند. سبط ابن جوزی نیز شماری از احادیث صحیح مسلم و صحیح بخاری را برشمرده که شافعیان بدان عمل نمی‌کنند، زیرا این روایات مخالف فتوایی است که نزد آنان ترجیح دارد. ابو حنیفه هم چهارصد حدیث از رسول خدا (ص) را رد کرده است. حماد بن سلمه گفت: ابو حنیفه آثار و سنن را با رأی خود رد کرد. «۵»

(۱). بنگرید: المنتظم، ۹/ ۲۱۰؛ الالمام، ۶/ ۱۲۳؛ الاحکام فی اصول الاحکام، ۱/ ۲۰۴-۲۰۵.

(۲). بنگرید: تهذیب الاسماء و اللغات، ۱/ ۴۲؛ الاحکام فی اصول الاحکام، ۱/ ۲۰۸.

(۳). الباعث الحثیث، ۳۵؛ علوم الحدیث، ۲۴.

(۴). مجموعه المسائل المنیریّه، ۳۲.

(۵). بنگرید: اضواء علی السنّه المحمدیه، ۳۷۰-۳۷۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۳۷

۲۸. قیاس، رأی و استحسان:

برای جبران کاستی‌های ناشی از دور ساختن مردم از حدیث رسول خدا (ص) و اهل بیت (ع)، عمل به قیاس، رأی و استحسان را جایز اعلام کردند. عمر به ابو موسی نوشت:

چیزهای شبیه و مثل هم را بشناس. سپس آن‌ها را با هم قیاس کن و آن‌گاه نزدیک‌ترین به حکم خدا و شبیه‌ترین به حق را برگزین و بدان اعتماد کن. «۱»

هم او به شریح گفت:

هرگاه قضاوت‌های پیشوایان هدایت شده را ندانستی به رأی خودت عمل کن. «۲»

ابو بکر، ابن مسعود، عثمان، عمر «۳» و سایر صحابه مطابق رأی عمل کردند.

در نتیجه «شریعت دگرگون شد و اصحاب قیاس، صاحبان شریعت جدید شدند». «۴»

ائمه اطهار (ع) این روش را ردّ و به شدّت بر آن تاخته‌اند. «۵»

۲۹. مدلول قیاس، منسوب به پیامبر (ص)

قیاس گرایان خواسته‌اند هاله‌ای از تقدس به دور آرای خود کشیده، آن را به عنوان یک معیار علمی و شیوه فکری ثابت و مقبول، در ذهن مردم جا بیندازند. از این روی مدلول قیاس را به رسول اکرم (ص) نسبت دادند. برخی گویند: از بعضی از فقهای اهل رأی اجازه خواستند که حکمی را که قیاس جلی بر آن دلالت دارد، به عنوان قول به رسول خدا (ص) نسبت دهند و بگویند: قال رسول الله. از این رو کتاب‌های آنان پر است از احادیث

(۱). تاریخ عمر بن خطاب، ۱۵۵؛ اعلام الموقعین، ۱/ ۸۶؛ سنن دارقطنی، ۴/ ۲۰۶-۲۰۷.

(۲). الاحکام فی اصول الاحکام، ۴/ ۱۶۲.

(۳). همان، المحلی، ۱/ ۶۱.

(۴). شرح نهج البلاغه، ۱۲/ ۸۴.

(۵). شرف اصحاب الحديث، ۷۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۳۸

جعلی و ساختگی. زیرا شبیه فتاوی فقهاست و سندی برای آن ذکر نمی‌کنند. «۱»

۳۰. سدّ باب اجتهاد:

برای تثبیت مذاهب چهارگانه باب اجتهاد را بستند و اعلام کردند که احدی حق اجتهاد ندارد، مگر در محدوده همین چهار مذهب و مطابق اصول معین که تجاوز از آن ناممکن است. ابن الصلاح گفت:

تقلید فقط از چهار امام اهل سنت جایز است، زیرا مذاهب چهارگانه در همه جا پراکنده شده و تقیید مطلق و تخصیص عام آن معلوم ... در حالی که سایر مذاهب چنین نیست. «۲»

بنا به نقل محمّد فرید و جدی پس از سال دویست قمری بر همه مقلدان و مجتهدان وابسته واجب شد که به یک مذهب معین از مذاهب مجتهدان مستقل، وابسته باشند. در صورتی که مسلمانانی که پس از قرن چهارم تا زمان صاحب کتاب الانصاف آمده‌اند، یا عامی بوده‌اند یا مجتهد وابسته. بر مردم عامی واجب بود که فقط از مجتهد وابسته تقلید کنند، زیرا از آن تاریخ تاکنون مجتهد مستقل وجود نداشته است. «۳» تهانوی می‌گوید:

هر که ترک این تقلید نماید و پیروی از سلف را انکار کند و خود را مجتهد یا محدّث بداند و احساس کند که توانایی استنباط احکام و پاسخ مسائل از قرآن و حدیث را در این زمان دارد، یا از اسلام خارج شده یا در حال خروج از دین است. سوگند به خدای که ندیده‌ایم طایفه‌ای را که از دین خارج شود چنان که تیر از کمان بیرون می‌رود، مگر طایفه منکر تقلید از سلف، و سرزنش گر اهل خود ... «۴»

فرید و جدی معتقد است که سبب ادعای انسداد باب اجتهاد، جمود

(۱). الباعث الحیث، ۸۵.

(۲). نهایة السؤل، ۴/ ۶۳۲.

(۳). بنگرید: دائرة معارف القرن العشرين، ۳/ ۲۲۳.

(۴). قواعد فی علوم الحديث، ۴۶۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۳۹

اجتماعی مسلمانان و قصور آنان از فهم اسرار شریعت بود که آن را با ادعای مذکور پوشاندند. حقیقت این است که مطابق نص کتاب و سنت، باب اجتهاد تا قیامت گشوده است. «۱»

نمی‌دانیم چه ارتباطی است بین عقیده اینان به سد باب اجتهاد و اعتقاد فریسیان یهود که معتقدند اصلاً اجتهادی وجود ندارد. «۲»

۳۱. تقدیس کور حتی از حدیث دروغ:

پیروان مکتب خلافت بر زبان می‌آورند که کوشیده‌اند هاله‌ای از تقدس به دور حدیث رسول خدا (ص) بکشند. آنان چنین وانمود می‌کنند که این سخن شخص رسول اکرم (ص) است. در حالی که دروغ محض و ساختگی و تزویر آشکار است. بر همین اساس کتاب‌هایی را به طور کامل تقدیس کرده‌اند. در این باره به دیدگاه آنان در مورد صحیح بخاری، صحیح مسلم، موطأ مالک، سنن ابی داود و ...

مراجعه کنید. حتی از مناقشه و نقد حدیث، هرچند مخالف عقل، وجدان، ضرورت عقل و تاریخ قطعی باشد، به شدت جلوگیری کرده‌اند، زیرا نقد حدیث به نقد، مناقشه و تشکیک در امور مهم‌تر و حساس‌تر خواهد انجامید. حکومت گران نیز قاطعانه به مقابله با نقد حدیث رفتند. چنان که برخی از مزدوران جیره‌خوار، از رسول خدا (ص) نقل کردند که بین موسی و آدم محاجه‌ای روی داد، در این محاجه، آدم، موسی را محکوم کرد. یکی از حاضران پرسید: چه وقت آدم و موسی به هم رسیدند؟ خلیفه شخصاً دخالت کرد و دستور داد، بساط چرم و شمشیری حاضر کنند و معترض را که در صدد فهم مطلب بود با این حجت که زندیقی است که حدیث رسول

(۱). دائرة معارف القرن العشرين، ۳/ ۱۹۷.

(۲). بنگرید: مقارنه الادیان (اليهوديه)، ۲۲۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۴۰

خدا (ص) را تکذیب کرده، بکشند. «۱» اتهام به زندیقی‌گری آسان‌ترین وسیله ممکن برای خلاصی از کسی بود که نماز پشت سر خلیفه ستمگر را جایز نمی‌دانست. «۲»

۳۲. صحیح‌ترین کتاب‌ها:

برخی اعتراض دارند که در صحیح بخاری، صحیح مسلم و دیگر کتب صحاح، احادیث فراوانی هست که با حقایق ثابت، ضرورت عقل و وجدان به صراحت مخالف است. در رد این اعتراض گفته‌اند:

صحیح بخاری، پس از قرآن شایسته‌ترین و برترین کتاب‌های اسلامی است. «۳»

ابو نصر سنجری می‌گوید:

اهل علم و فقها و دیگران اجماع دارند که اگر مردی به طلاق همسرش سوگند بخورد که همه روایاتی که در صحیح بخاری از رسول خدا (ص) آمده، صحیح است و بی‌تردید پیامبر (ص) آن را فرموده است؛ سوگند دروغ نخورده و زنش همچنان در حباله‌اش است. «۴»

برخی ادعا کرده‌اند که:

علمای شرق و غرب اتفاق دارند که پس از کتاب خداوند، از صحیح بخاری و صحیح مسلم، کتاب صحیح‌تری وجود ندارد. «۵»

۳۳. ردّ روایات شیعه در فضائل و مطاعن:

اهل سنت، روایاتی را که در تأکید حق آمده و مربوط است به فضائل علی (ع) و کارهای ناروای دشمنان اهل بیت (ع) و بیان برخی از زشت کاری‌های آنان نمی‌پذیرند و رافضیان را به کذب در این احادیث متهم می‌کنند. اهل سنت هیچ روایتی را در تأیید مذهب

(۱). بنگرید: تاریخ بغداد، ۷/۱۴ - ۸؛ البصائر و الذخائر، ۸/۸۱؛ تاریخ الخلفاء، ۲۸۵.

(۲). البدایه و النهایه، ۱۰/۱۵۳.

(۳). ارشاد الساری، ۱/۲۹.

(۴). علوم الحدیث، ۲۲.

(۵). عمده القاری، ۱/۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۴۱

شیعه و رد سایر مذاهب نمی‌پذیرند.

۳۴. رافضیان بدون سند:

برای دور ساختن فقه، معارف و آرای اهل بیت (ع) و گشوده ماندن عرصه به روی کسانی که ده‌ها سال پس از پیامبر (ص) به دنیا آمدند؛ دست‌هایی تلاش کرد تا ارتباط بین رافضیان و رسول اکرم (ص) به کلی قطع شود. تهانوی درباره شناخت اسناد می‌گوید: بدون تردید، رافضیان کمترین گاهی را در این باره دارند و در میان پیروان فرقه‌ها و بدعت‌گذاران، از این گروه کسی جاهل‌تر نیست.

پیروان سایر فرقه‌ها همچون معتزله و خوارج در شناخت این مسأله ناتوانند، اما معتزله از خوارج بسیار داناترند و خوارج از رافضیان داناتر و از آنان صادق‌تر. پیروان بدعت‌ها، راه دیگری که خود اختراع کرده‌اند، پیموده‌اند. آنان حدیث و حتی قرآن را فقط برای تأیید و تقویت اصول خود ذکر می‌کنند. رافضیان شناخت و بلکه اعتماد چندانی به این مسأله ندارند، زیرا نه در اسناد دقت می‌کنند و نه در سایر ادله شرعی و عقلی که آیا با آن موافق است یا مخالف؟ به همین دلیل اصلاً اسناد متصل و صحیح ندارند بلکه هرگونه اسنادی از نظر آنان متصل است. پس باید در سند کسی باشد که به دروغ یا کثرت اشتباه معروف است. آنان در این باره شبیه یهود و نصارا هستند. زیرا آنان هم سند ندارند. اسناد از ویژگی‌های ائمت مسلمان و اختصاصات اسلام و در این مکتب، از ویژگی‌های اهل سنت است! رافضیان چندان عنایتی به سند ندارند، زیرا چیزی را تأیید نمی‌کنند مگر اینکه موافق خواسته‌های آنان باشد و نشانه کذب آن، مخالفت با خواسته‌هایشان است. «۱»

۳۵. روایت بدون زیان:

سیرت جاودانه ج ۱ ۱۴۱ ۳۵. روایت بدون زیان: ص: ۱۴۱

ایت شیعه و حتی رافضی در تأیید مذهب اهل سنت یا روایت حدیثی که به روش و مذهب آنان زیانی نرساند، مقبول است و چه بسا شیعی و رافضی از راویان صحاح سته نیز قرار گیرد. این در صورتی

(۱). قواعد فی علوم الحدیث، ۴۴۳ - ۴۴۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۴۲
است که از صافی گذشته باشد.

۳۶. حدیث مردود:

درباره خوارج و ناصبیان، حتی شیعیان و رافضیان، هنگامی که با خواسته‌های آنان موافق‌اند و گمان می‌برند که در خدمت اهداف آنان هستند، گفته‌اند: روایت بدعت‌گر، آن‌گاه که دعوت‌گر نباشد و اگر دعوت‌گر باشد و توبه کند یا روایتش با پیوستی تقویت شود، پذیرفته می‌شود.
گفته‌اند:

اگر مردم را به بدعت خود دعوت کند، اتفاق دارند که روایتش قبول نمی‌شود. «۱»

۳۷. حجم بدعت:

وقتی ضوابط و معیارهای گذشته را در علاج برخی جهات قضایا کافی ندیدند و از سویی روایت متهمان به تشیع را اگر چه در صحاح آنان آمده باشد، رد می‌کردند، به معیار دیگری روی آوردند. در این معیار سخن از حجم و مقدار بدعت است. لذا گفته‌اند: اگر بدعت کوچک باشد، نقل روایت از صاحب این بدعت جایز است و اگر بدعت بزرگ باشد، نقل روایت از چنین بدعت‌گری جایز نیست. بدعت بزرگ، رفض کامل است و بدعت کوچک، غلو در تشیع یا تشیع بدون غلو. «۲»
بدین ترتیب میدان را برای روایت از برخی از عالمان خود مانند نسائی، عبد الرزاق صنعانی و حاکم نیشابوری باز گذاشتند که به خاطر نقل فقط یک روایت در فضیلت علی (ع) یا طعن معاویه متهم به تشیع شده‌اند.

۳۸. راویان بخاری و مسلم:

فقط یک مشکل باقی می‌ماند و آن روایت

(۱). علوم الحديث، ۱۰۳-۱۰۴؛ الباعث الحثیث، ۹۹؛ ارشاد الفحول، ۵۱؛ فتح الباری (مقدمه)، ۴۵۹؛ معرفه علوم الحديث، ۱۳۵؛ الخلاصة فی اصول الحديث، ۹۶۵؛ المجرحون، ۱/ ۱۶۸؛ الکفایه فی علم الروایه، ۱۲۱؛ ۱۲۳؛ ۱۲۶-۱۲۸؛ قواعد فی علوم الحديث، ۲۳۰-۲۳۱، ۴۰۲، ۲۰۴؛ تدریب الراوی؛ ۱/ ۳۲۵.

(۲). لسان میزان، ۱/ ۹-۱۱۰؛ میزان الاعتدال، ۱/ ۳۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۴۳

برخی از بدعت‌گرانی است که به شدت دیگران را به سوی خود دعوت می‌کنند؛ همانند عمران بن حطان و دیگر نواصب و خوارج. این مشکل را نیز به شیوه‌ای غیر منطقی حل کردند. بدین صورت که:

هر کس بخاری و مسلم از او روایت کرده‌اند، از صافی گذشته است. «۱»

ذهبی در شرح حال یحیی بن معین می‌گوید:

یحیی از صافی گذشته است، زیرا بخاری و مسلم از او روایت کرده‌اند.

بنابراین نه تنها به سخنانی که در طعن او گفته‌اند، توجه نمی‌شود، بلکه در بالاترین مراتب تعدیل و توثیق قرار دارد. «۲»
تهانوی می‌گوید:

هرکس بخاری از او روایت کرده، موثق است، خواه در صحیح یا جای دیگر. همین طور هرکس بخاری در تاریخ خود از وی نام برده، اُمّیا ایرادی بر او نگرفته، ثقه است. همین طور، هرکس که مسلم، نسایی و ابو داود از او حدیث کرده یا ابو داود درباره‌اش سکوت کرده، ثقه است. (۳)

۳۹. خوارج، راست‌گو هستند:

اینک باید روایت خوارج و نواصب را حل کرد. برای حل این مشکل مدعی شده‌اند که: خوارج از رافضیان داناتر و از آن‌ها راست‌گو‌ترند. اصولاً معتقد هستیم که خوارج تعمّیدی در کذب‌گویی نداشته، راست‌گو‌ترین مردم هستند. (۴)

ابو داود می‌گفت:

در میان پیروان فرقه‌ها، حدیث هیچ کس از خوارج صحیح‌تر نیست. (۵)

(۱). همان منابع.

(۲). قواعد فی علوم الحدیث، ۴۶۳.

(۳). بنگرید: قواعد فی علوم الحدیث، ۴۲۸.

(۴). همان، ۴۴۳.

(۵). میزان الاعتدال، ۳/ ۲۳۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۴۴

تهانوی هم گفت:

خوارج هرگز دروغ نمی‌گویند و به رغم گمراهی و بدعت خویش از راست‌گو‌ترین مردم هستند. (۱)

ابن تیمیه، خوارج را به رغم خروج از دین، راست‌گو‌ترین مردم می‌داند و نقل کرده که حدیث آنان را صحیح‌ترین حدیث دانسته‌اند. (۲) برخی در تعلیل راست‌گویی خوارج گفته‌اند:

آنان مرتکب کبیره را کافر می‌دانند. (۳)

۴۰. اعتزال، دشمن اهل حدیث:

مکتب اهل حدیث، کار را از حد گذرانند و مطالبی در میان مردم پراکنند که خلاف قرآن بود و عقل و وجدان از پذیرش آن گریزان است. از این عقاید است؛ نفی عصمت پیامبر (ص) جز در تبلیغ احکام، عقیده جبر، تجسیم و تشبیه، لزوم خضوع و فرمانبرداری از حاکم.

معتزله و خصوصاً شیعه با نقل روایات صحیح و صریح به رویارویی با آنان برخاستند و گفته‌های نادرست اهل حدیث را خواه در مسائل عقیدتی و خواه در حوادث تاریخی رد کردند.

اهل حدیث به شیوه تجریح و تحریم فکری پناه بردند و در مبارزه با شیعه مقرر کردند که روایت کسانی که بوی تشیع می‌دهند، پذیرفته نشود. در مورد معتزله که از حمایت برخی از خلفا بهره‌مند بودند، مقرر کردند که هرگاه راوی معتزلی، بدخواه اهل حدیث باشد، نه سخنش شنیده شود و نه بدان اعتنا شود، زیرا همین که معتزلی و مخالف اهل حدیث است، موجب ضعف او بوده، گفته‌هایش را از درجه اعتبار می‌اندازد. (۴)

(۱). قواعد فی علوم الحدیث، ۴۴۴.

(۲). بحوث فی تاریخ السنۃ المشرفه، ۲۹.

(۳). همان، ۲۸.

(۴). السنۃ قبل التدوین، ۴۴۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۴۵

۴۱. نصف دین نزد حمیرا:

یکی از کسانی که اجازه یافت در زمینه گسترده‌ای حدیث روایت کند، عایشه بود. او هزاران حدیث در تأیید یک گرایش معین در میان مردم پراکند که اگر نگوییم در بسیاری از موارد در تأیید گرایش‌های ضد علی (ع) است، دست کم با خطّ علی و اهل بیت او سازگاری نداشت. به منظور جلوگیری از بروز هرگونه تردید یا اعتراض، در قالب حدیثی منسوب به پیامبر (ص) ضابطه‌ای ساختند که می‌گوید:

نصف دینتان را از این حمیرا بگیرید. «۱»

۴۲. ابو هریره، راوی اسلام:

بالا‌ترین رقم روایات منسوب به پیامبر اکرم (ص) از طریق ابو هریره دوسی است. مطابق آماری که ابو ربّه ثبت کرده، ابو هریره ۵۳۷۴ حدیث دارد. «۲» از هر سو ایرادهایی متوجه این مرد است و کتاب‌ها و مقالاتی در این باره نوشته شده است. برخی از بزرگان صحابه هم او را طعن کرده‌اند. از جمله علی، عایشه، عمر و عثمان. «۳» عمر می‌گفت:

دروغ‌گوترین محدّثان، ابو هریره است. «۴»

وقتی دریافتند که ممکن است، ایرادهای وارد بر ابو هریره باعث خلل در بنیه فکری شماری از مردم شود، درصدد برآمدند از راه‌های مختلف همچون مقابله به مثل، ایجاد رعب و وحشت، ناسزاگویی و حتی متهم ساختن مردم به جرایم سنگین و جنایات بزرگ، اصول و عقاید مورد نظر خود را تثبیت کنند.

چنان که ابن خزیمه می‌گوید:

هر کس به ابو هریره ایراد بگیرد و در او طعن کند، یا معطل جهمی است یا خارجی که عقیده دارد باید امت محمّد را از دم تیغ گذراند و اطاعت

(۱). همان، ۲۵۲.

(۲). بنگرید: اضواء علی السنۃ المحمّدیة.

(۳). تأویل مختلف الحدیث، ۱۳۲.

(۴). السنۃ قبل التدوین، ۴۵۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۴۶

از خلیفه و امام را واجب نمی‌داند و یا قدری یا جاهل است. «۱»

۴۳. حدیث و قرآن:

در کتاب‌های حدیثی اهل سنت و از جمله صحیح بخاری و صحیح مسلم روایات فراوانی آمده که با نص قرآن مخالف است. این امر می‌توانست معتقدان به صحت همه روایات صحاح را در تنگنای سختی قرار دهد. از این رو مقرر کردند که حدیث یک اصل قائم به خویش است «۲» و نیازی به عرضه آن به قرآن نیست. از دیدگاه این گروه، احادیثی که عرضه حدیث به قرآن را لازم می‌داند، ساخته زندیقان است. سنت حاکم بر کتاب است، نه کتاب حاکم بر سنت! «۳» از همین رو بسیاری از اهل حدیث در صدد طعن ابو حنیفه برآمده‌اند؛ که بسیاری از اخبار آحاد را نپذیرفته است. او معتقد بود باید خبر واحد را بر احادیث و آیات قرآنی عرضه کرد. «۴»

۴۴. موافقت اهل کتاب:

آنچه می‌بینیم در روایات مکتب خلافت موافق اهل کتاب آمده، ضرورتاً بدان معنی نیست که اهل کتاب، دین را به بازی گرفته و اباطیل خود را وارد آن کرده‌اند. یک ضابطه موهوم دارند که می‌گویند: رسول خدا (ص) در مواردی که امری نرسیده، خواهان موافقت با اهل کتاب بود. «۵» در حالی که دیدیم مسأله کاملاً برعکس بود.

۴۵. حدیث بنی اسرائیل:

مطابق یک ضابطه، روایت اسرائیلیات را جایز خواندند. از این رو نباید اهل کتاب و بنی اسرائیل را در خصوص سمپاشی و بازی با افکار مردم و تزریق عقاید، افکار و احکام فقهی خود به جامعه اسلامی

(۱). بنگرید: السنه قبل التدوین، ۴۶۷-۴۶۸.

(۲). مقالات الاسلامیین، ۲/ ۲۵۱.

(۳). بنگرید: فصل آینده.

(۴). اضواء علی السنه المحمديه، ۳۷۰.

(۵). بنگرید: صحیح بخاری، ۴/ ۱۶۷؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۳۲؛ زاد المعاد، ۱/ ۱۶۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۴۷

مقصر دانست. این قاعده مقرر و دستور حکومت بود.

۴۶. حسن و قبح شرعی نه عقلی:

اهل سنت به احکام شرعی خیالی، گفتارهای عقیدتی، احادیث و امور نامعقول و غیر شرعی فراوان از قبیل جواز تکلیف بما لا یطاق معتقد شدند، چنان که برخی از آنان تکلیف به محال را نیز جایز می‌دانند. «۱» به منظور مواجهه و رویارویی با غوغایی که ممکن است، گفته‌هایی از این قبیل باعث آن شود، یک ضابطه عجیب و غریب ساختند که می‌گویند: چیزی قبیح نیست، مگر آنچه شرع قبیح خوانده و چیزی حسن نیست، مگر آنچه شرع حسن خوانده است و عقل در این باره نقشی ندارد. این عقیده اشاعره و هواخواهان آنان است. آن‌ها معتقدند که با این قاعده بسیاری از گره‌های عقیدتی، تاریخی و فقهی گشوده می‌شود. شوکانی یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان اهل سنت، انکار درک عقلی حسن و قبح را مکابره و دروغ‌بافی دانسته است. «۲»

۴۷. صدور انحصاری فتوا:

برای پاسخ‌گویی به اعتراض‌هایی که به فتاوی مخالف نص صریح قرآن و سنت می‌شد و علاوه بر پیامدهای منفی بسیار، اعتماد مردم را نیز از آنان سلب می‌کرد؛ صدور فتوا در مسائل سیاسی و قضایی مهم را در انحصار امیران قرار دادند. صدور فتوا در سایر زمینه‌ها را نیز به افراد معین و مورد اعتماد دستگاه واگذار کردند و دیگران را از آن بر حذر داشتند.

(۱). بنگرید: ارشاد الفحول، ۹.

(۲). همان.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۴۹

فصل هشتم معیارها و ضوابط پژوهش علمی

اشاره

در فصل پیش روشن شد که یک برنامه پلید و حساب شده برای درهم کوبیدن شخصیت رسول اکرم (ص) مقدمات دینی، شعائر و ارزش‌های اسلامی، و مبانی و نشانه‌های آن در کار بود. اگر بخواهیم به ارزیابی متون روایی، تاریخی و قضایای اسلامی پردازیم، باید به معیارها و ضوابطی تکیه کنیم که بتواند چهره‌ای هرچه روشن‌تر و شفاف‌تر از حقیقت ترسیم کند؛ ضوابط و معیارهایی که جهت‌گیری‌های معلول، مریض و انحرافی را از دایره مطالعات، محیط فکری و عملی ما به طور کامل دور سازد، امّا این معیارها کدام است؟ و حقیقت آن ضوابط چیست؟ در پاسخ به اختصار می‌گوییم؛

ابزار پژوهش علمی

روشن است که لااقل در برخی از علوم اسلامی مثل فقه، اصول، کلام، رجال، تاریخ، علوم قرآنی، علوم زبانی و ... از عقل و احکام عقلی و بررسی همه جانبه زبان عربی، بهره برده‌ایم. بیشتر علوم اسلامی از نصّ قرآن کریم و شناخت حدود و دقایق آن و روایاتی به دست می‌آید که مردمانی از دیگران نقل کرده‌اند و دیگران از دیگران تا به امام یا رسول خدا (ص) یا هر شخص

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۵۰

دیگری که حدیث را روایت کرده یا شاهد آن بوده یا حدیث، گفتار یا موضع خود او است؛ رسیده است. حال اگر بخواهیم در صحت یا فساد روایات منقول بحث و بررسی کنیم، باید ابزارهای پژوهشی لازم را در اختیار داشته، در مطالعات و تحقیقات خود از آن، استفاده کنیم. ما می‌خواهیم در اینجا توضیح دهیم که وسایل و ابزارهای پژوهشی علمی نزد آگاهان مسلمان با ابزارهای علمی سایر عقلای بشر تفاوتی ندارد. دانشمندان مسلمان نیز همان معیارها و ضوابطی را در پژوهش‌های علمی خود به کار می‌گیرند که سایر عقلا و حکمای بشر برای رسیدن به واقعیت و حقیقت و دوری از مطالب باطل، تحریف شده و ساختگی به کار می‌گیرند. به منظور تکمیل بحث به برخی از این ابزارها و وسایل اشاره می‌کنیم. با این توضیح که غالباً به خصوص به موضوعات مربوط به پیامبر اکرم و ائمه معصومین (ع) نظر داریم و سایر مسائل تاریخی، فعلاً برای ما چندان مهم نیست. از سوی دیگر معلوم است که تاریخ و همه قضایای میراث علمی اسلام غالباً به دست افراد خائن نوشته شده است. بنابراین بدون پژوهش‌های ژرف و بررسی‌های کافی و فراگیر نمی‌توان آن را به عنوان تاریخ یا قانون عرضه کرد. در حال حاضر توان انجام چنین کار مهمی را نداریم.

در فصل پیش نمونه‌های اندکی از ضوابط و معیارهای باطل را که به منظور حفظ و حراست و تحکیم پایه‌های انحراف و توجیه و

تقویت آن وضع کردند، بیان نمودیم. می‌توان از آنچه گذشت مجموعه‌ای از قواعد و اصول یا معیارها و ضوابطی را به دست آورد که مراعات و پای‌بندی بدان در زمینه‌ها و مراحل مختلف پژوهش علمی واقع‌گرا و بی‌طرف در خصوص امور مختلف دینی، عقیدتی، و سیره و مواضع جهادی خصوصا آنچه به مواضع، افعال و اقوال رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) مربوط است، الزامی است. از آنچه در فصل پیش بیان کردیم، نتایج خلاصه‌ای را به شرح زیر به دست می‌آوریم؛

۱. هیچ کس حق تشریع ندارد و احکام دین جز از خدا و رسول خدا (ص) و اهل بیت (ع) گرفته نمی‌شود. رسول خدا (ص) به اخذ شریعت از اهل بیت (ع)

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۵۱

فرمان داده، تأکید فرموده است که آنان کشتی نوح‌اند که هر که سوار شد، نجات یافت و هر که سرپیچی کرد، غرق شد و یکی از دو ثقل گران‌بهایند که هر که بدان چنگ زند، هرگز گمراه نشود.

۲. هیچ سنتی جز سنت رسول خدا (ص) و سنت خلفای راشدین موجودیت و مشروعیت ندارد. مطابق روایات مروی از رسول خدا (ص) که بخاری، مسلم، ابو داود و دیگران نقل کرده‌اند، خلفای راشدین فقط و فقط دوازده امام اهل بیت هستند. «۱»

۳. فقط پیامبر و دوازده امام و حضرت زهرا (س) معصوم هستند و هر کس جز اینان جایز الخطا و اهل سهو و نسیان است. این گفته نیز درست نیست که می‌گفت: امت معصوم است تا چه رسد به عصمت هر یک از افراد امت به طور انفرادی.

۴. پس از رسول خدا (ص) پیامبری نیست. این که می‌گویند: اجماع، نبوت پس از نبوت است، پذیرفته نمی‌شود.

۵. تا زمانی که رسول خدا (ص) در میان امت هست، هیچ کس حق اجتهاد ندارد.

۶. اجتهاد در مقابل نص رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) باطل است.

۷. فتوا یا عمل هیچ یک از صحابه نمی‌تواند معارض سنت رسول خدا (ص) باشد، بلکه معیار و میزان همه چیز، قول و سنت رسول است.

۸. ادعای اجتهاد همه صحابه مردود است. در میان صحابه، عالم و جاهل، زیرک و کودن ... وجود دارد. بنابراین ادعای اجتهاد هیچ کدام پذیرفته نمی‌شود، مگر اینکه شاهد و دلیل قوی داشته باشد.

۹. رأی، قیاس و استحسان هیچ ارزشی در تشریع ندارد تا چه رسد به

(۱). بنگرید: الغدير و المعارضون، ۶۱-۷۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۵۲

مقدم داشتن هر کدام بر آثار و سنن رسول اکرم (ص). قطعا نسبت دادن مدلول قیاس به رسول اکرم (ص) نادرست است.

۱۰. در صورت وجود نص مروی از رسول خدا (ص)، مخالفت با همگان حتی پیشوایان مذاهب چهارگانه جایز و بلکه واجب است.

۱۱. پیشوایان مذاهب همانند سایر مجتهدان امت هستند. جایز است که همگان اجتهاد و با آنان مخالفت کنند. هیچ ضرورتی وجود ندارد که در مقابل آرای آنان توقف شود.

۱۲. در امور اعتقادی خصوصا ضروریات عقیدتی تقلید جایز نیست، بلکه باید دلیل قاطع داشت. ظن و حدس کفایت نمی‌کند؛ باید به قطع و یقین رسید.

۱۳. همه صحابه عادل، متقی و پرهیزگار نیستند. در میان آنان همه جور آدمی هست. آنچه برخی در اثبات عدالت صحابه احتجاج کرده‌اند نه کافی است و نه صحیح. «۱»

۱۴. هرچه مردم با ارتکاب آن فاسق می‌شوند، صحابه نیز با ارتکاب آن فاسق می‌شوند.

۱۵. مرسلات (روایت‌های مرسل) صحابه همانند روایت‌های مرسل و بی‌سند دیگر راویان است. ادعای حجّیت مرسلات صحابه مستند معقول و مقبولی ندارد.
۱۶. کتاب صد در صد درست، فقط و فقط قرآن است و بس. در هر کتابی جز قرآن مطالب صحیح، ضعیف، تحریف شده و جعلی وجود دارد.
۱۷. صحت سند روایت در اثبات حقیقی و واقعی بودن آن کفایت نمی‌کند، بلکه باید سایر معیارها و ضوابط لحاظ شود تا بتوان حکم کرد که صحیح است یا نه.

(۱). بنگرید: دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ۲/ ۲۵۳-۲۷۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۵۳

۱۸. ما هیچ کتابی را مقدّس نمی‌دانیم، مگر با ملاحظه احادیث رسول خدا (ص) که در آن آمده است. به این مطلب نیز توجّه داریم که هر آنچه در کتاب‌ها آمده چنین نیست، بلکه ممکن است برخی باطل و مجعول و برخی دیگر تحریف و تصحیف باشد.
۱۹. هرگاه حدیثی موافق اهل کتاب باشد، مورد شک و تردید است. اینکه می‌گویند: رسول خدا (ص) در مورد هر آنچه دستوری درباره‌اش نازل نشده بود، خواهان موافقت با اهل کتاب بود، نادرست و عکس آن صحیح است.
۲۰. ادّعای راست‌گویی خوارج در نقل، نادرست و عکس آن صحیح است.
۲۱. ادّعای دروغ‌گویی شیعیان و رافضیان، نادرست و عکس آن صحیح است.
۲۲. ادّعای اینکه هر یک از راویان که بخاری و مسلم از آنان روایت کرده‌اند، از صافی گذشته، توجیه درستی نیست، بلکه راویان این دو نیز همانند سایر راویان هستند: هم ثقه دارند و هم غیر ثقه.
۲۳. اعتزال و تشیع و مخالفت با اهل حدیث موجب ردّ روایت ناقل نمی‌شود.
۲۴. حسن و قبح عقلی است نه شرعی.
۲۵. پیامبر اکرم (ص) بر پایه رأی خویش اجتهاد نمی‌کرد.

افزون بر آنچه گذشت، بخشی از ضوابط و معیارهایی را بیان می‌کنیم که هیچ پژوهش‌گری در میراث اسلامی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد.

اشاره

این ضوابط و معیارها به شرح ذیل است؛

۱. بررسی حال ناقلان:

نخستین چیزی که در حدیث مأثور به چشم می‌خورد، سند آن است که مجموعه اسامی کسانی است که حدیث یا واقعه را یکی از دیگری نقل کرده‌اند. طبیعی است که پژوهش‌گر به منظور کسب اعتماد و اطمینان، پیش از هر چیزی به بررسی و مطالعه حال ناقلان اهتمام ورزد تا در صورتی که بخواهد به این منقول عمل کند، معذور و خاطرش آسوده و وجدانش خشنود باشد.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۵۴

روشن است که نمی‌توان به نقل کسی که به دروغ‌گویی یا بی‌دقتی و سهل‌انگاری معروف است؛ اعتماد کرد، مگر پس از تأیید صحت آن از طریق منابع دیگر. همین طور است، خبر فردی که تابع و مطیع خواسته‌های سیاسی و مذهبی خویش یا تسلیم احساسات

نژادی یا تعصبات میهنی یا سایر عوامل است. همین امر ما را بر آن می‌دارد تا به منظور شناخت تمایلات و خواسته‌های راویان و ارتباطات سیاسی و مصلحتی آنان، به مطالعه و بررسی زندگی آن‌ها پردازیم.

باید توجه کرد که ضعف سند یک روایت به معنی جعلی و دروغ بودن روایت نیست، بلکه ضعف سند موجب خلل و پایین آمدن درجه اعتماد و اطمینان به نص روایت است و برای تحصیل اعتماد به راه‌ها و وسایل دیگری نیاز داریم.

۲. التزام به شیوه بیانی صحیح:

اگر فرض بر این است که نص منقول، گفته رئیس فصیحان و بلیغان است، باید از سلامت آن بر پایه مبانی لغوی و شیوه عربی صحیح از جهت ترکیب و پیروی از قواعد عربی و مراعات ضوابط فصاحت و بلاغت به گونه‌ای که شایسته شخصیت گوینده و هماهنگ با زبان و شیوه بیانی اوست، مطمئن شویم.

۳. هماهنگی با طرح و برنامه:

اگر نص، بیان‌گر اندیشه، رفتار یا عقیده‌ای است، نباید با شیوه تفکر، عقیده و رفتار گوینده نص یا صاحب موضع، اگر عاقل و حکیم است؛ تعارض داشته باشد. به طور مثال کسی که خداوند را از جسم بودن منزّه می‌داند، امکان ندارد که ذات پروردگار را همانند انسان و دیگر موجودات، دارای دهان، دندان، انگشت، دست و پا و ... بداند.

۴. خصایص و ویژگی‌های شخصیتی:

اگر نص، بیان‌گر رفتار شخصیتی است، باید به گونه‌ای باشد که با ویژگی‌ها و خصوصیت‌های فردی او که با دلیل قطعی و صحیح ثابت شده، هماهنگ باشد. بنابراین نمی‌توان به پیامبران و برگزیدگان خداوند، و ائمه و اولیای دین، رذیلت و فجور، به علی (ع) ترس و

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۵۵

درماندگی، و به حاتم بخل و آزمندی نسبت داد.

بر پژوهش‌گر سیره پیامبر اکرم (ص) فرض است که خصوصیت‌ها و ویژگی‌های شخصیتی آن حضرت را دقیقاً بشناسد. پس هرگاه با دلیل و برهان برای او ثابت شود که آن حضرت در بالاترین مراتب حکمت، عصمت، شجاعت، طهارت، حکمت، کرم، علم و ... است و به همه صفات پسندیده و برتر آراسته و واجد نشانه‌های مختلف و گوناگون جلال و جمال، و کمال و دیگر ویژگی‌های نمونه انسانی است، باید همه و همه را معیار پذیرش هر نصّی قرار دهد که به وی می‌رسد و او می‌خواهد آن را به عنوان گفتار یا کردار یا موضع حضرت ثبت کند. پس هرگاه نص با وضع طبیعی شخصیت نمونه رسول اکرم (ص) با همه خصوصیت‌ها و ویژگی‌های آن، هماهنگ و سازگار بوده، دیگر شرایط قبول را دارا باشد، باید آن را بپذیریم. در غیر این صورت در ردّ آن هیچ اشکالی متوجه ما نخواهد بود. از این رو، نصّی قبول می‌شود که حقیقت به تمام معنی را بیان کند و از هر گونه هوای سیاسی، مصلحتی یا هر گونه انگیزه عاطفی به دور باشد. چنان که نمی‌توان پذیرفت که یک مرجع دینی معروف به ورع و تقوا، برای یک زن آوازخوان، ترانه سروده باشد؛ همین طور نمی‌توان چنین مطالب و بلکه قبیح‌تر و شنیع‌تر از آن را که به ساحت مقدس رسول خدا (ص)، نسبت داده‌اند، قبول کرد.

۵. عدم تناقض بین نصوص:

آنچه می‌تواند در روشن شدن برخی نقاط ضعف متون منقول و حتی حصول یقین به وجود تصرف عمدی و سهوی آن مفید باشد، وجود تناقض و تنافی بین نصوص است. این مسأله نشان می‌دهد که یکی از متون جعلی بوده یا تصرفی در آن صورت گرفته است. این موضوع توجه و سعی و کوشش بیشتری می‌طلبد تا روایات صحیح از سقیم و حقیقی از جعلی شناخته شود.

۶. عدم مخالفت با واقعیت محسوس:

بررسی نص از حیث موافقت یا مخالفت با مشهود و محسوس می‌تواند در نزدیک شدن هر چه بیشتر به

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۵۶

واقعیت مفید افتد. مثلاً اگر متنی ادعا کند که کوتاه‌ترین راه مکه به مدینه از اندلس می‌گذرد یا شهر مکه در سنگاپور واقع است یا خورشید همه روزه از مغرب طلوع می‌کند؛ این آشکارا دلالت دارد که نص، دروغ و تحریف است و قابل پذیرش و اعتماد نیست.

۷. عدم مخالفت با بدیهیات:

بدیهیات و ضروریات عقلی ثابتی هست که نمی‌توان آن را بر هم زد، زیرا چنین کاری به معنی بر هم زدن همه چیز است. پس هرگاه متنی مخالف این بدیهیات بود، چاره‌ای جز رد آن نداریم. مثل اینکه ادعا شود؛ سه، زوج است، چهار، نصف پنج است. مخالفت با بدیهیات نشان‌گر آن است که خبر دروغ است و گوینده آن انسان عاقل و آگاهی نبوده است تا چه رسد که پیامبر یا امام معصوم باشد، زیرا قرآن کریم، بر بیان رسول اکرم (ص) تأکید فرموده که عقل معیار و میزان همه چیز است. در تعالیم اسلامی، به مخاطبه و به کارگیری عقل اهتمام شده، حکم عقل را قطعی تلقی نموده است. چنان که مردمانی را که به هدایت عقل، هدایت نشوند و از نور آن روشنی نگیرند، ملامت و سرزنش کرده است.

جالب است که در اخبار و روایات، مخالفت با ضروریات عقلی در مباحث عقیدتی و برخی قضایای تاریخی فراوان است. از جمله گفته‌اند: خداوند عادل و حکیم است، لیکن بندگان را بر انجام کارها، مجبور کرده است. آن‌گاه آنان را به واسطه همین کارها پاداش می‌دهد یا عقوبت می‌کند. یا می‌گویند: خداوند را نه مکان محدود است و نه جهت معین. سپس ادعا می‌کنند که خداوند دست، پا، دهان و دندان دارد.

۸. عدم مخالفت با حقایق ثابت:

نمی‌توان نص مخالف با حقایق علمی ثابت را پذیرفت. مثل: زمین روی شاخ گاو قرار دارد؛ زمین مسطح است نه کروی. از همین قبیل است. متونی که با حقایق علم ریاضی مخالف باشد؛ هر چند سند آن صحیح و در مراتب بالای صحت باشد. متن مخالف یک نظریه شایع که هنوز به درجه ثبوت قطعی نرسیده را نمی‌توان ضعیف دانست. وجود چنین متنی می‌تواند

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۵۷

یکی از علل سستی نظریه و کاهش وثوق و اعتماد بدان باشد.

۹. امکان تاریخی:

تناقض یک خبر با امور قطعی تاریخی برای رد و عدم پذیرش آن کافی است. اگر ثابت شود که اسراء و معراج پیش از هجرت و بلکه در سال‌های آغازین بعثت بوده، نیز ثابت شود که عایشه پس از هجرت به خانه رسول خدا (ص) رفته، در این صورت نخواهیم توانست این خبر عایشه را تصدیق کنیم که می‌گوید: در آن شب (شب اسراء و معراج) جسم رسول خدا (ص) را از دست ندادیم. از همین قبیل است، هرگاه راوی مدعی شود از فلان فرد حادثه‌ای را دیده یا شنیده است، در حالی که آن فرد پیش از تولد راوی مرده یا پس از وفات او به دنیا آمده باشد.

۱۰. موافقت با احکام فطری و عقلی:

همگان می‌دانند که هیچ یک از تعالیم، اقوال، افعال و مواضع رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) مخالف عقل و فطرت نبوده است. حال اگر نضیی به آنان نسبت داده شود که مخالف عقل است و فطرت سلیم از پذیرش آن، سرباز می‌زند، در صحت آن متن تردید جدی خواهیم داشت. اگر بتوانیم تأویل معقول و مقبولی برای آن، پیدا کنیم، در رد آن، از اساس شک نخواهیم کرد. از همین قبیل است، حکم عقل به وجوب عصمت پیامبر (ص) و امام (ع) از خطا و گناه. بنابراین متنی که خطا یا گناهی به پیامبر (ص) یا امام (ع) نسبت می‌دهد، بی‌شک مردود است و قطعاً ساخته دشمنان دین و هواپرستان.

۱۱. هماهنگی با اوضاع:

هرگاه پژوهش‌گر بتواند به کمک ابزارها و امکانات موجود، پرده از قضایا بردارد و اوضاع سیاسی و اجتماعی ... را بشناسد، خواهد توانست از این طریق هماهنگی یا ناهماهنگی بسیاری از متون را با واقعیات ملموس کشف کند. این فهم و درک نیز یکی از ابزارهای شناخت است و می‌تواند در پژوهش علمی واقع‌گرا مورد اعتماد، استناد و بهره‌برداری قرار گیرد.

۱۲. موافقت با قرآن:

بدون تردید قرآن صحیح‌ترین کتاب است و باطل

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۵۸

از هیچ سویی بدان راه ندارد. از این رو درست‌ترین و بزرگترین معیار و میزان برای سنجش صحت و سقم روایات و اخبار است. هیچ مسلمان خردمندی از پذیرش داوری قرآن روی برنمی‌تابد. روایات و احادیث متواتری به ما رسیده که همه روایات را به کتاب خدا عرضه کنید؛ پس هرچه موافق قرآن بود، بپذیرید و هرچه مخالف آن باشد، رها کنید. امام صادق (ع) فرمود:

هرچه موافق کتاب خدا نباشد، باطل است. «۱»

امام سجاد (ع) در دعای ختم قرآن می‌فرماید:

... (قرآن) ترازوی عدل (است) که زبانه‌اش از حق و درستی برنمی‌گردد، و نور هدایت و راهنمایی که حجت و دلیل آن از گواهان خاموش نمی‌شود، و نشانه نجات و رهایی که هر کس قصد طریقه و روش آن کند، گمراه نمی‌شود. «۲»

امام باقر (ع) فرمود:

هرگاه از چیزی برایتان سخن گفتم، مرا از کتاب خدا پیرسید. «۳»

رسول اکرم (ص) فرمود:

پس از من برای شما احادیث زیادی روایت خواهد شد. اگر حدیثی از من روایت شد، آن را به کتاب خدا عرضه کنید. اگر با

کتاب خدا موافق باشید، بپذیرید و اگر مخالف باشد، رد کنید. «۴»

امام علی (ع) نیز فرمود:

به زودی راویانی از من حدیث نقل خواهند کرد. پس آن را به قرآن

(۱). الکافی، ۱/ ۵۵.

(۲). صحیفه سجادیّه، دعای ۴۲.

(۳). المیزان، ۳/ ۱۷۶.

(۴). اصول الحنیفه، ۴۳؛ کنز العمال، ۱/ ۱۷۵-۱۷۶؛ حلیه الاولیاء، ۱/ ۲۵۳؛ حیاة الصحابة، ۳/ ۵۷۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۵۹

عرضه کنید. اگر موافق قرآن باشد، بپذیرید و الّا رها کنید. «۱»

ابن مسعود گفت:

آگاه باشید آنچه را موافق کتاب خداست بپذیرید و آنچه مخالف آن است، رها کنید. «۲»

معاذ بن جبل نیز گفت:

هر سخنی را به قرآن عرضه کنید، ولی قرآن را به هیچ سخنی عرضه نکنید. «۳»

این حکم پیامبر اکرم (ص)، ائمه اطهار (ع) و شماری از صحابه است که قرآن را حکم، مرجع و میزان تشخیص حق از باطل معرفی کردند. عقل سلیم و فطرت مستقیم نیز پس از اقامه دلیل بر اینکه قرآن، کتاب منزل خداوند بر پیامبر مرسل است، به همین قاعده حکم می‌کند. از سوی دیگر تلاش‌های مجدّانه و مصرّانه‌ای صورت گرفت تا این مرجعیت قرآن را بر هم زند. چنان که حدیث را مقدّم و حاکم بر قرآن دانستند «۴» و روایت عرضه حدیث به قرآن را ساخته زنادقه و خوارج خواندند. «۵»

(۱). حیاة الصحابة، ۳/ ۱۹۷.

(۲). المصنّف، ۶/ ۱۱۲؛ ۱۱/ ۱۶۰؛ جامع بیان العلم، ۲/ ۴۲.

(۳). حیاة الصحابة، ۳/ ۱۹۷.

(۴). تأویل مختلف الحدیث، ۱۹۹؛ جامع بیان العلم، ۲/ ۲۳۲-۲۳۴؛ میزان الاعتدال، ۱/ ۱۷۰.

(۵). جامع بیان العلم، ۲/ ۲۳۳؛ ارشاد الفحول، ۳۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۶۱

بخش دوم- پیش از بعثت

اشاره

فصل اوّل- پیش از ولادت پیامبر (ص)

فصل دوم- دوران کودکی و جوانی پیامبر (ص)

فصل سوم- ازدواج با خدیجه

فصل چهارم- از ازدواج تا بعثت

سیرت جاودانه ، ج ۱، ص: ۱۶۳

فصل اول پیش از ولادت پیامبر (ص)

اشاره

برای شناخت فضا و سرزمینی که اسلام دعوت رهایی بخش خود را از آنجا آغاز کرد، لازم می‌دانیم تاریخ و حوادث پیش از بعثت را به صورت گذرا مطالعه و بررسی کنیم.

۱. ویژگی‌های جغرافیایی شبه جزیره عربی

عربستان شبه جزیره مستطیل ماندی است که از شمال به درّه فرات منتهی می‌شود و آخرین قسمت‌های آن بادیّه الشام، سماوه و فلسطین است؛ از شرق به خلیج فارس، از جنوب به خلیج عدن و اقیانوس هند، و از غرب به دریای سرخ محدود می‌شود. درباره اوضاع جغرافیایی این شبه جزیره به چند نکته توجه می‌کنیم؛

۱. در عربستان حتی یک رود به معنی درست کلمه وجود ندارد و بیشتر آن کوه، درّه و دشت‌های خشک غیر قابل کشت و کار است. از این رو برای استقرار جمعیت و تنظیم زندگانی مناسب نیست، چنان که پنج ششم ساکنان این منطقه را بیابان‌گردان کوچ‌نشین تشکیل می‌دهند.

۲. همین اوضاع جغرافیایی موجب شد که دو کشور بزرگ آن روز، یعنی

سیرت جاودانه ، ج ۱، ص: ۱۶۴

ایران و روم به فکر سیطره بر شبه جزیره عربی نباشند. از این رو چندان تحت تأثیر آموزه‌ها و ادیان این کشورها قرار نگرفت. چنان که یهودیان هم از دست حاکمان رومی گریختند و به شبه جزیره عربی آمده، در مناطقی چون یثرب ساکن شدند. این وضعیت موجب پیدایش دولت‌های کوچک قبیله‌ای شد. در این نظام قبیله‌ای، هر قبیله یک حاکم داشت و هر قدرتمندی بر دیگران فرمانروایی می‌کرد.

۳. زندگانی سخت، نظام قبیله‌ای و نبود موانع دینی یا وجدانی قوی، قبایل عرب را به غارت‌گری و چپاول یکدیگر وامی‌داشت. آنان غارت‌گری را وسیله‌ای برای زندگی، تحمیل سیطره و قدرت خویش بر دیگران یا خون‌خواهی و انتقام‌گیری از دیگران قرار داده، با استیلای بر سایر قبایل، اموال آنان را به یغما می‌بردند، زنان و کودکانشان را اسیر و تا آنجا که می‌توانستند، مردانشان را می‌کشتند. قبایل مغلوب نیز در کمین فرصت بودند تا روزی از غارت‌گران به همان نحو انتقام بگیرند و این وضع همچنان ادامه داشت. از این رو طبیعی بود که افراد یک قبیله نسبت به هم احساس همبستگی کنند و همواره در کنار هم باشند، خواه بر حق بوده و خواه ناحق. از سوی دیگر قبیله نیز مسئولیت هر گونه جرم و جنایت افراد خود را بر عهده می‌گرفت و از آنان به طور کامل حمایت می‌کرد. چنان که اخذ ثار از دیگر افراد قبیله برای خون‌خواهان کفایت می‌کرد.

۲. شهرنشینی در شبه جزیره عربی

هرچند شهرنشینان از بیابان‌گردان پیشرفته‌تر بودند، اما این پیشرفت آن قدر نبود که تفاوت محسوسی بین دو گروه به وجود آورد، بلکه از نظر شیوه اندیشه، مفاهیم، عادات و سنن، شیوه‌های زندگی و بدوی‌گری با هم شباهت‌هایی داشتند. از سوی دیگر اعراب بیابان‌گرد سالم‌تر، فصیح‌تر، قدرتمندتر و از نظر روحی، فکری و قریحه از خلوص و زلالی بیشتری

سیرت جاودانه ، ج ۱، ص: ۱۶۵

برخوردار بود.

۳. اوضاع اجتماعی مردم عرب

مطالعه کتب تاریخ نشان می‌دهد که مردم عرب جاهلی از نظر اجتماعی تا چه اندازه عقب مانده بودند. دیدیم که چپاول و غارت‌گری، و تعصب قبیله‌ای از ویژگی‌های عمده عرب بود. چنان که هرگاه کسی پیدا نمی‌شد تا او را غارت کند، به دوستان و حتی عموزادگان خود یورش می‌برد و آنان را قتل و غارت می‌کرد. همین وضع بود که عرب جاهلی را به قتل و زنده به گور کردن فرزندان خصوصاً دختران واداشت. این پدیده زشت اجتماعی در قبایل تمیم، قیس، اسد، هذیل، بکر بن وائل، «۱» ربیع و کنده «۲» رواج داشت. میزان گستردگی و شیوع این پدیده را می‌توان از آیات قرآن فهمید که می‌فرماید:

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ. «۳»

و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید؛ ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم.

وَإِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ. «۴»

و هنگامی که از دخترک زنده به گور پرسند: به کدامین گناه کشته شده است؟!

مطابق نظر برخی پژوهش‌گران تاریخ عرب، این پدیده در همه قبایل عرب رواج داشته است. «۵»

(۱). بنگرید: شرح نهج البلاغه، ۱۳/ ۱۷۴.

(۲). بنگرید: النظم الإسلامية، ۴۴۲.

(۳). انعام (۶): ۱۵۱.

(۴). تکویر (۸۱): ۸-۹.

(۵). شرح نهج البلاغه، ۴۴۳.

سیرت جاودانه ، ج ۱، ص: ۱۶۶

۴. زن در عصر جاهلی

زن جاهلی سخت‌ترین زندگی را داشت. هیچ ارزشی برای او قائل نبودند.

کافی است، به آیات قرآن کریم اشاره کنیم که وضعیت زن جاهلی را بیان می‌کند:

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ. «۱»

و هرگاه یکی از آنان را به دختر مژده آورند، چهره‌اش سیاه می‌گردد، در حالی که خشم (و اندوه) خود را فرو می‌خورد. از بدی آنچه به او بشارت داده شده، از قبیله (خود) روی می‌پوشاند: آیا او را با خواری نگاه دارد، یا در خاک پنهانش کند؟ وه؛ چه بد داوری می‌کنند.

از سیاق آیه به دست می‌آید که این دیدگاه رایج عرب جاهلی بوده، نزد همگان شیوع و گسترش تمام داشته است. بنابراین حضری کوشیده، قرآن را در این باره تکذیب کند؛ هنگامی که می‌گوید: عرب پیش از اسلام، زن را گرامی و محترم می‌داشت. «۲»

برای شناخت بهتر زندگی عرب جاهلی کافی است بخش‌هایی از سخنان حضرت علی (ع) را ذکر کنیم:

بعثه و الناس ضلال فی حیره و خابطون فی فتنه. قد استهوتهم الاهواء، و استزلتهم الکبرياء، و استخففتهم الجاهلیة الجهلاء؛ حیارى فی زلزال من الامر، و بلاء من الجهل. (۳)

خداوند محمد را به رسالت برانگیخت در حالی که مردم سرگردان بودند و بیراهه فتنه را می‌پیمودند. هوا و هوس آنان را سرگشته ساخته بود و

(۱). نحل (۱۶): ۵۸-۵۹.

(۲). محاضرات فی تاریخ الامم الاسلامیه، ۱۷-۲۰.

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۹۵؛ ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، ۸۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۶۷

بزرگی خواهی‌شان به فرودستی انداخته؛ از نادانی جاهلیت خوار و سرگردان و در کار ناستوار، به بلای نادانی گرفتار.

انّ الله بعث محمدا (ص) نذیرا للعالمین و امینا علی التّزیل و انتم معشر العرب علی شرّ دین و فی شرّ دار؛ منیخون بین حجاره خشن و حیّات صمّ تشربون الکدر و تأکلون الجشب و تسفکون دمائکم و تقطعون ارحامکم؛ الاصلنام فیکم منصوبه و الاثام بکم معصوبه.

(۱)

همانا خداوند محمد را برانگیخت تا مردمان را بترساند، و فرمان خدا را چنان که باید رساند. آن هنگام شما ای مردم عرب؛ بدترین آیین را برگزیده بودید، و در بدترین سرای خزیده. منزلگاهتان سنگستان‌های ناهموار، همنشیتان گرزها مارهای زهردار. آبتان تیره و ناگوار، خوراکتان گلوآزار. خون یکدیگر را ریزان، از خویشان بریده و گریزان. بتهاتان همه‌جا برپا، پای تا سر آلوده به خطا.

فالاحوال مضطربة و الایدی مختلفه و الکثرة متفرقه. فی بلاء ازل، و اطباق جهل؛ من بنات موءوده، و اصنام معبوده، و ارحام مقطوعه، و غارات مشنونه. (۲)

حالت‌ها ناپایدار، دست‌ها به خلاف هم در کار؛ جمعیت پراکنده، در بلای سخت و تیه نادانی دست‌وپازنده، از: زنده به گور کردن دختران، و پرستیدن بتان و بریدن پیوند خویشان و یکدیگر را غارت کنان.

۵. علوم عرب

امام علی (ع) سطح علمی و فرهنگی عرب پیش از اسلام را بیان فرمود.

چنان که دیدیم مردم عرب جاهلی در تاریکی‌های جهل و نادانی، و سرگردانی و گمراهی روزگار می‌گذراندند. از این رو نمی‌توان ادعای کسانی چون آلوسی را پذیرفت که مدعی‌اند؛ مردم جاهلی از برخی دانش‌ها همچون پزشکی،

(۱). همان، خطبه ۲۶؛ (همان ترجمه، ۲۶).

(۲). همان، خطبه ۱۹۲، ۲۲۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۶۸

ستاره‌شناسی، قیافه‌شناسی و شناخت آسمان‌ها و ... برخوردار بودند. برخی کهنات، قیافه‌شناسی، ستاره‌شناسی و حساب را از جمله خصلت‌های متمایز عرب جاهلی دانسته‌اند. (۱) اگر بپذیریم که مردم عرب در این باره چیزی داشته‌اند باید دانست که صرفا تجربیات ساده و کم دامنه‌ای بود که از راه حدس و گمان یا از مشایخ و پیرزنان قبیله به ارث برده بودند. از نظر ابن خلدون نیز دانش عرب در زمینه پزشکی یک سری معلومات اولیه و ملاحظات ساده بود که نه می‌توان دانش نامید و نه شبه دانش. (۲)

مردم عرب عموماً امی بودند و خواندن و نوشتن نمی‌دانستند مگر افراد اندکی که به حساب نمی‌آیند. چنان که گفته می‌شود: رسول اکرم (ص) نامه‌ای به قبیله بکر بن وائل نوشت. آنان در قبیله خود کسی را نیافتند که نامه را بخواند تا این که مردی از قبیله بنی ضبیعه آن را برایشان خواند. این قبیله را بنی کاتب می‌نامیدند. «۳» مطابق روایت بلاذری به هنگام ظهور اسلام، در میان قریش هفده مرد و در اوس و خزرج دوازده نفر خواندن و نوشتن می‌دانستند. «۴» در حالی که از نظر ابن عبد ربّه در این زمان فقط هفده نفر می‌توانستند به زبان عربی بنویسند. «۵» ابن خلدون معتقد است که بیشتر آنان سواد درستی نداشتند، بلکه خیلی ابتدایی و بسیار ضعیف بودند. این فهرست هفده نفری نشان می‌دهد که غالب آن‌ها پس از ظهور اسلام خواندن و نوشتن آموخته‌اند. نام علی (ع) شاهدهی بر این مدّعاست. اصولاً از نظر عرب جاهلی، خواندن و نوشتن عیب

(۱). الموفقیات، ۳۶۲-۳۶۳.

(۲). مقدمه (ترجمه فارسی)، ۲/ ۱۰۳۴.

(۳). مجمع الزوائد، ۵/ ۳۰۵؛ المعجم الصغیر، ۱/ ۱۱۱.

(۴). فتوح البلدان، ۴۷۱.

(۵). العقد الفرید، ۴/ ۱۵۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۶۹.

بود. «۱» پس از قریش که در مرتبه نخست تمدّن و نفوذ قرار داشت، اوس و خزرج در منطقه حجاز رتبه دوم را در اختیار خود داشت. بنابراین طبیعی بود که یهودیان عموماً و تا حدودی نصاریا سیطره فکری شایانی بر مردم عرب داشته باشند. چنان که مردم عرب نیز به آنان چون شاگرد به معلم می‌نگریستند. راز حافظه قوی عرب در امی بودن او نهفته است و به همان اندازه که در دوره‌های متأخر به کتابت روی آورد، به تدریج از قدرت حافظه‌اش کاسته شد.

اسلام اهمیت ویژه‌ای به مبارزه با بیسوادی داده است. چنان که در غزوه بدر، پیامبر اکرم (ص) آموزش خواندن و نوشتن به ده کودک مسلمان را فدیّه آزادی برخی از اسیران قرار داد.

۶. ویژگی‌ها و خصوصیات عرب

اشاره

عرب پیش از اسلام برخی صفات متمایز داشت که هرچند در مقابل صفات و عادات پست و زشت خیلی اندک بود، اما باعث شد که همواره از سوی ملّت‌های دیگر ستایش شود. از جمله صفات پسندیده عرب می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد؛

۱. مهمان‌داری و بخشندگی

این تنها مسأله‌ای بود که ابو سفیان در درستی دین خود بدان استدلال کرد.

او به کعب بن اشرف گفت:

آیا دین ما نزد خداوند دوست‌داشتنی‌تر است یا دین محمّد و یاران او؟

به نظر تو، کدام یک به حق نزدیک‌تر است؟ ما شتران برجسته کوهان اطعام می‌کنیم و به جای آب، شیر می‌دهیم و تا باد می‌وزد،

غذا می‌دهیم.

(۱). الشعر و الشعراء، ۳۳۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۷۰

ابن اشرف پاسخ داد: شما بیشتر از آنان در مسیر هدایت هستید. «۱»

در حقیقت این کار برای عرب فضیلت به شمار نمی‌رود، مگر اینکه بذل و بخشش آنان ناشی از ایمان عرب به الگوهای برتر باشد که انسان را به این کار وامی‌دارد یا ناشی از عواطف و احساسات پاک انسانی که سرچشمه آنان رؤیای نیاز دیگران و تعامل با آنان است. چنان که فرد را بدون خواهش دیگران یا انگیزش خاص به بذل و بخشش وامی‌دارد. در حالی که انگیزه عرب جاهلی غالباً دوری از ننگ و عار، پرهیز از هجو شاعران، مشهور نشدن در منطقه به لثامت و خاست و حفظ آبرو و حیثیت خویش، یا به امید خوش‌نامی یا آرزوی رهبری قبیله یا رقابت با دیگران بوده است. شواهد ما، در این باره فراوان است و به موارد اندک خلاف آن اعتنا نمی‌شود. زید الخیل، یکی از معروفان عرب که در شهرت و ریاست همتای حاتم طائی بود، وقتی خواست به کسی چیزی بدهد، او را وعده کرد که پس از انجام عملیات غارت‌گری خواسته‌اش را برآورده خواهد کرد، لذا هنگامی که بنی‌نمیر را غارت کرد، یک صد شتر از آنان به چنگ آورد، همه را به آن فرد داد. «۲» می‌دانیم که غارت‌گری به معنی قتل و کشتار مردان، زنان، کودکان و پیران، و اسارت آنان و چیرگی بر اموال مردم و هدر دادن آبروهاست.

ب. حمیت و عصیت

در حقیقت، عصیت و حمیت از صفات مذموم و زشت است، زیرا عرب جاهلی معتقد است که باید فقط و فقط خویشانان و افراد قبیله را یاری کرد:

خواه ظالم باشد و خواه مظلوم. قرآن مجید این اندیشه جاهلی را سرزنش کرده

(۱). البدایه و النهایه، ۴/۶؛ سیره ابن کثیر، ۳/۱۱.

(۲). الاغانی، ۱۷/۲۵۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۷۱

از آن به «حمیت جاهلی» تعبیر نموده است، زیرا بر پایه جهل و نادانی مبتنی است؛

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ. «۱»

آن‌گاه که کافران در دل‌های خود، تعصب (آن هم) تعصب جاهلیت ورزیدند ...

ج. شجاعت

با ملاحظه اهداف و مواردی که این خصلت پسندیده به کار می‌رود، فرد شجاع سزاوار مدح و ثناء، یا مذمت و سرزنش است. هرگاه از این خصلت در راه نیکی بهره برد، شایسته ستایش خواهد بود، و الا در خور مذمت. چنان که شجاعت برای شیر فضیلت نمی‌باشد. با دقت نظر درمی‌یابیم که راز شجاعت عرب چیست؟ اوضاع سرزمینی و زندگی در صحرا، بدون موانع طبیعی و بشری، و رویارویی با خطرات مداوم از سوی حیوانات وحشی و انسان‌های دیگر، موجب می‌شد تا هر یک از افراد عرب احساس کند که خود مسئول

حمایت و دفاع از خویشتن است و کسی جز دست و شمشیرش از او در مقابل قتل، غارت و اخذ ثار حمایت و دفاع نخواهد کرد. علاوه بر این مرد عرب در اغلب اوقات جز به کمک دست و شمشیرش نمی‌خورد و الا خود خوراک دیگران خواهد شد. او معتقد است، اگر شجاع نباشد و به غفلت خونریزی نکند، او را خواهند خورد و لاقط چیزی برای خوردن نخواهد یافت. گویی با این منطق رفتار می‌کنند که اگر گرگ نباشی، گرگ‌ها تو را خواهند خورد.

د. شهامت، بی‌باکی و سرعت عمل

سخن گفتن از این خصلت تفاوتی با بحث از شجاعت ندارد. جز اینکه به

(۱). فتح (۴۸): ۲۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۷۲

اطمینان عرب جاهلی به عدم مسئولیت در قبال کارهای خود بازمی‌گردد. او مطمئن است که در هر حال، مظلوم باشد یا ظالم، از سوی قبیله یاری خواهد شد. علاوه بر این زندگی بادیه‌نشینی، جنگ ناگهانی و عملیات تروریستی ثار و دیگر خطرهایی که به طور مداوم عرب جاهلی را تهدید می‌کرد، مستلزم سرعت اقدام و اجرای فوری بود. هنگامی که احساس عدم مسئولیت نیز به این مسأله افزوده شود، بی‌باک و اقدام جسورانه را بی‌تردید، ویژگی ممتاز و حاکم بر کارهای عرب بیابان گرد می‌سازد. بر همین اساس کمتر فرد بردباری در میان آنان پیدا می‌شود که در مقابل حوادث خویشتن‌داری کند، مگر برخی از افراد مسن، یا بلند همتان یا ترسوها که می‌خواهند شکست‌های خود را با بردباری و خویشتن‌داری پوشش دهند.

ه. غرور و عزّت

سخن از این صفات، و خصلت‌هایی چون: اعتماد به نفس، آزادگی، قدرت اراده، فصاحت و قدرت بیان، تفاوت چندانی با بحث از صفات پیش گفته ندارد. این خصلت‌ها هم با ملاحظه اهداف و انگیزه‌ها شایسته مدح یا سزاوار مذمت است. علاوه بر آنچه گذشت، منشأ این صفات، گریز از پذیرش حکومت مرکزی است که می‌کوشد به هر طریقی شده بر مردم عرب جاهلی سلطه پیدا کند و خود را بر آنان تحمیل کند.

و. وفای به عهد

این یک خصلت پسندیده است، مگر اینکه پیمان به زیان جامعه باشد. طبع زندگی بادیه‌نشینی، این خصلت را بر مردم عرب جاهلی تحمیل کرد.

سرچشمه پیمان حلف الفضول که برترین و شریف‌ترین پیمان عرب جاهلی است؛ در حقیقت بنی هاشم بودند. همین طور است پیمان عبد المطلب با خزاعه.

از این رو نباید از این دو در خلیات عرب جاهلی سخن گفت.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۷۳

از آنچه گذشت روشن می‌شود که هیچ یک از خصلت‌های مذکور شایسته تقدیر نیست و نمی‌تواند از فضایل اخلاقی و صفات انسانی باشد، مگر هنگامی که بر پایه اخلاق فاضله و بزرگ منشی انسانی یا تقوای الهی و شعور دینی انجام شود. در غیر این

صورت برعکس عمل کرده سزاوار مذمت و سرزنش خواهد بود.

۷. بنای مکه

اشاره

نمی‌توان تاریخ دقیق بنای مکه و گسترش آن را چنان که شایسته نام «ام القری» شد، تعیین کرد. گویند: این شهر پیش از بنای کعبه به دست ابراهیم، ساخته شد. برخی از روایات به این نکته اشاره دارد. چنان که آیه قرآن، نیز بر همین نکته دلالت دارد؛ آنجا که ابراهیم از خدا خواست:

رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا. «۱»

بنابراین تلاش برخی که می‌خواهند اثبات کنند، قصی بن کلاب نخستین کسی بود که مکه را ساخت و پیش از آن کعبه در میان صحراء قرار داشت و مردم شب‌ها آنجا را ترک و روزها بدان بازمی‌گشتند؛ درست نیست. تاریخ مکه پیش از قصی بهترین شاهد است که این شهر آباد، دارای جمعیت، معروف و مشهور بوده است. آنچه برای ما مهم است، شناخت موقعیت دینی مکه، میزان ارتباط قبایل عرب و دیگران با این شهر است.

أ. بنای کعبه

بنا به تصریح قرآن کریم، «۲» کعبه نخستین خانه‌ای است که در سرزمین مکه

(۱). ابراهیم (۱۴): ۳۵.

(۲). آل عمران (۳): ۹۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۷۴

برای هدایت جهانیان و برکت عالمیان ساخته شده است. مشهور است که سنگ بنای کعبه را پیر پیامبران، ابراهیم (ع) گذاشت، اما از سخنان حضرت علی (ع) به دست می‌آید که آدم (ع) این خانه را ساخت. ابراهیم پایه‌های آن را بالا برد و بنای آن را محکم کرد؛

نمی‌بینید خدای سبحان، پیشینیان از آدم (ص) تا پسینیان از این عالم را آزمود- به حرمت نهادن- سنگ‌هایی بی‌زیان و سود که نبیند و نتواند شنید. پس خدا آن را خانه با حرمت خود ساخت و برای فراهم آمدن و عبادت مردمانش پرداخت. پس آن خانه را در سنگلاخی نهاد از همه سنگستان‌های زمین دشوارتر و ریگزار و ریش آن از همه کمتر. به درّه‌ای از دیگر درّه‌ها تنگ‌تر، میان کوه‌های سخت و ریگ‌هایی نرم دشوار گذر و چشمه‌هایی زه آب آن کم و جدا از هم، که شتر در آنجا فربه نشود و اسب و گاو و گوسفند علف نیابد. پس آدم و فرزندان او را فرمود تا روی بدان خانه دارند- و با حرمتش شمارند- پس خانه برای آنان جایگاهی گردید که سود سفرهای خود را در آن بردارند و مقصدی که بارهای خویش در آن فرود آرند؛ دل‌ها در راه دیدار آن شیدا، از دشت‌هایی بی‌آب و گیاه ... «۱»

ب. دعای ابراهیم

ابراهیم (ع) ملاحظه کرد که خداوند خانه‌اش را در سرزمینی قرار داده که زندگی در آن دشوار و بسی سخت است. از این رو از خداوند خواست

رَبَّنَا إِنِّي أَسِيَكْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ. «۲»

- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲؛ ر. ک: تفسیر نور الثقلین، ۱/ ۱۲۶-۱۲۹؛ اخبار مکه، ۱/ ۳-۳۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ۱/ ۳۰۰.
- (۲). ابراهیم (۱۴): ۳۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۷۵

پروردگارا؛ من (یکی از) فرزندانم را در دره‌ای بی کشت، نزد خانه محترم تو، سکونت دادم. پروردگارا؛ تا نماز را بپا دارند، پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات (مورد نیازشان) روزی ده، باشد که سپاسگزاری کنند.

دعای ابراهیم اجابت شد و مکه قبله همه آرزومندان گردید.

ج. تقدیس کعبه

خانه کعبه نزد همه ملت‌ها مقدّس بود. هندی‌ها معتقدند که روح سیفا اقنوم سوم آنان در حجر الاسود حلول کرده است. صائبان و کلدانیان، کعبه را یکی از هفت خانه بزرگ می‌دانستند. یهودیان مدعی‌اند که مطابق آیین ابراهیم (ع) خداوند را در خانه کعبه می‌پرستند ... «۱» به هر حال کعبه نزد همه امت‌ها و طوایف خصوصاً مردم عرب مقدّس بود. این تقدّس در طول عصر جاهلی نیز تداوم داشت. خصوصاً که مردم عرب آن را منبع عزّت و جای آرزوهای خود می‌دانستند. اقوام دیگر به واسطه کعبه به چشم حسادت و کینه به آنان می‌نگریستند. بارها برای ربودن این افتخار از مردم عرب اقدام کردند و لاقلاً برای کاستن از اهمیت آن تلاش نمودند. چنان که در رقابت با آن، در جاهای مختلف کعبه‌هایی را برای خود ساختند؛ از جمله:

۱. غسانی‌ها در حیره خانه‌ای در مقابل کعبه ساختند. «۲»
۲. در نجران خانه‌ای شبیه و مثل کعبه ساخته شد. کعبه نجران در شعر اعرشی آمده است. «۳»

- (۱). بنگرید: المیزان، ۳/ ۳۶۱-۳۶۲.

- (۲). حیاة محمد، ۶۳.

- (۳). معجم البلدان، ۶/ ۲۶۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۷۶

۳. در سرزمین شام، کعبه شام بپا شد. «۱»

۴. در یمن کعبه یمانی را ساختند. «۲»

ابرهه در یمن خانه‌ای ساخت و مردم را واداشت که آن را گرمی بدارند و به دور آن طواف کنند. او به پادشاه حبشه نوشت؛ کلیسایی برای تو ساختم که تا کنون احدی نساخته است. مردم عرب را رها نخواهم کرد تا حج آنان را از خانه کعبه به این خانه بگردانم. «۳» ابرهه آنجا را زینت کرد و با بهترین و گران‌بهاترین فرش‌ها فرش نمود، امّا نتوانست مردم یمن را از رفتن به مکه بازدارد تا چه رسد به اینکه سایر مردم و از جمله مردم مکه را از کعبه بگرداند. مردم عرب و از جمله اهالی یمن به انجام مناسک حج در اطراف کعبه ادامه دادند. پس از آن که یکی از افراد بنی کنانه، کلیسای ابرهه را آلوده کرد، موجبات خشم و غضب وی را

فراهم نمود. ابرهه چنان که مشهور است، تصمیم گرفت با سپاه فیل سوار خود، خانه کعبه را از بین ببرد، اما خداوند با فرستادن پرندگان به نام ابابیل او و سپاهانش را نابود کرد. «۴»

۵. پیش از ابرهه، تبع بن حسان کوشید، با انهدام کعبه، سنگ‌های آن را به یمن ببرد و در آنجا خانه‌ای بسازد که مورد احترام عرب باشد. خداوند شر او را هم دفع کرد. «۵»

(۱). البدایه و النهایه، ۲/ ۱۹۲.

(۲). همان.

(۳). الاصنام، ۴۷.

(۴). امالی طوسی، ۷۸؛ بحار الانوار، ۱۵/ ۱۳۶-۱۴۰؛ انساب الاشراف، ۱/ ۶۸؛ تاریخ ابن الوردی، ۱/ ۱۲۷؛ سیره ابن هشام، ۱/ ۵۱؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۱۸۹؛ سیره حلبی، ۱/ ۵۹-۶۱؛ بحار الانوار، ۱۵/ ۶۶-۷۲؛ ۱۳۱-۱۴۰.

(۵). ثمرات الاوراق، ۲۸۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۷۷

د. کعبه و بت‌ها

می‌گویند: عمرو بن لحي بزرگ قبیله خزاعه، آن هنگام که سرپرستی کعبه را بر عهده داشت، در سفری به شام، بت معروف هبل را با خود به مکه آورد و آن را در خانه کعبه قرار داد. این اولین بتی بود که بر روی کعبه قرار گرفت.

سپس دیگران از او پیروی کردند. چنان که بت پرستی در میان مردم عرب رواج پیدا کرد و هر قبیله برای خود بتی بر روی کعبه گذاشت و از نقاط مختلف برای پرستش آن به مکه می‌آمدند. شمار بت‌های کعبه به سیصد بت رسید.

هرگاه می‌خواستند حج بگزارند، نزد بت خود می‌ایستادند، نماز می‌خواندند، سپس تلبیه می‌گفتند تا به مکه می‌رسیدند. «۱» در هر خانه یک بت بود که اعضای خانواده آن را می‌پرستیدند. هرگاه کسی می‌خواست سفر کند، آخرین کارش در خانه این بت بود که بت را مسح کند و چون از سفر بازمی‌گشت، نخستین کارش در خانه، مسح بت بود. از این رو برخی عقیده دارند که پیش از انتقال هبل توسط عمرو بن لحي، از شام به مکه، کسی در حجاز بت پرست نبود. «۲»

در مقابل گروهی دیگر عقیده دارند که فرزندان اسماعیل از مکه بیرون نمی‌رفتند تا اینکه جمعیت آنان زیاد شد و شهر مکه گنجایش آنان را نداشت.

بین آن‌ها جنگ‌هایی به وقوع پیوست. گروهی مجبور شدند از مکه بیرون روند و در سرزمین‌های دیگر پراکنده شوند.

هر گروهی که از مکه بیرون می‌رفتند، یکی از سنگ‌های حرم را با خود می‌بردند و آنجا که فرود می‌آمدند، نصب می‌کردند و پیرامون آن طواف می‌نمودند. چنان که پیرامون کعبه طواف می‌کردند. این کار به سنگ‌پرستی

(۱). تاریخ یعقوبی، ۱/ ۲۵۵.

(۲). بنگرید: سیره حلبی، ۱/ ۱۰-۱۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۷۸

انجامید. بعدها دین پدرانشان را که دین اسماعیل بود، فراموش کردند و بت پرستی پیش گرفتند. «۱» با این حال چیزهایی از عهد ابراهیم و اسماعیل باقی بود که بدان عمل می‌کردند. از جمله: گرامیداشت و طواف به دور خانه کعبه، حج و عمره، وقوف در

عرفات و مشعر الحرام و قربانی؛ البته چیزهایی هم وارد مناسک حج کرده بودند که از آن نبود. «۲»
از دیدگاه ما، راز بت پرستی اعراب موضوع دوم است، اما عمرو بن لُحی، او نخستین کسی است که در پشت بام و پیرامون کعبه بت گذاشت و دیگران از او تبعیت کردند.

۵. سرپرستی کعبه

این منصب در ابتدا در دست فرزندان اسماعیل بود. سپس به دایی‌های جرهمی آنان رسید. گفته می‌شود: پس از آن عمالقه منصب تولیت کعبه را به دست گرفتند، اما دوباره به جرهم رسید. سپس هنگامی که شمار فرزندان اسماعیل رو به فزونی گذاشت و قدرت و توانی به دست آوردند، به رهبری رئیس خزاعه با جرهم جنگیدند و تولیت کعبه را از آنان گرفتند. این منصب همچنان در اختیار آنان بود تا این که قصی بن کلاب، جد چهارم رسول خدا (ص) از آنان گرفت.
تولیت کعبه به دست حلیل خزاعی پدر زن قصی بود. او منصب تولیت را پس از مرگ خود به دخترش که همسر قصی بود، واگذار کرد، اما کلید خانه را نزد مردی به نام ابو غبشان گذاشت. قصی آن را به یک خمره شراب از وی خرید. چنان که این معامله ضرب المثل رایج عرب شد که می‌گویند: ارزان‌تر از

(۱). الاصلنام، ۶.

(۲). همان.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۷۹

فروش ابو غبشان. در اثر این کار، جنگ‌هایی بین قریش و خزاعه روی داد که در نهایت قریش به پیروزی رسید. «۱»
دیدگاه دیگر در انتقال تولیت کعبه آن است که قصی تولیت آن را پس از جنگ‌هایی با خزاعه، به زور از آنان گرفت. «۲» دیدگاه سوم آن است که حلیل خزاعی به هنگام مرگ وصیت کرد که تولیت کعبه از دامادش قصی باشد. این نظر خزاعی هاست. «۳»
به هر حال، قصی در قرن دوم پیش از هجرت، خانه کعبه را تجدید بنا کرد «۴» و در کنار آن، دار الندوه را ساخت. قریش برای حکومت، قضاوت و مشورت در این محل گرد هم می‌آمدند. «۵»

(۱). البدایه و النهایه، ۲ / ۲۱۰.

(۲). تاریخ یعقوبی، ۱ / ۲۴۰؛ البدایه و النهایه، ۲ / ۲۰۷.

(۳). تاریخ یعقوبی، ۱ / ۲۳۹.

(۴). تاریخ الخمیس، ۱ / ۱۹.

(۵). بنگرید: سیره حلبی، ۱ / ۱۲-۱۵؛ تاریخ الخمیس، ۱ / ۱۵۵؛ تاریخ الامم و الملوک، ۲ / ۱۸-۱۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۸۱

فصل دوم دوران کودکی و جوانی پیامبر (ص)

۱. نسب پیامبر (ص)

ابو القاسم محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب، شیبه الحمد، بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن

غالب بن فهر بن مالک بن نصر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان. این نسب رسول اکرم (ص) مورد اتفاق مورخان است. بالاتر از آن مورد اختلاف فراوان است، اما بی تردید نسب عدنان به اسماعیل (ع) می‌رسد. از رسول خدا (ص) روایت است که «چون نسب من به عدنان رسید، بایستید.»^۱ مادر آن حضرت، آمنه دختر وهب بن عبد مناف، بزرگ بنی زهره بود.

۲. ایمان پدران پیامبر (ص)

اشاره

شیعیان امامی مذهب اتفاق نظر دارند که پدران پیامبر (ص) از عبد الله تا

(۱). کشف الغمّه، ۱/ ۱۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۸۲

آدم (ع) همه مؤمن و موحد بوده‌اند. «۱» علامه مجلسی بر این سخن افزوده، می‌گوید:

... همه آنان از صدیقان بوده‌اند: یا از پیامبران مرسل یا از اوصیای معصوم.

اگر برخی اظهار اسلام نکرده‌اند، شاید از روی تقیه بوده یا برای یک مصلحت دینی. «۲»

شیخ صدوق می‌فزاید:

مادر پیامبر (ص)، آمنه دختر وهب نیز مسلمان بود. «۳»

این بدان معنی است که در پدران رسول خدا (ص) جز خیر و برکت نبوده، آن حضرت همه را از آنان به ارث برده است. طهارت رسول از پلیدی و ناپاکی نیز این نکته را تأکید و تأیید می‌کند. علم جدید هم این را ثابت کرده که عامل وراثت نقش مهمی در تکوین شخصیت، خصلت‌ها و ویژگی‌های انسان دارد.

ابو حیان اندلسی می‌گوید: رافضیان عقیده دارند که پدران پیامبر (ص) مؤمن بوده‌اند. «۴» سایر فرقه‌های اسلامی پدر و مادر پیامبر (ص) و اجداد آن حضرت را کافر می‌دانند. البته برخی هم به ایمان آنان عقیده دارند. از جمله کسانی که به ایمان ابو طالب و پدران پیامبر (ص) تصریح کرده‌اند، می‌توان از اینان نام برد؛

مسعودی، یعقوبی، ماوردی، رازی در کتاب: اسرار التنزیل، سنوسی، تلمسانی در حاشیه شفاء و سیوطی که چندین رساله در این باره نوشته است. «۵»

در مقابل کسانی هم رساله‌هایی در اثبات کفر آنان نوشته‌اند: مثل: ابراهیم

(۱). بنگرید: اوائل المقالات، ۱۲؛ تصحیح الاعتقاد، ۶۷؛ تفسیر رازی، ۲۴/ ۱۷۳.

(۲). بحار الانوار، ۱۵/ ۱۱۷.

(۳). همان.

(۴). تفسیر البحر المحیط، ۷/ ۴۷.

(۵). از جمله رسائل سیوطی است: مسالك الحنفاء الدرج المنيفه، المقامه السندسیه، السبل الجلیه.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۸۳

حلبی و علی قاری که در شرح الفقه الاکبر، به تفصیل در این باره سخن گفته است. آنان سیوطی را به تساهل متهم کرده و گفته‌اند: هرگاه سخنان او موافق سخن پیشوایان نقاد نباشد، اعتباری ندارد. علاوه بر اجماع، امامیه معتقد است که روایات فراوانی بر ایمان پدران رسول خدا (ص) دلالت دارد. اجماع شیعه مستند به اخبار و روایات است.

علاوه بر این، دلائل شیعه به شرح زیر است؛

۱. رسول خدا (ص) فرمود: پیوسته خداوند مرا از صلب‌های پاک به رحم‌های پاک منتقل کرد تا آن که مرا به این جهان شما آورد و به پلیدی جاهلیت، آلوده‌ام نساخت. «۱» اگر در میان پدرانش کافری وجود داشت، پیامبر (ص) همه را به طهارت توصیف نمی‌کرد، زیرا خداوند فرموده است:

إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ. «۲»

مگر این که بگوییم: منظور پاکی از زنا، و یا پلیدی‌ها و رذالت‌ها است که ملازم کفر نمی‌باشد.

۲. خداوند خطاب به پیامبر (ص) فرمود:

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ، وَ تَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ. «۳»

از امام باقر، امام صادق (ع) و ابن عباس روایت شده که همواره پیامبر (ص) از صلب پیغمبری به صلب پیغمبری دیگر منتقل می‌شد. ممکن است، در این استدلال مناقشه شود که آیه می‌گوید: خداوند او را در حال عبادت و سجده می‌بیند، نه اینکه نقل او از صلب پیامبری به صلب پیامبر دیگر. اگر این روایت ثابت شود، می‌توان گفت که همه پدران او را در

(۱). مجمع البیان، ۴/ ۳۲۲؛ بحار الانوار، ۱۵/ ۱۱۷-۱۱۸؛ تفسیر رازی، ۲۴/ ۱۷۴؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۳۰؛ سیره دحلان، ۱/ ۱۸.

(۲). توبه (۹): ۲۸.

(۳). شعراء (۲۶): ۲۱۸-۲۱۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۸۴

برمی‌گیرد. شاید منظور این باشد که او را در حال انتقال در صلب پیامبران دیده است. چنان که در حال انتقال در صلب دیگران هم مشاهده نموده است. از سوی دیگر اثبات نبوت همه پدران رسول خدا (ص) کار بسیار مشکلی است.

۳. می‌توان در اثبات ایمان پدران پیامبر (ص) تا ابراهیم (ع) به این آیه استدلال کرد که می‌فرماید:

وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ «۱»

و یا این آیه:

وَ اجْعَلْهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ. «۲»

یعنی کلمه خداوند بایستی در نژاد و ذریه ابراهیم باقی مانده باشد و همواره گروهی از آنان بر فطرت خویش، خداوند را پرستش کنند. شاید همین اجابت دعای ابراهیم (ع) باشد که گفت:

وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ. «۳»

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي. «۴»

روشن است که اگر خداوند دعای ابراهیم (ع) را درباره همه فرزندان او اجابت نموده باشد، نباید ابو لهب بزرگ‌ترین مشرکین و شدیدترین دشمن رسول خدا (ص) باشد. این می‌رساند که واژه «من» برای تبعیض است.

ا. پدر ابراهیم

معتقدان به ایمان پدران پیامبر (ص) تا آدم با این اعتراض رو به رو هستند که قرآن بر کفر آزر پدر ابراهیم تأکید نموده است؛

(۱). بقره (۲): ۱۲۸.

(۲). زخرف (۴۳): ۲۸.

(۳). ابراهیم (۱۴): ۳۵.

(۴). ابراهیم (۱۴): ۴۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۸۵

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدِهِ وَعَدَاهَا إِنِّي أَتَّبِعُ لَّهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ. «۱»

به این اشکال چنین پاسخ داده‌اند:

ا. ابن حجر مدعی است که مطابق اجماع مورخان، آزر پدر ابراهیم (ع) نبوده است. او عمو یا جدّ مادری ابراهیم بود. «۲» پدرش

تاریخ نام داشت. از سوی دیگر به کار بردن واژه «اب» برای آزر مجازی است. همانند قول خداوند که می‌فرماید:

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِنِسِيِّهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ.

«۳»

اسماعیل از پدران یعقوب نبود، بلکه عموی اوست.

ب. استغفار ابراهیم برای پدر، در ابتدای جوانی بود. در حالی که وقتی به سن پیری رسید و صاحب فرزند شد، چنین برای پدر و

مادرش استغفار کرد؛

... رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ. «۴»

روشن است که «والد» و «اب» با هم تفاوت معنی دارد. واژه «اب» را بر مربی، عمو و جدّ هم به کار می‌برند. در حالی که واژه

نخست، اختصاص به پدر بی‌واسطه فرد دارد. بنابراین استغفار دوم برای پدر حقیقی‌اش بوده، در حالی که استغفار نخست به عمو یا

جدّش اختصاص داشت.

ج. شاید بتوان گفت: کسی که ابراهیم (ع) برایش آموزش خواست و سپس از او بیزاری جست؛ ایمان آورده باشد. از این رو دوباره

برای او آموزش خواست. از سوی دیگر برخی از بزرگان معتقدند که منشأ اجماع مورخان در

(۱). توبه (۹): ۱۱۴.

(۲). تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۳۵-۲۳۶.

(۳). بقره (۲): ۱۳۳.

(۴). ابراهیم (۱۴): ۴۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۸۶

این که آزر پدر ابراهیم نیست، تورات است. در این کتاب، پدر ابراهیم، تاریخ نامیده شده است.

در هر حال راهی نداریم، جز اینکه معتقد شویم منظور از «اب» عمو و مربی است نه پدر حقیقی. از سوی دیگر قبول نداریم که

استعمال این واژه مجاز باشد.

مسلم و دیگران روایت کرده‌اند که مردی از رسول خدا (ص) پرسید: پدرم کجاست؟ پیامبر (ص) فرمود: در آتش جای دارد. وقتی مرد خواست برود، حضرت او را خواست و فرمود: پدر من و پدر تو، هر دو در آتش هستند. «۱» از نظر ما این سخن درست نیست؛ زیرا:

أ. گذشت که همه پدران پیامبر (ص) مؤمن بوده‌اند.

ب. این روایت را حمّاد بن سلمه از ثابت از انس نقل کرده است. معمر هم همین روایت را از ثابت از انس نقل کرده است، اما به گونه‌ای که بر کفر پدر آن حضرت دلالت نمی‌کند. در روایت معمر، پیامبر (ص) به مرد فرمود:

هرگاه از قبر کافری گذر کردی، او را به آتش جهنم بشارت ده. «۲»

علمای حدیث جرح و تعدیل تأکید کرده‌اند که معمر از حمّاد دقیق‌تر است. مردم درباره حافظه حمّاد سخن گفته‌اند و روایات زشتی از طریق او رسیده و ربیع آن‌ها را در کتاب‌های خود آورده است. حمّاد نمی‌توانست حفظ کند و آن را به عنوان حدیث روایت کرد و ... «۳»

ج. این روایت به سند صحیح به شرط بخاری و مسلم، از طریق سعد بن ابی وقاص نقل شده است. در این نقل آمده: هرگاه از قبر کافری گذر کردی،

(۱). بنگرید: صحیح مسلم؛ صفه الصفوة، ۱/ ۱۷۲؛ الاصابه، ۱/ ۳۳۷؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۳۲.

(۲). سیره حلبی، ۱/ ۵۰؛ مسالک الحنفاء، ۵۴.

(۳). سیره حلبی، ۱/ ۵۱؛ فتح الباری، ۱/ ۳۹۷؛ تهذیب التهذیب؛ ۳/ ۱۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۸۷

او را به آتش جهنم بشارت ده. «۱»

د. چگونه مطابق اصرار اینان، پدر و مادر پیامبر (ص)، ابو طالب و عبد المطلب، در آتش جهنم جای دارند، اما ورقه بن نوفل که پیامبر (ص) را درک کرد، اما ایمان نیاورد، با لباس سندس در بهشت باشد؟! «۲» همین طور زید بن عمرو بن نفیل عموزاده عمر بن خطاب متکبرانه در بهشت قدم می‌زند. «۳» چنین است، در مورد امیه بن ابی الصلت که نزدیک بود در شعرش اسلام آورد! «۴» به نظر شما چگونه می‌توان احادیث متواتر و تواریخ پشت در پشت دال بر ایمان پدران رسول خدا (ص) را دور ریخت، اما در اثبات ایمان گروه دوم، به یک بیت شعر یا سخنی گذرا چنگ زد؟!

ب. توجیه شگفت

شگفت آور است که برخی روایت مذکور را چنین توجیه کرده‌اند که منظور از «اب» عموی او ابو طالب است، زیرا مردم عرب، عمو را نیز پدر می‌خوانند و پیامبر (ص) به فرزندی ابو طالب منسوب بود. ما نمی‌دانیم چرا این توجیه گر، عموی او ابو لهب را رها کرده و به سراغ ابو طالب آمده است، در حالی که کفر ابو لهب مسلم و قطعی است؟! عظیم آبادی در اینجا نیز تصریح کرده که این سخن هم ضعیف و باطل است. «۵»

(۱). سیره حلبی، ۱/ ۵۱؛ المصنّف، ۱۰/ ۴۵۴.

(۲). سیره دحلان، ۱/ ۳۹؛ البدایه و النهایه، ۲/ ۲۳۷.

(۳). الاغانی، ۳/ ۱۹۰.

(۴). عون المعبود، ۱۲/۴۹۴؛ سیره حلبی، ۱/۵۱.

(۵). عون المعبود، ۱۲/۴۹۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۸۸.

۳. میلاد پیامبر (ص)

اشاره

پیامبر (ص) بنا به قول مشهور در عام الفیل، چهل سال پیش از بعثت در مکه به دنیا آمد. «۱» مشهور شیعه و شماری از پیروان مکتب خلافت، آن است که در روز هفدهم ربیع الأول متولد شد. در حالی که مشهور اهل سنت و عقیده کلینی، روز دوازدهم همین ماه است. «۲» مطابق تأکید طبرسی و کلینی آن حضرت روز جمعه به دنیا آمد، اما دیگران روز دوشنبه را میلاد پیغمبر می‌دانند. گویند: مادرش در ایام تشریق، روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی حجه به او باردار شد. «۳» این گفته بی‌اشکال نیست، زیرا اگر در همان سال فرزندش را به دنیا آورده باشد، دوران بارداری او سه ماه و چند روز می‌شود و اگر در سال بعد وضع حمل کرده باشد، طول دوره بارداری به پانزده ماه می‌رسد. در حالی که حد اقل بارداری شش ماه و حد اکثر یک سال است. این دیدگاه مشهور شیعه است، مگر این که معتقد شویم چهار ماه بارداری، از اختصاصات آن حضرت بوده است.

أ. زادگاه پیامبر (ص)

پیامبر اکرم (ص) در شعب بنی هاشم یا شعب ابو طالب در خانه‌ای به دنیا آمد که محمد بن یوسف ثقفی آن را از ورثه عقیل بن ابی طالب (ره) به مبلغ یکصد هزار دینار خرید. سپس خیزران مادر هارون الرشید آنجا را خرید و مسجد کرد. مردم در آنجا نماز می‌خواندند «۴» و ضمن زیارت، بدان تبرک می‌کردند.

(۱). بنگرید: سیره مغلطای، ۶-۷؛ تاریخ الخمیس، ۱/۱۹۵.

(۲). الکافی، ۱/۳۶۴.

(۳). همان؛ بنگرید: تاریخ الخمیس، ۱/۱۹۶.

(۴). الکافی، ۱/۲۶۴. بنگرید: اخبار مکه، ۱/۴۳۳؛ تاریخ الامم و الملوک، ۱/۵۷۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۸۹.

همچنان بود تا این که «وهابی‌ها آنجا را منهدم کردند و مطابق عادت خود در جلوگیری از تبرک جستن به آثار پیامبران و صالحان، مردم را از زیارت آنجا بازداشتند و به اصطبل چارپایان تبدیل کردند.» «۱»

ب. دوران شیرخوارگی

گفته می‌شود، آمنه دو یا سه روز فرزندش را شیر داد. سپس ثویبه کنیز ابو لهب، چند روز به آن حضرت شیر داد. «۲» سپس حلیمه سعدیه به مکه آمد تا با پیدا کردن کودک شیرخوار، از حمایت خانواده و کمک هزینه‌ای که از آنان خواهد گرفت؛ بهره‌مند شود. هنگامی که پیامبر (ص) را به او دادند، در ابتدای امر این پیشنهاد را رد کرد، زیرا یتیم بود و پدر نداشت. حلیمه که از پیدا کردن

شیرخوار مایوس شد، بازگشت و او را با خود برد. محمد با خود خیر و برکت به خانه حلیمه آورد. حلیمه او را دو سال شیر داد. سپس او را به خانواده‌اش بازگرداند. برخی معتقدند که نپذیرفتن محمد به خاطر یتیمی نمی‌تواند، درست باشد، زیرا کفیل او عبد المطلب بزرگ مکه بود و مادرش آمنه دختر وهب از اشراف مکه. از سوی دیگر کسانی عقیده دارند که هنوز در آن ایام، پدرش عبد الله از دنیا نرفته بود. چند ماه پس از تولد پیامبر (ص) که گفته می‌شود، هفت یا هشت ماه و بیست روز بود، عبد الله از دنیا رفت. «۳»

ج. چرا بادیه؟

عادت اشراف مکه بود که فرزندان خود را برای شیرخواری به بادیه

(۱). اعیان الشیعة، ۷/۲.

(۲). قاموس الرجال، ۴۱۷/۱۰.

(۳). صفة الصفوة، ۵۱/۱؛ كشف الغمّة، ۱۶/۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۹۰

می‌فرستادند. آنان معتقد بودند که کودکان بادیه سالم‌تر، فصیح‌تر، قوی‌تر و از نظر اندیشه و قریحه نسبت به کودکان شهری برتری دارند.

۴. برادران رضاعی پیامبر (ص)

اشاره

گفته می‌شود، ابو سلمه و حمزه بن عبد المطلب برادران رضاعی پیامبر (ص) بودند، زیرا ثویبه کنیز ابولهب آنان را از شیر فرزندش مسروح، شیر داد. «۱»

صحت این گفته از نظر ما مورد تردید است. از این رو لازم است، اندکی در این باره توضیح دهیم؛

أ. تناقض روایات درباره مدت شیر خوردن:

در حالی که مطابق برخی روایات، ثویبه چند روز نامعین «۲» پیامبر (ص) را شیر داده، شماری دیگر از روایات این مدت را تقریباً چهار ماه بیان می‌کند. «۳»

در برخی روایات آمده که مادرش سه روز او را شیر داد، «۴» روایات دیگر هفت «۵» و نه «۶» روز، و حتی هفت ماه «۷» نیز گفته‌اند. در عین حال در برخی دیگر از روایات مدت معینی بیان نشده است.

این در حالی است که برخی می‌گویند: حلیمه سعدیه فقط هفت روز پس از تولد، آن حضرت را شیر داد اما نمی‌گوید که در این هفت روز چه کسی او

(۱). بنگرید: اسد الغابه، ۹۵/۳؛ البدء و التاریخ، ۸/۵؛ تاریخ یعقوبی، ۹/۲؛ تاریخ الخمیس، ۲۲۲/۱؛ دلائل النبوة (ابو نعیم)، ۱۱۳؛

سیره حلبی، ۳/ ۱۶۴؛ ذخائر العقبی، ۲۵۹.

(۲). کشف الغمّه، ۱/ ۱۵؛ الاصابه، ۴/ ۲۵۸، تاریخ الخميس، ۱/ ۲۲۲؛ الوفاء، ۱/ ۱۰۷.

(۳). تاریخ الخميس، ۱/ ۲۲۲.

(۴). همان؛ سیره حلبی، ۱/ ۸۸.

(۵). همان.

(۶). بنگرید: تاریخ یعقوبی، ۲/ ۹؛ تاریخ ابن وردی، ۱/ ۱۱۳.

(۷). مختصر التاریخ، ۳۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۹۱

را شیر می داد؟

از سوی دیگر می دانیم که پس از حلیمه، از هیچ کس شیر نخورد. حال اگر در این هفت روز فقط مادرش به او شیر داده است پس کی از ثویبه شیر خورد؟! نظر شما چیست؟

از سوی دیگر برخی تصریح می کنند که نخستین کسی که به آن حضرت شیر داد، ثویبه بود. «۱» در حالی که مطابق روایات دیگر نخستین کسی که او را شیر داد، مادرش آمنه بود. «۲»

ب. تناقض روایات درباره آزادی ثویبه:

پرسش این است که آیا هنگامی که ابو لهب بشارت تولد پیامبر (ص) را دریافت کرد، او را آزاد نمود یا حدود پنجاه سال بعد، اندکی قبل از هجرت یا پس از هجرت؟!

ج. مطابق این روایت، ثویبه پیامبر (ص)،

حمزه و ابو سلمه را از شیر فرزندش مسروح داد. از نظر ما تقریباً این گفته نادرست است، زیرا حمزه چهار سال از پیامبر (ص) بزرگ تر بود. «۳» برخی گفته اند: حمزه دو سال بزرگ تر بود. «۴» حتی با پذیرش صحت قول دوم، باز امکان ندارد که آن دو از شیر مسروح، برادر رضاعی همدیگر باشند. پذیرش قول نخست کار را با مشکل جدی تری رو به رو می کند. کسانی که قول دوم را ترجیح داده اند، قول اول را در صورتی درست دانسته اند که ثویبه آنان را دو زمان متفاوت شیر داده باشد. «۵»

(۱). بنگرید: الانس الجلیل، ۱/ ۱۷۶؛ صفه الصفوة، ۱/ ۵۶-۵۷؛ دلائل النبوه (ابو نعیم)، ۱۱۳؛ انساب الاشراف، ۱/ ۹۴؛ الاصابه، ۴/ ۲۵۸.

(۲). بنگرید: سیره حلبی، ۱/ ۸۸.

(۳). اعلام الوری، ۷؛ کشف الغمّه، ۱/ ۱۵؛ تهذیب الاسماء و اللغات، ۱/ ۱۶۸؛ انساب الاشراف، ۱/ ۸۴.

(۴). تهذیب الاسماء و اللغات، ۱/ ۱۶۸؛ الاصابه، ۱/ ۳۵۴؛ اسد الغابه، ۲/ ۴۶.

(۵). بنگرید: ذخائر العقبی، ۱۷۲؛ الوفاء، ۱/ ۱۰۷؛ سیره حلبی، ۱/ ۸۵-۸۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۹۲

این احتمال نمی تواند صحیح باشد، زیرا روایت تصریح دارد که آنان از شیر مسروح خوردند. محبّ الدین طبری در توجیه درستی

روایت می‌گوید: ممکن است ثویبه، حمزه را در پایان دوره شیرخوارگی وی و در ابتدای شیرخوارگی فرزندش شیر داده باشد و پیامبر (ص) را در ابتدای دوره شیرخوارگی او و در پایان دوره شیرخوارگی فرزندش. بنابراین حمزه چهار سال از پیامبر (ص) بزرگ‌تر است. «۱» از نظر ما هر چند این احتمال می‌تواند درست باشد، اما عادتاً بعید می‌نماید. چنان که مطابق برخی روایات، به هنگام وفای عبد المطلب به نذر خود، حمزه بالغ و رشید بود.

۵. درگیری دایه‌ها

مجاهد از ابن عباس پرسید: آیا دایه‌ها درباره شیر دادن محمد با هم منازعه و درگیری داشتند؟ پاسخ داد: آری، به خدای سوگند؛ همه زنان جنّ نیز خواهان شیر دادن او بودند ... اما او به حلیمه رسید. «۲»

ابو الحسن بکری در کتاب الانوار روایت کرده که:

شیوخ و اسلاف راوی ما حدیث کردند که مردم مکه رسم داشتند پس از هفت روز از تولد نوزاد برای او دایه می‌گرفتند تا او را شیر دهد. زنان زیادی برای شیردهی و تربیت محمد داوطلب شدند ... فرشته غیبی به آمنه خبر داد که دایه فرزندش در میان بنی سعد زندگی می‌کند و نام او حلیمه است. آمنه به انتظار آمدن حلیمه نشست تا این که از راه رسید و فرزندش را به او سپرد. «۳»

این روایت به روشنی بر نادرستی این سخن دلالت دارد که زنان شیرده به

(۱). ذخائر العقبی، ۱۷۲.

(۲). بحار الانوار، ۳۸۵ / ۱۵.

(۳). همان، ۳۷۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۹۳

خاطر یتیمی پیامبر (ص) از بردن او خودداری کردند و حلیمه چون کودک دیگری پیدا نکرد و دوست نداشت همراهانش با کودک شیرخوار برگردند و او دست خالی؛ از این رو بازگشت و او را گرفت.

این مطلب هم بر نادرستی سخن فوق دلالت آشکار دارد؛ عبد المطلب به حلیمه گفت

من پدر بزرگ او هستم و جای پدرش را می‌گیرم. اگر می‌خواهی او را به تو می‌سپارم و حق تو را می‌دهم. «۱»

روایت دیگری نیز علامه مجلسی از واقعه نقل کرده که بر نادرستی سخن مذکور دلالت می‌کند. «۲»

۶. داستان شقّ صدر

روایتی در صحیح مسلم از انس بن مالک آمده که می‌گوید:

روزی رسول خدا (ص) با کودکان بنی سعد بازی می‌کرد. جبرئیل نزد او آمد، او را گرفت و به پشت خوابانید و سینه‌اش را شکافت. قلب او را درآورد و لخته‌ای از آن بیرون کشید و گفت: این سهم شیطان از تو است.

سپس آن را در تشتی طلایی با آب زمزم شست و در جای خود قرار داد.

کودکان محله سراسیمه خود را به دایه‌اش حلیمه رساندند و به او خبر دادند که: محمد را کشتند ...

انس گفت: جای آن نخ‌ها را در سینه پیامبر (ص) دیدم. «۳» این حادثه باعث شد که پیامبر (ص) را به نزد مادرش بازگرداند.

تقریباً تمامی کتاب‌های حدیث و سیره مکتب خلافت از این روایت خالی

(۱). همان، ۳۷۱.

(۲). همان، ۳۴۱-۳۴۲.

(۳). صحیح مسلم، ۱/ ۱۰۱-۱۰۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۹۴

نیست. چنان که گفته‌اند: این کار پنج بار تکرار شد، چهار بار ثابت است و یک بار مورد اختلاف. یک بار در سال سوم، بار دوم در سن ده سالگی، بار سوم در سال بعثت و بار چهارم به هنگام اسراء. در مورد بار پنجم اختلاف نظر دارند.

از نظر ما این روایت نادرست است و داستان شق صدر یک بار و چند بار نمی‌تواند بهره‌ای از حقیقت داشته باشد. زیرا

۱. ابن هشام و دیگران گفته‌اند: علت بازگرداندن پیامبر (ص) این بود که تنی چند از نصاری حبشه، او را با دایه‌اش دیدند. از حلیمه درباره او سؤال کردند ... گفتند: این کودک را از تو می‌گیریم و او را به سرزمین و کشورمان می‌بریم ... «۱»

بدین ترتیب حدیث شکافتن سینه که علت بازگرداندن پیامبر (ص) را مسأله شق صدر می‌دانست، مورد شک و شبهه است.

۲. چگونه شکافتن سینه پیامبر (ص) می‌تواند علت بازگرداندن آن حضرت باشد، در حالی که می‌گویند: این حادثه در سه سالگی یا دو سال و چندماهگی حضرت اتفاق افتاد، اما هنگامی به مادرش بازگردانده شد که پنج سال را تمام کرده بود؟!

۳. آیا درست است که منبع و سرچشمه شر، غده یا لخته خونی در قلب باشد و برای رهایی از آن محتاج عمل جراحی؟!

آیا این بدان معنی نیست که هرکس می‌تواند با انجام عمل جراحی و ریشه‌کن نمودن این غده، انسانی پرهیزگار، پارسا و نیکوکار باشد؟!

آیا این غده یا لخته خون از میان بندگان فقط به رسول خدا (ص) ویژگی داشت؟ و خداوند فقط او را بدان مبتلا کرد؟ چرا؟!

۴. چرا این عمل چهار یا پنج بار در فاصله‌های زمانی دراز تکرار شد؟

(۱). بنگرید: سیره ابن هشام، ۱/ ۱۷۷؛ تاریخ الامم و الملوك، ۱/ ۵۷۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۹۵

چنان که چندین سال پس از بعثت، و دقیقاً در شب اسراء و معراج، پیامبر (ص) را تحت عمل جراحی قرار دادند؟!

آیا این لخته سیاه و سهم شیطان ریشه‌کن می‌شد و دوباره از نو رشد می‌کرد؟ آیا نوعی سرطان بود که عمل جراحی فایده‌ای ندارد و بلافاصله دوباره با قدرت و شدت بیشتری عود می‌کند؟!

چرا این غده پس از عمل چهارم یا پنجم عود نکرد تا نیاز به عمل دیگری باشد؟!

چرا خداوند، پیامبرش را بدون ارتکاب جرم چنین عذاب می‌دهد و شکنجه می‌کند؟ آیا نمی‌توانست از او را بدون این غده خلق کند؟!

۵. آیا اگر خداوند اراده کند که بنده‌اش انسان شرووری نباشد، برای اعمال قدرت خویش نیاز به چنین اعمال جراحی دارد، آن هم در پیش چشم و گوش مردم؟!

از این مهارت بی‌نظیر جبرئیل در انجام عمل جراحی بر روی بدن پیامبر اکرم (ص) تعجب می‌کنم! آیا این روایت بدان معنی نیست که رسول خدا (ص) در انجام عمل خیر مجبور بود و اراده او در این باره هیچ تأثیری نداشت؟ زیرا سهم شیطان به طور قهری و قطعی و با انجام عمل جراحی از او دور شده است. چنان که انس بن مالک جای بخیه‌ها را روی سینه‌اش دید!!

۶. چرا از میان پیامبران الهی فقط این عمل به پیامبر ما ویژگی پیدا کرد؟ آیا معقول است که فقط محمد (ص)، برترین و کامل‌ترین پیامبران، محتاج این عمل جراحی بود؟ بنابراین چگونه برترین و کامل‌ترین پیامبران خدا بود؟! یا این که شیطان را در آنان هم

سهمی بود که با عمل جراحی از بدنشان بیرون نشد، زیرا هنوز فرشتگان جراحی را یاد نگرفته بودند؟! ۷. آیا این سخن با آیات قرآن منافات ندارد که می‌گوید: شیطان را به بندگان مخلص خدا راهی نیست؛ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۹۶

الْمُخْلِصِينَ. «۱»

(شیطان) گفت: پروردگارا؛ به سبب آن که مرا گمراه ساختی، من (هم گناهانشان را) در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت، مگر بندگان خالص تو از میان آنان را.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ. * «۲»

در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. «۳»

در حقیقت، او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند، و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی نیست.

روشن است که پیامبران بهترین بندگان مخلص، مؤمن و متوکل خداوند.

حال چگونه تا زمان اسراء و معراج شیطان بر رسول اکرم (ص) سیطره داشت؟

علاوه بر آنچه گذشت، روایات داستان شق صدر به شدت با هم تناقض دارند. هاشم معروف الحسینی به تفصیل در این باره بحث کرده است. «۴»

در حقیقت این روایت را از مردم جاهلی گرفته‌اند. افسانه‌ای در الاغانی آمده که مفاد آن چنین است: امیه بن ابی الصلت خوابیده بود. دو پرنده آمدند.

یکی روی در خانه نشست و دیگری وارد خانه شد و سینه امیه را شکافت و قلبش را درآورد. آنگاه آن را به جای خود برگرداند. پرنده دوم به اولی گفت:

آیا متوجه شد؟ گفت: آری. گفت: آیا تزکیه شد؟ گفت: سربچی کرد.

مطابق نقل دیگری: امیه به خانه خواهرش آمد و روی تختی در گوشه خانه خوابید. راوی گفت: گوشه‌ای از سقف خانه شکاف برداشت و دو پرنده وارد شدند: یکی روی سینه امیه نشست و دیگری در جای خود ایستاد. آن که روی سیرت جاودانه ج ۱ ص ۱۹۶. داستان شق صدر ص: ۱۹۳

(۱). حجر (۱۵): ۳۹-۴۰.

(۲). اسراء (۱۷): ۶۵.

(۳). نحل (۱۶): ۹۹.

(۴). سیره المصطفی، ۴۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۹۷

سینه‌اش نشسته بود، سینه را شکافت و قلبش را بیرون آورد. پرنده دومی از او پرسید: آیا متوجه شد؟ گفت: بلی، متوجه شد. پرسید: آیا پذیرفت؟ گفت:

سربچی کرد. راوی گفت: پرنده قلب امیه را به جای اول برگرداند ... مطابق این روایت، چهار بار سینه او را شکافتند. «۱»

بدین ترتیب روشن می‌شود که داستان شق صدر، ساختگی و جعلی است و راز ساخت این داستان جز تأیید برخی عقاید فاسد و رد

عصمت پیامبر (ص) و صداقت قرآن نیست.

۷. فقدان پدر و مادر

اراده الهی چنان تعلق گرفت که پیامبر (ص) پیش از تولد یا در خردسالی پدرش را از دست بدهد. شاید برخی روایت نخستین را درست‌تر بدانند، زیرا یتیمی او را موجب تردید حلیمه سعدیه برای پذیرش او به شیرخوارگی می‌دانند. «۲» آن حضرت پس از بازگشت از بازگشت از بادیه، زمانی که چهار یا شش سال سن داشت، مادرش را از دست داد. مطابق برخی روایات سن پیامبر (ص) در زمان رحلت مادرش، بیش از این بود. شاید از این که حلیمه او را در پنج سالگی به مادرش برگرداند، به دست آوریم که آمنه در شش سالگی فرزندش، از دنیا رفت؛ مگر این که بگویند: او را به خانواده‌اش برگرداند. البته این احتمال بعید است. رسول خدا (ص) از خداوند اجازه خواست تا قبر مادرش را زیارت کند؛ خداوند به او اجازه فرمود. مسلم در صحیح خود روایت کرده که پیامبر (ص) فرمود:

(۱). بنگرید: الاغانی، ۳/ ۱۸۸ - ۱۹۰.

(۲). بنگرید: کشف الغمّه، ۱/ ۱۶؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۲۵۸، تاریخ الامم و الملوك، ۲/ ۳۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۹۸

از خدا اجازه خواستم که قبر مادرم را زیارت کنم. به من اجازه داد. پس به زیارت قبور بروید که شما را به یاد مرگ می‌اندازد. «۱»

۸. کفالت و سرپرستی پیامبر (ص)

رسول خدا (ص) در کنف حمایت جدّش عبد المطلب زندگی می‌کرد. عبد المطلب به نیکی از نوه‌اش سرپرستی کرد و تا او نمی‌آمد، غذا نمی‌خورد. حتی روایت شده که از پیامبری‌اش آگاه بود. مطابق این روایت به کسی که می‌خواست در سنین خردسالی پیامبر (ص) را از جایش بلند کند، گفت: فرزندم را رها کن که پادشاه است. «۲» علی الظاهر این روایت معتبر است. علاوه بر این پیش‌گویی سیف بن ذی یزن که به هنگام دیدار عبد المطلب از یمن، به او گفته بود و نیز دلایل و اشارات دیگر، این عقیده را در قلب عبد المطلب محکم کرد و موجب شد که پیامبر (ص) جایگاه ویژه‌ای نزد جدّش به دست آورد. «۳» عبد المطلب، در هشت سالگی پیامبر (ص) در گذشت، اما پیش از مرگ، سرپرستی او را به ابو طالب سپرد که نه بزرگ‌ترین فرزند پدر بود و نه ثروتمندترین آنها، زیرا بزرگ‌ترین آنها حارث بود و ثروتمندترین برادران عباس. عذر عباس این بود که در آن هنگام کوچک بود و فقط دو سال از پیامبر (ص) بزرگ‌تر. هر چند از نظر ما سنّ او خیلی بیشتر از این بود. از سوی دیگر ابو طالب برادر پدری و مادری عبد الله بود. مادرشان فاطمه مخزومی بود. طبیعی است که از این جهت نسبت به پیامبر (ص) مهربان‌تر و

(۱). کشف الغمّه، ۱/ ۱۶؛ صحیح مسلم، ۳/ ۶۵؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۳۳۵.

(۲). الکافی، ۱/ ۳۷۲.

(۳). بنگرید: البدایه و النهایه، ۲/ ۳۲۹ - ۳۳۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۱۹۹

عطوفت بیشتری داشته باشد.

ابو طالب و همسرش فاطمه بنت اسد آن قدر به فضایل و مکارم روحی و روانی و طهارت نفسانی آراسته بودند که شایسته کفالت رسول خدا (ص) باشند.

به هر حال عبدالمطلب از فرزندش ابو طالب پیمان گرفت که رعایت و کفالت رسول خدا (ص) را بر عهده گیرد. زیرا علاوه بر آنچه گذشت، او شریف‌ترین و گرامی‌ترین برادران خود بود و جایگاه ویژه‌ای نزد قریش داشت و منزلت او از همگان برتر بود. ابو طالب به نیکی از عهده این کار برآمد و همواره برادرزاده‌اش را گرامی و بی‌نهایت دوست می‌داشت و در طول زندگی، همیشه با دست و زبان او را یاری کرد. در این باره در فصل جداگانه‌ای سخن خواهیم گفت.

۹. سفر نخست پیامبر (ص) به شام

می‌گویند: پیامبر (ص) همراه عمویش ابو طالب به شام سفر کرد. در این سفر بحیرا، راهب بصری او را دید و به عمویش گفت: او پیغمبر این امت است.

بحیرا اصرار کرد که محمد را به مکه بازگردانند تا یهودیان که نشانه‌های پیغمبری را در او می‌بینند، او را نکشند. نشانه‌های پیغمبر آخر الزمان در کتاب‌های یهودیان آمده بود و از نظر بحیرا آن نشانه‌ها در محمد موجود بود. ابو طالب او را روانه مکه کرد.

در روایت ابو موسی اشعری آمده که بحیرای راهب همچنان ابو طالب را سوگند می‌داد تا این که او را برگرداند. ابو بکر، بلال را همراه محمد فرستاد.

راهب بصری به او نان شیرینی و روغن داد. «۱»

(۱). الثقات، ۴۴/۱؛ البدایة و النهایة، ۲/۲۸۵؛ تاریخ الامم و الملوک، ۲/۳۴؛ تاریخ الخمیس،

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۰۰

در یک روایت دیگر آمده که هفت نفر تصمیم گرفتند، محمد را بکشند، اما بحیرا نگذاشت. آنان با رسول خدا (ص) بیعت کردند و همراه او ماندند.

از نظر ما این روایات درست نیست. زیرا

أ. پیامبر (ص) در آن زمان دوازده سال سن داشت. برخی هم سن او را در این سفر، نه سال دانسته‌اند. «۱» از سوی دیگر ابو بکر بیش از دو سال از پیامبر (ص) کوچک‌تر بود و بلال پنج تا ده سال از ابو بکر کوچک‌تر. «۲»

آیا امکان دارد که ابو بکر در این سن و سال به شام سفر کند و در کارهای چنین مهمی فرمان دهد؟! آیا ممکن است بلال که در آن زمان کودک خردسالی بود یا مطابق برخی اقوال هنوز متولد نشده بود، در این سفر دور و دراز همراه ابو بکر باشد؟! آیا او می‌توانست مسئولیت بازگرداندن پیامبر (ص) از بصری به مکه را به عهده بگیرد؟! در حالی که پیامبر (ص) چندین سال از بلال بزرگ‌تر بود؟!

ب. مگر چه ارتباطی بین ابو بکر و بلال بود که او را چنین فرمان می‌دهد؟

ابو بکر صاحب بلال نبود، بلکه امیه بن خلف مالک او بود. آن چنان که خود می‌گویند: ابو بکر سی سال بعد او را خرید. «۳» این در صورتی است که نگوییم:

پیغمبر (ص) بلال را خرید و آزاد کرد. از این رو اصلاً ابو بکر مالک بلال نشد. «۴»

ج. راوی این خبر، ابو موسی اشعری است که هنوز به دنیا نیامده بود. چنان که می‌گویند: ابو موسی ده یا هشت سال پیش از بعثت متولد شد. همچنان که او

۲/ ۲۵۸؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۲۰؛ سیره دحلان، ۱/ ۴۹.

(۱). بنگرید: تاریخ الامم و الملوک، ۲/ ۳۳؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۲۰.

(۲). سیره حلبی، ۱/ ۱۲۰.

(۳). تاریخ الخميس، ۱/ ۲۵۹؛ سیره مغلطای، ۱۱.

(۴). در همین کتاب، در این باره صحبت خواهیم کرد.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۰۱

در سال هفتم هجری، سال فتح خیبر وارد مدینه شد. در حالی که مسأله فوق حدود سی سال پیش از بعثت بوده است. د. مطابق نقل مغلطای و دمیاطی ابو بکر اصلا در این سفر نبود. شاید به همین دلیل، ترمذی این حدیث را غریب خوانده و ابن کثیر در صحت آن تردید کرده است. چنان که ذهبی نیز گفته:

گمان می‌برم این حدیث ساختگی باشد. بخشی از آن باطل است. «۱»

راز ساختگی بودن این حدیث اثبات این مطلب است که ابو بکر سال‌ها پیش از بعثت به پیامبر (ص) ایمان آورد تا بدین ترتیب ایمان او از همگان حتی از علی (ع) و خدیجه (س) و بلکه از خود پیامبر (ص) هم پیش‌تر باشد!

نووی می‌گوید: ابو بکر از همه مردم زودتر مسلمان شد. او در بیست سالگی ایمان آورد. گفته‌اند: پانزده ساله بود که مسلمان شد. «۲» صفوری شافعی نیز مدعی است که «ایمان ابو بکر پیش از تولد علی بن ابی طالب بود.» «۳»

دیار بکری روایتی از ابن عتیاس درباره داستان بحیرای راهب آورده که در آخر آن می‌گوید: «پیش از آن که پیامبر (ص) مبعوث شود، یقین و تصدیق در قلب ابو بکر جا گرفت.» «۴»

به نظر شما چرا بحیرای راهب، بلال، حارث و دیگر کسانی را که در این قضیه حضور داشتند، از سابقان در اسلام نشمرده‌اند؟! مگر چه کسی از وقوع اسلام در قلب ابو بکر خبر دارد؟ آن هم پیش از آنان یا بدون آنان؟! از کجا فهمیدند که اسلام و تصدیق در قلب ابو بکر جا گرفت؟!

(۱). تاریخ الخميس، ۱/ ۲۵۹؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۲۰.

(۲). الغدیر، ۷/ ۲۷۲.

(۳). نزّهة المجالس، ۲/ ۱۴۷.

(۴). تاریخ الخميس، ۱/ ۲۶۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۰۲

این پرسش‌ها و گفته‌ها در صورتی است که اصل قضیه را درست بدانیم.

لازم می‌دانیم در پایان بحث به یک نکته دیگر اشاره کنیم. مطابق برخی روایات، راوی تردید دارد که آیا سفر پیامبر (ص) به شام همراه عمویش ابو طالب بود یا همراه جدّش عبدالمطلب؟! «۱» بدین ترتیب روایت ابو موسی که از همراهی ابو بکر و بلال سخن می‌گفت، مشکل‌تر و پیچیده‌تر می‌شود، زیرا چنان که آوردیم، پیامبر (ص) به هنگام وفات عبدالمطلب هشت ساله بود.

از نظر ما درست آن است که عمویش ابو طالب با او به مکه بازگشت «۲» و نه ابو بکر، و نه دیگران. پیامبر (ص) سفر دیگری هم به

شام داشت که در جای خود از آن سخن خواهیم گفت.

۱۰. شبانی و گوسفندچرانی

برخی از مورّخان بیان کرده‌اند که پیامبر (ص) در قبیله بنی سعد، آنجا که دوره شیرخوارگی خود را گذراند؛ گوسفندچرانی کرد. چنان که برای خانواده‌اش و حتی برای مردم مکه نیز شبانی کرد. برخی از جمله بخاری در باب اجاره و دیگر ابواب فقهی از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که فرمود:

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر اینکه پیش از آن گوسفندچرانی کرد. صحابه پرسیدند: شما هم؟! فرمود: آری، در ازای دریافت قراریط برای مردم مکه گوسفندچرانی کردم. «۳»

قراریط را جزئی از درهم و دینار دانسته‌اند که با آن خریدهای ناچیز و اندک را انجام می‌داده‌اند. «۴»

(۱). الطبقات الکبری، ۱/ ۱۲۰؛ ۲/ ۲۸۶.

(۲). المصنّف، ۵/ ۳۱۸؛ سیره ابن هشام، ۱/ ۱۹۴.

(۳). صحیح بخاری، ۴/ ۳۶۳؛ سیره دحلان، ۱/ ۵۱.

(۴). سیره حلبی، ۱/ ۱۲۵؛ سیره دحلان ۱/ ۵۱؛ فتح الباری، ۴/ ۳۶۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۰۳

ما، در صحت این داستان تردید جدی داریم که رسول خدا (ص) برای کسانی جز خانواده‌اش در مقابل اجرتی چنین پست که حتی پیرزنان هم از گرفتن آن ابا دارند، برای مردم مکه شبانی کرده باشد. این مبلغ در مقابل وقت و زحمتی که صرف چرانیدن گوسفندان می‌شود، بسیار ناچیز است. دلایل ما به شرح ذیل است؛

أ. یعقوبی که یکی از معدود مورّخان دقیق است، تأکید کرده که پیامبر (ص) هرگز اجیر کسی نبوده است. «۱»

ب. روایات در این باره تناقض دارد. در حالی که در برخی واژه «لاهل»- برای خانواده‌ام- آمده، برخی دیگر می‌گویند: «لاهل مکه»- برای مردم مکه- در حالی که در برخی روایات واژه «قراریط» آمده، در شماری دیگر کلمه «اجیاد» ثبت شده است. در صورتی که راوی همه این روایات یک نفر باشد، قطعاً از او نمی‌پذیرند. بلی، برخی گفته‌اند: مردم عرب، قراریط را نمی‌شناختند. این واژه نام مکانی در مکه است. «۲» سؤال این است که چرا فقط در همان مکان شبانی کرد؟ و چرا به جاهای دیگر نرفت؟! با صرف نظر از آنچه گذشت، اختلاف روایت در واژه‌های «قراریط» و «اجیاد» از این جهت است که هر دو واژه نام یک محل یا دو محل نزدیک به هم بوده است. با این حال ممکن است اشکال شود که در روایت بخاری «علی قراریط» آمده و واژه «علی» ظاهراً بر اجرت دلالت دارد. شاید بتوان چنین پاسخ داد که قراریط نام کوهی در مکه بوده و پیامبر (ص) بالای آن، گوسفندچرانی کرده است. باید دانست که بر صحت هیچ یک از این احتمالات، شاهی نداریم. وانگهی در صورتی باید سراغ این شواهد رفت که سند روایت صحیح باشد و از معصوم (ع) نقل کنند.

(۱). تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۱.

(۲). فتح الباری، ۴/ ۳۶۴؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۳۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۰۴

در حالی که در این مورد، وضع چنین نیست، بلکه روایت از ابو هریره و دیگر کسانی است که نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد.

۱۱. سفر دوم پیامبر (ص) به شام

می‌گویند: پیامبر (ص) برای بار دوم در سن بیست سالگی به شام مسافرت کرد. «۱» این سفر، یک سفر تجارتي بود که به پیشنهاد ابو طالب برای خدیجه انجام شد. هنگامی که روزگار بر آنان سخت شد و سال‌های دشواری را تجربه می‌کردند، ابو طالب پیشنهاد کرد که همانند دیگران اموالی از خدیجه بگیرد، اما پیامبر (ص) حاضر نشد خود را به خدیجه عرضه کند. هنگامی که خدیجه از این گفتگو باخبر شد، خود اقدام کرد و دو برابر اموالی که به دیگران می‌داد، در اختیار حضرت گذاشت، زیرا پیامبر (ص) را به امانت‌داری، راست‌گویی و اخلاق کریمانه می‌شناخت. مطابق روایت برخی، ابو طالب خودش با خدیجه در این باره صحبت کرد. خدیجه شادمانی و تمایل خود را به این کار اظهار داشت و آنچه اجرت می‌خواست، به او داد.

پیامبر (ص) با اموال خدیجه به شام رفت و چند برابر دیگران سود کرد. در این سفر برخی کرامات از آن حضرت دیده شد. هنگامی که کاروان بازگشت، میسره غلام خدیجه که همراه پیامبر (ص) بود، داستان را به خدیجه گزارش کرد. او نیز علاوه بر گزارش میسره، آنچه را خودش از پیامبر (ص) دیده بود، به ورقه بن نوفل که پسر عمویش بود- و البته ما، در این باره تردید داریم- خبر داد. ورقه به او گفت: اگر آنچه گفتی، درست باشد، بدان که او پیغمبر این امت است. «۲»

(۱). بحار الانوار، ۹/۱۶؛ کشف الغمّه، ۱۳۵/۲؛ سفر تجارتي او به بازار حبشه در تهامه بود.

(۲). بنگرید: البدایه و النهایه، ۲/۲۹۶؛ سیره حلبی، ۱/۱۳۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۰۵

از این پس خدیجه زمینه را برای ازدواج با محمد (ص) فراهم نمود. در این باره در صفحات بعدی سخن خواهیم گفت. ما، در برخی از گفته‌های مربوط به سفر تجارتي شام تردید داریم. خصوصاً درباره اظهارات ورقه که حتی پس از بعثت هم ایمان نیاورد. همچنان که نمی‌توانیم بپذیریم که خدیجه آن حضرت را برای این تجارت، اجیر کرده باشد. یعقوبی مورخ دقیق و متقدم می‌گوید: آنچه مردم می‌گویند که خدیجه او را اجیر کرد، درست نیست.

پیامبر (ص) هرگز اجیر کسی نشد. «۱»

عزت نفس پیامبر (ص) و پدرانیش و نیز شرافت و سیادت ابو طالب موجب می‌شود که آنچه را در این باره به عموی حضرت نسبت داده‌اند، بعید بدانیم. بر این اساس، سفر پیامبر (ص) به شام به گونه شراکت و مضاربه با خدیجه بوده است.

روایت جناب‌زی نیز بر این مطلب دلالت دارد. این روایت به صراحت بیان می‌کند که سفر تجارتي پیامبر (ص) به گونه مضاربه بود و لا غیر. «۲»

روایت علامه مجلسی هم مؤید این مطلب است. او روایت می‌کند که ابو طالب با محمد (ص) از تجارت مردم با اموال خدیجه سخن گفت و او را تشویق کرد که او هم چنین کند. این گونه بود که پیامبر (ص) به شام رفت. «۳»

(۱). تاریخ یعقوبی، ۲/۲۱.

(۲). کشف الغمّه، ۲/۱۳۴؛ بحار الانوار، ۹/۱۶.

(۳). بحار الانوار، ۶/۲۲؛ الخرائج و الجرائح، ۱۸۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۰۷

فصل سوم ازدواج با خدیجه (س)

۱. مراسم خواستگاری

خدیجه شریف‌ترین، ثروتمندترین و زیباترین زنان قریش بود. در جاهلیت به «طاهره» (۱) معروف بود و او را «سیده قریش» می‌خواندند. همه مردان قریش خواهان همسری او بودند. (۲) بزرگان قوم از او خواستگاری کردند و اموال فراوانی به او پیشنهاد نمودند. از جمله باید از عقبه بن ابی معیط، صلت بن ابی یهاب، ابو جهل و ابو سفیان نام برد. (۳) خدیجه همه را رد و محمد را انتخاب کرد که او را به اخلاق کریمانه، شرافت نفس و سجایای اخلاقی می‌شناخت. تقریباً به سبب انبوهی از روایات که همدیگر را تقویت می‌کنند، یقین داریم که ابتدا خدیجه تمایل خود را به ازدواج با پیامبر (ص) اظهار کرد. (۴)

ابو طالب با خانواده و شماری از مردان قریش برای خواستگاری از خدیجه نزد ولی‌اش که عموی او عمرو بن اسد بود، رفت. پدر خدیجه در جنگ‌های

(۱). بنگرید: الاصابه، ۴/ ۲۸۱-۲۸۲؛ تاریخ الاسلام (ذهبی)، ۲/ ۱۵۲؛ تهذیب الاسماء و اللغات، ۲/ ۳۴۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۲/ ۱۱۱؛ الروض الانف، ۱/ ۲۱۵؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۲۶۴.

(۲). بنگرید: البدایه و النهایه، ۲/ ۲۹۴؛ بهجۀ المحافل، ۱/ ۴۷؛ سیره ابن هشام، ۱/ ۲۰۱؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۲۶۳؛ الطبقات الکبری، ۱/ ۱۳۱.

(۳). بحار الانوار، ۱۶/ ۲۲.

(۴). کشف الغمّه، ۲/ ۱۳۹؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۳۸؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۲۶۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۰۸

فجار یا پیش از آن کشته شده بود.

روایات دیگری که می‌گوید: ابو طالب برای خواستگاری خدیجه نزد ورقه بن نوفل و عمویش، یا فقط نزد ورقه رفت؛ (۱) از نظر ما مردود است، زیرا علاوه بر این که در مورد روایت نخست و خواستگاری از عمرو بن اسد اجماع وجود دارد (۲) حضور ورقه در قضایای مربوط به پیغمبر (ص) ما را وامی‌دارد که در شخصیت حقیقی یا اسطوره‌ای وی به شدت تردید کنیم. همان نقشی که یک بار به پدر خدیجه داده می‌شود و بار دیگر به عمویش، بار سوم با همان کلمات و جمله‌ها و حتی مواضع و حرکات به ورقه داده می‌شود. (۳)

به هر حال، ابو طالب به خواستگاری خدیجه رفت نه آن چنان که ابن هشام می‌گوید: حمزه. (۴) زیرا از یک سو با منزلت و سیادت ابو طالب در میان قریش هماهنگی ندارد و از سوی دیگر حمزه فقط دو یا چهار سال از پیغمبر بزرگ‌تر بود. چنان که مخالف عقیده عموم مورّخان نیز هست. به نظر می‌رسد که دست‌هایی تلاش کرده تا به گونه‌ای این فضیلت را از ابو طالب سلب و به دیگران منسوب کنند. اگر چه تلاش ناموفق و نامیمونی است.

مطابق مشهور ابو طالب پانزده سال پیش از بعثت رسول اکرم (ص) خدیجه را برای برادرزاده‌اش خواستگاری کرد. او بنا به نقل مورّخان در خطبه خواستگاری گفت:

سپاس خدای این خانه را که ما را از فرزندان ابراهیم و نسل اسماعیل قرار داد و ما را در حرم امن فرود آورد، و ما را حاکمان بر مردم ساخت، و ما را در شهری که در آن زندگی می‌کنیم، گرامی داشت.

(۱). الکافی، ۵/ ۳۷۴؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۲۹.

(۲). سیره حلبی، ۱/ ۱۳۷.

(۳). همان.

(۴). بنگرید: سیره ابن هشام، ۱/ ۲۰۱؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۳۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۰۹

سپس این برادرزاده‌ام با هیچ کدام از مردان قریش مقایسه نمی‌شود، مگر این که بر او برتری دارد و با هیچ فردی قیاس نمی‌شود، مگر این که از او با عظمت‌تر است. همتایی در میان خلق ندارد، اگر چه از نظر مال، تهیدست است و ثروت اندک دارد؛ ثروت، بهره دگرگون و سایه گذر است. او را تمایلی به خدیجه هست. نزد تو آمده‌ایم تا با رضایت و دستور خودش، او را از تو خواستگاری کنیم. کابین او بر عهده خودم است و هر چه بخواهید، فعلاً یا بعداً از مال خود می‌پردازم. به خدای این خانه سوگند، او را بهره‌ای عظیم است و دینی گسترده و رأیی کامل. «۱»

۲. مهریه خدیجه

به هر حال ابو طالب، چنان که به صراحت از خطبه خواستگاری به دست می‌آید، کابین خدیجه را از مال خود تعهد کرد، اما خدیجه نپذیرفت و آن را از مال خودش تضمین نمود. برخی گفتند: شگفتا! مهریه برای مردان و بر عهده زنان؟! ابو طالب به خشم آمد و گفت: اگر مثل برادرزاده من باشند، مردان را با گران‌ترین قیمت‌ها و بالاترین کابین‌ها می‌خواهند و هرگاه مردان، همانند شما باشند، کسی با آنان ازدواج نمی‌کند، مگر با مهریه‌های بسیار گران. برخی روایات می‌رساند که رسول خدا (ص)، خودش بیست بچه شتر ماده را مهر خدیجه کرد. این روایت با آنچه گذشت، منافاتی ندارد، چه ممکن است، ابو طالب، مهریه را تضمین کرده باشد یا فقط خدیجه بدون ابو طالب یا خدیجه برای ابو طالب. برخی گفته‌اند که علی (ع) مهریه خدیجه را تعهد کرد. گفته‌اند: این سخن

(۱). الکافی، ۵/ ۳۷۴؛ بحار الانوار، ۱۶/ ۱۴؛ مناقب آل ابی طالب، ۱/ ۴۲؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۳۹؛ تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۰؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۶۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۱۰

غلط است، زیرا بنا بر همه اقوال مربوط به عمر آن حضرت، در این زمان هنوز علی (ع) به دنیا نیامده بود. «۱» ما هر سخنی را در این که علی (ع) در خواستگاری خدیجه حضور داشته، رد می‌کنیم و آن را بس شگفت‌آور می‌دانیم. این بدان معنی است که علی (ع) به هنگام شهادت هفتاد و شش سال سن داشته است. در حالی که احدی چنین عقیده‌ای ندارد. مقدار مهریه را بیست بچه شتر ماده گفته‌اند. چنان که در روایت دیگری، چیزی بیشتر از دوازده اوقیه معادل پانصد درهم ثبت شده است. مقادیر دیگری هم گفته‌اند. «۲»

۳. سن خدیجه به هنگام ازدواج

دیدگاه‌های متفاوتی درباره عمر خدیجه به هنگام ازدواج با رسول اکرم (ص) بیان کرده‌اند، چنان که بین ۲۵ تا ۴۶ سال در نوسان است؛

۱. ۲۵ سال؛ بیهقی آن را صحیح خوانده است. «۳»

۲. ۲۸ سال؛ شمار زیادی آن را ترجیح داده‌اند. «۴»

۳. ۳۰ سال «۵»

۴. ۳۵ سال «۷»

۶. ۴۴ سال «۶»

۷. ۴۵ سال «۸»

(۱). سیره حلبی، ۱/ ۱۳۹؛ سیره مغلطای، ۱۲؛ الاوائل، ۱/ ۱۶۱.

(۲). بنگرید: تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۶۴؛ مجمع الزوائد، ۹/ ۲۱۹؛ تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۰.

(۳). دلائل النبوه (بیهقی)، ۲/ ۷۱؛ البدایه و النهایه، ۲/ ۲۹۴.

(۴). شذرات الذهب، ۱/ ۱۴؛ انساب الاشراف، ۱/ ۹۸؛ تهذیب تاریخ دمشق، ۱/ ۳۰۳؛ سیر اعلام النبلاء، ۲/ ۱۱۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ۱/ ۳۰۳.

(۵). بنگرید: سیره حلبی، ۱/ ۱۴۰؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۶۴؛ سیره مغلطای، ۱۲.

(۶). تهذیب تاریخ دمشق، ۱/ ۳۰۳.

(۷). سیره ابن کثیر، ۱/ ۶۲۵؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۴۰.

(۸). تهذیب الاسماء و اللغات، ۲/ ۳۴۲؛ مختصر التاریخ، ۲/ ۲۷۵؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۴۰؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۰۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۱۱

۵. ۴۰ سال «۳»

۸. ۴۶ سال «۴»

هر چند شمار زیادی از جمله ابن العماد قول دوم را بر سایر اقوال ترجیح داده‌اند، امّا بیهقی قول نخست را صحیح می‌داند. او می‌گوید:

خدیجه شصت و پنج سال عمر کرد. گفته‌اند: پنجاه سال سن داشت. این صحیح‌تر است. «۵»

بنابراین اگر خدیجه ۱۵ سال پیش از بعثت با رسول خدا (ص) ازدواج کرده باشد، چنان که بیهقی در این باره جزم دارد، «۶» این بدان معنی خواهد بود که او که در سال دهم بعثت از دنیا رفته، می‌بایست به هنگام ازدواج ۲۵ سال سن داشته باشد. کسان دیگری غیر از بیهقی هم این قول را ترجیح داده‌اند. «۷»

هر چند حاکم نیشابوری که قول دوم را از ابن اسحاق نقل کرده است، نظر صریح خود را در این باره بیان نمی‌کند، امّا آنجا که از هشام بن عروه نقل می‌کند که خدیجه در سن شصت سالگی درگذشت؛ می‌گوید: این سخن، شاذ است. آنچه من معتقدم این است که به شصت سالگی نرسید. «۸» این سخن حاکم دلالت دارد که قول پنجم که می‌گوید: خدیجه در چهل سالگی با پیامبر (ص)

(۳). انساب الاشراف، ۱/ ۹۸؛ سیره مغلطای، ۱۲؛ المواهب اللدنیه، ۱/ ۳۸؛ شذرات الذهب، ۱/ ۱۴؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۶۴.

(۴). بنگرید: انساب الاشراف، ۱/ ۹۸.

(۵). دلائل النبوه (بیهقی)، ۲/ ۷۱.

(۶). همان؛ البدایه و النهایه، ۲/ ۲۹۵.

(۷). محمد رسول الله، ۴۶.

(۸). مستدرک حاکم، ۳/ ۱۸۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۱۲

ازدواج کرد، شاذ است. از نظر وی سنّ خدیجه در این زمان کمتر از سی و پنج سال بوده است. با این حال به صراحت اعلام نکرده که خدیجه چندساله بود که با پیامبر (ص) ازدواج کرد: سی ساله، بیست و هشت ساله یا بیست و پنج ساله؟

۴. یتیم قریش، افسانه رسوا

ابن اسحاق می گوید: خدیجه به محمد (ص) گفت: محمد؛ آیا ازدواج نمی کنی؟ گفت: با که؟ گفت: با من. محمد گفت: مرا چه به تو؟ تو بانوی قریش و من یتیم قریش؟ خدیجه گفت: خواستگاری کن. «۱»

برخی می گویند: ابو طالب به پیامبر (ص) گفت: می ترسم که قبول نکنند. او بانوی قریش است و تو یتیم قریش! ابو طالب، حمزه را به جای خود فرستاد، زیرا می ترسید، اگر خودش برود و او را رد کنند، رسوایی به بار خواهد آمد. «۲»

در روایت دیگری آمده، هنگامی که خدیجه از ابو طالب خواست که او را برای محمد از عمویش خواستگاری کند، ابو طالب به او گفت: خدیجه، مرا مسخره نکن! «۳»

ما تردید نداریم که همه این سخنان دروغ است. چگونه ممکن است، مردی که بیش از ۲۵ سال سن دارد، خود را یتیم بخواند؟ از سوی دیگر می دانیم که پیامبر (ص) در اصیل ترین خانواده عرب نژاد رشد کرد و تربیت شد؛ حال چگونه نمی دانست که یتیم، فقط بر کودک نابالغ اطلاق می شود؟!

بیان چنین واژه هایی از مردی در حدّ و قواره رسول اکرم (ص) با عنایت به

(۱). سیره حلبی، ۱/ ۱۳۸.

(۲). الاوائل، ۱/ ۱۶۰-۱۶۱.

(۳). سیره حلبی، ۱/ ۱۳۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۱۳

آنچه در بالا بدان اشاره کردیم، از محالات است و تحت هیچ شرایطی نمی توان پذیرفت که پیغمبر (ص) چنین واژه هایی را به کار برده باشد.

از سوی دیگر چرا فقط محمد (ص)، یتیم نامیده شود؟ در حالی که وقتی عبدالمطلب از دنیا رفت، فرزندان، عباس و حمزه کودکان خردسالی بودند که به سنّ بلوغ نرسیده بودند. «۱»

ظاهراً این سخن، ساخته دشمنان دین، یا اهل کتاب یا اذناب امویان است که همواره می کوشیدند به گونه ای از منزلت و شأن رسول اکرم (ص) بکاهند.

شاید درست آن باشد که این سخن را زنان قریش بر زبان رانده باشند. ما، در این باره به هنگام سخن از ازدواج های قبلی خدیجه و نادرستی آن، بحث خواهیم کرد.

همین طور مطالب زیر هم دروغ است که می گوید: عموی خدیجه نمی پذیرفت که با محمد، یتیم ابو طالب ازدواج کند. «۲» از این رو خدیجه حيله ای اندیشید و به او شراب نوشانید تا در حالت مستی او را به ازدواج محمد (ص) درآورد، و چون به هوش آمد، خود را در مقابل کار انجام شده دید و به ناچار پذیرفت!

یا این سخن که می گوید: محمد (ص) پیش از ازدواج بر خدیجه وارد شد.

خدیجه دست او را گرفت و به سینه خود چسبانید. «۳» این سخنان و گفته هایی از این دست با اخلاق و سجایای والای پیامبر اکرم

(ص) و سیره آن حضرت، کاملاً- ناسازگار است و قطعاً دروغ. هدف از طرح چنین مطالبی، کاستن از منزلت و فضایل آن گرامی است.

(۱). این دیدگاه علامه سید مهدی روحانی (ره) است.

(۲). سیره حلبی، ۱/ ۱۳۸؛ مسند احمد، ۱/ ۳۱۲؛ مجمع الزوائد، ۹/ ۲۲۰.

(۳). سیره حلبی، ۱/ ۱۴۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۱۴

۵. ثروت خدیجه

برخی از دشمنان اسلام سخنانی بر زبان می‌آورند که شواهد تاریخی بر بطلان و نادرستی آن دلالت دارد. آنان می‌گویند: محمد به خاطر ثروت خدیجه با او ازدواج کرد. «۱» زندگی پیامبر (ص) از اوّل تا آخر بهترین شاهد بر این گفته است که ثروت از نظر او هیچ ارزشی نداشت. خدیجه تمام ثروت خود را به میل خویش در راه اسلام و پیشرفت دین خرج کرد نه در راه پیامبر (ص) و خواسته‌های شخصی او. از سوی دیگر خدیجه خود را برای ازدواج با پیامبر (ص) عرضه کرد «۲» نه این که محمد (ص) خواهان ازدواج با خدیجه شد تا گفته شود که به خاطر ثروت خدیجه، تقاضای ازدواج کرد.

۶. خدیجه در میان زنان قریش

عموم مورّخان تأکید کرده‌اند که خدیجه زیباترین زنان قریش بود. همچنان که بافضیلت‌ترین همسر رسول اکرم (ص) بود. شاید همین نکته حسادت برخی از زنان پیغمبر (ص) نسبت به خدیجه را تفسیر کند. آن گونه که حتی پس از وفات خدیجه با این که هرگز با هم در خانه پیامبر اکرم (ص) نبودند، از او بدگویی می‌کرد و می‌کوشید تا هر چه بیشتر از منزلت و شأن او بکاهد. آن چنان که از سخنان امام باقر (ع) به دست می‌آید، از نظر فضیلت، اخلاص، ولایت و حتی زیبایی و جمال، امّ سلمه پس از خدیجه، رتبه دوم را در میان زنان پیامبر (ص) داشت. به هر حال زنان صاحب جمال و اخلاص پیغمبر (ص) همواره مورد بغض

(۱). النبوه، ۶۳.

(۲). سیره حلبی، ۱/ ۱۳۷؛ سیره ابن هشام، ۱/ ۲۰۰؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۲۶۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۱۵

و حسادت آن دسته از زنان او بودند که نه بهره‌ای از جمال داشتند و نه به ادب رفتار با رسول (ص) آراسته بودند، بلکه همواره با کارها و مواضع، و حتی سخنان خود آن حضرت را آزار و اذیت می‌کردند.

۷. ازدواج‌های قبلی خدیجه؟

گفته می‌شود: پیامبر (ص) با دختری جز عایشه ازدواج نکرد. خدیجه پیش از پیامبر (ص) با دو نفر دیگر ازدواج کرده بود و از آنان فرزند هم داشت. آن دو مرد، عتیق بن عائد بن عبد الله مخزومی و ابو هاله تمیمی بودند. ما، در این ادعا تردید داریم و احتمال قوی می‌دهیم که آنچه در این باره می‌گویند، ساخته دست سیاست بازان باشد. ما نمی‌خواهیم

از اختلاف مورخان درباره نام وی به تفصیل بحث کنیم که آیا ابو هاله، نباش بن زرارۀ است یا زرارۀ بن نباش یا هند یا مالک؟ و آیا از صحابه بود یا نه؟ آیا ابتدا با او ازدواج کرد یا با عتیق؟ «۱»

در این باره نیز نمی‌خواهیم بحث کنیم که آیا هند از این شوهر بود یا از آن یکی؟ و اگر فرزند عتیق بود، دختر بود «۲» و گرنه پسر. و آیا در جنگ جمل همراه علی (ع) بود و کشته شد یا در بصره در اثر طاعون؟ «۳» با این حال چند نکته را به اختصار بیان می‌کنیم؛ ا. ابن شهر آشوب می‌گوید:

احمد بلاذری و ابو القاسم کوفی در کتاب‌های خود، و سید مرتضی در

(۱). بنگرید: الاوائل، ۱/ ۱۵۹.

(۲). همان.

(۳). بنگرید: الاصابه، ۳/ ۶۱۱-۶۱۲؛ نسبت قریش، ۲۲؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۴۰؛ قاموس الرجال، ۱۰/ ۴۳۱؛ اسد الغابه، ۵/ ۱۲-۱۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۱۶

کتاب الشافی، و ابو جعفر طوسی در کتاب تلخیص الشافی روایت کرده‌اند که وقتی پیامبر (ص) با خدیجه ازدواج کرد، دختر بود. آنچه در کتاب‌های الانوار و البدع آمده، مؤید همین مطلب تواند بود. در این دو کتاب بیان شده که رقیه و زینب دختران هاله، خواهر خدیجه بودند. «۱»

ب. ابو القاسم کوفی می‌گوید:

خاص و عام، و اهل آثار و ناقلان اخبار اجماع دارند که احدی از اشراف، سادات و نجیب‌زادگان قریش نماند مگر که از خدیجه خواستگاری کرد و خواهان همسری او شد، اما خدیجه به همه آن‌ها پاسخ منفی داد. هنگامی که رسول خدا (ص) با او ازدواج کرد، زنان قریش بر او خشم گرفتند و رهایش کردند. آنان به خدیجه گفتند: اشراف و امرای قریش از تو خواستگاری کردند، با احدی از آنان ازدواج نکردی اما با محمد، یتیم ابو طالب، فقیر بی‌مال، ازدواج نمودی؟!

حال چگونه از نظر خردمندان فهمیده، پسندیده است که خدیجه با یک نفر عرب بیابان گرد از قبیله تمیم ازدواج کند، اما آن چنان که توصیف کردیم از ازدواج با اشراف و سادات قریش امتناع ورزید؟ آیا صاحب نظران نمی‌دانند که چنین کاری از روشن‌ترین محالات و رسواترین مقالات است؟! «۲»

اگر کسی بخواهد پاسخ کوفی را با این بیان بدهد که چگونه ممکن است یک زن شریف و زیبا در این مدت نسبتاً دراز بدون ازدواج باقی مانده باشد؟! باید بداند که پاسخ مناسبی نیست، زیرا نمی‌تواند توجیه‌گر ردّ بزرگان قریش و قبول یک نفر عرب بیابان گرد تمیمی از سوی خدیجه باشد.

اگر پرسید که چگونه پدر یا سرپرست خدیجه اجازه داد که تا این سن بدون همسر بماند؟ پاسخ ما این است که پدرش در جنگ فجار کشته شد و

(۱). مناقب آل ابی طالب، ۱/ ۱۵۹.

(۲). الاستغاثه، ۱/ ۷۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۱۷

سرپرستش هم به اندازه پدرش قدرت نداشت که او را به ازدواج با هر که خودش می‌خواست، وادار سازد.

از سوی دیگر باقی ماندن یک زن شریف و صاحب جمال برای مدتی بدون ازدواج برای پیدا کردن مرد فاضل و کاملی که در آن

دوره کار مشکلی بود؛ نمی‌تواند موجب شگفتی باشد.

ج. چگونه بزرگان قریش که از خدیجه خواستگاری کردند و او به آن‌ها پاسخ منفی داد، او را به خاطر ازدواج با یک عرب بیابان گرد بی‌اصل و نسب سرزنش نکردند؟!

د. گفته‌اند: نخستین شهید اسلام، فرزند خدیجه بود به نام حارث بن ابی هاله و آن‌گاه که رسول خدا (ص) دعوت خود را علنی کرد، به شهادت رسید. «۱»

نمی‌توان این ادعا را پذیرفت، زیرا به سند صحیح از قتاده روایت کرده‌اند که نخستین شهید اسلام، سمیه مادر عمار بود. «۲» از مجاهد هم چنین روایت کرده‌اند. «۳»

از ابن عباس روایت شده که «پدر و مادر عمار کشته شدند. آن دو نخستین مسلمانانی بودند که در این راه کشته می‌شدند.» «۴» مگر این که ادعا شود، سمیه نخستین شهید زن بود و حارث نخستین شهید مرد. اما این احتمال بعید است و بر خلاف ظاهر سخنان خودشان، خصوصاً که واژه شهید همانند قتل و جریح بر مذکر و مؤنث به یک اندازه به کار می‌رود.

(۱). الاوائل، ۱/ ۳۱۱-۳۱۲؛ الاصابه، ۱/ ۲۹۳.

(۲). الاصابه، ۴/ ۳۳۵؛ الطبقات الکبری، ۸/ ۱۹۳.

(۳). الاستیعاب، ۴/ ۳۳۱.

(۴). وقعة صفین، ۳۲۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۱۸

ه. روایت شده که خدیجه را خواهری به نام هاله بود. «۱» هاله با مردی مخزومی ازدواج کرد و فرزند دختری برایش به دنیا آورد که او را هاله نامیدند.

سپس هاله با یک مرد تمیمی به نام ابو هند ازدواج کرد و برایش پسری به نام هند به دنیا آورد. این مرد تمیمی یک زن دیگر هم داشت که دو دختر به نام‌های زینب و رقیه برایش به دنیا آورد و خود مرد. مرد تمیمی هم مرد. پسرش هند نزد قوم و خویش پدرش رفت و دخترها: زینب و رقیه، نزد هاله خواهر خدیجه ماندند. خدیجه خواهرش هاله و دو دختر را که از مرد تمیمی و زن دیگرش بودند، نزد خود آورد. هنگامی که خدیجه با رسول خدا (ص) ازدواج کرد، هاله از دنیا رفت. بدین ترتیب دو دختر تمیمی نزد خدیجه و رسول خدا (ص) ماندند. مردم عرب گمان می‌بردند که دختری که فرد بزرگ می‌کند، دختر او به شمار می‌رود. از این رو آن دو دختر را که فرزند ابو هند تمیمی و همسر دیگرش بودند، به رسول خدا (ص) نسبت دادند و دختران او نامیدند. در مورد هند هم وضع همین گونه بود. «۲»

شاید بتوان این روایات را با اختلافی که درباره نام پدر هند آمده، تأیید کرد. در این باره به منابعی که در پاورقی معرفی کرده‌ایم، مراجعه کنید.

۸. دو همسر عثمان

أ. روایت مقدسی از سعید بن ابی عروه از قتاده دلالت دارد که دو همسر عثمان، دختر پیامبر (ص) نبودند. او می‌گوید:

خدیجه در دوره جاهلی (پیش از بعثت)، عبد مناف را برای رسول خدا (ص) به دنیا آورد و در اسلام دو پسر و چهار دختر: قاسم که به

(۱). بنگرید: نسب قریش.

(۲). بنگرید: الاستغاثه، ۱/ ۶۸-۶۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۱۹

همین بابت کنیه رسول خدا (ص) ابو القاسم بود؛ قاسم زنده بود تا این که به راه افتاد. سپس مرد؛ دیگری عبد الله که در کوچکی مرد؛ ام کلثوم، زینب، رقیه و فاطمه. «۱»

قسطلانی می گوید:

گفته‌اند: پیش از بعثت پسری داشت که عبد مناف نامیده شد. بنا بر این فرزندان او دوازده نفر می‌شوند. همه آنان جز همین پسر پس از بعثت به دنیا آمدند. «۲»

برخی نیز تأکید کرده‌اند که با سند صحیح نزدشان ثابت شده که رقیه کوچک‌ترین فرزندان پیامبر (ص) حتی فاطمه (س) بود. «۳»
حال چگونه سخن کسانی را تأیید کنیم که می‌گویند: رقیه و زینب در جاهلیت با فرزندان ابو لهب ازدواج کردند و پس از ظهور اسلام، از آن‌ها جدا شدند؟ مقدسی می‌گوید:

رسول خدا (ص) رقیه را به همسری عثمان درآورد. رقیه در دو هجرت همراه عثمان بود و در هجرت نخست، جنینی در کشتی سقط کرد. «۴»

آری، چگونه می‌توانیم این سخن را تأیید کنیم، در حالی که می‌دانیم:

هجرت نخست به حبشه در سال پنجم بعثت بود. حال چگونه رقیه پیش از بعثت با پسر ابو لهب ازدواج کرد؛ سپس از او جدا شد و با عثمان ازدواج کرد و پیش از هجرت به حبشه از او باردار شد، در حالی که خودش پس از بعثت متولد شده بود؟! واقعا که عجیب است!

ب. مطابق برخی روایات، پس از آن که سوره «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» نازل شد،

(۱). البداء و التاريخ، ۴/ ۱۳۹؛ ۵/ ۱۶.

(۲). المواهب اللدنيه، ۱/ ۱۹۶.

(۳). بنگرید: الاصابه، ۴/ ۳۰۴؛ الاستيعاب، ۴/ ۲۹۹؛ نسب قریش، ۲۱.

(۴). البداء و التاريخ، ۵/ ۱۷؛ تهذيب تاريخ دمشق، ۱/ ۲۹۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۲۰

ابو لهب به پسرانش دستور داد که رقیه و ام کلثوم را طلاق دهند. «۱»

از سوی دیگر می‌گویند: این سوره به هنگام محاصره مسلمانان در شعب ابی طالب نازل شد. «۲» محاصره مسلمانان پس از هجرت نخست به حبشه بود.

ج. روایت شده که خدیجه «عبد الله» را برای رسول خدا (ص) به دنیا آورد.

سپس مدتی فرزند نیاورد. روزی رسول خدا (ص) با مردی سخن می‌گفت و عاص بن وائل به او می‌نگریست. در این هنگام مردی که از آنجا می‌گذشت، درباره پیامبر (ص) از عاص سؤال کرد. عاص گفت: او ابتر یعنی دم بریده است. پس این آیه نازل شد که:
إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ. «۳»

از ظاهر روایت به دست می‌آید که عبد الله متولد شد، فرزند دیگری برای پیامبر (ص) متولد نشده بود یا همه مرده بودند، چنان که اصلاً پیامبر (ص) فرزندی نداشت. در حالی که پیش از تولد فاطمه (س)، رقیه در خانه عثمان بود.

بنابراین عاص نمی‌توانست پیامبر (ص) را ابتر- دم بریده- توصیف کند، مگر این که گفته شود: مردم عرب به دختران اهمیت نمی‌دادند، بلکه از نظر آنان، فقط پسران فرزند به حساب می‌آمدند. از این رو عاص، پیامبر (ص) را ابتر نامید.

د. گذشت که برخی می‌گویند: خدیجه سه یا ده سال پیش از بعثت با رسول خدا (ص) ازدواج کرد. حال چگونه زینب و رقیه از خدیجه به دنیا آمدند و پیش از بعثت ازدواج کردند؟!

ه. دولابی می‌گوید: عثمان در دوره جاهلیت با رقیه ازدواج کرد. «۱»

(۱). نسب قریش، ۲۲؛ تهذیب تاریخ دمشق، ۱/ ۲۹۳؛ اسد الغابه، ۵/ ۴۵۶.

(۲). الدر المنثور، ۶/ ۴۰۸.

(۳). کوثر (۱۰۸): ۳. بنگرید: تهذیب تاریخ دمشق، ۱/ ۲۹۴؛ الدر المنثور، ۶/ ۴۰۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۲۱

«۱» آنچه گذشت تأیید و تأکید می‌کند که رقیه همسر عثمان غیر از رقیه‌ای است که ادعا می‌کنند دختر پیامبر (ص) است و پس از بعثت متولد شد. همسر عثمان، دختر پیامبر (ص) نبود، بلکه آن حضرت او را بزرگ کرد. مردم عرب دختری را که فرد بزرگ می‌کرد، دختر او می‌نامیدند. در مورد ام‌کلثوم، همسر دیگر عثمان هم همین گونه است، زیرا فرض بر این است که او هم پس از بعثت به دنیا آمد.

۹. زینب دختر پیامبر (ص) یا پرورده او؟

درباره زینب هم نمی‌توانیم مطمئن شویم که دختر رسول خدا (ص) بوده است، زیرا علاوه بر این که اگر ابو العاص بن ربیع پیش از بعثت با او ازدواج کرده باشد، همه آنچه درباره همسران عثمان گذشت، درباره او هم صدق می‌کند؛ به چند نکته اشاره می‌کنیم؛

أ. مغلطای درباره خدیجه می‌گوید:

سپس ابو هاله نَیّاش بن زراره با او ازدواج کرد. خدیجه برای او هند، حارث و زینب را به دنیا آورد. کنیه خدیجه ام هند بود و طاهره خوانده می‌شد. «۲»

ب. از عمرو بن دینار است که گفت:

حسن بن محمّد بن علی او را خبر داد که: ابو العاص بن ربیع شوهر دختر خدیجه بود. او را در بند به نزد پیامبر (ص) آوردند. زینب دختر پیامبر (ص) او را باز کرد ... «۳»

این که در ابتدا گفت: دختر خدیجه، نشان می‌دهد که زینب دختر

(۱). بنگرید: المواهب اللدنیه، ۱/ ۱۹۷.

(۲). سیره مغلطای، ۱۲.

(۳). المصنّف، ۵/ ۲۲۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۲۲

پیامبر (ص) نبوده است؛ اگر در آخر گفت: دختر پیامبر (ص)؛ شاید از این جهت بوده که می‌خواست بیان کند: او پرورده رسول خدا (ص) بود، نه دختر حقیقی او و گر نه چرا در ابتدا او را به طور خاص دختر خدیجه نامید؟ همین می‌تواند قرینه باشد که زینب پرورده پیامبر (ص) بوده است.

ج. برخی منابع می‌گویند: زینب در سی سالگی پیامبر (ص) به دنیا آمد. او پیش از بعثت با ابو العاص بن ربیع ازدواج کرد و برایش علی را که در خردی مرد و امامه را به دنیا آورد. وقتی در ابتدای بعثت مادرش ایمان آورد، او هم مسلمان شد. «۱»

از دیدگاه آل یاسین این سخن نامعقول است، زیرا یک دختر ده‌ساله نمی‌تواند ازدواج کند و دختری به دنیا آورد و آن دختر بزرگ شود، چنان که همراه مادرش در ابتدای بعثت ایمان آورد. این در حالی است که هنوز مادرش ده‌ساله است! «۲»

از نظر ما این سخن چندان متین نمی‌باشد، زیرا منظور از کسی که همراه مادرش ایمان آورد، زینب و خدیجه است و نه امامه و زینب.

روایات درباره ام کلثوم می‌گویند: علی (ع) به هنگام هجرت فوادم، ام ایمن و گروهی از مؤمنان ضعیف را همراه خود برد. «۳» در این روایت نامی از ام کلثوم نیست. آیا پیش از آن هجرت کرد یا بعدا به تنهایی؟! چرا علی (ع) او را همراه خود نبرد تا او را از مکر قریش نجات دهد!

با توجه به آنچه گذشت، نمی‌توان به طور قطعی مطمئن شد که آنچه درباره ازدواج عثمان با دو دختر رسول خدا (ص) می‌گویند، درست باشد، زیرا

(۱). بنگرید: النبوه، پاورقی، ص ۶۵.

(۲). همان، ۶۵.

(۳). سیره المصطفی، ۲۵۹؛ سیره حلبی، ۲/ ۵۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۲۳

احتمال قوی می‌رود که آن دو پرورده‌های پیامبر (ص) باشند.

درباره زینب همسر ابو العاص نیز همین گونه است. از این رو می‌توان شخصی را که با پرورده دیگری ازدواج کرده، داماد او نامید، لذا آنچه در اینجا بیان کردیم با سخنان حضرت علی (ع) درباره عثمان منافاتی ندارد که فرمود:

آن قدر از داماد او - رسول خدا (ص) - کشیدم که آن دو نکشیدند. «۱»

۱۰. رقیان علی (ع)

شاید هدف برخی که آنان را به طور مسلم دختر رسول خدا (ص) می‌دانند و بر این مطلب پافشاری دارند، رقیب‌تراشی برای علی (ع) در فضایل خارجی اوست. از این رو، عثمان را به «ذی النورین» ملقب کرده‌اند. از سوی دیگر می‌دانیم که عثمان با آن دو برخورد و رفتار شایسته و مناسبی نداشت. در جای دیگری از همین کتاب در این باره سخن خواهیم گفت.

۱۱. هند ابن ابی هاله

پیش از آن که این موضوع را به پایان بریم، لازم می‌دانیم نکاتی درباره آنچه از امام حسن (ع) نقل شده، بیان کنیم. گفته می‌شود:

امام حسن (ع) فرمود:

از دایی‌ام هند ابن ابی هاله که مرد توصیف‌گری بود، درباره صفات رسول اکرم (ص) پرسیدم، بدان امید که از او چیزی برایم توصیف کند که بدان مشغول باشم؛ گفت: رسول خدا (ص) با عظمت و عالی‌جاه ... بود ... مدتی داستان را از حسین (ع) پنهان می‌کردم تا این که روزی جریان را برای او تعریف کردم. دیدم او در این باره از من پیشی گرفته است.

حسن (ع) از پدرش درباره ورود، خروج و مجلس و شکل رسول

(۱). نهج البلاغه (عبد)، ۸۵/۲؛ انساب الاشراف، ۶۰/۵؛ العقد الفريد، ۳۷۶/۳؛ الجمل، ۱۰۰؛ الغدير، ۷۴/۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۲۴

خدا (ص) پرسید. او چیزی فروگذار نکرد، مگر این که همه چیز را در این باره بیان کرد. حسین (ع) گفت: از پدرم ... سؤال کردم. «۱»

در این باره چند مطلب را بیان می‌کنیم؛

أ. سند این حدیث چنین است: جمیع عجلای از مردی از بنی تمیم از فرزند ابو هاله همسر خدیجه ام المؤمنین (رض) مکنی به ابو عبد الله، از پسر ابو هاله از حسن بن علی الخ. «۲» مسأله چنان روشن است که نیازی به بحث درباره این سند نمی‌بینیم.

ب. پیش از این بیان کردیم که درباره هند اختلاف نظر است که آیا پسر است یا دختر؟ همان جا از اختلاف راویان درباره پدرش نیز سخن گفتیم.

ج. امام حسن (ع) با چشمان خود رسول خدا (ص) را دیده و حد اقل هفت سال با او زندگی کرده است. با آن حضرت بیعت کرد و برخی از پیمان‌های او را به عنوان شاهد امضا نمود. چنان که برای مباحله با مسیحیان نجران نیز همراه جدش رفت ...

پس چرا می‌خواهد که هند، پیامبر (ص) را برای او توصیف کند؟ آیا به نظر شما جدش را فراموش کرده بود؟ اگر به فرض او را از یاد برده بود، چرا از پدرش نپرسید که فصیح‌ترین مردم عرب بود، و آگاه‌ترین امت و رسول خدا (ص) او را در دامان خود بزرگ کرد و همه چیز را از ریز و درشت درباره آن حضرت می‌دانست؟!

آیا معقول است که هند درباره احوال رسول خدا (ص) از علی (ع) آگاه‌تر و مطلع‌تر باشد؟!

از سوی دیگر در میان انبوهی از متون اعم از راست و دروغ که در اختیار

(۱). بنگرید: التراتیب الاداریه، ۴۴۸-۴۴۹؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۲/۲۱۶.

(۲). التراتیب الاداریه، ۴۴۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۲۵

داریم، چیزی پیدا نمی‌کنیم که نشان دهد، هند با رسول خدا (ص) زندگی کرد یا در نزدیکی او روزگار می‌گذراند یا زمانی در مجلس او حضور داشت و ...

د. نمی‌دانیم چرا امام حسن (ع) این مسأله را از برادرش پنهان می‌کرد؟ در حالی که چیزی نداریم که نشان دهد آن حضرت در چنین مسائلی خود را بر برادرش مقدم می‌داشت.

ه ما پسر ابو هاله، راوی این داستان از امام حسن (ع) را نمی‌شناسیم. آیا او هم از فرزندان خدیجه بود؟ اگر پاسخ مثبت است، چرا تاریخ درباره او چیزی نگفته است؟! اگر او پسر ابو هاله از زن دیگری غیر از خدیجه بود، باید دانست که از او هم تاریخ چیزی نگفته است. چنان که نه در کتاب‌های انساب از او نام برده‌اند و نه در شمار راویان آمده، نه در کتب رجال ذکری از او هست!!

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۲۷

فصل چهارم از ازدواج تا بعثت

۱. حضور پیامبر (ص) در جنگ فجار

مورخان می‌گویند: جنگی در ماه‌های حرام- ماه‌های حج و رجب- میان قیس از یک طرف، و قریش و کنانه از طرف دیگر روی داد. از این جهت به جنگ فجار معروف شد. گفته می‌شود: پیامبر (ص) در برخی از روزها در این جنگ مشارکت و حضور فعال داشت. ما نمی‌توانیم صحت این گفته را تأیید کنیم، بلکه در درستی آن به شدت تردید داریم. زیرا ا. این جنگ در ماه حرام، رجب روی داد. با توجه به شناختی که از سیره و زندگی ابو طالب و رسول خدا (ص) داریم، هیچ توجیهی برای شکستن حرمت ماه حرام از سوی آنان وجود ندارد. خصوصاً که هر دو مسلمان بودند «۱» و حتی ودایع امامت نزد ابو طالب به امانت سپرده شده بود. «۲» چنان که متون فراوانی به عظمت و ثبات قدم او در دین دلالت دارد. مگر این که بگوییم، جنگ فجار در ماه‌های نسیء یا شعبان یا شوال رخ داد.

(۱). بنگرید: بحار الانوار، ۱۱۷/۱۵.

(۲). الغدير، ۷/۳۹۴؛ الکافي، ۱/۴۴۵؛ الدر المنثور (عاملی)، ۱/۴۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۲۸

فقط آنچه باعث وقوع این جنگ شد، در ماه حرام بود. «۱» اما این توجیه، هیچ مستند قابل اعتماد تاریخی ندارد. ب. یعقوبی می‌گوید:

روایت شده است که ابو طالب از شرکت حتی یک نفر از بنی هاشم نیز در آن جنگ جلوگیری کرد و گفت: این کار ستم و بیداد و دوری از نزدیکان و حلال شمردن ماه حرام است و من و بستگانم در آن شرکت نمی‌کنیم. پس زبیر بن عبد المطلب را به زور بردند و عبد الله بن جدعان تیمی و حرب بن امیه گفتند: در کاری که بنی هاشم نباشند، حاضر نخواهیم شد. «۲»

ج. اختلاف روایات درباره نقش پیامبر (ص) در این جنگ: در یک روایت آمده که کار پیامبر (ص) این بود که تیر به عموهایش می‌داد و اموالشان را نگه می‌داشت. «۳» روایت دیگر می‌گوید: پیامبر (ص) در این جنگ چند تیر هم انداخت، اما دوست داشت که همین کار را هم نکرده بود. «۴»

روایت سوم می‌گوید: آن حضرت در جنگ فجار شرکت داشت و ابو براء نامی را زخمی کرد و به زمین زد. «۵» در حالی که می‌گویند: پیامبر (ص) در آن زمان چهارده ساله بود. «۶» در جای دیگر او را نوجوان دانسته‌اند. نمی‌دانیم آیا مردم عرب به نوجوانان اجازه می‌دادند در چنین معرکه‌ها و جنگ‌هایی شرکت کنند یا نه؟

(۱). بنگرید: سیره حلبی، ۱/۱۲۸.

(۲). تاریخ یعقوبی، ۲/۱۵.

(۳). سیره ابن هشام، ۱/۹۸؛ تاریخ الخمیس، ۱/۲۵۹.

(۴). سیره دحلان، ۱/۵۱؛ سیره حلبی، ۱/۱۲۷.

(۵). همان.

(۶). همان، سیره حلبی، ۱/۱۲۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۲۹

۲. حلف الفضول

پس از بازگشت قریش از جنگ فجار، زبیر بن عبد المطلب برای حلف الفضول دعوت کرد. آنان در خانه عبد الله بن جدعان جمع شدند و دست‌های خود را در آب زمزم فرو بردند و هم پیمان شدند و بر یاری ستم‌دیده، و جستجوی معاش، و نهی از منکر پیمان بستند. این پیمان از شریف‌ترین پیمان‌ها بود. هم‌پیمانان عبارت بودند از: بنی هاشم، بنی مطلب، بنی اسد، بنی زهره و تیم. «۱» برخی منکر حضور بنی اسد در حلف الفضول هستند «۲» و گفته‌اند که عبد الله بن زبیر پس از ظهور اسلام، به نفع آنان چنین ادعایی کرد. «۳»

پیامبر اکرم «۴» در این پیمان حضور داشت و پس از رسالت، آن را ستود و تأیید فرمود. از آن حضرت روایت شده که گفت: در خانه ابن جدعان در پیمانی حاضر شدم که شادمان نیستم، به جای آن شتران سرخ موی داشته باشم. اگر اکنون هم به آن دعوت شوم، حتماً می‌پذیرم. «۵»

درباره فلسفه این پیمان گفته‌اند: مردی از زبید کالایی به مکه آورد. عاص بن وائل کالا را از او خرید، اما بهایش را نپرداخت. مردم زبیدی از احلاف (هم‌پیمانان) کمک خواست. احلاف را لعنه الدّم می‌خواندند، زیرا هنگامی که هم‌پیمان شدند، بر خلاف مطیین که آنان نیز از طرف‌های حلف الفضول بودند؛ دستان خود را در خون فرو بردند. آنان عبارت بودند از: عبد الدار، مخزوم،

(۱). بنگرید: شرح نهج البلاغه، ۱۴/ ۱۲۹؛ نسب قریش، ۳۸۳.

(۲). الاغانی، ۶۶/ ۱۶.

(۳). همان، ۷۰.

(۴). همان؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۲۷.

(۵). اعیان الشیعه، ۲/ ۱۳؛ سیره ابن هشام، ۱/ ۱۴۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۳۰

جمع، سهم و عدی بن کعب. احلاف از کمک به مرد زبیدی خودداری کردند و او را از خود راندند. زبیدی بر فراز کوه ابو قیس ایستاد و فریاد کمک خواهی سر داد. زبیر بن عبد المطلب پیا خاست و برای این پیمان دعوت کرد. این پیمان بسته شد. آنان به سراغ عاص بن وائل رفتند و کالای زبیدی را از او پس گرفتند و به صاحبش برگرداندند. «۱»

أ. امویان و حلف الفضول

ابو هریره از حضور امویان در حلف الفضول سخن گفته است، امّا نه تنها کسی از او در این باره پیروی نکرده، بلکه شماری از مورّخان او را تکذیب نموده‌اند. «۲»

همین طور سخن کسانی که گفته‌اند: ابو سفیان و عباس بن عبد المطلب، دعوت کنندگان به این پیمان بودند، «۳» به دلایل ذیل مردود است؛

أ. این پیمان بر ضدّ امویان بود و عامل آن، عاص بن وائل سهمی، متحد امویان. حال چگونه ابو سفیان در چنین پیمانی شرکت می‌کند تا چه رسد به این که دعوتگر به آن باشد؟!

ب. ابو سفیان و عباس از نظر سن و نفوذ، و اعتبار شایستگی لازم برای انجام چنین دعوت مهمی را نداشتند.

ج. محمّد بن جبیر بن مطعم هنگام قتل عبد الله بن زبیر بر عبد الملک مروان وارد شد. عبد الملک به او گفت: ابو سعید؛ آیا ما و شما- بنی عبد شمس و بنی نوفل بن عبد مناف- در حلف الفضول نبودیم؟ پاسخ داد: تو بهتر می‌دانی.

(۱). البدایه و النهایه، ۲/ ۲۹۱-۲۹۲؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۳۲؛ سیره دحلان، ۱/ ۵۳.

(۲). سیره حلبی، ۱/ ۱۳۱؛ سیره دحلان، ۱/ ۵۳.

(۳). همان، منابع.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۳۱

گفت: ابو سعید، مرا از حقیقت امر باخبر ساز. گفت: نه به خدای سوگند، ما و شما از آن خارج شدیم. ابن ابی الحدید پاسخ او را با این افزوده آورده است؛ دست ما و شما، در اسلام و جاهلیت با هم بوده است. «۱»

د. عتبۀ بن ربیعۀ بن عبد شمس می گفت: اگر مردی به تنهایی از قوم خود، خارج شود، من هم از بنی عبد شمس بیرون می‌روم تا در حلف الفضول وارد شوم. عبد شمس در حلف الفضول نبودند. «۲»

ه. مجموعه‌ای از وقایع دلالت دارد که امویان در این پیمان حضور نداشتند.

در حالی که اسلام این پیمان را پذیرفت و امضا کرد. از این قضایاست؛

۱. در روزگار امارت ولید بن عتبۀ بن ابی سفیان میان امام حسین (ع) و ولید اختلافی روی داد؛ ولید به اُتکای امارت خود، قصد داشت تا به خلاف عدالت و انصاف رفتار کند. چون امام حسین (ع) این را دید به ولید گفت که سوگند به خدا! اگر عدل و انصاف را رعایت نکنی، شمشیر خویش را کشیده به مسجد رسول خدا (ص) خواهم رفت و مردم را به حلف الفضول فراخواهم خواند ...

جماعتی دعوت امام حسین (ع) را اجابت کردند، عبد الله بن زبیر، مسور بن مخرمه زهری و عبد الرحمن بن عثمان تیمی از این جمله بودند. چون این مطلب به ولید رسید، از در عدالت درآمد و حق امام حسین (ع) را به او داد و امام راضی شد. «۳»

۲. مطابق نقل ابو هلال عسکری، بین امام حسین (ع) و معاویه درباره زمینی که از امام بود، بحثی در گرفت. امام حسین (ع) به عبد الله بن زبیر گفت: او را

(۱). سیره ابن هشام، ۱/ ۱۴۳؛ شرح نهج البلاغه، ۱۵/ ۲۲۶؛ الاغانی، ۱۶/ ۶۸.

(۲). الاغانی، ۱۶/ ۷۰.

(۳). سیره ابن هشام، ۱/ ۱۴۲؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۳۲؛ انساب الاشراف ۲/ ۱۴؛ الاغانی، ۱۶/ ۶۸؛ الکامل فی التاریخ، ۲/ ۴۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۳۲

بین سه کار مخیر کن و چهارمی شمشیر بنیان کن است. تو یا پسر عمر بین من و او حکم باشید یا حق مرا به رسمیت بشناسد یا این که آن را از من بخرد. در غیر این صورت، سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، برای حلف الفضول فریاد خواهم زد. «۱»

۳. ابو الفرج روایتی آورده که در آخر آن آمده، هنگامی که معاویه ناراحتی خود را از این که امام حسن (ع) با وجود این که در مدینه است، ولی به ملاقات او نیامده، اظهار کرد؛ عبد الله بن زبیر او را به کشتن امام حسن (ع) توصیه نمود. معاویه پذیرفت. عبد الله بن زبیر گفت: اما به خدای سوگند! من و او در حلف الفضول ید واحدی علیه تو هستیم. معاویه گفت: تو که هستی؟

من به تو و حلف الفضول کاری ندارم ... «۲»

این متون خصوصا گزارش اخیر نشان می‌دهند که معاویه و قوم او در حلف الفضول نبوده‌اند و به همین علت پسر زبیر به او تعریض می‌زند. از سوی دیگر از این مطالب به دست می‌آید که ابو هریره و امثال او می‌خواهند به هر طریقی شده، حضور امویان را در حلف الفضول به عنوان بهترین پیمان عرب ثابت کنند و اجازه ندهند چنین فضیلتی از آنان فوت شود، اما سخنان مورخان و حوادث

تاریخی حضور آنان را در این پیمان به کلی تکذیب می‌کند.

ب. اهداف و انگیزه‌های حلف الفضول

لازم می‌دانیم در پایان بحث حلف الفضول به انگیزه امضا کنندگان اشاره کنیم. شاید بتوان از لابلاي متون تاریخی انگیزه آنان را در موارد زیر خلاصه کرد؛

(۱). الاوائل، ۱/ ۷۳-۷۴؛ الاغانی، ۱۶/ ۶۸.

(۲). الاغانی، ۸/ ۱۸۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۳۳

أ. انگیزه فطری انسانی: فطرت و عقل سلیم به محتوای این پیمان حکم می‌کند و با احساسات، عواطف و شعور انسانی و اصول اخلاقی هماهنگی کامل دارد.

ب. انگیزه مصلحت‌اندیشی: عدم امتیّت مکه موجب می‌شد که بازرگانان به اعزام کاروان‌های تجاری و مبادلات بازرگانی با مردم مکه علاقه نشان ندهند.

ج. انگیزه‌های دیگری که شاید برخی از آنان داشتند. همانند حفظ قداست مکه و مردم این شهر در اندیشه توده‌های عربی.

۳. تولّد امیر المؤمنین علی (ع)

اشاره

در مورد تاریخ تولّد امام علی (ع) تقریباً دوازده نظر وجود دارد که از هفت تا بیست و سه سال قبل از بعثت در نوسان است. «۱» شاید بتوان از شمار اقوال کاست، بدین صورت که معتقد شویم بین دوازده و پانزده سال پیش از بعثت منافاتی نیست. چرا که ممکن است، قائل به ۱۵ سال پیش از بعثت، سه سال نخست دعوت پیامبر (ص) را که به صورت پنهانی انجام می‌شد، به حساب نیاورده باشد. چنان که بر همین مبنا در میان مورّخان اختلاف است که آیا دوره مکه ده سال به طول انجامید یا سیزده سال؟ هر یک از این دو موضوع طرفدارانی دارد. به هر تقدیر آنچه بیان شد، صرف احتمال

(۱). المصنّف، ۵/ ۵۰؛ العقد الفريد، ۴/ ۳۱۱؛ انساب الاشراف؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۲۷۹؛ المعارف، ۵۱؛ السنن الکبری، ۶/ ۲۰۶؛ اسد الغابه، ۴/ ۱۶-۱۸؛ مجمع الزوائد، ۹/ ۱۰۲؛ احقاق الحق، ۷/ ۵۳۸-۵۵۴؛ الکافی، ۱/ ۳۷۶؛ الطبقات الکبری، ۲/ ۲۱؛ مناقب آل ابی طالب، ۲/ ۷۸؛ مناقب خوارزمی، ۱۷؛ الفصول المهمّة، ۱۲؛ الارشاد، ۹؛ اعلام الوری؛ الارشاد، ۹؛ اعلام الوری، ۱۵۳؛ احکام الاحکام، ۱/ ۱۹۰؛ انباه الرواء، ۱/ ۱۱؛ نهایة الارب، ۸/ ۱۸۱؛ الرياض النضرة، ۲/ ۱۵۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۳۴

است و نمی‌توان آن‌ها را به طور قطع پذیرفت.

از سوی دیگر هرچند دوازده سال قبل از بعثت، از طریق اهل بیت (ع) به عنوان سال تولّد امام علی (ع) اعلام شده است، اما ده سال قبل از بعثت هم از همین طریق به ما رسیده است و مشهور علمای شیعه و دیگران است. برخی تلاش کرده‌اند، از این مطلب در جهت اهداف خاصی بهره ببرند، مثل اینکه بگویند: علی (ع) نخستین مسلمان از میان کودکان است؛ تا ابو بکر نخستین مسلمان مرد

باشد. خواهیم دید که این ادعا به هیچ وجه صحت ندارد.

امیر المؤمنین علی (ع) برترین شخصیت پس از رسول خدا (ص) است که در دامان وحی بزرگ شد و از پستان نبوت نوشید، از پدر و مادری هاشمی به دنیا آمد. پدر: ابو طالب شیخ ابطح، مادر: فاطمه دختر اسد بن هاشم. کلینی و گروهی گفته‌اند: او نخستین هاشمی است که از پدر و مادر هاشمی به دنیا آمد، «۱» اما علامه مجلسی بر این گفته ایراد گرفته است. او می‌گوید: برادران علی (ع) یعنی: طالب، عقیل و جعفر پیش‌تر از او، از همین پدر و مادر هاشمی به دنیا آمدند. از سوی دیگر، گفته برخی و از جمله شیخ طوسی در تهذیب هم نمی‌تواند درست باشد. آنان این دیدگاه را به «پس از اسلام» مقید کرده‌اند. حال اگر منظورشان این است که علی (ع) پس از بعثت متولد شده است، قطعاً نادرست است، زیرا همگان اتفاق نظر دارند که آن حضرت پیش از بعثت چشم به جهان گشود و اگر منظورشان این است که پس از رسول خدا (ص) به دنیا آمد، این نیز نمی‌تواند درست باشد، زیرا بیشتر برادران او پس از رسول خدا (ص) متولد شده‌اند. از سوی دیگر چنین اصطلاحی غریب و در آثار تاریخی بی‌سابقه است. درست آن است که بگوییم، مادرش، اولین زن هاشمی

(۱). الکافی، ۱/ ۳۷۶؛ نسب قریش، ۱۷؛ تهذیب الاحکام، ۶/ ۱۹؛ اسد الغابه، ۴/ ۱۶؛ الفصول المهمه، ۱۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۳۵

است که برای یک مرد هاشمی فرزند آورد. چنان که ابن ابی الحدید، شهید اول و دیگران نیز همین قول را برگزیده‌اند. «۱»

ولادت علی (ع) در کعبه

مشهور و معروف است که امام علی (ع) روز جمعه سیزدهم رجب در درون خانه کعبه به دنیا آمد و خداوند متعال این فضیلت را به او اختصاص داد، نه پیش از او کسی در داخل کعبه به دنیا آمد و نه پس از او. شمار انبوهی از دانشمندان، راویان و محدثان بر این نکته تأکید کرده، ادیبان و شاعران درباره آن شعر سروده‌اند. این مطلب در کتاب‌های شیعه و سنی به صورت مستفیض آمده است. چنان که حاکم نیشابوری و گروهی دیگر گفته‌اند:

اخبار متواتر است که فاطمه بنت اسد، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - را در درون خانه کعبه به دنیا آورد ... شماری از دانشمندان و مورخان تصریح کرده‌اند که احدی غیر از او در خانه کعبه متولد نشده است. «۲»

اما کینه دشمنان علی (ع) موجب شد تا در این فضیلت هم برای او رقیب تراشی کنند و با نادیده گرفتن تصریح مورخان و راویان حدیث، با بی‌پروایی تمام ضمن ثبت این فضیلت برای دیگری، در اختصاص آن به علی (ع) تشکیک کنند. بنگرید: حکیم بن حزام در درون خانه کعبه به دنیا آمد. این فضیلت را برای غیر او سراغ نداریم! آنچه درباره علی روایت شده که در درون کعبه به دنیا

(۱). بحار الانوار، ۳۵/ ۱۶؛ شرح نهج البلاغه، ۱/ ۱۳؛ ۱۵/ ۲۷۸؛ البدء و التاریخ، ۵/ ۷۱؛ نسب قریش؛ ۴۰؛ نزهۃ المجالس، ۲/ ۱۶۵؛ ذخائر العقبی، ۵۵.

(۲). بنگرید: مستدرک حاکم، ۳/ ۴۸۳؛ الفصول المهمه، ۱۲؛ کفایۃ الطالب، ۴۰۶؛ مناقب ابن مغازلی، ۷؛ اسد الغابه، ۴/ ۳۱؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۳۹؛ تذکرۃ الخواص؛ ۱۰؛ الغدیر، ۶/ ۲۲-۴۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۳۶

آمد، ضعیف است. «۱»

ابن ابی الحدید هم می گوید:

بسیاری از علمای شیعه گمان می برند که علی در کعبه متولد شد، اما محدثان این نظر را قبول ندارند و گمان می کنند که حکیم بن حزام در کعبه به دنیا آمد. «۲»

حلبی و دیار بکری کوشیده اند با این احتمال که هر دو در کعبه متولد شده باشند، بین دو گروه صلح برقرار کنند! «۳»
با توجه به آنچه از تصریح مورخان و محدثان آوردیم، چگونه چنین جمعی قابل پذیرش است؟ مگر نه این است که حاکم نیشابوری به تواتر این خبر، تصریح کرده است؛ در حالی که اصولاً صحت سند مربوط به تولد حکیم بن حزام در کعبه مورد تردید است تا چه رسد که متواتر باشد؟

ثبت این فضیلت برای حکیم بن حزام بدین خاطر بود که زیریان به او علاقه مند بودند، زیرا او پسر عموی زبیر و فرزندان او است. حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبد العزی؛ چنان که نسب زیریان هم به اسد بن عبد العزی می رسد. حکیم در سال فتح مکه ایمان آورد و از کسانی است که رسول خدا (ص) با پرداخت غنایم حنین، دل او را به دست آورد. «۴» در عهد رسول خدا (ص) محترک طعام بود. «۵» مطابق نقل مامقانی از طبری، حکیم شدیداً طرفدار عثمان بود و از علی (ع) کنار کشید و در هیچ یک از جنگ ها با او شرکت نکرد. «۶»

(۱). بنگرید: سیره حلبی، ۱/ ۱۳۹؛ اسد الغابه، ۲/ ۴۰؛ الاصابه، ۱/ ۳۴۹.

(۲). شرح نهج البلاغه، ۱/ ۱۴.

(۳). تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۷۹؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۲۹.

(۴). الاصابه، ۱/ ۳۴۹؛ الاستیعاب، ۱/ ۳۲۰.

(۵). وسائل الشیعه، کتاب التجاره، ۳۱۶.

(۶). قاموس الرجال، ۳/ ۳۸۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۳۷

بنابراین طبیعی است که مصعب بن عبد الله، و زبیر بن بگار «۱» که بی تردید از هواداران زبیر بودند، بر خلاف اخبار متواتر و تصریح مورخان و محدثان بر ولادت علی (ع) در درون کعبه و این که احدی قبل و بعد از او در آنجا متولد نشده؛ روایت کنند که جز حکیم بن حزام احدی در درون کعبه به دنیا نیامده است!

۴. تجدید بنای کعبه

اشاره

می گویند: سیلی بنیان کن در مکه جاری شد و از دیواری که برای جلوگیری از ورود آب به داخل کعبه ساخته بودند، گذشت و دیوارهای خانه را شکافت. مطابق روایت دیگری گفته می شود، زنی می خواست کعبه را خوشبو کند. آتشی از مجمرش افتاد و پرده کعبه آتش گرفت. آتش به همه جای خانه سرایت کرد و دیوارها سوخت. «۲» پس از آن سیل آمد و شکاف دیوارهای کعبه فزونی گرفت، چنان که مردم ترسیدند، خانه فرو ریزد.

به هر تقدیر پیش از بعثت، قریش تصمیم گرفت که خانه کعبه را بازسازی کند و در خانه را چنان بالا بیاورد که هر کسی نتواند وارد شود. برای انجام این کار اموال پاکی فراهم نمودند. اموالی که از راه زنا، ربا، غصب، گسستن پیوندهای خویشاوندی و هتک

حرمت دیگران به دست نیامده باشد. «۳» هر قبیله‌ای علی‌حدّه به فراهم نمودن سنگ پرداخت. گفته می‌شود: پیامبر اکرم (ص) نیز در جمع‌آوری سنگ، مشارکت فعال داشت. نخستین کسی که قریش را بر تخریب کعبه جرأت داد، ولید بن مغیره بود. قریش کار تخریب و

(۱). همان.

(۲). المصنّف، ۵/ ۳۱۹؛ البدایه و النهایه، ۲/ ۳۰۰.

(۳). سیره ابن هشام، ۱/ ۲۰۶؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۴۱؛ البدایه و النهایه، ۲/ ۳۰۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۳۸

تجدید بنای کعبه را تقسیم و به هر قبیله‌ای بخشی مشخص واگذار کرد.

مورّخان در تاریخ این حادثه اختلاف نظر دارند. در حالی که گروهی آن را همزمان با بلوغ پیامبر (ص) یعنی پانزده سال پس از واقعه فیل می‌دانند، «۱» شمار دیگری سال ۲۵ عام الفیل را تجدید بنای کعبه دانسته‌اند. «۲» در عین حال گروه سوم سال ۳۵ عام الفیل یعنی پنج سال پیش از بعثت را پذیرفته‌اند. «۳» شاید قول سوم مشهورتر باشد.

نصب حجر الاسود

وقتی کار به نصب حجر الاسود رسید، با هم اختلاف کردند و هر قبیله‌ای می‌خواست این افتخار را نصیب خود کند. نزدیک بود که کار به جنگ و شمشیرکشی انجامد. بنی عبد الدار و بنی عدی ظرفی پر از خون آوردند و همراه بنی سهم و بنی مخزوم دست‌های خود را در خون فرو بردند «۴» و بر مرگ قسم خوردند. آنان را «لعه‌ة الدم»: لیسندگان خون نامیدند. «۵» در این هنگام، ابو امیّه بن مغیره پدر امّ سلمه و یکی از بخشندگان قریش یا به نقل بلاذری، مغیره گفت:

نخستین کسی که از باب السلام- همان باب بنی شیبه- یا باب الصفا وارد شود، او را در این باره داور قرار دهند و هر چه او بگوید، همان کنند. در این هنگام رسول خدا (ص) وارد شد. چون او را دیدند، گفتند:

این امین است، راضی شدیم، این محمّد است.

برخی می‌گویند:

قریش در جاهلیت برای رفع خصومت‌ها، پیامبر (ص) را حکم قرار

(۱). المصنّف، ۵/ ۳۱۸؛ البدایه و النهایه، ۲/ ۳۰۰.

(۲). تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۷۹.

(۳). سیره ابن هشام، ۱/ ۲۰۴.

(۴). شرح نهج البلاغه، ۱۴/ ۱۲۹.

(۵). سیره ابن هشام، ۱/ ۲۰۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۳۹

می‌دادند، زیرا او به خاطر کسی از حق نمی‌گذشت و جدل نمی‌کرد. «۱»

به هر حال وقتی جریان را به پیامبر (ص) گفتند، تن‌پوشی خواست یا مطابق برخی نقل‌ها لباس خود را پهن کرد. سپس سنگ را با دست خود روی آن گذاشت و فرمود تا هر قبیله‌ای یک گوشه از پیراهن را گرفته بلند کنند.

هنگامی که سنگ را تا مقابل جایگاه آن بالا بردند، سنگ را با دست خود، در محل آن، نصب کرد. این نشان می‌دهد که پیامبر (ص) در میان مردم مکه جایگاه خاصی داشت. چنان که در بسیاری از مشاجرات خود آن حضرت را داور می‌کردند و به او اطمینان و اعتماد کامل داشتند تا آنجا که او را «امین» لقب دادند. سخنان ابو طالب در خطبه خواستگاری خدیجه هم شاهد خوبی بر منزلت و جایگاه ممتاز پیامبر (ص) و مرتبت عالی، شرافت و سیادت آن حضرت است. موضع امیه بن خلف در جنگ بدر هم بر همین نکته دلالت دارد.

۵. ولادت فاطمه (س)

برخی معتقدند که فاطمه زهرا (س) پیش از بعثت متولد شد. آنان در تعیین سال ولادت آن حضرت با هم اختلاف دارند. در حالی که شماری می‌گویند: در سال تجدید بنای کعبه یعنی پنج سال پیش از بعثت به دنیا آمد. «۲» گروهی دیگر دو سال پیش‌تر یعنی هفت سال قبل از بعثت را معتبر دانسته‌اند. «۳» حتی برخی دوازده سال پیش از بعثت گفته‌اند. در مقابل این عده گروهی دیگر عقیده دارند که زهرا (س) پس از بعثت متولد شد. این گروه نیز در سال تولد فاطمه (س) اختلاف نظر دارند. برخی سال

(۱). سیره حلبی، ۱/ ۱۴۵.

(۲). بنگرید: تاریخ الخميس، ۱/ ۲۷۷؛ ذخائر العقبی، ۵۲؛ مقاتل الطالبیین، ۴۸؛ سیره مغلطای، ۱۷.

(۳). تاریخ الخميس، ۱/ ۲۷۸؛ ذخائر العقبی، ۵۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۴۰

بعثت «۱» و شماری سال دوم رسالت «۲» و گروهی نیز چهل و یک سالگی رسول اکرم (ص) را سال ولادت دخترش دانسته‌اند. «۳» سخن حق، دیدگاه شیعه است که در این باره از امامان معصوم خود، پیروی کرده‌اند. گروهی از سایر فرقه‌ها نیز از آنان تبعیت نموده‌اند. مطابق این دیدگاه، فاطمه زهرا (س) در سال پنجم بعثت متولد و در هجده سالگی از دنیا رفت. «۴» مطالب زیر این نظر را تأیید یا بر صحت آن دلالت دارد؛

أ. به هنگام سخن از فرزندان خدیجه (س) آمد که برخی معتقدند همه فرزندان او جز عبد مناف «۵» پس از بعثت متولد شده‌اند. از سوی دیگر می‌دانیم که فاطمه (س) کوچک‌ترین فرزند پیامبر (س) بود. صاحب استیعاب در شرح حال خدیجه آورده که طیب پس از بعثت متولد شد. پس از او ام کلثوم به دنیا آمد و آن‌گاه فاطمه (س).

ب. روایات فراوانی بر ولادت فاطمه (س) پس از بعثت دلالت دارد. این روایات را گروهی از دانشمندان فرقه‌ها و نحله‌های مختلف در کتاب‌های خود آورده‌اند. بر پایه این روایات نطفه فاطمه (س) از میوه‌ای منعقد شد که به هنگام اسراء و معراج، جبرئیل از بهشت برای پیامبر (ص) آورد. شماری از صحابه از جمله عایشه، عمر بن خطاب، سعد بن مالک، ابن عباس و ... این مطلب را نقل کرده‌اند. «۶»

(۱). بحار الانوار، ۴۳/ ۸؛ تاریخ الخلفاء، ۷۵؛ تهذیب التهذیب، ۲/ ۴۴۱.

(۲). الاستیعاب، ۴/ ۳۷۴؛ بحار الانوار، ۴۳/ ۹؛ نهایه الارب، ۱۸/ ۲۱۳.

(۳). مستدرک حاکم، ۳/ ۱۶۳؛ نهایه الارب، ۱۸/ ۲۱۳؛ مختصر تاریخ دمشق، ۲/ ۲۶۹؛ بنگرید: تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۰؛ سیره مغلطای، ۱۷؛ الاستیعاب، ۴/ ۳۷۴.

(۴). ذخائر العقبی، ۵۲؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۷۸؛ مروج الذهب، ۲/ ۲۸۹.

(۵). بنگرید: البدء و التاریخ، ۵/ ۱۶؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۷۲.

(۶). بحار الانوار، ۴۳/ ۴-۶؛ الانوار النعمانیة، ۱/ ۸۰؛ مستدرک حاکم، ۳/ ۱۵۶؛ الدر المنثور، ۴/ ۱۵۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۴۱

اگر بتوان در برخی از این روایات مناقشه کرد، قطعا در شماری از آنها مناقشه راه ندارد. چنان که روایت نسائی هم مؤید آن تواند بود. او روایت کرده که وقتی ابو بکر و عمر از فاطمه (س) خواستگاری کردند، رسول خدا (ص) آن دو را رد کرد و فرمود: فاطمه هنوز کوچک است. «۱» اگر عمر آن حضرت هفده سال یا بیشتر بود، قطعا پیامبر (ص) نمی فرمود که هنوز کوچک است.

باید دانست که بر خلاف ادعای برخی، باردار شدن خدیجه به فاطمه (س) در سال پنجم بعثت بعید نمی نماید. استدلال این گروه آن است که سنّ خدیجه در این زمان خیلی زیاد بود. در حالی که پیش از این دیدیم که سنّ خدیجه در این زمان ۴۵ تا ۵۰ سال بود. اگر سنّ مشهور خدیجه را هم قبول کنیم، مشکلی برای بارداری او نخواهد بود، زیرا زنان قریشی تا شصت سالگی حیض می شوند و این یعنی هنوز می توانند باردار شوند.

بدین ترتیب مسعودی در نسبت دادن بیست و نه سالگی به اکثر اهل بیت و شیعه، «۲» اشتباه کرده است. شاید اشتباه قلم خود او یا عمد و سهو ناسخان کتب او بوده است و نوزده (تسع عشرة) را بیست و نه (تسع و عشرون) ثبت کرده باشند.

(۱). بنگرید: خصائص امیر المؤمنین، ۱۱۴؛ مناقب آل ابی طالب، ۳/ ۳۴۵؛ تذکره الخواص، ۳۰۶.

(۲). التنبیه و الاشراف، ۲۵۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۴۳

بخش سوم - از بعثت تا هجرت به حبشه

اشاره

فصل اول - بعثت

فصل دوم - روایات آغاز وحی

فصل سوم - دعوت پنهانی

فصل چهارم - اسراء و معراج

فصل پنجم - انذار خویشاوندان

فصل ششم - دعوت علنی

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۴۵

فصل اول بعثت

۱. دین پیامبر (ص) پیش از بعثت

مسلم است که پیامبر (ص) پیش از بعثت مؤمن و موحد بوده است.

دانشمندان در این باره اختلاف نظر دارند که آیا پیامبر (ص) پیش از رسالت پیرو شریعت احدی از پیامبران پیش از خود بوده است

یا خیر؟ آیا به شریعت نوح یا ابراهیم یا عیسی ایمان داشت یا شریعت دیگری یا این که اصلاً پیرو هیچ شریعتی نبوده است؟ هر یک طرفدارانی دارد. «۱» عبد الجبار، غزالی و سید مرتضی در این باره توقف کرده‌اند. علامه مجلسی بر اساس تصریح روایات، معتقد است که پیامبر (ص) پیش از بعثت، از همان موقع که خداوند عقل او را کامل کرد؛ یعنی از ابتدا، پیامبر بود و مؤید به روح القدس. فرشته با او سخن می‌گفت و او صدای فرشته را می‌شنید و او را در خواب می‌دید. پس از چهل سال که از عمرش گذشت، به رسالت مبعوث گردید. فرشته آشکارا با او سخن گفت و قرآن بر او فرود آمد و به تبلیغ احکام مأمور شد. مجلسی تأکید دارد که این

(۱). بنگرید: تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۵۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۴۶

معنی از آثار معتبر و اخبار مستفیض برایش حاصل شده است. «۱»

در اثبات نبوت رسول اکرم (ص) از سنین خردسالی به آیات قرآن استدلال کرده‌اند که از زبان عیسی بن مریم می‌فرماید:

إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا. «۲»

منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است؛ و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است.

خداوند متعال درباره یحیی (ع) نیز می‌فرماید:

وَأَتَيْنَاهُ الْكُتُبَ صَبِيًّا. «۳»

و از کودکی به او نبوت دادیم.

اگر به این آیات، اخبار فراوانی را بیفزاییم که در میان آنها، اخبار صحیح نیز هست، همانند روایت یزید کناسی در الکافی که می‌گوید:

خداوند به هیچ پیامبری فضیلت و کرامت و معجزه‌ای اعطا نفرمود، مگر آن را به پیامبر ما (ص) عطا کرد؛ نتیجه این خواهد شد که پیامبر اکرم (ص) از همان سنین خردسالی از سوی خداوند متعال به نبوت رسید. «۴»

سپس آن حضرت را در چهل سالگی برای همه مردم به رسالت مبعوث کرد. علامه مجلسی این دلیل را از جنبه‌های مختلف تأیید کرده است. «۵»

به هر حال باید این اخبار به اثبات برسد تا بتوان مطابق مضمون آن بر نبوت رسول اکرم (ص) از سنین خردسالی استدلال کرد و البته این در صورتی

(۱). همان، ۲۷۸-۲۷۹.

(۲). مریم (۱۹): ۳۰-۳۱.

(۳). مریم (۱۹): ۱۲.

(۴). بحار الانوار / ۲۷۸-۲۷۹.

(۵). همان، ۲۷۷-۲۸۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۴۷

است که دلالت آن، قطعی و نهایی باشد.

بلی، روایات فراوانی هست که به نبوت پیامبر (ص) پیش از بعثت اشاره یا تصریح دارد. چنان که گذشت، علامه مجلسی به همین اخبار استدلال کرده است. علامه امینی هم به این روایت استدلال نموده که حضرت محمد (ص) زمانی پیامبر (ص) بود که آدم بین روح و جسم به سر می‌برد. وی این روایت را از چندین منبع غیر شیعی آورده است. «۱»

به هر حال می‌توانیم با یقین بگوییم که آن حضرت پیش از بعثت، مؤمن و موحد بود، خداوند را عبادت می‌کرد، به آنچه برایش به عنوان شریعت خداوند متعال و از جمله دین حنیف، آیین ابراهیم (ع) ثابت، و مطابق عقل و فطرت سلیم او بود، عمل می‌کرد. همچنان که از ناحیه خداوند مؤید بود و از نظر سیرت و صورت و عقل و خرد، برترین و کامل‌ترین آفریدگان به شمار می‌رفت. فرشته الهی نیز محاسن اخلاق را به او آموزش می‌داد. چنان که از آن حضرت نقل نموده‌اند که به مسائل شرعی متعهد بود، گوشت مردار نمی‌خورد، به تسمیه و تحمید پایبند بود و ...

۲. بعثت

اشاره

مطابق نظر بیشتر سیره‌نویسان و مورخان آگاه، رسول اکرم (ص) چهل سال پس از عام الفیل به رسالت مبعوث شد. پیش از این صدای فرشته الهی را می‌شنید تا این که در چهل سالگی، جبرئیل، پیک امین وحی بر او نمایان گردید. برخی نیز عمر آن حضرت را به هنگام بعثت، چهل و دو، چهل و سه، و

(۱). بنگرید: الغدير، ۲۸۷/۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۴۸

چهل و پنج سال دانسته‌اند. «۱» شاید در واقع بین این دیدگاه‌ها اختلافی نباشد، زیرا برخی دوره دعوت پنهانی را که از سه تا پنج سال به طول انجامید، دوران رسالت به حساب آورده‌اند و برخی دیگر، بعثت را از آغاز دوره دعوت علنی دانسته‌اند. «۲» شاید برخی آن حضرت را در دوره دعوت سزّی، پیامبر مرسل برای همه توده‌های مردم ندانند یا آن حضرت را فقط مأمور ابلاغ و دعوت خویشان بدانند. شاید همین مطلب باعث شده که برخی معتقد باشند، دوران دعوت مکه ده سال به طول انجامید. در حالی که گروه دیگر این دوره را سیزده سال می‌دانند.

أ. تاریخ بعثت و چگونگی نزول قرآن

از اهل بیت (ع) روایت شده که پیامبر اکرم (ص) روز بیست و هفت ماه رجب به رسالت مبعوث شد. این دیدگاه مشهور است و حتی علامه مجلسی مدعی است که شیعه در این باره اتفاق نظر دارد. از دیگران نیز همین تاریخ نقل شده است. «۳» برخی گفته‌اند: پیامبر (ص) در ماه رمضان به رسالت مبعوث شد اما در روز آن با هم اختلاف دارند. «۴» گروه سوم بعثت را در ماه ربیع الاول می‌دانند، اما همانند گروه دوم، در تعیین روز آن با هم اختلاف دارند. «۵»

(۱). بنگرید: سیره مغلطای، ۱۴؛ سیره حلبی، ۱/۲۲۴؛ تاریخ الامم و الملوك، ۲/۴۲.

(۲). بحار الانوار، ۱۸/۱۷۷؛ کمال الدین، ۱۹۷؛ تاریخ یعقوبی، ۲/۱۹؛ سیره ابن هشام، ۱/۲۸۰؛ مناقب آل ابی طالب، ۱/۴۳.

(۳). بنگرید: سیره حلبی، ۱/۲۳۸؛ سیره مغلطای، ۱۴؛ مناقب آل ابی طالب، ۱/۱۷۳.

(۴). بنگرید: تاریخ الامم و الملوك، ۴۴/۲؛ سیره ابن هشام، ۲۵۶/۱؛ تاریخ یعقوبی، ۲۲/۲.

(۵). المواهب اللدنیه، ۳۹/۱؛ سیره مغلطای، ۱۴؛ تاریخ یعقوبی، ۲۲/۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۴۹

گروه دوم در اثبات دیدگاه خود استدلال کرده‌اند که پیامبر (ص) با قرآن مبعوث شد و همان گونه که می‌دانیم قرآن در ماه رمضان فرود آمده است؛

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛ «۱»

ما (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ. «۲»

ماه رمضان (همان ماه) است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است.

باید به یک اشکال دیگر هم اشاره کنیم. خلاصه آن چنین است؛ هر چند این دو آیه مبارکه بر نزول دفعی قرآن دلالت دارد، اما در جای دیگر می‌فرماید:

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا. «۳»

و قرآن را بخش بخش (بر تو) نازل کردیم، تا آن را به آرامی به مردم بخوانی.

این آیه که در آن واژه «نزلناه» آمده، بر نزول تدریجی قرآن دلالت دارد. در حالی که در آیات قبلی، واژه «انزل» آمده که بر نزول دفعی دلالت می‌کند. چنان که آیه ۳۲ سوره فرقان (۲۵) هم بر نزول دفعی دلالت دارد؛

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً.

و کسانی که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن یک جا بر او نازل نشده است؟

از سوی دیگر نباید فراموش کرد که برخی از آیات قرآن مربوط به حوادث زمان داراست که در ظرف زمان به وقوع پیوسته است. مثل:

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا. «۴»

خدا گفتار زنی را که درباره شوهرش با تو گفتگو و به خدا شکایت می‌کرد، شنید.

(۱). قدر (۹۷): ۱.

(۲). بقره (۲): ۱۸۵.

(۳). الأسراء (۱۷): ۱۰۶.

(۴). مجادله (۵۸): ۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۵۰

علاوه بر این تاریخ نیز گواه است که قرآن در طول بیست و سه سال یعنی به صورت تدریجی نازل شده است.

پاسخ اشکال این است که منافاتی بین دو نزول تدریجی و دفعی نیست.

منظور از نزول دفعی، مطابق روایات فراوان، نزول قرآن به بیت المعمور است.

سپس به صورت تدریجی از بیت المعمور بر رسول اکرم (ص) نازل می‌شد. «۱»

بر این اساس ممکن است، نزول دفعی قرآن در شب قدر بوده، نزول تدریجی آن از ۲۷ رجب آغاز شده باشد.

پاسخ دیگر آن است که قرآن به صورت دفعی بر قلب پیامبر اکرم (ص) نازل شد، اما آن حضرت مأمور به تبلیغ آن نبود. سپس

مطابق مناسبت‌هایی که پیش می‌آمد، به تدریج فرود می‌آمد. شاید این دیدگاه شواهدی داشته باشد که فعلاً مجال بحث درباره آن نیست. «۲»

دیدگاه سوم بر آن است که آغاز نزول قرآن پس از گذشت سه سال از بعثت یعنی پس از دعوت سرّی بوده است. این مطلب در برخی از روایات آمده، گروهی نیز بر آن تأکید کرده‌اند. «۳» بنابراین بین بعثت پیامبر (ص) در ماه رجب و نزول قرآن در ماه رمضان منافاتی وجود ندارد. «۴»

ب. دیدگاه ما

ما دیدگاه خود را درباره تاریخ بعثت رسول اکرم (ص) به شرح زیر خلاصه

(۱). بنگرید: المیزان، ۱۵/۲.

(۲). بنگرید: همان، ۱۸؛ تاریخ القرآن (زنجانی)، ۱۰.

(۳). بنگرید: التمهید فی علوم القرآن، ۱/ ۸۲-۸۳؛ الاتقان فی علوم القرآن، ۱/ ۳۹؛ تاریخ یعقوبی، ۲/ ۳۴.

(۴). التمهید فی علوم القرآن ۱/ ۸۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۵۱

می‌کنیم؛

أ. خداوند متعال می‌فرماید:

قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً. «۱»

و کسانی که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن یک جا بر او نازل نشده است؟

در این آیه واژه «نَزَلَ» به کار رفته و منظور نزول دفعی است. بنابراین «نَزَلَ» فقط به معنی نزول تدریجی نیست.

ب. از تتبع آیات قرآنی به دست می‌آید که بین ماده «انزال» و «تنزیل» تفاوتی وجود ندارد. مثلاً در قرآن آمده:

وَلَوْ نُؤْمِنُ لِرُؤْيَاكَ حَتَّىٰ نُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ. «۲»

و به بالا رفتن تو اطمینان نخواهیم داشت تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم.

در اینجا نَزَلَ به معنای نزول دفعی به کار رفته است. چنان که گاهی اوقات واژه نَزَلَ و زمانی واژه انزل به کار می‌رود؛

أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا «۳»

یا

نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا.

نمونه‌های این مطلب فراوان است و فعلاً مجال تتبع آن را نداریم. سیرت جاودانه ج ۱ ۲۵۱ ب. دیدگاه ما ص: ۲۵۰

این که می‌گویند: پیامبر اکرم (ص) با قرآن مبعوث شده درست نیست.

روایات اهل بیت (ع) که بیان می‌کند: آن حضرت در ماه رجب به رسالت مبعوث شد؛ در دلالت بر سستی این عقیده بس است.

د. روایات نزول قرآن بر بیت المعمور را نمی‌توان از طریق اهل بیت (ع)

(۱). فرقان (۲۵): ۳۲.

(۲). اسراء (۱۷): ۹۳.

(۳). فرقان (۲۵): ۴۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۵۲

اثبات کرد. چنان که قابل اعتماد هم نیست. این عقیده شیخ مفید (ره) است. «۱» از سوی دیگر اثبات نزول دفعی قرآن بر قلب پیامبر (ص) نیز خیلی مشکل است و بدون داشتن حجت، نمی‌توان از آن صحبت کرد.

ه. نمی‌توان به این حدیث اعتماد کرد که به استناد نزول قرآن در طول مدت بیست سال می‌گوید: قرآن سه سال پس از بعثت فرود آمد، زیرا احتمال دارد این سخن به نحو تقریب و تسامح بیان شده و در مقام تعیین دقیق مسأله نبوده است. این عادت مردم است که به هنگام خبر دادن از یک حادثه، زیادی اندک را می‌اندازند یا اضافه می‌کنند. چنان که معلوم است در این کار، خلاف واقع صورت نگرفته است.

آری، ممکن است، معانی و حقایق قرآن بر قلب نازنین پیامبر اکرم (ص) فرود آمده باشد تا انسانی کامل باشد و خویشتن را مطابق همان معانی عالی پرورش دهد. با این حال صرفاً یک احتمال است و نیاز به اثبات دارد.

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که مطابق روایات اهل بیت (ع) رسول اکرم (ص) در ماه رجب به رسالت مبعوث شد تا برای دریافت وحی قرآنی آماده شود:

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا. «۲»

در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گران‌بار القا می‌کنیم.

سپس به تدریج نزول قرآن در ماه مبارک رمضان آغاز شد.

در این نیز مانعی وجود ندارد که حقایق و معانی قرآنی به صورت دفعی بر آن حضرت فرود آمده و سپس نزول تدریجی آن آغاز شد. روایت مفضل از

(۱). تصحیح الاعتقاد، ۵۸.

(۲). مزمل (۷۳): ۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۵۳

امام صادق (ع) احتمال اخیر را تأیید می‌کند. «۱»

چنان که این روایت نیز مؤید همین مطلب است که پیامبر (ص) را فرشته‌ای بود که آن حضرت را به انجام اخلاق حسنه فرمان می‌داد و پیش از آنکه قرآن فرود آید، فرشته خود را به او نشان می‌داد ... «۲»

احتمال دیگر آن است که قرآن در شب قدر به طور دفعی نازل شده باشد، اما رسول خدا (ص) مأمور به ابلاغ آن نگردید. سپس در مناسبت‌های مختلف به صورت تدریجی فرود آمد تا آن را به مردم ابلاغ نماید.

ج. آغاز وحی

آغاز وحی در غار حراء بود. این غار روی کوه نور واقع است که در سه میلی شهر مکه قرار دارد. گفته می‌شود، جبل النور همان کوه فاران است که در تورات آمده است، جز این که ظاهراً فاران نام کوه‌های مکه است نه فقط کوه نور.

یاقوت حموی در فرهنگ جغرافیایی خود، معجم البلدان به این نکته تصریح کرده است. رسول اکرم (ص) در این غار مطابق شریعتی که برایش ثابت شده بود، عبادت می‌کرد. عبدالمطلب نیز پیش از نوه‌اش در همین غار عبادت می‌کرد.

نخستین آیه‌ای که بر پیامبر (ص) فرود آمد، این آیات بود؛

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. «۳»
به نام خداوند رحمتگر مهربان، بخوان به نام پروردگارت که آفرید، انسان را از علق آفرید.
این مطلب از اهل بیت (ع) روایت شده است. «۴» چنان که از دیگران هم به

(۱). بحار الانوار، ۱/ ۵۳؛ ۹۲/ ۳۸.

(۲). التمهید فی علوم القرآن، ۱/ ۸۳.

(۳). علق (۹۶): ۱-۲.

(۴). البرهان فی تفسیر القرآن، ۱/ ۲۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۵۴

و فور نقل شده است. سیاق آیات مذکور هم بر همین نکته دلالت دارد. «۱»

شاید گفته شود، نخستین آیاتی که فرود آمد، سوره فاتحه الکتاب بود. «۲»

خصوصاً که رسول اکرم (ص)، علی (ع) و خدیجه (س) روز دوم بعثت نماز خواندند.

روشن است که این مطلب چیزی را ثابت نمی‌کند، زیرا احتمال دارد، سوره فاتحه الکتاب بلافاصله پس از سوره علق نازل شده باشد. چنان که احتمال می‌رود، نماز در ابتدا بدون سوره فاتحه الکتاب بوده، سپس خواندن این سوره در نماز واجب شد. البته این مطلب را هیچ کس نگفته است.

از سوی دیگر این نکته با روایاتی که نماز بدون سوره را نماز نمی‌دانند، «۳» منافاتی ندارد، زیرا ممکن است، هنوز در آن زمان قرائت سوره در نماز تشریع نشده باشد. از سویی روایت کرده‌اند که سوره فاتحه پس از سوره مدثر یعنی چندین سال پس از بعثت نازل شد. «۴»

دیدگاه سوم این است که نخستین آیاتی که بر رسول اکرم (ص) نازل شد، سوره مدثر بود. «۵» به زودی خواهیم دید که این سوره پس از دعوت سَری، فرود آمد. چنان که خود آنان روایاتی نقل کرده‌اند که با این نظرشان منافات دارد. «۶»

(۱). الدر المثور، ۶/ ۳۶۸؛ الاتقان فی علوم القرآن، ۱/ ۲۳.

(۲). الدر المثور، ۱/ ۲۴.

(۳). وسائل الشیعه، ۴/ ۷۳۲-۷۳۳.

(۴). الاتقان فی علوم القرآن، ۱/ ۲۴.

(۵). همان، ۲۳.

(۶). بنگرید: المیزان، ۲/ ۲۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۵۵

فصل دوم روایات آغاز وحی

۱. آغاز وحی در روایات مکتب خلافت

اشاره

بخاری، مسلم و دیگران روایتی از زهری از عروۀ بن زبیر از عایشه نقل کرده‌اند که خلاصه آن چنین است؛
فرشته در غار حراء نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: بخوان. گفت: من خواندن نمی‌دانم. گوید: فرشته مرا گرفت و چنان فشار داد که بی‌رمق شدم. آن‌گاه رهایم کرد و گفت: بخوان. گفتم: خواندن نمی‌دانم. دوباره مرا گرفت و چنان به هم فشرد که بی‌رمق شدم. آن‌گاه رهایم کرد و گفت:

بخوان. گفتم: خواندن نمی‌دانم. بار سوم مرا گرفت و به هم فشرد. آن‌گاه رهایم کرد و گفت:
اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ.
پیامبر (ص) با دلی هراسان به خانه برگشت. بر خدیجه وارد شد و گفت:

مرا ببوشانید، مرا ببوشانید ... تا این که ترس او از بین رفت. ضمن بیان جریان به خدیجه گفت: بر خودم ترسیدم. خدیجه گفت: نه، به خدای سوگند؛ چنین نیست. هرگز خداوند ترا خوار نخواهد کرد. تو صله رحم می‌کنی؛ از درماندگان دست‌گیری می‌کنی؛ برهنگان را می‌پوشانی؛ مهمان را گرامی می‌داری؛ و در گرفتاری‌ها به دیگران مدد می‌رسانی. خدیجه با او به راه افتاد تا به نزد ورقه بن نوفل ... پسر عموی خویش آمد. این ورقه در جاهلیت آیین مسیحیت گزیده بود و به زبان عبرانی کتاب می‌نوشت.
سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۵۶

او انجیل را به همین زبان می‌نوشت. ورقه پیرمردی بزرگ و نابینا بود.

خدیجه به پسر عمویش گفت: عموزاده؛ سخن برادرزاده‌ات را بشنو. ورقه به پیامبر (ص) گفت: چه می‌بینی؟ رسول خدا (ص) آنچه دیده بود، گفت.

ورقه به او گفت: این همان ناموسی است که خداوند به نزد موسی فرستاد ... کاش آن هنگام که قومت ترا بیرون می‌کنند، من زنده باشم.

رسول خدا (ص) گفت: آیا آن‌ها مرا بیرون خواهند کرد؟ ورقه گفت:

آری، هیچ مردی همانند تو چیزی نیاورد، مگر او را راندند. اگر دوره ترا درک کنم، ترا یاری و حمایت خواهم کرد ... چیزی نگذشت که ورقه مرد و وحی قطع شد. «۱»

روایات متعارض و متناقض فراوان دیگری هم در کتاب‌های آنان آمده است. به طور مثال چند نمونه را می‌آوریم؛

۱. خدیجه، پیامبر (ص) را با ابو بکر به نزد ورقه بن نوفل فرستاد.

پیامبر (ص) به ورقه گفت: صدایی از پشت سرش می‌شنود که می‌گوید: یا محمد؛ یا محمد؛ و او نیز از ترس فرار می‌کند. ورقه او را امر کرد که بماند تا آنچه می‌گوید، بشنود. آن‌گاه به وی خبر دهد. محمد چنین کرد. شنید که صدایی می‌گوید: محمد؛ بگو: بسم الله الرحمن الرحيم تا به ولا الضالین رسید.

سپس گفت: بگو: لا اله الا الله. پیامبر (ص) به ورقه خبر داد. ورقه او را مژده داد که او همان کسی است که پسر مریم از آمدن او بشارت داده است. هنگامی که ورقه مرد، پیامبر (ص) گفت: من آن کشیش را در بهشت دیدم که لباس حریر بر تن داشت، زیرا به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد. «۲»

۲. روایت دیگری می‌گوید: پس از آنکه خدیجه داستان محمد (ص) را به

(۱). صحیح بخاری، ۱/ ۵- ۶؛ ۹/ ۳۸؛ صحیح مسلم، ۱/ ۹۷؛ تاریخ الامم و الملوك، ۲/ ۴۷؛ المصنّف، ۵/ ۳۲۲؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۳۸۲؛ سیره دحلان، ۱/ ۸۲؛ سیره حلبی، ۱/ ۲۴۲.

(۲). الروض الانف؛ سیره دحلان، ۱/ ۸۳؛ سیره حلبی، ۱/ ۲۵۰؛ سیره مغلطای، ۱۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۵۷

ورقه گزارش کرد، ورقه به او خبر داد که وی پیامبر این امت است. مدتی بعد، ورقه پیامبر (ص) را دید که با خدیجه طواف می‌کنند. ورقه از پیامبر (ص) درباره آنچه دیده و شنیده بود، پرسید و او نیز همه را باز گفت. ورقه محمد (ص) را خبر داد که پیامبر این امت است. «۱»

۳. هنگامی که پیامبر (ص) آنچه را دیده بود، به خدیجه گفت، خدیجه او را بشارت داد که پیامبر این امت است و غلام او ناصح، و بحیرای راهب این مطلب را به او گفته‌اند و این راهب بیست سال پیش او را فرمان داده که با محمد (ص) ازدواج کند. خدیجه پیوسته با رسول خدا (ص) بود تا این که غذا خورد، آب نوشید و خندید. سپس نزد راهب رفت که در نزدیکی مکه زندگی می‌کرد. داستان را به راهب گفت او نیز خدیجه را خبر داد که جبرئیل، امین و فرستاده خداوند به نزد پیامبران است. خدیجه آن‌گاه نزد عدّاس آمد و از او در این باره، سؤال کرد. او نیز همین مطلب را به خدیجه گفت. سپس خدیجه نزد ورقه بن نوفل آمد. او نیز مثل همین سخن را گفت، امّا خدیجه را سوگند داد که جریان را پوشیده نگه دارد و از او خواست که پسر عبد الله را به نزد او فرستد تا خودش از او سؤال کند و جریان را از زبان او بشنود، زیرا خوف دارد که مبدا جبرئیل نباشد، زیرا برخی از شیاطین برای گمراهی و فساد خود را به این صورت در می‌آورند تا مرد خردمند را شیفته خود سازند و او را دیوانه کنند. خدیجه نزد پیامبر (ص) بازگشت و سخن ورقه را به او باز گفت. این آیه فرود آمد؛

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ، مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ. «۲»

خدیجه اصرار ورزید که پیامبر (ص) به نزد ورقه برود. پیامبر (ص) نزد او

(۱). سیره ابن هشام، ۱/ ۲۵۴؛ سیره حلبی، ۱/ ۲۳۹؛ سیره دحلان، ۱/ ۸۱-۸۲.

(۲). قلم (۶۸): ۱-۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۵۸

رفت و ورقه او را تصدیق کرد. تصدیق و سخن ورقه درباره رسول خدا (ص) منتشر شد و این امر، بر اشراف قوم دشوار آمد. «۱»
۴. خدیجه از پیامبر (ص) خواست، هنگامی که فرشته می‌آید، به وی خبر دهد. پیامبر (ص) چنین کرد. خدیجه دستور داد که پیامبر (ص) روی ران راست او بنشیند. پیامبر (ص) چنین کرد، امّا فرشته نرفت. خدیجه، پیامبر (ص) را در دامن خود نشانده، باز هم فرشته نرفت. خدیجه ناراحت شد و در حالی که پیامبر (ص) در دامن او بود، پوشش از سر و صورت خود برداشت. فرشته رفت.

خدیجه گفت: این شیطان نیست، پسر عمو؛ این فرشته است؛ ثابت قدم باش.

در روایت دیگری آمده، خدیجه، رسول خدا (ص) را زیر لباس خود، قرار داد و سرش را از گریبان خویش به در آورد. در این هنگام جبرئیل رفت. «۲» در روایت دیگری آمده که این کار به راهنمایی ورقه بود. «۳»

۵. ورقه به خدیجه گفت: از او درباره کسی که نزدش می‌آید، سؤال کن.

اگر میکائیل باشد، برای او فروتنی، مهربانی و نرمش آورده است و اگر جبرئیل باشد، برای او قتل و اسارت آورده است. خدیجه از پیامبر (ص) سؤال کرد.

گفت: جبرئیل است. خدیجه به پیشانی خود زد. «۴»

۶. در روایت دیگری آمده، وقتی به پیامبر (ص) وحی شد، گفت: این - یعنی خودش - یا شاعر است یا مجنون. این سخن را هرگز نباید به قریش بگویم. هم اکنون بالای کوه می‌روم و خودم را به پایین پرتاب می‌کنم و با

(۱). البدايه و النهايه ۳/ ۱۴- ۵؛ سیره ابن هشام، ۱/ ۳۵۴؛ سیره حلبی، ۱/ ۲۳۹- ۲۴۰؛ سیره دحلان، ۱/ ۸۱- ۸۲.

(۲). سیره ابن هشام، ۱/ ۲۵۵؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۲۸۳؛ سیره حلبی، ۱/ ۲۵۲؛ سیره دحلان، ۱/ ۸۴.

(۳). سیره حلبی، ۱/ ۲۵۲.

(۴). تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۵۹

کشتن خود، راحت می‌شوم. گوید: بیرون رفتم تا به میان کوه رسیدم، از آسمان صدایی شنیدم که می‌گفت: محمد؛ تو رسول خدایی.

در ادامه روایت آمده، پیامبر (ص) به خدیجه گفت: این شاعر است یا مجنون. خدیجه گفت: ترا از این به خدا پناه می‌دهم. سپس نزد ورقه رفت.

ورقه پیام استقامت برای پیامبر فرستاد. روزی او را در طواف کعبه ملاقات کرد.

بین آن دو گفتگوهایی انجام شد. «۱»

از نظر سهیلی، خدیجه درباره کار رسول خدا (ص) از ورقه، عدّاس و نسطور سؤال کرد. «۲»

۷. عدّاس کتابی به خدیجه داد که آن را روی پیامبر (ص) بگذارد. اگر مجنون باشد، شفا پیدا خواهد کرد، و الا ضرری ندارد. هنگامی که خدیجه با آن نوشته بازگشت، دید جبرئیل آیاتی از سوره قلم را به او یاد می‌دهد. خدیجه شادمان شد و او را نزد عدّاس برد. عدّاس پشت پیامبر (ص) را لخت کرد.

خاتم پیامبری را در میان دو بازویش دید ... «۳»

در روایت دیگری است که وقتی پیامبر (ص) آمدن جبرئیل را به خدیجه گفت، خدیجه داستان را به بحیرای راهب نوشت. برخی گفته‌اند: خودش به نزد راهب سفر کرد تا از او در این باره سؤال کند. «۴»

۸. در روایتی آمده، وقتی پیامبر (ص) بالای کوه می‌رفت تا خود را از بلندی پرتاب کند، چون روی قلّه رسید، جبرئیل نمایان می‌شد و او را به رسالت خطاب می‌کرد. در این موقع، پیامبر (ص) آرام می‌گرفت و اطمینان خاطر پیدا

(۱). تاریخ الامم و الملوك، ۲/ ۴۹- ۵۰.

(۲). الروض الانف، ۱/ ۲۷۳؛ الاوائل، ۱/ ۱۴۶.

(۳). تاریخ الخميس، ۱/ ۲۸۴؛ سیره دحلان، ۱/ ۸۳؛ سیره حلبی، ۱/ ۲۴۳.

(۴). سیره دحلان، ۱/ ۸۳؛ سیره حلبی، ۱/ ۲۴۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۶۰

می‌کرد. «۱»

۹. پیامبر (ص) با مسرت و شادمانی به نزد خانواده‌اش بازگشت و مطمئن بود که امر عظیمی روی داده است. وقتی وارد شد، به خدیجه گفت: آیا آنچه را پیش از این گفتم، در خواب دیده‌ام؟ به تو نشان دهم؟ جبرئیل به من اعلام کرد که پروردگارم او را به نزد من فرستاده است. سپس آنچه را که از ناحیه خداوند به او رسیده بود و نیز آنچه شنیده بود، به خدیجه گفت. خدیجه او را بشارت داد و گفت: ترا مژده باد؛ به خدای سوگند؛ خداوند جز به نیکی با تو رفتار نمی‌کند. آنچه از فرمان خدا به تو رسیده، بپذیر که حق است، ترا بشارت که حقیقتاً رسول خدا هستی.

سپس نزد عدّاس نصرانی، غلام عتبّه بن ربیع، رفت که مردی از اهالی نینوا بود. از عدّاس درباره جبرئیل پرسید. عدّاس از ذکر نام

جبرئیل در این سرزمین تعجب کرد. او به خدیجه گفت: جبرئیل، امین خداوند به نزد پیامبران است.

سپس خدیجه به نزد ورقه بن نوفل رفت ... «۲»

این، اندکی از انبوه روایات و گفته‌های درهم و ضد و نقیضی بود که درباره آغاز وحی گفته‌اند و می‌گویند. در پی، برخی از اشکالات مطرح در این سخنان را به اختصار و ایجاز بیان خواهیم کرد.

۲. بررسی روایات آغاز وحی

اشاره

در این فرصت اندک نمی‌توانیم همه اشکالات و اشتباهات این سخنان را بیان کنیم. انجام چنین امر مهمی نیاز به فرصت دراز و تألیف جدا دارد. با وجود این در انجام مأموریت خویش در دفاع از مقام مقدس رسالت نکته‌هایی

(۱). المصنّف، ۵/ ۳۲۳.

(۲). البدایه و النهایه، ۳/ ۱۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۶۱

را به اختصار یادآوری می‌کنیم؛

۱. سند روایات

اشاره

مهم‌ترین سند این روایات، سندی است که در کتاب‌های صحیح بخاری، صحیح مسلم و دیگر مجامع روایی مهم آنان از زهری، از عروه بن زبیر و از عایشه نقل شده است؛ در اینجا به اشاره مختصری درباره احوال آنان بسنده می‌کنیم؛

۱. زهری:

وی از یاران ستمگران و از جمله کسانی بود که به ظالمان اعتماد و تکیه داشت. «۱» زهری عامل و کارگزار امویان بود. «۲» علامه شوشتری می‌گوید:

زهری کاتب هشام بن عبد الملک و آموزگار فرزندان او بود. «۳» ثقفی او را از فقهای کوفه برشمرده که از اطاعت علی (ع) بیرون رفتند و با آن حضرت عداوت و کینه داشتند و مردم را از اطراف او دور کردند. «۴» او و عروه در مسجد مدینه می‌نشستند و از علی (ع) بدگویی می‌کردند. هنگامی که امام سجاد (ع) شنید، به مسجد آمد و بالای سرشان ایستاد و گفت: عروه؛ پدرم با پدر تو اختلاف داشت. کار به داوری کشید. داور به نفع پدرم رأی داد، اما تو زهری؛ اگر من و تو با هم در مکه بودیم، خانه پدرت را به تو نشان می‌دادم. «۵»

بدین ترتیب نمی‌توانیم به اعوان و انصار ستمگران و دشمنان علی (ع) اعتماد کنیم. چگونه چنین کاری ممکن است، در حالی که پیامبر اکرم (ص)

(۱). بنگرید: سفینه البحار، ۱/ ۵۷۲؛ معجم رجال الحديث، ۱۶/ ۱۸۲.

(۲). كشف الغمّه، ۲/ ۳۱۷.

(۳). قاموس الرجال، ۶/ شرح حال زهری.

(۴). الغارات، ۲/ ۵۵۸.

(۵). شرح نهج البلاغه، ۴/ ۱۰۲؛ الغارات، ۲/ ۵۷۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۶۲

فرمود:

هر که علی را دشنام دهد، مرا دشنام داده است. «۱»

۲. عروه بن زبیر:

او می گفت: نزد عبد الله بن عمر آمدم و به او گفتم:

ابو عبد الرحمن؛ ما نزد پیشوایان خود می نشینیم. آنان سخن می گویند. در حالی که می دانیم سخن حق، چیز دیگری است، آنان را تأیید می کنیم؛ آنان به ستم قضاوت می کنند و ما آنان را تقویت و کارشان را تحسین می کنیم. نظر تو در این باره چیست؟ پاسخ داد: برادرزاده ما، در زمان رسول خدا (ص) این کار را نفاق می دانستیم، اما نمی دانیم که شما چه می گوید؟ «۲»

بدین ترتیب عروه پیشوایان ستمگر را امام می دانست و پسر عمر کار او را نفاق توصیف کرد. اسکافی او را از آن دسته از تابعان شمرده که اخبار زشتی درباره علی (ع) می ساخت و مردم را برای نقل آن تشویق می کرد. «۳»

عبد الرزاق از معمر روایت کرده که گفت: زهری دو حدیث از عروه از عایشه در طعن علی (ع) داشت. روزی از او درباره آنان سؤال کردم. گفت: تو با آنان و حدیثان چه می کنی؟ من آن دو را درباره بنی هاشم، متهم می دانم. «۴»

هرگاه از علی (ع) نام برده می شد، عروه از آن حضرت بدگویی می کرد. «۵» از سوی دیگر ثابت نشده که زهری از عروه روایت شنیده باشد. در حالی که اهل حدیث بر آن اتفاق نظر دارند. «۶»

۳. عایشه:

عایشه با علی (ع) دشمنی کرد و با او جنگید. زهری او و

(۱). مستدرک حاکم، ۳/ ۱۲۱.

(۲). السنن الكبرى، ۸/ ۱۶۵؛ الترغیب و الترہیب، ۴/ ۳۸۲.

(۳). صفه الصفوة، ۲/ ۸۵.

(۴). قاموس الرجال، ۶/ ۲۹۹؛ شرح نهج البلاغه، ۴/ ۶۴.

(۵). الغارات، ۲/ ۵۷۶.

(۶). تهذیب التهذیب، ۹/ ۴۵۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۶۳

خواهرزاده‌اش عروه را متهم می‌کرد که درباره بنی هاشم مورد اعتماد نیستند.

وی این روایت را به صورت مرسل (بدون سند) نقل کرده است. نمی‌دانیم در حالی که می‌گویند: عایشه پس از بعثت به دنیا آمد، چگونه و از چه کسی روایت آغاز وحی را نقل کرده است؟ (۱)

ب. تناقض آشکار روایات

اگر اختلاف این روایات در زیادت و نقص واژه‌ها بود، شاید می‌توانستیم آن را بپذیریم. بدین اعتبار که یکی همه روایت را حفظ کرده است و دیگری بخش اندکی از آن را؛ هدف یکی با نقل بخشی از روایت برآورده می‌شد و هدف دیگری با نقل کل روایت. از سوی دیگر اگر تناقض روایات فقط در یک مورد بود، می‌توانستیم عذر بیاوریم که احتمالاً یکی از راویان دچار اشتباه سهوی شده است، امّا مسأله، خیلی بالاتر از این است، زیرا تناقض و اختلاف اگر در همه جنبه‌های روایات نباشد، لااقل در بیشتر مضمون آن‌ها، نشانه‌های جعل و تحریف عمدی نمایان است. از قدیم گفته‌اند که دروغ گو کم حافظه است.

به علاوه بین این روایات و یک روایت دیگر که بخاری در ابتدای کتاب خود، بلافاصله پس از این روایت نقل کرده، تناقض آشکاری وجود دارد. در آن روایت آمده که نخستین آیاتی که بر پیامبر (ص) فرود آمد، سوره مدثر بود. از سوی دیگر هیچ یک از کارهای عجیب و غریب که در روایت عایشه آمده، در این روایت دیده نمی‌شود. این موجب شک و تردید فراوان است.

ج. فشار تا سر حد مرگ

در روایت کتب صحاح و دیگر کتاب‌های اهل سنت آمده که جبرئیل،

(۱). بنگرید: ادامه همین کتاب.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۶۴

پیامبر (ص) را گرفت و چنان او را در هم فشرد که از رمق افتاد و حتی گمان کرد که فرشته مرگ است. سپس او را رها کرد و گفت: بخوان. پیامبر (ص) پاسخ داد که خواندن نمی‌داند، امّا جبرئیل قانع نشد و دوباره او را گرفت و درهم فشرد و رها کرد. این کار را سه بار تکرار کرد. ما، در این مورد چند پرسش داریم که پاسخی برای آن نمی‌یابیم؛

چرا جبرئیل چنین کرد؟ چگونه مجاز بود که آن قدر پیامبر اکرم (ص) را فشار دهد که بی‌رمق شود و حتی گمان برد که فرشته مرگ است؟ چرا این کار سه بار تکرار شد؟ چرا در مرتبه سوم پیامبر (ص) را تأیید کرد و نه در مرتبه نخست یا دوم؟ اگر پیامبر (ص) در مرتبه‌های نخست و دوم دروغ گفته باشد، چگونه شایسته پیامبری است؟ و اگر در همان مرتبه نخست، راست گفت، پس چرا جبرئیل قانع نشد و او را رها نکرد، بلکه برای دفعه دوم و سوم همان اذیت را تکرار نمود؟

آیا جبرئیل نوشته‌ای آورد که پیامبر (ص) بخواند؟ زیرا در صورتی سخن آن حضرت که فرمود: خواندن نمی‌دانم؛ درست خواهد بود که فهمیده باشد، جبرئیل او را به خواندن دستور می‌دهد، نه به یادگیری خواندن. سندی هم در حاشیه خود بر صحیح بخاری چنین سخنی دارد؛ (۱)

چرا رسول اکرم (ص) تسلیم جبرئیل شد تا او را این گونه شکنجه کند؟ چرا ترسان و هراسان به خانه بازگشت؟ آیا نمی‌توانست

چنان سیلی‌ای به صورت جبرئیل بزند که چشمش به در آید؟ چنان که پیش از او موسی با فرشته مرگ کرد؟ و داستان این واقعه را بخاری در صحیح خود آورده است. «۲»

آیا معقول است که پیامبر ما (ص) - پناه بر خدا - تا این اندازه ترسو بوده

(۱). صحیح بخاری، ۳/۱.

(۲). همان، ۱۵۳؛ ۲/۱۵۹؛ صحیح مسلم، ۷/۱۰۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۶۵

است؟ آیا می‌توان پذیرفت که شجاعت از میان پیامبران به موسی (ع) اختصاص داشته است؟ در روایات ما آمده که زرارۀ بن اعین از امام صادق (ع) پرسید:

چگونه رسول خدا (ص) نترسید که آنچه از نزد خداوند برایش می‌آمد، ممکن است، از سوی شیطان باشد؟ امام صادق (ع) پاسخ داد:

هرگاه خداوند بنده‌ای را به رسالت برگزیند، آرامش و وقار را بر قلبش فرو می‌آورد. آنچه از نزد خدا برای او می‌آمد، چنان بود که آن را عینا می‌دید. «۱»

د. ترس پیامبر (ص) و نقش ورقه و خدیجه

درباره ترس پیامبر (ص) و نقش خدیجه، ورقه و دیگران در ایجاد طمأنینه و آرامش روحی آن حضرت، به چند نکته توجه می‌دهیم؛

۱. چگونه جایز است خداوند فردی را به رسالت مبعوث کند که خود نداند، پیامبر است؟ و ناچار است از یک زن یا یک نفر نصرانی کمک بگیرد؟

آیا این زن برای منصب رسالت از آن مرد ترسو شایسته‌تر نبود؟ نصرانی چه طور؟ از کجا فهمید که این زن و آن مرد نصرانی راست گفته‌اند و حقیقت را بیان کرده‌اند؟ چرا خود او نتوانست حقیقت را چنان که خدیجه یا نصرانی درک کردند، درک کند؟ آیا آن دو خردمندتر بودند یا به خداوند و تفضلات الهی شناخت بیشتری داشتند؟

اگر جایز باشد که شخص پیامبر (ص) درباره آنچه از خداوند متعال دریافت می‌کند، تردید داشته باشد، چگونه تردید مردم در این باره را نمی‌پذیرد؟ و چراهای فراوان دیگر.

۲. خداوند متعال می‌فرماید:

(۱). تفسیر عیاشی، ۲/۲۰۱؛ بحار الانوار، ۱۸/۲۶۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۶۶

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ. «۱»

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ، لِنُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ. «۲»

إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي. «۳»

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي. «۴»

بنابراین پیامبری و نزول قرآن برای آرامش دل پیامبر (ص) و مؤمنان است و این با گفته آنان منافات دارد که قلب نازنین پیامبر

(ص) با سخن یک مرد نصرانی یا زنی آرامش پیدا کرد!

روشن است که در گفتار ورقه یا سخن خدیجه حجت آشکاری وجود نداشت، پس چگونه می‌توانست بگوید: این راه من است که من و هر کس پیروی من کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم؟

ه. نقش اهل کتاب

لازم است، اندکی درباره ورقه، نسطور، عدّاس و بحیرای راهب که نام آنان در این روایات آمده، سخن بگوییم. البته عمده روایات متوجه ورقه است و روی آن متمرکز شده است. بخاری و منابع عمده مورد وثوق اهل سنت نیز بر او تأکید نموده‌اند.

۱. نسطور و بحیرا همان راهبان نصرانی هستند که داستان ملاقات دروغین پیامبر (ص) در سفر شام با آنان مشهور است. پیش از این آوردیم که می‌گویند:

پیامبر (ص) در کودکی همراه عموی خود ابو طالب به شام سفر کرد و در

(۱). فرقان (۲۵): ۳۲.

(۲). نحل (۱۶): ۱۰۲.

(۳). انعام (۶): ۵۷.

(۴). یوسف (۱۲): ۱۰۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۶۷

بصری با نسطور یا بحیرای راهب دیدار کرد و از نبوت آن حضرت خبر داد و از ابو طالب خواست که او را به مکه بازگرداند. درباره صحت و سقم این داستان در جای خود به تفصیل بحث کردیم.

اگر نسطور یا بحیرا در بصری - قصبه‌ای در حوران شام از توابع دمشق - زندگی می‌کرد، پرسش این است که چگونه خدیجه مسیر طولانی مکه تا شام را سفر کرد؟ یا کی به راهب نصرانی نامه نوشت؟ و چه وقت پاسخ خود را دریافت کرد؟ خصوصاً که خودشان روایت کرده‌اند که علی (ع) و خدیجه (س) در روز دوم بعثت پیامبر (ص) ایمان آوردند و در حالی که به او ایمان داشتند، همراهش نماز خواندند. «۱»

آیا در آن زمان هواپیما بود؟ آیا خدیجه این مسیر را طی الارض پیمود یا این که باد او را به مقصد رساند؟! نمی‌دانیم؛ شاید راهبان نصرانی نقل مکان کردند و در نزدیکی مکه ساکن شدند تا خدیجه به هنگام نیاز بتواند با آنان مشورت کند، سپس هرگز از آنان نامی به میان نیاید، زیرا مأموریت آن‌ها به پایان رسید!

۲. عدّاس، آیا او همان کسی نیست که پس از وفات ابو طالب یعنی ده سال پس از بعثت، در طایف به دست پیامبر (ص) اسلام آورد؟ این داستان به گونه‌ای روایت شده که می‌رساند، عدّاس پیش از آن، هرگز پیامبر (ص) را نمی‌شناخت و چیزی از او نشنیده بود. «۲»

این روایات تأکید دارد که پاسخ عدّاس دقیقاً همان پاسخ ورقه بود و او نیز مانند پسر عموی خدیجه راهب پیری بود که ابروانش روی چشم‌هایش افتاد و گوش‌هایش سنگین شده بود ... این ویژگی‌ها جز سنگینی گوش‌ها، وجه

(۱). مستدرک حاکم، ۳/ ۱۱۲؛ مناقب خوارزمی، ۲۱؛ الجامع الصحیح، ۵/ ۶۴۰.

(۲). بنگرید: فصل هجرت به طایف.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۶۸

اشتراک همه کسانی است که می‌گویند: خدیجه درباره محمد (ص) از آنان سؤال کرد؟ جز این که ورقه بدبخت به جای سنگینی گوش‌ها، نابینا هم بود! دلیلی نداریم که این احتمال را تأیید یا بدان اشاره نماید که این عدّاس غیر از آن است که طرف مشورت خدیجه بود.

یک سؤال دیگر داریم که چرا بحیرا، عدّاس و نسطور که پیامبر اکرم (ص) را مطابق این روایات به خوبی می‌شناختند و حتی حضرت سند پیامبری خویش را از آنان گرفت، هرگز ایمان نیاوردند؟

۳. ورقه: علاوه بر نقش مهمی که در تثبیت پیامبری رسول اکرم (ص) به ورقه می‌دهند، سخنانی از آن حضرت درباره وی نقل می‌کنند که هر چند در نص سخن اختلاف دارند، اما دلالت دارد که ورقه در بهشت است. در این روایات آمده که پیامبر (ص) فرمود:

ورقه را دشنام مدهید. من برای او یک یا دو باغ در بهشت دیدم.

ورقه را در لباس سفید دیدم.

ورقه را در بهشت دیدم که لباس حریر بر تن دارد.

او را در میان بهشت دیدم که لباس حریر بر تن دارد.

او را در میان بهشت دیدم که لباس سندس بر تن داشت.

من ورقه را دیدم که لباس سفید بر تن داشت. گمان می‌برم، اگر اهل جهنّم بود، نایستی لباس سفید بر تن می‌داشت. «۱»

ابن منده او را در شمار صحابه نام برده است. زین عراقی، ورقه را نخستین مسلمان می‌داند. بلقینی هم به همین گرایش دارد. «۲» در همین روایات آغاز وحی که موضوع بحث ماست، دیدیم که ورقه پیامبر (ص) را

(۱). بنگرید: مستدرک حاکم، ۲/ ۶۰۹؛ سیره مغلطای، ۱۵؛ المصنّف، ۵/ ۳۲۴؛ نسب قریش، ۲۰۷؛ الروض الانف ۱/ ۲۷۵؛ سیره

حلبی، ۱/ ۲۵۰؛ اسد الغابه، ۵/ ۸۹.

(۲). شرح بهجة المحافل، ۱/ ۷۴؛ ارشاد الساری، ۱/ ۶۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۶۹

تصدیق کرد و به او فهماند که پیامبر است و وعده یاری و حمایت نیز داد، اما چیزی نگذشت که مرد. در مقابل گفته‌های دیگری هم درباره او هست، بنگرید؛

۱. ابن عساکر: «احدی را نمی‌شناسم که گفته باشد ورقه ایمان آورد.» «۱»

۲. ابن جوزی: «ورقه آخرین فردی است که در دوره فترت مرد و در قبرستان حجّون دفن شد. او مسلمان نبود.» «۲»

۳. ابن عباس: «ورقه بر آیین مسیحیت مرد.» «۳»

۴. ورقه مسیحی مرد، در حالی که چندین سال پس از بعثت زندگی کرد.

پس چگونه وارد بهشت می‌شود؟ آنچه دلالت دارد که ورقه چندین سال پس از بعثت زنده بود، روایتی است که چندین نفر نقل کرده‌اند. در این روایت آمده که ورقه دید، بلال را شکنجه می‌کنند. آنان را از این کار نهی کرد، اما دست از شکنجه برنداشتند. گفت: به خدای سوگند؛ اگر او را بکشید، قبرش را مزار خواهم کرد و بر سر قبرش خواهم گریست. «۴» چنان که معروف است، شکنجه بلال پس از اعلان دعوت بود. حال چگونه می‌گویند: ورقه پس از بعثت و پیش از دعوت علنی مرد؟ «۵» علی (ع) و خدیجه ایمان آوردند و روز دوم بعثت با پیامبر (ص) نماز خواندند، چگونه ورقه در طول این سال‌های دراز مسیحی باقی ماند؟

از سوی دیگر برخی از روایت بخاری نتیجه گرفته‌اند که «بعثت مقارن

(۱). الاصابه، ۳/ ۶۳۳.

(۲). همان، ۶۳۴؛ سیره حلبی، ۱/ ۲۵۰.

(۳). همان منابع.

(۴). حلیه الاولیاء، ۱/ ۱۴۸؛ نسب قریش، ۲۰۸؛ ارشاد الساری، ۱/ ۶۷؛ فتح الباری، ۱/ ۲۶.

(۵). سیره دحلان، ۱/ ۸۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۷۰

نبوت بود.» (۱) بخاری روایت کرده که نخستین آیاتی که بر پیامبر (ص) فرود آمد، سوره مدثر بود.

۵. در امتناع الاسماع آمده: ورقه در سال چهارم بعثت، پس از آن که وحی پی‌درپی می‌آمد، از دنیا رفت. (۲)

۶. واقدی: «ورقه پس از دستور جهاد مرد.» (۳) می‌دانیم که جهاد پس از هجرت تشریع شد! حال چگونه ورقه در بهشت است و لباس سندس یا حریر بر تن دارد؟ چگونه ورقه نصرانی در بهشت است، امّا ابو طالب حامی بزرگ اسلام و پیامبر (ص) در قعر آتش؟

از سوی دیگر علت تردید پیامبر (ص) را نمی‌دانیم که فرمود: یک یا دو باغ بهشتی یا فرمود: گمان می‌برم که اگر جهنمی بود نمی‌بایستی لباس سفید بر تن داشته باشد؟ چرا و چرا؟!

ما نمی‌دانیم، چرا هیچ یک از مسلمانان نگفته‌اند که ورقه نخستین مسلمان بود نه علی و نه خدیجه و نه هیچ کس دیگر؟ به چه علت، او را از جمله اصحاب پیغمبر (ص) شمرده‌اند؟ چگونه بر آیین مسیحیت مرد و سپس وارد بهشت شد؟ یک پرسش دیگر هم داریم. این پرسش ما درباره کشف حجاب خدیجه است. آیا در آن زمان حجاب واجب بود و زنان ملزم به رعایت آن بودند؟

حجاب چگونه بود؟ مگر در کتاب‌های آنان نیامده که حجاب پس از هجرت در مدینه واجب شد؟ یعنی: پس از وفات خدیجه (س)؟! پس چگونه خدیجه دریافت که اگر بی‌حجاب باشد، فرشته خواهد رفت؟ از سوی دیگر آیا فرشته

(۱). سیره حلبی، ۱/ ۲۵۱.

(۲). همان، ۲۵۰-۲۵۲.

(۳). ارشاد الساری، ۱/ ۶۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۷۱

مکلف بود که به زنان بشر نگاه نکند؟ آیا فرشته همانند انسان شهوت دارد که باید از آن پرهیزد؟ خدیجه این همه را از کجا می‌دانست؟

ما، در این باره پرسش‌های فراوانی داریم که پاسخ قانع‌کننده و درستی از پیروان مکتب خلافت دریافت نمی‌کنیم.

۳. دیدگاه درست

ما مطمئن هستیم که وقتی پیامبر (ص) در غار حرا بود، به او وحی شد. آن حضرت مسرور و شادمان از کرامت الهی و با اطمینان به مأموریت مهمی که به او واگذار شده- چنان که ابن اسحاق روایت کرد- به خانه برگشت. خانواده پیامبر (ص) هم در شادمانی او

شریک شد و همه ایمان آوردند. این معنی از اهل بیت (ع) روایت شده است. زراره از امام صادق (ع) پرسید: چگونه رسول خدا (ص) نترسید که آنچه از سوی خدا به او رسیده، از شیطان باشد؟ حضرت پاسخ داد: هرگاه خداوند یکی از بندگانش را به رسالت برمی‌گزیند، به او آرامش و وقار می‌دهد. آنچه از سوی خدا به پیامبر (ص) می‌رسد، همانند چیزی بود که به عیان می‌دید. «۱»

از امام صادق (ع) پرسیدند: پیامبران چگونه از رسالت خود آگاه می‌شوند؟ فرمود: پرده از آنان برداشته می‌شود. (حقایق را به عیان می‌بینند). «۲» طبرسی می‌گوید: خداوند به پیامبرش وحی نمی‌کند، مگر با براهین روشن و نشانه‌های آشکار تا دلالت کند که آنچه به او وحی شده از سوی خداوند متعال است. بنابراین به چیز دیگری نیاز نباشد. پیامبر از کسی یا چیزی نهراسد

(۱). بحار الانوار، ۱۸/۲۶۲؛ تفسیر عیاشی، ۲/۲۰۱.

(۲). بحار الانوار، ۱۱/۵۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۷۲

و دل نگران نباشد. «۱»

قاضی عیاض هم می‌گوید:

درست نیست که شیطان برای پیامبر به صورت فرشته در آید و حقیقت امر را بر او مشتبه سازد؛ نه در ابتدای رسالت و نه پس از آن. اعتماد به رسالت فقط از راه معجزه است. پیامبر شک ندارد که آن که از نزد خدا می‌آید، فرشته و فرستاده حقیقی خداوند است و او این مطلب را از راه علم ضروری که خدا به او عنایت کرده یا برهان آشکاری که خدا برایش آشکار نموده، درمی‌یابد تا کلمه صدق و عدل پروردگار کامل شود و کلمات خداوند تغییرپذیر نیست. «۲»

از نظر ما علت این دروغ‌پردازی‌ها چند چیز است؛

۱. وحی مهم‌ترین تکیه‌گاه اعتقاد به حقایق و تعالیم دینی است و اهمیت ویژه‌ای در قانع‌سازی مردم برای ضرورت اعتماد و اطمینان به پیامبر و امام در تشریع، عقیده، رفتار، و پیشگویی‌های غیبی و بلکه همه مفاهیم و معارف مربوط به هستی و زندگی دارد. چنان که در اقناع مردم به عصمت، و صحت همه مواضع، رفتارها، گفته‌ها و کارهای پیامبران، اهمیت بسزایی دارد.

حال اگر بتوان کاری کرد که شخص پیامبر به وحی تردید داشته باشد، بدین معنی که نتواند بین فرشته و شیطان و وسوسه و حقیقت، فرق گذارد، در حالی که همه چیز را به عیان و شهود می‌بیند؛ در این حالت دیگران که راهی برای کسب آگاهی حسی از این مسائل ندارند، برای بی‌اعتمادی، و شک و تردید در آن سزاوارتر خواهند بود!

محمد جواد بلاغی نقل کرده که برخی از اهل کتاب در نقض دیدگاه‌های مسلمانان گفته‌اند: شیطان قرین محمد است. آنان در این ادعای خود به گفته

(۱). مجمع البیان، ۱۰/۳۸۴.

(۲). رساله شفاء ۱۱۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۷۳

برخی از مفسران مسلمان استناد کرده‌اند که می‌گویند: رسول خدا (ص) دشمنی از شیاطین جن داشت که به صورت جبرئیل نزد او می‌آمد و ابیض نامیده می‌شد. «۱» بدین ترتیب می‌بینیم که دشمنان اسلام در این توطئه شوم دست داشته لاقلاً چنین سخنان

بی پایه‌ای را تشویق کرده‌اند.

۲. همان گونه که رسول اکرم (ص) در امضای سند نبوت و تصدیق وحی خود به اهل کتاب محتاج و مدیون است؛ بر همه مسلمانان هم لازم است که به برتری، آگاهی عمیق و گسترده، و شناخت آنان از مسائل مهم اعتراف و اقرار کنند. از این رو چنین نقشی را برای ورقه، عدّاس، بحیرا، ناصح و نسطور ساختند که همگی اهل کتاب بودند!

۳. چرا از میان پیامبران فقط رسول اکرم (ص) چنین سختی‌ها و مشکلاتی را تحمل می‌کند و چنان مورد بدرفتاری جبرئیل قرار می‌گیرد که برخی به صراحت گفته‌اند: درباره هیچ یک از پیامبران پیشین نقل نشده که در ابتدای وحی با چنین مشکلاتی رو به رو شده باشد. وی این گرفتاری‌ها را از اختصاصات رسول اکرم (ص) برشمرده است. «۲»

جایی برای این پرسش باقی نخواهد ماند اگر دریابیم که برخی از این کارها و احوال غیر معقول از سوی اهل کتاب در ذهن شماری از مسلمانان وارد و بخشی از تاریخ، فقه و عقاید آنان شده تا پیامبر مسلمانان هم همان حالت‌هایی را داشته باشد که دیگر پیامبران در کتاب‌های اهل کتاب دارند. بنابراین چندان شگفت نیست که نشانه‌های این داستان را در کتاب‌های تورات و انجیل به عیان می‌بینیم. «۳»

(۱). الهدی الی دین المصطفی، ۱/ ۱۶۹.

(۲). بهجة المحافل، ۱/ ۱۶۲؛ ارشاد الساری، ۱/ ۶۳.

(۳). بنگرید: الهدی الی دین المصطفی، ۱/ ۱۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۷۴

در عین حال نمی‌خواهیم سنگینی وحی را انکار کنیم. این بحث دیگری است. ما منکر اضطراب و ترس پیامبر (ص) هستیم که می‌گویند: می‌خواست خود را از بالای کوه به پایین پرتاب کند و ترس داشت که مبادا دیوانه شده باشد. ما برخورد خشن و رفتار ناروای جبرئیل با آن حضرت را انکار می‌کنیم و عقیده داریم که این خرافات توهین‌آمیز از سوی اهل کتاب به محدّثان پرهیزگار بلکه احمق و بی‌پروا راه یافته است.

۴. هیچ بعید نمی‌دانیم که هدف از جعل این ترهات کاستن از کرامت پیامبر اکرم (ص) و طعن در قدسیت و منزلت آن حضرت در دل‌های مردم و ترسیم چهره مردی عادی و مبتذل نزد همگان است. چه دلیلی بهتر از این که به ساده‌ترین مردم محتاج است تا او را به راه درست، و حق و حقیقت راهنمایی کنند. این نشان می‌دهد که در سراسر زندگی محتاج دیگران است و همگان از او خردمندترند!

در مباحث مقدماتی بیان کردیم که برخی از سیاست‌بازان می‌خواستند دماغ بنی هاشم را به خاک بمالند و آنان را از نظر سیاسی درهم کوبند. چنان که معاویه سوگند خورد که نام پیامبر (ص) را دفن کند. کسانی چون عبد الله بن زبیر که مدت‌های دراز صلوات بر پیامبر (ص) را قطع کرد.

۵. زبیریان رقیب و دشمن امویان بودند. چنان که با بنی هاشم نیز به خاطر سیادت و شرافت آنان دشمنی و حسادت داشتند. اگر بار دیگر به روایت آغاز وحی که از نقش ورقه بن نوفل سخن می‌گفت، مراجعه کنیم، خواهیم دید که عمده راویان این خبر، زبیریان و حزب آنان هستند؛ مثل:

عروّه بن زبیر که معاویه او را ساخت تا اخبار زشتی درباره علی (ع) جعل کند؛

اسماعیل بن حکیم، آزادشده آل زبیر؛

وهب بن کیسان؛

و ام المؤمنین عایشه، خاله عبد الله بن زبیر.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۷۵

از سوی دیگر می‌دانیم که خدیجه دختر خویلد بن اسد است و ورقه پسر نوفل بن اسد، و زبیر پسر عوام بن خویلد بن اسد. ملاحظه می‌کنید که نسبت همه یکی است. حال درمی‌یابیم که تلاش می‌شد، نقش مهمی در بعثت پیامبر (ص) و گسترش اسلام به نزدیکان عبد الله بن زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد و به صورت گسترده به زیریان داده شود و چنین القا کنند که اگر آنان نبودند، پیامبر (ص) خود را می‌کشت یا لااقل نمی‌توانست پیامبری خودش را کشف کند.

حال که زیریان چنین تاریخ افتخارآمیزی دارند، نه امویان می‌توانند به خاطر خلافت عثمان بر آنان فخر فروشی کنند و نه هاشمیان به واسطه مواضع ابو طالب و فرزندش علی (ع).

بدین ترتیب نتیجه می‌گیریم که امویان از ساخت داستان آغاز وحی چنان که گذشت، بهره‌برداری کرده، بهترین و گران‌بهارترین اهداف خود را تحقق بخشیدند. چنان که زیریان هم از آن بهره بردند. در این میان سهم بیشتر نصیب اهل کتاب شد. این گونه بود که مسلمانان اهل کتاب که در واقع مسلمان نشدند، بلکه خود را تسلیم کردند، در کنار منافقان و طلاق‌ای امت و دنیاخواهان دست به دست هم دادند و اسرائیلیات و خرافات باطل را وارد معارف اسلام کردند و آن‌گاه که موفق شدند، اهل بیت (ع) را از جایگاه حقیقی آنان دور سازند، قصه‌گویان و اذنان حکومت جای آن‌ها را به ناحق اشغال کردند و تا توانستند هر باطلی را به پیامبر (ص) نسبت دادند.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۷۷

فصل سوم دعوت پنهانی

۱. نخستین مسلمان

نخستین کسی که اسلام آورد و صادقانه از پیامبر اکرم (ص) پیروی، و آن حضرت را یاری و معاونت کرد، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بود.

علامه امینی در کتاب ارزشمند خود، الغدیر، سخن ده‌ها تن از بزرگان صحابه، تابعین و اعلام مسلمان را از ده‌ها منبع معتبر غیر شیعی آورده که تأیید و تأکید می‌کند که علی (ع) نخستین مسلمان امت اسلامی است. «۱» از جمله این افرادند؛

۱. علی (ع) ۲. امام حسن مجتبی (ع) ۳. امام باقر (ع) ۴. عمر بن خطاب ۵.

سلمان فارسی ۶. انس بن مالک ۷. عبد الله بن عباس ۸. ابو ذر غفاری ۹. مقداد بن عمرو ۱۰. خباب بن ارت ۱۱. جابر بن عبد الله انصاری ۱۲. ابو سعید خدری ۱۳. حذیفه بن یمان ۱۴. عبد الله بن مسعود ۱۵. ابو ایوب انصاری ۱۶. خزیمه بن ثابت ۱۷. عمرو بن عاص ۱۸. سعد بن ابی وقاص ۱۹. زید بن ارقم ۲۰. محمد بن ابی بکر ۲۱. جریر بن عبد الله بجلي ۲۲. بریده اسلمی ۲۳. عقیف کندی ۲۴.

ابو رافع ۲۵. ابو مرزم ۲۶. هاشم مرقال ۲۷. عبد الله بن حجل ۲۸. ابو عمره

(۱). بنگرید: الغدیر، ۳/ ۹۵-۹۹؛ ۲۲۴-۲۳۶؛ ۱۵/ ۹، ۱۲۲؛ ۱۵۶-۱۵۸، ۱۶۴-۱۶۸، ۲۹۰-۳۲۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۷۸

بشیر بن محسن ۲۹. عبد الله بن خباب بن ارت ۳۰. عبد الله بن بریده ۳۱. مالک اشتر ۳۲. عدی بن حاتم ۳۳. محمد حنفیه ۳۴. طار

بن شهاب احمسی ۳۵.

عبد الله بن هاشم مرقال ۳۶. عمرو بن حمق خزاعی ۳۷. سعید بن قیس همدانی ۳۸. عبد الله بن ابی سفیان ۳۹. کعب بن زهیر ۴۰. ربیعۀ بن حارث بن عبد المطلب ۴۱. فضل بن ابی لهب ۴۲. ابو الاسود دؤلی ۴۳. جندب بن زهیر ۴۴. مالک بن عباد ۴۵. زفر بن یزید اسدی ۴۶. نجاشی بن حارث بن کعب ۴۷.

عبد الله بن حکیم ۴۸. عبد الرحمن بن حنبل ۴۹. عامر شعبی ۵۰. حسن بصری ۵۱. قتامة ۵۲. محمد بن شهاب زهري ۵۳. محمد بن مکندر ۵۴. ابو حازم سلمۀ بن دینار ۵۵. ربیعۀ بن عبد الرحمن ۵۶. محمد بن سائب کلبی ۵۷. جنید بن عبد الرحمن ۵۸. محمد بن اسحاق ۵۹. ولید بن جابر ۶۰. عبد الله بن فضاله مزنی ۶۱. عمر بن مَرّه جهنی. «۱»

علاوه بر روایات و احادیث فراوانی که از پیامبر اکرم (ص)، امیر المؤمنین علی (ع) و صحابه و تابعین رسیده و اشعاری که شاعران صدر اول اسلام در این باره سروده‌اند، برخی بر سبقت اسلام علی (ع) ادعای اجماع کرده‌اند. «۲» بیان همه این روایات، احادیث، سخنان و اشعار کاری ناممکن است. در اینجا به چند مورد مختصر بسنده می‌کنیم؛

می‌گویند: پیامبر (ص) روز دوشنبه به رسالت مبعوث شد و علی (ع) روز سه شنبه ایمان آورد. «۳»

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

نخستین فردی که از شما در حوض کوثر بر من وارد شود، نخستین

(۱). دو نفر آخر را ابن حجر عقلانی افزوده است: الاصابه، ۲/ ۳۵۷-۳۵۸.

(۲). بنگرید: الصواعق المحرقة، فصل اول باب نهم؛ معرفة علوم الحديث، ۲۲.

(۳). بنگرید: الاوائل، ۱/ ۱۹۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۷۹

مسلمان شما یعنی: علی بن ابی طالب است. «۱»

علی نخستین فرد از یاران من است که مسلمان شد. علی در اسلام از همه امت من سبقت دارد. «۲»

روزی دست علی (ع) را گرفت و فرمود:

این نخستین کسی است که به من ایمان آورد و این نخستین کسی است که روز قیامت با من دست می‌دهد. او صدیق اکبر است. «۳»

نخستین کسی که با من نماز خواند، علی است. «۴»

علی (ع) در مناسبت‌های فراوان بر سبقت خویش در اسلام تأکید فرموده است. از جمله:

احدی در نماز با رسول خدا (ص) بر من پیشی نگرفت.

من نخستین کسی هستم که به رسول خدا (ص) ایمان آوردم. من صدیق اکبر هستم.

یا فرمود که: احدی را در این امت نمی‌شناسد که پیش از او خدا را پرستش کرده باشد، مگر رسول خدا (ص). و یا هفت سال پیش از مردم نماز خواند. «۵»

شاید منظور امام این باشد که دو یا پنج سال پیش از بعثت آن‌گاه که ارهاصات «۶» پیامبری نمودار شد، عبادت کرده است. آن‌گاه این رقم را به سه یا

(۱). مستدرک حاکم، ۳/ ۱۳۶.

(۲). الغدير، ۳/ ۹۵-۹۶.

(۳). همان، ۲/ ۲۱۳.

(۴). همان، ۳/ ۲۲۰.

(۵). بنگرید: الغدير، ۳/ ۲۱۳-۲۲۲؛ ۱۰/ ۱۵۸-۱۶۴؛ شرح نهج البلاغه، ۱/ ۵۰۳؛ تاریخ بغداد، ۴/ ۲۲۴؛ مجمع الزوائد، ۹/ ۱۰۲؛ الاوائل، ۱/ ۱۹۵؛ وقعه صفین، ۳۵۵، ۳۶۰؛ مروج الذهب، ۲/ ۵۹.

(۶). خوارق عادتى که از نبى پيش از ظهور، ظاهر شود ... تا بر نبوت او دلالت کند. (لغت نامه دهخدا).

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۸۰

پنج سال دوره دعوت سرّی افزوده است. احتمال دارد که آن حضرت واقعا هفت سال پيش از بعثت با رسول خدا (ص) عبادت کرده باشد. این احتمال در صورتى قوّت می گیرد که وقتى ایمان آورد، ده یا یازده ساله بوده باشد.

استدلال امام علی (ع) و احتجاج یاران حضرت و تابعان مبنی بر پيشی داشتن او در اسلام، با این کثرت شگفت‌انگیز در مناسبت‌های مختلف از جمله در صفین و تلاش آنان به این مسأله، خود برهانی روشن بر این مطلب است.

ما، در میان دشمنان قسم خورده علی (ع) کسی را سراغ نداریم که منکر این فضیلت باشد یا در آن شبهه نماید یا آن را برای کس دیگری برشمارد. در حالى که می‌دانیم دشمنان علی (ع) انگیزه‌های گوناگونی داشتند و در راه نیل به اهداف پلید خود، حتی از دروغ بستن بر خدا و رسول اکرم (ص) و بیان مطالب ناروا پروا نداشتند، قطعاً اگر احتمال می‌دادند که دروغشان در این باره مورد پذیرش کسی قرار خواهد گرفت، بی‌درنگ به آن مبادرت می‌کردند، امّا اتفاق نظرها در این باره به حدی بود که نتوانستند کوچک‌ترین خدعه و نیرنگی پيش گیرند. این‌ها همه نشان می‌دهد که سبقت علی (ع) در اسلام مسلّم و مورد اتفاق نظر همگان بوده، احدی نمی‌توانست آن را انکار کند. برای نمونه و شاهدهی بر این اتفاق نظر، فقط یک حادثه را نقل می‌کنیم که برای سعد بن ابی وقاص روی داد. می‌دانیم که وی از علی (ع) جدا شد و راه دیگری پیمود.

حادثه چنین است؛

سعد شنید که مردی علی (ع) را دشنام می‌دهد، ایستاد و خطاب به او گفت:

ای مرد؛ چرا علی بن ابی طالب را دشنام می‌دهی؟ آیا نخستین کسی نبود که اسلام آورد؟ آیا او نخستین کسی نبود که با رسول خدا (ص) نماز خواند؟ آیا او داناترین مردم نبود؟ ... «۱»

(۱). مستدرک حاکم، ۳/ ۵۰۰؛ حیاة الصحابة، ۲/ ۵۱۴-۵۱۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۸۱

مقداد هم از کار قریش در شگفت بود که خلافت را از نخستین مؤمن مسلمان یعنی علی (ع) دور کردند. «۱»

۲. خدیجه نخستین زن مسلمان

در مقابل سخنان صریحی که در سبقت اسلام علی (ع) از میان امت اسلامی گذشت، دیدگاه دیگری معتقد است که خدیجه از همگان در اسلام پيشی دارد و او نخستین آفریده‌ای است که ایمان آورد. حتی برخی در این باره ادعای اجماع کرده‌اند. «۲»

از نظر ما این سخن مردود است، زیرا همان گونه که دیدیم روایات فراوانی از پیامبر (ص)، علی (ع)، صحابه و تابعان دلالت دارد که علی (ع) نخستین کسی است که نماز خواند، یا نخستین کسی است که ایمان آورد یا نخستین فرد امت یا مردم است که مسلمان شد. «۳» نمی‌توان ادعا کرد که منظور از مردم یا امت فقط مردان یا بنابر قول دیگر، کودکان است. البته خدیجه نخستین زنی است

که مسلمان شد و با پیغمبر (ص) نماز خواند.

۳. سبقت ابو بکر

با توجه به آنچه گذشت، می‌دانیم که ادعای پیشی داشتن کسی غیر از علی (ع) در اسلام پس از دوره خلفای چهارگانه خصوصاً پس از شهادت علی (ع) مطرح شد. ما احتمال می‌دهیم که این خیانت در دوره معاویه انجام

(۱). الغدير، ۹/ ۱۱۵؛ تاريخ يعقوبی، ۲/ ۱۴۰.

(۲). بنگرید: سيرة حلبی، ۱/ ۲۶۷؛ تهذيب الاسماء و اللغات، ۲/ ۱۸۲.

(۳). بنگرید: سيرة حلبی، ۱/ ۲۶۸-۲۷۵؛ مناقب خوارزمی، ۱۸-۲۰؛ سيرة دحلان، ۱/ ۹۱؛ الغدير، ۳/ ۲۲۰-۲۳۶؛ ۱۰/ ۱۶۸؛ حلیه الاولیاء، ۱/ ۶۶؛ تهذيب تاريخ دمشق، ۳/ ۴۰۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۸۲

شد که به کارگزاران خود در مناطق مختلف بخشنامه کرد که هیچ فضیلتی برای علی نگذارید، مگر این که همانند آن را برای دیگر صحابه بیاورید. «۱»

از این رو معتقدیم که قول به نخستین بودن ابو بکر در اسلام در دوره‌های متأخر برای نزدیک شدن به امویان ساخته شده است؛ اگر چه این دیدگاه را از عبد الله بن عباس، شعبی، ابو ذر، عمرو بن عبسه، ابراهیم نخعی و حسان بن ثابت روایت کرده‌اند. آنچه بر نادرستی این سخن دلالت دارد، به شرح زیر است؛

أ. گذشت که ابن عباس، شعبی و ابو ذر که سبقت ابو بکر در اسلام از آنان نقل شده، می‌گویند: امیر المؤمنین (ع) نخستین مسلمان بود. اسکافی سند حدیث آنان درباره علی (ع) را قوی‌تر و این حدیث را از حدیث آن‌ها درباره اسلام ابو بکر، مشهورتر می‌داند. «۲»

روایت ابو ذر و عمرو بن عبسه نیز آشفته است. در این روایت آمده که ابو ذر و عمرو بن عبسه هر دو چهارمین مسلمان هستند و بلال پیش از ابو بکر مسلمان شد. در این روایت نامی از علی و خدیجه (ع) نیامده است. این بدان معنی است که بلال از علی و خدیجه (س) زودتر اسلام آورد. در حالی که قطعاً عکس این مطلب درست است. حال اگر چهار مسلمان نخست، علی، خدیجه، بلال و عمرو بن عبسه باشند، از نظر شما اسلام ابو بکر کجاست؟

ب. عایشه اعتراف دارد که پدرش چهارمین مسلمان است و خدیجه، زید بن حارثه و علی (ع) در اسلام از او پیشی دارند. «۳»

ج. گذشت که صحابه، تابعان و علی (ع) در احتجاجات خود بر معاویه و دیگران در مناسبت‌های مختلف حجت آوردند که علی (ع) نخستین مسلمان

(۱). بنگرید: النصائح الکفایه، ۷۲-۷۴.

(۲). بنگرید: الغدير، شرح نهج البلاغه، ۳؛ پایان کتاب العثمانیه.

(۳). بنگرید: الاوائل، ۱/ ۲۰۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۸۳

امت است، اما احدی بر آنان اعتراض نکرد و نگفت که نخستین مسلمان، ابو بکر است.

اصولاً دیده نشده که ابو بکر یا احدی از یاران و هواداران او احتجاج کنند که ابو بکر نخستین مسلمان است. در حالی که در اثبات

خلافت خود، شدیداً به آن، محتاج بودند تا آنجا که خود را ناچار دیدند کبر سن و یار غار بودن او را به عنوان فضایل وی برای احراز پست خلافت برشمارند. «۱» علاوه بر این شماری تصریح کرده‌اند که ابو بکر چهارمین یا پنجمین مسلمان است. «۲» علی (ع) نیز فرمود: من صدیق اکبر هستم و پیش از ابو بکر مسلمان شدم. «۳» عباس نیز به عفیف گفت که جز علی و خدیجه کسی ایمان نیاورده است و اگر عفیف در آن زمان ایمان می‌آورد، دومین نفر بود. «۴»

د. ما معتقدیم که ابو بکر چند سال پس از بعثت اسلام آورد. از جمله دلایل ما در این باره است؛

۱. گفته‌اند: وقتی ابو بکر مسلمان شد، پیامبر (ص) او را صدیق نامید. «۵» در حالی که خودشان می‌گویند: این لقب بعد از اسراء و هنگامی بود که ابو بکر آن حضرت را تصدیق و قریش او را تکذیب کردند. «۶» یا زمانی که هر دو در غار بودند. البته از نظر ما هر دو گفته نادرست است. در هر حال آنان مدعی‌اند که اسراء در سال دوازدهم بعثت بوده است.

(۱). مستدرک حاکم، ۳۰/۶۶؛ السنن الکبری، ۸/۱۵۳؛ الغدير، ۵/۳۶۹؛ ۷/۹۲؛ ۱۰/۷-۱۳.

(۲). بنگرید: سیر اعلام النبلاء، ۱/۲۱۶.

(۳). بنگرید: ادامه همین کتاب.

(۴). بنگرید: لسان میزان، ۱/۳۹۵.

(۵). سیره حلبی، ۱/۲۷۳؛ سیره دحلان، ۸/۱.

(۶). سیره حلبی، ۱/۲۷۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۸۴

۲. برخی معتقدند که ابو بکر پس از اسراء و معراج مسلمان شد و در آن روز صدیق لقب گرفت. «۱» در حالی که خودشان می‌گویند: اسراء و معراج اندکی پیش از هجرت بود.

۳. طبری به سند صحیح «۲» از محمد بن سعید روایت کرده که گفت: از پدرم پرسیدم: آیا ابو بکر در میان شما نخستین مسلمان بود؟ پدرم گفت: نه، پیش از او پنجاه نفر مسلمان شده بودند. «۳» این یعنی اسلام ابو بکر پس از دوره سرّی دعوت و بیرون آمدن پیامبر (ص) از خانه ارقم بوده است.

۴. گویند: وقتی پیامبر (ص) مبعوث شد، ابو بکر در یمن بود. در روایتی نقل شده که ابو بکر گفت: وقتی به مکه رسیدم، مردم شادمانی کردند و گمان بردند که با آمدن من، فتح بزرگی نصیب آنان شده است. آنان اطراف مرا گرفتند و از ابو طالب شکایت کردند و گفتند: اگر حمایت ابو طالب از او نبود، منتظرش نمی‌ماندیم (کارش را یکسره می‌کردیم). گفتم: چه کسی در مخالفت با دین شما از او پیروی کرده است؟ گفتند: فرزندان ابو طالب. «۴» از نظر ما ابو بکر هرگز چنین منزلت و جایگاهی در میان قریش نداشته است. تاریخ این پایگاه را برای وی تأیید نمی‌کند.

از این متون به دست می‌آید که اسلام ابو بکر پس از دوره سرّی و به تعبیر دقیق‌تر دوره دعوت اختیاری بود که سه یا پنج سال به طول انجامید.

برخی خواسته‌اند بین اقوال جمع کنند. از این رو گفته‌اند: بهتر آن است که بگوییم نخستین مسلمان از مردان آزاد، ابو بکر بود و از کودکان علی و از زنان

(۱). مجمع الزوائد، ۱/۷۶.

(۲). الغدير، ۳/۲۴۰.

(۳). تاریخ الامم و الملوک، ۲/ ۶۰.

(۴). سیره حلبی، ۱/ ۲۷۵؛ سیره دحلان، ۱/ ۹۰؛ نزّه المجالس، ۲/ ۱۴۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۸۵

خدیجه و از غلامان زید بن حارثه و از بردگان بلال. پس از آنکه به استناد متون روایی و تاریخی فراوان ثابت شد که علی (ع) در هر حال نخستین مسلمان است، چنین سخنی بیهوده و باطل است.

در روایات آمده که پیامبر اکرم (ص) درباره علی (ع) فرمود: اوّل الرجال اسلاما یا اوّل اصحابی اسلاما؛ یعنی علی نخستین مردی بود که مسلمان شد. از این به دست می‌آید که علی (ع) به هنگام پذیرش اسلام، مرد بالغی بوده است.

علاوه بر این، سنّ آن حضرت را در این زمان ۱۰ یا ۱۲ سال گفته‌اند و البته معلوم است که مردی، به سن و سال نیست. به فرض اگر بپذیریم که علی (ع) در سنّ کودکی ایمان آورده است؛ باید دانست که این یک امتیاز بزرگ برای او است که پیامبر اکرم (ص) او را شایسته منصب وصایت دانست و او را به اسلام دعوت کرد. مگر نه این است که مطابق نص قرآن کریم، عیسی بن مریم در گهواره سخن گفت و در خردسالی به یحیی حکمت داده شد؟ از سوی دیگر، اگر وضع همین باشد که اینان ادعا کرده‌اند، در این صورت سخن رسول خدا (ص) که فرمود: علی نخستین مسلمان است، یا علی در میان شما نخستین کسی است که اسلام آورد؛ بی‌معنی خواهد بود. از این سخن رسول اکرم (ص) به دست می‌آید که علی (ع) در میان همه طبقات جامعه از زن و مرد، برده و آزاد، و کوچک و بزرگ، نخستین مسلمان است.

۴. دعوت پنهانی

أ. مراحل دعوت

برخی معتقدند که دعوت اسلامی در عصر رسالت چهار مرحله داشته است؛

مرحله اوّل: دعوت پنهانی که سه یا پنج سال طول کشید.

مرحله دوم: دعوت علنی که تا هجرت به طول انجامید.

مرحله سوم: دفاع از دعوت با توسّل به شمشیر که تا صلح حدیبیه طول

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۸۶

کشید.

مرحله چهارم: جنگ و قتال با بت پرستان و مشرکانی که در راه گسترش اسلام مقاومت می‌کردند. کار دعوت و حکم جهاد بر این پایه استقرار پیدا کرد. «۱»

ب. دعوت پنهانی

ما با کاربرد واژه «دوره سرّی»، پنهانی برای این مرحله از دعوت موافق نیستیم، زیرا ظاهراً وقتی پیامبر اکرم (ص) به رسالت مبعوث شد، مأمور به دعوت همه مردم نبود، امّا به صورت داوطلبانه و موردی و بدون جلب توجّه دیگران، افرادی را دعوت می‌کرد و در این میان کسانی هم به آن حضرت، پاسخ مثبت می‌دادند و آزادانه مسلمان می‌شدند. در آن برهه این روش برای تضمین دعوت ضروری بود تا مبدا در معرض مقاومت مسلحانه مخالفان قرار گیرد و در گهواره از بین برود. آری لازم بود که پیش از هر چیز، گروهی از مؤمنان از قبایل مختلف تشکیل و مأموریت حمل و دفاع از دعوت را بر دوش گیرند. از سوی دیگر پیامبر (ص)

نمی‌خواست نیروهای خود را بیهوده هدر دهد و تلاش‌هایش را بی‌ثمر سازد و کار به پراکندگی مؤمنان و در نهایت به هلاکت آن‌ها بینجامد. این دوره، به منزله آمادگی و تربیت عقیدتی و روحی مؤمنان برای مقاومت و ایستادگی در مقابل تهدید آینده بود. اگر هدف پیامبر (ص) رهبری یک تحوّل گسترده و عمومی است، باید فرصت لازم برای کسب آمادگی و تربیت نیروهای توانمند به منظور تحقق چنین هدف بزرگی را فراهم نماید تا نیروهای مؤمن بتوانند به شکل مؤثری بقای خویش را تضمین و از اهداف تحقق یافته پاسداری کنند.

(۱). فقه السیره، ۹۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۸۷

ج. خانه ارقم

هنگامی که شمار مسلمانان به سی نفر رسید و برخی از آنان برای انجام فرایض به کوه‌ها و درّه‌های اطراف مکه می‌رفتند، گروهی از مشرکان در کمین آنان می‌نشستند و به آزار و اذیت آنان می‌پرداختند. چنان که گاهی اوقات برخوردهای فردی بین دو طرف روی می‌داد. گفته می‌شود: گروهی از مسلمانان برای اقامه نماز به درّه‌های مکه رفتند، گروهی از مردم قریش که در کمین آنان بودند و به دنبالشان می‌رفتند، وقتی مسلمانان را در نماز دیدند، آنان را تکذیب و کارشان را عیب شمردند. دو گروه با هم زد و خورد کردند. سعد بن ابی وقاص با استخوان فک شتری بر سر مردی از مشرکان زد، و سرش را شکست. گویند: این نخستین خونی بود که در اسلام بر زمین ریخت. «۱» زبیر بن بکّار، فردی به نام طلیب را نخستین کسی می‌داند که در دفاع از رسول اکرم (ص) سر عوف بن صبره سهمی را شکست. «۲» به هر حال، یک بار دیگر دو نفر مشرک، دو نفر مسلمان را که برای نماز به یکی از دامنه‌های اطراف مکه رفته بودند؛ تعقیب و سپس با آنان درگیر شدند. «۳»

علی الظاهر این حوادث جزئی موجب شد که پیامبر اکرم (ص) خانه ارقم را که در دامنه کوه صفا قرار داشت، مرکز دعوت و اجتماع یاران خود سازد تا آنان به دور از چشم مشرکان به عبادات و اقامه شعائر دینی خود بپردازند.

این خانه مرکز فعالیت پیامبر (ص) بود و یک ماه در آن ماند «۴» و چنان که

(۱). تاریخ الامم و الملوک، ۲ / ۶۲.

(۲). الاصابه، ۲ / ۲۳۳.

(۳). انساب الاشراف، ۱ / ۱۱۷.

(۴). بنگرید: سیره حلبی، ۱ / ۲۸۳؛ سیره دحلان، ۱ / ۹۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۸۸

می‌گویند تا شمار مسلمانان به چهل نفر نرسید، از آنجا بیرون نرفت. «۱» البته این رقم را کمتر و بیشتر هم گفته‌اند. در این هنگام، پیامبر (ص) از خانه ارقم بیرون آمد تا دعوت خود را علنی و مرحله جدیدی را که سخت‌ترین، خطرناک‌ترین، شدیدترین و پرمصیبت‌ترین مراحل دعوت بود، شروع کند. از سوی دیگر احتمال می‌رود پیامبر اکرم (ص) چند بار وارد این خانه شده باشد، اما دست سیاست‌گران، این واقعه را دگرگون جلوه داد تا خانه ارقم در مقابل شعب ابی طالب قرار گیرد. چنان که برخی ادعا کرده‌اند، خانه ارقم، دار الاسلام نامیده شد. «۲»

از نظر ما خانه ارقم نه این اهمیت را داشت و نه آن نقش مهم را. از این رو می‌بینیم که ابن اسحاق هیچ اشاره‌ای به این خانه ندارد.

چنان که بلاذری هم به صورت گذرا از آن یاد می‌کند. کسی که به این خانه اهمیت داد و برای آن نقش تاریخی بارزی قائل شد، در درجه نخست، واقعی بود. سپس سیاست‌بازان به آن عظمت بخشیدند و آن قدر بزرگ جلوه دادند که دارالاسلام نامیده شد. هدف آنان از یاد بردن شعب ابی طالب و لااقل کاستن از اهمیت و نقش آن در تاریخ اسلام بود.

د. واکنش قریش

مشرکان قریش از ابتدای کار، از نبوت پیامبر (ص) خبردار شدند اما چندان اهمیتی به آن ندادند. شاید فکر می‌کردند که این قضیه اهمیت زیادی ندارد، مگر از منظر بینش‌های قبیله‌ای. با این حال همواره اخبار این حادثه را دریافت و پی‌گیری می‌کردند و می‌گفتند: جوان عبدالمطلب از آسمان سخن می‌گوید.

(۱). الاصابه، ۱/ ۲۸؛ سیره حلبی، ۱/ ۲۸۵.

(۲). التراتیب الاداریه، ۱/ ۴۰۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۸۹

۵. مسلمانی ابو ذر غفاری

ابو ذر که چهارمین یا پنجمین مسلمان بود «۱» در همین دوره (دعوت پنهانی) مسلمان شد. ابو ذر وقتی از بعثت پیامبر (ص) آگاه شد، برادرش را برای تحقیق به مکه فرستاد، اما هنگامی که بازگشت نتوانست آتش عشق او را فرونشاند. از این رو خودش راهی مکه شد و مصلحت ندید که آشکارا درباره پیامبر (ص) سؤال کند. علی (ع) او را دید که در گوشه مسجد الحرام دراز کشیده است، دانست که غریب است. سه روز از او مهمان‌داری کرد، اما چیزی از او نپرسید تا این که ابو ذر از علی (ع) درباره پیامبر (ص) سؤال کرد. علی (ع) او را مخفیانه نزد پیامبر (ص) برد. بدین صورت که به او گفت: به دنبالش روان شود و اگر در بین راه چیزی دید که از آن بر خود بترسد، بازگردد، چنان که گویی می‌خواهد کاری انجام دهد یا کفشش را درست کند.

ابو ذر مسلمان شد و بلافاصله به مسجد الحرام رفت و با صدای بلند گفت:

اشهد ان لا اله الا الله، و ان محمدا رسول الله. مشرکان بر سرش ریختند و چنان او را زدند که نقش بر زمین شد. عباس خودش را روی او انداخت و گفت: وای بر شما! مگر نمی‌دانید که او از قبیله بنی غفار است و راه تجاری شما به شام از آنجا می‌گذرد. روز دوم، بازگشت و همان جریان تکرار شد. باز عباس او را نجات داد. «۲»

ابو ذر نزد رسول اکرم (ص) آمد و گفت: یا رسول الله؛ قریش مرا زدند و تا از آنان انتقام نگیرم، رهایشان نخواهم کرد. او از محضر رسول خدا (ص) بیرون آمد و به عسفان رفت و هرگاه کاروان قریش می‌آمد، در گردنه ثنیه غزال،

(۱). دلائل النبوه؛ ۱/ ۴۵۸؛ الطبقات الکبری، ۴/ ۱۶۴؛ حلیه الاولیاء، ۱/ ۱۵۷.

(۲). صحیح بخاری، ۲/ ۲۰۶؛ حلیه الاولیاء، ۱/ ۱۵۹؛ مستدرک حاکم، ۳/ ۳۳۹؛ الغدیر، ۸/ ۳۰۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۹۰

شترانشان را رم می‌داد. بار شتران که گندم بود، می‌افتاد و چون قوم ابو ذر می‌خواستند، دانه‌های گندم را جمع کنند، می‌گفت: هیچ کس حق ندارد، دانه‌ای گندم لمس کند مگر این که بگوید: لا اله الا الله. آنان نیز با گفتن لا اله الا الله، جوال‌های گندم را برمی‌داشتند. «۱»

مطابق یک متن دیگر، ابو ذر به این کار خود ادامه داد تا پیامبر اکرم (ص) هجرت کرد و بدر و احد گذشت. آن گاه به مدینه آمد و در آنجا مقیم شد. «۲»

نیمی از افراد قبیله بنی غفار به دست ابو ذر مسلمان شدند. نیم دیگر وعده دادند که وقتی پیامبر (ص) به مدینه بیاید، مسلمان خواهند شد. «۳»

ابو ذر در عصر جاهلی خداپرست بود و لا اله الا الله می گفت. او هرگز بت نپرستید. گفته می شود، سال ها پیش از بعثت رسول خدا (ص) نماز می خواند. «۴»

(۱). الطبقات الکبری، ۴/ ۱۶۴.

(۲). همان، ۱۶۳.

(۳). همان.

(۴). همان، حلیه الاولیاء، ۱/ ۱۵۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۲۹۱

فصل پنجم انذار خویشاوندان

۱. حدیث یوم الدار

اشاره

پس از گذشت سه سال از بعثت، مرحله دعوت علنی فرا رسید که مرحله سخت و خطرناکی بود. ابتدا از محدوده نسبتاً کوچکی ابلاغ دین آغاز شد.

فرمان الهی به پیامبر اکرم (ص) رسید که: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ». «۱» هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا (ص) علی (ع) را فرمود تا غذایی فراهم کند.

آن گاه فرزندان عبد المطلب را جمع نماید تا با آنان سخن بگوید و فرمان الهی را به آنان ابلاغ کند. علی (ع) یک صاع طعام تهیه کرد و یک ران گوسفند هم بدان افزود. ظرفی نیز پر از شیر کرد. سپس بنی عبد المطلب را که آن روز چهل مرد، یکی بیش یا کم می شدند، فراهم ساخت. عموهای او ابو طالب، حمزه، عباس و ابو لهب نیز در این جمع بودند. همگی از آن طعام خوردند. علی (ع) گفت:

همه سیر شدند و خوراکی ها همچنان بر جای بود، فقط جای دستانشان را بر غذا می دیدم. به خدای سوگند؛ اگر غذایی را که برای همه آنان

(۱). شعراء (۲۶): ۲۱۴ و خویشان نزدیک را هشدار ده.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۰۲

فراهم نمودم، یک نفر می خورد، سیر نمی شد. پیامبر (ص) فرمود:

برایشان نوشیدنی بیار. من ظرف شیر را آوردم. همه نوشیدند و سیر شدند. به خدای سوگند؛ اگر یکی از آنان همه را می نوشید، سیر نمی شد.

هنگامی که رسول خدا (ص) می‌خواست با آنان سخن بگوید؛ ابو لهب بر او پیشی گرفت و گفت: این یارتان، از قدیم شما را سحر و جادو کرده است. جمعیت متفرق شدند و رسول خدا (ص) با آنان سخن نگفت.

روز دیگر رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: بار دیگر همان مقدار طعام تهیه کن و آنان را نزد من فراهم ساز. همگی خوردند و آشامیدند و سیر شدند.

پس رسول خدا (ص) به سخن آمد و گفت:

ای فرزندان عبدالمطلب؛ به خدا قسم هیچ جوان عربی نمی‌شناسم که بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، برای قوم خود آورده باشد. به راستی که من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، و خدای مرا فرموده است که شما را به جانب او دعوت کنم. پس کدام یک از شما مرا کمک می‌کند تا برادر من، و وصی من و خلیفه من در میان شما باشد؟!

احدی از آنان وی را پاسخ نداد. علی (ع) گفت:

یا رسول الله؛ من تو را در این کار یاری می‌دهم. پس گردنم را گرفت و گفت: هان، این است برادر من، و وصی من، و خلیفه من در میان شما.

پس از وی بشنوید و فرمانش ببرید. پس جمعیت بپا خاستند و می‌خندیدند و به ابو طالب می‌گفتند: تو را امر کرد که از پسر ت بشنوی و او را اطاعت کنی.

در برخی از متون آمده که چون علی (ع) بپا خاست و پاسخ گفت، پیامبر (ص) او را نشانند.

مطابق روایت اسکافی

پیامبر (ص) فرمود: این است برادر من، و وصی من و خلیفه من. آنان به

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۰۳

ابو طالب گفتند: از پسر ت اطاعت کن. او را بر تو امیر کرد. «۱»

طبری که این داستان را به همین نحو در تاریخ الامم و الملوك آورده، چون در تفسیر به اینجا رسید، آن را با همین متن و سند نوشت، اما یک عبارت را عوض و به این صورت ثبت کرد؛

پس کدام یک از شما مرا کمک می‌کند تا برادر من، و چنین، و چنان باشد ... سپس گفت: این است، برادر من، و چنین و چنان! «۲»

ابن کثیر شامی نیز از او پیروی کرد و در حالی که منبع مورد اعتماد او در تاریخ، کتاب تاریخ طبری است، این داستان را از تفسیر او نقل نمود. «۳»

محمد حسنین هیکل در چاپ اول کتاب خود: حیاة محمد، ص ۱۰۴ نص روایت طبری در تاریخ الامم و الملوك را آورده، اما در چاپ دوم عبارت: «و خلیفه من در میان شما» را حذف کرده است. وی این خیانت علمی را در ازای دریافت پانصد لیره یا فروش هزار نسخه از کتاب خود انجام داده است. «۴»

ابن تیمیه و حدیث یوم الدار

ابن تیمیه مطابق عادت زشت خود، در انکار فضایل و مناقب امیر المؤمنین علی (ع) حدیث یوم الدار را با بیان دلایلی واهی انکار کرده است. در اینجا خلاصه دلایل وی را آورده در حد مقدور پاسخ می‌دهیم؛

۱. در سند روایت طبری، ابو مریم کوفی است. دانشمندان رجال بر ترک او،

(۱). تاریخ الامم و الملوك، ۲/ ۶۳؛ مختصر تاریخ ابو الفداء، ۲/ ۱۴؛ شواهد التنزیل، ۱/ ۳۷۲؛ كنز العمال، ۱۵/ ۱۱۶-۱۱۷؛ شرح نهج البلاغه، ۱۳/ ۲۴۴؛ مسند احمد، ۱/ ۱۵۹؛ كفاية الطالب، ۲۰۵؛ منهاج السنه، ۴/ ۸۰؛ فرائد السمطين، ۱/ ۸۶؛ خصائص نسائي، ۸۶؛ الغدير، ۲/ ۲۷۸-۲۸۴.

(۲). بنگرید: تفسیر طبری، ۱۹/ ۷۵.

(۳). بنگرید: البدايه و النهايه، ۳/ ۴۰؛ تفسیر ابن كثير، ۳/ ۳۵۱.

(۴). بنگرید: حياة محمد، ۱۳۹؛ سيرة المصطفى، ۱۳۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۰۴

و نپذیرفتن روایات وی اجماع دارند. احمد بن حنبل می گوید: ثقة نیست. ابن المدائنی هم او را به جعل حدیث متهم کرده است. «۱»

پاسخ: ابن عدی می گوید: شنیدم ابن عقده، از ابو مریم کوفی تعریف و تمجید می کند و او را ثنا می گوید. وی در مدح ابو مریم از حد گذشت. «۲» شعبه هم او را ثنا گفته است. «۳» ذهبی درباره او می گوید: به علم و رجال اهمیت می داد. «۴» علاوه بر این، در علت تضعیف وی توسط برخی از علمای رجال اهل سنت، تصریح کرده اند که او شیعه بود. از نظر ما شیعه بودن زیانی نمی رساند.

اصحاب صحاح سته خصوصا بخاری و مسلم از ده ها نفر از راویان شیعه، حدیث روایت کرده اند. «۵» از این گذشته متقی هندی از طبری نقل کرده که وی این حدیث را صحیح دانسته است. «۶» اسکافی معتزلی «۷» و خفاجی در شرح شفاء «۸» این حدیث را صحیح دانسته اند. سیرت جاودانه ج ۱ ۳۰۴ ابن تیمیه و حدیث يوم الدار ص: ۳۰۳ مد بن حنبل، این حدیث را با سندی روایت کرده که بی شک همه رجال آن از رجال صحاح هستند: شریک، اعمش، منهال، عباد و علی (ع). «۹»

(۱). منهاج السنه، ۴/ ۸۱.

(۲). بنگرید: لسان المیزان، ۴/ ۴۳.

(۳). همان، ۴۲.

(۴). همان؛ میزان الاعتدال، ۲/ ۶۳۱.

(۵). همان منابع.

(۶). كنز العمال، ۱۵/ ۱۱۳.

(۷). بنگرید: شرح نهج البلاغه، ۳/ ۲۴۴.

(۸). بنگرید: الغدير، ۲/ ۲۸۰.

(۹). همان؛ مسند احمد، ۱/ ۱۱۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۰۵

به فرض که ادعای وی را بپذیریم، باید دانست که طرق این حدیث مستفیض است و همدیگر را تقویت می کند. بنابراین ضعف برخی از رجال در بعضی از سندها اشکالی ندارد.

۲. این روایت تأکید دارد که فرزندان عبد المطلب را که چهل مرد می‌شدند، فراهم ساخت. روشن است که هنگام نزول آیه انذار جمعیت فرزندان عبد المطلب به این زیادی نبود.

پاسخ: ظاهراً واژه «عبد» افزوده راویان است، زیرا به تصریح شماری از روایات، آن حضرت، بنی هاشم را دعوت کرد. «۱» در برخی از روایات آمده، بنی عبد المطلب و شماری از بنی مطلب را دعوت کرد. «۲» شاید امر بر راوی مشتبه شده و واژه «عبد» را او افزوده باشد. چنین مواردی در روایات فراوان است. بنابراین از چنین خطایی لازم نمی‌آید که اصل واقعه دروغ باشد. از سوی دیگر پسران عبد المطلب، ده نفر بودند و کوچک‌ترین آن‌ها در آن زمان شصت‌ساله بود. حال اگر فرزندان ایشان را به این رقم اضافه کنیم، چرا به چهل مرد نرسد؟! ما احتمال می‌دهیم که شمارشان خیلی بیشتر از این باشد.

۳. در حدیث نقل می‌شود که هر یک نفر از حاضران به تنهایی بزغاله‌ای را همراه یک کوزه آب می‌خورد. این دروغ است، زیرا در میان بنی هاشم کسی به پرخوری شهرت نداشته است.

پاسخ: مرحوم علامه محمد حسن مظفر چنین پاسخ داده است؛

حد اکثر چیزی که اثبات می‌شود، مبالغه یا اشتباه راوی در این ناحیه روایت است، اما اصل روایت همچنان به قوت خود باقی است و آسیبی به آن نمی‌رساند. از این گذشته عدم معروفیت آن‌ها به پرخوری دلیل بر عدم اتفاق این واقعه نمی‌باشد. خصوصاً با عنایت به این که مطابق

(۱). سیره ابن کثیر، ۱/ ۴۵۹؛ مسند احمد، ۱/ ۱۱۱؛ تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۷.

(۲). الکامل فی التاریخ، ۲/ ۶۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۰۶

شهادت کتب تاریخی بسیاری از مردمان قریش پرخور بودند. «۱»

۴. چگونه ممکن است، پیامبر (ص) به آن جماعت بگوید: هر یک از شما در این امر، مرا حمایت کند، وصی و خلیفه پس از من می‌شود؛ در حالی که صرف پذیرفتن چنین کاری موجب خلافت نمی‌گردد، زیرا تمام مسلمانان آن حضرت را حمایت کردند، ولی هیچ یک خلیفه نیستند. از این گذشته امکان داشت، همه یا تعدادی از این جماعت چهل نفری درخواست پیامبر (ص) را بپذیرند، در آن صورت کدام یک خلیفه می‌شد؟ آیا امکان دارد همه خلیفه باشند؟

پاسخ: علامه مرحوم، محمد حسن مظفر در پاسخ می‌گوید:

پیامبر (ص) نفرمود پذیرفتن دعوت، علت تامه خلافت پس از من است تا این که لازم بیاید، هر کس این کار را کرد، اگر چه از قبیله رسول خدا (ص) نباشد، خلیفه باشد؛ بلکه پیامبر به دستور خدا قصد داشت خویشاوندان نزدیک خود را انذار دهد و ترغیب نماید، زیرا آنان به پیامبر (ص) نزدیک‌تر بودند و سزاوارتر آن بود که ایشان حضرت را یاری کنند و آن حضرت نیز این مقام را تنها برای ایشان قرار داد. از سوی دیگر این کار را کرد تا از همان آغاز بدانند که این مقام، از آن علی (ع) است. چرا که خدا و رسولش می‌دانستند که کسی جز علی (ع) پیشنهاد پیامبر (ص) را به طور کامل نمی‌پذیرد و صد در صد از او حمایت نخواهد کرد. نتیجه آنکه این حادثه برای تثبیت امامت او و اتمام حجت بر قومش بود.

اگر به فرض چند نفر پاسخ می‌دادند، در این صورت پیامبر اکرم (ص) شخص سزاوارتر و شایسته‌تر را برای این کار تعیین می‌فرمود.

«۲»

۵. حمزه، جعفر و عبیده بن حارث همان پاسخ علی را دادند. حتی حمزه

(۱). دلائل الصدق، ۲/ ۲۳۴.

(۲). همان، ۲۳۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۰۷

پیش از آنکه شمار مؤمنان به چهل برسد، مسلمان شد. «۱»

پاسخ: این ایراد به هیچ وجه درست نیست، زیرا

أ. اگر حمزه پیش از نزول آیه انذار مسلمان شده باشد، حضورش در این جمع لازم نبود. ما نمی‌توانیم چنین مطلبی را محتمل بدانیم تا چه رسد که بدان یقین داشته باشیم، زیرا اگر نگوئیم روایات درباره اسلام حمزه صراحت، حد اقل در این باره ظهور دارد که وی پس از دعوت علنی، و رویارویی پیامبر (ص) و قریش و مذاکرات آنان با ابو طالب، مسلمان شد.

ب. به فرض که بپذیریم، احتمال دارد که انذار خویشاوندان در اثنای دعوت سرّی و پیش از اسلام حمزه بوده است. حتی اگر حمزه در سال دوم بعثت مسلمان شده باشد، بنابراین ماجرای حمزه و ابو جهل، به منزله اعلان جزئی دعوت به شمار رود و قریش تعرّضات خود را به پیامبر اکرم (ص) در دوره دعوت سرّی شروع کرده باشند. آنچه بر این گفته دلالت دارد، روایتی است که می‌گویند، آیه: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ باعث شد که دعوت از مرحله سرّی به مرحله نهایی وارد شود. بدین ترتیب بدون تردید انذار خویشاوندان پیش از این زمان بوده است.

ج. اگر حمزه پیش از آن، ایمان آورده باشد، حضور وی در این جمع همانند حضور ابو طالب خواهد بود. احتمال دارد که آن دو فکر می‌کردند، در این دعوت مورد نظر پیامبر (ص) نیستند. خصوصاً اگر می‌دانستند که زنده ماندن آنان پس از پیامبر (ص) دورترین احتمال ممکن است، زیرا چنان که ادّعا می‌شود، حمزه هم سنّ پیامبر (ص) بود. البته ما معتقدیم که حمزه بیش از بیست سال از پیامبر (ص) بزرگ‌تر بود، زیرا او از عبد الله، پدر حضرت و کوچک‌ترین فرزند عبد المطلب، بزرگ‌تر بود. در مورد عباس هم چنین پاسخ

(۱). منهاج السنه، ۴/ ۸۱-۸۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۰۸

می‌دهیم.

ابو طالب پیرمردی مسن بود که هرگز احتمال نمی‌داد، پس از پیامبر (ص) زنده باشد. بنابراین معنی ندارد که یکی از آنان خود را به عنوان خلیفه پیامبر (ص) مطرح کند یا چنین اندیشه‌ای را بر زبان آورد. بدین ترتیب معلوم می‌شود که اشکالات ابن تیمیه همانند سرابی است که تشنه گمان می‌برد، آب است یا همچون خاکستری که طوفانی شدید بر آن وزیدن گیرد.

۲. نکاتی مهم درباره حدیث انذار

أ. روایات نادرست

ابن تیمیه کوشیده روایات دیگری را تقویت کند که علی و اهل بیت (ع) و بلکه عموم بنی هاشم را از انظار عمومی به دور می‌دارد. این روایات در کتاب‌های صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است. از جمله

هنگامی که آیه: وَ أُنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد، پیامبر (ص) همه قریش، عام و خاص را جمع کرد. سپس گفت:

یا بنی کعب بن لؤی؛ خود را از آتش نجات دهید؛ ای بنی مره بن کعب؛ خود را از آتش نجات دهید؛ ای بنی هاشم؛ خود را از آتش نجات دهید.

ای بنی عبد المطلب خود را از آتش نجات دهید. ای فاطمه دختر محمد؛ خود را از آتش نجات ده ... «۱»
در روایت دیگر آمده:

پیامبر (ص) بنی هاشم را جمع کرد و آنان را بر در خانه نشاند، زنان خود را جمع کرد و آنان را در خانه نشاند. سپس با بنی هاشم سخن گفت.

(۱). منهاج السنه، ۴/ ۸۳؛ الدر المنثور، ۵/ ۹۵؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۸۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۰۹

آن گاه رو به خانواده خود کرد و گفت: ای عایشه دختر ابو بکر؛ ای حفصه دختر عمر؛ ای ام سلمه؛ ای فاطمه دختر محمد؛ ای مادر زبیر عمه رسول خدا (ص) جان خود را در راه خدا بفروشید و برای رهایی خود از آتش بکوشید. همانا که من نمی توانم شما را از عذاب خداوند نجات دهم.

پس عایشه گریست و گفت ...

در ادامه روایت گفتگوی عایشه را با پیامبر (ص) آورده است. «۱»

این روایات نادرست است. زیرا

۱. پیش از این گذشت که فاطمه (ع) هنوز به دنیا نیامده بود.

۲. عایشه، حفصه و ام سلمه، در این زمان نه همسر آن حضرت بودند و نه عضو خانواده اش. آنان چندین سال بعد در مدینه همسر پیامبر (ص) شدند.

۳. آنان عقیده دارند که عایشه در سال پنجم بعثت متولد شد و انذار خویشاوندان هم در این سال بود. ملاحظه می کنید که چگونه خودشان را رد می کنند؟ البته ما معتقدیم که عایشه سال ها پیش از بعثت به دنیا آمده بود.

۴. این روایات با روایات دیگری تناقض دارد که می گوید: پیامبر (ص) هنگامی قریش را دعوت کرد که آیه فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ نازل شد نه هنگام نزول آیه انذار.

۵. این روایات با نص آیه انذار تناقض دارد. این آیه مبارکه پیامبر (ص) را فرمان می دهد که خویشاوندان نزدیک خود را انذار دهد، نه همه خاندان خود را و نه همه مردم را. خویشاوندان نزدیک او، بنی هاشم یا بنی عبد المطلب یا بنی مطلب بودند. اعتقاد به این که انذار چند مرتبه صورت گرفته، نمی تواند اشکال را برطرف کند، زیرا روایات تصریح دارد که مفاد آن پس از نزول آیه انذار انجام شده است.

(۱). الدر المنثور، ۵/ ۹۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۱۰

ب. جانشینی پیامبر (ص) در خانواده اش

مرحوم علامه مظفر (ره) در این باره می گوید:

مراد از سخن پیامبر (ص) در برخی از این اخبار که فرمود: «در بین شما» یا «در بین خانواده ام» تقیید خلافت نیست، زیرا به اجماع

مسلمانان میان عشیره رسول خدا (ص) و دیگران از این حیث فرقی نیست و لازم است، خلیفه عام و خاص یکی باشد و هیچ کس چنین فرقی را نگفته است و صحیح نیست که گفته شود: مراد از خلافت علی (ع)، در دو حدیث اخیر، پرداختن علی (ع) به اداره امور دنیوی اهل بیت رسول خدا (ص) است.

به خاطر این که علی (ع) به این کار پرداخت. همچنین نمی توان گفت:

مراد از خلافت، اداره امور زندگی فاطمه (س) و حسنین (ع) است. زیرا این سه تن هنوز به دنیا نیامده بودند و از سوی دیگر خانواده علی (ع) محسوب می شدند و تأمین هزینه زندگی آنان مستقیماً بر او واجب بود و ربطی به جانشینی پیامبر (ص) نداشت. پس مقصود از خلافت در این روایت، خلافت عامه و زعامت کلی است. «۱»

ج. چرا انذار خویشاوندان؟

روشن است که دعوت و انذار خویشاوندان نزدیک، بهترین وسیله برای تثبیت پایه های دعوت و نشر رسالت است، زیرا اصلاحات باید از داخل شروع شود و آنگاه که قوم و خویش پذیرفتند با قدم های ثابت و عزم راسخ و مطمئن به سراغ دیگران بروند. از سوی دیگر دعوت خویشاوندان به آن حضرت فرصت می داد تا عوامل ضعف و قوت در بنیه داخلی را از لحاظ روابط و مناسبات طبیعی بشناسد و دریابد که تا چه حد از حمایت آنان برخوردار خواهد بود و بر این اساس سیاست های اجرایی خود را طراحی و مطابق آن اقدام کند.

(۱). بنگرید: دلائل الصدق، ۲/ ۲۳۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۱۱

به علاوه هنگامی که دعوت را با انذار خویشاوندان نزدیک خود آغاز می کند و چنان می نماید که کوچک ترین مسامحه و نرمشی با عزیزترین بستگان خود ندارد، باید دیگران بدانند که او کاملاً به رسالت خود، ایمان دارد و ذره ای در صحت آن تردید ندارد. به همین علت از نزدیکان خود، انتظار دارد که در طلیعه مؤمنان باشند و بهترین و گران بهاترین چیز خود را در راه این دین فدا کنند. چنان که مسیحیان نجران در قضیه مباحله به درستی فهمیدند.

از جهت دیگر رسول خدا (ص) در جامعه ای زندگی می کرد که بر پایه روابط و مناسبات قبیله ای اداره می شد، بنابراین به هنگام اتخاذ مواضع اساسی و سرنوشت ساز، لازم می بیند که به رغم اعتقاد درونی خویش، موضع صریح و شفاف نزدیکان و خویشاوندان خود را کسب کند و به آنان فرصت دهد تا با آزادی، صراحت، شفافیت، و به دور از هر گونه فشار موضع گیری کنند.

به هر حال رسول اکرم (ص) با وعده اکید ابو طالب برای حمایت و نصرت وی از این اجتماع بیرون آمد. مطابق نقل مورخان، هنگامی که ابو لهب آن موضع ضد بشری نامعقول را در قبال دعوت پیامبر (ص) اتخاذ کرد، ابو طالب خطاب به او گفت:

ای ننگ خاندان؛ به خدای قسم که برای یاری او آماده ایم و در آینده هم یاور او خواهیم بود. ای پسر برادرم؛ هرگاه خواستی به سوی پروردگارت دعوت کنی، ما را اعلام کن تا مسلح شده همراه تو بیرون آییم. «۱»

د. علی (ع) در یوم الانذار

پیامبر اکرم (ص) علی (ع) را برای پذیرایی از گروهی که شمارشان حدود چهل نفر می شد، برگزید؛ به او دستور داد طعامی آماده کند و فرزندان

(۱). تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۷-۲۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۱۲

عبد المطلب را فراهم سازد. به نظر می‌رسد مهمانی در خانه خود پیامبر (ص) بوده است، زیرا علی (ع) ظاهراً در این زمان در خانه پیامبر (ص) زندگی می‌کرد. آن حضرت می‌توانست از خدیجه (س) بخواهد که غذایی فراهم سازد. همچنان که در این میان کسان دیگری هم بودند که وجاهت و معروفیت بیشتری از علی (ع) داشتند. همانند ابو طالب و جعفر که از نظر سنی از علی (ع) بزرگ‌تر بود و دیگرانی که پیامبر (ص) می‌توانست از شخصیت و نفوذ آنان بر حاضران استفاده کند. با این حال دقیقاً علی (ع) را انتخاب کرد تا اولاً، به وسیله او جلوی هرگونه انحراف قضیه را از مسیر طبیعی آن که در درجه نخست بر پذیرش فکری و وجدانی استوار است، بگیرد و از سوی دیگر هر چند علی (ع) از نظر سن خردسال بود، اما از نظر عقلی، روحی و روانی، فضائل و ملکات نفسانی، و نیز به لحاظ اهداف و آرزوها در اوج قرار داشت و از همگان پیش بود. بهترین دلیل بر ادعای ما، پاسخی است که از میان حاضران فقط و فقط او به دعوت پیامبر (ص) داد و پذیرفت که او را در راه دعوت، یاری و حمایت کند. پیامبر اکرم (ص) از آن لحظه دریافت که علی (ع) شایستگی دارد برادر، وصی و جانشین او باشد. این مرتبه‌ای است که همت مردان از رسیدن به آن کوتاه است و حتی در مخیله آنان نمی‌گنجد که روزی به این منصب دست یابند. اما علی (ع) از نوجوانی در این باره از همگان پیشی گرفت، زیرا او در کنف حمایت پیامبر (ص) زندگی کرد و آن حضرت کفیل و مربی او بود، غذا را می‌جوید و در دهانش می‌گذاشت؛ علی (ع) نیز به تعبیر خودش همانند بچه شتری که به دنبال مادرش گام برمی‌دارد، از آن حضرت پیروی می‌کرد. چنان که گویی فرزند اوست.

ه. موضع ابو لهب

ابو لهب عمق این دعوت را درک کرد و به خوبی فهمید که کار به مرحله جدی رسیده است. او با چشمان خودش معجزه دیگری را می‌دید که به انبوه

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۱۳

معجزات و کرامات پیامبر (ص) در طول سال‌های زندگی‌اش افزوده می‌شود.

دید که ران گوسفندی و کوزه شیری با اعجاز او چهل مرد را بسنده کرد و اضافه هم آمد!

ابو لهب طبیعت و اهداف دین محمّد (ص) را می‌شناخت و می‌دانست که وی به امتیازات شخصی که از راه زورگویی و ستم به دست آمده، ذره‌ای ارزش نمی‌گذارد. از این رو مطابق منطق بی‌منطق خود دریافت که می‌بایست در مقابل این دین بایستد و با هر وسیله ممکن مانع تحقق اهداف آن شود و باید فرصت را از پیامبر (ص) بگیرد. ابو لهب به دو جهت چنین موضع گرفت؛ ۱. حفظ مصالح و منافع مورد نظر خود ۲. ارضای حس کینه‌توزی و حسدی که سینه‌اش مالا مال از آن بود و دلیلی نداشت جز این که شاهد صفات پسندیده، اخلاق کریمه و سجایای فاضله در شخصیت پیامبر اکرم (ص) بود و این به نظر او گناه نابخشودنی به نظر می‌آمد. از این رو از فرصتی که در اثر معجزه طعام پیش آمده بود و حاضران با چشم خود دیدند، با وقاحت و بی‌شرمی تمام بهره گرفت و به رویارویی آشکار با پیامبر (ص) پرداخت و خطاب به حاضران گفت: از قدیم، یارتان شما را جادو کرده است، لذا در روز نخست بدون این که رسول اکرم (ص) سخن بگوید، مهمانان پراکنده شدند تا این که در روز دوم سخن گفت و بر آنان اتمام حجت کرد.

و. انداز چرا؟

رسول اکرم (ص) از خداوند متعال مأموریت یافت که ابتدا خویشاوندان خود را انذار دهد؛ وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ «۱» چنان که در مورد سایر مردم نیز

(۱). شعراء (۲۶): ۲۱۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۱۴

وضع به همین منوال بود. خداوند در سوره مدثر که از سوره‌های اوایل بعثت است، دستور داد: قُمْ فَأَنْذِرْ. «۱» پرسش این است که چرا به رغم این که پیامبر (ص) به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده به رسالت مبعوث شد و قرآن نیز کتاب هدایت و بشارت است، در ابتدای کار، سخن از بیم و انذار می‌گوید؟! راز این کار روشن است. در ابتدای بعثت، همگی مردم کافر بودند و غرق در ستم و انحراف. بنابراین لازم بود که ابتدا انذار دهد تا دریابند که در چه وضعیت خطرناکی زندگی می‌کنند و چه عواقب وحشتناک و هلاک کننده‌ای در انتظار آنان است. این بیم و انذار موجب خواهد شد که برای رهایی و خلاصی از این وضعیت بپا خیزند. پس از آن نوبت به پیرایش جامعه از رسوبات جاهلی و تطهیر افراد از آلائش‌ها و بیماری‌های درونی فرا خواهد رسید. آنگاه در کنار هم به بنای پایه‌های اصلی و اساسی جامعه اسلامی از نظر احساسات و عواطف و روابط و مناسبات خواهد پرداخت. در این راه اساسی‌ترین موضوع اندیشه و فرهنگ فرد و جامعه و ارائه مفهوم حقیقی و واقعی از هستی، زندگی و انسان برای تربیت و تزکیه بشر است. می‌دانیم که این وظیفه اساسی پیامبر و امام و مبلغ مسلمان است؛ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ. «۲» اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد.

(۱). مدثر (۷۴): ۲.

(۲). جمعه (۶۲): ۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۱۵

ز. سخن پیامبر (ص) در يوم الانذار

علاوه بر آنچه در ابتدای بحث آوردیم، مطابق برخی روایات، آن حضرت خطاب به حاضران فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، من بیم‌دهنده شما از سوی خداوند عز و جل هستم. همانا برای شما چیزی آورده‌ام که احدی از عرب نیاورده است. اگر از من اطاعت کنید، رشد یابید و رستگار شوید و نجات پیدا کنید.

این سفره‌ای است که خداوند مرا فرمان داده است، پهن کنم. من این سفره را برای شما فراهم ساختم، چنان که عیسی بن مریم برای قومش فراهم ساخت. پس هر که پس از آن، از میان شما کفر ورزد، خداوند او را به شدت عذاب خواهد کرد؛ عذابی که هیچ یک از جهانیان را نکرده است. از خدا بپرهیزید و آنچه به شما می‌گویم، بشنوید و بدانید ای فرزندان عبدالمطلب که خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر این که برای او برادر، وزیر، و وصی، و وارثی از خاندانش قرار داد. برای من هم وزیری قرار داده

است، چنان که برای پیامبران پیش از من قرار داد.

همانا خداوند مرا برای همه مردم به رسالت فرستاد و بر من نازل فرمود:

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، و بستگان خالصت را بیم بده. به خدای سوگند که مرا از آن خبر داد و نام او را برایم بیان کرد، لیکن من شما را دعوت می‌کنم و پند می‌دهم و آن را به شما عرضه می‌دارم تا پس از آن، شما را حجتی نباشد. شما خویشان، و بستگان خالص من هستید. کدام یک از شما می‌پذیرد تا برادرم در راه خدا باشد و مرا کمک کند.

ادامه این سخن با آنچه در ابتدای بحث آوردیم، هماهنگ است. «۱»

این متن با چنین موضوعی مناسب‌تر و موافق‌تر است. چنان که با فرمان آیه به انذار خویشاوندان هم کاملاً منسجم و هماهنگ است.

«۲»

(۱). جمعه (۶۲): ۲.

(۲). بحار الانوار، ۱۸/ ۲۱۵-۲۱۶؛ سعد السعود، ۱۰۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۱۶

ج. برادر و وصی

پیامبر اکرم (ص) در این سخن تأکید می‌فرماید «کسی که او را یاری کند، برادر و وصی او خواهد بود.» آن حضرت با بیان این جمله به حاضران گوشزد می‌کند که بین او و کسی که او را یاری و حمایت خواهد کرد، تا چه اندازه محبت و علاقه وجود دارد و تا آنجا که چنین فردی به مثابه برادر او است.

بنابراین رابطه بین آن دو، رابطه رئیس و مرئوس، و آمر و مأمور، و عالی و دانی نیست، بلکه رابطه تعاون و همکاری در انجام عملی سازنده و پر بار و رابطه برادر با برادر با دنیایی از محبت، اطمینان، اعتماد و صفا می‌باشد. از سوی دیگر نشان‌گر مرتبت بلند و منزلت عالی امیر المؤمنین علی (ع) است که به افتخار برادری با سرور بشر مفتخر شده است.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۱۷

فصل ششم دعوت علنی

۱. مأموریت جدید

پس از آنکه رسول خدا (ص) خویشاوندان نزدیک خود را انذار کرد، و پس از انتشار امر نبوت در شهر مکه، قریش که جدیت و ابعاد قضیه را دریافت، با استهزاء و تمسخر و انواع تهمت و افتراء، به رویارویی با رسول اکرم (ص) رفت. هدف آنان از این اقدامات ناجوانمردانه شکستن شخصیت رسول خدا (ص) نزد افکار عمومی بود. در حالی که هنوز آن حضرت از آنان برای پذیرش اسلام دعوت نکرده بود. این اقدامات تحقیرگرایانه در استقبال مردم برای ورود به اسلام تأثیر گذاشت. پیامبر (ص) از این بابت غمگین و اندوهگین شد و آن را مانع جدی در راه انتشار دعوت و انجام رسالت خود دانست. خداوند به او فرمان داد که دعوت خویش را آشکار کند و از قریش برای پذیرش دین و تسلیم در مقابل پروردگار دعوت نماید. از سوی دیگر تهدید اکید فرمود که خداوند تمسخرکنندگان را به شدت مجازات خواهد کرد. از این رو نباید نگران باشد، بلکه بهتر است

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۱۸

آنان را نادیده بگیرد؛

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ. «۱»

پس آنچه را بدان مأمور شدی آشکار کن و از مشرکان روی برتاب؛ که ما (شرّ) ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد. خداوند متعال در این فرمان الهی برنامه آینده رسالت را اعلام فرمود و پیامبر اکرم (ص) را فرمان داد که از مشرکان روی بگرداند و در برابر استهزاکنندگان صبر و بردباری پیشه سازد و از این بابت اندوهگین نباشد.

رسول خدا (ص) فرمان پروردگارش را اطاعت و دعوت خویش را آشکار کرد و از همه توده‌های مردمی خواست که تسلیم پروردگار شوند و به آیین مسلمانی در آیند. می‌گویند: پیامبر (ص) روی سنگی ایستاد و گفت:

ای مردم قریش و ای مردم عرب؛ من شما را دعوت می‌کنم که بگویید:

لا اله الا الله و این که من رسول خدایم. شما را فرمان می‌دهم که از شرک و بت پرستی دست بردارید. پس مرا پاسخ دهید تا بر عرب فرمانروایی کنید و عجم فرمان‌بردار شما باشد و شما در بهشت، پادشاه باشید.

قریش او را مسخره کردند و گفتند: محمد پسر عبد الله جن زده شده است، اما به خاطر موضع ابو طالب متعزّض او نشدند. «۲» در روایت دیگری آمده،

پیامبر (ص) بر دامنه صفا ایستاد و قریش را صدا زد. مردم پیرامون او گرد آمدند، به آنان گفت: چه می‌گویید اگر به شما خبر دهم که سپاهی از پس این کوه به سوی شما می‌آید، آیا مرا تصدیق می‌کنید؟ گفتند: بلی، ترا متهم نمی‌دانیم و هرگز دروغ نگفته‌ای. فرمود: من شما را از عذابی شدید بیم می‌دهم ... ابو لهب بپا خاست و فریاد زد: خدای ترا نابود کند، برای این مردم را جمع کردی؟ مردم از اطراف او پراکنده شدند. پس نازل شد:

(۱). حجر (۱۵): ۹۴-۹۵.

(۲). بنگرید: تفسیر نور الثقلین، ۳/ ۳۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۱۹

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ تَا آخِر سوره. «۱»

۲. مذاکرات بی‌ثمر

اشاره

ابن اسحاق می‌گوید:

هنگامی که پیامبر (ص) بنا به فرمان خداوند قوم خویش را به اسلام فراخواند و دعوت خود را آشکار کرد، چنان که به من رسیده، آنان از او فاصله نگرفتند و او را رد نکردند تا این که خدایانشان را بد گفت و نکوهش کرد. قریش این کار را تحمل نکردند و با وی به ستیزه برخاستند و جز مردم اندکی که به توفیق خداوند اسلام آورده و پنهان بودند، بر مخالفت و دشمنی با وی همداستان شدند.

عموی رسول خدا (ص)، ابو طالب حمایت وی را بر عهده گرفت و به یاری وی برخاست و رسول خدا (ص) هم بی‌پرده و بی‌آنکه از مانعی بترسد، امر خویش را آشکار ساخت. «۲»

در این موقع جمعی از قریش تلاش کردند در این باره با ابو طالب مذاکره نمایند. به عقیده ابن اسحاق این مذاکرات در سه مرحله

انجام شد و هر سه به شکست انجامید.

أ. مرحله نخست

جمعی از اشراف قریش نزد ابو طالب رفتند. از جمله: عتبۀ بن ربیعہ، شیبۀ بن ربیعہ، ابو سفیان بن حرب، ابو البختری: عاص بن هشام، اسود بن مطلب، ابو جهل: عمرو بن هشام، ولید بن مغیرہ، نبیہ و متبہ: پسران حجاج و عاص بن وائل. آنان گفتند: ابو طالب؛ به راستی برادرزاده‌ات خدایان ما را بد گفته و دین ما را سبک شمرده و خردهای ما را مسخره کرده و پدران ما را گمراه دانسته

(۱). بنگرید: الدر المنثور، تفسیر آیه مبارکه.

(۲). سیره ابن هشام، ۱/ ۲۷۶-۲۷۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۲۰

است. یا خود، جلوی او را بگیر، یا کار او را به ما واگذار، تو هم مانند ما با او مخالف هستی، شرّ او را از سر تو هم کم می‌کنیم. ابو طالب به نرمی پاسخ داد تا باز گشتند.

ب. مرحله دوم

هنگامی که دیدند، رسول خدا (ص) همچنان دعوت خود را آشکار می‌کند و مردم را بدان می‌خواند و بین او و مردم درگیری به وجود آمده، مردم از همدیگر فاصله گرفته با هم دشمنی پیشه کرده‌اند و ذکر و یاد رسول خدا (ص) در میان قریش همه گیر شده است، نزد ابو طالب رفتند و او را تهدید کردند که اگر جلوی برادرزاده‌اش را نگیرد و او را از بدگویی پدران‌شان و ناسزاگویی خدایانشان و تحقیر خردهایشان باز ندارد، به زودی با او خواهند جنگید تا یکی از دو گروه از بین برود. سپس باز گشتند. ابو طالب در پی رسول خدا (ص) فرستاد و داستان را به او باز گفت و از او خواست تا جان خود و او را حفظ کند و تکلیف او را دشوار نسازد. رسول خدا (ص) به گمان این که ابو طالب در تصمیم یاری دادن او سست شده و دست از نصرت وی خواهد کشید، گفت:

ای عمو، به خدای سوگند؛ اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من نهند که از این کار دست بردارم، چنین نخواهم کرد تا خداوند آن را پیروز گرداند یا من در این راه جان نهم. ابو طالب او را وعده یاری داد.

ج. مرحله سوم

قریش نزد ابو طالب آمدند و پیشنهاد کردند که عمارۀ بن ولید را بگیرد و پیامبر را که با دین ابو طالب و دین پدران‌ش مخالفت کرده، قریش را پراکنده ساخته و آنان را بی‌خرد دانسته است، به آنان تسلیم نماید تا او را بکشند.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۲۱

ابو طالب گفت: به خدا قسم؛ چه زشت پیشنهادی؛ پسر خود را می‌دهید تا او را برای شما پرورش دهم و آنگاه پسر خود را به شما بدهم تا او را بکشید؟

به خدا قسم هرگز چنین کاری نمی‌شود.

مطعم بن عدی به ابو طالب گفت: قوم تو از در انصاف درآمدند و کوشیدند ترا از آن چه خوش نداری، رها سازند، اما تو هیچ پیشنهادی را نمی‌پذیری! ابو طالب گفت: به خدا قسم بی‌انصافی می‌کنند و تو هم تصمیم گرفته‌ای که مرا واگذاری و آنان را یاری دهی، اکنون هر چه می‌خواهی بکن. «۱»

شاید این مراحل در هم داخل یا برهم مترتب باشد. آنچه ما بیان کردیم برداشت ما از سیر طبیعی حوادث بود، نه کمتر و نه بیشتر.

۳. پس از شکست مذاکرات

ابو طالب پس از شکست مذاکرات دریافت که کار به مرحله خطرناکی رسیده است که عن قریب وارد جنگ ناخواسته‌ای با قریش خواهد شد. بنابراین باید با رعایت جوانب احتیاط، از خطراتی که آنان را تهدید می‌کند، برحذر باشد. او بنی هاشم و بنی مطلب را فراهم ساخت و از آنان خواست تا از پیامبر (ص) حمایت کنند و برای حفظ او بپاخیزند. پس همگی جز ابو لهب به وی پیوستند و دعوت وی را در حمایت از رسول خدا پذیرفتند.

خداوند متعال رسول خود را حفظ کرد و قریش نتوانست کوچک‌ترین صدمه‌ای به او وارد سازد، جز اینکه او را به جنون، جادو، کهنات و شاعری متهم می‌کردند. در مقابل آیات قرآن در تکذیب قوم نازل می‌شد و رسول خدا (ص) همچنان در راه حق مقاومت می‌کرد و در نهان و آشکار، همگان را به سوی خداوند دعوت می‌نمود.

(۱). بنگرید: سیره ابن هشام، ۱/ ۲۸۲-۲۸۶؛ البداء و التاریخ، ۴/ ۱۴۷-۱۴۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۲۲

هنگامی که قریش دریافت که دشمنی و تجاوز بر ضد شخص محمّد (ص) به درگیری مسلحانه خواهد انجامید که از یک سو آمادگی لازم را برای چنین درگیری خونینی ندارند و از سوی دیگر مطمئن نیستند که به نفع آنان به پایان خواهد رسید؛ علی‌الخصوص که بنی هاشم روابط گسترده‌ای با دیگران داشت و با برخی از قبایل نیز پیمان همکاری متقابل بسته بود. همانند پیمان مطیین و پیمان عبد المطلب با قبیله خزاعه که در بیرون از مکه سکونت داشتند. از جهت دیگر چه بسا اگر چنین جنگی روی دهد، به محمّد (ص) امکان خواهد داد تا دعوت خود را در میان قبایل گسترش دهد. از این رو مشرکان قریش ترجیح دادند، ضمن دوری از هر گونه جنگ و درگیری مسلحانه، راه‌های دیگری برای تضعیف محمّد (ص) و مقاومت در مقابل او جستجو کنند. این روش‌ها را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد؛

أ. جلوگیری از ملاقات و دیدار مردم با رسول خدا (ص) و گوش فرادادن به آیات قرآن. خداوند می‌فرماید:

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ. «۱»

و آنان (مردم را) از آن باز می‌دارند و (خود نیز) از آن دوری می‌کنند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ. «۲»

و کسانی که کافر شدند، گفتند: به این قرآن گوش مدهید و سخن لغو در آن اندازید، شاید شما پیروز شوید.

ب. پی‌گیری روش استهزاء و تمسخر و اتهام‌پراکنی به هدف:

۱. تأثیرگذاری بر شخص رسول خدا (ص) به گونه‌ای که از نظر روانی احساس شکست کند و با احساس حقارت و پستی روزگار بگذراند تا مگر از

(۱). انعام (۶): ۲۶.

(۲). فضیلت (۴۱): ۲۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۲۳

این کار دست بردارد و خویش را تکذیب کند.

۲. کوبیدن شخصیت و کرامت رسول خدا (ص) به منظور ایجاد نفرت در افراد ضعیف و روی گردانی آنان از پیوستن به آن حضرت. از این رو می‌بینیم که سفیهان قوم را وادار به آزار و اذیت او کرده، احیاناً بزرگان و رؤسای قریش این کار را بر عهده می‌گرفتند. چنان که وقتی به نماز می‌ایستاد یا در کوچه‌ها راه می‌رفت، بر سر او خاکروبه «۱» یا زهدان گوسفند می‌ریختند. «۲» این روش‌ها تا حدودی موجب روی گردانی مردم از ورود به حوزه مسلمانی شد. عروۀ بن زبیر می‌گوید: ... آنچه را به آنان گفت، خوش نداشتند و کسانی را که از آن‌ها پیروی می‌کردند، فریب دادند. پس عموم مردم از او (رسول خدا) روی گردان شدند. «۳»

۴. شکنجه‌های طاقت‌فرسا

قریش راه دیگری برای مبارزه و مقاومت در برابر گسترش اسلام در پیش گرفت. بدین ترتیب که به شکنجه و آزار مسلمانان بی‌پناه و بردگان روی آورد. هر قبیله‌ای به آزار افراد مسلمان خویش پرداخت و آنان را به حبس، زدن و گرسنگی و تشنگی و دیگر روش‌های وحشیانه و غیر انسانی شکنجه کرد. مشرکان قریش شماری از مسلمانان را شکنجه کردند. عمر بن خطاب، لبیبه کنیز بنی مؤمل - یکی از خانواده‌های بنی عدی - را شکنجه می‌کرد تا از اسلام برگردد. عمر او را می‌زد و چون خسته می‌شد، باز می‌ایستاد و به کنیزک

(۱). بنگرید: سیره حلبی، ۱/ ۲۹۱-۲۹۲؛ سیره دحلان، ۱/ ۲۰۸.

(۲). بنگرید: البدایه و النهایه، ۲/ ۱۳۴.

(۳). تاریخ الامم و الملوک، ۲/ ۶۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۲۴

می‌گفت، «من از تو عذر می‌خواهم، ترا رها نکردم، مگر این که خسته شدم.» «۱»

شاید بنی مؤمل به عمر اجازه داده بودند که کنیزک را شکنجه کند و گرنه موقعیت اجتماعی وی به او اجازه نمی‌داد که چنین مسئولیت‌هایی را بر عهده گیرد! از دیگر کسانی که قریش شکنجه کردند، می‌توان از خباب بن ارت، امّ شریک، مصعب بن عمیر و شمار دیگری یاد کرد.

۵. نخستین شهید اسلام

خانواده یاسر از جمله کسانی بودند که شدیدترین شکنجه‌ها را در راه اسلام تحمل کردند. سمیه مادر عمّار به دست ابو جهل، فرعون قریش به شهادت رسید. او نخستین شهید اسلام است. «۲» پس از او همسرش، یاسر شربت شیرین شهادت را نوشید. با وجود این کسانی معتقدند که نخستین کشته، حارث بن ابی هاله است.

بدین ترتیب که وقتی رسول خدا (ص) مأموریت یافت، دعوت خویش را آشکار کند، در مسجد الحرام بپا خاست و فرمود: بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید. قریش به او یورش بردند. فریادی بلند شد. نخستین کسی که برای یاری او آمد، حارث بن ابی هاله

بود. حارث قریش را زد و از اطراف حضرت پراکند. آنان باز گشتند و او را به کتک گرفتند و آن قدر زدند که مرد. «۳»
این سخن درست نیست، زیرا پیش تر آوردیم که خداوند متعال رسول خود را به کمک ابو طالب و قوم او حفظ کرد و قریش نتوانستند کوچک ترین

(۱). سیره ابن هشام، ۱/ ۳۴۱؛ سیره حلبی، ۱/ ۳۰۰.

(۲). الاستیعاب، ۴/ ۳۳۱؛ الاصابه، ۴/ ۳۵؛ اسد الغابه، ۵/ ۴۸۱؛ تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۸.

(۳). الاصابه، ۱/ ۲۹۳؛ الأوائل، ۱/ ۳۱۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۲۵

صدمه‌ای به او وارد کنند. در مورد آن دسته از افراد بنی هاشم که مسلمان شده بودند، نیز چنین بود. فی المثل نه علی (ع) شکنجه شد و نه جعفر و نه دیگری.

چنان که آمد امنیت جانی بنی هاشم به خاطر موقعیت اجتماعی ابو طالب بود.

از سوی دیگر تقریباً مورّخان اتفاق نظر دارند که نخستین شهید اسلام، سمیه و سپس همسرش یاسر بود.

گذشته از این، چگونگی اعلان دعوت با آنچه در این قضیه گفته‌اند، تعارض و تناقض آشکار دارد.

آنچه می‌توان از این ادعا فهمید این است که هدف آنان از ساخت این داستان، اثبات این مسأله است که خدیجه پیش از پیامبر (ص) با یک یا دو مرد ازدواج کرده و از آن‌ها فرزند داشته است. در ردّ این ادعا نیز در جای خود، بحث کردیم. «۱»

عمّار نیز به دست بنی مخزوم به شدت شکنجه شد. چنان که به ناچار کلماتی بر زبان آورد که خوشایند مشرکان بود. پس رهایش کردند. عمّار گریان نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت:

یا رسول الله؛ مرا رها نکردند؛ مرا وادار کردند که از تو بدگویی کنم و خدایانشان را به نیکی یاد نمایم.

پیامبر (ص) فرمود: عمّار؛ قلبت را چگونه می‌بینی؟

گفت: یا رسول الله؛ قلبم مطمئن به ایمان است.

فرمود: چیزی بر تو نیست. اگر دوباره سراغ تو آمدند، همان را بگو که می‌خواهند. خداوند درباره تو نازل فرمود:

إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ. «۲»

(۱). بنگرید: مباحث قبلی تحت عنوان: ازدواج قبلی خدیجه.

(۲). نحل (۱۶): ۱۰۶؛ بنگرید: حلیه الاولیاء، ۱/ ۱۴۰؛ تفسیر طبری، ۴/ ۱۱۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۲۶

مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد.

۶. در جستجوی پناهگاه

قریش به سیاست قهرآمیز خود، در شکنجه مسلمانان بی دفاع ادامه داد.

چنان که تداوم این وضعیت برای مسلمانان امکان‌پذیر نبود. برای مسلمانان تحت شکنجه مسلم شد که باید در پی پناهگاهی باشند که آنان را در رویارویی با مشکلات و تحمل سختی‌ها و پایداری و مقاومت در مقابل فشارهای دشمن استکباری یاری دهد.

از سوی دیگر استمرار این وضعیت سرشار از مشکلات و مصائب و پر از درد و رنج موجب کاهش شدید استقبال مردم و گرایش

آنان به اسلام می‌گردید. چرا که وضعیت جدید برای آنان جز ترس و وحشت، و شکنجه و آزار، دستاورد دیگری علی‌الظاهر نداشت.

از جهتی دیگر ضرورت داشت به هر طریق که شده ضربه‌ای هر چند از نظر روانی بر روحیه استکباری و جبروت ستمگرای قریش وارد شود تا دریابد که مسأله دین و دین‌داری از حدود تصوّرات و توانمندی‌های او بیرون است و باید با واقع‌گرایی و عقلانیت بیشتری در این باره بیندیشد.

این گونه بود که رسول خدا (ص) هجرت به حبشه را به عنوان یک پناهگاه مطمئن برای مسلمانان برگزید. این هجرت در سال پنجم بعثت بود. پیامبر اکرم (ص) راز انتخاب این سرزمین را چنین بیان فرمود:

در این سرزمین پادشاهی است که در مملکت او به کسی ستم نمی‌شود، و آنجا سرزمین راستی و صداقت است و به حسن همجواری پای‌بند است.

روشن است که

۱. برای قریش ضروری بود که تمام تلاش‌های خود را برای بازگرداندن مسلمانان به کار گیرد تا همچنان حاکم و مسلط بماند و تصمیم‌گیرنده اول و

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۲۷

آخر درباره سرنوشت نهایی این دین باشد که تهدید کننده قدرت‌طلبی، شرک و انحراف اوست.

۲. قریش به خاطر روابط بازرگانی و اقتصادی، در سرزمین‌های روم و شام نفوذ داشت. بنابراین هجرت به این منطقه می‌توانست راه بازگرداندن مهاجران مسلمان را برای قریش آسان و لاقابل امکان شکنجه آنان را برای این قوم فراهم سازد. خصوصاً که پادشاهان این سرزمین به هیچ یک از اصول اخلاقی و انسانی پای‌بند نبودند و در ارتکاب انواع ظلم و ستم خصوصاً در حقّ کسانی که به دعوت تازه‌ای منسوب هستند و آن را برای منافع شخصی خود مضر و برای کیان و جبروت خویش تهدید جدّی به شمار می‌آوردند؛ پروایی نداشتند.

سرزمین یمن و برخی از مناطق عربی و قبایل‌نشین دیگر نیز تحت نفوذ حکومت ظالم و ستمگر ساسانی بود. روشن است که خطر پناه بردن به کسری کمتر از امپراتور روم نبود.

۳. قریش در مناطق مختلف عربی حتی سرزمین‌های تحت نفوذ ایران و روم نفوذ جدّی داشت. بنابراین مسلمانان در این مناطق هم نمی‌توانستند، امتیّت داشته باشند.

۴. سرزمین حبشه که به تصریح رسول اکرم (ص) در حکومت آنجا بر کسی ستم نمی‌شد، از نفوذ ایران، روم و قریش به دور بود و دسترسی بدان برای قریش از طریق اسب و شتر امکان‌پذیر نبود مگر اینکه به وسیله کشتی، دریاها را پشت سر گذارد. از سوی دیگر قریش با جنگ کشتی‌ها آشنا نبود.

دقیقاً به همین علّت رسول اکرم (ص) سرزمین حبشه را برای هجرت مسلمانان تحت شکنجه برگزید.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۲۸

۷. هجرت به حبشه

اشاره

حسب روایت امّ سلمه، مسلمانان به دستور رسول خدا (ص) به طور پراکنده به حبشه هجرت کردند. «۱» گفته می‌شود در ابتدا ده

مرد و چهار زن به سرپرستی عثمان بن مظعون راهی این دیار شدند. «۲» سپس به تدریج دیگران به مهاجران حبشه پیوستند تا این که شمارشان به هشتاد و دو یا هشتاد و سه مرد- اگر عمار بن یاسر را همراه آنان بدانیم- و نوزده زن رسید. کودکان در این رقم به حساب نیامده‌اند.

هر چند از نظر عموم مورخان این هجرت به سال پنجم بعثت بوده است، اما حاکم نیشابوری معتقد است که مسلمانان پس از رحلت ابو طالب به حبشه هجرت کردند. «۳» می‌دانیم که ابو طالب در سال دهم بعثت در گذشت. شاید حاکم از هجرت جدیدی سخن می‌گوید که برخی از مسلمانان در این زمان داشته‌اند.

احتمال می‌رود همان بازگشت مهاجران باشد که چون شنیدند در مکه صلح برقرار شده، بازگشتند، اما وقتی متوجه شدند دروغ بوده است، به حبشه برگشتند. با این حال شواهدی در دست نداریم که تأیید کند که این واقعه دقیقاً در همان سال بوده است. ما ترجیح می‌دهیم که همه را یک هجرت بدانیم و سرپرستی آن را با جعفر بن ابی طالب که جز وی کسی از بنی هاشم در این هجرت نبود. بنابراین دو هجرت نبود: در هجرت نخست ده نفر و دیگران در هجرت دوم بلکه آنان به صورت پراکنده و به دور از چشم مشرکان قریش و رعایت جوانب سری، مکه را ترک نمودند. دلیل ما نامه‌ای است که رسول خدا (ص) همراه عمرو بن

(۱). تاریخ الخميس، ۱/ ۲۹۰.

(۲). سیره ابن هشام، ۱/ ۳۴۵؛ سیره حلبی، ۱/ ۳۲۴؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۲۸۸.

(۳). مستدرک حاکم، ۲/ ۶۲۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۲۹

امیه ضمری برای نجاشی فرستاد. در این نامه آمده است؛

همانا پسر عمویم، جعفر پسر ابو طالب را به سوی شما گسیل داشتم.

شماری از مسلمانان همراه اویند. انتظار دارم که چون به سرزمین شما رسیدند، جای مناسبی در اختیارشان قرار دهی. «۱»

این نکته از روایت ابو موسی اشعری نیز به دست می‌آید؛

رسول خدا (ص) به ما دستور داد که همراه جعفر بن ابی طالب به سرزمین نجاشی برویم ... «۲»

البته ما، در هجرت ابو موسی به حبشه تردید داریم. ظاهراً این وهم یا اشتباه عمدی راوی بوده است، زیرا ابو موسی در سال هفتم هجری در مدینه مسلمان شد. گفته‌اند: ابو موسی همراه گروهی برای ملاقات با رسول خدا (ص) راهی مدینه شد، اما کشتی آنان را به ساحل حبشه رساند. سپس همراه مهاجران در سال هفتم هجری به مدینه بازگشتند. «۳» چنین می‌نماید که سفر ابو موسی پس از هجرت به مدینه بود است، مگر این که قصد وی ملاقات در مکه بوده باشد. از سوی دیگر اقامت طولانی آنان در حبشه مطرح می‌شود. ظاهراً ابو موسی و همراهان وی در راه بازگشت به مهاجران حبشه برخورد کردند. عسقلانی می‌گوید:

کشتی ابو موسی به کشتی جعفر بن ابی طالب برخورد کرد. پس همه با هم آمدند. «۴»

لازم می‌دانیم درباره هجرت مسلمانان به سرزمین حبشه نکاتی را به شرح ذیل مورد توجه قرار دهیم؛

(۱). اعلام الوری، ۴۵؛ بحار الانوار، ۱۸/ ۴۱۸.

(۲). سیره ابن کثیر، ۳/ ۷۰.

(۳). بنگرید: همان، ۲/ ۱۴.

(۴). الاصابه، ۲/ ۳۵۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۳۰

أ. امیر مهاجران

معتقدیم که هجرت جعفر به سبب شکنجه قریش نبوده است، زیرا قریش از موقعیت ابو طالب هراس داشت و جانب او و عموم بنی هاشم را حرمت می‌نهاد. به عقیده ما، رسول اکرم (ص) جعفر را با مهاجران، به حبشه فرستاد تا امیر آنان باشد، به کارشان رسیدگی کند، بر مصالح و شئون آن‌ها نظارت داشته باشد و مراقبت کند که جذب جامعه جدید نشوند. چنان که فرزند جحش در حبشه مسیحی شد.

ب. نخستین مهاجر

می‌گویند: عثمان بن عفّان نخستین کسی است که همراه خانواده‌اش به حبشه مهاجرت کرد. به همین مناسبت، رسول خدا (ص) او را نخستین فردی برشمرد که پس از لوط با خانواده‌اش هجرت کرد. «۱» گفته‌اند: او نخستین کسی بود که از مکه بیرون رفت. «۲» ما، در این باره تردید داریم، زیرا اگر منظورشان این است که وی نخستین فردی است که همراه خانواده‌اش مهاجرت کرده، خودشان ابو سلمه را در این باره نخستین می‌دانند. «۳» اگر منظور این است که وی نخستین فردی است که از مکه بیرون رفت، خود می‌گویند: حاطب بن ابی عمرو «۴» یا سلیط بن عمرو «۵» نخستین فردی است که از مکه خارج شد. درباره ابو سلمه هم چنین عقیده‌ای دارند.

(۱). سیره حلبی، ۱/ ۳۲۳؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۸۹.

(۲). سیره ابن هشام، ۱/ ۳۴۴؛ سیره حلبی، ۱/ ۲۲۳؛ البدایه و النهایه، ۳/ ۶۶.

(۳). الاصابه، ۲/ ۳۳۵؛ اسد الغابه، ۳/ ۱۹۶.

(۴). سیره حلبی، ۱/ ۳۲۳؛ الاصابه، ۱/ ۳۰۱.

(۵). سیره حلبی، ۱/ ۳۲۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۳۱

ج. رقت عمر

می‌گویند: هنگامی که مهاجران برای هجرت آماده می‌شدند، عمر که آنان را در این حال دید، دلش سوخت. این حادثه او را دل تنگ و محزون ساخت. «۱»

این سخن نادرست است، زیرا خروج مهاجران سرّی و مخفیانه بود، عده‌ای سواره و شماری پیاده خود را به ساحل دریا رساندند و در آنجا سوار یک کشتی شدند. قریش در پی آنان به جستجو بیرون آمدند تا به دریا رسیدند، امّا احدی از مهاجران را پیدا نکردند. «۲» از سوی دیگر نقل شده که عمر، قبل و بعد از هجرت به حبشه، نسبت به مسلمانان سنگ‌دلی و خشونت تمام داشت و اگر به کسی از آنان دست می‌یافت، او را شکنجه می‌کرد.

د. هجرت ابو بکر

می‌گویند: هنگامی که شکنجه باقی‌ماندگان مسلمان در مکه شدت گرفت، اقامت در مکه برای ابو بکر سخت شد و آزار و اذیت می‌دید. از این رو هنگامی که بنی هاشم در شعب ابو طالب در محاصره بودند، به سوی حبشه حرکت کرد. چون به برك الغماد، جایی در پنج منزلی مکه، رسید، ابن دغنه بزرگ قبیله قاره که از هم‌پیمانان بنی زهره قریش بود، او را دید. پرسید: ابو بکر کجا می‌روی؟ گفت: خویشان مرا بیرون کردند. می‌خواهم در زمین بگردم و خدایم را پرستش کنم. ابن دغنه گفت: مردی چون تو، تبعید نمی‌شود. تو از بینوایان دستگیری می‌کنی ... باز گرد. من به تو پناه می‌دهم. ابو بکر با ابن دغنه باز گشت. شب هنگام به میان قبایل قریش رفت و به آنان اعلام نمود که من به

(۱). مجمع الزوائد، ۶/ ۲۴؛ مستدرک حاکم، ۴/ ۵۸؛ سیره حلبی، ۱/ ۳۲۳-۳۲۴.

(۲). سیره حلبی، ۱/ ۳۲۴؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۲۸۸-۲۸۹؛ اعلام الوری، ۴۳؛ تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۹؛ تاریخ الامم و الملوک، ۲/ ۶۹؛ البداء و التاریخ، ۴/ ۱۴۹؛ زاد المعاد، ۲/ ۴۴ ...

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۳۲

ابو بکر پناه داده‌ام. قریش پذیرفت مشروط به این که فقط در خانه‌اش عبادت و پرستش کند و کار خود را آشکار نسازد. ابو بکر پس از مدتی، در کنار خانه‌اش در محله بنی جمح، مسجدی ساخت و در آن به نماز و قرائت قرآن پرداخت. زنان و کودکان قریش برای شنیدن قرآن دور او چنان گرد می‌آمدند که از فشار جمعیت روی هم می‌افتادند. ابو بکر صوت خوش و سیمای زیبایی داشت.

مشركان در این باره به ابن دغنه مراجعه کردند. او نزد ابو بکر آمد و از او خواست تا از این کار دست بردارد، اما ابو بکر پناهندگی او را رد کرد. «۱»

بنا به آنچه در پی می‌آید، ما، در این قضیه تردید داریم؛

۱. اگر خویشان ابو بکر او را بیرون رانده‌اند، بدین معنی نیست که به اختیار خودش هجرت کرده باشد. ظاهر روایت چنین می‌گوید.
۲. این حدیث فقط از طریق عایشه نقل شده است. خیلی شگفت است، زیرا خودشان مدعی‌اند که وی در آن هنگام چنان خردسال بود که نمی‌توانست چنین حوادث و خصوصیتی را به دقت به خاطر بسپارد. چنان که نمی‌گوید این حادثه را از چه کسی روایت کرده است. ما مراسلات صحابه و نیز عدالت همگی آنان را درست نمی‌دانیم.

۳. به تصریح روایت، ابن دغنه هم پیمان بنی زهره بود. حال چگونه رانده‌شده قریش را پناه داد؟ مگر به ادعای خود آنان، وقتی پیامبر (ص) از اخنس بن شریق پناه خواست تا در جوار او وارد مکه شود، اخنس عذر نیاورد که هم پیمان قریش است. «۲»

(۱). بنگرید: سیره دحلان، ۱/ ۱۲۷؛ سیره ابن هشام، ۲/ ۱۲-۱۳؛ شرح نهج البلاغه، ۱۳/ ۲۶۷؛ المصنّف، ۵/ ۳۸۵-۳۸۶؛ تاریخ الخميس، ۳۱۹-۳۲۰؛ حیاة الصحابة، ۱/ ۲۷۶-۲۷۷.

(۲). اعلام الوری، ۵۵؛ بحار الأنوار، ۱۹/ ۷؛ سیره ابن هشام، ۲/ ۲۰؛ بهجة المحافل، ۱/ ۱۲۶؛ سیره حلبی، ۱/ ۳۶۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۳۳

۴. چرا پس از آنکه پناهندگی ابن دغنه را رد کرد، قریش او را شکنجه نکرد و از مکه بیرون نراند؟ اگر این بار قبیله وی از او حمایت کرد، چرا بار نخست چنین نکرد؟

۵. اسکافی در ردّ جاحظ که مدعی این قضیه است، گفت:

چگونه ممکن است بنی جمح عثمان بن مظعون را که نزد آنان عزیز و ارجمند بود، مورد ضرب و شتم، و آزار و اذیت قرار دهند،

اما به ابو بکر اجازه دهد که در محله آنان مسجد بسازد و در آنجا عبادت کند و قرآن بخواند؟ مگر خود شما روایت نمی‌کنید که ابن مسعود گفت: هرگز آشکارا نماز نخواندیم تا این که عمر بن خطاب مسلمان شد. در حالی که آنچه در باب مسجد ابو بکر می‌گویید، پیش از مسلمانی عمر بوده است؟

آنچه درباره صوت خوش و سیمای زیبای ابو بکر گفته‌اید، چگونه درست است، در حالی که واقدی و دیگران روایت کرده‌اند که عایشه مردی را دید با صورتی کم مو، گونه‌های لاغر، چشمان فرو رفته، گوشت با شلواری رها؛ گفت: مردی از او شبیه‌تر به ابو بکر ندیدم. من در این توصیف چیزی نمی‌بینم که بر زیبایی دلالت کند. «۱»

مقدسی نیز توصیفی دقیق از سیمای ابو بکر دارد که دیدگاه اسکافی را تأیید می‌کند. «۲»

۶. به تصریح این روایت، ابو بکر مسجدی در محله بنی جمح ساخت. در حالی که می‌گویند: مسجد قبا نخستین مسجدی بود که در اسلام ساخته شد. «۳»

همین طور می‌گویند: عمار نخستین کسی است که در اسلام مسجد ساخت. «۴»

۷. چند پرسش داریم که باید پاسخ دهند: چرا به ابو بکر اجازه دادند که در

(۱). شرح نهج البلاغه، ۱۳/ ۲۶۸.

(۲). البداء و التاريخ، ۵/ ۷۶؛ تاریخ الخميس، ۲/ ۱۹۹؛ تاریخ الامم و الملوك، ۲/ ۶۱۵.

(۳). وفاء الوفاء، ۱/ ۲۵۰؛ سیره حلبی، ۲/ ۵۵.

(۴). الطبقات الكبرى، ۳/ ۱۷۸ - ۱۷۹؛ الاطلاق النفیسه، ۱۹۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۳۴

محله بنی جمح مسجد بسازد؟ چرا مردم بنی جمح به این مبارزه طلبی اعتراض نکردند؟ چرا بنی تمیم این صفات شایسته و ارجمند ابو بکر را درک نکردند و او را رها ساختند که بیرون رود، اما ابن دغنه متوجه شایستگی‌های او شد؟ چرا قریش متوجه این صفات نشدند و او را به شدت عذاب و شکنجه کردند؟

۸. تلاش نو میدانه قریش

پس از آنکه قریش از ضربت شدیدی که خورده بود، به خود آمد و استقرار مسلمانان و امنیت آنان را در حبشه دید، انجمنی فراهم ساخت و در این باره به رایزنی پرداخت. قریش تصمیم گرفت که دو مرد را به نمایندگی از خود برای بازگرداندن مهاجران به حبشه اعزام کند. عمرو بن عاص، و عماره بن ولید برای انجام این مأموریت انتخاب شدند. قریش آنان را همراه هدایایی برای نجاشی و وزیران وی راهی کرد. در بین راه حادثه هیجان‌انگیزی میان عماره و عمرو بن عاص روی داد که به رابطه عماره و همسر عمرو مربوط می‌شد. عمرو در حق همسرش بردباری به خرج داد تا در فرصت مناسب، برای عماره حيله‌ای به کار برد.

فرستادگان قریش در حضور نجاشی، مدعی شدند که: شماری از جوانان نادان ما به کشور شما آمده‌اند؛ آنان از آیین خود بریده‌اند و به آیین شما درنیامده‌اند. آن‌ها دینی بدعت نهاده‌اند که ما و شما نمی‌شناسیم. اشراف قوم از پدران، عموها و خانواده‌هایشان، ما را نزد شما فرستاده‌اند تا آن‌ها را باز گردانیم ...

نجاشی از تسلیم مسلمانان به فرستادگان قریش خودداری کرد تا درباره صحت و سقم ادعاهای آنان تحقیق کند. مهاجران مسلمان وارد مجلس نجاشی شدند. شاه حبشه درباره سخنان عمرو بن عاص از مسلمانان پرسید. جعفر بن ابی طالب گفت:

پادشاه! ما مردمی بودیم دچار جهل و جاهلیت. بت‌ها را می‌پرستیدیم، از

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۳۵

گوشت مردار تغذیه می کردیم، به زشتی‌ها دست می‌یازیدیم، پیوند خویشاوندی را پاس نمی‌داشتیم، همسایگان را از یاد می‌بردیم و زورمندهای ما ناتوانان را طعمه خود می‌ساختند. ما چنین می‌زیستیم تا آن که خداوند در میان ما پیامبری برانگیخت که از خود ما بود. تبارش را می‌شناختیم و صداقت، امانت و پاکدامنی او برایمان شناخته شده بود. او ما را به پرستش خداوند فرا خواند و به وانهادن سنگ‌ها و بت‌هایی که پدرانمان پرستش‌گر آن بودند؛ او ما را به راستی در سخن، ادای امانت، پاسداری پیوند فامیلی، احترام همسایه، پایبندی به حرمت محارم و خون دیگران فرمان داد و از زشتی‌ها، زورگویی، خوردن مال یتیم، و آلوده شدن به هتک حرمت خانواده‌ها بازداشت. او ما را فرمان داد که خدای یگانه را بپرستیم و با او شریکی نگیریم. به نماز و زکات فرمانمان داد.

ما نیز او را تصدیق کردیم و به او ایمان آوردیم و او را در آنچه از سوی خدا آورده بود، پیروی کردیم. خدای یگانه را پرستیدیم و از شرک دوری جستیم. آنچه را او حرام برشمرده بر خود حرام کردیم و حلال‌های او را حلال شمردیم. زورمندان جامعه ما بر ما ستم کردند، ما را شکنجه‌ها دادند و برای منحرف کردن از دینمان آزرده تا دیگر بار ما را به گرداب بت‌پرستی بکشاند و بر آن وادارند که پلیدی‌ها را مباح بدانیم. چون آنان با زورگویی با ما رفتار کردند و در تنگنای سخت‌مان گذاشتند، ناگزیر به سرزمین شما گریختیم و شما را بر دیگران برگزیدیم و به زیستن در پناه شما تمایل نشان دادیم. با این امید که در سایه شما مورد ستم نباشیم.

نجاشی گفت: از آنچه او آورده، چیزی همراه دارید؟ جعفر به تلاوت آیه‌هایی از سوره کهف لب‌گشود. نجاشی و اسقف‌ها چندان گریستند که موی صورتشان از اشک تر شد. آن‌گاه نجاشی چنین گفت:

به خدا سوگند؛ این آیه‌ها که شما خواندید با آنچه عیسی آورده، پرتوی است از یک چراغ. به خدای سوگند؛ نه اینان را به شما تسلیم می‌کنم و نه آنان از این توطئه آسیبی خواهند دید.

روز بعد عمرو بن عاص خواستار دیدار نجاشی شد تا به او خبر دهد که مسلمانان عقیده دارند: عیسی بن مریم، بنده خداست. نجاشی در پی مسلمانان

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۳۶

فرستاد و از آنان پرسید. جعفر پاسخ گفت:

ما درباره او همان را می‌گوییم که پیامبران در این باره آورده است. او بنده خدا، پیامبر خدا، روح خدا و کلمه خداست که آن را به مریم عذراء بتول (دوشیزه پاکدامن) افکنده است.

نجاشی پاره چوبی از زمین برداشت و گفت: به خدا قسم؛ عیسی بن مریم از آنچه گفتمی به اندازه این پاره چوب هم بالاتر نیست. درباره نجاشی را همه‌ای در برگرفت. وزیران او را شنیدن این سخن خوش نیامد. نجاشی گفت: هر چند شما را بد آید. آنگاه به مسلمانان گفت: بروید که شما در امانید. بدگویان شما زیان کارند. (این جمله را سه بار گفت). دوست ندارم که در برابر آزار یکی از شما، کوهی از طلا داشته باشم. سپس هدایای قریش را به آنان پس داد.

از امام حسین (ع) روایت شده که پسر عاص دوباره برای توطئه بر ضد مسلمانان به حبشه رفت، اما خداوند کید وی را به خودش برگرداند و به خشم الهی گرفتار آمد. «۱»

برخی در صحت این روایت تشکیک کرده‌اند، زیرا در آن از روزه یاد شده است. در حالی که روزه در مدینه واجب شد. «۲» این سخن نادرست است، زیرا روزه و زکات در مکه تشریع شد. منشأ این تحقیقات برجسته احمد امین و همتیان وی، ایجاد شک و تردید در موضع قهرمانانه جعفر است که شایستگی، جسارت، حکمت، خردمندی و درایت او را نمایان ساخت.

در جای دیگری نیز در حق جعفر اجحاف کرده‌اند. مورخان مغرض کوشیده‌اند، جعفر را از فرماندهی نخست غزوه مویه به دور دارند و این منصب

(۱). بنگرید: الاحتجاج، ۱/ ۴۱۱؛ سیره ابن کثیر، ۲/ ۲۷؛ البدایه و النهایه، ۳/ ۷۶.

(۲). فجر الاسلام، ۷۶؛ شاید وی این مطلب را از حلبی گرفته باشد. بنگرید: سیره حلبی، ۱/ ۳۳۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۳۷

را برای زید بن حارثه ثابت کنند. همه تلاش‌های نامیون در حق جعفر برای آن است که وی برادر علی (ع) بود.

۹. شورش علیه نجاشی

حضور مسلمانان در حبشه، موجب بروز مشکلاتی برای نجاشی شد. چنان که او را به خروج از دین متهم و بر ضد وی شورش کردند. نجاشی توانست با حسن درایت و خردمندی شورش را سرکوب کند. مسلمانان نزد او در بهترین منزل و پناهگاه زندگی کردند تا پس از هجرت پیامبر اکرم (ص) به مدینه برگشتند.

شورش مردم حبشه به روایت ابن اسحاق چنین بود که مردم گرد هم آمدند و به نجاشی گفتند: تو از دین ما بیرون رفته‌ای. آن‌گاه علیه او شوریدند.

نجاشی در پی جعفر و یاران او فرستاد و برای آنان یک کشتی آماده ساخت و گفت: بر این کشتی سوار شوید و همچنان بمانید. اگر شکست خوردم، هرجا خواستید بروید و اگر پیروز شدم، در اینجا بمانید. سپس با شورشیان به گفتگو پرداخت و آنان پراکنده شدند. (۱)

این شورش پیش از آمدن عمرو بن عاص و عماره بود، زیرا نجاشی به آنان گفت:

به خدای سوگند؛ خدا در باز دادن پادشاهی از من رشوه‌ای نگرفت تا من رشوه‌ای بگیرم، و درباره من به حرف مردم گوش نداد تا من به حرف آنان گوش دهم. هدایای آنان را پس دهید که نیازی به آن ندارم از سرزمین من بیرون روید.

عمرو بن عاص و عماره سرافکنده و دست خالی بازگشتند. (۲)

(۱). سیره ابن هشام، ۱/ ۳۶۵؛ سیره حلبی، ۲/ ۲۰۲.

(۲). سیره ابن هشام، ۱/ ۳۶۲؛ البدایه و النهایه، ۳/ ۷۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۳۸

برهه کوتاهی پس از هجرت مسلمانان به حبشه و احتمالاً تا برگشت فرستادگان قریش، نوعی آرامش نسبی در مکه برقرار شد. اخبار این آرامش کوتاه مدت و آتش بس غیر رسمی به گوش مسلمانان در حبشه رسید. از سوی دیگر شاهد حوادثی بودند که به خاطر آنان برای نجاشی پیش آمد. از این رو پس از دو یا سه ماه شماری از آنان از جمله عثمان بن مظعون به قصد مکه بازگشتند. تعداد آنان را بیش از سی مرد گفته‌اند.

آری، راز حقیقی بازگشت برخی از مهاجران همین بود، نه افسانه غرائیق که دشمنان اسلام گفته‌اند. ما تردیدی در کذب قصه غرائیق نداریم.

قریش که تلاش‌های خود را برای بازگرداندن مسلمانان مهاجر به هدر رفته دید، دوباره شکنجه و آزار و اذیت مسلمانان باقی مانده در مکه را از سر گرفت و با استهزاء، تمسخر، اتهام به جنون و جادوگری، پیامبر اکرم (ص) را آماج انواع مختلف شیوه‌های جنگ

روانی قرار داد.

۱۰. افسانه غرائق

اشاره

خلاصه این داستان دروغین چنین است که پس از گذشت حدود دو ماه از هجرت مسلمانان به حبشه، پیامبر (ص) با مشرکان به گفتگو نشست. خداوند سوره نجم را بر او نازل کرد. پیامبر (ص) این سوره را تلاوت کرد تا به این آیه رسید:

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ، وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى. «۱»

در این هنگام شیطان دو عبارت دیگر را به او وسوسه کرد و حضرت به گمان وحی، آن دو جمله را به زبان آورد که می‌گوید:

تلك الغرائق العلی و ان شفاعتهن لترتجی.

(۱). نجم (۵۳): ۱۹-۲۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۳۹

سپس سوره را ادامه داد تا به آیه سجده رسید. پیامبر (ص) به سجده رفت، مسلمانان و مشرکان نیز همراه او سجده کردند، مگر ولید بن مغیره که به خاطر پیری یا تکبر - بنا به اختلاف روایات - سجده نکرد، اما مشتی خاک به پیشانی خود رساند و چنین سجده کرد. برخی افراد دیگری از جمله سعید بن عاص، امیه بن خلف و ابو لهب را به تفریق و جمع گفته‌اند.

به روایت بخاری، انس و جن همراه مسلمانان و مشرکان به سجده رفتند.

این خبر در مکه پراکنده شد و مشرکان شادمانی کردند. حتی گفته‌اند: مشرکان پیامبر (ص) را روی دوش گرفته و از پایین تا بالای مکه دور زدند.

شب هنگام که جبرئیل نزد پیامبر (ص) آمد، حضرت سوره را به او عرضه داشت. آن دو جمله را هم گفت. جبرئیل انکار کرد. پیامبر (ص) گفت: چیزی به خدا نسبت دادم که نفرموده است؟ پس خداوند به او وحی فرمود:

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا، وَلَوْ لَا أَنْ تَبْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَوَكَّنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا، إِذَا لَادَفْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاءِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا. «۱»

و چیزی نمانده بود که تو را از آنچه به سوی تو وحی کرده‌ایم، گمراه کنند تا غیر از آن را بر ما ببندی و در آن صورت تو را به دوستی خود گیرند؛ و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم، قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی؛ در آن صورت، حتماً تو را دو برابر (در) زندگی و دو برابر (پس از) مرگ (عذاب) می‌چشاندیم، آنگاه در برابر ما برای خود یآوری نمی‌یافتی.

بر درستی این روایت به آیه‌ای استدلال کرده‌اند که مدعی‌اند به همین مناسبت نازل شده است:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ لِيَجْعَلَ مَا

(۱). اسراء (۱۷): ۷۳-۷۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۴۰

يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةُ قُلُوبُهُمْ ... «۱»

و پیش از تو (نیز) هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز این که هرگاه چیزی تلاوت می نمود، شیطان در تلاوتش القای (شبهه) می کرد. پس خدا آنچه را شیطان القا می کرد، محو می گردانید؛ سپس خدا آیات خود را استوار می ساخت و خدا دانا و حکیم است؛ تا آنچه را که شیطان القا می کند، برای کسانی که در دل هایشان بیماری است و (نیز) برای سنگ دلان آزمایشی گرداند.

شماری از اسناد این روایات نزد برخی از فرقه ها صحیح است. «۲»

می گویند: موقعی که مسلمانان حبشه خبر توافق و صلح پیامبر (ص) و قریش را شنیدند، گروهی از آنان به مکه بازگشتند، اما وقتی به نزدیک مکه رسیدند، متوجه شدند که دروغ بوده است.

ما یقین داریم که همه روایات این افسانه دروغ و ساختگی است. شماری از دانشمندان فرقه های مختلف اسلامی نیز در این عقیده با ما شریک هستند.

محمد بن اسحاق در پاسخ به سؤالی در این باره گفت: این داستان ساخته زندیقان است. وی در رد این افسانه، کتابی نوشت. «۳» قاضی عبد الجبار درباره این خبر گفت:

اساسی ندارد. چنین اخباری دسیسه ملحدان است. «۴»

ابو حیان توحیدی می گوید که کتاب خود را از بیان چنین افسانه ای پیراسته است. «۵»

(۱). حج (۲۲): ۵۲-۵۳.

(۲). بنگرید: الدر المنثور، ۴/ ۱۹۴، ۳۶۶-۳۶۸؛ سیره حلبی، ۱/ ۳۲۵-۳۲۶؛ فتح الباری، ۸/ ۳۳۳؛ تفسیر طبری، ۱۷/ ۱۳۱-۱۳۴.

(۳). بنگرید: البحر المحيط، ۶/ ۳۸۱.

(۴). تنزیه القرآن، ۲۴۳.

(۵). البحر المحيط، ۶/ ۳۸۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۴۱

بیضاوی با ایراد بر اسناد این قصه، آن را تکذیب کرده است. بیهقی، نووی، رازی، نسفی، ابن عربی و سید مرتضی نیز قصه غرائق را تکذیب کرده اند. در تفسیر خازن آمده، اهل علم این قصه را سست و بی اساس خوانده اند. «۱» عیاض گوید:

این حدیث را نه احدی از مردان صحیح تخریج کرده و نه احدی از راست گویان موثق با سند درست و متصل روایت نموده است. فقط مفسران و مورخان به این قصه و مانند آن پرداخته اند که همواره به افسانه های عجیب علاقه وافر نشان می دهند و هر مطلب راست و دروغی را از کتاب ها التقاط می کنند. قاضی بکر بن علامه مالکی راست می گوید که مردم به نوشته های برخی از پیروان فرقه ها و مفسران مبتلا شدند و ملحدان به این کار تعلق خاطر پیدا کردند. علاوه بر ضعف ناقلان، روایات این قصه مضطرب، اسناد آن منقطع، و واژه هایش مختلف است. «۲»

ما، در تأیید وی می گوئیم؛

۱. همه روایات این قصه جز طریق سعید بن جبیر، یا ضعیف است یا مقطوع. «۳» حدیث سعید نیز مرسل است که نزد جمهور محدثان ضعیف به شمار می رود، زیرا ممکن است از فرد غیر موثقی نقل کرده باشد. «۴»

از سوی دیگر اگر احتجاج به حدیث مرسل درست باشد، در فروع است.

در حالی که مسأله مورد بحث از عقاید به شمار می رود و نیاز به قطع دارد.

علاوه بر این کسی که به اسناد این قصه توجه کند، در می یابد که به یک نفر از تابعان یا یکی از صحابه ای منتهی می شود که در آن زمان متولد نشده بود.

(۱). فتح الباری، ۸/ ۳۳۳؛ سیره حلبی، ۱/ ۱۱؛ الرحلة المدرسیه، ۳۸؛ الهدی الی دین المصطفی، ۱/ ۱۳۰؛ تفسیر رازی، ۲۳/ ۵۰.

(۲). الشفاء، ۲/ ۱۲۶؛ المواهب اللدنیه، ۱/ ۵۳.

(۳). فتح الباری، ۸/ ۳۳۳.

(۴). بنگرید: مقدمه ابن الصلاح، ۲۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۴۲

۲. روایات با هم تناقض دارد. دیدیم که درباره فردی که سجده نکرد، با هم اختلاف فراوان داشتند. در برخی روایات آمده: پیامبر (ص) در حال نماز این سوره را خواند، روایت دیگری می‌گوید: در حالی که در میان قوم خود، نشسته بود؛ یکی می‌گوید: در دل می‌خواند؛ دیگری می‌گوید: بر زبانش جاری شد. یکی می‌گوید: شیطان به آنان خبر داد که پیامبر (ص) چنین گفت. دیگری می‌گوید: مشرکان این سوره را خواندند. یکی می‌گوید: پیامبر (ص) به هنگام قرائت سوره متوجه شد؛ دیگری می‌گوید: تا شب متوجه نشد. «۱»

۳. این داستان علاوه بر منافات با عصمت پیامبر (ص) از خطا و سهو خصوصا در تبلیغ آیات الهی که مورد اجماع امت است و با دلایل قطعی ثابت شده؛ بیان‌گر ارتداد پیامبر (ص) - العیاذ باللّه - است.

۴. این داستان با آیات قرآن منافات دارد که سلطه شیطان را بر بندگان خدا نفی می‌کند؛

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ. «۲»

در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نیست.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. «۳»

در حقیقت او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی نیست.

مگر این که از نظر آنان - پناه بر خدا - پیامبر (ص) بنده خدا، مؤمن و از متوکلان نباشد و این جز کفر نیست.

۵. هیچ یک از آیات مذکور نمی‌تواند ناظر به قصه غرائق باشد، زیرا

(۱). بنگرید: الدر المنثور؟ ۴/ ۱۹۴، ۳۶۶ - ۳۶۸؛ سیره حلبی، ۳۲۵ - ۳۲۶؛ تفسیر طبری، ۱۷/ ۱۳۱ - ۱۳۴؛ فتح الباری، ۸/ ۳۳۳؛

الصحيح من سيرة النبي الاعظم (ص)، ۳/ ۱۳۷ - ۱۴۰.

(۲). اسراء (۱۷): ۶۵.

(۳). نحل (۱۶): ۹۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۴۳

أ. آیات سوره نجم در مذمت شدید بتان مشرکان: لات، منات و عزى می‌گوید:

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَّتُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ. إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى. «۱»

(این بتان) جز نام‌هایی بیش نیست که شما و پدرانتان نام‌گذاری کرده‌اید (و) خدا بر (حقانیت) آن‌ها هیچ دلیلی نفرستاده است. (آنان) جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است، پیروی نمی‌کنند؛ با آن که قطعا از جانب پروردگارشان هدایت بر ایشان آمده است.

حال چگونه مشرکان پس از این مذمت شدید و توبیخ سخت درباره بت‌ها، از آن سخن خیالی شادمان شدند و سجده کردند؟

چگونه متوجه این تناقض آشکار در سخن وی نشدند و اگر آن را دریافتند، با چه تفسیری، پیامبر (ص) را بر دوش خود گذاشتند و سراسر مکه را از پایین تا بالا دور زدند. در حالی که می گفتند: پیامبر فرزندان عبد مناف؟ چرا پیامبر (ص) متوجه این تناقض آشکار نشد و تا شب هنگام از آن غافل بود تا این که جبرئیل بر او خرده گرفت؟! آیا طول این مدت در غفلت به سر می برد یا خدای نکرده تا این حد کند ذهن بود؟

آیا این روایت با سوره نجم خصوصا آیات نخست آن تناقض آشکار ندارد که می گوید:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى. «۲»

از سر هوس سخن نمی گوید؛ این سخن به جز وحی ای که می شود، نیست.

آیا در همین سوره از روی هوای نفس سخن نمی گوید؟! بالاتر این که کلماتی بر زبان می آورد که شیطان به او القا کرده و خود مدعی است که آیات

(۱). نجم (۵۳): ۲۳.

(۲). نجم (۵۳): ۳-۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۴۴

قرآنی است و از نزد خداوند به او وحی شده است؟ این در حالی است که خداوند می فرماید:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. «۱»

و اگر (او) پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود؛ دست راستش را سخت می گرفتیم؛ سپس رگ قلبش را پاره می کردیم.

ب. آیات سوره حج: به اجماع همه این سوره در مدینه نازل شد. خصوصا که در این سوره امر به اعلام حج در میان مردم، فرمان قتال و جهاد آمده است و از بسته بودن راه مسجد الحرام سخن می گوید. همه این مسائل پس از هجرت و برخی، سال‌ها پس از آن بوده است. این بدان معنی است که سوره حج سال‌ها پس از قصه غرانیق نازل شده است، زیرا این افسانه را مربوط به سال پنجم بعثت می دانند. حال چگونه خداوند متعال تسکین و آرامش خاطر بخشی پیامبر (ص) را در این سال‌های طولانی به تأخیر انداخت؟! علاوه بر این، معنای آیه با مفاد روایت غرانیق سازگاری ندارد. تمنی علاقه شدید به تهیه چیزی است که محبوب و مورد رغبت است. پیامبر (ص) به چیزی علاقه و آرزو دارد که با رسالت او سازگاری داشته باشد. بزرگ‌ترین آرزوی چنین فردی، پیروزی حق و شکست باطل است. حال اگر بخواهیم آیه را بر افسانه غرانیق تطبیق دهیم، باید منظور از تمنی قرائت و تلاوت باشد. در حالی که این معنا شاذ و نادر و بلکه شگفت و عجیب است و مخالف وضع لغوی و ظاهر لفظی. ما تردید نداریم که این تفسیر ساختگی و جعلی است تا با روایت خیالی غرانیق هماهنگی داشته باشد.

ج. آیات سوره اسراء که می گویند به همین مناسبت نازل شد، با این قضیه تناقض و تنافی دارد. حال چگونه درباره آن فرود آمده است؟ این آیات

(۱). حاقه (۶۹): ۴۴-۴۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۴۵

می گوید: پیامبر (ص) به مشرکان نزدیک نشد و به آنان تمایل پیدا نکرد، بلکه خداوند او را ثابت و استوار نگه داشت، و اگر او تمایل پیدا می کرد، حتما عقوبت می شد. در حالی که افسانه غرانیق آشکارا گویای آن است که پیامبر (ص) خیلی به آنان نزدیک شد، سخن مشرکان را پذیرفت، بر خدا افترا بست و چیزی وارد قرآن کرد که از آن نبود؟!

۵. چگونه مشرکان در پایان سوره وقتی به آیه: فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا «۱» رسیدند، سجده کردند؛ در حالی که سجده برای خدا را رد می‌کردند؟ خداوند می‌فرماید:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا. «۲»
و چون به آنان گفته شود: (خدا) رحمان را سجده کنید؛ می‌گویند:

رحمان چیست؟ آیا برای چیزی که ما را (به آن) فرمان می‌دهی، سجده کنیم؟ و بر رمیدنشان می‌افزاید.
از سوی دیگر چگونه وقتی رسول خدا (ص) به زعم آن‌ها از بت‌های قریش ستایش کرد و آن‌ها را صاحب حق شفاعت دانست، احدی از مسلمانان مرتد نشد یا ایمان وی سست نگردید؟ «۳»

حقیقت امر

ظاهراً حقیقت ماجرا همان است که می‌گویند: هنگامی که پیامبر (ص) قرآن می‌خواند، مشرکان سخنان بیهوده، و سر و صدای ناهنجار به راه می‌انداختند تا احدی سخنان آن حضرت را نشنود. خداوند متعال فرمود:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ. «۴»
و کسانی که کافر شدند گفتند: به این قرآن گوش مدهید و سخن لغو در

(۱). نجم (۵۳): ۶۲.

(۲). فرقان (۲۵): ۶۰.

(۳). بنگرید: الاکتفاء، ۱/ ۳۵۳-۳۵۴؛ تنزیه الانبیاء ۱۰۷؛ سیره دحلان، ۱/ ۱۲۸.

(۴). فصلت (۴۱): ۲۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۴۶

آن اندازید، شاید شما پیروز شوید.

بدین ترتیب وقتی پیامبر (ص) سوره نجم را تلاوت کرد و به این مورد رسید، مشرکان گفتند: تلك الغرائق ... «۱»
بعدها قصه گویان و کینه‌توزان و شاید مسلمان‌شده‌های اهل کتاب که بسیاری از اسرائیلیات را وارد اسلام کردند؛ هماهنگ با مصالح و اهداف پلید خود، مطالبی درباره این واقعه ساختند تا بدان وسیله عصمت پیامبر اکرم (ص) را زیر سؤال ببرند و آیات قرآنی را مورد شک و تردید جدی قرار دهند تا فضا برای طرح چنین احتمالاتی در همه آیات و سوره‌های قرآن مهیا شود. سپس میزان جهل و ناآگاهی پیامبر (ص) و عدم درک تناقض‌های چنین آشکاری را به میان بکشند و مدعی شوند که آن حضرت در مقابل شیطان تسلیم بود و نمی‌توانست القائنات شیطانی را از آیات رحمانی تشخیص دهد، اما در مقابل می‌بینیم که می‌گویند: شیطان از حس عمر فرار می‌کند. «۲» یا از وقتی عمر مسلمان شد، شیطان به او نرسید مگر این که در برابر او به صورت درافتاد. «۳»
سپس خاورشناسان کینه‌توز و دشمن اسلام با استفاده از این اباطیل و افسانه‌ها به ساحت مقدس رسول خدا (ص) خرده گرفتند. «۴»
خداوند تلاش آنان را بی‌ثمر ساخت و فکرشان را به خودشان بازگرداند. همانا حق چون صبح روشن است و سیره پیامبر ما (ص) در نجابت، صفا و طهارت همچون خورشید در میان آسمان نور افشانی می‌کند.

(۱). سیره دحلان، ۱/ ۱۲۸؛ تنزیه الانبیاء، ۱۰۷.

(۲). الرياض النضرة، ۲/ ۳۰۱.

(۳). عمده القاری، ۱۶/۱۹۶؛ تاریخ عمر بن خطاب، ۶۲. بنگرید: صحیح مسلم، ۷/۱۱۵؛ مسند احمد، ۱/۱۷۱، ۱۸۲؛ صحیح بخاری، ۴۴/۲.

(۴). بنگرید: تاریخ الشعوب الاسلامیه، ۳۴؛ الاسلام، ۳۵-۳۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۴۷

بخش چهارم - از مسلمانی حمزه تا بیعت عقبه

اشاره

فصل اول - مسلمانی حمزه و عمر

فصل دوم - شعب ابو طالب

فصل سوم - ابو طالب، مؤمن قریش

فصل چهارم - هجرت به طائف

فصل پنجم - دعوت قبایل و بیعت عقبه

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۴۹

فصل اول مسلمانی حمزه و عمر

۱. مسلمانی حمزه

درباره تاریخ گرایش حمزه به اسلام اختلاف نظر زیاد است، در حالی که برخی روایات از اسلام عمومی پیامبر (ص) در سال دوم بعثت سخن می‌گویند:

کسانی بر آنند که حمزه پس از ورود پیامبر (ص) به خانه ارقم مسلمان شد.

چنان که می‌گویند: ورود پیامبر (ص) به خانه ارقم در اواخر سال سوم بود.

حسب روایت دیگری گفته‌اند: حمزه سه روز پیش از عمر اسلام آورد.

گویند: عمر در سال ششم به علت پس از خروج پیامبر (ص) از خانه ارقم مسلمان شد. این هم تناقض دارد، زیرا پیامبر (ص) در اواخر سال سوم بعثت و فقط برای یک ماه وارد خانه ارقم شد. خواهیم دید که عمر سال‌ها پس از حمزه مسلمان شد.

ابن هشام و برخی دیگر، اسلام حمزه را پس از هجرت به حبشه یعنی حوالی سال شش مبعث می‌دانند، ما نیز همین نظر را ترجیح می‌دهیم، زیرا چنان که مقدسی می‌گوید، وقتی حمزه مسلمان شد، پیامبر (ص) و مسلمانان با آمدن او عزت گرفتند. این کار بر مشرکان سخت آمد و مجبور شدند، تغییر روش دهند. از این رو به جای انزوای پیامبر (ص) به سرزنش روی آوردند و

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۵۰

کوشیدند او را با مال و ثروت به سوی خود، جلب کنند. چنان که همسری دختران قریش را نیز به او پیشنهاد کردند. «۱»

آن چنان که از سیره ابن هشام به دست می‌آید، این پیشنهادها پس از هجرت به حبشه بود. حمزه پس از علنی شدن دعوت و مذاکرات قریش با ابو طالب مسلمان شد. هنگامی که شیوه دشمنی و آزار و اذیت را برای برخورد با پیامبر (ص) در پیش گرفتند.

به هر حال اسلام حمزه، تحوّل جدیدی بود که در محاسبات قریش در نیامده بود. او با ورود خود به اسلام معیارها را به کلی دگرگون ساخت، بازوی قریش را از کار انداخت، بر وحشت آنها افزود و طغیان و سرکشی آنان را فروخواباند.

روزی ابو جهل در صفا از پیامبر (ص) گذشت. آن حضرت را اذیت کرد و ناسزا گفت و با عیب‌جویی از دین و تضعیف کارش به انتقام‌جویی از او پرداخت، اما رسول خدا (ص) پاسخ او را نداد.

حمزه مرد صید و شکار بود. هرگاه از شکار برمی‌گشت، به مسجد الحرام می‌رفت و به دور کعبه طواف می‌کرد و به حاضران سلام می‌گفت و به خانه‌اش می‌رفت. این بار که حمزه از شکار بازگشت، یکی از زنان قریش او را از برخورد ابو جهل با پیامبر (ص) خبردار کرد. حمزه خشمگین شد و به مسجد الحرام رفت. ابو جهل را با قریش نشسته دید، به سوی او رفت و چون بالای سر او رسید، چنان با کمانش بر سر او کوبید که سرش شکست. سپس گفت: چگونه او را دشنام دادی در حالی که من آیین وی را پذیرفته‌ام و عقیده او را دارم؟ اگر جرأت داری دوباره آن را تکرار کن. در این حال ابو جهل التماس می‌کرد و لباس حمزه را گرفته بود، اما حمزه نپذیرفت. مردانی از

(۱). البدء و التاريخ، ۴/ ۱۴۸-۱۴۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۵۱

بنی مخزوم پیاخاستند تا مگر ابو جهل را یاری دهند. به حمزه گفتند: می‌بینیم که از دین به در شدی؟ حمزه گفت: مگر چه چیزی مرا باز می‌دارد و حالی که برایم روشن شده که او رسول خدا است و آنچه می‌گوید، حق است؟ به خدای سوگند؛ از او دست برنمی‌دارم؛ اگر راست می‌گویید، مرا بازدارید. ابو جهل گفت: ابو عَمَّارَه را رها کنید. به خدای سوگند؛ من برادرزاده‌اش را به زشتی دشنام دادم.

مقدسی گفت: هنگامی که حمزه مسلمان شد، دین و پیامبر (ص) به وسیله او عزت گرفت. «۱» رسول خدا (ص) با اسلام حمزه بسی شادمان شد. قریش فهمید که پیامبر (ص) قوی و نیرومند شده از این رو دست از برخوردهای قبلی برداشت. حمزه به پیامبر (ص) گفت:

برادرزاده؛ دینت را آشکار ساز. به خدای قسم؛ خوش ندارم که آنچه خورشید بر آن می‌تابد، از من باشد و من همچنان بر دین سابقم باشم. «۲»

حمزه گرامی‌ترین جوان قریش و نستوه‌ترین آنان بود. «۳» ظاهر و بلکه صریح سخن حمزه است که اسلام وی از روی احساس و عاطفه نبود، بلکه پیش از آن با مشاهده رفتار و کردار و نیز شنیدن سخنان پیامبر (ص) به حَقانیت او پی برده بود. از نخستین جملاتی که حمزه در برخورد با ابو جهل بر زبان آورد، به دست می‌آید که پیش از این حادثه مسلمان شده بود، اما بنا به ملاحظات از جمله رعایت شرایط زمان و حفظ اسلام و مسلمانان، ایمان خود را پنهان می‌کرد.

(۱). البدء و التاريخ، ۵/ ۹۸.

(۲). سیره ابن هشام، ۱۲۳۱.

(۳). تاریخ الامم و الملوک، ۲/ ۷۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۵۲

۲. مسلمانی عمر

اشاره

می‌گویند: عمر بن خطاب در سال ششم بعثت، سه روز پس از حمزه مسلمان شد و آن هنگامی بود که با شمشیر کشیده آهنگ رسول خدا (ص) کرد و گروهی از صحابه که نزدیک چهل مرد می‌شدند، در خانه ارقم در دامنه کوه صفا بودند. از جمله ابو بکر، حمزه، علی و دیگر یارانی که به حبشه مهاجرت نکرده بودند. عمر در راه به نعیم بن عبد الله رسید. او از عمر پرسید کجا می‌رود؟ عمر پاسخ داد که می‌خواهد محمد را بکشد. نعیم به او گفت: اگر او را بخشی از چنگ فرزندان عبد مناف نجات نخواهی یافت. بدان که داماد و خواهرت نیز مسلمان شده‌اند. عمر با شنیدن این سخن به سوی خانه خواهرش به راه افتاد. وقتی به آنجا رسید، خباب بن ارت سوره طه را به آن دو یاد می‌داد. چون از آمدن عمر باخبر شدند، خباب را در پستوی خانه پنهان کردند و فاطمه دختر خطاب، صحیفه را زیر ران‌هایش پنهان نمود. عمر وارد شد. پس از گفتگویی، محکم گریبان شوهر خواهرش را گرفت و ضربتی بر سر فاطمه کوبید. در این لحظه خواهر عمر به سخن آمد و به او گفت که مسلمان شده‌اند و او هر چه می‌خواهد، بکند. عمر از کار خود، پشیمان شد و چون خواهرش را خون‌آلود دید، از قصد خود منصرف شد. صحیفه را از خواهرش طلب کرد. به او نداد. عمر به خدایان خود سوگند یاد کرد که به او باز خواهد گرداند. فاطمه به او گفت: تو به خاطر شرک نجس هستی و پس از جنابت غسل نمی‌کنی و این قرآن را جز پاکیزگان لمس نمی‌توانند کرد. عمر برخاست و غسل کرد (وضو گرفت). سپس بخشی از صحیفه را خواند. او کاتب بود و قرآن را نیک یافت. خباب بیرون آمد و به او گفت: رسول خدا (ص) خواسته است که خداوند اسلام را با آمدن او یا ابو جهل شوکت دهد. عمر از او خواست وی را به نزد رسول خدا (ص) دلالت کند تا مسلمان شود. پس چنان کرد. با هم به راه افتادند و چون در زدند، مردی از روزنه در نگاه کرد، دید عمر با شمشیر کشیده بر کنار در است؛ هراسان نزد رسول خدا (ص) بازگشت و جریان را به

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۵۳

او گزارش داد.

حمزه گفت: به او اجازه دهید. اگر به قصد خیری آمده باشد، به وی خواهیم داد و اگر قصد بدی داشته باشد، او را با شمشیر خودش خواهیم کشت. پیامبر (ص) به او اجازه ورود داد و به سوی او رفت تا او را در حجره ملاقات کرد. گریبانش را گرفت. سپس او را به شدت تکان داد و تهدید کرد.

عمر به حضرت گفت: آمده تا مسلمان شود. پیامبر (ص) تکبیر گفت. مسلمانان نیز چنان تکبیر گفتند که کسانی که در مسجد بودند، شنیدند.

سپس عمر از رسول خدا (ص) درخواست کرد که بیرون رود و کارش را آشکار کند. عمر گوید: او را در میان دو صف بیرون بردیم، در یک صف من بودم و در صف دیگر حمزه. غباری همچون غبار آرد برخاست تا وارد مسجد شدیم. قریش را چنان دچار حسرت دیدم که هرگز ندیده بودم. رسول خدا (ص) در آن روز او را فاروق نامید.

در روایت دوم آمده، قریش گرد هم فراهم شدند و درباره این که چه کسی محمد را بکشد، رایزنی کردند. عمر گفت: من او را می‌کشم. گفتند: عمر؛ تو مرد این کار هستی. عمر شمشیر حمایل کرده، بیرون رفت. در بین راه به سعد بن ابی وقاص رسید. بین آن دو مشاجره‌ای در گرفت تا این که هر یک دست به شمشیر بردند. سعد جریان خواهر عمر را که همراه شوهرش مسلمان شده بود، به عمر باز گفت ...

در روایت سوم آمده، در حالی که عمر پیشاپیش جمعیت حرکت می‌کرد، به راه افتادند. عمر فریاد می‌زد: لا اله الا الله، محمد رسول الله. هنگامی که قریش درباره کسانی که پشت سر او بودند، سؤال کردند؛ عمر آنان را تهدید کرد که اگر احدی از قریش کوچک‌ترین تحرکی انجام دهد، گردنش را با شمشیر خواهد زد. سپس پیشاپیش رسول خدا (ص) به راه افتاد و در حالی که حضرت طواف می‌کرد، عمر از او محافظت می‌کرد. سپس پیامبر (ص) نماز ظهر را علنی خواند ...

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۵۴

در روایت چهارم آمده، وقتی عمر مسلمان شد، مسلمانان تحت شکنجه و ضرب و شتم بودند؛ نزد ابو جهل آمد که به عقیده ابن هشام دایی او بود، اما از نظر ابن جوزی، عاص بن هاشم دایی وی بود؛ عمر دایی‌اش را از مسلمانی خود باخبر کرد. او در را به روی عمر بست. آنگاه نزد یکی دیگر از بزرگان قریش رفت. او هم مانند ابو جهل رفتار کرد. عمر با خود گفت: این چیزی نیست. مردم کتک می‌خورند، اما احدی مرا نمی‌زند. پس در پی جارچی گشت. وقتی وی را به نزد جارچی راهنمایی کردند، اسلام خود را به او خبر داد. جارچی در میان قریش جار زد که عمر مسلمان شده است. مردم هجوم بردند و او را به کتک بستند. دایی‌اش او را پناه داد. پس مردم از اطرافش پراکنده شدند. امّا عمر پناهندگی دایی‌اش را رد کرد، زیرا مردم کتک می‌خوردند، امّا او کتک نمی‌خورد. گوید: عمر همواره کتک می‌خورد تا این که خداوند اسلام را آشکار ساخت.

در روایت پنجم آمده، عمر می‌رفت که طواف خانه کند. ابو جهل به او گفت: فلانی می‌پندارد که تو از دین به در شده‌ای؟ عمر شهادتین بر زبان آورد.

مشرکان بر او یورش بردند. عمر به عتبّه بن ربیعّه یورش برد و روی سینه‌اش نشست و او را به کتک گرفت و انگشتانش را در چشمان عتبّه فرو برد و او همچنان فریاد می‌کشید. مردم از اطرافش پراکنده شدند. از آن پس احدی جز بزرگان و اشراف قریش به او نزدیک نمی‌شد. حمزه مردم را از اطراف عمر متفرق می‌کرد.

در روایت ششم آمده: عمر در جاهلیت شراب می‌خورد. شبی عازم مجلس همیشگی خویش شد، امّا احدی را در آنجا ندید، میگسار را خواست. او را هم نیافت. قصد خانه خدا کرد تا به دور آن طواف کند. محمّد را در نماز دید.

علاقه‌مند بود که به او گوش فرا دهد. پس زیر پرده کعبه رفت و نماز او را شنید. بدین ترتیب اسلام در دل او وارد شد. هنگامی که رسول خدا (ص) به خانه مسکونی خود، معروف به رطاء می‌رفت، در راه به او پیوست و مسلمان

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۵۵

شد. سپس به خانه خودش رفت.

در کتاب العمده آمده، گفته‌اند که عمر پس از سی و سه مرد و شش زن، مسلمان شد. ابن مسیب گوید: وی پس از چهل مرد و ده زن اسلام آورد.

عبد الله بن ثعلبه مسلمانی او را پس از چهل و پنج مرد و یازده زن می‌داند.

گفته‌اند: چهلمین مسلمان بود. آنگاه خداوند متعال فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. «۱»

ای پیامبر؛ خدا و کسانی از مؤمنان که پیرو تو هستند، تو را بس است.

گویند رسول خدا (ص) پیش از مسلمانی عمر دعا کرد و گفت: خدایا؛ اسلام را به عمر بن خطاب شوکت عنایت فرما. در متن دیگر آمده، خدایا؛ اسلام را به ابو الحکم بن هشام یا عمر بن خطاب تأیید کن (عزت بده).

پیامبر (ص) روز چهارشنبه دعا کرد و عمر روز پنجشنبه مسلمان شد.

پسر عمر گفت: رسول خدا (ص) فرمود: خداوند؛ اسلام را به محبوب‌ترین مرد نزد خود، عزّت بده: ابو جهل یا عمر بن خطاب. گوید: دوست‌داشتنی‌ترین آن دو نزد خداوند عمر بود.

گویند مسلمانی عمر گشایش بود، هجرت او پیروزی، و امارت او رحمت.

هنگامی که مسلمان شد، چندان مبارزه کرد که مسلمانان توانستند در کنار کعبه نماز بخوانند. «۲»

(۱). انفال (۸): ۶۴. درباره این روایات بنگرید: الاوائل، ۱/ ۲۲۱؛ الثقات، ۷۲-۵؛ البداء و التاریخ، ۵/ ۸۸-۹۰؛ مجمع الزوائد ۹/ ۶۱؛ الطبقات الکبری، ۳/ ۱۹۱؛ عمده القاری، ۸/ ۶۸؛ سیره ابن هشام، ۱/ ۳۶۶-۳۷۴؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۹۵-۲۹۷؛ تاریخ عمر بن خطاب، ۲۳-۳۰؛ سیره حلبی، ۱/ ۳۲۹-۳۳۵؛ سیره دحلان، ۱/ ۱۳۲-۱۳۷؛ المصنّف، ۵/ ۳۲۷-۳۲۸؛ شرح نهج البلاغه، ۱۲/ ۱۸۲-۱۸۳؛ حیاة الصحابة، ۱/ ۲۷۴-۲۷۶؛ الاتقان فی علوم القرآن، ۱/ ۵۱؛ الدر المنثور، ۳/ ۲۰۰؛ کشف الاستار، ۳/ ۱۶۹-۱۷۲؛ دلائل النبوه، ۲/ ۴-۹؛ لباب النقول، ۱۱.

(۲). بنگرید: البداء و التاریخ، ۵/ ۸۸؛ سیره مغلطای، ۲۳؛ الاوائل، ۱/ ۲۲۱؛ الطبقات الکبری، ۳/ ۱۹۱-.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۵۶

ترمذی به رغم این که برخی از این روایات را صحیح خوانده، آن را شگفت دانسته است. ما نه تنها در درستی این روایات تردید داریم، بلکه مطمئن هستیم که از اساس باطل است. برای توضیح این مطلب به چند نکته اشاره می‌کنیم؛

ا. زمان

مطابق این روایات عمر سه روز پس از حمزه مسلمان شد. اسلام عمر موجب شد که رسول خدا (ص) پس از رسیدن شمار مسلمانان به چهل نفر یا عددی در این حدود، از خانه ارقم بیرون آید.

۱. چنان که می‌گویند بیرون آمدن مسلمانان از خانه ارقم در سال سوم بعثت، هنگامی بود که پیامبر اکرم (ص) مأموریت پیدا کرد که دعوت را علنی سازد. در حالی که خود، تصریح کرده که عمر در سال ششم بعثت مسلمان شد.

۲. می‌گویند عمر پس از هجرت به حبشه اسلام آورد تا آنجا که وقتی دید مسلمانان برای مهاجرت آماده می‌شوند، دلش به حال آنان سوخت و از آن زمان آرزو می‌کردند، عمر مسلمان شود. می‌دانیم که این هجرت در سال پنجم بعثت بود، اما خروج از خانه ارقم دو سال پیش از آن یعنی: در سال سوم بعثت.

۳. عمر در شکنجه مسلمانان شرکت داشت و این پس از خروج از خانه ارقم و دعوت علنی بود.

اینک ما می‌توانیم با اطمینان بگوییم عمر قطعا در سال ششم و بلکه سال‌ها پس از آن، مسلمان شد. مستند ما، در این باره به شرح زیر است؛

۳/ ۱۹۱-۱۹۳؛ جامع الصحیح، ۳۱۵-۳۱۴؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۲/ ۷؛ تحفه احوذی، ۴/ ۳۱۴؛ المصنّف، ۵/ ۳۲۵؛ الاستیعاب، ۱/ ۲۷۱؛ تاریخ اسلام (ذهبی)، ۲/ ۱۰۲؛ منتخب کنز العمال، ۷/ ۴۷۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۵۷

۱. می‌گویند، عمر پس از واجب شدن نماز ظهر مسلمان شد و پیامبر (ص) در حمایت او نماز خود را علنی خواند. آنان عقیده دارند که نماز ظهر به هنگام اسراء و معراج واجب شد. از نظر آن‌ها این واقعه در سال دوازدهم یا سیزدهم بعثت بود. بنابراین سخنان با هم تناقض آشکار دارد.

۲. عبد الله بن عمر به صراحت می‌گوید که وقتی پدرش مسلمان شد، او شش سال سن داشت. «۱» از نظر برخی عبد الله در هنگام اسلام پدرش، پنج ساله بود. «۲»

این مطلب دلالت دارد که مطابق دیدگاه برخی «۳» عمر در حدود سال نهم بعثت مسلمان شده است، زیرا عبد الله در سال سوم بعثت به دنیا آمد و در جنگ خندق یعنی: سال پنجم هجری پانزده ساله بود که مطابق مشهور، رسول خدا (ص) به او اجازه داد در این جنگ شرکت کند. «۴»

۳. ابن شهاب گوید: حفصه و عبد الله پیش از پدرشان، عمر مسلمان شدند.

هنگامی که عمر اسلام آورد، عبد الله حدوداً هفت ساله بود. «۵» این بدان معنی است که عمر در سال دهم بعثت مسلمان شده است.

از روایات به دست می‌آید که عمر اندکی پیش از هجرت مسلمان شد.

دلایل این مطلب به شرح ذیل است؛

۱. به عمر رسید که خواهرش گوشت مردار نمی‌خورد. «۶» روشن است که

(۱). الطبقات الکبری، ۳/ ۱۹۳؛ شرح نهج البلاغه، ۱۲/ ۱۸۲؛ تاریخ عمر بن خطاب، ۱۹.

(۲). فتح الباری، ۷/ ۱۳۵.

(۳). مروج الذهب، ۲/ ۳۲۱؛ البدایه و النهایه، ۳/ ۸۲.

(۴). سیر اعلام النبلاء، ۳/ ۲۰۹؛ الاصابه، ۲/ ۳۴۷؛ تهذیب الکمال، ۱۵/ ۲۴۰.

(۵). سیر اعلام النبلاء، ۳/ ۲۰۹.

(۶). المصنّف، ۵/ ۳۲۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۵۸

تحریم گوشت مردار در سوره مبارکه انعام آمده که به طور یک جا در مکه نازل شد و آن هنگامی بود که اسماء بنت یزید اوسی

افسار ناقه رسول خدا (ص) را در دست داشت. «۱» می‌دانیم که مسلمانی مردم یثرب و از جمله اوسیان پس از مسافرت پیامبر اکرم

(ص) به طایف بود و زنان یثرب پس از بیعت نخست عقبه به مکه آمدند.

۲. برخی احتمال قریب داده‌اند که عمر، چهلمین یا چهل و پنجمین فردی باشد که پس از هجرت مسلمانان به حبشه، اسلام آوردند.

«۲» مؤید این دیدگاه آن است که مهاجران به حبشه بیش از هشتاد مرد بودند. می‌دانیم که این هجرت در سال پنجم بعثت بود و

چنان که مدعی‌اند، عمر در سال ششم مسلمان شد.

بنابراین باید مسلمانانی که عمر چهلمین آنان بود، کسانی غیر از مهاجران باشند.

علاوه بر این روایات دیگری هم در دست هست که تصریح دارد عمر در سال ششم بعثت مسلمان شد و دل او به حال مهاجران به

حبشه سوخت. چنان که از آن زمان آرزو می‌کردند عمر مسلمان شود.

در داستان عقد برادری مهاجران و انصار در مدینه خواهد آمد که مهاجران به یثرب در این زمان چهل و پنج مرد، اندکی کمتر یا

بیشتر «۳» بودند. این بدان معنی است که پس از هجرت به حبشه، همین افراد مسلمان شدند. پس اگر عمر به عنوان چهلمین نفر پس

از هجرت به حبشه مسلمان شد؛ یعنی اندکی پیش از هجرت به آیین مسلمانی درآمده، سپس به یثرب مهاجرت کرده است.

(۱). الدر المنثور، ۳/ ۲.

(۲). الثقات، ۱/ ۷۳؛ البداء و التاریخ، ۵/ ۸۸.

(۳). البته ابن هشام حدود هفتاد نفر از مهاجران به مدینه را نام برده است، اما از نظر ما قابل اعتماد نیست.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۵۹

شاید به همین دلیل در مکه از سوی مشرکان مورد شکنجه قرار نگرفت.

۳. در روایات اسلام عمر آمده که وی به رسول خدا (ص) که در حال نماز بود و قرائت را آشکار می‌خواند، نزدیک شد؛ شنید که

حضرت می‌خواند:

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ تَا رَسِيدَ بِهِ الظَّالِمُونَ. «۱»

روشن است که این دو آیه مبارکه در سوره عنکبوت آمده که یا آخرین سوره‌ای است که در مکه فرود آمده یا سوره ما قبل آخر. «۲» بنابراین مسلمانی عمر اندکی پیش از هجرت بوده است.

۴. بخاری به سند خود از نافع روایت کرده که گفت: مردم چنین سخن می‌گویند که عبد الله بن عمر پیش از پدرش مسلمان شد ... نافع تلاش کرده تا این سخن را چنین توجیه کند که عبد الله در بیعت شجره (رضوان) پیش از پدرش بیعت کرد. سپس گفته: این همان چیزی است که مردم می‌گویند: پسر عمر پیش از او مسلمان شد. «۳»

ما از نافع می‌پرسیم: آیا مردم زبان عربی را نمی‌دانستند؟ چرا نگفتند:

عبد الله پیش از پدرش بیعت کرد؟ آیا در میان آنان احدی نبود که بداند این سخن بر آن مطلب دلالت و اشاره ندارد؟ پس چگونه می‌توان پذیرفت که این نکته مورد نظرشان بوده است؟

ما عقیده داریم که آنچه مردم در آن زمان گفته‌اند، درست است. پسر عمر اندکی پیش از هجرت مسلمان شد. سپس پدرش اسلام آورد و هجرت کرد.

۵. عمر در حدیبیه با این احتجاج نامه رسول خدا (ص) را نبرد که بنی عدی او را یاری نخواستند کرد. این بدان معنی است که وی مسلمان شد و هجرت

(۱). عنکبوت (۲۹): ۴۸. المصنّف، ۵/ ۳۲۶.

(۲). الاتقان فی علوم القرآن، ۱/ ۱۰-۱۱.

(۳). صحیح بخاری، ۵/ ۱۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۶۰

کرد و احدی از مسلمانی وی خبردار نشد و گرنه او را شکنجه می‌کردند و بنی عدی هم به یاری او نمی‌شتافتند. «۱» خصوصا که وی پیش از مسلمانی از وضعیت ذلت بار خود، رنج می‌برد.

ب. فاروق

در این روایات آمده که وقتی عمر اسلام آورد، پیامبر (ص) او را فاروق نامید. ما، در این سخن جدا تردید داریم، زیرا زهری می‌گوید:

چنین به ما رسیده که اهل کتاب نخستین کسانی هستند که عمر را فاروق نامیدند. سپس مسلمانان در این باره از آنان پیروی کردند. به ما خبری نرسیده که پیامبر (ص) در این باره چیزی فرموده باشد. «۲»

لقب فاروق در ایام خلافت عمر برای وی به کار می‌رفت. «۳»

ج. خواندن عمر

روایات مسلمانی عمر می‌گوید: عمر بن خطاب خواندن می‌دانست. او خودش صحیفه‌ای را که از خطاب بن ارت در خانه خواهرش گرفت، خواند.

ما، در این گفته نیز تردید داریم و معتقدیم که وی خصوصا در ابتدای کار خواندن و نوشتن نمی‌دانست. شاید در پایان زندگی

خواندن و نوشتن را فرا گرفته باشد. دلیل ما، در این باره دو مطلب است؛

۱. برخی تصریح کرده‌اند که خُباب بن ارت صحیفه را برای وی خواند. «۴»

(۱). بنگرید: صفحاتی که در پی می‌آید.

(۲). الطبقات الکبری؛ البدایه و النهایه، ۱/ ۷.

(۳). طبقات الشعراء، ۴۴.

(۴). العبر، ۲/ ۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۶۱

اگر عمر می‌توانست بخواند، چرا خودش نخواند تا از درستی آن مطمئن باشد؟

۲. حافظ عبد الرزاق چنان که می‌گویند، همین روایت را به سند صحیح نقل کرده است. او در این روایت می‌گوید: سیرت جاودانه

ج ۱ ۳۶۱ ج. خواندن عمر ص: ۳۶۰

خانه به دنبال استخوان دو کتف می‌گشت تا این که آن را پیدا کرد، به خواهرش گفت: به من گفته‌اند که تو از آنچه که من می‌خورم، نمی‌خوری. پس با همان استخوان بر سر خواهرش کوبید، چنان که سرش از دو جا شکست. سپس استخوان را بیرون برد و کسی را پیدا کرد تا برایش بخواند. عمر نمی‌توانست بنویسد. چون صحیفه را برایش خواندند، به هنگام شنیدن آیات قرآن، قلبش به حرکت آمد. «۱»

روایت عیاض بن ابی مولی نیز مؤید همین مطلب است. «۲» گفته می‌شود: عمر از هوش و استعداد علمی برخوردار نبود. چنان که دوازده سال طول کشید تا سوره بقره را یاد گرفت. وقتی این سوره را حفظ کرد، چند شتر کشت. «۳»

ما نخستین کسی نیستیم که درباره ناتوانی خلیفه دوم در خواندن و نوشتن تردید داریم بلکه از قرن نخست هجری این مسأله مورد شک و مناقشه بوده است. زهری می‌گوید:

نزد عمر بن عبد العزیز، والی مدینه بودیم، پس از او امارت به عبید الله بن عبد الله بن عتبه رسید، او گفت: آیا کسی هست که به من پاسخ دهد: آیا عمر نوشتن می‌دانست؟ عروه گفت: بلی، او می‌نوشت. پرسید: به چه دلیل؟ گفت: به این دلیل که عمر گفت: اگر نبود که مردم بگویند عمر در قرآن چیزی افزود، همانا که آیه رجم را با دست خودم می‌نوشتم عبید الله پرسید: آیا عروه می‌داند که این حدیث را از چه کسی شنیده

(۱). المصنّف، ۵/ ۳۲۶.

(۲). عیون الاخبار، ۱/ ۴۳؛ حیاة الصحابة، ۲/ ۷۸۵؛ الدر المنثور، ۲/ ۲۹۱؛ تفسیر ابن کثیر، ۲/ ۶۸.

(۳). شرح نهج البلاغه، ۱۲/ ۶۶؛ التراتیب الاداریه، ۲/ ۲۸۰؛ الغدیر، ۶/ ۱۹۶؛ تفسیر قرطبی، ۱/ ۱۵۲؛ تاریخ عمر بن خطاب، ۱۶۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۶۲

است؟ پاسخ داد: نه. عبید الله گفت: عروه همانند مگس می‌کوشد تا شکمش را پر کند اما اثرش را نمی‌بیند. احادیث ما را می‌دزد و سپس از ما پوشیده می‌دارد. یعنی: من برای او حدیث کردم. «۱»

وقتی اثبات شد که عمر در آن هنگام نمی‌توانست بخواند یا خواندن و نوشتن وی مورد تردید بود، طبیعی است که در این گفته آنان تردید کنیم که وی را از کاتبان وحی می‌دانند. «۲» شاید این نیز یکی از نشانه‌های افتخاری بود که برخی از افراد به وی دادند، افرادی که محرومیت عمر از این فضیلت برایشان سخت بود.

د. شوکت اسلام

روایات مسلمانی عمر بیان می‌کند که اسلام با آمدن عمر شوکت گرفت و پیامبر (ص) از خداوند خواست که اسلام را به وسیله وی شوکت دهد. در عین حال برخی از روایات، عمر را از جباران عصر جاهلی می‌داند. چنان که وقتی به ابو بکر سفارش کرد با مردم به عطوفت و مهربانی رفتار کند؛ ابو بکر به وی گفت:

چشم یاری ترا داشتم، اما این گونه با من رفتار می‌کنی. زیرا تو در جاهلیت، جبار بودی و در عصر اسلامی از متکبران ... «۳» ما، در درستی این سخن تردید و بلکه به نادرستی آن یقین داریم. دلایل ما چنین است؛

۱. وقتی اسلام با ابو طالب، بزرگ مکه و حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا که با ابو جهل سرکرده شرک چنان رفتار کرد که دیدیم و با سایر بنی هاشم،

(۱). مختصر تاریخ دمشق، ۱۷ / ۱۰.

(۲). تاریخ یعقوبی، ۲ / ۸۰؛ الاستیعاب، ۱ / ۵۱؛ بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ۱۱.

(۳). کنز العمال، ۶ / ۲۵۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۶۳

صاحبان مجد و شرافت، و عزّت و نجابت، شوکت نگیرد؛ قطعاً با عمر بن خطاب که در سفر شام با ولید بن صغیره برده ناچیزی بیش نبود؛ «۱» شوکت نخواهد گرفت. خصوصاً که در قبیله خود هرگز سمت سروری و ریاست نداشت. «۲» در مدتی که در محضر رسول خدا (ص) بود، اصلاً از وی مواضع شجاعانه و حماسی دیده نشد، بلکه برعکس بارها به تصریح شمار زیادی از مورّخان و محدّثان، از صحنه نبرد گریخت. چنان که در احد، حنین و خیبر پا به فرار گذاشت.

۲. هر چه باشد، چه عمر پیش از محاصره مسلمانان در شعب ابی طالب مسلمان شده باشد و چه پس از آن، هرگز با ورود وی به حوزه مسلمانی تفاوتی در وضعیت مسلمانان نمی‌بینیم، بلکه عکس این مطلب درست است. چنان که وقتی پیامبر (ص) از طایف بازگشت، با تحمل مصائبی چند توانست وارد مکه شود. در این هنگام عمر هیچ کمکی به آن حضرت نکرد.

۳. بخاری و دیگران از پسر عمر روایت کرده‌اند که می‌گفت: هنگامی که عمر از ترس جان خود در منزل پنهان شده بود، ناگهان عاص بن وائل وارد خانه شد ... تا این که می‌گوید: عاص گفت: عمر؛ ترا چه می‌شود؟ گفت: خویشان تو گمان می‌برند که اگر مسلمان شوم، مرا خواهند کشت. عاص گفت: به تو دست نخواهند یافت. وی این عبارت را پس از پناه دادن به عمر گفت. سپس روایت بیان می‌کند که عاص مردم را از ضربه زدن به عمر بازداشت. ذهبی این جمله را از عمر افزوده که گفت: من از شکوه عاص تعجب کردم. «۳»

(۱). المنطق، ۱۴۷.

(۲). ربیع الابرار، ۱ / ۷۰۷.

(۳). بنگرید: صحیح بخاری، ۵ / ۶۰ - ۶۱؛ نسب قریش، ۴۰۹؛ تاریخ عمر بن خطاب، ۲۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۶۴

کسی که در اثر تهدید مردم به قتل، بر خویش بترسد و در خانه پنهان شود، چگونه می‌تواند عزیز باشد و موجب شکوه اسلام؟! ما

معتقدیم که او در پرتو اسلام بالا رفت و مقام و موقعیتی به هم زد. چنان که خود وی در سفر به شام در روزگار خلافت خود به این مسأله اقرار کرد. «۱»

ه. نزول آیه

می‌گویند: آیه یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. «۲» به مناسبت اسلام آوردن عمر بن خطاب به عنوان چهل و چهارمین مسلمان فرود آمد. «۳»

این سخن با روایت کلبی تعارض دارد. کلبی روایت کرده که این آیه در جنگ بدر، در مدینه فرود آمد. «۴» واقدی معتقد است که این آیه درباره بنی قریظه و بنی نضیر فرود آمد. «۵» این آیه در سوره انفال است که یک سوره مدنی است نه مکی. به روایت زهری این آیه درباره انصار نازل شد. «۶»

علامه بر این، آیات جهاد پیش از این آیه آمده است. می‌دانیم که جهاد در مدینه تشریع شد. بنابراین، آیه مذکور با آیات قبلی هماهنگی و انسجام کامل دارد. چنان که با فضای مدینه هم هماهنگ است. در این شهر بود که اسلام شوکت گرفت و مسلمانان عزیز شدند.

از آنچه گذشت به دست می‌آید که روایات اسلام عمر با هم تناقض دارد.

در این روایات سعی شده تا به گونه‌ای اسلام حمزه که موجب عزت مسلمانان و شادمانی و سرور پیامبر (ص) شد، تحت الشعاع قرار گیرد. چنان که فضیلت رد پناهندگی که از امتیازات عثمان بن مظعون است، به وی داده شده است.

(۱). مستدرک حاکم، ۱/ ۶۱-۶۲.

(۲). انفال (۸): ۶۴.

(۳). الدر المنثور، ۳/ ۲۰۰.

(۴). مجمع البیان، ۴/ ۵۷۷.

(۵). التبیان فی تفسیر القرآن، ۵/ ۱۵۲.

(۶). الدر المنثور، ۳/ ۲۰۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۶۵

فصل دوم شعب ابو طالب

۱. محاصره اقتصادی و اجتماعی

اشاره

هنگامی که قریش شوکت پیامبر (ص) و یاران وی، عزت مهاجران در حبشه، و گسترش اسلام در میان قبائل را دیدند «۱» و آنگاه که تلاش‌های خود را در ستیز با آیین پیامبر اکرم (ص) شکست خورده یافتند، درصدد برآمدند تا به تجربه جدیدی دست بزنند. این اقدام جدید محاصره اقتصادی و اجتماعی بنی هاشم و ابو طالب بود. بدین ترتیب که یا محمد را تحویل دهند تا قریش بکشد، یا محمد از آیین خویش دست بردارد؛ یا همگی از گرسنگی و خواری بمیرند، بدون این که مسئولیت این کار بر عهده شخص معینی

باشد و بتوانند آنان را به جنگی ناخواسته وادار کنند که چه بسا هیچ کس نتواند نتایج و پیامدهای ناگوار آن را پیش‌بینی کند. بدین منظور، قریش پیمانی را نوشتند و در آن بر ضد بنی هاشم و بنی مطلب تعهد کردند: از آنان زن نگیرند، به آنان زن ندهند؛ چیزی به آن‌ها نفروشند و چیزی از آن‌ها نخرند و با آنان در هیچ کاری همراه نشوند، مگر این که محمد را تحویل دهند تا وی را بکشند.

(۱). سیره مغلطای، ۲۳؛ سیره ابن هشام، ۱/ ۳۷۵؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۷۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۶۶

چهل نفر از سران قریش این پیمان را امضا و مهر کردند و آن را مدتی در کعبه آویختند. گفته می‌شود: قریش از سرقت این سند ترسیدند، لذا آن را به خانه مادر ابو جهل انتقال دادند. «۱»

این پیمان بی‌مهری و بیدادگری، مطابق مشهورترین روایات در سال هفتم بعثت بود. برخی آن را در سال ششم دانسته‌اند. ابو طالب به خاندان هاشم دستور داد که رسول خدا (ص) را با خود به شعب ابو طالب ببرند. فرزندان مطلب بن عبد مناف نیز همراه آنان بودند، مگر ابو لهب. تا سال دهم بعثت در این درّه بودند.

قریش مراقبانی گماشته بود تا هیچ کس نتواند برای محاصره‌شدگان غذایی ببرد. آن‌ها از اموال خدیجه و ابو طالب مصرف می‌کردند تا این که تمام شد. از این رو به ناچار از برگ درختان استفاده می‌کردند. کودکان در فشار گرسنگی ناله می‌کردند و مشرکان صدایشان را از آن سوی شعب می‌شنیدند و برای همدیگر بازگو می‌کردند. در حالی که برخی مسرور و شادمان می‌شدند، کسانی دیگر این کار را سرزنش و مذمت می‌کردند. می‌گویند: در میان مشرکان، کسانی با مسلمانان همدردی می‌کردند. این احساس همدردی غالباً از سوی افرادی بود که با مسلمانان رابطه نسبی و خویشاوندی داشتند. همانند ابو العاص بن ربیع و حکیم بن حزام. البته ما، در این باره تردید داریم.

مسلمانان جز موسم حج در ماه ذی حجه و ایام عمره در ماه رجب نمی‌توانستند از شعب ابو طالب بیرون آیند. آنان در این روزها در شرایط سختی به خرید و فروش می‌پرداختند، زیرا مشرکان پیشاپیش با هر تازه‌واردی به مکه ملاقات می‌کردند و با پیشنهاد قیمت‌های گزاف او را به طمع می‌انداختند، مشروط بر این که چیزی به مسلمانان نفروشد. ابو لهب در این کار جلودار بود.

(۱). بحار الانوار، ۱۶/ ۱۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۶۷

وی قیمت‌های بالایی را به بازرگانان پیشنهاد می‌داد تا جایی که چیزی برایشان باقی نمی‌ماند. او بها را تضمین می‌کرد و اضافه پرداخت آنان را از اموال خود می‌داد. مشرکان هر فردی را که به مسلمانان چیزی می‌فروخت، به غارت اموال تهدید می‌کردند و هر فردی را که وارد مکه می‌شد، از معامله با مسلمانان بر حذر می‌داشتند.

خلاصه این که قریش بازارها را به روی مسلمانان محاصره شده بستند.

غذایی وارد مکه نمی‌شد و دادوستدی صورت نمی‌گرفت، مگر این که مشرکان قریش قبل از هر کس به آن مبادرت می‌کردند. هدف آنان از این اقدام ریختن خون رسول خدا (ص) بود. «۱» این مصیبت دو یا سه سال به طول انجامید.

امیر المؤمنین علی (ع) با به خطر انداختن جان خود، مخفیانه برای مسلمانان غذا می‌آورد. به تعبیر اسکافی و دیگران، این در شرایطی بود که اگر به علی (ع) دست می‌یافتند، او را زنده نمی‌گذاشتند. «۲»

ابو طالب (ره) شب‌ها بر جان پیامبر (ص) سخت بیمناک بود. از این رو هنگامی که مردم به بستر خود می‌رفتند، پیامبر (ص) را در

بسترش می‌خواباند تا همه ساکنان شعب ببینند و آنگاه که همه به خواب رفته بودند، او را بیدار می‌کرد و فرزندش علی (ع) را به جای او در بستر قرار می‌داد. «۳» ابو طالب به همین مناسبت ابیات شعری خطاب به فرزندش علی (ع) سروده است.

أ. ثروت خدیجه و شمشیر علی (ع)

معروف است که اسلام با شمشیر علی (ع) و ثروت خدیجه (س) پیشرفت

(۱). البدایه و النهایه، ۸۴/۳.

(۲). شرح نهج البلاغه، ۲۵۶/۱۳.

(۳). همان، ۶۴/۱۴؛ الغدير، ۷/۳۵۸-۳۵۷؛ تيسير المطالب، ۴۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۶۸

کرد. پیامبر اکرم (ص) درباره شمشیر علی (ع) فرمود:

لا- فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار درباره نقش علی (ع) در پیشرفت و گسترش اسلام، به هنگام سخن از جنگ‌های پیغمبر (ص) بحث خواهیم کرد. از این رو بدان نمی‌پردازیم.

خدیجه (س) نیز اموال خود را خصوصاً در دوران سخت محاصره سیاسی و اقتصادی شعب ابو طالب برای ادامه حیات مسلمانان محصور هزینه کرد.

معنای این سخن چیست؟ گوینده چه هدفی از طرح این مطالب دارد؟ آیا بدان معنی است که خدیجه (س) به مردم رشوه می‌داد تا مسلمان شوند؟ آیا می‌توان در تاریخ حتی یک مورد پیدا کرد که چنین کاری صورت گرفته باشد؟ شاید بگویید: پیامبر اکرم (ص) برای جلب قلوب مردم اموالی به آنان می‌داد تا به اسلام علاقه‌مند شوند. قضیه غنائم حنین روشن‌ترین دلیل بر این مطلب است و احدی سهم «مؤلفه قلوبهم» را در اسلام و گسترش آیین یکتاپرستی انکار نمی‌کند.

پاسخ این است که آنچه می‌گویند بدان معنی نیست که برای پذیرش اسلام رشوه می‌گرفتند، بلکه هدف اسلام این است که آن‌ها در محیط اسلامی زندگی کنند و با دید مثبت و بینش سلیم به اوضاع و احوال بنگرند و موانع روانی، سیاسی و یا اجتماعی از سر راه آنان برداشته شود. از این رو پرداخت چنین اموالی به آنان کمک می‌کرد تا در بیشتر موارد بر این موانع خیالی فایق آیند و در فضای اسلامی بسربرند و ویژگی‌ها و اهداف اسلام را بهتر فهم کنند تا از این طریق با پاسخ‌های قانع‌کننده وجدانی و فکری به حقانیت و اهداف بلند اسلام پی ببرند.

در میان همین افراد هستند کسانی که فکر می‌کنند اسلام آنان را از مال و ثروت و دیگر امتیازات مورد علاقه محروم کرده است. پس چرا اسلام در خفا برای این کابوس‌کننده ساز و مضرّ به مصالح خویش، برنامه‌ریزی نکند؟ از این رو هرگاه به او مالی داده و چنین تفهیم شود که اسلام مخالف مال و ثروت

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۶۹

نیست:

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ. «۱»

(ای پیامبر!) بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و (نیز) روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است؟

در این صورت ممکن است، قانع شود که هدف اسلام جز تأکید بر انسانیت آدمی به عنوان معیار حقیقی ارزش انسان چیزی نیست و ثروت، قدرت، زیبایی، جاه و مقام را در این باره از دیدگاه اسلام ارزشی نباشد. از این رو اسلام می‌کوشد زندگی انسان را در

این مسیر ساماندهی کند تا در دنیا و آخرت سعادت‌مند باشد.

اموال خدیجه (س) نه به عنوان رشوه به کسی داده شد تا مسلمان شود و نه به احدی از مؤلفه قلوبهم، بلکه صرفاً برای حفظ جان و زندگی مسلمانانی هزینه شد که به خاطر اسلام و آرمان‌های والای آن سخت‌ترین مصائب و رنج‌ها را به جان خریدند؛ مسلمانانی که قریش از جنگ با آنان به هر وسیله غیر انسانی و ضد اخلاقی حتی فقر و گرسنگی کوتاهی نکرد. از این رو ثروت خدیجه (س) صرف اداره زندگی کسانی شد که در معرض خطرهای بزرگی قرار داشتند و از این راه به آیین اسلام خدمت کردند. همین معنای سخن آنهاست که می‌گویند: اسلام با ثروت خدیجه پابرجا ماند.

ثروت خدیجه که در دوره محاصره در شعب ابو طالب خرج شد، غالباً اموالی بود که از آن برای سدّ جوع و پوشش بدن استفاده می‌شد و الاّ از آنجا که در غالب اوقات امکان خرید و فروش برای آنان فراهم نبود، در راه‌های دیگر هزینه نشد. از سوی دیگر به دلیل موقعیت و وسعت شهر مکه، ثروت هر چه هم زیاد

(۱). اعراف (۷): ۳۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۷۰

بود، محدود به شمار می‌رفت و کاربرد چندانی نداشت. زیرا مکه، شهر بسیار بزرگی نبود، بلکه در مقایسه با قریه، بزرگ به نظر می‌رسید. از این رو در قرآن «ام القری» نامیده شده است. همواره در چنین شهری به لحاظ محدودیت، قدرت و توانمندی‌های آن، ثروت محدود باقی می‌ماند.

ب. حکیم بن حزام

حکیم بن حزام را از جمله افرادی بر شمرده‌اند که به طور پنهانی و مخفیانه برای مسلمانان در شعب ابو طالب غذا می‌فرستاد. «۱» ما، در این سخن تردید داریم، زیرا حکیم از جمله کسانی است که قریش در شب غار برای کشتن رسول خدا (ص) نامزد کردند. آنان شب را در کنار در خانه حضرت در کمین نشستند تا لحظه موعود فرا رسید. «۲» اما خداوند مکر آنان را به خودشان بازگرداند. علاوه بر این حکیم بن حزام در عهد رسول اکرم (ص) غلاتی را که به مدینه وارد می‌شد، احتکار می‌کرد. «۳» وی از گروه مؤلفه قلوبهم یعنی از کسانی بود که رسول اکرم (ص) با دادن مال، دل آنان را به دست آورد. «۴» کسی که چنین روحیه‌ای داشته باشد، قطعاً چنان بذل و بخششی برای او سخت خواهد بود.

خصوصاً که علاوه بر بذل مال، جان وی نیز در معرض خطرهای ناشی از دشمنی با قریش قرار خواهد گرفت. مگر این که معتقد شویم وی این کار را بر

(۱). سیره ابن هشام، ۱/ ۳۷۹.

(۲). بحار الانوار، ۱۹/ ۳۱؛ مجمع البیان، ۴/ ۵۳۷.

(۳). دعائم الاسلام، ۲/ ۳۵؛ تهذیب الاحکام، ۷/ ۱۶۰؛ وسائل الشیعه، ۱۲/ ۳۱۶؛ التوحید، ۳۸۹؛ الکافی، ۵/ ۱۶۵؛ من لا یحضره الفقیه، ۳/ ۲۶۶؛ الاستبصار، ۳/ ۱۵.

(۴). نسب قریش، ۲۳۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۷۱

پایه روحیه احتکاری و بازرگانی خود انجام می‌داد. بدین صورت که کالاهای خوراکی را به گران‌ترین قیمت به مسلمانان

می‌فروخت. بنابراین جان خود را به خاطر ثروت‌اندوزی و مال دوستی به خطر می‌انداخت.

ما بعید نمی‌دانیم که خاندان زیر در ثبت این فضیلت برای حکیم بن حزام دست داشته باشند. خصوصاً که وی از جمله کسانی بود که از بیعت با امیر المؤمنین علی (ع) امتناع ورزید و از عثمانی‌های سرسخت بود. «۱» پیش از این به هنگام بحث از ولادت امام علی (ع) در کعبه، در این باره نیز سخن گفتیم.

۲. شق القمر

اشاره

معجزه شق القمر: دو پاره شدن ماه، در سال هشتم بعثت انجام شد که هنوز مسلمانان در شعب ابو طالب در محاصره بودند. «۲» در روایات فراوانی آمده قریش از رسول خدا (ص) درخواست آیتی کردند. آن حضرت از خدا خواست و ماه به دو نیم تقسیم شد. چنان که همه آن را دیدند. سپس به هم آمد.

قریش گفتند: این همان سحر همیشگی اوست. پس این آیه نازل شد:

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ، وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ. «۳»

نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه؛ و هرگاه نشانه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند: سحری دائم است.

در یک روایت آمده، قریش گفتند: منتظر مسافران باشید تا مگر آنان چه می‌گویند، زیرا محمد نمی‌تواند همه مردم را جادو کند. وقتی مسافران رسیدند، از آن‌ها در این باره پرسیدند. پاسخ گفتند: آری، ما آن را دیدیم. خداوند نازل فرمود:

(۱). قاموس الرجال، ۳/ ۳۸۷.

(۲). المیزان، ۱۹/ ۶۲-۶۴.

(۳). قمر (۵۴): ۱-۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۷۲

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ. «۱»

سید شریف جرجانی در شرح المواقف و ابن سبکی در شرح المختصر، این حدیث را متواتر خوانده بیان کرده‌اند که اهل سنت در تواتر آن تردیدی ندارند. «۲»

علامه طباطبائی (ره) می‌گوید:

شق القمر: دو پاره شدن ماه برای رسول خدا (ص) در روایات فراوانی از ائمه (ع) به ما رسیده و علمای حدیث و دیگر دانشمندان شیعه آن را بی‌تردید پذیرفته‌اند. «۳»

به هر حال چنان که برخی از بزرگان گفته‌اند: شق القمر را نمی‌توان از ضروریات دین به حساب آورد. «۴»

در ردّ شق القمر گفته‌اند: اگر ماه دو پاره شده است، می‌بایست همه مردم می‌دیدند و رصدکنندگان غرب و شرق آن را ثبت می‌کردند، زیرا این حادثه از شگفت‌ترین نشانه‌های آسمانی و حوادث کیهانی است و انگیزه‌های کافی برای شنیدن و نقل آن وجود دارد.

در پاسخ به این ایراد گفته‌اند:

أ. احتمال دارد که مورد غفلت واقع شده باشد. بنابراین دلیلی ندارد که همه حوادث زمینی و آسمانی برای مردم معلوم و محفوظ

بوده آیندگان از گذشتگان به ارث برند. «۵» در توضیح این مطلب یکی از بزرگان، چنین می‌گوید:

۱. شق القمر در یک نیمکره زمین صورت گرفته است. بنابراین کسانی که

(۱). الدر المثور، ۶/۱۳۳؛ مناقب آل ابی طالب، ۱/۱۲۲.

(۲). المیزان، ۱۹/۶۰.

(۳). همان، ۶۱؛ بحار الانوار، ۱۷/۳۴۸-۳۵۹.

(۴). بنگرید: همه باید بدانند، ۷۵.

(۵). المیزان، ۱۹/۶۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۷۳

در نیمکره دیگر (منطقه روز) بوده‌اند، آن را ندیده‌اند.

۲. در این نیمکره نیز هرگاه حادثه آسمانی پس از نیمه شب روی دهد، بیشتر مردم نخواهند دید، زیرا همه در این زمان در خواب هستند.

۳. چه بسا در برخی مناطق آسمان ابری باشد و ماه دیده نشود.

۴. حوادث آسمانی، هنگامی جلب نظر می‌کند که همراه رعد و برق باشد یا تأثیر غیر عادی بر جای گذارد. چنان که مثلاً در کسوف، نور خورشید کم می‌شود. هنگامی چنین واقعه‌ای قابل توجه خواهد بود که زمانی نسبتاً دراز به طول انجامد.

۵. از این گذشته مردم سابق چندان اهمیتی به آسمان و پیگیری حوادث کیهانی و اجرام آسمانی نمی‌دادند.

۶. در آن روزگار وسایل ارتباط جمعی وجود نداشت تا یک خبر را از دورترین نقطه روی زمین به سایر نقاط عالم مخابره کند و انظار جهانی را به یک حادثه جلب نماید.

۷. تاریخ موجود ما واقعا ناقص است. چه فاجعه‌ها، زلزله‌ها و سیل‌های وحشتناکی که در اعصار و قرون گذشته روی داد و ملت‌های فراوانی را از بین برد، اما ذکری از آن‌ها در تاریخ نیامده است.

حال روشن می‌شود که لازم نیست همه مردم شق القمر را بشناسند و تاریخ آن را به طور دقیق ضبط و ثبت کرده باشد. «۱»

ب. در منطقه عربی و دیگر مناطق رصدخانه‌ای برای رصد اوضاع آسمانی وجود نداشت. در شرق و غرب عالم، فقط روم و یونان صاحب رصدخانه بودند اما معلوم نیست، در آن زمان رصدکننده‌ای وجود داشته است. علاوه بر این، سرزمین‌های غربی که به این مسأله اهمیت می‌دادند با شهر مکه اختلاف

(۱). همه باید بدانند، ۸۴-۹۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۷۴

افق داشتند. حسب تصریح برخی روایات، ماه به صورت بدر بود و به هنگام طلوع دو پاره شد و مدتی اندک دوام داشت. سپس به هم آمد. بنابراین وقتی در سرزمین مغرب طلوع کرد، به هم برآمده بود. «۱»

پیش از این که بحث خود را درباره شق القمر را به پایان بریم، مناسب می‌دانیم گفتاری مختصر از علامه سید محمد حسین طباطبائی (ره) را در این باره تقدیم خواننده ارجمند داریم.

گفتاری اجمالی در مورد شق القمر

معجزه شق القمر به دست رسول خدا (ص) در مکه و قبل از هجرت و به پیشنهاد مشرکین، مسأله‌ای است که مورد قبول همه مسلمین است و کسی از ایشان در آن تردید نکرده است.

از قرآن کریم آیاتی که به روشنی بر آن دلالت دارد یکی آیه مورد بحث است که فرموده: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ، وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ. «۲»، چون همان طور که قبلاً اشاره کردیم کلمه «آیت» در آیه دوم جز این که همان باشد که در جمله «انْشَقَّ الْقَمَرُ» از آن خبر داده، با هیچ آیتی دیگر منطبق نیست، برای این که نزدیک‌ترین معجزه با نزول آن آیه همان معجزه شق القمر بوده که مشرکین از آن مانند سایر آیات اعراض کردند و گفتند: سحری است مستمر.

و اما از حدیث باید دانست که روایات بی‌شماری بر آن دلالت دارد که شیعه و سنی آن‌ها را نقل کرده‌اند، و محدثین هر دو طایفه آن‌ها را پذیرفته‌اند.

پس هم کتاب بر وقوع چنین معجزه‌ای دلالت دارد و هم سنت و اما این که

(۱). المیزان، ۱۹/۶۵.

(۲). قمر (۵۴): ۱-۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۷۵

یک کره آسمانی دونیم شود، چنین چیزی فی نفسه ممکن است و عقل دلیلی بر محال بودن آن ندارد. از سوی دیگر معجزه هم امری است، خارق العاده، و وقوع حوادث خارق العاده نیز ممکن است و عقل دلیلی بر محال بودن آن ندارد، و ما، در جلد اول این کتاب به طور مفصل در این باره بحث نموده، هم امکان معجزه را اثبات کردیم و هم وقوع آن را، و یکی از روشن‌ترین شواهد بر وقوع شق القمر، قرآن کریم است. پس باید آن را بپذیریم هر چند که از ضروریات دین نباشد.

ولی بعضی‌ها به وقوع چنین معجزه‌ای اشکال کرده و گفته‌اند: این که معجزات پیامبر (ص) با اقتراح و پیشنهاد مردم انجام شود، با آیه «وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا» «۱» منافات دارد، برای این که از این آیه یا چنین استفاده می‌شود که ما دیگر برای این امت معجزاتی نمی‌فرستیم برای این که هر چه معجزه برای امت‌های سابق فرستادیم همه را تکذیب کردند، و این امت هم مثل همان امت‌ها و دارای طبیعت همان‌ها هستند، و در نتیجه اینان نیز معجزات ما را تکذیب خواهند کرد، و وقتی معجزه اثر نداشته باشد، دیگر چه فایده‌ای در فرستادن آن است؟

و یا استفاده می‌کنیم که می‌خواهد بفرماید: ما هیچ معجزه‌ای برای این امت نمی‌فرستیم، برای این که اگر بفرستیم این امت نیز مانند سایر امت‌های گذشته آن را تکذیب می‌کنند، و در اثر تکذیب معذب و هلاک می‌شوند، و ما نمی‌خواهیم این امت منقرض گشته به عذاب استیصال گرفتار آید.

پس به هر حال آیه فوق دلالت دارد که خدای تعالی هیچ معجزه‌ای به اقتراح و پیشنهاد این امت نمی‌فرستد، آن طور که در امت‌های گذشته

(۱). اسراء (۱۷): ۵۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۷۶

می‌فرستاد.

البته این اشکال همان طور که اشاره شد در خصوص معجزاتی است که با اقتراح و پیشنهاد مردم جاری شود، نه آن معجزاتی که

خود خدای تعالی و بدون اقتراح مردم به منظور تأیید رسالت یک پیامبر جاری می‌کند، مانند معجزه قرآن برای پیامبر اسلام و دو معجزه عصا و ید (بیضا) برای موسی (ع) و معجزه زنده کردن مردگان و غیره برای عیسی (ع) و همچنین آیات نازل دیگر که همه لطفی است از ناحیه خدای تعالی و نیز مانند معجزاتی که از پیامبر اسلام سر زد، بدون این که مردم از او خواسته باشند.

پس به حکم آیه ۵۹ سوره اسرا هیچ پیغمبری نمی‌تواند به پیشنهاد مردم معجزه بیاورد، پس ما هم نمی‌توانیم معجزه شق القمر را قبول کنیم؛ چون هم به پیشنهاد مشرکین بوده- البته اگر بوده- و هم این که مشرکین به آن ایمان نیاوردند و نظیر آیه سوره اسرا آیه شریفه زیر است که می‌فرماید: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ...» (۱) «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» (۲) و آیاتی دیگر غیر آن، چون از آیه مذکور نیز به دست می‌آید وقتی از آن جناب خواستند تا به معجزه چشمه‌ای از زمین برایشان بجوشانند، در پاسخ خدای را تسبیح کرد، و فرمود: من که به جز یک انسان فرستاده شده نیستم (لا بد معنایش این است که بشر رسول نمی‌تواند از پیش خود و به دلخواه مردم معجزه بیاورد؟) در پاسخ با ذکر مقدمه‌ای ثابت می‌کنیم که اولاً، هیچ فرقی میان معجزات پیشنهادی و غیر آن نیست و در صورت وجود دلیل محکم نقلی هر دو قسم قابل قبول است و ثانیاً، نازل نشدن عذاب بر مشرکین عرب علتی دیگر داشته، که با کنار رفتن آن علت، عذاب هم بر آنان نازل نشد.

(۱). اسراء (۱۷): ۹۰.

(۲). اسراء (۱۷): ۹۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۷۷

توضیح مقدمه این است که: رسول خدا (ص) بر مشرکین عرب به تنهایی مبعوث نبود، و امت او همه جهانیان تا روز قیامت هستند، به دلیل آیه شریفه «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» (۱)، و آیه شریفه «وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» (۲) و آیه شریفه «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (۳) و آیاتی دیگر.

چیزی که هست آن جناب دعوت خود را از مکه و از میان قوم خویش که مردم مکه و اطراف آن بودند، شروع کرد و جمعیت بسیاری دعوتش را پذیرفتند، ولی عامه مردم بر کفر خود باقی مانده تا آنجا که توانستند دعوتش را با دشمنی و اذیت و استهزاء مقابله نموده، تصمیم گرفتند یا او را به قتل برسانند یا این که از آن شهر بیرون کنند که خدای تعالی دستورش داد که هجرت کند. و آن‌هایی که به آن جناب ایمان آوردند، هر چند نسبت به مشرکین کم بودند و در تحت شکنجه آنان قرار داشتند، اما برای خود جمعیتی بوده‌اند که قرآن درباره‌شان فرموده: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» (۴) حتی آن قدر زیاد بودند که از رسول خدا (ص) اجازه می‌خواستند تا با مشرکین مبارزه و نبرد کنند، ولی خدای تعالی اجازه نداد (به روایات وارده در شأن نزول آیه فوق مراجعه فرمایید).

پس معلوم می‌شود، مسلمانان مکه عده و عده‌ای داشته‌اند و روز به روز به جمعیتشان اضافه می‌شده تا آن که رسول خدا (ص) به مدینه مهاجرت کرد و در

(۱). اعراف (۷): ۱۵۸.

(۲). انعام (۶): ۱۹.

(۳). احزاب (۳۳): ۴۰.

(۴). نساء (۴): ۷۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۷۸

آنجا دعوتش گسترش و اسلام نشر یافت، مدینه و قبائل اطرافش را تا یمن و سایر اطراف شبه جزیره عربستان را گرفت، و از این سرزمین پهناور تنها مکه و اطراف آن باقی ماند و این گستردگی همچنان ادامه یافت تا از مرز عربستان هم گذشت و رسول خدا (ص) در سال ششم هجرت نامه‌هایی به پادشاهان و بزرگان فارس و روم و مصر نوشت و در سال هشتم هجرت مکه را هم فتح کرد و در این فاصله یعنی فاصله هجرت تا فتح مکه عده زیادی از اهالی مکه و اطرافش به دین اسلام درآمدند تا آن که رسول خدا (ص) از دنیا رحلت نموده، انتشار اسلام به جایی رسید که همه می‌دانیم و به طور مداوم جمعیتش بیشتر و آوازه‌اش گسترده‌تر شد تا امروز که یک پنجم جمعیت دنیا را تشکیل داده‌اند.

حال که این مقدمه روشن شد، می‌گویید: آیه مورد بحث یعنی مسأله دونیم شدن قرص ماه معجزه‌ای بود پیشنهادی که مشرکین مکه آن را از رسول خدا (ص) خواسته بودند، معجزه‌ای که اگر تکذیبش می‌کردند، دنبالش عذاب بود و تکذیبش هم کردند؛ برای این که گفتند، سحری است، مستمر و لیکن تکذیب مشرکین باعث آن نمی‌شد که خدای تعالی تمامی امت اسلام را که پیامبر اسلام رسول ایشان است هلاک کند، آری امت اسلام تمامی ساکنان روی زمین هستند و در آن ایامی که مشرکین شق القمر را تکذیب کردند، حجت بر تمامی مردم روی زمین تمام نشده بود؛ چون این معجزه پنج سال قبل از هجرت اتفاق افتاد و خدای تعالی خودش فرموده: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ» (۱).

و حتی باعث این هم نمی‌شد که تمامی اهل مکه را هلاک کند، چون در میان آنان جمعی از مسلمین بودند، و به همین لحاظ در صلح حدیبیه خدای تعالی مقابله مسلمانان با مشرکین را به صلح انجام داد و وقتی مسلمانان از

(۱). انفال (۸): ۴۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۷۹

این که نتوانستند داخل مکه شوند، ناراحت شدند، فرمود:

وَلَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّهُمْ فَتَصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. (۱)

علاوه بر این فرض هم صحیح نبود که خدای تعالی تنها کفار مکه را هلاک نموده، مؤمنین ایشان را نجات دهد؛ چون جمع بسیاری از همان کفار نیز در فاصله پنج سال قبل از هجرت و هشت سال بعد از هجرت و تمامی آنان در فتح مکه مسلمان شدند، هر چند که اسلام بسیاری از آن‌ها ظاهری بود؛ زیرا دین مبین اسلام در مسلمانی اشخاص به اقرار به شهادتین هر چند به ظاهر باشد، اکتفا می‌کند.

از این هم که بگذریم، عموم اهل مکه و حوالی آن اهل عناد و لجاج - که در بحث روایتی گذشته چند روایت از آن‌ها را نقل کردیم - نبودند، و تنها صنادید و بزرگان ایشان عنان داشتند، و رسول خدا (ص) را استهزاء می‌کردند و مسلمانان را شکنجه می‌دادند و علیه رسول خدا (ص) پیشنهاد معجزه می‌دادند.

منظور از آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (۲)

همین طبقه بوده است و خدای تعالی همین لجبازان را که اقتراح معجزه می‌کردند در چند جا از کلام خود تهدید کرد به محرومیت از ایمان و به هلاکت و به همین تهدید خود وفا هم نمود، هیچ یک از آنان ایمان نیاوردند و در واقعه جنگ بدر هلاکشان کرد، «و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا». (۳)

و امّا این که صاحب اشکال تمسک کرد به آیه ۵۹ سوره اسرا برای این که خدای عالی مطلقا معجزه نمی‌فرستد. در پاسخش می‌گوییم: آیه شریفه همان

(۱). فتح (۴۸): ۲۵.

(۲). بقره (۲): ۶.

(۳). انعام (۶): ۱۱۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۸۰

طور که خود او نیز اقرار کرد، شامل آن معجزات که رسالت یک پیامبر تأیید می‌کند، نمی‌شود، مانند قرآن برای تأیید رسالت رسول اسلام و نیز شامل آیاتی که جنبه لطف دارد نمی‌شود، از قبیل خوارق عاداتی که از آن جناب سر می‌زد، از غیب خبر می‌داد و بیمارانی که به دعایش شفا می‌یافتند و (صدها) مانند آن.

بنابراین بر فرض هم که آیه مذکور مطلق باشد، تنها شامل معجزات اقتراح‌ی مشرکین مکه می‌شود که اقتراحاتشان نظیر اقتراحات اُمّت‌های گذشته بود، برای این نبود که با دیدن معجزه ایمان بیاورند، بلکه برای این بود که آن را تکذیب کنند و خلاصه سر به سر پیغمبر خود بگذارند؛ چون طبع مشرکین مکه طبع همان مکذبین از اُمّت‌های گذشته بود و لازمه آیه مزبور هم این است که مشرکین مکه را معذب کند، و خدا نخواست فوری آنان را عذاب کند.

البته این را هم بگوئیم که در آیه مذکور دو حالت هست؛ یکی، این که حرف «باء» در جمله «و ما نرسل بالآیات» زایده باشد، و کلمه «آیات» مفعول جمله «نرسل» باشد، و معنا این باشد که ما آیات را نمی‌فرستیم، مگر برای تخویف و احتمال دوم، این که بای مصاحبه به معنای «بای فارسی» باشد. در این صورت مفعول جمله «نرسل» رسول تقدیری است و معنای آیه این است که ما هیچ پیغمبری را با آیات نمی‌فرستیم، مگر برای تخویف.

و اما این که گفتیم: خدا نخواست فوری آنان را عذاب کند، علت آن را خود خدای تعالی در جای دیگر توضیح داده و فرموده: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (۱) پس، از این آیه برمی‌آید که علت نفرستادن آیت و به دنبال تکذیب آن عذاب این نبوده که خدا نخواست آیت و معجزه‌ای بفرستد، بلکه علت این بوده که رسول خدا (ص) در بین آنان مانع فرستادن آیت بوده، همچنان که از آیه شریفه «وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنْ

(۱). انفال (۸): ۳۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۸۱

الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا» (۱) نیز همین معنا استفاده می‌شود.

از سوی دیگر فرموده:

وَمَا لَهُمْ آلًا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَفُونُونَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ. (۲)

و این آیات بعد از جنگ بدر نازل شد و این معنا را بیان می‌کند که از طرف کفار هیچ مانعی از نزول عذاب نیست، تنها مانع آن وجود رسول خدا (ص) در بین ایشان است. وقتی مانع برطرف شود، عذاب هم نازل می‌شود، همچنان که بعد از خارج شدن آن جناب از بین مشرکین قریش، خدای تعالی ایشان را در جنگ بدر به آن وضع عجیب از بین برد.

کوتاه سخن آنکه مانع از فرستادن آیات، تکذیب بود، هم در اُمّت‌های گذشته و هم در این اُمّت، چون مشرکین در خصیصه تکذیب مثل اُمّت‌های گذشته بودند و مانع از فرستادن عذاب، وجود رسول خدا (ص) بود. همین که مقتضی عذاب از قبیل سوت زدن و کف زدن موجود شد و یکی از دو رکن مانع که عبارت بود از وجود رسول خدا (ص) در بین آنان برطرف گردید، دیگر نه

مانعی برای فرستادن آیت و معجزه باقی ماند و نه مانعی برای فرستادن عذاب؛ چون بعد از تکذیب معجزه، و به خاطر مقتضیات عذاب که همان سوت و کف زدن و امثال آن بود، حجت بر آنان تمام گردید.

پس به طور خلاصه می‌گوییم: مفاد آیه شریفه «وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ...» (۳) یکی از دو احتمال است، یا این است که: مادامی که رسول

(۱). اسراء (۱۷): ۷۶.

(۲). انفال (۸): ۳۴ و ۳۵.

(۳). اسراء (۱۷): ۵۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۸۲

خدا (ص) در بین ایشان است، خدای تعالی از فرستادن معجزه امتناع می‌کند، که در این فرض آیه شریفه با فرستادن آیت «شق القمر» و «پیروزی بدر» و تأخیر عذاب تا آن جناب از میان آنان بیرون شود، منافاتی نداشته، و دلالتی بر امتناع از آن ندارد و چگونه ممکن است بر آن دلالت کند با این که خدای سبحان تصریح کرده به این که داستان بدر خود آیتی بوده، و کشته شدن کفار در آن واقعه هم عذابی بوده است.

یا این است که فرستادن آیت وقتی است که لغو نباشد، و اگر لغو بود خدای تعالی از فرستادن آن امتناع می‌نمود و چون کفار مکه مجبور و سرشته بر تکذیب بودند، برای آنان آیت و معجزه نخواهد فرستاد که در این هم آیه شریفه با فرستادن معجزه و تأخیر عذاب کفار تا بعد از هجرت رسول خدا (ص) منافاتی ندارد. چون در این فرض فرستادن آیت لغو نیست، بلکه فایده احقاق حق و ابطال باطل دارد. پس چه مانعی دارد که آیت شق القمر هم از آیات و معجزاتی باشد که خدا نازل کرده، و فایده‌اش این باشد که کفار را به جرم تکذیبشان عذاب کند، البته بعد از آنکه مانع عذاب برطرف شده باشد، یعنی رسول خدا (ص) از میان آنان بیرون رفته باشد، آن وقت ایشان را در جنگ بدر نابود کند.

و اما این که استدلال کردند به آیه «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» (۱)

بر این که هیچ معجزه‌ای به پیشنهاد مردم صورت نمی‌گیرد، در پاسخ می‌گوییم:

مفاد آیه شریفه این نیست که خدای سبحان نبوت رسول خدا (ص) را به وسیله معجزه تأیید نمی‌کند؛ چون مفاد آن، این است که بگو من از آنجا که یک بشر هستم که از ناحیه خدا فرستاده شده‌ام، از ناحیه خود قدرتی برای آوردن معجزه ندارم.

(۱). اسراء (۱۷): ۹۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۸۳

چون اگر مفاد آن انکار معجزات از رسول خدا (ص) باشد، انکار معجزه همه انبیاء هم خواهد بود؛ زیرا همه انبیای بشری رسول بودند و حال آنکه قرآن کریم در ضمن نقل داستان‌های انبیاء معجزاتی بسیار برای آنان اثبات کرده، و از همه آن معجزات روشن‌تر خود این آیه خودش را رد می‌کند، برای این که آیه شریفه یکی از آیات قرآن است که خود معجزه است و به بانگ بلند اعلام می‌کند، اگر قبول ندارید، یک آیه مثل آن بیاورید، پس چگونه ممکن است، این آیه معجزه را انکار کند، با این که خودش معجزه است؟

بلکه مفاد آیه این است که رسول خدا (ص) بشری است فرستاده شده، خودش از این جهت که بشر است، قادر بر هیچ چیز نیست تا چه رسد، به آوردن معجزه، تنها امر به دست خدای سبحان است، اگر بخواهد به دست او معجزه جاری می‌کند، و اگر نخواهد

نمی‌کند. همچنان که در جای دیگر فرموده:

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ «۱»

و نیز از قوم نوح حکایت کرده که گفتند:

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْنَا فَأَنْتَ أَكْثَرُ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ «۲»

و نیز فرموده:

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ * «۳»

آیات در این معنا بسیار است.

یکی دیگر از اعتراضاتی که به آیت شق القمر شده- به طوری که نقل

(۱). انعام (۶): ۱۰۹.

(۲). هود (۱۱): ۳۱-۳۲.

(۳). رعد (۱۳): ۳۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۸۴

شده- این است که اگر این طور می‌گویند، قرص ماه دونیم شده باشد، باید تمام مردم دنیا دیده باشند و رصد بندگان شرق و غرب عالم این حادثه را در رصدخانه خود ضبط کرده باشند؛ چون این از عجیب‌ترین آیات آسمانی است و تاریخ تا آنجا که در دست است و همچنین کتب علمی هیأت و نجوم که از اوضاع آسمانی بحث می‌کند، نظیری برای آن سراغ نمی‌دهد و قطعاً اگر چنین حادثه‌ای رخ داده بود اهل بحث کمال دقت و اعتنا را در شنیدن و نقل آن به کار می‌زدند و می‌بینیم که نه در تاریخ از آن خبری هست و نه در کتب علمی اثری.

بعضی هم پاسخی از این اعتراض داده‌اند که خلاصه‌اش از نظر خواننده می‌گذرد، گفته‌اند:

اولاً، ممکن است، مردم آن شب از این حادثه غفلت کرده باشند، چه بسیار حوادث جوی و زمینی رخ می‌دهد که مردم از آن غافلند، این طور نیست که هر حادثه‌ای رخ دهد، مردم بفهمند و آن را نزد خود محفوظ نگه داشته و سینه به سینه تا عصر ما باقی بماند.

ثانیاً، سرزمین حجاز و اطراف آن از شهرهای عرب‌نشین و غیره رصدخانه‌ای نداشتند تا حوادث جوی را ضبط کنند. رصدخانه‌هایی که در آن ایام بر فرض که بوده باشد در شرق در هند، و در مغرب در روم و یونان و غیره بوده، در حالی که تاریخ از وجود چنین رصدخانه‌هایی در این نواحی و در ایام وقوع حادثه هم خبر نداده و این جریان به طوری که در بعضی از روایات آمده در اوائل شب چهاردهم ذی الحجه سال ششم بعثت یعنی پنج سال قبل از هجرت اتفاق افتاده است.

علاوه بر این بلاد مغرب که اعتنایی به این گونه مسائل داشته‌اند (البته اگر در آن تاریخ چنین اعتنایی داشته بودند) با مگه اختلاف افق داشته‌اند، اختلاف زمانی زیادی که باعث می‌شد، آن بلاد جریان را نبینند. چون به طوری که در بعضی از روایات آمده قرص ماه در آن شب بدر بوده، و در حوالی غروب

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۸۵

خورشید و اوائل طلوع ماه اتفاق افتاده، و میان انشقاق ماه و دوباره متصل شدن آن زمانی اندک فاصله شده است، ممکن است، مردم آن بلاد وقتی متوجه ماه شده‌اند که اتصال یافته بوده است.

از این هم که بگذریم، ملت‌های غیر مسلمان یعنی اهل کلیسا و بت‌خانه را در امور دینی و مخصوصاً حوادثی که به نفع اسلام باشد،

متهم و مغرض می‌دانیم.

اعتراض سومی که به مسأله شق القمر شده این است که بعضی گفته‌اند: دو نیم شدن ماه به هیچ وجه ممکن نیست، مگر وقتی که جاذبه میان دو نیمه آن از بین برود و اگر از بین برود، دیگر ممکن نیست، دوباره به هم بچسبند؛ پس اگر انشقاقی اتفاق افتاده باشد، باید تا ابد به همان صورت باقی بماند.

جواب این اشکال این است که: قبول نداریم که چنین چیزی محال عقلی باشد. بله، ممکن است، محال عادی یعنی خارق عادت باشد و این محال بودن عادی اگر مانع از التیام بعد از انشقاق باشد، مانع از انشقاق قبل از التیام هم خواهد بود؛ به این معنا که از همان اول انشقاق صورت نمی‌گرفت و حال آنکه انشقاق به حسب فرض صورت گرفته، در حقیقت اساس این اعتراض انکار هر امر خارق العاده است، و گر نه کسی که خرق عادت را جایز و ممکن بداند، چنین اعتراضی نمی‌کند. «۱»

۳. نقض پیمان

تقریباً سه سال پس از آغاز محاصره مسلمانان در شعب ابو طالب، رسول خدا (ص) عمویش را خبر داد که موریانه همه نوشته‌های صحیفه را که محتوای آن ظلم و ستم، و بریدن پیوندهای خویشاوندی است؛ خورده، مگر جمله‌ای که اسم خداوند در آن آمده است.

(۱). المیزان (ترجمه فارسی)، ۱۹/۹۶-۱۰۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۸۶

ابو طالب همراه فرزندان هاشم از شعب بیرون آمد و به سراغ قریش رفت.

مشرکان گفتند: گرسنگی آنان را بیرون کرده است. به ابو طالب گفتند: ای ابو طالب؛ هنگام آن رسیده که عهد خویشاوندی را یادآوری و با قومت صلح کنی. ابو طالب گفت: برای کار خیری نزد شما آمده‌ام. هم اکنون عهدنامه خود را بیاورید. شاید گشایشی در آن پیدا کنیم. عهدنامه را آوردند. همچنان مهرها بر آن باقی بود. ابو طالب گفت: آیا چیزی از آن انکار می‌کنید؟ گفتند: نه، همان عهدنامه است. گفت: برادرزاده‌ام که هرگز به من دروغ نگفته، مرا خبر داد که خدا موریانه را بر آن گماشته و هرچه جز نام خدا در آن بوده، همه را خورده است. اگر سخنش راست باشد، آیا از ظلم و ستم بر ما دست می‌کشید؟ گفتند: دست برمی‌داریم و کاری نداریم. گفت: من هم اگر سخنش دروغ باشد، او را به شما می‌دهم تا بکشید. گفتند: ابو طالب؛ انصاف دادی. پس مهر عهدنامه شکسته شد، و دیدند که موریانه هر چه جز نام خدا در آن بوده، همه را خورده است. مسلمانان تکبیر گفتند و چهره بزرگان قریش درهم کشیده شد. ابو طالب گفت: آیا روشن شد، کدام یک از ما به سحر و جادو سزاوارتریم؟ در آن روز جمع زیادی از مردم مسلمان شدند، اما مشرکان به همین قانع نشدند، بلکه بر عنادشان افزوده شد و همچنان به مفاد عهدنامه پایبند ماندند تا این که گروهی از آنان محتوای آن را نقض کردند. از جمله: بنی هشام بن عمرو بن ربیع، زهیر بن امیه بن مغیره، مطعم بن عدی، ابو البختری بن هشام و زمعه بن اسود.

همه اینان رابطه نسبی با هاشم و مطلب داشتند. آنان در نقض صحیفه قریش سخن گفتند. ابو جهل: به معارضه برخاست، اما به او توجه نکردند. عهدنامه قریش پاره و عهد آن شکسته شد. بنی هاشم از شعب ابو طالب (ره) بیرون آمدند. «۱»

(۱). بنگرید: سیره ابن هشام، ۱۶/۲؛ دلائل النبوه، ۳۱۲/۲؛ تاریخ یعقوبی، ۳۱/۲؛ سیره دحلان،

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۸۷

۴. پس از نقض پیمان

رسول اکرم (ص) همچنان به ترویج و نشر دین و انجام رسالت خویش ادامه می‌داد. قریش نیز همواره در سر راه او مانع تراشی می‌کرد و با هر وسیله‌ای که در اختیار داشت، مردم را از جمع شدن در اطراف پیامبر (ص) و گوش دادن به سخنان او باز می‌داشت. رسول اکرم (ص) صبوری و شکیبایی پیش گرفت، نه کسل شد و نه دلتنگ. از این رو قریش در این ماجرا پیروز نشد و به نتیجه‌ای دست نیافت. حوادثی که در این مسیر روی داد، فراوان است. اگر بخواهیم همه را بررسی کنیم، بحث به درازا خواهد کشید، لذا چاره‌ای نداریم جز این که از آن در گذریم. البته این اقدام برای ما سخت دشوار است.

۵. نمایندگان نصارا

رسول خدا (ص) هنوز در مکه بود که نخستین گروه از خارج مکه و دقیقا از حبشه و به قولی از نجران به حضور آن حضرت رسیدند. این گروه از مردم نصارا بنا به گفته ابن اسحاق بیست مرد بودند. ارقام دیگری هم گفته‌اند. بوطی سرپرست این هیأت را جعفر بن ابی طالب (ره) می‌داند. «۱» از این نقل می‌توان فهمید که آنان در سال هفتم هجری به هنگام فتح خیبر، آن موقع که جعفر برای همیشه از حبشه برگشت، همراه او به حضور پیامبر (ص) رسیدند. در هر حال گفته می‌شود: مسیحیان در مسجد الحرام، رسول خدا (ص) را دیدند، با او سخن گفتند و پرسش کردند. مردم قریش نیز در پیرامون کعبه انجمن داشتند. هنگامی که رسول خدا (ص) آنان را به اسلام دعوت کرد، پذیرفتند و صادقانه ایمان آوردند. چون از نزد رسول خدا (ص) برخاستند، ابو جهل با گروهی از

۱/ ۱۳۷-۱۳۸؛ الکامل فی التاریخ، ۲/ ۸۸؛ البدایة و النهایة، ۳/ ۸۵-۸۶؛ سیره ابن کثیر، ۲/ ۴۴.

(۱). فقه السیره، ۱۲۶؛ مجمع البیان، ۷/ ۲۵۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۸۸

قریش سر راه بر ایشان گرفتند و گفتند: چه مردان بی‌خردی؛ مردم حبشه شما را برای رسیدگی و تحقیق امری فرستادند، اما شما بی‌درنگ دین خود را رها کردید و دعوت وی را تصدیق نمودید.

نمایندگان نصارا در پاسخ قریش گفتند: درود بر شما؛ ما شما را می‌شناسیم.

ما به کیش خود، شما به کیش خود؛ ما از این سعادت بر نمی‌گردیم. خداوند درباره آنان آیاتی نازل فرمود:

الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ... وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ. «۱»

کسانی که از قبل، کتاب (آسمانی) به ایشان داده‌ایم، آنان به قرآن می‌گروند ... و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی‌تابند و می‌گویند:

کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست. سلام بر شما؛ جویای (مصاحبت) نادانان نیستیم.

این واقعه طبعاً ضربه کوبنده‌ای بر پیکر قریش، برنامه‌ها و اهداف استکباری او بود. علی‌الخصوص اگر این هیأت از حبشه، آن هم به سرپرستی جعفر بن ابی طالب آمده باشد، بدان معنی خواهد بود که دعوت اسلامی راه خود را در دل انسان‌های مناطقی باز کرده که تحت سیطره، نفوذ و فرمانروایی قریش نیست.

از سوی دیگر این حادثه هشدار می‌داد که قریش برای انجام اقدامات فوری پیش از آنکه فرصت از دست برود اما با وجود حمایت و

دفاع ابو طالب، بنی هاشم و بنی مطلب از محمّد (ص) چگونه و چه زمان خواهند توانست اقدامات کوبنده و ثمربخشی بر او وارد کنند؟ باید در انتظار نشست.

(۱). قصص (۲۸): ۵۲-۵۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۸۹

فصل سوم ابو طالب، مؤمن قریش

۱. دورانیشی و ایمان ابو طالب

مطالعه و بررسی حوادث پیش از هجرت پیامبر اکرم (ص) گویای ده‌ها شاهد و دلیل بر دورانیشی ابو طالب (ره) است. بهترین شهادتی که الآن می‌توانیم بیان کنیم، نکته‌ای است که اندکی پیش در بحث نقض پیمان قریش آوردیم. دیدیم که ابو طالب از آنان خواست تا صحیفه را بیاورند و چنین وانمود کرد که ممکن است، بین آنان صلح و سازشی برقرار شود. به کارگیری این شیوه برای آن بود که صحیفه باز نشود، مگر علنی چنان که همگان ببینند و نیز آنان را برای رو به رو شدن با یک حادثه بزرگ ناگهانی آماده سازد و راه را برای یک انتخاب منطقی فرا روی قریش هموار نماید تا این حقیقت را به آسانی بپذیرند و به آن، ملتزم شوند. به خصوص هنگامی که ابو طالب (ره) توانست از آنان برای تحقق هدف خویش وعده بگیرد و آنان را در مقابل شرافت سخن قرار دهد. این اقدام زیرکانه وی بر پایه قواعد شرافت و رعایت احترام خویش و بر حسب معیارهایی بود که بر اساس آن رفتار می‌کردند.

ابو طالب (ره) در این راه تا حدود زیادی موفق شد. چنان که مردم فریاد

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۹۰

برآوردند: ابو طالب؛ با ما از در انصاف درآمده.

از متونی که تقدیم داشتیم، یک حقیقت دیگر هم روشن می‌شود. این حقیقت دارای اهمیت و بازتاب‌های خاص خود است و دلالت دارد بر میزان اعتماد ابو طالب به راست‌گویی و صداقت پیامبر (ص) و درستی راه و حقانیت آیینی که آورده است. چنان که از اتهام کهنات و جادوگری برای برادرزاده‌اش به شدت رنج می‌برد و آن را یک افترای آشکار در حق او می‌دانست. از این رو فرصت به دست آمده را برای بیان اشتباه اندیشه و بی‌پایگی پندارشان غنیمت شمرد و خطاب به قریش گفت: «آیا روشن شد، کدام یک از ما به سحر و جادو سزاوارتریم؟» نتیجه این موضع‌گیری حکیمانه و دورانیشی ابو طالب (ره) آن شد که به سبب معجزه پیامبر (ص) شمار زیادی از مردم قریش در آن روز مسلمان شدند.

۲. مواضع ابو طالب (ره)

ابو طالب مرد بزرگ مکه حامی و یاور پیامبر (ص) از دوران کودکی است و اینک نیز با دست و زبان از او حمایت می‌کند و در راه دفاع از جان، دین و آیین وی به رویارویی مشکلات بزرگ و مشقت‌های طاقت فرسا رفته است تا آنجا که بتواند فرصت لازم برای گسترش و ترویج اسلام را برای او فراهم آورد.

ابو طالب، پیامبر (ص) را بر همه فرزندان خود مقدم داشت و چنان که می‌گویند: خود وی، او را به توصیه بحیرای راهب از بصری به مکه بازگرداند تا مبادا قوم شرور یهود به او دست پیدا کنند.

آری، ابو طالب دشمنی قریش را پذیرفت و رنج فقر و گرسنگی را بر خود هموار کرد، چنان که در راه فرزند برادرش انزوای اجتماعی را تجربه کرد و با چشم خود دید که چگونه کودکان بنی هاشم از گرسنگی ناله می‌کنند و برگ درختان می‌خورند. او به صراحت اعلام کرد که آمادگی دارد، در جنگ

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۹۱

کوبنده‌ای که تر و خشک را با هم از بین برد، فرو رود، امّا محمّد را تحویل آنان ندهد و او را از دعوت به سوی خداوند متعال باز ندارد و حد اقل چنین درخواستی از او نداشته باشد.

قریش شکمه شتر بر روی پیامبر (ص) انداختند، نزد ابو طالب آمد. عمو در حمایت جانانه از برادرزاده موضعی کوبنده در برابر جباران و فراعنه قریش اتخاذ کرد. شمشیر به دست گرفت و به برادرش حمزه دستور داد که شکمه را بردارد. با هم، آهنگ قریش کردند، چون او را دیدند، خشونت را در سیمایش احساس کردند. پس به حمزه فرمود که سیل تک تک آنان را با شکمه شتر آلوده سازد. حمزه چنین کرد. «۱»

بنا به گزارش دیگری، ابو طالب خویشان خود را فراخواند و فرمان داد که سلاح خویش را بگیرند. هنگامی که قریش او را دیدند، خواستند پراکنده شوند، ابو طالب به آن‌ها گفت:

به خدای این خانه قسم؛ هیچ یک از شما از جای بر نخواهد خاست، و الا گردنش را با همین شمشیر خواهم زد. سپس بینی فردی را که آن عمل زشت را با پیامبر (ص) انجام داده بود، چنان به هم فشرد که خون آمد. او پسر زبیری بود. سپس دستور داد تا خون و کثافات را بر سر و رویش مالیدند. «۲»

ابو طالب در شعب، خودش از پیامبر (ص) پاسداری و محافظت می‌کرد.

بدین منظور شب‌ها که همگان در بستر آرمیده بودند، جایش را عوض می‌کرد و فرزندش علی (ع) را به جای او می‌گذاشت تا اگر اتفاقی بیفتد، برای فرزندش باشد نه محمّد. او به همین مناسبت ابیات رسایی خطاب به علی (ع)

(۱). الکافی، ۱/ ۴۴۹؛ منیة الراغب، ۷۵؛ سیره حلبی، ۱/ ۲۹۱-۲۹۲؛ بحار الانوار، ۱۸/ ۲۰۹.

(۲). بنگرید: الغدير، ۷/ ۳۸۸؛ ۸/ ۳-۴؛ ابو طالب مؤمن قریش، ثمرات الاوراق، ۲۸۵-۲۸۶؛ نزهة المجالس، ۲/ ۱۲۲؛ الجامع لاحکام القرآن، ۶/ ۴۰۵؛ تاریخ یعقوبی، ۲/ ۲۴-۲۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۹۲

سروده است. علی (ع) نیز در پاسخ پدر چنین سروده‌هایی خطاب به او دارد. «۱»

ابو طالب گاهی قریش را با ملایمت از پیامبر (ص) دور می‌کرد و گاهی با خشونت. او برای تحریک عواطف و احساسات، و دور ساختن غائله، شعرهای سیاسی می‌سرود و فضا را برای اعتلای کلمه خداوند، و گسترش دین و حمایت از پیروان رسول خدا (ص) آماده می‌کرد.

یک بار پیامبر (ص) را گم کرد، هرچه گشت او را نیافت. پس بنی هاشم را جمع، و آنان را مسلّح کرد. او قصد داشت، اگر ثابت شود، اتفاقی برای محمّد (ص) پیش آمده هر یک از آنان را در کنار یکی از بزرگان قریش قرار دهد تا او را بکشد.

همه این تلاش‌ها و موضع‌گیری‌های جوان مردانه ابو طالب برای دفاع از پیامبر اکرم (ص)، یاری و اعتلای کلمه خداوند و بالا بردن منزلت دین بود.

روشن است که برشمردن همه مواضع و فداکاریهای ارزشمند و عظیم ابو طالب نیاز به وقت دراز، و تلاش جداگانه دارد. در اینجا به همین اندازه بسنده می‌کنیم و اقرار داریم که حق مطلب را چنان که باید و شاید ادا نکرده‌ایم. در پی به گوشه‌ای از انبوه بی‌شمار

فداکاریهای جانانه ابو طالب در راه دفاع از پیامبر (ص) و مسلمانی اشاره می‌کنیم.

۳. فداکاریهای ابو طالب (ره)

از آنچه گذشت روشن شد که ابو طالب، بزرگ مکه آمادگی داشت تا
۱. از موقعیت خود در میان قوم دست بردارد و در وضعیتی کاملاً مخالف

(۱). مناقب آل ابی طالب، ۱- ۶۴- ۶۵؛ اسنی المطالب، ۲۱؛ دلائل النبوه، ۲/ ۳۱۲؛ الغدير، ۷/ ۳۵۷- ۳۵۸؛ ۸/ ۳- ۴؛ سیره حلبی، ۱/ ۳۴۲؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۲/ ۳۱۲؛ تاریخ الاسلام (ذهبی)، ۲/ ۱۴۰- ۱۴۱؛ ابو طالب مؤمن قریش، ۱۹۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۹۳

آن یعنی عداوت و دشمنی با خویشاوندان، مردم شهر و حتی همه دنیا قرار گیرد. وی کاملاً آماده بود تا به خاطر پیامبر (ص) از شهر و دیارش تبعید شود، در انزوای سیاسی و اجتماعی قرار گیرد، اما هرگز تسلیم فشارهای گوناگون قریش نشود.

۲. برای دفاع و حمایت از برادرزاده و دین او به گرسنگی، فقر و محاصره اقتصادی تن دهد و حتی اموال و اندوخته‌های خود را در راه دین صرف نماید.

۳. در صورت لزوم خویشان را درگیر معرکه جنگی کوبنده و ویران‌گر سازد که چه بسا به نابودی خاندان بنی هاشم و دشمنان آنان منتهی خواهد شد.

۴. کوچک‌ترین فرزندش، علی (ع) را قربانی کند و فدای پیامبرش سازد.

چنان که غم غربت فرزند دیگرش، جعفر را به دوش می‌کشید که در راه دین و حفظ جان مسلمانان بی‌پناه به حبشه هجرت کرد.

۵. با دست و زبان خود جهاد کند و همه امکانات مادی و معنوی خویش را در این راه به کار گیرد و در راه دفاع از دین، از تحمل مشکلات و سختی‌ها پروایی نداشته باشد و همه توان خویش را برای حفظ و حمایت آن به کار گیرد.

لازم می‌دانیم، در اینجا به یک پرسش که از سوی برخی مغرضان مطرح می‌شود، پاسخ دهیم. پرسش این است: چرا فداکاریهای ابو طالب در دفاع از پیامبر (ص) و آیین مسلمانی برخاسته از حمیت نسبی و قبیله‌ای و انگیزه‌های عاطفی و احساسی نباشد؟ آیا فکر نمی‌کنید، بر اساس انگیزه «دوستی طبیعی» باشد؟ «۱»

در پاسخ به این پرسش مغرضانه به چند نکته اشاره می‌کنیم؛

۱. دلایل قاطع بر ایمان ابو طالب (ع) در دست داریم خصوصاً اشعار و

(۱). تفسیر ابن کثیر، ۳/ ۳۹۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۹۴

سخنان صریح خود وی در کنار گفته‌های پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) به روشنی ثابت می‌کند که چنین انگیزه‌هایی در موضع‌گیری‌ها و فداکاریهای جانانه وی جایی نداشت.

۲. اگر محمّد برادرزاده ابو طالب است، علی فرزند خود اوست. اگر عاطفه نسبی انگیزه او در این راه بود، پس چرا فرزندش را به اختیار خود در راه برادرزاده‌اش فدا می‌کند. در حالی که به اندازه کافی درباره عواقب این کار اندیشه، تأمل و تدبّر کرده است؟ چرا راضی می‌شود که اگر کسی کشته شود، پسرش باشد نه برادرزاده‌اش؟ آیا خردمندانه است که ابو طالب به طور طبیعی فرزند برادرش را بیشتر از فرزند و جگر گوشه خودش دوست بدارد؟

۳. اگر حمیت قبیله‌ای و رابطه نسبی انگیزه و عامل مواضع ابو طالب بود، چرا ابو لهب را بر آن نداشت که همانند ابو طالب موضع گیری کند؟ برعکس می‌بینیم وی از سرسخت‌ترین و جسورترین دشمنان رسول خدا (ص) بود و بیش از همه در اذیت و آزار برادرزاده‌اش می‌کوشید!

به علاوه هر چند سایر بنی هاشم همراه پیامبر (ص) وارد شعب ابو طالب شدند، اما فداکاریهای آنان یک دهم فداکاریهای ابو طالب نمی‌شد. همچنان که همین موضع گیری آنان تحت تأثیر و نفوذ، و پافشاری ابو طالب بود و بس. بدین ترتیب روشن می‌شود که حمیت دینی از حمیت نسبی بسی قوی‌تر است. از این رو شماری از مسلمانان را می‌بینیم که آمادگی خود را برای قتل پدران و فرزندان خویش در راه دین و ایمان به صراحت اعلام کرده‌اند. فی المثل عبد الله بن عبد الله بن ابی از رسول خدا (ص) اجازه خواست که پدر خودش را بکشد. «۱» در جنگ صفین نیز برادر از برادر دست برنمی‌داشت تا این که امیر المؤمنین علی (ع) به او اجازه فرمود که برادرش را رها سازد. «۲» شواهد

(۱). الصافی، ۵/ ۱۸۰؛ سیره حلبی، ۲/ ۶۴؛ الدر المنثور، ۶/ ۲۴؛ الاصابه، ۲/ ۳۳۶.

(۲). وقعه صفین، ۲۷۱-۲۷۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۹۵

فراوان دیگری نیز در این باره هست.

۴. اگر ابو طالب این فداکاری‌ها را برای رسیدن به مال و ثروت، مقام و موقعیت دنیایی انجام می‌داد، لازم بود که برادرزاده‌اش را فدای فرزند خودش کند و هم او را در راه خانواده خویش قربانی سازد، زیرا با این کار می‌توانست به همه چیز دنیا برسد. در حالی که ابو طالب همه چیز را فدای محمد (ص) کرد.

چنان که احتمال داشت خودش نیز همراه او نابود شود. چنین اقداماتی به هیچ وجه در منطق مصالح دنیایی پذیرفتنی نیست.

۵. حمیت قبیله‌ای- اگر هم باشد- فقط در حدود مصالح قبیله‌ای و حفظ شئونات و آینده قبیله تأثیر می‌گذارد، اما هرگاه این حمیت عامل نابودی و از هم‌پاشیدگی قبیله و به هدر رفتن منافع و مصالح آن و به خطر انداختن آینده قبیله و افراد آن باشد، هرگز مجال بروز نخواهد یافت و احدی از خردمندان جهان چنین اقداماتی را نخواهند پذیرفت.

بدین ترتیب روشن می‌شود که نمی‌توانیم موضع گیری‌های حکیمانه و فداکاریهای جانانه ابو طالب (ع) را تفسیر کنیم، مگر بر پایه انگیزه‌های عقیدتی و ایمان راسخ که انسان را بر آن می‌دارد تا هرچه دارد در راه دین و عقیده خود بذل و بخشش نماید. درود و سلام بر تو ای ابو طالب؛ ای پدر مردان؛ ای قافله سالار فداکاری و ایثار در راه حق و دین؛ رحمت و برکات خداوند گاری بر روح جاودان تو باد؛

۴. در فراق ابو طالب و خدیجه

ابو طالب، فدایی بزرگ حق و حقیقت در سال دهم بعثت رحلت کرد.

پیامبر اکرم (ص) با رحلت جان‌گداز وی، پشتیبانی قوی، و عزیزی با وفا را از دست داد. آری، چنان که گذشت، ابو طالب (ره) حامی و مدافع پیامبر (ص) و

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۹۶

دین و رسالت او بود.

پس از مدتی کوتاه- گفته‌اند: سه روز، یا حدود یک ماه «۱»- امّ المؤمنین خدیجه در گذشت. او برترین، نیکوترین و

خوش اخلاق‌ترین همسران پیامبر (ص) بود. یکی از زنان پیامبر (ص) به رغم این که هرگز با خدیجه در خانه پیامبر (ص) نبود، اما همواره حسادت و غیرت شدیدی نسبت به او داشت.

پیامبر اکرم (ص) سال دهم بعثت را به خاطر درگذشت ابو طالب و خدیجه، عام الحزن؛ سال اندوه نام گذاری کرد. این نام گذاری، این بیان گر خدمات شایسته و فداکاریهای بی‌مانند آن دو در راه دین و حمایت از پیامبر اکرم (ص) است.

بدیهی است، علاقه و حزن نسبت به این دو یار فداکار ناشی از مصلحت شخصی و عواطف خویشاوندی نبود، او فقط برای خدا و در راه خدا دوست می‌داشت و بس. او نه بدان جهت که یکی همسر او بوده است و دیگری عمویش، بلکه از این جهت از فقدان و فراق آن دو اندوهگین است که در آنان ایمان قوی، استقامت و پایداری در دین، و فداکاری و جان بازی در راه عقیده و خدا را احساس می‌کرد. رسول خدا (ص) هنگامی که حادثه درگذشت آنان را عزای عمومی اعلام می‌کند، در حقیقت به همین نکته اشاره دارد. آنجا که فرمود:

دو مصیبت بر این امت وارد شده، من نمی‌دانم بر کدام یک، بیشتر شیون کنم. «۲»

(۱). سیره حلبی، ۱/ ۳۶۴؛ التنبیه و الاشراف، ۲۰۰؛ البدایه و النهایه، ۳/ ۱۲۷؛ سیره ابن کثیر، ۲/ ۱۳۲؛ تاریخ یعقوبی، ۲/ ۳۵.

(۲). روضه الواعظین، ۱۳۸؛ اوائل المقالات، ۱۳؛ الطرائف، ۲۹۸؛ شرح نهج البلاغه، ۴/ ۱۶۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۹۷

ایمان ابو طالب از نظر اهل بیت (ع) و شیعه آنان از مسلمات شمرده می‌شود، و احدی از آنان در این باره ذره‌ای تردید ندارد. حتی شماری از روایات شیعه او را از اوصیاء شمرده که نور جبینش در قیامت، همه نورها را در خواهد نوردید مگر نور پیامبر (ص)، ائمه و مادرشان فاطمه (س) را. «۱»

درباره ایمان ابو طالب کتاب‌های فراوانی از سوی عالمان شیعه و دانشمندان اهل سنت نوشته شده است. برخی از آن‌ها در کتاب: الذریعه الی تصانیف الشیعه، ۲/ ۵۱۰-۵۱۴، ذکر شده است. از آن جمله است: بغیة الطالب لایمان ابی طالب و حسن خاتمه، تألیف جلال الدین سیوطی؛ اسنی المطالب فی نجاه ابی طالب، نوشته مفتی شافعی مکه: سید احمد بن زینی دحلان؛ ایمان ابی طالب تألیف شیخ مفید؛ ابو طالب مؤمن قریش، تألیف عبد الله خنیزی.

علماء امینی (ره) ایمان ابو طالب را از جماعتی از علمای اهل سنت نقل کرده است. «۲» آنان ضمن اثبات ایمان وی، کتاب‌هایی نیز در این باره نوشته‌اند.

از جمله می‌توان از این افراد نام برد: برزنجی، اجهوری، اسکافی، ابو القاسم بلخی، ابن وحشی، تلمسانی، شعرانی، سبط ابن جوزی، قرطبی، سبکی، ابو طاهر، سیوطی و دیگران.

شماری از این عالمان سنی مذهب همچون ابن وحشی، اجهوری و تلمسانی حکم کرده‌اند که دشمن ابو طالب کافر است یا هر که از او به زشتی یاد کند، کافر است. «۳»

راجع به اشعار ابو طالب که به ایمان و اسلام وی صراحت کامل دارد، در جلد هفتم کتاب شریف الغدیر صص ۳۳-۳۸۴ به تفصیل بحث شده است و

(۱). الغدیر، ۷/ ۳۸۹.

(۲). بنگرید: الغدیر، ج ۷ و ۸.

(۳). همان، ۷/ ۳۸۲-۳۸۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۹۸

سپس چهل حدیث درباره ایمان و فضائل آن بزرگوار از کتب معروف و معتبر نقل و آنگاه نوزده نفر از بزرگان دانشمندان اسلامی که در این مسأله به تحقیق و تفصیل بحث کرده و درباره آن کتاب تألیف کرده‌اند، معرفی شده‌اند. در خاتمه این جلد نمونه‌هایی از اشعار شاعران شیعه در مدح ابو طالب آمده است (صص ۳۸۵-۴۰۹). در اوایل جلد هشتم از شبهات مخالفان و معاندان با تحقیق و استناد به مدارک جواب داده شده است. دیوان ابو طالب (ع) را ابو نعیم علی بن حمزه لغوی در سیسیل جمع‌آوری و از جمعی از دانشمندان و مشایخ شیعه و سنی روایت کرده است. «۱»

درباره ایمان ابو طالب به جلد سوم کتاب: الصحيح من سيرة النبي الاعظم (ص) صص ۲۲۵-۲۵۹ مراجعه کنید. در این کتاب به نحو شایسته و گسترده در این باره بحث و بررسی شده است.

(۱). بنگرید: تاریخ پیامبر اسلام، ۱۳۴-۱۳۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۳۹۹

فصل چهارم هجرت به طائف

۱. در جستجوی پناهگاه

دیدیم که رسول اکرم (ص) با رحلت ابو طالب یآوری قوی و قدرتمند را از دست داد. ابو طالب با دست و زبان و شعر و فرزندان خانواده و خاندان و همه امکانات و توانمندی‌های خود از پیامبر (ص) و دعوت الهی او جانانه حمایت و دفاع کرد و مال و ثروت و موقعیت و منزلت و روابط اجتماعی خویش را در این راه فدا ساخت. قریش گمان می‌کرد که پیامبر (ص) با وفات حامی بزرگ خود، در عزم و اراده خویش برای تداوم راه و دعوت سست خواهد شد. از این رو پس از وفات بزرگ مکه، گستاخی خویش را به نهایت رساندند و انواع آزار و اذیت‌هایی را که در زمان ابو طالب از انجام آن عاجز و ناتوان بودند، در حق حضرت روا داشتند. قریش فرصت را برای انتقام‌جویی و کینه‌کشی و فروریختن جام خشم خویش بر سر پیامبر (ص) که او را باعث مشکلات و گرفتاری‌های خود می‌دانست؛ مناسب دید.

پیامبر اکرم (ص) دریافت که دعوت اسلامی با فشارهای قوی مواجه است.

این فشارها که از سوی قریش اعمال می‌شد، مانع عمده بر سر راه گسترش اسلام و ورود دیگران به حوزه مسلمانی بود. چه تازه مسلمانان جز عذاب و

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۰۰

شکنجه، و اهانت و تحقیر چیزی نمی‌دیدند. بنابراین انگیزه کافی برای گرایش به اسلام فراهم نبود. بالا-تر این که امکان داشت، آنچه پیامبر (ص) با سختی و مجاهدت فراوان به دست آورده، با خطرهایی مواجه شود که چه بسا توان مقابله با آن را نداشته، عبور موفقیت‌آمیز از آن ممکن نباشد.

از این رو تحرک جدیدی لازم بود تا جنب و جوش تازه‌ای در رگ‌های دعوت اسلامی دمیده آن را برای مقابله و مواجهه با خطرهای احتمالی توانمندتر سازد و بیش از پیش فعال نماید.

حال که مانند پیامبر (ص) در مکه- اگر خطری برای دعوت اسلامی نداشته باشد- لااقل به معنی جمود و ایستایی نهضت خواهد بود؛ طبیعی است که آن حضرت به دنبال جایگاه دیگری برآید تا در آنجا به دور از آزار و اذیت، و مکر و توطئه قریش، آزادی

جنبش و دعوت اسلامی فراهم باشد و مسلمانان پیش از آنکه مأیوس و نومید شوند، و در مقابل فشارهای مداوم مشرکان مکه از پای در آیند؛ در پایگاه جدید، به دور از آزار و اذیت‌های گوناگون قریش نفس راحتی بکشند. این دلایل بود که پیامبر اکرم (ص) را بر آن داشت تا به طائف مهاجرت کند.

۲. هجرت به طائف در کلام موزخان

اشاره

پیامبر اکرم (ص) پس از صدور اذن الهی برای خروج از مکه، همراه علی (ع) «۱» یا زید بن حارثه یا همراه هر دو «۲» چند روز مانده به آخر شوال سال دهم بعثت به طائف سفر رفت. آن حضرت ده روز در طائف ماند و مطابق برخی اقوال یک ماه؛ در این

(۱). سیره المصطفی، ۲۲۱-۲۲۲؛ شرح نهج البلاغه، ۹۷/۱۴.

(۲). شرح نهج البلاغه، ۱۲۷/۴؛ سیره المصطفی، ۲۲۱-۲۲۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۰۱

مدت با یکایک اشراف ثقیف سخن گفت، اما هیچ یک به او پاسخ مثبت ندادند، بلکه بر جوانان خویش ترسیدند و از او خواستند تا از شهرشان بیرون رود و سفیهان خود را وادار کردند تا در دو صف بر سر راه حضرت نشستند و او را سنگباران کردند. علی (ع) از پیامبر (ص) دفاع می‌کرد. چنان که سر او یا زید بن حارثه شکست.

می‌گویند: رسول خدا (ص) به سایه باغی از آن عتبه و شیبه فرزندان ربیع پناه برد و در گوشه‌ای نشست. پسران ربیع که خستگی پیامبر (ص) را دیدند، عواطف و احساساتشان برانگیخته شد و با غلام نصرانی خود، عدّاس که از مردم نینوا بود، مقداری انگور برای وی فرستادند. عدّاس انگور را پیش حضرت گذاشت. موقعی که پیامبر (ص) خواست انگور را بخورد، بسم الله الرحمن الرحیم گفت. عدّاس تعجب کرد که کسی در این منطقه نام خدای را بر زبان آورد. بین آن دو سخنانی ردّ و بدل شد و در نهایت به مسلمانی غلام نصرانی انجامید. یکی از برادران به دیگری گفت: غلامت را تباه کرد.

پیامبر (ص) عازم مکه شد، اما دشمنانش خود را برای آزار و اذیت‌های بی‌سابقه آماده کرده بودند. با این حال پیامبر (ص) برای رویارویی با همه احتمالات ممکن آماده بود. چه به همراه خود گفت: خداوند از مشکلاتی که می‌بینی، راه خروج و گشایشی قرار داده است. او دینش را نصرت خواهد داد و از پیامبرش حمایت خواهد کرد.

پیامبر (ص) از اخنس بن شریق درخواست پناهندگی کرد تا بتواند وارد مکه شود، اما اخنس با این استدلال که هم پیمان قریش است، به او پناه نداد.

سپس از سهیل بن عمرو درخواست پناهندگی کرد. او نیز به دلیل این که از طایفه بنی عامر بود، علیه بنی کعب پناهندگی نداد. بدین ترتیب پیامبر (ص) در پناه مطعم بن عدی وارد مکه شد که خود و همراهانش برای حمایت از آن حضرت مسلح شده بودند. قریش پناهندگی مطعم را پذیرفت.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۰۲

برخی گویند: پیامبر (ص) به محض ورود به مکه در همان روز نخست پناهندگی مطعم را رد کرد. دیگران گفته‌اند: مدتی در پناه وی به سر برد.

می‌گویند: پس از درگذشت ابو طالب، پیامبر (ص) سفرهایی به میان قبایل بنی صعصعه و بنی شیبان داشت، اما نتوانست حمایت آنان را جلب کند. «۱»

لازم می‌دانیم چند مطلب را در این باره توضیح دهیم؛

أ. عدّاس

ما، درباره نقش عدّاس و خوردن انگور اهدایی فرزندان ربیعہ تردید داریم.

زیرا

۱. پیامبر (ص) هدیه مشرک را نمی‌پذیرفت تا نیاز به جبران داشته باشد.
۲. حال چگونه هدیه فرزندان مشرک ربیعہ را پذیرفت و حاضر شد وامدار آنان باشد؟
۳. به تصریح این روایت، عدّاس مسلمان شد. در حالی که برخی تأکید دارند که پیامبر (ص) محزون از طائف برگشت و حتی یک زن یا مرد به او ایمان نیاورد. «۲» مگر این که بگویند: منظور زنان و مردان آزاد بود یا کسی از مردم بومی و اهالی منطقه به او ایمان نیاورد.
۴. ده سال از دعوت رسول اکرم (ص) می‌گذشت و آوازه آن، به سایر مناطق رسیده بود و همگان درباره آن سخن می‌گفتند. چنان که خود آن حضرت ده روز یا یک ماه کامل در طائف به سر برد و مردم را به آیین مسلمانی دعوت کرد. حال چگونه عدّاس از یاد نام خدا در این سرزمین شگفت زده شد؟

(۱). شرح نهج البلاغه، ۴/ ۱۲۶.

(۲). بنگرید: الطبقات الکبری، ۱/ ۱۴۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۰۳

ب. پناهندگی

ما، درباره پذیرش پناهندگی مطعم از سوی پیامبر (ص) تردید داریم. زیرا ۱. پیش از این دیدیم که پیامبر اکرم (ص) نمی‌پذیرفت که مشرکی را بر او حقی باشد و آن حضرت وامدار احدی از مشرکان باشد.

۲. پیامبر (ص) در این زمان پنجاه سال سن داشت. حال چگونه نمی‌دانست که همپیمان بر ضدّ متحد خود پناهندگی نمی‌دهد؟

۳. آیا این کار نزدیکی به ستمگران و تمایل به ظالمان و غیر مسلمانان نبود که خداوند در قرآن کریم به شدّت از آن نهی فرموده است:

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبَعَ دِينَكُمْ. «۱»

جز به کسی که دین شما را پیروی کند، ایمان نیاورید.

وَلَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ. «۲»

و به کسانی که ستم کرده‌اند، متمایل نشوید که آتش دوزخ به شما می‌رسد.

۴. عثمان بن مظعون پناهندگی ولید بن مغیره را به منظور همدردی با یارانش رد کرد. آیا معقول است که پیامبر اکرم (ص) در این موضوع از پسر مظعون کمتر باشد؟ چرا هنگامی که پناهندگی مطعم را خصوصاً مطابق یکی از اقوال در همان روز نخست ورود به

مگه، رد کرد، از آزار و اذیت قریش نترسید؟ اگر پذیرش این پناهندگی خیالی به خاطر ترس پیامبر (ص) از جانش بود، باید دانست که حضرت اطمینان داشت قریش قدرت انجام چنین اقدام جنایت کارانه‌ای را ندارد. علاوه بر این مگر خاندان بنی هاشم در آن زمان کجا بودند که از بزرگ و آقای خود حمایت کنند تا نیاز به اخذ پناهندگی از دیگری

(۱). آل عمران (۳): ۷۳.

(۲). هود (۱۱): ۱۱۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۰۴

نباشد؟ مگر حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا کجا بود؟

ج. موقعیت طائف

مردم طائف با مکه و مناطق همجوار روابط بازرگانی و اقتصادی داشتند. آنان عمده‌ترین محصولات خود را که میوه بود، به مکه و دیگر مناطق اطراف صادر می‌کردند. از این رو سرنوشت خود را از نظر اقتصادی و اجتماعی با دیگران مرتبط می‌دانستند و تلاش می‌کردند هر چه بیشتر به آنان نزدیک شوند و دوستی و رضایت آن‌ها را به دست آورند تا مبادا همانند بنی هاشم در فشار اجتماعی یا محاصره اقتصادی قرار نگیرند. اهالی طائف در این باره بیش از همه، از مردم مکه بیم داشتند که بازار اصلی تولیدات آنان بود.

از سوی دیگر یکی از بت‌های مهم و مشهور عرب به نام لالت در شهر طائف قرار داشت و مردم عرب برای زیارت آن به طائف می‌آمدند. «۱» بنابراین مرکزیت دینی هم در میان عرب داشت و اهالی می‌کوشیدند تا به هرگونه‌ای آن را حفظ کنند. اینک می‌توانیم راز برخورد خشن مردم طائف را با پیامبر اکرم (ص) به خوبی فهم کنیم که چرا سعی داشتند، هر چه زودتر آن حضرت را از شهر خود بیرون کنند.

مردم طایف که عروۀ بن مسعود، مبلغ اسلام را کشتند تا سال‌های پایانی زندگی پیامبر (ص) مسلمان نشدند. چنان که در جای خود خواهیم آورد، در سال نهم هجری با فرستادن هیأتی به حضور رسول خدا (ص) مسلمان شدند. «۲»

(۱). الاصلنام، ۱۶؛ سیره دحلان، ۳/ ۱۱؛ تاریخ الخميس، ۲/ ۱۳۵.

(۲). بنگرید: الکامل فی التاريخ، ۲/ ۲۸۳؛ تاریخ الخميس، ۲/ ۱۳۵؛ سیره ابن هشام، ۴/ ۱۸۳؛ سیره دحلان، ۳/ ۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۰۵

د. نتایج سفر

بر خلاف پندار برخی که ممکن است گمان برند سفر پیامبر (ص) به طائف بی‌ثمر بود، ما معتقدیم که تأثیرات ایجابی و مثبتی بر ذهن کسانی گذاشت که رسول خدا (ص) با آنان دیدار و گفتگو کرد. البته نتیجه مطلوب و مورد نظر در آینده تحقق یافت، زیرا فضا را برای گرایش قبیله ثقیف به اسلام آماده ساخت.

این قبیله وقتی شوکت اسلام و مسلمانان را دید، بدون این که تحت تأثیر فشارهای اقتصادی و اجتماعی مناطق اطراف خصوصاً قریش قرار گیرد و از این بابت واهمه‌ای داشته باشد، با اعزام نمایندگان به مدینه، اظهار مسلمانی کرد.

از این گذشته سفر پیامبر (ص) به طائف شایعات دروغ قریش که او را به جنون و جادو متهم می‌کردند، خنثی کرد و مردم از نزدیک شخصیت و ویژگی‌های بارز او را به عیان نظاره کردند.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۰۷

فصل پنجم دعوت قبایل و بیعت عقبه

۱. خشک‌سالی و دعای پیغمبر (ص)

فشارهای سخت و توان‌فرسایی که در آن روزهای غم‌انگیز بر پیامبر اکرم (ص) وارد می‌شد، موضع‌گیری منفی قبیله ثقیف و گستاخی قریش در آزار و اذیت رسول خدا (ص)، پیامبر رحمت را چنان در تنگنا قرار داد که لب به نفرین گشود. خشک‌سالی سخت و سهمگینی مردم مکه را در تنگنا قرار داد.

چنان که به خوردن گوشت سگ و مردار، خون و پوست خشکیده، استخوان‌های سوخته و گوشت مردگان زیر خاک روی آوردند و مادران، فرزندان و گوشه خود را برای سدّ جوع توان فرسا خوردند.

با آمدن سال یازدهم، ابو سفیان به پیامبر (ص) پناه آورد و گفت: ای محمد؛ تو خود بر پیوندهای خویشاوندی تأکید نموده‌ای. قوم و قبیله تو از گرسنگی هلاک شدند. اینک برایشان دعا کن. پس رسول خدا (ص) دعا فرمود. با دعای آن حضرت، عذاب و رنج طاقت‌فرسای مردم برطرف شد. خداوند فرمود:

إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿۱﴾

(۱). دخان (۴۴): ۱۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۰۸

ما این عذاب را اندکی از شما برمی‌داریم (ولی) شما در حقیقت باز از سر می‌گیرید.

آمدن ابو سفیان به نزد پیامبر (ص) تأکید بر این مطلب است که مشرکان، به حقانیت آیین حضرت اعتقاد داشتند، امّا از روی استکبار، برتری‌طلبی، سرکشی و حفظ امتیازهای ظالمه خویش انکار می‌کردند.

از سوی دیگر پاسخ مثبت پیامبر (ص) به درخواست ابو سفیان فقط به خاطر پیوندهای خویشاوندی نبود، چرا که پیوند حقیقی همه انسان‌ها، اسلام است و بر همین اساس همگان با هم برادر می‌شوند. رسول خدا (ص) می‌خواست دلیل دیگری بر حقانیت آیین خویش در اختیار او قرار دهد و حجت را بر وی و مردم قریش که شاهد ماجرا بودند، تمام کند. از سوی دیگر به کسانی که مصالح دنیایی چندانی ندارند، فرصت دهد تا به دور از جوّ ساختگی و فضای متلاطم و کاذب جامعه، در این باره اندیشه کنند.

۲. دعوت قبایل

رسول خدا (ص) فرصت را در موسم حج غنیمت می‌شمرد و آیین خود را به تک‌تک قبایل عرضه می‌کرد تا با پذیرش اسلام، در زمینه نشر و تأیید و حمایت و یاری آن بکوشند. هرگاه می‌شنید، مسافری صاحب نام و شرف، وارد مکه شده است، به هر طریقی به سراغ او می‌رفت و او را به اسلام دعوت می‌کرد. عمویش ابو لهب همواره به دنبالش روان بود و از مخاطبان وی می‌خواست که به سخنانش گوش ندهند و از او پیروی نکنند. چنان که برادرزاده‌اش را به جنون و جادو، و شعر و شاعری متهم می‌کرد.

در اغلب اوقات مردم سخنان قریش را می‌پذیرفتند: به خاطر ترس از نفوذ و قدرت قریش یا حفظ مصالح و پیوندهای اقتصادی خود

در مکه خصوصا در موسم حج و بازار عکاظ. چنان که اقدامات تخریبی ابو لهب در این میان بیشترین تأثیر را داشت. چه او عموی پیامبر (ص) بود و از همگان بیشتر او سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۰۹ را می‌شناخت.

البته این تلاش‌های رسول خدا (ص) چندان بی‌تأثیر هم نبود، بلکه در آینده خصوصا پس از فتح مکه نقش مهمی در گسترش اسلام داشت. مورخان تصریح کرده‌اند که مردم عرب منتظر اسلام قریش بودند، زیرا آن‌ها امام مردم، اهل حرم و فرزندان اسماعیل بودند و احدی منکر این امتیازات نبود. آن‌گاه که مکه فتح شد و قریش دست‌های خود را به نشانه تسلیم در مقابل آیین محمد (ص) بالا برد، مردم عرب گروه گروه به آیین مسلمانی درآمدند. «۱»

گاهی اوقات که پیامبر (ص) قبائل را به اسلام دعوت می‌کرد، با زشت‌ترین واژه‌ها او را رد می‌کردند و می‌گفتند: خانواده و خویشاوندانت ترا بهتر می‌شناسند که از تو پیروی نکرده‌اند. «۲» این نشان می‌دهد که فقط ترس از قریش مانع ورود دیگران به اسلام نبوده است، بلکه عوامل دیگری هم در این میان دخالت داشته است. از سوی دیگر جنبش تبلیغی پیامبر اکرم (ص) و دعوت قبایل به اسلام و مسافرت‌های متعدد حضرت نشان‌گر ضعف و بی‌اعتباری این منطق است که می‌گوید: بر صاحب دعوت است که در خانه خویش بنشیند تا مردم به سراغ او بیایند.

۳. دعوت فرزندان عامر بن صعصعه

اشاره

یکی از حوادثی که در خلال دعوت قبایل روی داد، گفتگویی است که پیامبر اکرم (ص) با فرزندان عامر بن صعصعه داشت. بدین ترتیب که:

رسول خدا (ص) نزد فرزندان عامر رفت و آنان را به توحید دعوت و نبوت خویش را بر آنان عرضه داشت. مردی از میان آنان به نام: بیحرة بن فراس به

(۱). بنگرید: الکامل فی التاریخ، ۲/ ۲۸۶-۲۸۷.

(۲). سیره حلبی، ۳/ ۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۱۰

اطرافیان گفت: به خدا قسم؛ اگر می‌توانستم این جوان قریش را در اختیار داشته باشم، عرب را به کمک او می‌خوردم! سپس به پیامبر (ص) چنین گفت: اگر با تو بیعت کنیم و به یاری تو برخیزیم و خداوند ترا بر دشمنانت پیروز گرداند، آیا این کار پس از تو، ما را خواهد بود؟ پیامبر (ص) در پاسخ او فرمود: این کار در اختیار خداوند است، آن را هر کجا بخواهد، قرار می‌دهد. بیحرة گفت: آیا به خاطر تو گلوهایمان را هدف تیر عرب قرار دهیم و آن‌گاه که خداوند ترا پیروز گرداند، کار مال دیگران باشد؟ برو که ما را به کار تو حاجتی نیست.

بدین ترتیب فرزندان عامر از پذیرش اسلام سرپیچی کردند و آنگاه که مردم به مناطق خود بازگشتند، نزد شیخ قبیله رفتند. پیر از آنان درباره حوادثی که در موسم حج روی داده بود، پرسید. گفتند: جوانی از قریش، یکی از بنی عبد المطلب، نزد ما آمد که گمان می‌برد، پیامبر است، از ما می‌خواست که او را حمایت کنیم و با او بپا خیزیم و او را با خود به سرزمین خویش بیاوریم.

پیر دست خود را بر سر زد و گفت: ای فرزندان عامر؛ آیا می‌توان تلاشی کرد؟ آیا می‌شود، آنچه را از دست داده‌ایم، دوباره به دست آوریم؟ سوگند به آن که جان فلانی در دست اوست، هرگز خاندان اسماعیل به دروغ مدعی نبوت نشده‌اند. ادعای او قطعاً حق است. عقل شما کجا بود؟! «۱» چنین حادثه‌ای میان پیامبر اکرم (ص) و قبیله کنده هم پیش آمد. «۲» لازم می‌دانیم چند نکته را مورد اشاره قرار دهیم؛

أ. منصب امامت

در این روایت تأکید شده که این کار در اختیار خداوند است و هر جا او

(۱). بنگرید: سیره ابن هشام، ۲/ ۶۶؛ الثقات، ۱/ ۸۹-۹۱؛ الروض الانف، ۱/ ۱۸۰؛ حیاة الصحابة، ۱/ ۷۸-۷۹؛ دلائل النبوه (ابو نعیم)، ۱۰۰؛ حیاة محمد، ۱۵۲؛ بهجة المحافل، ۱/ ۱۲۸.

(۲). البدایة و النهایه، ۳/ ۱۴۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۱۱

بخواهد، می‌گذارد. چند نکته را از این عبارت می‌توانیم فهم کنیم؛

۱. پیامبر اکرم (ص) با این سخن خویش بر عکس سیاستمداران روزگار عمل کرد. آنان وعده‌های شیرین و رنگارنگ می‌دهند، اما چون به قدرت رسیدند و تخت ریاست را در اختیار گرفتند، همه وعده‌های خویش را فراموش می‌کنند. چنان که گویی اصلاً چیزی نبوده است. در حالی که رسول خدا (ص) حاضر نشد، به فرزندان عامر وعده‌ای بدهد که نمی‌دانست آیا خواهد توانست به آن عمل کند؟ آن حضرت نیاز شدیدی به یاری دیگران داشت و قبیله بنی عامر از نظر عدّه و عدّه چنان قدرتمند بود که بتواند به خوبی از پیامبر (ص) حمایت و دفاع کند.

۲. پاسخ پیامبر (ص) به فرزند فراس مؤید دیدگاه شیعه درباره منصب امامت و خلافت است. مکتب اهل بیت (ع) عقیده دارد که خلافت منصبی است که نمی‌توان برای انتخاب صاحب منصب به مردم مراجعه کرد، بلکه این منصب در اختیار خداوند است و او امام را نصب می‌کند.

ب. کوتاه‌بینی در هدف

هدف فرزندان عامر برخاسته از پایگاه ایمانی قوی و پذیرش عقیدتی راسخ و کسب ثواب الهی و ترس از عقوبت خداوندگاری نبود، بلکه در درجه نخست مبتنی بود بر مصالح تجاری، خوردن و رسیدن به مجد و سلطنت عرب بود. روشن است که هرگاه این قبیله مصالح خود را پایان یافته تلقی و به اهداف خویش دست یافت، دست از یاری و نصرت برخواهد داشت و حتی آن‌گاه که پیامبر (ص) را مانع تحقق اهداف و حفظ امتیازات ظالمانه خویش دانست، علیه او خواهد شورید. معلوم است که اعتماد به چنین افرادی شایسته نیست و پیامدهای ناگواری خواهد داشت.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۱۲

ج. دین و سیاست

برخی از محققان را نظر بر آن است که وقتی مرد عامری از دعوت پیامبر (ص) خبردار شد، دریافت که این دین، صرف رهبانیت در

صومعه‌ها، نماز، دعا، و اوراد و اذکار نیست، بلکه دین سیاست، مدیریت و حکومت است. از این رو آشکارا گفت: اگر می‌توانستم این جوان قریش را در اختیار داشته باشم، عرب را می‌خوردم.

اسعد بن زراره بزرگ انصار، پیش از مرد عامری به این حقیقت رسید و آن هنگامی بود که به مکه آمد و پیامبر (ص) دعوت خویش را بر او عرضه کرد.

اسعد با فراست خود دریافت که محمد و دعوت او می‌تواند جامعه یثرب را اصلاح کند و مشکلات حل نشدنی بین دو قبیله اوس و خزرج را درمان نماید.

به همین منظور از رسول خدا (ص) دعوت کرد تا به یثرب هجرت کند و چنین شد. «۱»

چقدر تفاوت است، بین فهم اینان از اسلام و دعوت قرآن که زمینه‌ساز مسلمانی انصار و هجرت پیامبر (ص) شد و فهم کسانی که قائل به جدایی دین از سیاست هستند. بی‌تردید این اندیشه از القائنات استعمار، و تفکر وارداتی نصرانی است.

۴. دستاوردهای دعوت از قبایل

از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که:

أ. رویارویی پیامبر (ص) با مردم و گفتگوی مستقیم با آنان فرصت می‌داد، برداشتی عمیق و حقیقی از شخصیت رسول اکرم (ص) و حقیقت آیین وی داشته باشند. از سوی دیگر می‌توانست شایعات و دروغ‌پراکنی‌های مغرضانه

(۱). بنگرید: بحار الانوار، ۹/۱۹؛ الاعم الوری، ۵۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۱۳

قریش و ایادی آن را که در میان توده‌های مردم، پیامبر (ص) را ساحر، جادوگر، شاعر و مجنون معرفی می‌کرد، خنثی سازد. ب. ماجرای فرزندان عامر بن صعصعه به روشنی دلالت دارد که دعوت پیامبر اکرم (ص) از قبایل در مناسبت‌های مختلف از جمله مراسم حج و عمره نقش مهمی در تبلیغ دین و انتشار آوازه آن در اطراف و اکناف داشت. طبیعی بود که مردم پس از بازگشت به اوطان خود از آنچه در طول سفر دیده و شنیده بودند، سخن بگویند. در این میان خبر هیجان‌انگیزتری از ظهور دین جدید، آن هم در شهر مکه، نبود.

۵. ازدواج پیامبر (ص) با سوده و عایشه

اشاره

می‌گویند: پیامبر اکرم (ص) ده سال پس از بعثت با سوده دختر زمعه ازدواج کرد و عایشه دختر ابو بکر را به عقد خویش درآورد. سوده نقش مهمی در تاریخ اسلام و زندگانی پیامبر (ص) و حتی پس از آن ندارد، یا لاقلاً ما، در متون تاریخی چیزی درباره نقش او پیدا نکردیم. در حالی که همه تلاش‌ها بر عایشه و نقش او در تاریخ اسلام متمرکز است، تا آنجا که به استحباب عقد نکاح در ماه شوال فتوا داده‌اند. چه پیامبر (ص) در ماه شوال وی را به ازدواج خویش درآورد. «۱» در صورتی که شخص پیامبر (ص) در ماه‌های دیگر با سایر همسران خود ازدواج کرد!

ما، در این فرصت اندک نمی‌توانیم همه آنچه را که درباره عایشه گفته شده و می‌شود، جمع‌آوری کنیم، زیرا چنین کاری بسی سخت و بلکه ناممکن است. از این رو فقط به دو نکته درباره ازدواج وی با پیامبر (ص) اشاره می‌کنیم: سنّ عایشه، و زیبایی و

محبوبیت وی نزد پیامبر (ص).

(۱). نزهۃ المجالس، ۲/ ۱۳۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۱۴

أ. سنّ عایشه

می‌گویند: پیامبر (ص)، عایشه را در سنّ شش یا هفت سالگی به عقد خود درآورد و او پس از هجرت در سنّ نه سالگی به خانه رسول خدا (ص) آمد.

این خبر از عایشه نقل شده است. «۱»

از نظر ما این رقم درست نیست. ما معتقدیم که عمر عایشه به هنگام ازدواج با پیامبر اکرم (ص) خیلی بیش از این بود. چنان که به هنگام عقد سیزده تا هفده سال سن داشته است. در اینجا فقط به یک روایت بسنده می‌کنیم و خواننده ارجمند را به منابع مفصل در این باره ارجاع می‌دهیم. «۲»

ابن اسحاق، عایشه را در شمار کسانی آورده که در ابتدای بعثت مسلمان شدند. او می‌گوید: عایشه در این زمان کوچک بود و فقط پس از هجده نفر مسلمان شد؛ یعنی نوزدهمین نفری است که آیین مسلمانی برگزید. «۳» اگر عمر وی را به هنگام بعثت به طور مثال هفت سال بدانیم، در این صورت به هنگام عقد هفده سال و موقع هجرت بیست سال سن داشته است. مگر این که بگویند: وقتی مسلمان شد، کمتر از هفت سال سن داشت. مثلاً در این موقع کودک شیرخواره‌ای بیش نبود!

ب. زیبایی و محبوبیت عایشه

اگر نگوییم همه روایات زیبایی و محبوبیت عایشه نزد پیامبر اکرم (ص)، لااقل بیشتر آن از خود وی یا خواهرزاده‌اش، عروّه بن زبیر نقل شده است. ما

(۱). الطبقات الکبری، ۸/ ۳۹؛ الاصابه، ۴/ ۳۵۹؛ شرح نهج البلاغه، ۹/ ۱۹۰؛ تاریخ الامم و الملوک، ۲/ ۴۱۳.

(۲). بنگرید: حدیث الافک؛ الصحيح من سیره النبی الاعظم (ص)، ۳/ ۲۸۵-۲۸۷.

(۳). سیره ابن هشام، ۱/ ۲۷۱؛ تهذیب الاسماء و اللغات، ۲/ ۳۵۱؛ البداء و التاریخ، ۴/ ۱۶۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۱۵

یقین داریم که همه این روایات دروغ است. زیرا

۱. چرا همه این روایات جز از طریق عایشه و خواهرزاده‌اش نقل نشده است. تتبع روایات این مطلب را روشن می‌سازد.

۲. عبد الله بن عباس، پس از جنگ جمل با بیان این حقیقت به مقابله عایشه رفت که او نه زیباترین زنان پیامبر (ص) بوده است و نه گرامی‌ترین آن‌ها از نظر حسب. «۱» چنان که عمر نیز زینب بنت جحش را زیبا توصیف کرد، نه عایشه را بلکه اصلاً به وی اشاره نکرد.

۳. زبیر بن بکار روایت کرده که ضحاک بن ابی سفیان کلابی، مردی زشت و قبیح‌منظر بود. هنگامی که با پیامبر (ص) بیعت کرد، گفت: من دو همسر دارم که از این حمیرا زیباترند (منظور وی عایشه بود و در آن زمان هنوز آیه حجاب نازل نشده بود). اگر

بخواهی یکی را طلاق می‌دهم تا با او ازدواج کنی؟ عایشه نشسته بود و سخن او را می‌شنید، گفت: آیا او زیباتر است یا تو؟ ضحاک گفت: من زیباتر و گرامی‌ترم.

رسول خدا (ص) از سؤال عایشه خنده‌اش گرفت (زیرا آن مرد زشت و قبیح منظر بود). «۲»

۴. عباد بن عوام به سهیل بن ذکوان گفت: عایشه را برایم توصیف کن.

گفت: زشت بود. یحیی گفت: به سهیل بن ذکوان گفتیم: آیا تو عایشه را دیدی؟ گفت: بلی. گفتند: او را توصیف کن. گفت: زن سیاهی بود. «۳»

۵. بررسی و مطالعه زندگانی همسران پیامبر (ص) بی‌تردید نشان می‌دهد که اگر همه آنان چنین نباشند، لاقلاً بیشتر آن‌ها نزد پیامبر (ص) محبوب‌تر بودند.

(۱). الفتوح، ۲/ ۳۳۷.

(۲). السمیرا المهدب، ۲/ ۸-۹.

(۳). الضعفاء الکبیر، ۲/ ۱۵۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۱۶

از حسادت و غیرتی که وی نسبت به سایر همسران پیامبر (ص) نشان می‌داد، می‌توان فهمید که آنان از وی زیباتر بوده‌اند، زیرا به طور طبیعی زن زشت و بدمنظر نسبت به زن زیبا و قشنگ حسودی و غیرت نشان می‌دهد، اما هرگز زن قشنگ و صاحب جمال نسبت به زن زشت و کریه منظر حسد و رشک نخواهد برد.

حال اگر درست باشد که عایشه محبوب رسول خدا (ص) بود و حضرت او را بیش از همه همسرانش دوست می‌داشت، پس چرا این همه نسبت به آنان حسد و رشک می‌ورزد؟ طبیعی است که حسد بردن به خاطر چیزی است که حسود فاقد آن است و آرزو می‌کند که از آن فرد گرفته و به وی منتقل شود.

۶. اسلام در مدینه

اشاره

میان مورخان درباره نخستین مسلمان، زمان و چگونگی گرایش مردم مدینه اختلاف نظر است، اما می‌توانیم بر این نکته تأکید کنیم که آیین مسلمانی در چند مرحله وارد یثرب شد. در ابتدا اسعد بن زراره و ذکوان بن عبد القیس در دوره محاصره مسلمان در شعب ابو طالب مسلمان شدند. سپس پنج یا شش یا هشت نفر دیگر ایمان آوردند. آنگاه بیعت نخست عقبه و سپس بیعت دوم عقبه انجام شد. «۱»

می‌گویند: اسعد بن زراره و ذکوان بن عبد القیس از قبیله خزرج در موسم حج یک سال که بنی هاشم در محاصره بودند، به مکه آمدند تا مگر عتبه بن ربیع را بر ضد اوس هم‌پیمان خویش سازند. عتبه درخواست آنان را رد کرد و گفت: شهر شما از ما دور است و از سوی دیگر ما خود گرفتاریم و به کار

(۱). بنگرید: سیره مغلطای، ۲۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۱۷

دیگری نمی‌رسیم. وقتی از گرفتاری آنان پرسیدند، عتبه از ظهور پیامبر (ص) سخن گفت و اینکه جوانان قریش را تباه کرده و جمعشان را بر هم زده است.

در ضمن آن دو را از برقراری ارتباط با پیامبر (ص) برحذر داشت، زیرا جادوگری است که با سخن خود مردم را سحر می‌کند. او به اسعد توصیه کرد که به هنگام طواف، پنبه در گوش‌های خود بگذارد تا سخنان محمد (ص) را نشنود. پیامبر (ص) در آن هنگام با گروهی از بنی هاشم در حجر اسماعیل می‌نشست. آنان برای انجام مناسک حج از شعب ابو طالب بیرون آمده بودند. اسعد برای طواف کعبه آمد. پیامبر (ص) را در حجر نشسته دید؛ با خود گفت: نادان‌تر از خود نمی‌بینم. آیا چنین حدیثی در کعبه باشد و من از آن آگاه نشوم تا به هنگام بازگشت، خویشان خود را از آن خبر دهم؟! پنبه را از گوش درآورد و نزد رسول خدا (ص) آمد و بر او سلام کرد و سخن گفت.

پیامبر (ص) دعوت خویش را به او عرضه داشت. اسعد مسلمان شد. ذکوان هم پس از او اسلام آورد.

در روایت دیگری است که وقتی پیامبر (ص) با اسعد بن زراره و ذکوان بن عبد القیس دیدار کرد، اسعد گفت:

یا رسول الله! پدر و مادرم فدای تو؛ من از اهالی یثرب و از مردم قبیله خزرج هستم. ریسمان پیوند میان ما و برادران اوسی مان گسسته شده است. امید دارم خداوند این رشته را به وسیله تو پیوند دهد. من گرامی‌تر از تو ندیدم. مردی از قوم من همراه من است، اگر او به این آیین درآید، امیدوارم که خداوند خواسته ما را از تو کامل سازد. به خدای سوگند؛ یا رسول الله! همواره خبر شما را از یهود می‌شنیدیم. آن‌ها ما را از ظهور شما بشارت می‌دادند و وصف شما می‌گفتند. امیدوارم که شهر ما هجرتگاه شما باشد. از این هم، یهودیان ما را خبردار کرده‌اند. حمد خدایی را که مرا به سوی تو راهنمایی کرد. به خدا قسم که به مکه نیامدم، مگر برای پیدا کردن هم پیمان بر ضد قوم خویش اما خداوند بالاتر از آن به ما عطا فرمود.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۱۸

سپس رو به ذکوان کرد و گفت: این همان رسول خداوند است که یهود ما را از آمدن وی بشارت می‌دادند و از اوصافش برای ما می‌گفتند. پیش آی و مسلمان شو. پس ذکوان اسلام آورد ... «۱»

در سال یازدهم بعثت، در موسم حج، رسول خدا (ص) دعوت خود را بر قبائل عرضه می‌کرد و از آنان یاری می‌طلبد. در عقبه منی با گروهی از مردم خزرج ملاقات کرد. پیامبر (ص) آنان را به خدا و اسلام فراخواند و آیاتی از قرآن را برایشان تلاوت نمود. خزر جیان مسلمان شدند. آنان شش نفر و عبارت بودند از: اسعد بن زراره، جابر بن عبد الله بن رئاب، عوف بن حارث، رافع بن مالک، عقبه و قطبه پسران عامر. جز این هم گفته‌اند که از نظر رقم و اسم متفاوت است. آنان به میان قوم خود بازگشتند و از رسول خدا (ص) سخن گفتند و آن‌ها را به اسلام دعوت کردند. سپس در سال دوازدهم یعنی یک سال پیش از هجرت، در عقبه منی با آن حضرت بیعت کردند. «۲»

شاید اسعد بن زراره و ذکوان اسلام خود را پوشیده می‌داشتند و آنگاه که این گروه شش یا هشت نفری مسلمان شدند، آنان هم ایمان خود را علنی ساختند.

لازم می‌بینیم در اینجا به چند نکته توجه دهیم:

۱. پیشگویی‌های اهل کتاب

اهالی یثرب از یهودیان می‌شنیدند که به زودی پیامبری ظهور خواهد کرد.

همین امر آنان را از نظر روانی برای پذیرش اسلام آماده ساخت.

ب. درگیری‌های اوس و خزرج

جنگ‌های وحشتناکی بین دو قبیله اوس و خزرج رخ داده بود. آخرین

(۱). بحار الانوار، ۱۹/۹؛ اعلام الوری، ۵۷.

(۲). همان منابع.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۱۹

جنگ آن‌ها که به پیروزی اوس خاتمه یافت، جنگ باعث بود، هنگامی که پیامبر (ص) و بنی هاشم در شعب ابو طالب در محاصره بودند. وضعیت دو قبیله بی‌نهایت سخت بود. چنان که می‌گویند: شب و روز سلاح بر زمین نمی‌گذاشتند. «۱» این بدان معنی است که مردم عرب یثرب از بدترین وضعیتی که ممکن است کسی همانند آنان و با امکانات معیشتی محدود با آن رو به رو شود؛ رنج می‌بردند.

روشن است که آنان به شوق رهایی از این وضعیت فاجعه‌آمیز روزگار می‌گذراندند و چنان که در سخنان اسعد بن زراره آمد، آرزو می‌کردند، کسی رشته‌های گسسته این دو قبیله را به هم پیوند زند. بنابراین مردم یثرب طعم تلخ انحراف و ستم را چشیده بودند و منجی حقیقی خود را جستجو می‌کردند و او را در وجود پیامبر اکرم (ص) می‌دیدند که با تعالیم سهل و آسان، ظهور کرده بود.

ج. تعالیم سهل و آسان

تعالیم اسلام، با فطرت سلیم هماهنگ و بدور از ابهام و پیچیدگی است.

چنان سهل و آسان است که درک حقایق آن به اندیشه عمیق، و فهم اهداف آن به کوشش فراوان، و پیشگویی کاهن و رمال نیاز ندارد. به همین دلیل است که می‌بینیم مردم یثرب خیلی زود فهمیدند که اسلام می‌تواند مشکلات گریبان‌گیر جامعه آنان را حل کند. از این رو به سرعت مسلمان شدند. درست برعکس مردم مکه و قریش که آن را برای مصالح شخصی و امتیازات ظالمانه خود خطرناک تشخیص دادند.

مردم یثرب علاوه بر پیشگویی‌های یهود، از همان لحظات نخست، اسلام و

(۱). همان منابع.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۲۰

تعالیم رهایی‌بخش آن را منجی واقعی خود تشخیص دادند که می‌تواند آنان را از تاریکی‌ها به نور و از مرگ به زندگی هدایت کند. همچنان که این دین را در زمینه‌های عقیده و احکام و اجتماع و سیاست هماهنگ و موافق فطرت و عقل سلیم یافتند. از این رو به این دعوت معتقد شدند و به خاطر آن با قریش و عرب جنگیدند.

د. مردم یثرب و اهالی مکه

اهالی یثرب نتوانستند به کمک آیین دوگانه‌پرستی، مشکلات گوناگون داخلی خود را حل و لااقل از شدت آن بکاهند. همچنان که این آیین هیچ گونه امتیازی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و ... برای آنان نداشت. از این جهت رو به ضعف و سستی

گذاشت. علاوه بر این، مخالفت با فطرت و عقل سلیم، و نیز پیشگویی‌های یهودیان درباره ظهور عن قریب پیامبر آخر الزمان تا حدود زیادی به سستی و ضعف بت پرستی اوس و خزرج افزود.

درست برعکس، مشرکان مکه از نظر اجتماعی و اقتصادی از بت پرستی خود بهره می‌بردند و خویشتن را محور اصلی همه طوایف و قبایل منطقه ساخته و امتیازات ظالمانه گسترده‌ای برای خود جعل کرده بودند. از این رو به هیچ قیمتی حاضر نبودند برای خدمت به حقیقت و انسانیت، از این امتیازات دست بردارند، بلکه آماده بودند تا حق و انسان را در راه همین امتیازات، انحرافات و مصالح خویش قربانی کنند.

علاوه بر آنچه گذشت، شخصیت عظیم، اخلاق کریمانه، خانواده بلند مرتبه، و رابطه خویشاوندی رسول اکرم (ص) که او را از طریق مادرش آمنه، به بنی نجار (یکی از تیره‌های خزرج) پیوند می‌داد؛ از جمله عواملی است که در گرایش مردم یثرب به اسلام و فداکاری و جانبازی صادقانه آنان در راه دین نقش داشت.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۲۱

۷. بیعت نخست عقبه

مورخان می‌گویند: هنگامی که گروه شش یا هشت نفری نو مسلمانان یثرب به شهر خویش بازگشتند، برای مردم از رسول خدا (ص) سخن گفتند و آن‌ها را به اسلام دعوت کردند. چنان اسلام در سراسر یثرب پراکنده شد که خانه‌ای در یثرب نبود، مگر این که در آن، از رسول خدا (ص) سخن می‌گفتند.

در سال دوازدهم بعثت، دوازده نفر از انصار: دو نفر از اوس و ده نفر از خزرج، در مراسم حج با پیامبر (ص) دیدار و در عقبه منی با آن حضرت به بیعت نساء بیعت کردند؛ یعنی: بیعتی که مشتمل بر جنگ نبود. بدین ترتیب که:

برای خدا شریکی قرار ندهند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بت‌هایی را که ساخته باشند، از میان دستان و پاهای خویش نیاورند، و در کارهای نیک از او نافرمانی نکنند؛ و اگر وفا کنند، آنان را بهشت خواهد بود و اگر چیزی از این‌ها را مرتکب شوند، کارشان به خدای واگذار است تا اگر خواست بیاورد و اگر خواست عذاب کند.

این دوازده نفر پس از بیعت به شهر خود برگشتند و رسول خدا (ص)، مصعب بن عمیر را همراهشان فرستاد تا به آنان قرآن و اسلام بیاموزد و احکام دین تعلیم دهد. بدین جهت بود که مصعب را «مقری» می‌نامیدند. گفته می‌شود، عبد الله بن امّ مکتوم را نیز در پی او فرستاد. «۱» مصعب نخستین نماز جمعه را در مدینه برپا کرد.

مصعب بن عمیر و مسلمانانی که همراه او بودند، موفق شدند. سعد بن معاذ به دست او ایمان آورد و موجب مسلمانی قبیله خود شد. بدین ترتیب که وقتی به دست مصعب مسلمان شد، نزد قوم خود بازگشت و به آنان گفت: ای بنی عبد الاشهل؛ مرا در میان خود چگونه می‌دانید؟

گفتند: سرور مایی و از همه ما با تدبیرتر و نیکوسرشت‌تر. گفت: حال که

(۱). سیره حلبی، ۲/ ۹؛ سیره دحلان، ۱/ ۱۵۱-۱۵۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۲۲

چنین است، سخن با زنان و مردان شما بر من حرام است تا به خدا و رسولش ایمان آورید.

راوی گفت: به خدا سوگند؛ در هیچ یک از خانه‌های قبیله بنی عبد الاشهل زن و مردی روز را به شب نیاورد، مگر این که مسلمان

شد. «۱»

بدین ترتیب همه افراد این قبیله در یک روز ایمان آوردند، مگر چنان که گفته‌اند: عمرو بن ثابت. وی تا احد اسلام نیاورد. سپس مسلمان شد و پیش از آن که حتی یک سجده کند، به شهادت رسید.

مصعب همچنان مردم را به اسلام دعوت می‌کرد تا این که همه مردان و زنان انصار مسلمان شدند، مگر گروهی اندک از اوس که در این باره از یکی از رهبران خود پیروی کردند. وی تا پس از هجرت رسول اکرم (ص) مسلمان نشد. «۲»

۸. بیعت دوم عقبه

اشاره

مصعب بن عمیر به مکه بازگشت و گزارش کار خود (و مسلمانی مردم یثرب) را به عرض رسول خدا (ص) رسانید و آن حضرت شادمان شد. «۳»

در موسم حج سال سیزدهم بعثت، جمع زیادی از مردم یثرب به قصد حج عازم مکه شدند. در میان این جمعیت که شمارشان به پانصد نفر می‌رسید «۴» هم مشرکان حضور داشتند و هم مسلمانانی که تقیه می‌کردند و از خوف قوم، مسلمانانی خود را پوشیده می‌داشتند.

(۱). بنگرید: سیره ابن هشام، ۷۹/۲ - ۸۰؛ سیره حلبی، ۱۴/۲؛ تاریخ الامم و الملوک، ۹۰/۲.

(۲). سیره ابن هشام، ۷۹/۲ - ۸۰؛ سیره حلبی، ۱۴/۲.

(۳). بحار الانوار، ۱۲/۱۹: مصعب گزارش کار خود را به پیامبر (ص) نوشت؛ اعلام الوری، ۵۹.

(۴). الطبقات الکبری، ۱/۱۴۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۲۳

برخی از مسلمانان یثرب با پیامبر (ص) ملاقات کردند. حضرت با آنان وعده گذاشت که در میانه‌های ایام تشریق، شب هنگام که همه خوابیده باشند، با هم دیدار کنند. پیامبر (ص) فرمود که موقع آمدن، خوابیدگان را بیدار نکنند و منتظر غایبان نباشند.

در آن شب موعود به عادت همیشه با همسفران خود خوابیدند تا آنکه ثلثی از شب گذشت، آنگاه با کمال احتیاط، پنهان و جدا از هم، رو به عقبه حرکت کردند تا در آنجا هفتاد یا هفتاد و سه مرد، و دو زن فراهم گشتند. آنان در خانه عبد المطلب که در پایین عقبه بود، با رسول خدا (ص) ملاقات کردند. در این دیدار، حمزه، علی و عباس حضور داشتند. «۱» آنگاه با او بیعت کردند که چنان که از خویشتن، خانواده و فرزندان خود دفاع می‌کنند، از او و خانواده‌اش دفاع نمایند و آنان را پشتیبانی و یاری دهند و بر شنیدن و اطاعت، در کثرت مشغله و بی‌کاری و بر انفاق مال به هنگام برخورداری و تنگ‌دستی و بر امر به معروف و نهی از منکر، و دعوت به خدای و نه‌راسیدن از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای؛ در مقابل مردم عجم به آیین آن‌ها خواهند پیوست و اینان پادشاهان عالم خواهند شد.

عباس بن فضله که خصوصاً با عنایت به عبارت پایانی بیعت، اهمیت خطیر آن را دریافت و به خوبی متوجه شد که فقط رویارویی و مقاومت بر ضد مشرکان مکه یا جزیره العرب مطرح نیست، بلکه باید در این راه در مقابل همه جهان قرار گیرند، بر آن شد تا از حقیقت امر مطمئن شود و چشم بیعت کنندگان را به روی واقعیات چنان بگشاید که با بینش کامل بیعت کنند و روز مبادا نگویند: اگر چنین می‌دانستیم، بیعت نمی‌کردیم. از این رو خطاب به همسفران خود گفت:

ای گروه اوس و خزرج؛ می‌دانید بر چه کاری با این مرد بیعت می‌کنید؟

(۱). اعلام الوری، ۵۹؛ بحار الانوار، ۱۹/۱۲-۱۳؛ سیره حلبی، ۲/۱۶؛ تفسیر قمی، ۱/۲۷۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۲۴

گفتند: آری، گفت: شما بر جنگ با سرخ و سیاه و جنگ با پادشاهان عالم با وی بیعت می کنید. اگر چنان می بینید که هرگاه مصیبتی بر شما وارد شد، دست از یاری وی برخواهید داشت، از هم اکنون او را فریب ندهید. بدانید که رسول خدا، هرچند قوم و خویشانش با او مخالفت کرده اند، اما همچنان عزیز است و کسی را به او دسترسی نیست. سپس عبد الله بن حزم، پدر جابر، اسعد بن زراره، ابو الهیثم تیهان، به سخن آمدند و گفتند: ترا چه به این سخن؟ ای رسول خدا؛ بلکه خون ما، در مقابل خون شما و جان ما، در مقابل جان شما. هرچه می خواهی برای خودت و پروردگارت شرط کن. «۱»

أ. نقش عباس در بیعت عقبه

در برخی از روایات آمده که عباس بن عبد المطلب در بیعت دوم عقبه همراه پیامبر (ص) بود. هر چند عباس در آن تاریخ هنوز بر کیش قوم خود بود اما علاقه داشت که در کار برادرزاده اش نظارت کند و در امر بیعت مطمئن شود. او به همین مناسبت جملاتی خطاب به انصار گفت که چنین است؛

ای گروه خزرچ؛ همان گونه که می دانید، محمد از ماست و ما او را از گزند قوم خویش: کسانی که هم رأی ما هستند، بازداشتیم. هم اکنون در میان ما و در شهر خود بس عزیز و نیرومند است. او از میان همه مردم شما را برگزیده و می خواهد به شما پیوندد؛ نیک بنگرید، اگر چنان که می بینید که به آنچه او را بدان خوانده اید، وفادار خواهید ماند و در برابر دشمنانش از او حمایت خواهید کرد، کاری را که در پیش گرفته اید، دنبال کنید و اگر چنان می بینید که پس از بردن وی به شهر خویش، دست از یاری وی بردارید و او را بی کس رها کنید، از هم اکنون او را واگذارید، چه او در میان خویشان و در شهر خویش عزیز و نیرومند است.

(۱). بحار الانوار، ۱۹/۱۲-۱۳؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۲/۴۵۰؛ تاریخ الخمیس، ۱/۳۱۸؛ تفسیر قمی ۱/۲۷۲-۲۷۳؛ سیره ابن هشام، ۲/۸۸؛ سیره حلبی، ۲/۱۷؛ البدایه و النهایه، ۳/۱۸۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۲۵

در روایت دیگری آمده که عباس خطاب به یثربیان گفت:

محمد از میان همه مردم، شما را انتخاب کرده است. اگر شما اهل قدرت و توانایی و بصیرت جنگی هستید و به تنهایی می توانید از پس دشمنی همه عرب به درآیید؛ چه عرب شما را با یک کمان هدف قرار خواهد داد، پس اینک بیندیشید و با هم مشورت کنید

...

ما، در درستی این مطلب تردید داریم؛ زیرا

۱. کلام منسوب به عباس، تضعیف آشکار پیامبر اکرم (ص) است و نه چنان که می گویند: اطمینان و تثبیت کار او. خصوصاً اگر این جمله را مدّ نظر قرار دهیم که گفت: اگر به تنهایی از پس دشمنی همه عرب به در می آید، چه عرب شما را با یک کمان هدف قرار خواهد داد.

۲. در این سخن مطالبی آمده که حقیقت ندارد. خصوصاً آنجا که می گوید:

«محمد از میان همه، شما را برگزیده.» این بدان معنی است که همه مردم با پیامبر (ص) موافق هستند و حاضرند او را یاری دهند، اما

او همه را رد کرده است. در حالی که جز قبیله شیبان بن ثعلبه، هیچ کس حاضر نشد، از پیامبر (ص) حمایت کند. آیا این قبیله همه مردم است؟

۳. هنوز بحث هجرت به یثرب مطرح نشده بود. پیامبر (ص) نیز به احدی در این باره چیزی نگفته بود. پس عباس از کجا می دانست که آن حضرت به زودی به یثرب هجرت خواهد کرد؟ آیا به او وحی شد؟! چه می دانیم!

۴. گوینده چنین سخنی نمی تواند جز مسلمان باشد، بلکه می بایست با ایمان کامل لب به چنین مطالبی باز کند. در حالی که می دانیم در آن تاریخ هنوز عباس مسلمان نشده بود و همچنان مشرک بود تا در واقعه بدر اسلام آورد. مطابق نقل برخی روایات عباس تا فتح مکه مسلمان نشد. از سوی دیگر نمی توان احتمال داد که عباس این سخنان را از روی حمیت و عصیت قبیله‌ای در حمایت از برادرزاده اش گفته باشد، زیرا زندگی عباس قبل و پس از این واقعه به روشنی گواهی می دهد که هرگز چنین موضعی اتخاذ نکرد، بلکه در

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۲۶

واقعه بدر با شمشیر به جنگ پیامبر (ص) و همین مسلمانان مورد خطاب شتافت!

ما ترجیح می دهیم که این سخن را عباس بن نضله انصاری بر زبان آورده باشد که بیشتر جملاتی را از او آوردیم، نه عباس بن عبد المطلب. شباهت جملات منسوب به آن دو، گویای این برتری است. احتمال می دهیم، راوی به سبب تشابه اسمی اشتباه کرده و سخن عباس بن نضله انصاری را به عباس بن عبد المطلب نسبت داده است. احتمال دیگر آن است که خلفای عباسی این فضیلت ارزشمند را برای جد خویش ثبت کرده باشند تا به اهداف معینی دست یابند. سیرت جاودانه ج ۱، ص: ۴۲۶ ب. دوازده نقیب ص :

۴۲۶

ب. دوازده نقیب

هنگامی که بیعت مردم یثرب انجام شد، رسول خدا (ص) فرمود:

دوازده نفر نقیب از میان خود برگزیدند تا مسئول و مراقب قوم خود باشند.

آنان نه نفر از خزرج و سه نفر از اوس را به عنوان نقیب برگزیدند.

قریش از این اجتماع خبردار شد و سلاح برگرفت. رسول خدا (ص) فریادشان را شنید و انصار را فرمود که پراکنده شوند. انصار گفتند: ای رسول خدا! اگر ما را فرمان دهی که با شمشیرهایمان به آنان یورش بریم، چنان خواهیم کرد. پیامبر (ص) فرمود: چنین فرمانی به من داده نشده است. خداوند مرا اذن جنگ نداده است. گفتند: یا رسول الله! آیا با ما از مکه بیرون می شوی؟

فرمود: منتظر فرمان خدا می مانم

قریش با اسلحه آمدند. حمزه شمشیر به دست با علی (ع) بیرون رفت. چون حمزه را دیدند، پرسیدند: چه خبر است که جمع شده اید؟ حمزه به منظور حفظ پیامبر (ص)، مسلمانان و اسلام، تقیه کرد و گفت: گرد هم جمع نشده ایم و احدی اینجا نیست. به خدای سوگند؛ اگر احدی از این گردنه عبور کند،

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۲۷

گردنش را با شمشیر می زنم. قریش باز گشتند و صبح نزد عبد الله بن ابی رفتند؛ به او گفتند: شنیده ایم که قوم تو بر جنگ ما با محمد بیعت کرده اند. به خدا قسم؛ طایفه ای در عرب نیست که اشتعال نایره جنگ میان خود و آنان را بیشتر دشمن بداریم تا جنگ میان خود و شما را.

عبد الله سوگند یاد کرد که چنین چیزی نبوده است و او از آن اطلاعی ندارد. انصار او را از کارشان باخبر نکرده بودند. انصار

پراکنده شدند و رسول خدا (ص) به مکه بازگشت.

قریش بعد از صحت خبر مطمئن شد. از این رو در پی انصار بیرون رفتند و بر سعد بن عباد و منذر بن عمیر دست یافتند، اما منذر از آنان گریخت. سعد را گرفتند و زیر شکنجه قرار دادند. خبر دستگیری و شکنجه سعد به جبیر بن مطعم و حارث بن حرب بن امیه رسید. آن دو آمدند و او را خلاص کردند، زیرا وی به آنان در تجارت پناه داده و مردم یثرب را از تعرض به آن دو بازداشته بود. «۱»

(۱). تاریخ الخميس، ۱/ ۳۱۸-۳۱۹؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۲/ ۴۵۰؛ اعلام الوری، ۵۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۲۹

بخش پنجم - از مکه تا مدینه

اشاره

فصل اول - مقدمات هجرت فصل دوم - هجرت رسول خدا (ص) فصل سوم - از قباء تا مدینه فصل چهارم - پیش از استقرار در مدینه

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۳۱

فصل اول مقدمات هجرت

۱. اهداف و انگیزه‌ها

درباره انگیزه‌ها و اهداف هجرت از مکه به چند نکته اشاره می‌کنیم؛

۱. مکه سرزمین مناسبی برای ادامه دعوت نبود و رسول خدا (ص) نهایت بهره‌برداری ممکن را از این شهر کرده بود و هیچ امیدی برای پیوستن گروه‌های دیگری - لاقلاً در آینده نزدیک - به آیین اسلام نداشت. هنگامی ماندن در این شهر و تحمیل آزار و اذیت قریش قابل توجیه بود که امید می‌رفت، با ورود دسته‌های جدید به حوزه مسلمانی، اسلام قدرت گیرد، اما حال که مکه گروه‌هایی از جوانان مؤمن و مستضعف را تقدیم اسلام کرده، جز موانع گسترده برای جلوگیری از نشر و گسترش دین چیزی ندارد، نه تنها ماندن در این شهر قابل توجیه نیست، بلکه خیانت به دعوت اسلامی و فراهم نمودن زمینه نابودی و فروپاشی آن است.
۲. رسول اکرم (ص) به عنوان نماینده و مبلغ آیین توحیدی نمی‌توانست به پیشرفت‌های اندک دوران مکه بسنده کند، زیرا اسلام دین همه بشریت است و

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۳۲

همه انسان‌ها را در سراسر گیتی مخاطب خود می‌داند؛

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا. «۱»

و ما تو را جز (به سمت) بشارت‌گر و هشدار دهنده برای تمام مردم، نفرستادیم.

از سوی دیگر موفقیت‌های به دست آمده فعلی نمی‌توانست زمینه اجرای همه احکام و قوانین اسلام و تحقق اهداف والای آن خصوصاً اجرای مقررات اجتماعی و حکومتی دین را فراهم سازد.

گذشته از این فرزندان عبد المطلب و خاندان بنی هاشم فقط می‌توانستند، شخص رسول خدا (ص) را در قبال دشمنی و تجاوز مشرکان قریش حفظ کنند؛ البته این نیز پس از رحلت ابو طالب با فشارهای توان‌فرسایی که روز به روز دامنه آن گسترده‌تر می‌شد، تا حدود زیادی دستخوش تغییرات منفی شده وضعیت خطرناکی پیدا کرده بود. آنان هرگز نمی‌توانستند و نخواهند توانست از یاران پیامبر (ص) حمایت و دفاع کنند تا چه رسد به این که بخواهد آیین خود را ترویج کند و روز به روز بر شمار مسلمانان بیفزاید.

۳. مسلمانان سال‌های دراز در مقابل ظلم و ستم، و عذاب و شکنجه مداوم و بی‌امان مشرکان مقاومت و پایداری کرده بودند. چنان که گروهی از یاران بی‌پناه حضرت به ناچار ترک شهر و دیار کردند و از ظلم و ستم قریش به سرزمین غربت در آن سوی آب‌های دریای سرخ فرار نمودند.

اگر افراد معدودی چون حمزه و شمار دیگری بودند که خانواده‌هایشان از آنان حمایت می‌کردند، سایر مسلمانان غالباً از توده‌های ضعیف و بی‌پناه بودند و چاره‌ای جز صبر و شکیبایی، و تحمّل آزار و اذیت و شکنجه‌های توان‌فرسای دشمن را نداشتند.

(۱). سباء (۳۴): ۲۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۳۳

حال اگر همین وضعیت تداوم پیدا می‌کرد، نه تنها روحیه یأس و نومیدی بر آنان مستولی می‌شد، چه بسا به شرک و بت‌پرستی بازمی‌گشتند و خود و دیگران را به هلاکت می‌انداختند.

۴. در نهایت قریش به این نتیجه رسید که با طرح نقشه پیامبر (ص) برای همیشه از دست او خلاص شود. سران کفر برای اجرای این توطئه، کم‌هزینه‌ترین راه را برگزیدند تا مگر خاندان هاشم توان خون‌خواهی پیامبر (ص) را نداشته به ناچار تن به مصالحه دهند و آنگاه که محمّد (ص) کشته شد، از بین بردن پیروان وی آسان‌تر خواهد بود و حتی اگر به حال خود رها شوند، در نهایت محکوم به اضمحلال و نابودی خواهند بود.

هر چند این اندیشه ناشی از عصبیت قبیله‌ای و حمیت جاهلی بود، امّا بسی زیرکانه طراحی شده بود و به قریش امکان می‌داد تا اهداف شرورانه خود را در قبال اسلام و پیامبر (ص) عملی سازد.

بدین ترتیب روشن می‌شود که پیامبر (ص) و مسلمانان همراه او چاره‌ای نداشتند، جز این که از شهر مکه بیرون روند و در مکانی امن و امان ساکن شوند؛ چنان که در آنجا به دور از هرگونه فشاری و با آزادی تمام برای تشکیل جامعه اسلامی برنامه‌ریزی کنند و پیامبر (ص) بتواند به نشر دعوت و ابلاغ رسالت خود به نحو کامل اقدام نماید.

۲. راز انتخاب مدینه

باید به این پرسش پاسخ داد که چرا پیامبر اکرم (ص) شهر یثرب را برای هجرت برگزید و آنجا را پایگاه دعوت خویش قرار داد؟ انتخاب مدینه به چند عامل مربوط است. در اینجا به گوشه‌ای از این عوامل اشاره می‌کنیم؛

۱. چنان که گذشت، مکه را جایگاه خاصی در دل مردم بود و بدون سیطره بر آن و برچیدن بت‌پرستی و جایگزینی آیین اسلامی، دعوت توحیدی پیامبر (ص) شکست خورده به حساب می‌آمد. دعوت اسلامی همان اندازه به

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۳۴

مکه محتاج بود که مکه به دعوت اسلامی.

بنابراین ضرورت داشت جایی به عنوان پایگاه این دعوت انتخاب شود که علاوه بر نزدیکی، بتوان از آنجا اوضاع مکه را زیر نظر داشت و نوعی فشار سیاسی و اقتصادی و حتی نظامی به وقت لزوم بر آن وارد ساخت.

مدینه همان جایی بود که مقدمات و لوازم اعمال چنین فشاری در آن موجود بود. مدینه می‌توانست به دلیل قرار داشتن در مسیر کاروان‌های بازرگانی و تجاری قریش، مکه را از نظر اقتصادی در فشار قرار دهد. خصوصاً که منبع تأمین معاش مردم که در درجه نخست، تجارت و مبادلات بازرگانی بود.

۲. پیش از این دیدیم که هجرت به مدینه تنها راه حل ممکن فراروی پیامبر (ص) بود. هجرت به طایف فایده‌ای نداشت. مردم این شهر تحت تأثیر پیوندهای اقتصادی خویش با مکه بودند و به خوبی می‌دانستند که تا چه اندازه به بازارهای مصرف مکه محتاج هستند. سایر قبایل عرب قدرتی در خود نمی‌دیدند تا بخواهند از پیامبر (ص) و مسلمانان حمایت و دفاع کنند و پناه بردن به آنان جز فزونی مشکلات، دستاوردی برای حضرت نداشت.

یمن، ایران، روم، شام و سایر مناطق، زیر سلطه دو ابرقدرت بزرگ آن روزگار بودند که با هجرت به این سرزمین‌ها جز مشکلات و خطرات هولناک بهره‌ای عاید پیامبر (ص) و دعوت توحیدی نمی‌شد. برخورد کسری با نامه پیامبر اکرم (ص) و مأموریتی که برای نابودی اسلام به فرماندار ایرانی یمن داد، بهترین دلیل بر این نکته است که این مناطق نمی‌توانست در فهرست اماکن مناسب برای هجرت مسلمانان قرار گیرد.

حبه نیز به لحاظ موقعیت جغرافیایی علاوه بر این که از مکه فاصله زیادی داشت، نظر به واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی، انسانی و نژادی و نیز به عنوان یک کشور آفریقایی نمی‌توانست رهبری یک برنامه اصلاحی جهانی را در هیچ یک از زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و حتی فکری و اجتماعی بر عهده

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۳۵

گیرد. علاوه بر این لشکرکشی از حبه موجب می‌شد که همه قبائل عرب به دلیل پیوندهای خویشاوندی و نژادی، و حمیت و عصیت عربی در کنار مکیان قرار گیرند و از آنان تا پای جان در مقابل مسلمانان دفاع کنند.

۳. مدینه از نظر زراعی غنی‌تر از مکه بود. بنابراین اگر روزی با نوعی فشار بازرگانی روبه‌رو می‌شد، البته در توان مکه نبود که هرگز چنین فشاری بر مدینه تحمیل کند؛ در عین حال مدینه می‌توانست در مقابل این فشار مقاومت کند و بدون تسلیم شدن در مقابل خواسته دیگران، به نوعی هرچند مشقت بار به زندگی روزمره خود ادامه دهد.

۴. اهالی مدینه در اصل مردمان مهاجر یمن بودند که در قدیم الایام نوعی تمدن ابتدایی داشتند. بدین ترتیب نه همانند مردمان بیابان گرد عرب، قلب‌های خشن داشتند و نه همچون مردم قریش در فضای روانی خاصی به دنبال امتیازات ویژه و مصالح منطقه‌ای بودند.

از سوی دیگر به خاطر رقابت‌های آشکار تیره‌های عدنانی و قحطانی، حتی اگر مردم مدینه انگیزه‌های دینی و عقیدتی نداشتند، از تسلیم پیامبر (ص) به دشمن عدنانی، خودداری می‌کردند.

۵. مردم مدینه طعم تلخ انحراف را چشیده بودند و جنگ‌های پی‌درپی آنان را از پای درآورده بود؛ آن‌ها همواره در رعب و وحشت به سر می‌بردند، چنان که شب و روز اسلحه بر زمین نمی‌گذاشتند. «۱» وقتی پیامبر (ص) اسعد بن زراره را به اسلام دعوت کرد، وی خطاب به حضرت گفت:

من از اهالی یثرب و از مردم قبیله خزرج هستم. ریسمان پیوند میان ما و برادران اوسی‌مان گسسته است. امید دارم خداوند این رشته را به وسیله

(۱). بحار الانوار، ۱۹/ ۸- ۱۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۳۶

تو پیوند دهم. من گرامی تر از تو ندیدم ... «۱»

۶. بشارت‌های یهود مدینه درباره ظهور قریب الوقوع پیامبری در منطقه عربستان، همه را برای پذیرش دین جدید آماده کرده بود، اما نیاز به شرایط مساعد و مناسبت‌های تشویقی داشتند. حال چرا پیامبر (ص) چنین استعدادهایی را نادیده بگیرد و فرصت را برای آنان فراهم نسازد؟

۷. از همه گذشته، مردم مدینه، خودشان از پیامبر (ص) دعوت کردند تا به این شهر هجرت کند؛ با او در عقبه منی بیعت کردند و به حضرت وعده یاری و نصرت دادند و متعهد شدند که چونان زن و فرزند خویش از آن حضرت دفاع کنند و حتی در این راه سلاح بردارند و در مقابل همگان بایستند.

۳. پیمان برادری مهاجران

احتمال می‌رفت مسلمانان در مهاجرت به یثرب با مشکلات و مصاعب فراوانی روبه‌رو شوند که نیاز به همراهی و همکاری فوق العاده داشت. از این‌رو پیمان برادری مهاجران به عنوان مقدمه هجرت مطرح شد. هدف این بود که مناسبات انسانی را از حد روابط مصلحتی تا مرتبه برادری بالا کشد.

چنان که در ابتدا که هنوز آیه ارث نیامده بود، برخی از مسلمانان گمان می‌کردند که برادری بدون پیوند نسبی هم موجب ارث است.

این مطلب بر عمق و ژرفای تأثیر این حادثه در روحیات و مناسبات مسلمانان دلالت دارد. به هر حال، رسول اکرم (ص) پیش از هجرت مهاجران را بر اساس حق و مواسات با هم برادر کرد: ابو بکر و عمر؛ حمزه و زید بن حارثه؛ عثمان و عبد الرحمن بن عوف؛ زبیر و عبد الله بن مسعود؛ عبادۀ بن حارث و بلال؛ مصعب بن عمیر و سعد بن ابی وقاص؛ ابو عبیده جراح و سالم مولای،

(۱). همان؛ اعلام الوری، ۵۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۳۷

ابو حذیفه؛ سعید بن زید و طلحه؛ علی (ع) و خودش. آن‌گاه خطاب به علی (ع) فرمود:

آیا خشنود نمی‌شوی که من برادر تو باشم؟

علی (ع) گفت: آری یا رسول الله؛ خشنود شدم.

پیامبر (ص) فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی. «۱»

۴. آغاز هجرت

مورخان می‌گویند: بیعت دوم عقبه سه ماه پیش از هجرت رسول خدا (ص) به مدینه بود. چنان که در جای دیگر می‌گویند: علی الظاهر پس از بیعت نخست عقبه که یاران حضرت به سبب آزار و اذیت قریش توان زندگی در مکه را نداشتند، پیامبر (ص) به آنان اجازه داد تا به مدینه هجرت کنند و خود در انتظار اذن خداوند، در مکه ماند. یاران پیامبر (ص) به صورت پراکنده از مکه خارج شدند و به مدینه رفتند.

(۱). سیره حلبی، ۲/ ۲۰؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۵۳؛ مستدرک حاکم، ۳/ ۱۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۳۹

فصل دوم هجرت رسول خدا (ص)

۱. توطئه شوم

اشراف قریش در دار الندوه گرد هم آمدند و احدی از آنان غایب نبود.

حاضران از خاندان‌های بنی عبد شمس، نوفل، عبد الدار، جمح، سهم، اسد، مخزوم و دیگر خانواده‌های مکه بودند و اجازه ندادند که احدی از تهامه وارد شود، زیرا تهامی‌ها هوادار محمد (ص) بودند. همچنان که مواظب بودند «۱» تا احدی از خاندان هاشم یا کسانی که به گونه‌ای با آن‌ها ارتباط دارند، از این جریان باخبر نشود. «۲»

مطابق گزارش‌ها، شیطان نیز در چهره پیری نجدی همراه آنان وارد مجلس شد. «۳»

آن‌ها با هم مشورت و رایزنی کردند که با محمد (ص) چه کنند؟

پیشنهادهایی مطرح شد. از جمله کسی گفت: او را به زنجیر آهنی بسته حبس نمایند، اما احتمال دادند که با یارانش ارتباط برقرار کند و آنان، او را آزاد کنند.

(۱). تاریخ الخميس، ۱/ ۳۲۱؛ سیره حلبی، ۲/ ۲۵؛ نور الابصار، ۱۵.

(۲). همان، منابع.

(۳). تاریخ الامم و الملوك، ۲/ ۶۸؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۳۲۱-۳۲۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۴۰

پیشنهاد شد او را به سرزمین‌های دیگر تبعید کنند؛ چنان دیدند که این کار به محمد (ص) امکان می‌دهد تا به نشر و ترویج دین خود همت گمارد. در نهایت رأی آنان بر پیشنهاد ابو جهل یا شیطان قرار گرفت که از هر قبیله یک جوان دلیر و نسب‌دار و گیرنده انتخاب کنند و آنگاه به هر کدام از جوانان یک شمشیر بزنند بدهند و آنان با شمشیرهای خود بر پیامبر (ص) وارد شوند و دسته‌جمعی او را بکشند و خون او در میان همه قبایل پراکنده شود و بنی عبد مناف نتوانند با همه طوایف قریش بجنگند و ناچار به گرفتن دیه تن در دهند و آنان هم دیه می‌دهند. بدین ترتیب کار پایان می‌یابد.

روشن است که ویژگی‌هایی که برای جوانان در نظر گرفتند، برای این بود که هیچ یک از قبایل به تسلیم جوان خویش نیندیشد، زیرا اگر او را تحویل دهند، بنی هاشم برای وارد کردن ضربه هر چند محدود به قریش قدرت بیشتری خواهد داشت.

همچنان که چنین ویژگی‌هایی، اجراکنندگان این جنایت پلید را در انجام مأموریت آن‌ها که ذره‌ای تردید، و ضعف و سستی در اجرای آن جایز نبود، مطمئن‌تر و جسورتر می‌ساخت.

به هر حال خداوند متعال از طریق وحی پیامبرش را از این توطئه آگاه کرد:

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. «۱»

مکر الهی در اینجا، تدبیر سرّی برای شکست اقدامی است که دیگران بر انجام آن هم داستان شده بودند.

۲. علی (ع) در بستر پیغمبر (ص)

مورخان می‌گویند: جوانان قریش بر در خانه پیامبر (ص) که مطابق برخی

(۱). انفال (۸): ۳۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۴۱

روایات، خانه عبد المطلب بود، «۱» فراهم شدند و انتظار می‌بردند تا به خواب رود. از جمله می‌توان به افراد زیر اشاره کرد، حکم بن ابی العاص، عقبه بن ابی معیط، نضر بن حارث، امیه بن خلف، زمعه بن اسود، ابو لهب، ابو جهل، ابو غیطله، طعمه بن عدی، ابی بن خلف، خالد بن ولید، عتبه، شیبه، حکیم بن حزام، نبیه و منبه، پسران حجاج. «۲»

قریش از میان ده یا پانزده قبیله خود، ده یا پانزده نفر یا بیشتر، به اختلاف روایات، انتخاب کردند تا به طور دسته جمعی رسول خدا (ص) را با شمشیرهایشان بکشند. در برخی نقل‌ها یکصد نفر آمده است. «۳»

ما این عدد را بعید می‌دانیم، زیرا علاوه بر مخالفت صریح با سایر روایات، چیزی در دست نداریم که عدد صد را برای تعداد قبایل قریش تأیید کند. چنان که نمی‌توان احتمال داد از هر قبیله چند نفر آمده باشند، زیرا روایات تصریح دارد که از هر قبیله فقط یک نفر حضور داشته است.

به هر حال توطئه گران آماده شدند و گرد هم آمدند. خداوند متعال نیز پیامبرش را از مکر آنان آگاه کرد. رسول اکرم (ص) علی (ع) را از توطئه قریش خبر داد و او را فرمود که در بسترش بخوابد. علی (ع) گفت: ای پیامبر خدا، آیا با خوابیدن من در آنجا تو سالم می‌مانی؟ پیامبر (ص) فرمود: بلی، علی (ع) خنده‌ای تبسم‌آمیز کرد و به شکرانه این افتخار، سر به سجده گذاشت. سپس در بستر پیامبر (ص) خوابید و برد خصوصی حضرت را روی خود کشید.

پیامبر (ص) در حالی از خانه خارج شد که قریش خانه را در محاصره داشتند و انتظار می‌کشیدند تا بخوابد. رسول خدا (ص) به هنگام بیرون شدن از خانه، این

(۱). بحار الانوار، ۱۹/۷۳.

(۲). بنگرید: سیره حلبی، ۲؛ بحار الانوار، ۱۹/۳۱، ۷۲.

(۳). سیره حلبی، ۲/۲۸۰؛ نور الابصار، ۱۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۴۲

آیه را تلاوت می‌کرد:

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ. «۱»

و ما فراروی آن‌ها سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده‌ای بر (چشمان) آنان فروگسترده‌ایم؛ در نتیجه نمی‌توانند بینند.

آنگاه مشت خاکی برگرفت و بر سر آنان پاشید و بی‌آنکه او را ببینند، از میان ایشان گذشت و راهی غار ثور شد.

وقتی علی (ع) در بستر رسول خدا (ص) خوابیده بود، ابو بکر آمد. او به گمان این که علی (ع) پیامبر (ص) است، گفت: ای پیغمبر خدا (ص)؛ علی (ع) گفت: پیغمبر خدا (ص) به سوی چاه می‌مونه رفت. او را دریاب. بدین ترتیب ابو بکر با پیامبر (ص) وارد غار شد. «۲»

گویند: مشرکان قریش، علی را همچون پیامبر (ص) سنگ‌باران کردند و او به خود می‌پیچید، و سرش را زیر پارچه کرده بود و تا صبح بیرون نیاورد.

قریش صبحگاهان به علی (ع) یورش بردند و تا او چشم خود را به آنان باز کند، با شمشیرهای کشیده به او حمله آوردند. خالد بن ولید از همه جلوتر بود، علی پرید و با تردستی و چالاکی، دستش را گرفت و به هم پیچاند. خالد چون بچه شتر به هوا می‌رفت و به سان شتر کف کرده بود. علی (ع) شمشیر را از دست خالد گرفت و با آن به قریش سخت گرفت. مشرکان از جلوی او به بیرون

(۱). یس (۳۶): ۹.

(۲). درباره آنچه گذشت، بنگرید: مناقب خوارزمی، ۷۳؛ مستدرک حاکم، ۱۳۳/۳؛ مسند احمد.

۱/ ۳۲۱؛ تذکره الخواص، ۳۴؛ شواهد التنزیل، ۱/ ۹۹-۱۰۱؛ تاریخ الامم و الملوک، ۲/ ۱۰۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ۱/ ۲۰۷؛ الفصول المهمه، ۳۰؛ خصائص امیر المؤمنین (ع) ۶۳؛ مجمع الزوائد، ۹/ ۱۲۰؛ فضائل الخمسه، ۱/ ۲۳۱؛ ذخائر العقبی، ۸۷؛ کفایه الطالب، ۱۹۰؛ امالی طوسی، ۲/ ۸۱؛ ترجمه الامام علی (ع) من تاریخ مدینه دمشق، ۱/ ۱۸۶، ۱۹۰. غایه المرام، ۶۶؛ الریاض النضره، ۲/ ۲۰۳؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۷۸، ۹۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۴۳

خانه گریختند، چنان که گوسفند می‌رمد. چون به او نگریستند، دریافتند که علی است. پرسیدند: تو علی هستی؟ گفت: من علی هستم. گفتند: هدف ما تو نبودی. یارت چه کرد؟ فرمود: از او چیزی نمی‌دانم. «۱»

۳. قریش در جستجوی پیغمبر (ص)

اشاره

قریش برای پیدا کردن پیامبر (ص)، به سرعت جاسوسان خود را بسیج کرد و آنان برای انجام این مأموریت بر شتران رام و سرکش، سوار شدند و جای پای حضرت را بردند تا به نقطه‌ای رسیدند که ابو بکر به او ملحق شده بود. ردشناس گفت: کسی که در جستجوی او هستید، در اینجا مرد دیگری به او پیوسته است. قریش رد را بردند تا به در غار رسیدند. اما خداوند آنان را از ورود به غار بازداشت.

بدین ترتیب که عنکبوتی بر در غار تار تنیده و کبوتری تخم گذاشته بود.

قریش از دیدن تار عنکبوت و تخم کبوتر، به این نتیجه رسید که غار متروک است و احدی وارد آن نشده است و گرنه تار عنکبوت پاره می‌شد و تخم کبوتر می‌شکست و کبوتر وحشی بر در غار آرام نمی‌گرفت. «۲»

علی (ع) تا شب صبر کرد. آنگاه در تاریکی شب، همراه هند بن ابی هاله، در غار ثور به حضور رسول خدا (ص) رسید. حضرت به هند فرمود که دو شتر برای او و همراهش خریداری کند. ابو بکر گفت: ای پیغمبر خدا؛ من دو شتر برای خود و شما آماده کرده‌ام تا با آن به یثرب بروید. پیامبر (ص) گفت: هر دو یا یکی را قبول نمی‌کنم، مگر این که بهایش را بگیری. ابو بکر گفت: پس مال

(۱). امالی طوسی، ۲/ ۸۲-۸۳.

(۲). تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۲۸؛ سیره حلبی، ۲/ ۳۷؛ البدایه و النهایه، ۳/ ۱۸۱-۱۸۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۴۴

شما. پیامبر (ص) علی (ع) را فرمود تا بهای شتران را به ابو بکر پرداخت کرد. «۱»

پس او را به حفظ عهد خود و ادای امانت‌های مردم سفارش کرد. قریش و مردم عرب که در موسم حج از بیرون مکه می‌آمدند، اموال و کالاهای خود را نزد پیامبر (ص) به امانت می‌گذاشتند تا برایشان نگه‌داری کند.

پیامبر (ص) علی (ع) را فرمود که صبح و شام بر دامنه کوه فریاد زند: هر که نزد محمّد امانتی دارد بیاید تا امانتش را به او پس دهیم. سپس به او فرمود:

علی؛ از این پس ناپسندی از قریش نخواهی دید تا به من پیوندی. پس امانت مرا در حضور مردم و آشکارا ادا کن. من فاطمه

دخترم را به تو می‌سپارم و هر دوی شما را به خداوند؛ او شما را حفظ کند.

لازم می‌دانیم در اینجا به چند نکته توجه دهیم؛

ا. هزینه‌های هجرت

رسول اکرم (ص) به علی (ع) دستور داد که چند شتر برای خود و فواطم (فاطمه بنت اسد، فاطمه بنت محمد، و فاطمه بنت زبیر بن عبد المطلب) و کسانی از بنی هاشم که همراه او هجرت کنند، بخرد. ابو عبیده گفت: به عبید الله ابن ابی رافع، گفتند: آیا رسول خدا (ص) چیزی داشت که این گونه خرج کند؟ گفت: من از پدرم درباره همین موضوع پرسیدم. گفت: مگر از ثروت خدیجه (س) خبر نداری؟ رسول خدا (ص) فرمود: هیچ مالی به اندازه ثروت خدیجه مرا نفع نداد. تا زمانی که رسول خدا (ص) در مکه بود، با مال خدیجه بدهکار و اسیر را آزاد، و از ناتوان دست‌گیری می‌کرد و به نیازمندان می‌بخشید و فقرای اصحاب خود را مهمان می‌کرد، و هزینه آنان را که می‌خواستند هجرت کنند، می‌پرداخت. پیامبر (ص) پس از سه روز توقف در غار ثوم عازم

(۱). بحار الانوار، ۱۹/ ۶۲؛ امالی طوسی، ۲/ ۸۳؛ بنگرید: وفاء الوفاء ۱/ ۲۳۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۴۵

مدینه شد. «۱»

ب. برترین الگوی جانبازی

در اینجا داستانی از شگفت‌انگیزترین فداکاری‌ها، جانبازی‌ها و از خود گذشتگی‌هایی که تاریخ به خود دیده است، نمایان می‌شود. دلیران و پهلوانان در کارزارها و پیکارها رو در روی دشمنان خود می‌ایستاد و با سلاح و تجهیزات، و همراه یاران و همراهان خویش به دفاع و نبرد می‌پرداختند و صحنه کارزار، آنان را در حال تنهایی به ایستادگی در مقابل دشمن ناچار می‌سازد. اما این که انسان با خواست و اراده خویش و با آرامش و بی‌سلاح، و وسائل جنگ به سوی مرگ برود؛ پس بر بستری در میان گردابی از خطرها و امور ترسناک بخوابد، از هر چیزی به دور است جز ایمان و اطمینان به پروردگار، و شوق به سلامتی رهبر، چنان که وقتی پیامبر (ص) به علی (ع) گفت که در بستر او بخوابد تا بتواند فرار کند و از توطئه قریش خلاصی یابد؛ با شوق فراوان به استقبال خطر رفت. این چیزی است که در تاریخ قهرمانی‌ها روی نداده و از هیچ کس در تاریخ فداکاری‌ها در راه خدا و عقیده، دیده نشده است ...

خفتن علی (ع) در بستر پیامبر (ص) در شب هجرت، برای نخستین بار نبود. ابو طالب در دوره محاصره بنی هاشم در شعب، علی را در بستر پیغمبر می‌خوابانید تا اگر حادثه‌ای روی دهد، به علی برسد نه محمد (ص). هرگز علی، پدرش را از این کار منع نمی‌کرد؛ بلکه همواره با رضایت و طیب خاطر از این کار استقبال می‌کرد. «۲»

ج. قریش و علی (ع)

درباره برخورد قریش با علی (ع) هنگامی که او را به جای رسول خدا (ص)

(۱). امالی طوسی، ۲/ ۸۱؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۶۱-۶۲.

(۲). بنگرید: سیره المصطفی، ۲۵۰-۲۵۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۴۶

در بستر دیدند، به دو نکته اشاره می‌کنیم؛

۱. وقتی قریش با این وضعیت مواجه شدند، علی (ع) را در مورد محمد (ص) تحت فشار قرار ندادند تا جای پسر عمویش را بگوید، علت آن بود که می‌دانستند هرگونه تلاشی در این باره عبث و بیهوده است. زیرا کسی که چنین مخلصانه در بستر پیامبر (ص) خوابیده و بی‌نظیرترین صحنه فداکاری و جانبازی تاریخ را آفریده است، قطعاً رازی که جان خویش را برای آن گذاشته است، فاش نخواهد کرد. از این رو می‌بینیم قریش او را رها کردند و نومیدانه بازگشتند. «۱»

۲. علی (ع) با اتخاذ این موضع فداکارانه در قبال پیامبر اکرم (ص) بالاترین الگوی انسان کامل را به نمایش گذاشت و معنی اخلاص و ماهیت فداکاری و حقیقت ایمان را به توده‌های در گذر تاریخ معرفی کرد. او به هر حال خود را کشته می‌دید؛ یا مشرکان به خیال این که رسول خدا (ص) است، به او حمله برده، هر کدام یک ضربه شمشیر وارد و او را می‌کشتند، یا انتقام پیامبر (ص) را از او می‌گرفتند، زیرا وی سبب خلاصی کسی شده است که عقایدشان را زشت می‌خواند، خدایانشان را ناسزا می‌گفت و جمعشان را پراکنده ساخت. از سوی دیگر می‌دانست پیامبر (ص) تا چه اندازه علی (ع) را دوست دارد و او نزد حضرتش تا چه پایه، منزلت دارد.

پس هرگاه او را بکشند، در حقیقت برادر، پسر عمو، و فدایی جانباز پیامبر (ص) را کشته‌اند. «۲»

اما چرا وقتی دیدند که خفته در بستر علی (ع) است، او را رها کردند؟

پاسخ این است که با مشاهده برخورد وی با خالد بن ولید، از رویارویی با

(۱). بنگرید: حیاة امیر المؤمنین (ع)، ۱۰۵-۱۰۶.

(۲). همان، ۱۰۷-۱۰۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۴۷

علی (ع) وحشت کردند و پا به فرار گذاشتند. احتمال دیگر این است که نمی‌خواستند فرصت را برای یافتن پیغمبر (ص)، از دست بدهند.

۴. آیه غار

إِلَّا تَصْـُورُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ، إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَبْدَاهُ بِيَحْـُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. «۱»

اگر او (پیامبر) را یاری نکنید، قطعاً خداوند او را یاری کرد؛ هنگامی که کسانی که کفر ورزیدند، او را (از مکه) بیرون کردند، و او نفر دوم از دو تن بود، آنگاه که در غار (ثور) بودند، وقتی به همراه خود می‌گفت:

اندوه مدار که خدا با ماست؛ پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد، و او را با سپاهیانی که آن‌ها را نمی‌دیدید، تأیید کرد، و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند، پست‌تر گردانید، و کلمه خداست که برتر است، و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است.

شاید کسانی این آیه را دلیل بر فضیلت ابو بکر بدانند. بدین ترتیب که:

۱. در این آیه از ابو بکر به «ثانی اثنین» یاد شده است. به این معنی که وی در فضیلت یکی از دو نفر است و چه فضیلتی از این بالاتر که ابو بکر قرین پیغمبر (ص) باشد.

۲. ابو بکر در این آیه، یار پیامبر (ص) خوانده شده است. می‌دانیم که همراه بودن در این موقعیت بزرگ، منزلت بلندی است.
۳. پیامبر (ص) به او گفت: «خداوند با ماست» یعنی خداوند آنان را حمایت و نصرت خواهد کرد. کسی که در نصرت و یاری خداوند، شریک پیامبر (ص) باشد، از بزرگ‌ترین مردم است.

(۱). توبه (۹): ۴۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۴۸

۴. از این به دست می‌آید که سکینه: آرامش بر ابو بکر فرو فرستاده شد.

زیرا او محتاج آرامش بود، نه پیامبر (ص)؛ چه پیامبر (ص) می‌دانست که از جانب خداوند متعال حفظ می‌شود. «۱»

از نظر ما هیچ یک از این دلایل درست نیست، زیرا

۱. عایشه می‌گوید: خداوند در قرآن چیزی درباره ما نازل نکرد، جز این که عذر مرا فرو فرستاد. «۲» ما، در کتاب حدیث الافک ثابت کرده‌ایم که امکان ندارد خداوند درباره این عذر عایشه، آیه‌ای فرو فرستاده باشد.
۲. ثانی اثین بودن ابو بکر جز خبر دادن از تعداد، چیزی نیست و بر فضیلت وی دلالت ندارد، زیرا ممکن است، دومی یک کودک، یک جاهل، یک مؤمن، یک فاسق یا هر کس دیگری باشد. در قرآن کریم فضیلت منحصر در تقوا و پرهیزگاری است نه در دوم بودن:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. «۳»

علامه محمد حسن مظفر معتقد است که اگر منظور دوم بودن در فضیلت و شرافت بود، می‌بایست ابو بکر از پیامبر (ص) هم برتر باشد! زیرا به اقتضای آیه مبارکه، او اول بود و پیامبر (ص) دوم. «۴»

۳. روشن است که هدف این آیه اشاره به موقعیت خطرناکی است که پیامبر (ص) در غار داشت و در آنجا کسی نبود که از او حمایت و دفاع کند.

همراه وی نه تنها از او دفاع نمی‌کرد، بلکه به خاطر اندوه، خوف و وحشت خود، بار سنگینی بر دوش پیامبر (ص) به حساب می‌آمد و به جای این که به

(۱). بنگرید: دلائل الصدق، ۲/ ۴۰۴-۴۰۵.

(۲). صحیح بخاری، ۳/ ۱۲۱؛ فتح القدیر، ۴/ ۲۱.

(۳). حجرات (۴۹): ۱۳.

(۴). دلائل الصدق، ۲/ ۴۰۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۴۹

حضرت کمک کند و از خطر بکاهد، خود نیازمند دلداری پیامبر (ص) بود و لاقلاً هیچ تأثیری در دفاع از رسول خدا (ص) و کاهش مشکلات و سختی‌های موجود نداشت، بلکه فقط بر تعداد افزود و عدد را به دو رساند.

۴. همراهی با پیامبر (ص) نیز برای وی فضیلتی به شمار نمی‌رود، زیرا فقط بر جمع بودن و با هم بودن در یک مکان دلالت دارد که چه بسا یکی بزرگ و دیگری کوچک، یکی عالم و دانشمند، و دیگری جاهل و نادان باشد؛ بنابراین همراهی به خودی خود فضیلت ندارد.

۵. عبارت «ان الله معنا»: خدا با ماست؛ برای دلداری ابو بکر آمده تا اندوه او را ببرد و یادآوری نماید که خداوند آنان را از چشم

قریش، حفظ خواهد کرد، لذا این فضیلتی ندارد.

۶. به گفته مورخان، اندوه ابو بکر پس از دیدن معجزات آشکار و آیات باهره الهی بود. بنابراین با دیدن آن می‌بایست به پیروزی و حفظ جان پیامبر (ص) و خودش مطمئن می‌شد، نه اندوهگین. این که فرمود: «اندوهگین مباش؛ نشان می‌دهد که وی حتی یک گام راسخ در معرفت جلال و عظمت الهی برنداشت.

۷. عقیده آنان که ابو بکر در نصرت الهی با پیامبر (ص) شریک است و این یک فضیلت بزرگ به شمار می‌رود؛ عقیده باطلی است، زیرا مطابق نص صریح آیه، نصرت الهی اختصاص به رسول خدا (ص) دارد و بس. در حالی که ابو بکر تابع محض بود و تابعیت در نصرت، فضیلت به همراه نمی‌آورد.

۸. فرود آمدن «سکینه»: آرامش؛ بر ابو بکر روا نیست، بلکه این آرامش بر شخص رسول خدا (ص) نازل شد، زیرا ضمائر متأخر و متقدم در این آیه مبارکه، همه به رسول اکرم (ص) برمی‌گردد و کسی در این باره اختلاف ندارد، حال چگونه یک ضمیر در میان آیه، به کسی جز پیامبر (ص) باز می‌گردد؟! این خلاف ظاهر است و اثبات آن نیاز به قرینه قاطع دارد.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۵۰

۵. جانبازی در راه خدا

آمده است که خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من شما را با هم برادر کردم و عمر یکی را از دیگری بلندتر ساختم. کدام یک از شما برادرش را بر زندگی خود برتری می‌دهد؟ هر دو زندگی را برگزیدند. پس به آن دو وحی فرمود: چرا شما همانند علی بن ابی طالب نیستید؟ من او را با محمد (ص) برادر کردم؛ علی در بستر محمد (ص) خوابید و جان خود را به خاطر او به خطر افکند و زندگی او را بر زندگی خویش ترجیح داد. اکنون به زمین فرود روید و او را از گزند دشمن حفظ کنید. آن دو فرشته به زمین فرود آمدند، جبرئیل بالای سر علی و میکائیل پایین پای او ایستاد. آنگاه جبرئیل گفت: خوشا به حال کسانی چون تو ای فرزند ابو طالب؛ خدای متعال در برابر فرشتگان به تو مباحثات می‌کند. آنگاه خداوند عز و جل این آیه را نازل فرمود:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ. (۱)

(۱). بقره (۲): ۲۰۷. بنگرید: اسد الغابه، ۲۵/۴؛ المستجاد، ۱۰؛ ثمرات الاوراق، ۳۰۳؛ البرهان فی التفسیر القرآن، ۱/۲۰۷؛ احیاء علوم الدین، ۳/۲۵۸؛ تاریخ یعقوبی، ۲/۳۹؛ شواهد التنزیل، ۱/۹۷؛ تذکره الخواص، ۳۵؛ تاریخ الخمیس، ۱/۳۲۵-۳۲۶؛ مناقب خوارزمی، ۷۴؛ ینابیع الموده، ۹۲؛ الجامع لاحکام القرآن، ۳/۲۱؛ سیره حلبی، ۳/۱۶۸؛ فوائد السمطین، ۱/۳۳۰؛ مسند احمد، ۱/۳۳۱؛ دلائل الصدق، ۲/۸۱-۸۲؛ روضه الواعظین، ۱۰۷؛ اللوامع، ۲/۳۷۵-۳۷۷؛ نزهة المجالس، ۲/۲۰۹؛ الارشاد، ۳۱؛ خصائص الوحی، ۹۳-۹۴؛ العمده، ۲۴؛ مستدرک حاکم، ۳/۴؛ کفایة الطالب، ۲۳۹؛ بحار الانوار، ۱۹/۳۹، ۶۴، ۸۰؛ فضائل احمد، ۱۲۴-۱۲۵؛ التفسیر الکبیر، ۵/۲۰۴؛ خصائص الوحی المبین، ۹۳-۹۴؛ المواهب اللدنیه، ۱/۶۰؛ غایة المرام، ۳۴۶؛ احقاق الحق (ملحقات)، ۳/۲۴-۳۴؛ ۶/۴۷۹-۴۸۱؛ ۸/۳۳۹؛ ۱۴/۱۱۶؛ ۲۰/۱۰۹-۱۱۴؛ الغدير، ۲/۴۸؛ الکوکب المضي، ۴۵؛ روض الاحباب، ۱۸۵؛ مکاشفة القلوب، ۴۲؛ توضیح الدلائل، ۱۵۴؛ ۱/۶۰؛ شواهد التنزیل، ۱/۹۷؛ ترجمه الامام علی من تاریخ دمشق، ۱/۱۳۷-۱۳۸؛ کشف الغمّه، ۱/۳۱۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۵۱

و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به (این) بندگان مهربان است.

به روایت اسکافی

همه مفسران گفته‌اند: فرموده خداوند متعال: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ؛ درباره علی (ع) فرود آمد که در شب

هجرت در بستر پیغمبر (ص) خوابید. «۱»

از آنچه گذشت به روشنی دروغ فضل بن روزهان روشن می‌شود که مدّعی است بیشتر مفسران عقیده دارند که این آیه درباره زیر و مقداد فرود آمد؛ آنگاه که به فرمان رسول خدا (ص) مأمور شدند تا خیب بن عدی را از چوبه‌ای که مردم قریش او را به دار آویخته بودند، پایین آورند. در مکه خیب را به دار آویخته بودند و اطراف او را چهل تن از مشرکین محاصره کرده بودند. زیر و مقداد با فداکاری و از جان گذشتگی توانستند خیب را از دار پایین بیاورند. در این هنگام آیه شریفه نازل شد. «۲»

علامه مظفر نیز ادعای فضل را کذب محض می‌داند و می‌گوید:

مفسران حتی سیوطی، رازی و زمخشری چنین چیزی نگفته‌اند. در حالی که رازی همه دیدگاه‌ها را در تفسیر این آیه آورده و سیوطی همه روایات را جمع کرده است. در کتاب الاستیعاب، در شرح حال خیب آورده:

شخصی که رسول خدا (ص) برای پایین آوردن خیب فرستاد، عمرو بن امیه ضمیری بود و نامی از زیر و مقداد نمی‌برد. «۳»

با توجه به آنچه گذشت، به گفته ابن تیمیه «۴» که به انکار فضائل امیر المؤمنین علی (ع) مشهور است، توجه نمی‌شود.

(۱). شرح نهج البلاغه، ۱۳/ ۲۶۲.

(۲). دلائل الصدق، ۲/ ۸۲.

(۳). همان.

(۴). سیره حلبی، ۲/ ۲۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۵۲

لازم می‌دانیم به این پرسش پاسخ دهیم که چرا مشرکان در شب هجرت تا صبح پشت دیوار خانه پیامبر (ص) ماندند؟ برخی گفته‌اند: قریش به سوی دیوار خانه هجوم آوردند، زنی از داخل فریاد کشید؛ آن‌ها به همدیگر گفتند: در میان قوم عرب زشت است که از ما چنین یاد کنند که دیوار خانه را بر روی دختران عمویمان فرو ریزیم. «۱»

برخی نیز عقیده دارند که ابو لهب راضی نشد، پیامبر (ص) را شبانه به قتل رسانند، چه جان زنان و کودکان در خطر بود. «۲»

شاید علت این تأخیر در ورود به خانه هر دو مسأله باشد و شاید به این علت که مردم شاهد و نظاره گر قتل وی به دست همه قبایل باشند تا به این طریق حجت بر بنی هاشم تمام شود و نتوانند طلب ثار (خون‌خواهی) کنند. «۳»

۶. در راه مدینه

امام صادق (ع) فرمود: هنگامی که رسول خدا (ص) از غار ثور بیرون آمد و رو به یثرب گذاشت، قریش، برای کسی که او را بگیرد، صد شتر جایزه تعیین کرد. از جمله کسانی که در پی دست‌گیری رسول خدا (ص) بودند، سراقه بن جشم بود که خود را به آن حضرت رساند. رسول خدا (ص) فرمود: خدایا؛ به آنچه خود می‌خواهی، سراقه را از من کفایت کن. ناگهان پاهای اسب سراقه در زمین فرو رفت و او از اسب درافتاد. سراقه گفت: ای محمد؛ می‌دانم آنچه به اسب من رسید، از ناحیه تو بود، دعا کن خداوند اسب مرا رها کند. به جانم سوگند؛ اگر از من به شما خیری نرسد، ثمری نخواهد رسید. رسول خدا (ص)

(۱). بنگرید: سیره حلبی، ۲/ ۲۸؛ روض الانف، ۲/ ۲۲۹.

(۲). بحار الانوار، ۱۹/ ۵۰.

(۳). سیره حلبی، ۲/ ۲۶-۲۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۵۳

دعا فرمود. خداوند اسب سراقه را رها کرد.

او دوباره در پی حضرت به راه افتاد. این کار را سه بار تکرار کرد.

هنگامی که برای بار سوم پاهای اسب وی رها شد، گفت: ای محمد؛ این شتر من است که در مقابل تو است؛ غلام من نیز هست.

اگر به مرکب یا شیر، ترا نیازی است، آن را بگیر و این تیر از تیردان من به عنوان نشانه نزد تو باشد.

من بازمی‌گردم و آنان را از تعقیب تو باز می‌دارم. رسول خدا (ص) فرمود: «مرا به آنچه نزد تست، حاجت نباشد.»

این که پیامبر (ص) پیشنهاد سراقه را رد کرد و از او چیزی نگرفت، بر اساس این اصل بود که نمی‌خواست وام‌دار مردی مشرک باشد.

رسول خدا (ص) به راه خود ادامه داد تا به خیمه امّ معبد رسید.

در آنجا فرود آمد و از وی غذا خواست. امّ معبد عذر خواست که چیزی ندارم. در این هنگام چشم رسول خدا (ص) به گوسفندی

در کنار خیمه افتاد که در اثر لاغری و ناتوانی از رمه مانده بود. رسول خدا (ص) گفت: اجازه می‌دهی که او را بدوشم؟ گفت:

آری، امّا فایده‌ای ندارد. در اثر دعای رسول خدا (ص) شیر گوسفند زیاد شد و ریزش گرفت. حضرت ظرفی خواست و شیر

دوشید، همه خوردند و سیر شدند.

امّ معبد فرزندش را که چون پاره‌ای گوشت بود، نه سخن می‌گفت و نه روی پایش می‌ایستاد، به رسول خدا (ص) عرضه داشت.

حضرت خرمایی جوید و آن را در دهان کودک گذاشت، کودک در دم برخاست، راه رفت و به سخن آمد. هسته خرما را در

زمین پنهان کرد. آن نیز در حال نخلی شد و خوشه‌های خرما از آن آویزان. رسول خدا (ص) به اطراف نگریست، همه جا مرتع‌های

سرسبز شد. سپس به طرف مدینه رهسپار شد. هنگامی که رسول خدا (ص) وفات کرد، نخل خرما نداد و چون علی (ع) به شهادت

رسید، سرسبز

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۵۴

نشد و آنگاه که حسین (ع) را در کربلا کشتند، از آن خون جاری شد. «۱»

وقتی ابو معبد بازگشت و وضعیت را دید، در این باره از همسرش پرسید.

امّ معبد در توصیف پیغمبر (ص) گفت:

مردی دیدم با ظاهری سخت آراسته، چهره‌ای درخشان و اخلاقی بسیار پسندیده، نه بیماری داشت و نه اندامش بی‌تناسب بود،

چهره‌اش سخت گیرا و زیبا بود، چشمانی سیاه همراه با مژه‌های بلند داشت، صدایش رسا، گردنش افراخته و ریشش انبوه و نسبتاً

بلند و ابروانش پیوسته بود؛ هرگاه سکوت می‌کرد، وقاری خاص داشت و چون لب به سخن می‌گشود، بزرگ منشی و علو

مرتبه‌اش آشکار می‌گردید؛ از دور سخت با مهابت و شکوهمند می‌نمود و از نزدیک خوش محضر و شیرین گفتار؛ کلامش

مختصر و پسندیده بود نه کم و بیش، گویی سخن او چون رشته‌های گهر بود که پراکنده شود؛ متوسط القامه بود نه بلند بود و نه

کوتاه به چشم می‌آمد؛ شاخه‌ای بود که اگر میان دو شاخه دیگر قرار می‌گرفت از هر سه برازنده‌تر می‌نمود؛ دوستانی داشت که

سخت شیفته‌اش بودند. چون او سخن می‌گفت، آن‌ها سکوت می‌کردند و گوش فرا می‌دادند و چون فرمان می‌داد به اجرای آن

مبادرت می‌کردند، فرمانش روان بود و آن را به جان می‌خریدند؛ نه اخمو بود و نه ستمگر. درود خدا بر او باد.

توصیف امّ معبد از رسول خدا (ص) معروف و مشهور است. ابو معبد دانست که او رسول خدا (ص) بوده است. سرانجام به مدینه

آمد و همراه خانواده‌اش مسلمان شد. «۲»

آنچه گذشت در میان کرامات آشکار و معجزات کوبنده رسول خدا (ص)

(۱). تاریخ الخميس، ۱/ ۳۳۵.

(۲). بنگرید: تاریخ الخميس، ۱/ ۳۳۴؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۴۱-۴۲؛ ۷۵-۷۶ به نقل از: الخرائج و الجرائح؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۱/

۲۷۹؛ سیره حلبی، ۲/ ۴۹-۵۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۵۵

که اشرف مخلوقات و گرامی‌ترین خلایق از آغاز آفرینش تا قیام قیامت است؛ چیزی نیست.

از جهت دیگر: تحقق چنین کرامات روشنی بلافاصله پس از مصائب و سختی‌های هجرت، تأکید بر این مطلب است که هجرت رسول خدا (ص) می‌توانست با دخالت مستقیم عنایت خداوند گاری با موفقیت به پایان رسد، اما خداوند اراده فرموده که کارها بر پایه اسباب و علل طبیعی انجام شود و رسول خدا (ص) در مواجهه مشکلات زندگی و تحمل سختی‌های دعوت توحیدی با همه بحران‌ها مصائب و گرفتاری‌های آن، اسوه و الگوی نیک همگان در همه دوره‌ها و روزگاران باشد. بحران‌هایی که در زندگی انسان به وجود می‌آید، نقش مهمی در ساخت و شکل‌گیری خصوصیات آدمی و شناخت نقاط ضعف وی دارد. چنان که روحیه نشاط و فعالیت، و جنب و جوش سازنده را در انسان تقویت و او را به جدیت در اتخاذ موضع وامی‌دارد.

از آن جایی که هدف خداوند آبادانی هستی به وسیله انسان است، آدم بی‌حال و متکی به معجزات و کرامات نمی‌تواند این مأموریت مهم را در آبادانی زمین به انجام رساند.

خلاصه کلام این که کرامات و معجزات فقط برای کمک به تربیت و تکامل انسان در طرح آماده‌سازی وی است؛ به گونه‌ای که عنصری فعال، سازنده و تأثیرگذار باشد نه موجودی منفعل و تأثیرپذیر.

۸. هجرت امیر المؤمنین (ع)

رسول خدا (ص) به هجرت مبارک خویش ادامه داد تا به نزدیکی مدینه رسید. ابتدا در قباء مهمان خانه عمرو بن عوف شد. ابو بکر پافشاری داشت که وارد مدینه شوند، اما رسول اکرم (ص) درخواست پسر ابو قحافه را رد کرد و

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۵۶

فرمود: من وارد یثرب نمی‌شوم تا پسر عمو و برادرم، و دخترم بیایند. منظور حضرت، علی و فاطمه (ع) بود. «۱»

با فرا رسیدن شب، ابو بکر از پیغمبر (ص) جدا شد و به مدینه رفت و بر قبیله‌ای از انصار وارد شد. رسول خدا (ص) در قباء ماند و مهمان کلثوم بن هدم بود. «۲»

رسول خدا (ص) از قباء نامه‌ای به علی (ع) نوشت و او را فرمود که هر چه زودتر به آن حضرت بپیوندد و خیلی درنگ نکند؛ نامه را با ابو واقد لیثی فرستاد.

علی (ع) با دریافت نامه پیامبر (ص) بی‌درنگ خود را آماده خروج و هجرت کرد. آن حضرت مؤمنان ناتوانی را که تا آن روز در مکه مانده بودند، فرمان هجرت داد تا به طور پراکنده و پنهانی خود را در تاریکی شب به ذی طوی برسانند. علی (ع) با همراهان خود که همه فاطمه نام داشتند: فاطمه بنت رسول، فاطمه بنت اسد مادر علی (ع) و فاطمه بنت زبیر بن عبد المطلب؛ از مکه بیرون آمد. ایمن پسر امّ ایمن که غلام پیغمبر (ص) بود و ابو واقد با آنان همراه شدند.

ایمن از ترس پی‌گیری قریش مرکب زنان را با خشونت می‌راند. علی (ع) او را فرمان داد که مدارا کند. او پوزش خواست و گفت:

ترس آن دارد که قریش مزاحمتی ایجاد کنند. آن حضرت به او فرمود: نگران مباش که رسول خدا (ص) آن روز که مکه را ترک می‌کرد، مرا اطمینان داد که از قریش ناپسندی نخواهم دید.

در این میان، هفت سواره نقاب دار که غلام حارث بن امیه به نام جناح هشتمین آنها بود، در نزدیکی ضحجان خود را به او رساندند. علی (ع) زنان را

(۱). بنگرید: الفصول المهمه، ۳۵؛ امالی طوسی، ۲/ ۸۳؛ اعلام الوری، بحار الانوار، ۶۴/ ۱۹، ۷۵-۷۶، ۱۱۵-۱۱۶؛ ۲۲/ ۳۶۶.

(۲). اعلام الوری، ۶۶؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۱۰۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۵۷

پیاده و با شمشیر کشیده آهنگ سواران کرد.

آنان از علی (ع) خواستند که باز گردد. علی (ع) فرمود: اگر باز نگردم؟

گفتند: ترا به زور و به رغم میل خودت باز خواهیم گرداند ...

سواران به شتران نزدیک شدند تا آنها را بلند کنند. علی (ع) بین آنها قرار گرفت. جناح با شمشیرش به او حمله برد. علی (ع) ضربه او را دفع کرد و ضربه‌ای به شانه‌اش زد، چنان که شمشیر به کتف اسبش رسید. پس به یاران وی حمله برد و می‌گفت: خلّوا سبیل المجاهد المجاهد آلت لا اعبد غیر الواحد راه رزمنده مبارز را باز کنید، همانا من جز خدای یکتا، احدی را پرستش نمی‌کنم.

آن گروه پراکنده شدند و گفتند: پسر ابو طالب؛ خودت را از چشم‌ها دور دار. علی (ع) فرمود: اینک من بر آنم که به پسر عمویم رسول خدا (ص) در یثرب پیوندم. هر که خوش دارد که با شمشیر من گوشتش شکافته و خونس ریخته شود، مرا تعقیب کند یا به من نزدیک شود. پس رو به دو مرد همراه خود کرد و فرمود: شتران را حرکت دهید. آنگاه چیره و پیروز رفت تا به ضحجان رسید. آن روز و شب را در آنجا درنگ کرد و گروهی از مؤمنان مستضعف به او پیوستند. امّ ایمن کنیز رسول خدا (ص) نیز همراه آنان بود.

آن شب ایستاده و نشسته، و به پهلوها خوابیده، عبادت کردند تا صبح دمید.

نماز صبح را به امامت علی (ع) به جای آوردند. سپس حضرت آنان را حرکت داد. در هر منزلی نماز را به امامت علی (ع) می‌خواندند تا این که به مدینه رسیدند. مطابق برخی روایات پیش از رسیدن آنان، آیاتی در شأن آنها بر پیامبر (ص) نازل شد؛

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۵۸

الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ... فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ، أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى. «۱» همانان که خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (که) پروردگارا! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو؛ پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار ... پس پروردگارشان، دعای آنان را اجابت کرد (و فرمود): من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن، تباه نمی‌کنم.

چون رسول خدا (ص) از آمدن علی (ع) باخبر شد، بی‌درنگ فرمود: علی را برای من بخوانید. گفته شد که علی (ع) را یارای حرکت نیست. رسول خدا (ص) خودش به دیدار علی (ع) آمد؛ چون او را دید، دست در گردن او انداخت و آنگاه که چشمان حضرت به دو پای ورم کرده علی (ع) افتاد که از آن قطره‌های خون بر زمین می‌چکید، از روی دل‌سوزی گریست. در حالی که قطره‌های اشک بر گونه‌های حضرتش می‌غلطید، خطاب به علی (ع) گفت:

علی؛ تو در این امت در ایمان به خدا و پیامبرش نخستین پیش گامی و در هجرت به سوی خدا و پیامبرش نیز نخستین و در پایداری به پیمان آخرین. به حق او که جان من به دست قدرت اوست جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد، مؤمنی که خدا دل او را با ایمان آزموده است و تو را جز منافق یا کافر دشمن نمی‌دارد. «۲»

بنابراین هجرت علنی و تهدید به قتل راه گیران قریش از علی (ع) بود نه از هیچ کس دیگر چون عمر بن خطاب. این فضیلت علی (ع) نیز همانند بسیاری از فضایل و مناقب آن حضرت به دیگران نسبت داده شده و در معرض غارت چپاول گران قرار گرفته است.

(۱). آل عمران (۳): ۱۹۱-۱۹۵.

(۲). امالی طوسی، ۲/ ۸۳-۸۶؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۶۴-۶۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ۱/ ۳۳۲-۳۳۳؛ مناقب آل ابی طالب، ۱/ ۱۸۳-

۱۸۴؛ اعلام الوری، امتاع الاسماع، ۱/ ۴۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۵۹

۹. سیاست حکیمانه

امام علی (ع) و فرزندان معصومش (ع) همواره می‌کوشیدند، فرصت را از دشمنان دین، حقیقت و ایمان بگیرند. عبد الواحد بن ابی عون روایت کرده که رسول خدا (ص) به هنگام رحلت، علی (ع) را فرمود که با صدای بلند، فریاد بزند:

هر که طلب یا دینی از رسول خدا دارد، به نزد من بیاید.

از این رو همه ساله در عید قربان کسی را می‌فرستاد تا این مطلب را در عقبه با صدای بلند اعلام کند. چنین بود تا علی (ع) به شهادت رسید. سپس حسن بن علی (ع) چنین می‌کرد، تا او نیز به شهادت رسید. پس از او، حسین بن علی (ع) همین کار را می‌کرد، اما پس از او این کار قطع شد.

ابن ابی عون می‌گوید: احدی از خلق خدا نزد علی (ع) نمی‌آمد که به حق یا باطل ادعای طلبی کند، مگر این که علی (ع) به او می‌داد. «۱»

در مدینه کار تشکیل جامعه اسلامی و پایه‌گذاری حکومت، و برنامه‌ریزی برای گسترش اسلام در سراسر گیتی شروع شد. در این شهر دعوت از مرحله کادرسازی به مرحله جامعه‌سازی و اجرای عقیده و شریعت اسلامی و محو آثار جاهلی از سراسر جهان، تغییر وضعیت داد.

بررسی کامل گام‌هایی که رسول اکرم (ص) در پایه‌گذاری تمدن اسلامی در دوران مدینه پیمود، کار دشواری است و در این فرصت امکان انجام آن برای ما فراهم نیست و چه بسا ما را از مسیر اصلی این پژوهش در بررسی و دریافت حوادث اصلی در سیره معطر رسول خدا (ص) بازدارد. از این رو کار این بررسی را با انجام جزئیات و تفصیل آن به دیگران وامی‌گذاریم و به

(۱). بنگرید: الطبقات الکبری، ۲/ ۸۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۶۰

بررسی و مطالعه بخش‌هایی می‌پردازیم که قبل از هر چیز برای یک پژوهش گر با اهمیت جلوه می‌کند.

۱۰. استقبال از رهبر

می گویند مردم یثرب هرگز به اندازه روزی که رسول خدا (ص) وارد این شهر شد، سرور و شادمانی نکردند و در تاریخ این شهر خاطره‌ای ثبت نشده که تا این حد مردم را به وجد و پای کوبی کشانده باشد.

عایشه می گوید: چون پیامبر (ص) به مدینه رسید، زنان و کودکان انصار شادی کنان می خواندند:

طلع البدر علینا من ثنّیات الوداع وجب الشکر علینا ما دعا الله داع ائبها المبعوث فینا جئت بالامر المطاع
ماه از ثنیه الوداع بر ما تابید؛

تا آن هنگام که کسی خدای را بخواند، شکر این نعمت بر ما واجب شد.

ای که در میان ما برانگیخته شده‌ای، فرمانی آورده‌ای که قطعاً به آن عمل خواهیم کرد.

رسول خدا (ص) به سمت راست تغییر جهت داد تا در قباء فرود آمد. «۱»

در روایت دیگری هست که رسول خدا (ص) آستین‌هایش را به رقص آورد. «۲» پس از چند روز توقف در قباء، پیامبر اکرم (ص) عازم مدینه شد.

آورده‌اند که به هنگام عبور حضرت بر قبیله بنی نجار، زنان قبیله در استقبال از او دف زنان، همه این شعر را همخوانی می کردند:

نحن نساء من بنی النجاریا حبنا محمد من جار

(۱). تاریخ الخميس، ۱ / ۳۴۱ - ۳۴۲؛ سیره حلبی، ۲ / ۵۴؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۲ / ۲۳۳، وفاء الوفاء، ۱ / ۲۴۴؛ ۴ / ۷۲ / ۱؛ فتح الباری، ۷ / ۲۰۴.

(۲). دلائل الصدق، ۱ / ۳۸۹. فضل بن روزبهان کوشیده این مطلب را توجیه کند.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۶۱

ما زنانی از قبیله بنی نجار هستیم؛ خوش حالیم که محمد همسایه ما می شود.

پیامبر (ص) از آنان پرسید: آیا مرا دوست می دارید؟ همه در پاسخ گفتند:

آری. یا رسول الله؛

رسول خدا (ص) سه بار پی در پی گفت: من نیز شما را دوست می دارم. «۱»

حلبی می گوید: این دلیل آشکاری است بر جواز شنیدن آواز و دف زنی در غیر عروسی. «۲»

ابن کثیر هم به روایت صحیح بخاری و صحیح مسلم بر جواز غنا در عروسی و هنگام آمدن مسافر استدلال کرده است. «۳»

بررسی و مناقشه

اشاره

از نظر ما این مطالب و گفته‌ها نادرست است، زیرا

أ. ثنیه الوداع در جهت شام

ثنیه الوداع در جهت مکه نیست، بلکه در مسیر کسانی است که از شام به مدینه می آیند. «۴» سمهودی بیان می کند که

در ثنیة الوداع مسجدی است که وقتی مسافر شام وارد مدینه می‌شود، در سمت چپ او قرار دارد. «۵» من در هیچ یک از سفرهایی که در مسیر مکه- مدینه انجام شده، نامی از ثنیة الوداع ندیده‌ام. «۶» شاید مستند کسانی که

(۱). وفاء الوفاء، ۱/ ۲۶۳؛ فتح الباری، ۷/ ۲۰۴؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۲/ ۲۳۴-۲۳۵؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۴۱؛ سیره حلبی، ۲/ ۶۱؛ البدایة و النهایه، ۳/ ۲۰۰.

(۲). سیره حلبی، ۲/ ۶۱.

(۳). البدایة و النهایه، ۱/ ۲۷۶.

(۴). زاد المعاد، ۳/ ۱۰؛ بنگرید: وفاء الوفاء، ۴/ ۱۷۰، التراتیب الاداریه، ۲/ ۱۳۰.

(۵). وفاء الوفاء، ۳/ ۸۴۵.

(۶). همان، ۴/ ۱۱۷۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۶۲

این محل را در مسیر مکه قرار داده‌اند، سخن زنانی باشد که به هنگام ورود پیامبر (ص)، شعر می‌خواندند. «۱»
علامه بر این گزارش‌های ورود و خروج پیامبر (ص) در حوادث و سفرهای تبوک، خیبر، مته، غزوه عالیه و غابه دلالت دارد که ثنیة الوداع در مسیر شام و خیبر به مدینه واقع است. «۲»

به هر حال درست است که به هنگام بازگشت رسول اکرم (ص) از تبوک، مسلمانان با این شعر، از آن حضرت استقبال کردند. چنان که ابن قیم معتقد است که این دو بیت به هنگام بازگشت رسول خدا (ص) از غزوه تبوک بوده است. او می‌گوید:
چون رسول خدا (ص) در بازگشت از تبوک به مدینه نزدیک شد، مردم برای استقبال از آن حضرت بیرون آمدند و زنان و کودکان نیز بیرون آمدند و این شعار را سردادند:

طلع البدر علینا من ثنات الوداع؛ وجب الشکر علینا ما دعا لله داع.

البته برخی از راویان می‌گویند: این سرود در هنگام ورود پیامبر (ص) از مکه به مدینه خوانده می‌شد. اما این توهمی آشکار است. زیرا ثنیة الوداع در مدخل مدینه از سمت شام قرار دارد و کسی که از مکه به مدینه بیاید از این محل عبور نمی‌کند و آنجا را نمی‌بیند، مگر آنکه به قصد شام از مدینه بیرون رود. «۳»

ب. استدلال شگفت

استدلال حلبی با این روایت بر جواز موسیقی خیلی شگفت‌انگیز است. این روایت جز این نمی‌گوید که زنان یثرب به میمنت قدوم رسول خدا (ص) شعر

(۱). همان.

(۲). بنگرید: وفاء الوفاء، ۴/ ۱۱۶۸-۱۱۷۲؛ ۳/ ۸۵۷-۸۵۸. بنگرید: حیاة الصحابه، ۱/ ۳۰۶؛ السنن الکبری، ۹/ ۱۷۵.

(۳). خاتم النبیین (ترجمه فارسی)، ۲/ ۲۳۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۶۳

می‌سرودند. امّا این کار همراه با ارتکاب محرمات نبود. چنان که در این باره نیز ساکت است که آیا سرود آنان مشتمل بر ترجیع

بود یا نه؟

می‌دانیم که شعرخوانی حرام نیست. از این رو برخی گفته‌اند: استدلال ارباب موسیقی حرام به این روایت همانند استدلال کسی است که خوردن شراب مست‌کننده را در قیاس با انگور، حلال می‌داند. چنین قیاسی شباهت به قیاس کسانی دارد که می‌گفتند: بیع همانند رباست. «۱»

ج. رقص آستین

این که می‌گویند: پیامبر اکرم (ص) آستین‌های خود را به رقص آورد، چنان که فضل بن روزهان نیز اعتراف کرده، «۲» خلاف مروّت است. علامه محمّد حسن مظفر می‌گوید:

این کار (رقص) سفاهت آشکار است و هرزگی ظاهر و بزرگ‌ترین نقص رئیس قوم و برترین کار منافی باحیا و مروّت در آن روزگار و شدیدترین امر و مباین با رسالت در ارشاد خلق و تهذیب آنان از سفاهت و نقایص و تذکّر آنان به اموری که انسان را به آخرت نزدیک می‌کند. «۳»

۱۱. نفاق در مکه

مناسب می‌دانیم پیش از آنکه بحث خود را در این فصل به پایان رسانیم، مسأله نفاق در دوره مکه را مورد اشاره قرار دهیم. این مسأله که خواهیم کوشید آن را در قالب پاسخ به یک پرسش مورد بحث قرار دهیم، با دوره مدینه هم ارتباطی تنگاتنگ دارد. پرسش این است: آیا در میان مسلمانان مکه،

(۱). زاد المعاد، ۳/ ۱۷-۱۸.

(۲). بنگرید: دلائل الصدق، ۱/ ۳۹۰.

(۳). همان، ۳۹۳ (ترجمه فارسی، ۱/ ۴۸۱).

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۶۴

منافق هم وجود داشت؛ بدین معنی که به رغم اظهار مسلمانی، در دل کفر خود را پنهان کرده باشد؟ آیا محیط مکه و اوضاع و احوال مسلمانان پیش از هجرت برای ظهور چنین افرادی مناسب بود؟
علامه سیّد محمّد حسین طباطبائی (ره) در این باره می‌گوید:

شاید کسانی معتقد باشند که حرکت نفاق از بدو وارد شدن اسلام به مدینه شروع و تا نزدیکی وفات رسول خدا (ص) ادامه داشت. این سخنی است که جمعی از مفسران گفته‌اند و لیکن با تدبّر و موشکافی حوادثی که در زمان رسول خدا (ص) رخ داد و فتنه‌های بعد از رحلت آن جناب و در نظر گرفتن طبیعت اجتماع فعال آن روز، علیه این نظریه حکم می‌کند. برای این که اولاً، هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای در دست نیست که دلالت کند بر این که نفاق منافقین در میان پیروان رسول خدا (ص) و حتی آن‌هایی که قبل از هجرت ایمان آورده بودند، رخنه نکرده باشد، دلیلی که ممکن است، در این باره اقامه شود، مسلمانان قبل از هجرت به همین منظور مسلمان شده باشند؟ یعنی به ظاهر اظهار اسلام کرده باشند تا روزی به آرزوی خود که همان ریاست و استعلاء است، برسند. معلوم است که اثر نفاق در همه جا واژگون کردن امور، و انتظار بلا برای مسلمانان و اسلام، و افساد مجتمع دینی نیست. این آثار، آثار نفاقی است که از ترس و طمع منشأ گرفته باشد، اما نفاقی که ما احتمالش را دادیم، اثرش این است که تا بتوانند اسلام را تقویت

نموده، به تنور داغی که اسلام برایشان داغ کرده نان بچسبانند و به همین منظور و برای داغ‌تر کردن آن، مال و جاه خود را فدای آن کنند تا به این وسیله امور نظم یافته و آسیای مسلمین به نفع شخصی آنان به چرخش درآید. بله، این گونه منافقین وقتی دست به کارشکنی و مخالفت می‌زنند که ببینند دین جلوی رسیدن به آرزوها را که همان پیشرفت و تسلط بیشتر بر مردم است، می‌گیرد که در چنین موقعی دین خدا را به نفع اغراض فاسد خود تفسیر می‌کنند.

نیز ممکن است بعضی از آن‌ها که در آغاز بدون هدفی شیطانی مسلمان شده‌اند، در اثر پیشامدهایی درباره حقانیت دین به شک بیفتند و در آخر از دین مرتد بشوند و ارتداد خود را از دیگران پنهان بدارند، همچنان که

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۶۵

در ذیل جمله ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ... «۱» بدان اشاره نمودیم و همچنان که از لحن آیاتی نظیر آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ، «۲» نیز امکان چنین ارتداد و چنین نفاق استفاده می‌شود.

و نیز آن افراد از مشرکین مکه که در روز فتح ایمان آوردند، چگونه ممکن است، اطمینانی به ایمان صادق و خالصشان داشت؟ با این که بدیهی است، همه کسانی که حوادث سال‌های دعوت را مورد دقت قرار داده‌اند، می‌دانند که کفار مکه و اطرافیان مکه و مخصوصاً صنایع قریش هرگز حاضر نبودند به پیامبر ایمان بیاورند و اگر آوردند به خاطر آن لشکر عظیمی بود که در اطراف مکه اطراق کرده بود و از ترس شمشیرهای کشیده بر بالای سرشان بود و چگونه ممکن است، بگوییم در چنین جوّی نور ایمان در دل‌هایشان تابیده و نفوسشان دارای اخلاص و یقین گشته و از صمیم دل و با طوع و رغبت ایمان آوردند، و ذره‌ای نفاق در دل‌هایشان راه نیافت؟

و ثانیاً این که، استمرار نفاق تنها تا نزدیکی رحلت رسول خدا (ص) نبود، و چنان نبوده که در نزدیکی‌های رحلت نفاق منافقین از دل‌هایشان پریده باشد، بله هیچ دلالتی ندارد. و آن دلیل این است که منشأ نفاق، ترس از اظهار باطن یا طمع خیر است و پیامبر و مسلمانان آن روز که در مکه بودند و هنوز هجرت نکرده بودند، قوت و نفوذ کلمه و دخل و تصرف آن چنانی نداشتند که کسی از ایشان بترسد یا طمع خیری از آنان داشته باشد و به این منظور در ظاهر مطابق میل آنان اظهار ایمان کنند و کفر خود را پنهان بدارند؛ چون خود مسلمانان در آن روز توسری‌خور و زیردست صنایع قریش بودند. مشرکین مکه یعنی دشمنان سرسخت آنان و معاندین حق هر روز یک فتنه و عذابی درست می‌کردند، در چنین جوّی هیچ انگیزه‌ای برای نفاق تصور نمی‌شود. به خلاف بعد از هجرت که رسول خدا (ص) و مسلمانان یاورانی از اوس

(۱). منافقون (۶۳): ۳.

(۲). مائده (۵): ۵۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۶۶

و خزرچ پیدا کردند و بزرگان و نیرومندان این دو قبیله پشتیبان آنان شده و از رسول خدا (ص) دفاع می‌نمودند، همان طور که از جان و مال و خانواده خود دفاع می‌کردند و اسلام به داخل تمامی خانه‌هایشان نفوذ کرده بود و به وجود همین دو قبیله علیه عده قلیلی که هنوز به شرک خود باقی بودند، قدرت‌نمایی می‌کرد و مشرکین جرأت علنی کردن مخالفت خود را نداشتند. به همین سبب برای این که از شرّ مسلمانان ایمن بمانند به دروغ اظهار اسلام می‌کردند، در حالی که در باطن کافر بودند و هر وقت فرصت می‌یافتند، علیه اسلام دسیسه و نیرنگ به کار می‌بردند.

وجه این که گفتیم: این دلیل درست نیست؛ این است که علت و منشأ نفاق منحصر در ترس و طمع نیست تا بگوییم هر جا مخالفین انسان نیرومند شدند و یا زمام خیرات به دست آنان افتاد، از ترس نیروی آنان و به امید خیری که از ایشان به انسان برسد نفاق

می‌ورزد، و اگر گروه مخالف چنان قدرتی و چنین خیری نداشت، انگیزه‌ای برای نفاق پیدا نمی‌شد، بلکه بسیاری از منافقین را می‌بینیم که در مجتمعات بشری دنبال هر دعوتی می‌روند و دور هر ناحق و صدایی را می‌گیرند، بدون این که از مخالف خود هر قدر هم نیرومند باشد، پروایی نکنند. نیز اشخاصی را می‌بینیم که در مقام مخالفت با مخالفین خود برمی‌آیند، و عمری را با خطر می‌گذرانند و به امید رسیدن به هدف بر مخالفت خود اصرار هم می‌ورزند تا شاید هدف خود را که رسیدن به حکومت است، به دست آورده، نظام جامعه را در دست بگیرند، و مستقل در اداره آن باشند و در زمین غلو کنند. رسول خدا (ص) هم از همان اوائل دعوت فرموده بود که اگر به خدا و دعوت اسلام ایمان بیاورید، ملوک و سلاطین زمین خواهید شد. «۱»

علامه در جای دیگر می‌گوید:

(۱). المیزان، ۱۹/ ۲۸۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۶۷

بعضی از مفسرین «۱» که پذیرفته‌اند، سوره مورد بحث در مکه نازل شده، و منافقین و بیمار دلان در مدینه پیدا شدند، درباره آیه وَ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ كُفُّوا أَعْيُنَكُمْ عَنْ يَوْمٍ هَؤُلَاءِ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ که یک پیش‌گویی غیبی است از این که بعد از هجرت جمعی منافقین پیدا خواهند شد. ما می‌گوییم: این که سوره مورد بحث همه‌اش در مکه نازل شده باشد، مطلبی است که از نظر روایات متعین است و بعضی از مفسرین ادعای اجماع بر آن کرده‌اند و این که از مقاتل نقل کرده‌اند که آیه وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً ... در مدینه نازل شده از طریق نقل ثابت نشده که به راستی او چنین چیزی گفته باشد و بر فرض هم که ثابت باشد، یک نظریه شخصی از مقاتل است که فکر کرده نفاق در مدینه پیدا شده و آیه از آن خبر می‌دهد.

اما این که نفاق در مدینه پیدا شد، بعضی از مفسرین «۲» بر آن اصرار ورزیده و استدلال کرده‌اند، به این که رسول خدا (ص) و مسلمانان قبل از هجرت آن قدر نیرومند نبودند و امرشان نافذ و دستشان باز نبوده که مردم از هیبت آنان حساب ببرند و کفر باطنی خود را پنهان کنند و یا به امید خیرشان دم از اسلام بزنند، به خلاف حالی که مسلمانان بعد از هجرت در مدینه داشتند. لیکن این استدلال تمام نیست؛ زیرا همان طور که در سوره منافقون در بحثی که پیرامون نفاق داشتیم به ناتمامی آن اشاره نمودیم و حاصلش این است که انگیزه و علت نفاق منحصر در ترس و پروا داشتن و یا به دست آوردن خیر عاجل نیست، چون ممکن است، کسی به امید نفع و خیر مؤجل و درازمدت نفاق بورزد و ممکن است کسی به انگیزه تعصب و حمیت نفاق بورزد و یا انگیزه‌اش این باشد که نسبت به کفر قبلی خود عادت داشته، دست برداشتن از عادت برایش مشکل باشد و همچنین ممکن است، انگیزه‌هایی دیگر باعث نفاق شود.

(۱). روح المعانی، ۲۹/ ۱۲۷.

(۲). همان.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۶۸

و هیچ دلیلی در دست نیست که دلالت کند، بر این که پای این انگیزه‌ها در مورد هیچ یک از مسلمانان مکه در کار نبوده، بلکه از بعضی از همان مسلمانان نقل شده که در مکه ایمان آورده، و سپس برگشته و یا با شک و تردید ایمان آورده و سپس ثابت قدم شده است.

علاوه بر این خدای تعالی خودش فرموده:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولَنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ

اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ، وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ. «۱»

این دو آیه در سوره عنکبوت است، که در مکه نازل شده، و می‌بینید که از وجود نفاق در مکه خبر می‌دهد و بر فرض که از همه ادله مکی بودن این سوره صرف نظر کنیم، همین که می‌بینیم مشتمل بر مسأله فتنه و اذیت شدن در راه خداست، باید بفهمیم که حد اقل این دو آیه در مکه نازل شده است. چون در مدینه فتنه و اذیت دیدن در راه خدا رخ نداد. اگر بگوییم در آیه اول مسأله نصرت خدایی ذکر شد؛ می‌گوییم: صرف این دلیل نمی‌شود، بر این که آیه در مدینه نازل شده باشد؛ چون نصرت مصادیق دیگری هم غیر از فتح و پیروزی در جنگ که فتحی فوری و نقد است، دارد.

احتمال این که مراد از فتنه، واقعه‌ای باشد که بعد از هجرت در مکه رخ داد، به مطلب ما ضروری نمی‌زند، برای این که منافقین مفتون که بعد از هجرت و در مکه مفتون شدند و دچار نفاق گردیدند از همان‌هایی بودند که قبل از هجرت ایمان آورده بودند، هر چند که بعد از هجرت مورد اذیت واقع شدند. «۲»

(۱). عنکبوت (۲۹): ۱۰-۱۱.

(۲). المیزان، ۲۰/ ۹۰-۹۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۶۹.

فصل سوم از قباء تا مدینه

۱. پیامبر (ص) در قباء

اشاره

مورخان و محدثان را عقیده بر این است که رسول اکرم (ص) پس از استقبال با شکوه و به یاد ماندنی مسلمانان به قباء آمد و در قبیله بنی عمرو بن عوف بر کلثوم بن هدم وارد شد. در آن روز ابو بکر پافشاری می‌کرد تا وارد مدینه شوند، اما رسول خدا (ص) او را رد کرد و فرمود: از آنجا نخواهد رفت تا پسر عمو، برادر و محبوب‌ترین خانواده‌اش و کسی که جان خود را فدای او کرد، بیاید ... ابو بکر ناراحت و دلگیر شد. او از پیامبر (ص) جدا و در همان شب وارد مدینه گشت، اما رسول خدا (ص) در قباء ماند تا در نیمه ربیع الاول، علی (ع) با فاطمه‌های همراه خویش (فاطمه بنت رسول، فاطمه بنت اسد، فاطمه بنت زبیر بن عبد المطلب) و امّ ایمن «۱» به آن حضرت پیوستند و مهمان «۲» کلثوم بن هدم

(۱). بحار الانوار، ۱۹/ ۱۰۶، ۱۱۵-۱۱۶؛ اعلام الوری، ۶۶؛ امالی طوسی، ۲/ ۸۳؛ الفصول المهمه، ۳۵.

(۲). بنگرید: امتناع الاسماع، ۴۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۷۰.

هدم شدند. «۱» برخی را عقیده بر این است که زید بن حارثه و ابو رافع زنان را همراه خود آوردند.

حلبی در رفع تنافی این دو روایت می‌گوید: احتمال دارد که وقتی پیامبر (ص) نامه را از قباء برای علی (ص) می‌فرستاد، این دو نفر هم با او بودند و در راه با علی (ع) همراه شدند و با حضرت برگشتند. «۲» از این رو برخی آوردن زنان را به آن دو نسبت داده و نقش مثال زدنی و موضع قوی امیر المؤمنین (ع) در دفاع از آنان را به عمد نادیده گرفته‌اند.

ا. تأسیس مسجد قباء

رسول اکرم (ص) در مدتی که در قباء بود، مسجد معروف قباء را بنا نهاد.

به نظر می‌رسد که صاحب این اندیشه و بنیان‌گذار نخست این مسجد، عمار بن یاسر باشد. «۳» این مسجد همان مسجدی است که این آیه مبارکه در شأن آن نازل شد:

لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ «۴»

مسجدی که از روز نخستین بر پایه تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن (به نماز) ایستی.

به تصریح برخی از مورخان همچون ابن جوزی، مسجد قباء، نخستین مسجدی است که در اسلام ساخته شد. «۵» به نظر می‌رسد که برخی از زنان در ساخت مسجد مشارکت فعال داشته‌اند. از ابن ابی اوفی روایت شده که چون

(۱). بحار الانوار، ۱۹/۱۰۶؛ البدایه و النهایه، ۳/۱۹۷.

(۲). سیره حلبی، ۲/۵۳.

(۳). وفاء الوفاء، ۱/۲۵۰؛ سیره حلبی، ۲/۵۵.

(۴). توبه (۹): ۱۰۸.

(۵). همان منابع؛ بنگرید: التراتیب الاداریه، ۲/۷۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۷۱

همسرش مرد، می‌گفت:

او را بر دوش تشییع کنید و در این باره رغبت ورزید. او و موالیانش شبانه برای مسجدی که بر اساس تقوا ساخته شده، سنگ می‌آوردند و ما در روز، دو سنگ، دو سنگ. «۱»

چنین به نظر می‌رسد که ساخت مسجد قباء پس از ورود علی (ع) شروع شده است، زیرا در روایت است که رسول خدا (ص) به ابو بکر فرمود که سوار ناقه شود و آن را حرکت دهد تا بر اساس گردش حیوان، نقشه مسجد را بکشند، اما ناقه برنخاست. سپس به عمر فرمود. این بار نیز شتر برنخاست تا این که به علی (ع) فرمود. ناقه بلافاصله برخاست و دوری زد. بدین ترتیب مسجد بر حسب گردش شتر بنیان نهاده شد. رسول خدا (ص) فرمود: این - شتر - مأمور است. «۲»

ب. نماز جمعه در قباء

گفته می‌شود: رسول خدا (ص) نماز جمعه را در قباء یا در سر راه قباء به مدینه اقامه فرمود. «۳» برخی را عقیده بر این است که نماز جمعه در مکه واجب شد، اما به علت عدم تمکن نتوانستند در مکه اقامه کنند. «۴» شاید ابن غرس به همین مطلب اشاره داشته باشد، آنجا که می‌گوید: «هرگز در مکه نماز جمعه اقامه نشد.» «۵»

ممکن است، در وجوب نماز جمعه به این زودی در مدینه هم تردید کنند.

(۱). مجمع الزوائد، ۲/۱۰؛ حیاة الصحابة، ۳/۱۱۲.

(۲). وفاء الوفاء، ۱/۲۵۱؛ تاریخ الخمیس، ۱/۳۳۸؛ تاریخ جرجان، ۱۴۴.

(۳). سیره حلبی، ۹/۲؛ تاریخ المدینه، ۶۸/۱.

(۴). سیره حلبی، ۹/۲، ۱۲، ۵۹.

(۵). همان، ۵۹؛ الاتقان فی علوم القرآن، ۳۷/۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۷۲

به این اعتبار که سوره جمعه سال‌ها پس از هجرت فرود آمد و بلکه از آخرین سوره‌های قرآن است که نازل شد. «۱» اما این تردید بی‌مورد است، زیرا سوره جمعه نظر به تشریع نماز جمعه ندارد، بلکه از لزوم سعی برای شرکت در نماز جمعه‌ای سخن می‌گوید که اقامه می‌شود. بنابراین ممکن است، نماز جمعه پیش از این تشریع شده باشد، اما برخی از مسلمانان برای شرکت در آن، سستی و سهل‌انگاری می‌کردند. از این رو این سوره مبارکه نازل شد تا آنان برای حضور در این مراسم مهم برانگیزد. شاید همین سهل‌انگاران و کاهلان بودند که رسول اکرم (ص) آنان را تهدید کرد که اگر به ترک نماز جمعه ادامه دهند، خانه‌هایشان را آتش خواهد زد. «۲»

این اشکال هم که اگر پیامبر اکرم (ص) نماز جمعه را در قباء خوانده باشد، بدان معنی است که آن را در سفر اقامه کرده است؛ اشکال بی‌موردی است، زیرا احتمال می‌رود رسول خدا (ص) در قباء نیت اقامه کرد تا علی (ع) و همراهان او برسند. چه حضرت می‌دانست که آمدنشان بیش از ده روز طول خواهد کشید. چنان که گفته‌اند: رسول اکرم (ص) پانزده روز در قباء بود. «۳» همچنان که احتمال می‌رود در آن روزگار محله قباء یکی از محله‌های مدینه محسوب می‌شد. بدین ترتیب هر کس به قباء می‌رسید، چنان بود که به مدینه رسیده است.

۲. ورود پیامبر (ص) به مدینه

پس از پانزده روز توقف در قباء «۴» رسول خدا (ص) آهنگ یثرب کرد.

(۱). الاتقان فی علوم القرآن، ۱۱/۱، ۱۱-۱۳.

(۲). در این باره به کتب تاریخ و حدیث مراجعه کنید.

(۳). بحار الانوار، ۱۹/۱۰۶؛ سیره حلبی، ۵۵/۲.

(۴). بحار الانوار، ۱۹/۱۰۶؛ سیره حلبی، ۵۵/۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۷۳

مورخان در تاریخ دقیق خروج حضرت از مکه، ورود به قباء و مدینه اختلاف فراوانی دارند. در عین حال به اتفاق عقیده دارند که در روزهای نخست ماه ربیع الاول به یثرب وارد شد. «۱» مطابق بررسی‌های علامه مجلسی، رسول خدا (ص) روز دوشنبه اول ماه ربیع الاول از مکه خارج شد و روز جمعه دوازدهم همین ماه وارد مدینه شد. این عقیده شیخ مفید نیز هست و برخی هم بر آن ادعای اجماع کرده‌اند. «۲»

بر پایه یک روایت، پیامبر (ص) پیش از برآمدن خورشید به یثرب رسید. او و همراهش هر دو لباس سفید شبیه هم بر تن داشتند. همین مسأله مردم را به اشتباه می‌انداخت و آنان به گمان این که ابو بکر، پیامبر (ص) است، به او سلام می‌کردند؛ تا این که خورشید بالا آمد و بر چهره پیامبر (ص) تابید. ابو بکر بر او سایه انداخت. این موقع مردم، پیامبر (ص) را شناختند. «۳» قطعاً این روایت نادرست است. چنان که مورخان تأکید کرده‌اند، رسول خدا (ص) در گرمای میانه روز (در شدت گرما) وارد مدینه شد. «۴»

لازم می‌دانیم به چند نکته توجه دهیم؛

۱. مردم مدینه همه روزه گروه گروه به قباء می‌آمدند و به رسول خدا (ص) سلام می‌کردند؛ این بدان معنی است که مردم یشرب پیش از آمدن حضرت، او را می‌شناختند. پس چگونه برخی مدعی‌اند که مردم او را با ابو بکر اشتباه می‌گرفتند تا این که وی حضرت را در سایه خود گرفت؟

(۱). بنگرید: تاریخ الخميس، ۱/ ۳۳۷؛ المواهب اللدنیه، ۱/ ۶۷؛ بحار الانوار، ۵۸/ ۳۶۶.

(۲). بنگرید: بحار الانوار، ۸/ ۳۶۶-۳۶۷.

(۳). تاریخ الخميس، ۱/ ۳۳۷؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۲/ ۴۹۸-۴۹۹، سیره ابن هشام، ۲/ ۱۳۷؛ البدايه و النهايه، ۳/ ۱۸۶؛ سیره حلبی، ۵۲/ ۲.

(۴). همان، منابع.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۷۴

۲. شخصیت و شمایل پیامبر اکرم (ص) تفاوت آشکاری با ابو بکر داشت.

پیش از این در داستان امّ معبد دیدیم که وقتی پیامبر (ص) را برای شوهرش توصیف کرد، ابو معبد حضرت را بر پایه همین توصیف شناخت. «۱» چنان که پیش‌تر وصف ابو بکر را از زبان دخترش عایشه آوردیم.

۳. اندکی قبل آوردیم که رسول خدا (ص) نماز جمعه را در راه مدینه اقامه کرد. «۲» این بدان معنی است که اندکی پس از ظهر وارد شهر شده است. چرا که فاصله قباء تا مدینه چندان زیاد نیست.

۳. منزل پیامبر (ص) در مدینه

روز جمعه رسول خدا (ص) به قصد مدینه بر مرکب خویش سوار شد.

علی (ع) نیز همراه او بود و از حضرت جدا نمی‌شد. پیامبر (ص) از محله هیچ یک از قبیله‌های ساکن در یشرب نمی‌گذشت، مگر این که اصرار داشتند، نزد آنان فرود آید، اما پاسخ رسول خدا (ص) به همگان چنین بود: شترم را رها کنید که خودش دستور دارد.

شتر که حضرت افسارش را رها کرده بود، همچنین راه یافت تا به جایی رسید که مسجد النبی (ص) را در آنجا ساختند؛ شتر در این مکان از رفتن بازایستاد و زانو بر زمین زد. این زمین به خانه ابو ایوب انصاری فقیرترین شهروند یشرب، نزدیک بود. «۳» ابو ایوب یا مادرش، بار سفر رسول خدا (ص) را به خانه برد و حضرت که علی (ع) نیز با او بود، در این منزل ساکن شد تا مسجد و خانه‌ها را ساختند. «۴»

(۱). تاریخ الخميس، ۱/ ۳۳۴-۳۳۵؛ سیره حلبی، ۲/ ۴۹-۵۰؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۱/ ۲۷۹.

(۲). دلائل النبوه (بیهقی)، ۲/ ۵۰۰؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۳۳۹؛ سیره ابن هشام، ۲/ ۱۳۹.

(۳). بحار الانوار، ۱۹/ ۱۲؛ بنگرید: مناقب آل ابی طالب، ۱/ ۱۸۵.

(۴). روضه کافی، ۳۳۹-۳۴۰؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۱۱۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۷۵

گفته‌اند: رسول اکرم (ص) یک ماه، هفت ماه یا یک سال کامل در خانه ابو ایوب انصاری ماند. «۱» به عقیده ما یک ماه درست‌تر

می‌نماید، زیرا بعید است، کار ساختمان مسجد که انصار و مهاجران با جدیت تمام در ساخت آن کار می‌کردند و رسول خدا (ص) نیز به آنان کمک می‌کرد؛ بیش از این به طول انجامیده باشد.

سایر مهاجران نیز بی‌خانه نماندند؛ بلکه انصار در بردن آنان با هم به رقابت پرداختند و بر اساس سهمیه‌بندی در میان انصار پراکنده شدند. «۲»

۴. مسلمانی عبد الله بن سلام

اشاره

مورخان و محدثان مکتب خلافت می‌گویند: عبد الله بن سلام یهودی، وقتی شور و شوق مردم یثرب را در قدوم رسول خدا (ص) دید، به سرعت خود را به حضرت رساند. چون پیامبر (ص) را دید و سخنش را شنید، دانست که این سیمای دروغ‌گویی نیست. «۳» همین گروه معتقدند که عبد الله همان دم سه پرسش از پیامبر (ص) کرد که پاسخ آن را جز پیغمبر نداند. رسول خدا (ص) به پرسش‌های پسر سلام پاسخ گفت. عبد الله مسلمان شد. سپس از پیامبر (ص) خواست که درباره وی از یهودیان پرسش کند؛ پیش از آنکه از مسلمانی وی خبردار شوند. حضرت چنین کرد. پاسخ دادند: او بهترین ماست و پسر بهترین ما و برترین و پسر برترین ما. چون از مسلمانی وی خبردار شدند، گفتند: او بدترین ماست و پسر بدترین ما. «۴»

(۱). البداء و التاریخ، ۴/ ۱۷۸؛ وفاء الوفاء، ۱/ ۲۶۵؛ سیره حلبی، ۲/ ۶۴.

(۲). سیره حلبی، ۲/ ۶۴.

(۳). الاصابه، ۲/ ۳۲۰؛ الاستیعاب، ۲/ ۳۸۲؛ مستدرک حاکم، ۳/ ۱۳.

(۴). صحیح بخاری، ۷/ ۲۱۲؛ الاصابه، ۲/ ۳۷۱؛ الاستیعاب، ۲/ ۳۸۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۷۶

چنان که می‌گویند؛ عبد الله بن سلام همان کسی است که این آیه شریفه در شأن او نازل شد:

وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ قَامَنَ وَاسْتَكْبَرُتُمْ. «۱»

و شاهدی از فرزندان اسرائیل به مشابَهت آن (با تورات) گواهی داده و ایمان آورد و شما تکبر نمودید.

نزول آیه زیر را نیز در شأن وی می‌دانند

قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. «۲»

بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد.

مطالب و فضایل ساختگی دیگری نیز درباره پسر سلام گفته‌اند که ما به بیان و بررسی همین مقدار بسنده می‌کنیم. به اختصار چند

نکته را در این باره مورد توجه قرار می‌دهیم؛

أ. علاوه بر تناقض آشکار روایات مربوط به چگونگی مسلمان شدن وی، برخی مسلمانی پسر سلام را تا سال هشتم هجری به تأخیر

می‌اندازند. «۳»

ب. در خصوص آیه و شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... چند نکته را توضیح می‌دهیم؛

۱. روایت شده که این آیه درباره میمون بن بنیامین در قصه‌ای تقریباً شبیه قصه عبد الله بن سلام فرود آمد. «۴» از زهری، مجاهد،

پسر عمر، سعید بن جبیر، عمر و قتاده نیز خلاف آنچه درباره ابن سلام می‌گویند، نقل شده است. «۵»

(۱). احقاف (۴۶): ۱۰؛ بنگرید: اسد الغابه، ۳/ ۱۷۶؛ صحیح بخاری، ۷/ ۹؛ الدر المنثور، ۴/ ۶۹.

(۲). رعد (۱۳): ۴۳؛ بنگرید: الاصابه، ۲/ ۳۲۱؛ الدر المنثور، ۴/ ۶۹؛ الاستیعاب، ۲/ ۳۸۳.

(۳). الاصابه، ۲/ ۳۲۰.

(۴). بنگرید: الدر المنثور، ۶/ ۴۰؛ فتح الباری، ۷/ ۹۸؛ الاصابه، ۳/ ۴۷۱.

(۵). الدر المنثور، ۴/ ۶۹؛ مشکل الآثار، ۱/ ۱۳۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۷۷

۲. شعبی گفت: چیزی از قرآن درباره عبد الله بن سلام فرود نیامد. «۱»

۳. عکرمه گفت: این آیه درباره عبد الله بن سلام نیست. این آیه مکی است و می گوید: هر کس از بنی اسرائیل ایمان آورد، همانند کسی است که به پیامبر (ص) ایمان آورده است. مسروق هم چنین مطلبی را با سوگند گفت.

شعبی و ابو عمر هم با استناد به همین دلیل، نزول آیه را در شأن پسر سلام رد کرده اند. «۲»

۴. ظاهر آیه می رساند که خطاب به مشرکان است که استکبار پیش گرفته اند، در حالی که برخی از بنی اسرائیل که به گفته های آنان اعتماد می ورزند، ایمان آورده اند. بنابراین مناسب نمی نماید که خطاب آیه به یهودیان باشد، زیرا آنان هم از جمله بنی اسرائیل هستند. پس مناسب تر آن بود که بگوید: «منکم» نه «من بنی اسرائیل». این مؤید استدلال عکرمه، شعبی، مسروق و دیگران است. طحاوی تصریح کرده که رسول اکرم (ص) در نزول این آیه درباره ابن سلام تصریح نفرمود، بلکه مالک این نکته را استنباط کرده است. «۳»

ج. درباره آیه وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، چند نکته را مورد توجه قرار می دهیم؛

۱. در بند ب همین بحث آوردیم که شعبی منکر نزول آیه ای درباره ابن سلام بود.

۲. عکرمه، حسن، شعبی، محمد بن سیرین و سعید بن جبیر با استناد به این که این سوره در مکه نازل شده، نزول آیه در شأن ابن سلام را انکار کرده اند،

(۱). مشکل الآثار، ۱/ ۱۳۷؛ الدر المنثور، ۴/ ۶۹؛ ۶/ ۳۹-۴۰؛ دلائل الصدق، ۲/ ۱۳۵؛ المیزان، ۱۱/ ۳۸۹.

(۲). الاستیعاب، ۲/ ۳۸۳؛ فتح الباری، ۷/ ۹۸؛ الدر المنثور، ۶/ ۳۹.

(۳). مشکل الآثار، ۱/ ۳۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۷۸

زیرا وی در مدینه اسلام آورد. «۱»

۳. می گویند، عمر بن خطاب پس از نزول همین آیه مسلمان شد، زیرا شنید رسول خدا (ص) آن را با آیاتی دیگر در نماز می خواند. عمر منتظر ماند و پس از نماز پیامبر (ص) مسلمان شد. «۲» می دانیم که عمر در مکه مسلمان شد.

۴. روایات متواتری داریم که تأکید دارد منظور در آیه وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است. او عالم به تفسیر و تأویل، ناسخ و منسوخ و حلال و حرام بود. این روایات از ابو سعید خدری، ابن عباس، محمد حنفیه، امام محمد باقر (ع)، سدی، زید بن علی (ره)، امام موسی بن جعفر (ع) و ابو صالح به ما رسیده است. «۳» جالب است که ابو صالح درباره آیه: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ می گوید:

یعنی: مردی از قریش، او علی است، اما نام او را نمی آوریم! «۴»

باید از وی پرسید: چرا نام او را نمی‌آوری؟ چرا کتمان حق؟ احتمال می‌دهیم که وی می‌ترسید که او را به تشیع متهم سازند. در آن زمان تشیع مرادف زندقه‌گری بود و پیامد چنین اتهامی عذاب و شکنجه از سوی دشمنان علی و اهل بیت او که صاحبان قدرت و سلطنت و پادشاهی بودند:

و متى تولى آل احمد مسلم قتلوه أو وصموه بالاحاد «۱»

(۱). الاستيعاب، ۲/ ۳۸۳؛ الدر المنثور، ۴/ ۶۹؛ مشکل الآثار، ۱/ ۱۳۷-۱۳۸؛ دلائل الصدق، ۲/ ۱۳۵؛ الاتقان فی علوم القرآن، ۱/ ۱۲؛ احقاق الحق، ۳/ ۲۰۸؛ غرایب القرآن، ۱۱۳/ ۱۰۰؛ الجامع لاحکام القرآن، ۹/ ۳۳۶؛ ینابیع الموده، ۱۰۳-۱۰۴.
(۲). الدر المنثور، ۴/ ۶۹.

(۳). بنگرید: شواهد التنزیل، ۱/ ۳۰۷-۳۰۸؛ مناقب ابن مغازلی، حدیث ۳۶۱؛ غایة المرام، ۳۵۷؛ دلائل الصدق، ۲/ ۱۳۵؛ ینابیع الموده، ۱۰۲-۱۰۵؛ احقاق الحق، ۳/ ۴۵۱-۴۵۲؛ ۴/ ۳۶۲-۳۶۵؛ العمده، ۱۲۴؛ الجامع لاحکام القرآن، ۹/ ۳۳۶.
(۴). شواهد التنزیل، ۱/ ۳۱۰؛ احقاق الحق (ملحقات)، ۱۴/ ۳۶۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۷۹

«۱» هرگاه مسلمانی خاندان احمد را به ولایت خود برگزیند، او را بکشند و یا ملحد خوانند.

دو نکته مهم

أ. ما بعید نمی‌دانیم که معاویه و حزب اموی در اعطای این فضیلت مهم به عبد الله بن سلام دست داشته‌اند. پسر سلام اهتمام ویژه‌ای در حمایت و تأیید حکومت و سلطنت امویان داشت. روایت قیس بن سعد بن عبادہ دلیل بر مدّعی ماست. از او نقل می‌کنند که گفت:

وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، عَلِي (ع) است. معاویه گفت: بلکه منظور عبد الله بن سلام است. قیس گفت: خداوند نازل فرمود: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؛ هَادِي در آیه اوّل و شاهد در آیه دوم، علی (ع) است، زیرا در روز غدیر خم، رسول خدا (ص) او را به امامت نصب کرد و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ و فرمود: انت مَنِّي بمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى أَلَا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي در اینجا معاویه ساکت شد و نتوانست او را رد کند. «۲»

ب. جالب توجه است که پسر سلام همواره یاور دشمنان علی (ع) بود و به آنان تمایل داشت. هنگامی که پس از قتل عثمان، مسلمانان با علی (ع) به خلافت بیعت کردند، عبد الله بن سلام با آن حضرت بیعت نکرد. «۳»
شاید راز و رمز اهتمامی که به وی داده و او را شخصیتی صاحب منزلت و مقام دانسته‌اند، همین مطلب باشد. چنان که وی را در اثبات صدق پیامبر (ص) و صحت رسالت حضرت، صاحب فضل و قدم دانسته‌اند. ابو ریه می‌گوید:

(۱). ر. ک: رسائل خوارزمی؛ الحیاء السیاسیه للامام الرضا (ع)، فصل: «سیاسة العباسین ضد العلویین».

(۲). ینابیع الموده، ۱۰۴.

(۳). شرح نهج البلاغه، ۴/ ۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۸۰

همین پسر سلام بود که اسرائیلیات را وارد اسلام کرد. «۱»

جبرئیل مورد خشم و غضب یهودیان بود. از این رو عبد الله بن سلام در تفسیر آیه: وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْواً أَنْفَضُوا إِلَيْهَا، گفته است: لهُو عبارت بود از نگاه کردن مسلمان به سیمای زیبای دحیه. می‌دانیم که جبرئیل به صورت همین دحیه کلبی به حضور رسول خدا (ص) می‌رسید. «۲»

ج. برخی از خلفا خصوصاً عثمان در امور مهم با پسر سلام مشورت می‌کرد و او بر اساس دیدگاه خودش نظر می‌داد. عبد الله در محاصره عثمان، در گفتار از وی دفاع می‌کرد، اما در عمل کاری برای او نکرد. «۳» در حالی که به عثمان وعده داده بود از وی در مقابل شورشیان انقلابی دفاع کند. انقلابیون محاصره‌کننده عثمان معتقد بودند که هنوز ابن سلام یهودی است. از این رو تلاش می‌کرد، از خود رفع اتهام کند. «۴» او، کعب الاحبار و دیگر زعمای یهودی و مسیحی که اظهار مسلمانی کردند، منبع اصلی بسیاری از مواضع خطرناک در حکومت اسلامی بودند. این دو نفر به منزله مشاوران هیأت حاکمه در بسیاری از مسائل سیاسی و عقیدتی عمل می‌کردند.

(۱). بنگرید: شیخ المصیره؛ اضاء علی السنه المحمديه.

(۲). بنگرید: التراتیب الاداریه، ۱/ ۱۹۰.

(۳). المصنّف، ۱۱/ ۴۴۴-۴۴۶؛ حیاة الصحابة، ۳/ ۵۴۰؛ الطبقات الکبری، ۳/ ۸۳؛ مجمع الزوائد، ۹۲-۹۳؛ الاصابه، ۲/ ۳۲۱.

(۴). بنگرید: فتوح ابن اعثم، ۲/ ۲۲۳-۲۲۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۸۱

فصل چهارم پیش از استقرار در مدینه

۱. بازگشت مهاجران حبشه

خبر هجرت رسول خدا (ص) و مسلمانان به مدینه، به مهاجران حبشه رسید. از این رو آهنگ بازگشت کردند و سی و سه مرد و هشت زن برگشتند.

از این تعداد، دو مرد در مکه مردند و هفت زن به زندان افتادند؛ باقی مانده آنان در مدینه به رسول خدا (ص) پیوستند. چنان که بیست و پنج نفرشان در جنگ بدر حضور داشتند. «۱»

بازگشت مهاجران حبشه به تدریج انجام می‌شد «۲» تا این که جعفر بن ابی طالب در سال هفتم هجری، هنگام فتح خیبر به مدینه بازگشت و باقی مانده مسلمانان را با خود به مدینه آورد.

سی نفر مهاجران مذکور جدای از کسانی بودند که در سال پنجم بعثت، یعنی هشت سال پیش از هجرت به مکه بازگشتند. می‌دانیم که مکه همان

(۱). بنگرید: الطبقات الکبری، ۱/ ۱۳۹؛ زاد المعاد، ۱/ ۲۵؛ ۲/ ۲۴-۲۵؛ البداء و التاریخ، ۴/ ۱۵۲؛ فتح الباری، ۷/ ۱۴۵.

(۲). الطبقات الکبری، ۱/ ۱۳۹؛ زاد المعاد، ۱/ ۲۵؛ البداء و التاریخ، ۴/ ۱۵۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۸۲

شهری است که مهاجران به واسطه آزار و اذیت مشرکان، آنجا را به قصد حبشه ترک کردند، حال چگونه به این شهر آمدند و در آنجا گرفتار شدند؟

ظاهراً علت آن بود که راهشان از نزدیکی مکه می‌گذشت. روایت صنعانی بر این نکته دلالت دارد. او می‌گوید: هنگامی که رسول خدا (ص) با کفار قریش جنگید، آنان مانع رسیدن مهاجران حبشه به حضور پیامبر (ص) شدند تا این که به هنگام جنگ خندق، در مدینه به حضور حضرت رسیدند. «۱»

نمی‌توانیم زمان جنگ خندق را برای بازگشت مهاجران حبشه تأیید کنیم.

احتمال می‌دهیم این واژه در روایت صنعانی، تصحیف خبر باشد، زیرا معروف در این باره همان است که ما گفتیم. احتمال دیگر این است که شماری از مهاجران حبشه به هنگام عبور از نزدیکی مکه، پنهانی یا آشکارا وارد این شهر شده‌اند تا ضمن برداشتن اموال خویش، با خانواده و خویشاوندان نیز تجدید دیدار کنند و کعبه را زیارت و طواف نمایند. سپس در مدینه به رسول خدا (ص) پیوندند، لیکن قریش بدون رعایت حرمت، غربت و خویشاوندی، با قساوت و خشونت با آنان برخورد کرد.

روشن است که این گروه از مهاجران چند ماه پس از ورود رسول خدا (ص) به مدینه بازگشته‌اند، زیرا آگاهی از هجرت رسول خدا (ص) و آمدن به مکه، و حوادثی که بین آنان و قریش روی داده و در نهایت آمدن به مدینه زمانی دراز به طول می‌انجامد، چنان که برخی یادآوری کرده‌اند که عبد الله بن مسعود که از همان سی نفری بود که به مکه بازگشت و از آنجا به مدینه آمد، هنگامی به مدینه رسید که رسول خدا (ص) برای بدرآماده می‌شد. «۲»

(۱). المصنّف، ۵/ ۳۶۷.

(۲). فتح الباری، ۷/ ۱۴۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۸۳

۲. عایشه در خانه پیامبر (ص)

اشاره

در سال نخست، برخی گفته‌اند در سال دوم هجرت، عایشه در ماه شوال به خانه پیامبر (ص) آمد. گفته‌اند: پیامبر اکرم (ص) با هیچ دختری جز عایشه ازدواج نکرد. ما به درستی این سخن اطمینان نداریم، زیرا پیش از این به هنگام سخن از ازدواج حضرت با خدیجه گفتیم که ازدواج بانوی قریش با مردی جز رسول خدا (ص) تا حدود زیادی مورد تردید جدی است. ما نمی‌دانیم چرا زفاف عایشه، برای پیامبر (ص)، چندان مهم نبوده است.

روایت شده که به رغم انتظار مردم و توانایی پیغمبر (ص)، برای عروسی عایشه ولیمه (مهمانی) نداد؛ جز این که کاسه‌ای شیر از خانه سعد بن عبادہ برای حضرت آوردند. رسول خدا (ص) قسمتی از شیر را نوشید و باقی مانده را عایشه خورد. «۱» ما نمی‌توانیم این را ولیمه عروسی قلمداد کنیم، زیرا طبیعی است که رسول خدا (ص) از تعارف غذا به همنشین خود غفلت نرزد تا چه رسد به همسرش.

لازم می‌دانیم دو نکته را در این باره مورد توجه قرار دهیم؛

أ. استدلال جالب

همواره عایشه در محبوبیت خود نزد رسول خدا (ص) استدلال می‌کرد که حضرت «در ماه شوال با من ازدواج کرد؛ پس کدام یک از همسران رسول خدا (ص) نزد وی از من محبوب‌تر بوده است.» «۲» واقعا استدلال جالبی است.

ما نمی‌دانیم که زمان سؤال چه فضیلتی داشته است که وی از خدیجه، امّ سلمه و دیگر زنان پیامبر (ص) محبوب‌تر باشد، حال آن که آنان محبوب‌تر بوده‌اند. از

(۱). تاریخ الخميس، ۱/ ۳۵۸؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۲۱.

(۲). همان منابع؛ تاریخ الامم و الملوك، ۲/ ۱۱۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۸۴

این رو همواره عایشه به آنان حسادت می‌کرد و به آزار و اذیتشان می‌پرداخت، چنان که حتی در حضور رسول خدا (ص) نیز با آنان بدرفتاری می‌کرد.

جالب‌تر این که می‌بینیم، برخی به استحباب ازدواج در ماه سؤال فتوا داده‌اند؟! «۱»

به نظر می‌رسد که علاقه آنان به عایشه و ارج‌گذاری به خواسته‌های وی موجب چنین فتوایی شده است. می‌دانیم که عایشه پس از پیغمبر (ص) دست راست هیأت حاکمه بود و با علی (ع) - خار چشم خلفا - جنگید و هرگز نتوانست از آن حضرت به نیکی یاد کند. «۲» از سوی دیگر روایت کرده‌اند که پیامبر (ص) در ماه شعبان با جویریّه و حفصه، در ماه رمضان با زینب دختر خزیمه و در ماه ذی‌قعدّه با زینب دختر جحش ازدواج کرد. آیا پیامبر (ص) در این ازدواج‌ها، استحباب ماه سؤال را نادیده گرفت و فقط در مورد عایشه عمل کرد و بس؟! واقعا که شگفت‌انگیز است!!

ب. آغاز دوره‌ای جدید

با ورود عایشه به خانه پیامبر اکرم (ص)، دوره جدیدی در این خانه که الگوی تمام عیار آرامش، شکوه و جلال بود، آغاز شد و تحولات و تغییرات معینی روی داد. با ورود وی تناقضات دامنه‌داری در خانه پیامبر (ص) رخ نمود که در موارد فراوانی موجب گرفتاری و دل‌مشغولی حضرت بود. محرک اصلی بخش اعظم این مسائل عایشه بود و خود در آن، دخالت مستقیم داشت. تاریخ و حدیث متواتر، مواضع وی را ثبت و ضبط کرده است. او به صراحت می‌گفت، عامل اصلی گرفتاری‌ها و درگیری‌هایی که در خانه پیامبر (ص) اتفاق می‌افتاد، خودش بوده است.

(۱). بنگرید: نزّه المجالس، ۲/ ۱۳۷.

(۲). فتح الباری، ۲/ ۱۳۱؛ مسند احمد، ۶/ ۲۲۸؛ الغدير، ۹/ ۳۲۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۸۵

۳. آیه صلح

برخی می‌گویند: از جمله حوادث پیش از بدر است «۱» که رسول اکرم (ص) برای عیادت سعد بن عبادّه به محله بنی حرث بن خزرج رفت. در آن هنگام هنوز عبد الله بن ابی بن سلول مسلمان نشده بود. رسول خدا (ص) سوار بر الاغ از مجلس عبد الله عبور کرد. گروهی از مسلمانان، مشرکان و یهودیان و از جمله عبد الله بن رواحه در این مجلس حضور داشتند. غباری از حرکت الاغ بلند شد.

عبد الله بن ابی بنی‌اش را با گوشه لباسش گرفت و گفت: گرد و خاک نکنید.

پیامبر (ص) پیاده شد و آنان را به سوی خداوند دعوت کرد. پسر ابی گفت: ای مرد؛ آنچه می‌گویی، اگر حق است، من نمی‌پسندم.

پس ما را در مجالسمان اذیت نکن، به مرکب بازگرد و هر که به سراغ تو آمد، برایش قصه بگو. عبد الله بن رواحه گفت: بلی، یا رسول الله؛ برای ما سخن بگو که ما آن را دوست داریم. مسلمانان و مشرکان به هم ناسزا گفتند، چنان که نزدیک بود به هم بریزند، اما رسول خدا (ص) آنان را به آرامش دعوت کرد تا ساکت شدند. سپس به سعد بن عبادہ وارد شد و ماجرا را به او گفت. سعد از رسول خدا (ص) خواست که از عبد الله بن ابی دست بردارد. زیرا نزدیک بود که پیش از آمدن حضرت، او را به امارت برگزینند و تاج بر سرش نهند، اما چون شما به این شهر آمدید، منصرف شدیم.

در روایت دیگری آمده پیامبر (ص) همراه مسلمانان نزد عبد الله رفت تا دل قومش را به دست آورد. پسر ابی گفت: بدان که به خدا قسم؛ بوی الاغت مرا اذیت کرد. یکی از انصار گفت: به خدای سوگند که الاغ پیامبر از تو خوش بو تر است. مردی از اقوام عبد الله به غیرت آمد و انصاری را ناسزا گفت. یاران هر یک به حمایت از او برخاستند و با ترکه و لنگ کفش به جان هم افتادند.

(۱). سیره حلبی، ۶۴/۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۸۶

پس خداوند متعال نازل فرمود:

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا ... «۱»

در مجمع البیان آمده: کسی که آن سخن را به ابن ابی گفت، عبد الله بن رواحه بود و زد و خورد میان طرفداران ابن رواحه از اوس و طرفداران ابن ابی از خزرج رخ داد.

از نظر ما هیچ یک از دو روایت بی اشکال نیست؛

أ. آیه صلح را نمی توان بر روایت اول تطبیق داد، زیرا درگیری بین مسلمانان و مشرکان بود و نه میان دو گروه از مؤمنان. علاوه بر این، از روایت دوم نیز به دست نمی آید که نزاع میان دو گروه از اهل ایمان بوده است. حال اگر این دو روایت را به لحاظ نزدیکی سیاق و مضمون، یک روایت بگیریم، نمی توان اطمینان داشت که نزول آیه به این مناسبت درست باشد.

۴. مسلمانان سلمان

در سال نخست هجری و احتمالاً در ماه جمادی الاول (۲) سلمان فارسی ایمان آورد. پیامبر اکرم (ص) و تنی چند از ائمه اطهار (ع) او را از اهل بیت خوانده فرموده اند:

سلمان از ما اهل بیت (ع) است. «۳»

سلمان در جستجوی حق و حقیقت از سرزمین خود هجرت کرد و در این مسیر مشکلات و مصائب فراوانی را تحمل کرد؛ چنان که او را به بردگی بردند و رسول اکرم (ص) او را آزاد فرمود. خلاصه داستان وی مطابق نقل صنعانی

(۱). الدر المشور، ۹۰/۶؛ سیره حلبی، ۶۳/۲-۶۴؛ حیات الصحابه، ۵۷۸/۲-۵۷۹؛ صحیح بخاری، ۳۷۰/۱.

(۲). بنگرید: تاریخ الخمیس، ۳۵۱/۱.

(۳). بنگرید: قاموس الرجال، ج ۴ شرح حال سلمان فارسی. سیرت جاودانه ج ۱ ۴۸۷. مسلمانان سلمان ص: ۴۸۶

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۸۷

چنین است؛

او در سرزمین خود، تعالیمی را از یک راهب مسیحی آموخت، اما موقعی که خانواده‌اش از قضیه خبردار شدند، راهب را بیرون کردند. سلمان پنهانی همراه او شد و به موصل آمد. وی در آنجا چهل راهب را دید. چند ماه بعد با یکی از آنان به بیت المقدس رفت. سلمان عبادت و اجتهاد راهب را از نزدیک نظاره کرد و چون او را از دست داد، در باره‌اش از گروهی از انصار پرس‌وجو کرد، اما آنان فکر کردند که وی یک برده فراری است. از این رو او را گرفتند و با خود به مدینه آوردند و در یک چهار دیواری حبس کردند. آن راهب مسیحی به وی گفته بود که به زودی در میان عرب، پیغمبری ظهور خواهد کرد که صدقه نمی‌خورد، ولی هدیه قبول می‌کند و بین بازوانش مهر نبوت است.

در ضمن او را فرمود که اگر وی را درک کند، از او پیروی نماید. «۱»

در مدینه و آن چنان که می‌گویند: در قباء به حضور پیامبر (ص) رسید و خرمایی به عنوان صدقه به او تعارف کرد، اما حضرت نخورد و فرمود که اصحاب خورند. سلمان این را یک نشانه دانست.

بار دیگر او را در مدینه زیارت کرد و خرمایی را به عنوان هدیه به حضرت داد. پیامبر (ص) آن را خورد. سلمان این را نشانه دوم شمرد.

بار سوم پیغمبر (ص) را در بقیع غرقه به هنگام تشییع پیکر یکی از یارانش دید و بر او سلام داد و سپس پشت سر حضرت قرار گرفت. پیامبر (ص) پشتش را نشان داد. سلمان مهر نبوت را دید. پس خود را به آن چسباند و بوسید؛ در حالی که می‌بوسید، می‌گریست. آنگاه مسلمان شد و داستان خود را نقل کرد. پس از این با اربابش قرارداد رهایی از بردگی امضا کرد. او برای پرداخت مال الکتابه (حق آزادی) کار می‌کرد. پیامبر (ص) نیز او را در این راه

(۱). المصنّف، ۸ / ۴۱۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۸۸

یاری داد.

نخستین جنگی که سلمان حضور داشت، خندق بود. پس از آن در همه جنگ‌های پیامبر (ص) حاضر بود. به عقیده ابن عبد البر، اولین جنگی که سلمان شرکت کرد، بدر بود. با توجه به این که رسول خدا (ص) او را در پرداخت مال الکتابه یاری فرمود، دیدگاه ابن عبد البر درست‌تر می‌نماید.

ملاحظه می‌شود که سلمان فارسی بر پایه انگیزه‌های عاطفی و مصلحتی یا در اثر فشار و فضای معینی ایمان نیاورد. او با اندیشه و پذیرش عقلانی خالصانه، پس از کوشش فراوان در جستجوی دین حق و حقیقت و تحمل مشکلات و سختی‌های بی‌شمار مسلمان شد. داستان مسلمانی سلمان، فطری بودن اسلام و هماهنگی آن با احکام عقلی و مقتضیات فطرت سلیم را مورد تأیید قرار می‌دهد.

۵. گرده‌پاشی نخل

می‌گویند: پیامبر (ص) در اوایل ورود به مدینه، قومی را دید که درخت خرمایی را گرده‌پاشی می‌کنند؛ فرمود: اگر تلقیح نکنید، خودش محصول خوب می‌دهد. آنان تلقیح را رها کردند، اما نخل، خرمای نامرغوب داد. روزی درباره نخلشان سؤال فرمود؛ پاسخ دادند: چنین و چنان. رسول خدا (ص) فرمود: شما در کار دنیایتان از من آگاه‌تر هستید؛ یا فرمود: اگر تلقیح مفید است، همان را انجام دهید. چه آنچه من گفتم، پنداری بیش نبود. در ظن از من پیروی مکنید اما هرگاه چیزی از خدا برای شما آوردم، آن را بگیرید. چه من بر خدا دروغ نمی‌بندم. «۱»

(۱). بنگرید: صحیح مسلم، ۷/ ۹۵؛ سنن ابن ماجه، ۲/ ۸۲۵؛ مسند احمد، ۶/ ۱۲۳؛ ۳/ ۱۵۲؛ البرهان، العرجان، ۲۵۴؛ مشکل الآثار، ۲/ ۲۹۴؛ کشف الاستار، ۱/ ۱۱۲؛ مسند ابی یعلی، ۶/ ۲۳۸؛ صحیح سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۸۹

ما، در درستی این روایت تردید داریم، زیرا علاوه بر اختلاف آشکاری که در متون مختلف این روایت هست و با مراجعه و مقایسه آن‌ها با هم روشن می‌شود، پرسش‌های بی‌پاسخی داریم؛ چرا پیامبر اکرم (ص) در کاری که به او ربطی نداشت و در تخصص او نبود، دخالت کرد، مگر نمی‌دانست که مردم به همه سخنان او اهتمام می‌ورزند، بدان ترتیب اثر می‌دهند و خود را در عمل به آن ملزم و متعهد می‌دانند؟ چرا مردم را دچار خسارت و زیان کرد؟ چه کسی مسئول خسارتی است که مشورت دادن وی در پی داشت؟ مگر خود او به عبد الله بن عمرو ابن عاص نفرمود که هرچه از حضرتش می‌شنود، بنویسد، زیرا جز سخن حق از میان دو لب او بیرون نمی‌آید؟ علاوه بر این، مگر آن حضرت در قلب منطقه عربستان زندگی نمی‌کرد؟

مگر پنجاه و سه سال عمر خویش را در میان مردم عرب سپری نکرده بود؟ آیا می‌توان پذیرفت که گرده‌پاشی و اهمیت آن را در تولید خرما نمی‌دانست؟ مگر نمی‌دانست درخت خرما بدون تلقیح محصول نمی‌دهد؟ چگونه در طول زندگی خویش در این باره چیزی نشنیده بود؟

آیا درست است که مردم نباید در زندگی دنیای خود از او پیروی کنند؟ آیا پذیرفتنی است که حضرت در امور دنیا مطابق رأی خویش و پندار خود حرف می‌زد؟ آیا درست است که اسلام دین و دنیا را از هم جدا می‌کند؟ و همه تلاش مکتب امور غیر دنیوی است؟ آیا این تهمت و افترا نیست؟ آیا با قرآن و سنت و مجموعه تعالیم دینی منافات ندارد؟ و پرسش‌های بی‌پاسخ و فراوان دیگر.

ابن حبان، ۱/ ۲۰۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۹۱

بخش ششم - از ورود به مدینه تا پایان جنگ بدر

اشاره

فصل اول - اقدامات زیربنایی

فصل دوم - تشریع احکام

فصل سوم - غزوه‌ها و سریه‌های پیش از بدر

فصل چهارم - جنگ بدر بزرگ

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۹۳

فصل اول اقدامات زیربنایی در مدینه

اشاره

رسول خدا (ص) به محض ورود به مدینه یک سری اقدامات زیربنایی انجام داد که به آینده دعوت اسلامی پیوند می‌خورد. این زیرساخت‌ها فراوان و متنوع است. در این قسمت به موارد زیر بسنده می‌کنیم؛

۱. نماز جمعه ۲. تأسیس مسجد قباء ۳. بنای مسجد مدینه ۴. تأسیس تاریخ هجری ۵. پیمان برادری مهاجرین و انصار ۶. منشور حکومت اسلامی مدینه.
پیش از این درباره دو موضوع نخست سخن گفتیم. اینک به بحث و بررسی درباره سایر موضوعات می‌پردازیم.

۱. تأسیس تاریخ هجری

اشاره

مورّخان می‌گویند، نخستین کسی که هجرت رسول خدا (ص) را مبدأ تاریخ قرار داد، خلیفه دوم عمر بن خطاب بود. بیشتر آنان عقیده دارند که انتخاب هجرت به عنوان مبدأ تاریخ اسلام به پیشنهاد و اشاره علی بن ابی طالب (ع) بود. «۱»

(۱). بنگرید: تاریخ عمر بن خطاب، ۷۶؛ الکامل فی التاریخ، ۲/ ۵۲۶؛ تاریخ یعقوبی، ۲/ ۱۴۵؛ التنبيه و الاشراف، ۲۵۲؛ تهذیب تاریخ دمشق، ۱/ ۲۳؛ فتح الباری، ۷/ ۲۰۹؛ تاریخ الخلفاء، ۱۳۲،

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۹۴

برخی از مورّخان عقیده دارند که این پیشنهاد را فقط علی (ع) مطرح نکرد، بلکه شماری از صحابه نیز در این باره با او سهمیم هستند. «۱»

گروه سوم، عده‌ای از صحابه را بدون ذکر نام آن‌ها پیشنهاد دهنده این اقدام می‌دانند. «۲»

در مقابل دسته چهارم به همین بسنده کرده‌اند که نخستین کسی که تاریخ هجری را پایه‌گذاری کرد، عمر بن خطاب بود، اما در خصوص پیشنهاد مذکور سخنی بر زبان نیاورده‌اند. «۳»

خواهیم کوشید، موضوع را به شرح زیر مورد بررسی و مطالعه دقیق‌تری قرار دهیم؛

أ. تاریخ هجری به روایت مورّخان

مورّخان علت تأسیس تاریخ هجری را به گونه‌های مختلف بیان کرده‌اند.

در اینجا روایت ابن کثیر را با اشاره به برخی دیگر از منابع می‌آوریم.

واقعی می‌نویسد؛ در ربیع الاول این سال - سال شانزدهم یا هفدهم یا

۱۳۸؛ بحار الانوار، ۵۸ / ۳۵۰ - ۳۵۱؛ ۴۰ / ۲۱۸؛ محاضرة الاوائل، ۲۸؛ سفینه البحار، ۲ / ۶۴۱؛ مناقب آل ابی طالب، ۲ / ۱۴۴؛ الاعلان بالتوبيخ لمن ذم التاريخ، ۸۰ - ۸۱؛ علی و الخلفاء، ۱۳۹ - ۱۴۱؛ احقاق الحق، ۸ / ۲۲۰.

(۱). البدايه و النهايه، ۷ / ۴۷؛ الوزراء و الكتاب، ۲۰؛ مآثر الانافه، ۳ / ۳۳۶.

(۲). صبح الاعشى، ۶ / ۲۴۱؛ مآثر الانافه، ۳ / ۳۶؛ فتح الباری، ۷ / ۲۰۹؛ الکال فی التاریخ، ۱ / ۱۰.

(۳). الاستيعاب، ۲ / ۴۶۰؛ المحاسن و المساوی، ۲ / ۶۸؛ تاریخ الخميس، ۱ / ۳۳۸؛ ۲ / ۲۴۱؛ تهذیب التهذیب، ۷ / ۴۴۰؛ مآثر الانافه، ۱ / ۹۲

۹۲؛ تحفه الناظرین، ۲ / ۶۲؛ صفه الصفوة، ۱ / ۲۷۶؛ الطبقات الکبری، ۳ / ۲۰۲؛ تاریخ ابن وردی، ۱ / ۱۴۵؛ الاوائل، ۱ / ۲۲۳؛ تاریخ

الامم و الملوك، ۳ / ۲۷۷؛ محاضرات الادباء، ۱ / ۱۰۵؛ الانس الجلیل، ۱ / ۱۸۸؛ الاعلاق النفیسه، ۱۹۹؛ بحار الانوار، ۵۸ / ۳۴۹ - ۳۵۰؛

الاعلان بالتوبيخ لمن ذم التاريخ، ۷۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۹۵

هجدهم «۱» عمر بن خطاب، تاریخ را نوشت. او نخستین کسی است که این کار را انجام داد. ما علت این اقدام را در سیره عمر بیان کرده‌ایم. بدین ترتیب که سندی را به عمر ارائه دادند که در آن مبلغی را به نفع کسی و بر عهده دیگری ثبت کرده بودند، موعد پرداخت ماه شعبان تعیین شده بود. عمر پرسید: کدام شعبان؟ شعبان امسال، پارسال یا سال آینده؟

عمر، صحابه را جمع کرد و به آنان گفت: برای مردم تاریخی درست کنید که موعد پرداخت دیون خود را بر اساس آن بدانند. گفته می‌شود: یکی از آنان (هرمزان) [باید دانست که وی از اصحاب به شمار نمی‌رود.] پیشنهاد کرد که همانند ایرانیان بر پایه جلوس شاهان تاریخ گذاری کنند. بدین ترتیب که هرگاه یکی از پادشاهان می‌میرد، سال‌ها را از آغاز جلوس پادشاه جدید شمارش می‌کنند. «۲» مسلمانان را این رأی خوش نیامد.

یکی دیگر از حاضران (گفته می‌شود: یکی از مسلمان‌شده‌های یهودی) پیشنهاد کرد که از تاریخ رومی استفاده کنید که از زمان اسکندر مقدونی معمول است. این پیشنهاد را نیز به علت طولانی بودن آن، رد کردند. «۳»

گروهی نظر دادند که تولد پیغمبر (ص) را مبدأ قرار دهید. در مقابل شماری، خواهان بعثت رسول خدا (ص) به عنوان مبدأ تاریخ مسلمانان شدند.

علی بن ابی طالب و گروهی دیگر پیشنهاد کردند که «هجرت پیغمبر (س) به مدینه را مبدأ تاریخ قرار دهند، زیرا هجرت برای همگان آشکار است.

قطعا هجرت از تولد و بعثت حضرت آشکارتر است. عمر و صحابه این

(۱). الوزراء و الكتاب، ۲۰؛ البدایة و النهایة، ۳/ ۲۰۶-۲۰۷.

(۲). صبح الاعشی، ۶/ ۲۴۱؛ بحار الانوار، ۵۸/ ۳۴۹-۳۵۰؛ سفینه البحار، ۲/ ۶۴۱؛ تاریخ ابن الوردی، ۱/ ۱۴۵؛ الانس الحلیل، ۱/ ۱۸۷؛ الخطط و الآثار، ۱/ ۲۸۴.

(۳). الاعلان بالتویخ لمن ذم التاريخ، ۸۱؛ بحار الانوار، ۵۸/ ۳۵۰؛ نزهة الجلیس، ۱/ ۲۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۹۶

رأی را پسندیدند. عمر دستور داد که هجرت رسول خدا (ص) مبدأ تاریخ باشد. «۱»

از سعید بن مسیب روایت شده که گفت:

عمر، مردم را گرد آورد و از آنان پرسید: از چه روزی، تاریخ را بنویسند؟

علی بن ابی طالب گفت: از روزی که رسول خدا (ص) هجرت کرد و سرزمین شرک را ترک نمود. عمر همین کار را کرد.

حاکم گفت: اسناد این حدیث صحیح است، اما بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند. «۲»

یعقوبی در حوادث سال شانزدهم می‌گوید:

در این سال نامه‌ها را تاریخ گذاری کردند و تصمیم گرفتند که بر مبنای میلاد رسول خدا (ص) باشد. سپس گفت: می‌خواستند سال

بعثت را مبدأ تاریخ قرار دهند، اما علی بن ابی طالب (ع) پیشنهاد کرد که هجرت پیغمبر (ص) را مبدأ قرار دهند. «۳»

متون و روایات دیگری نیز هست که نشان می‌دهد، عمر نخستین کسی است که تاریخ هجری اسلامی را پایه گذاری کرد.

ب. دیدگاه برتر

ما، در صحت این دیدگاه خیلی تردید داریم و معتقدیم که تاریخ هجری از

(۱). بنگرید: البدایه و النهایه، ۷/ ۷۳- ۷۴؛ ۳/ ۳۰۶؛ تاریخ عمر بن خطاب، ۷۵- ۷۶؛ تهذیب تاریخ دمشق، ۱/ ۲۲- ۲۳؛ شرح نهج البلاغه، ۱۲/ ۷۴؛ علی و الخلفاء، ۲۴۰؛ الاعلان بالتوئیح لمن ذمّ التاريخ، ۸۰- ۸۱؛ منتخب کنز العمال، ۴/ ۶۷؛ الکامل فی التاريخ، ۱/ ۱۰؛ کنز العمال، ۱۰/ ۱۹۵.

(۲). مستدرک حاکم، ۳/ ۱۴؛ تلخیص المستدرک، ۳/ ۱۴؛ الاعلان بالتوئیح لمن ذمّ التاريخ، ۸۰؛ فتح الباری، ۷/ ۲۰۹؛ تاریخ الامم و الملوک، ۲/ ۳۹۱؛ ۳/ ۱۴۴؛ تاریخ عمر بن خطاب، ۷۶؛ تهذیب تاریخ دمشق، ۱/ ۲۳؛ منتخب کنز العمال، ۱۰/ ۱۹۲- ۱۹۳؛ احقاق الحق، ۸/ ۲۱۹؛ الخط و الآثار، ۱/ ۲۸۴؛ الشماریخ فی علم التاريخ، ۴؛ الکامل فی التاريخ، ۱/ ۱۰.

(۳). تاریخ یعقوبی، ۲/ ۱۴۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۹۷

زمان رسول خدا (ص) پایه گذاری شد و آن حضرت، بارها و در مناسبت های مختلف بر مبنای هجرت، تاریخ گذاری کرده است. آنچه در زمان عمر اتفاق افتاد، فقط و فقط تغییر آغاز سال قمری از ربیع الاول به محرم بود. صاحب بن عبّاد به این نکته اشاره کرده است. «۱»

مورخان در این باره نیز با هم اختلاف نظر دارند. برخی معتقدند که محرم سال نخست هجرت را آغاز سال هجری قرار دادند. این دیدگاه اکثر مورخان است. برخی نیز عقیده دارند که محرم سال دوم را آغاز سال هجری قرار دادند و ما قبل آن را نادیده گرفتند. این دیدگاه را بیهقی نقل کرده و یعقوب بن سفیان فسوی بدان معتقد است. «۲»

ج. محرم، آغاز سال هجری

در این مطلب اختلاف نظر است که چه کسی، به جای ربیع الاول، محرم را به عنوان ماه آغازین سال هجری پیشنهاد کرد. گفته می شود، پیشنهاد دهنده عثمان بن عفّان بود. «۳»

در مقابل برخی معتقدند که این دیدگاه شخص عمر بود. «۴» گروهی نیز می گویند، عبد الرحمن بن عوف، ماه رجب را پیشنهاد کرد، اما علی بن ابی طالب (ع) ماه محرم را مطرح کرد و همین نظر به تصویب رسید. «۵» گروه

(۱). عنوان المعارف و ذکر الخلاف، ۱۱.

(۲). البدایه و النهایه، ۳/ ۹۴.

(۳). نزّهة الجلیس، ۱/ ۲۱؛ فتح الباری، ۷/ ۲۰۹؛ الاعلان بالتوئیح لمن ذمّ التاريخ، ۸۰؛ منتخب کنز العمال، ۴/ ۶۷؛ الشماریخ فی علم التاريخ، ۱۰؛ کنز العمال، ۱۷/ ۱۴۵؛ ۱۰/ ۱۹۳.

(۴). الاعلان بالتوئیح لمن ذمّ التاريخ، ۷۹؛ الوزراء و الکتاب، ۲۰؛ فتح الباری، ۷/ ۲۰۹؛ مآثر الانافه، ۳/ ۳۳۷.

(۵). الاعلان بالتوئیح لمن ذمّ التاريخ، ۸۱- ۸۲؛ احقاق الحق، ۸/ ۳۲۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۹۸

دیگری عقیده دارند که پس از پیشنهاد علی (ع) و عثمان، عمر سال هجری را از ماه محرم آغاز کرد. «۱»

گروه دیگری می گویند: از مجموع این روایات استفاده می کنیم که محرم پیشنهاد عمر، علی و عثمان بود. «۲» از سخن ابو هلال عسکری به دست می آید که عمر می خواست، ماه محرم را آغاز سال قرار دهد تا ماه های حرام در یک سال پشت سر هم قرار گیرند. «۳»

ما بسیار بعید می‌دانیم که امام علی (ع) پیشنهاد کرده باشد که ماه ربیع الاول را ترک نمایند و به جای آن، ماه محرم را قرار دهند که نزد مردم عرب، ماه آغازین سال بود. «۴» در مقابل یقین داریم که آن حضرت در طول حیات خود بر ربیع الاول به عنوان ماه آغاز سال هجری اصرار داشته است. امام علی (ع) در این باره تنها نبود، بلکه عده‌ای دیگر از صحابه و مسلمانان آزاده با او هم عقیده بوده‌اند. ما، در اثبات دیدگاه خود به موارد زیر استناد می‌کنیم که در مجموع بر این مطلب دلالت دارد؛

۱. اندکی پیش آمد که آن حضرت پیشنهاد کرد که تاریخ را از روز هجرت پیغمبر (ص) یا روزی که سرزمین شرک را ترک گفت، قرار دهند. چنان که روایت سعید بن مسیب هم بر این نکته دلالت صریح دارد. می‌دانیم که هجرت رسول خدا (ص) در ماه ربیع الاول بود.

۲. در عهد نامه مردم نجران که علی (ع) نوشت، آمده است؛

و كتب عبد الله بن ابي رافع لعشر خلون من جمادى الآخرة سنة سبع و ثلاثين منذ

(۱). تاریخ الخميس، ۱/ ۳۳۸؛ وفاء الوفاء، ۱/ ۲۴۸.

(۲). الاعلان بالتوبیخ لمن ذمّ التاريخ، ۸۰؛ ارشاد الساری، ۶/ ۲۳۴؛ فتح الباری، ۷/ ۲۰۹ - ۲۱۰.

(۳). الأوائل، ۱/ ۲۲۳.

(۴). البداية و النهایه، ۳/ ۲۰۷؛ بحار الانوار، ج ۸۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۴۹۹

و لج رسول الله (ص) المدینه. «۱»

این عهدنامه را عبد الله - ظاهرا عبید الله باشد - بن ابی رافع در روز دهم جمادی الثانی سال سی و هفتم از ورود رسول خدا (ص) به مدینه، نوشت.

چنان که روشن است رسول خدا (ص) در ماه ربیع الاول وارد مدینه شد.

در مورد سایر صحابه نیز می‌گوییم:

۱. آن گونه که سهیلی و دیگران نقل کرده‌اند، مالک بن انس گفت: آغاز سال اسلامی، ربیع الاول است، زیرا این ماهی است که رسول خدا (ص) هجرت کرد. «۲»

۲. از اسمعی نقل شده که گفت: مسلمانان از ماه ربیع الاول، ماه هجرت، تاریخ زدند. «۳» از زهری هم همین سخن نقل شده است.

۳. جهشیاری گفت: در یک روایت شاذ آمده که هنگامی که رسول خدا (ص) روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال چهاردهم بعثت به عنوان مهاجر از مکه وارد مدینه شد، دستور داد که تاریخ گذاری کنند. «۴»

این سخن رسول خدا (ص) را خواهیم آورد که فرمود: «حسین (ع) در آغاز شصتمین سال هجرت من کشته خواهد شد». روایات دیگری قریب به همین مضمون داریم که دلالت می‌کند، آغاز سال هجری ماه ربیع الاول بود، زیرا اگر محرم آغاز سال باشد، امام حسین (ع) در سال شصت و یک هجری کشته شد و اگر ربیع الاول را ماه آغاز سال بدانیم، آن حضرت در پایان سال شصتم هجری به شهادت رسیده است.

۴. خواهد آمد که صاحب بن عباد و دیگران می‌گفتند: آغاز سال، ماه

(۱). الخراج (ابو یوسف)، ۸۱؛ جمهره رسائل العرب، ۱/ ۸۲.

(۲). البداية و النهایه، ۳/ ۲۰۷؛ ۴/ ۹۴.

(۳). الاعلان بالتویخ لمن ذمّ التاريخ، ۷۸.

(۴). الوزراء و الكتاب، ۲۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۰۰

ربیع الاول بود، اما بعدا به ماه محرم برگشت.

۵. سهل بن سعد گفت: مردم در شمارش سال‌ها اشتباه کردند، آنان نه از بعثت حضرت شمارش کردند و نه از وفات او بلکه سال‌ها را از ورود پیغمبر (ص) به مدینه شمارش کردند.

۶. تا اواسط سال پنجم هجری، صحابه و به پیروی از آنان، مورخان ماه‌ها را از ربیع الاول که ماه هجرت رسول خدا (ص) بود، شماره می‌کردند. در این باره سخن خواهیم گفت.

از آنچه گذشت به دست می‌آید که امام علی (ع) نه تنها ماه محرم را به عمر پیشنهاد نکرد، بلکه از جمله کسانی بود که به شدت اصرار داشت تا ربیع الاول، که پیغمبر (ص) در آن از مکه یا غار ثور خارج شد یا در نخستین روز آن وارد مدینه گردید؛ به عنوان ماه آغاز سال باقی بماند، اما همانند بسیاری از صحابه که این تغییر را نمی‌پسندیدند، به رأی حضرت نیز توجه نکردند و دیدگاه خود را غالب نمودند.

در پایان لازم می‌دانیم به این نکته توجه دهیم که شاید پیشنهاد علی (ع) برای قرار دادن روز ورود رسول خدا (ص) به مدینه به عنوان مبدأ تاریخ اسلام مؤید دیدگاه کسانی باشد که می‌گویند: پیغمبر (ص) روز اول ربیع الاول وارد مدینه شد.

آنچه برای ما، در این بحث مهم است، پاسخ به این پرسش است که چه کسی برای نخستین بار هجرت را مبدأ تاریخ قرار داد؟ ما معتقدیم که رسول خدا (ص) نخستین کسی است که به هجرت تاریخ‌گذاری کرد. دلایل خود را در این باره در ادامه همین بحث خواهیم آورد.

د. موافقان دیدگاه ما

هر چند موافقان چندانی در این دیدگاه با ما همراه نیستند، بلکه برخی در بیان دیدگاه قطعی خود مردد هستند و شماری نیز به رأی شایع گرایش دارند،

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۰۱

اما معتقدیم که آنان از متون و روایات کافی برای صدور رأی قطعی و نیل به یقین در این باره آگاهی کافی ندارند تا به کمک این اخبار بتوانند در مقابل دیدگاه مشهور راویان و مورخان مقاومت و مخالفت کنند.

به هر حال به شماری از موافقان خویش در این عقیده اشاره می‌کنیم؛ سید عباس مکی در کتاب نزهة الجلیس؛ ابو طاهر زیادی مطابق نقل سیوطی از ابن القماح از ابن الصلاح؛ صاحب کتاب المواهب اللدنیة می‌گوید: رسول خدا (ص) دستور داد که تاریخ بگذارند و تاریخ را از زمان هجرت نوشت.

زرقانی گفت، حاکم در کتاب الاکلیل این مطلب را به تفصیل از زهری نقل کرده است. مشهور خلاف این گفته است و چنان که حافظ گفته، این کار در زمان عمر انجام شد. «۱» این دیدگاه از اصمعی و دیگران هم نقل شده است.

صاحب بن عباد گفت: پیامبر (ص) روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وارد مدینه شد. تاریخ از همان زمان بود، اما بعدا به محرم برگشت. «۲»

ابن عساکر گفت: این دیدگاه به صواب نزدیک‌تر است. چنان که خواهد آمد، سیوطی هم او را تأیید کرده است. «۳» سید علی خان پس از نقل عهدنامه رسول خدا (ص) به سلمان فارسی، می‌گوید:

از این عهدنامه استفاده می‌شود که تاریخ در زمان رسول خدا (ص) هم بود. این بر خلاف رأی مشهور است که می‌گوید: تاریخ هجری را عمر بن خطاب در دوره خلافت خود وضع کرد. «۴»
قسطلانی گفت:

رسول خدا (ص) دستور داد که تاریخ بگذارند و تاریخ را از زمان هجرت

(۱). التراتیب الاداریه، ۱/ ۱۸۱؛ بنگرید: المواهب اللدنیه، ۱/ ۶۷.

(۲). عنوان المعارف و ذکر خلافت، ۱۱.

(۳). الشماریخ فی علم التاریخ، ۱۰.

(۴). الدرجات الرفیعه، ۲۰۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۰۲

نوشت. گفته شده: اولین کسی که تاریخ زد، عمر بن خطاب بود که تاریخ را از محرم قرار داد. «۱»
مغلطای گوید:

رسول خدا (ص) دستور داد که تاریخ بگذارند و تاریخ را از هنگام هجرت نوشت. ابن جزّار گفت: این سال به عام الاذن: سال اجازه، معروف است که در آن به رسول خدا (ص) اجازه داده شد، از مکه به یثرب هجرت کند. گفته‌اند: عمر نخستین کسی بود که تاریخ گذاشت و آن را از محرم قرار داد. «۲»

می‌دانیم که هر یک از ده سال نخست به یک نام، موسوم گردید، سال اول را عام الاذن نامیدند. «۳»
ابن شهر آشوب گفت:

طبری و مجاهد در کتاب‌های تاریخ خود گفته‌اند: عمر بن خطاب مردم را جمع کرد تا از آنان بپرسد که تاریخ را از چه روزی بنویسیم؟ علی (ع) گفت: از روزی که رسول خدا (ص) هجرت کرد و اهالی شرک را ترک گفت. گویی می‌خواست بگوید: در این باره بدعت نگذارید و چنان که در زمان رسول خدا (ص) می‌نوشتند، شما هم تاریخ بگذارید، زیرا هنگامی که پیامبر (ص) در ماه ربیع الاول وارد مدینه شد، دستور داد که تاریخ بگذارند. در آن زمان به یک یا دو ماه از هجرت او تاریخ می‌گذاشتند تا این که یک سال کامل شد. این را از ابن شهاب نقل کرده‌اند. «۴»

علامه مجلسی هم همین عقیده را دارد و معتقد است که مبدأ قرار دادن هجرت برای تاریخ، مأخوذ از جبرئیل، و مستند به وحی الهی و منسوب به

(۱). المواهب اللدنیه، ۱/ ۶۷.

(۲). سیره مغلطای، ۳۵-۳۶.

(۳). نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ۴۴.

(۴). مناقب آل ابی طالب، ۲/ ۱۴۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۰۳

خبر نبوی است. «۱»

سهیلی اصرار دارد که تاریخ هجری در قرآن آمده است. خلاصه سخن او چنین است؛

اگر اتفاق نظر صحابه برای قرار دادن هجرت به عنوان مبدأ تاریخ مستند به استفاده آنان از قرآن باشد، باید دانست که چه استفاده نیکویی کرده‌اند و از آنان جز این گمان نمی‌رود و اگر این کار اجتهاد و رأی شخصی آنان باشد، این هم اجتهاد و رأی خوبی است و پیش از آنکه چنین اقدامی انجام دهند، قرآن به درستی آن اشاره کرده است. در قرآن آمده:

لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ «۲»

مسجدی که از روز نخستین بر پایه تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن (به نماز) ایستی. می‌دانیم که در این آیه مبارکه، منظور اوّل همه روزها نیست. چنان که واژه آشکاری وجود ندارد که واژه یوم به آن اضافه شده باشد. بنابراین باید یک واژه پنهان (مضمّر) اضافه شده باشد. سخن این گوینده هم نامعقول است که می‌گوید: در روز اوّل انجام داده‌ای، مگر اینکه آن را به سال یا ماه یا تاریخ معینی اضافه کنیم. از سوی دیگر هیچ گونه قرینه حالیه یا مقالیه‌ای وجود ندارد که بر این نکته دلالت کند، مگر بنا به تقدیر این که بگوییم: از نخستین روز ورود رسول خدا (ص) به مدینه و این نخستین روز تاریخ (اسلام) است.

سخن برخی از دانشمندان دستور زبان عربی هم نادرست است که می‌گویند: باید در این آیه این ترکیب را در تقدیر بگیریم که: من تأسیس اوّل یوم، چه «من» جز بر زمان داخل نمی‌شود. علت نادرستی این دیدگاه آن است که حتی با این تقدیر هم باید زمان را در تقدیر بگیریم و مثلاً

(۱). بنگرید: بحار الانوار، ۵۵/ ۳۵۱.

(۲). توبه (۹): ۱۰۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۰۴

بگوییم: من وقت تأسیس.

بنا بر این اضممار گرفتن واژه تأسیس هیچ فایده‌ای ندارد. علاوه بر این، واژه «من» هم بر زمان داخل می‌شود و هم بر غیر زمان. خداوند فرمود:

من قبل و من بعد. «۱»

کثانی می‌گوید:

حافظ عسقلانی در فتح الباری به دنبال سخن سهیلی گفته است: این سخن سهیلی است، اما آنچه از ترکیب: من اوّل یوم، به ذهن متبادر می‌شود، این است که از وقتی پیامبر (ص) و یارانش وارد مدینه شدند. «۲»

به عقیده ابن منیر، این سخن سهیلی تکلف و مشقت است و خروج از تقدیر مورد نظر دانشمندان پیشین که آن را چنین در تقدیر گرفته‌اند: من تأسیس اوّل یوم یعنی از نخستین روزی که تأسیس در آن انجام شده است. این تقدیر، مقتضای زبان عربی است و قواعد دستوری هم بر صحت آن گواهی می‌دهد.

به عقیده کثانی، مأخذ سخن سهیلی آشکار است. از این رو می‌گوید: با انصاف در آن بیندیش، آن را حق خواهی یافت. چنان که شهاب الدین خفاجی نیز با اظهار شگفتی به همین کلام بسنده کرده است. «۳»

یاقوت حموی معتقد است که سخن خداوند: من اوّل یوم، مقتضی مسجد قباء است، زیرا این مسجد از نخستین روزی که رسول خدا (ص) وارد هجرتگاه خویش شد، تأسیس گردید و این روز، نخستین روز تاریخ مبارک هجری است و نیز از آن جهت که خداوند می‌دانست، آن را روز نخست تاریخ قرار خواهند داد، نخستین روزی نامید که در آن تاریخ گذاشته شد. این دیدگاه

(۱). الروض الانف، ۲/ ۲۴۶؛ ارشاد الساری، ۶/ ۲۳۴؛ فتح الباری، ۷/ ۲۰۸-۲۰۹؛ وفاء الوفاء، ۱/ ۸/ ۲۴.

(۲). فتح الباری، ۷/ ۲۰۹.

(۳). التراتیب الاداریه، ۱/ ۱۸۱-۱۸۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۰۵

برخی از فضلاء است. چنان که برخی می‌گویند: در اینجا مضاف حذف شده است. تقدیر آن چنین است: تأسیس اول یوم. از دیدگاه ما، رأی گروه نخست، بهتر است. «۱»

از ابن عباس در تفسیر این آیه، سخنی چون گفتار سهیلی نقل شده است. «۲»

اگر سخن اینان درست باشد، مناسب آن است که رسول خدا (ص) پیش از هر کسی به مقتضای این آیه مبارکه عمل کند. چنان که در واقع عمل فرمود. اگر کسی مدّعی شود که این سخن سهیلی و هم رأیان وی بعید به نظر می‌رسد، باید دانست که هر چند متعین در مسأله نیست، لاقلاً در حدّ یک احتمال به قوّت خود باقی می‌ماند. ما نیز آن را به عنوان تأیید آوردیم، نه دلیل و مستند دیدگاه خود.

و. مستند دیدگاه ما

ما، در اثبات دیدگاه خود، مبنی بر اینکه رسول خدا (ص) هجرت را مبدأ تاریخ اسلامی قرار داد، به امور زیر استناد می‌کنیم؛
۱. زهری گفت: هنگامی که رسول خدا (ص) به عنوان مهاجر وارد مدینه شد، دستور داد که تاریخ بگذارند. تاریخ را از ربیع الاول نوشتند. «۳»

در روایت دیگری از زهری است که تاریخ از هنگامی است که پیامبر (ص)

(۱). معجم البلدان، ۵/ ۱۲۴.

(۲). تنویر المقیاس، ۲/ ۲۲۴.

(۳). فتح الباری، ۷/ ۲۰۸؛ ارشاد الساری، ۶/ ۲۳۳؛ التنبیه و الاشراف، ۲۵۲؛ تاریخ الامم و الملوك، ۲/ ۳۸۸؛ نزهة الجلیس، ۱/ ۲۱؛ مناقب آل ابی طالب، ۲/ ۱۴۲؛ بحار الانوار، ۴۰/ ۲۱۸؛ علی و الخلفاء، ۲۴۱؛ صبح الاعشی، ۶/ ۲۴۰؛ التراتیب الاداریه، ۱/ ۱۸۰؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۳۳۸؛ الشماریخ فی علم التاريخ، ۱۰؛ وفاء الوفاء، ۱/ ۲۴۸؛ الکامل فی التاريخ، ۱/ ۱۰؛ المواهب اللدنیه، ۱/ ۶۷؛ الاعلان بالتوبیخ لمن ذمّ التاريخ، ۷۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۰۶

هجرت کرد و وارد مدینه شد. «۱» قلقشندی گوید: بر این اساس، ابتدای تاریخ، سال هجرت است. «۲» در مقابل برخی این حدیث را یک خبر معضل و خلاف مشهور توصیف کرده‌اند. «۳» شاید همان است که جهشیاری آن را خبر شاذ دانست. «۴» دیگران هم نزدیک به همین سخن گفته‌اند. «۵»

مسعودی بر این گفته چنین ایراد گرفته است که اولاً خبر واحد است. از این رو به آن اعتنا نمی‌شود. از سوی دیگر یک روایت مرسل است و کسانی روایات مرسل را نمی‌پذیرند.

وانگهی آنچه در ابتدا حکایت کرده که عمر به پیشنهاد علی (ع) هجرت را مبدأ تاریخ قرار داد؛ مورد اتفاق است. علاوه بر این در روایت مذکور زمان معینی اعلام نشده که رسول خدا (ص) تاریخ زده باشد و چگونگی آن را هم ذکر نکرده است. «۶»

ایراد مسعودی و دیگران بر خبر زهری وارد نیست، زیرا اگر به فرض بپذیریم که خبر مرسلی است؛ باید دانست که نمی‌توان به

خاطر واحد و مرسل بودن روایت مذکور از آن دوری جست، بلکه همه حتی آنانی هم که اخبار مرسل را قبول ندارند، باید به این روایت عمل کنند، زیرا روایات و دلایل دیگری در این باره داریم که بر صحت مفاد آن دلالت می‌کند. زهری روایت دیگری هم دارد که دلالت می‌کند تاریخ هجری در زمان

(۱). الشماریخ فی علم التاریخ، ۱۰.

(۲). صبح الاعشی، ۶/ ۲۴۰.

(۳). فتح الباری، ۷/ ۲۰۸؛ ارشاد الساری، ۶/ ۲۳۳؛ وفاء الوفاء، ۱/ ۲۴۸.

(۴). الوزراء و الکتاب، ۲۰.

(۵). الاعلان بالتوبیخ لمن ذمّ التاریخ، ۷۸؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۳۸.

(۶). التنبيه و الاشراف، ۲۵۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۰۷.

پیامبر (ص) نیز معمول بوده است. او می‌گوید:

قریش از حادثه فیل تا جنگ‌های فجار را چهل سال می‌شمردند و از جنگ‌های فجار تا وفات هشام بن مغیره را شصت سال و از وفات او تا بنای کعبه را نه سال، و بین این دو حادثه تا هجرت رسول خدا (ص) به مدینه را پانزده سال. به این ترتیب که پنج سال آن مربوط به پیش از نزول وحی است. سپس تاریخ‌گذاری شروع شد. «۱» از عبارت پایانی گفته زهری به دست می‌آید که پس از هجرت، مسلمانانی از سال شماری قبلی اعراض کردند و از این پس به هجرت تاریخ گذاشتند.

۲. روایتی که حاکم از عبد الله بن عباس نقل و آن را صحیح خوانده است، بر مبنای این روایت، ابن عباس گفت:

تاریخ از سالی بود که رسول خدا (ص) به مدینه آمد. در این سال، عبد الله بن زبیر به دنیا آمد. «۲»

۳. سخاوی می‌گوید:

در میان مورخان درباره نخستین کسی که تاریخ گذاشت، اختلاف نظر است. ابن عساکر در کتاب: تاریخ مدینه دمشق از انس بن مالک روایت کرده که گفت: تاریخ از هنگام هجرت رسول خدا (ص) به مدینه بود.

اصمعی نیز همین گونه گفته است: از ربیع الاول که ماه هجرت پیغمبر (ص) است، تاریخ‌گذاری کردند. «۳»

وی در ادامه، روایت پیش گفته زهری را نقل کرده است.

این مطلب دلالت دارد که پایه‌گذار تاریخ، عمر نبود، بلکه همان گونه که

(۱). تهذیب تاریخ دمشق، ۱/ ۲۱.

(۲). مستدرک حاکم، ۳/ ۱۳-۱۴؛ مجمع الزوائد، ۱/ ۱۹۹۶؛ الاعلان بالتوبیخ لمن ذمّ التاریخ، ۸۰-۸۱؛ تاریخ الامم و الملوک، ۲/ ۳۸۹-۳۹۰؛ التاریخ الکبیر، ۱/ ۹؛ الشماریخ فی علم التاریخ، ۱۰؛ الخطط و الآثار، ۱/ ۲۸۴.

(۳). الاعلان بالتوبیخ لمن ذمّ التاریخ، ۷۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۰۸.

گذشت، وی از محرم تاریخ گذاشت.

سخاوی در ادامه ایراد گرفته است که این سخن مخالف دیدگاه درست و مشهور است که می‌گوید: دستور تاریخ‌گذاری، در دوره

عمر بود و آغاز سال نه ماه ربیع الاول، بلکه ماه محرم است.

از نظر ما ایراد سخاوی وارد نیست، زیرا صرف مخالفت با دیدگاه معروف و مشهور، موجب فساد روایت نمی‌شود، بلکه هرگاه دلیل قاطع بر خلاف دیدگاه رایج وجود داشت، باید از آن دست برداشت و به دیدگاه جدید عمل کرد.

۴. مورخان می‌گویند: رسول خدا (ص) در ماه ربیع الاول به مدینه هجرت کرد. به عقیده زهری و دیگران، آن حضرت در نخستین روز همین ماه به مدینه رسید. در مقابل ابن اسحاق و کلبی عقیده دارند که پیغمبر (ص) از نخستین روز ربیع الاول از مکه بیرون آمد.

گروه سوم را عقیده بر این است که آن حضرت در این روز از غار ثور بیرون آمد. «۱»

شاید بتوان به موجب عهدنامه‌ای که علی (ع) نوشت، ورود رسول خدا (ص) به مدینه در نخستین روز ربیع الاول را تأیید کرد. آن حضرت در این عهدنامه که پیش‌تر از آن یاد کردیم، نوشت: «از روزی که رسول خدا (ص) وارد مدینه شد». در مقابل نکته‌ای هست که دیدگاه دوم را تأیید می‌کند، زیرا حضرت، پیشنهاد کرد که مبدأ تاریخ را زمانی قرار دهند که رسول خدا (ص) سرزمین شرک را ترک نمود یا هنگام هجرت آن حضرت را مبدأ تاریخ به حساب آورند، مگر این که ادعا شود، این بخش از سخن حضرت مجمل است،

(۱). بنگرید: تاریخ الخميس، ۱/ ۳۲۴؛ الاستیعاب، ۱/ ۲۹؛ الروض الانف، ۲/ ۲۴۵؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۲/ ۲۲۶؛ المواهب اللدنیه، ۱/ ۶۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۰۹

زیرا آنان در صدد تعیین سالی بودند که آن را مبدأ قرار دهند. بنابراین با ظهور بخش نخست سخن حضرت منافاتی ندارد. آنچه مهم است، این نکته است که هجرت در اول ربیع الاول بود. حال اگر دیدگاه مالک، اصمعی، روایت زهری و برداشت خود از سخن حضرت علی (ع) را بدان اضافه کنیم که آغاز سال اسلامی، ماه ربیع الاول بود؛ قطعاً اطمینان پیدا خواهیم کرد که تاریخ هجری پیش از دوره عمر پایه‌گذاری شده بود و او فقط آغاز سال را از ربیع الاول به محرم آورد. این اقدام در تغییر آغاز سال دلالت دارد که وی پایه‌گذار تاریخ هجری نیست. مؤید این دیدگاه نکته‌ای است که پیش‌تر به آن، اشاره کردیم. در آنجا آوردیم که صحابه تا میانه سال پنجم، ماه‌ها را از هجرت رسول خدا (ص) که ربیع الاول بود، شمارش می‌کردند. ابو سعید خدری می‌گفت: وجوب روزه ماه رمضان، یک ماه پس از تغییر قبله در ماه شعبان، یعنی در آغاز هجدهمین ماه بود. «۱»

عبد الله بن انیس درباره سیره خود، به سفیان بن خالد می‌گفت:

من، روز دوشنبه پنجم محرم در آغاز پنجاه و چهارمین ماه از مدینه خارج شدم. «۲»

محمد بن مسلمه هم درباره غزوه قرطاء می‌گوید:

در شب دهم محرم از مدینه بیرون شدم و نوزده شب غایب بودم. سپس یک شب مانده از محرم، در آغاز پنجاه و پنجمین ماه وارد مدینه شدم. «۳»

چنان که از سخنان سلمه بن اکوع، خالد بن ولید و دیگران به دست می‌آید، از این پس سال شماری آغاز گردید و شمارش ماه‌ها را رها کردند. «۴»

(۱). تاریخ الخميس، ۱/ ۳۶۸.

(۲). المغازی، ۲/ ۵۳۱-۵۳۴.

(۳). همان.

(۴). بنگرید: همان، ۵۳۷؛ صفه الصفوة، ۱/ ۶۵۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۱۰

این روش صحابه بود که بر پایه آن، عمل می کردند و مورخان هم از آنان پیروی نموده تا اواسط و بلکه تا پایان سال پنجم، ماهها را شمردند. از این هنگام به شمارش سالها روی آوردند. «۱»

این نکته دلالت دارد که تاریخ از نخستین سالهای هجرت پایه گذاری شد و الا معنی ندارد که یک نفر صحابی در پاسخ به پرسشی که از وی درباره حادثه‌ای در سال پنجم کرده‌اند، از ذکر سال روی بگرداند و به شمارش ماهها بپردازد و پس از مدتی تفکر و تأمل پاسخ طرف را بدهد؛ مگر این که شماره ماهها را از حفظ داشته و روش جاری و معمول او باشد تا به خوبی در ذهن و اندیشه وی تثبیت شده باشد. این مطلب گویای میزان اهتمام صحابه در حفظ ربیع الاول به عنوان مبدأ تاریخ اسلام است.

۵. متنی از عهد نامه رسول خدا (ص) برای سلمان فارسی داریم که به سال نهم هجری، تاریخ گذاری شده است. ابو نعیم از حسن بن ابراهیم بن اسحاق برجی مستملی و او از محمد بن احمد بن عبد الرحمن که گفت: از ابو علی حسین بن محمد بن عمرو ثابی شنیدم که می گفت: این سند را در شیراز، در دست یکی از نوادگان غسان بن زادن بن شاذویه بن ماه بن داد، برادر سلمان دیدم. این عهدنامه به خط علی بن ابی طالب (ع) است و با خاتم پیامبر اکرم (ص) مهر شده است.

وی نسخه‌ای از آن رونویسی کرد که به شرح ذیل است؛

بسم الله الرحمن الرحيم؛ هذا كتاب من محمد رسول الله، سألته سلمان وصيئة بأخيه ماه بن داد و اهل بيته و عقبه ...

ابو نعیم عهدنامه را ادامه می دهد تا به این عبارت می رسد که می گوید:

(۱). بنگرید: الطبقات الكبرى، ۲/ ۱/ ۵۶؛ المغازی، ۱/ ۹، ۱۱، ۳۶۳؛ الوفاء باخبار المصطفى، ۲/ ۶۷۳-۶۷۵؛ البدايه و النهايه، ۴/ ۶۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۱۱

و كتب علي بن ابي طالب بامر رسول الله (ص) في رجب سنة تسع من الهجرة و حضر ابو بكر و عمر و عثمان و طلحه و زبير و عبد الرحمن و سعد و سعيد و سلمان و ابو ذر و عمار و عيينه و صهيب و بلال و مقداد و جماعة آخرون من المؤمنين.

ابو محمد بن حیان از افرادی که به این مسأله اهتمام می ورزیدند، نقل کرده است که

گروهی از برادرزادگان سلمان در شیراز زندگی می کنند؛ بزرگ آنان مردی است که او را غسان بن زادن می گویند. این عهدنامه را که به خط علی بن ابی طالب است، با خود دارند و نزد غسان محفوظ است. عهدنامه بر روی چرم سفید نوشته شده و با خاتم پیغمبر (ص) و مهر ابو بکر و علی (ع) مهور گردیده است. این عهدنامه دقیقاً حرف به حرف همانند عهدنامه قبلی است با این تفاوت که می گوید: علی بن ابی طالب (ع) آن را نوشت و نامی از عیینه و گروهی از مؤمنان نیاورده است. «۱»

برخی به این عهدنامه ایراد گرفته‌اند که علاوه بر رکاکت لفظ، مقطوع السند است و نخستین کسی که به هجرت تاریخ زد، عمر بود. «۲»

در پاسخ وی می گوئیم:

۱. ادعای رکاکت لفظ نامعلوم است.

۲. هر چند مقطوع السند است، اما تا زمانی که متون و شواهدی که آوردیم و از این پس خواهد آمد، آن را تقویت و تأیید می کند، اشکالی از این بابت متوجه روایت نخواهد شد.

۳. ادعای این که عمر نخستین کسی است که به هجرت تاریخ زد، آغاز بحث است.

(۱). ذکر اخبار اصبهان، ۱/ ۵۲-۵۳؛ الدرجات الرفیعه، ۲۰۶-۲۰۷؛ طبقات المحدثین باصبهان، ۱/ ۲۳۱-۲۳۴؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ۴۴.

(۲). بنگرید: تعلیقات بلوشر بر: طبقات المحدثین، ۱/ ۲۳۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۱۲

۴. عهدنامه مفادات (آزادی) سلمان با عثمان بن اشل یهودی، در پایان این عهدنامه که متن آن را در همین کتاب آورده‌ایم، چنین ثبت شده است؛

آن را علی بن ابی طالب در جمادی الاول از هجرت محمد بن عبد الله، رسول خدا (ص) نوشت. «۱»

برخی از دانشمندان در صحت و اصالت این عهدنامه تردید کرده‌اند. ما ایرادات آنان را در کتاب خود: سلمان الفارسی فی مواجهه التحدی ص ۲۵-۳۰ آورده‌ایم. «۲»

۵. بلاذری متن نامه‌ای را آورده که رسول خدا (ص) برای یهودیان مقنا و بنی حبیبه نوشت و با آنان بر یک چهارم در آمد ماهیگیری، نساجی، زره و سلاح، و محصولات باغی صلح کرد.

بلاذری می‌گوید:

یکی از اهالی مصر به من خبر داد که با چشم خود نامه را بر روی پوست قرمز رنگ با خطوط مندرس و از هم پاشیده دیده و آن را رونویسی کرده است. وی این عهدنامه را به شرح زیر بر من املا کرد؛

بسم الله الرحمن الرحيم؛ من محمد رسول الله الی بنی حبیبه، و اهل مقنا، سلم انتم؛ فانه انزل علی: انکم راجعون الی قرینکم فاذا جاءکم کتابی هذا، فانکم آمنون و لکم ذمیه الله و ذمه رسوله ... لیس علیکم امیر الا من انفسکم او من اهل بیت رسول الله (ص) و کتب علی بن ابو طالب (ع) فی سنه تسع. «۳»

(۱). بنگرید: ذکر اخبار اصبهان، ۱/ ۵۲؛ طبقات المحدثین باصبهان، ۱/ ۲۲۶-۲۲۷؛ تاریخ بغداد، ۱۰/ ۱۷۰؛ تهذیب تاریخ دمشق، ۶/ ۱۹۹؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ۲۰-۲۱؛ مجموعه الوثائق السیاسیه، ۳۲۸؛ مکاتیب الرسول (ص)، ۲/ ۲۰۹؛ الرحله فی طلب الحدیث، ۵۳.

(۲). این کتاب با نام: سلمان فارسی، زندگانی و مسلمانی، به اهتمام همین مترجم به فارسی ترجمه شده است. چاپ سوم این اثر در شرکت چاپ و نشر بین الملل وابسته به مؤسسه انتشارات امیر کبیر در تهران منتشر شده است.

(۳). فتوح البلدان، ۶۷؛ این پیمان را علی بن ابی طالب در سال نهم نوشت.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۱۳

محمد بن احمد بن عساکر، در پاورقی خود بر کتاب فتوح البلدان، دو ایراد بر این نامه گرفته است. ایرادهای وی به شرح زیر است؛
أ. علی (ع) که علم نحو (دستور زبان عربی) را اختراع کرد تا سخن عرب با گفتار مردم نبطی در هم نیامیزد، امکان ندارد که سخن اشتباه از او صادر شود و به جای علی بن ابی طالب بگوید: علی بن ابو طالب و واژه‌ای را که در وضعیت مضاف الیه است، مرفوع بنویسد.

ب. چنان که در کتاب بلاذری آمده، صلح پیامبر (ص) با اهالی مقنا در غزوه تبوک انجام شد. در این نکته اختلافی وجود ندارد که علی بن ابی طالب در این غزوه حضور نداشت، حال چگونه علی، کاتب این صلح نامه است؟

ما، در پاسخ به این دو ایراد، خلاصه گفتار علما مرحوم علی احمدی را با قدری افزون از روایات و متون به اقتضای مورد

می‌آوریم. اما پاسخ ایراد نخست، ملا علی قاری در شرح خود بر کتاب الشفا نوشته قاضی عیاض به نقل از کتاب النوادر، نوشته ابو زید اصمعی از یحیی بن عمر نقل کرده است که گفت: قریش واژه «اب» را در کنیه تغییر نمی‌داد، بلکه در همه حالات اعم از نصب، رفع و جر، همواره به صورت مرفوع «ابو» می‌آورد.

۶. در کتاب النهایه فی غریب الحدیث نوشته ابن اثیر جزری و کتاب شرح الشفاء ملا علی قاری آمده: «پیامبر (ص) در نامه‌ای به مهاجر بن امیه، نوشت:

مهاجر بن ابو امیه». آن دو در ادامه گفته‌اند: از آنجا که ابو امیه به کنیه مشهور بود، و جز آن نام معروف دیگری نداشت، رسول خدا (ص) از او به کنیه یاد فرمود.

ملا علی قاری، مثالی در این باره آورده است. او می‌گوید: چنان که فی المثل می‌گویند: علی بن ابو طالب.

در اینجا به مناسبت سخن زمخشری را می‌آوریم که گفته است:

پیامبر (ص) به وائل بن حجر نوشت: من محمّد رسول الله الی المهاجر بن ابو امیه انّ وائل ... از این جهت ابو امیه را در حالت جرّی به

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۱۴

صورت مرفوع رها کرد که وی به همین کنیه مشهور و معروف بود و چون مثلی رایج شد که در آن تغییری صورت نمی‌گیرد.

همین گونه است سخن مردم عرب که می‌گویند: علی بن ابو طالب و معاویه بن ابو سفیان. «۱»

۷. علامه احمدی می‌گوید: در کتاب مجموعه وثائق السیاسیه از صفدی نقل شده که گفت: برخی می‌نویسند: علی بن ابو طالب و می‌خوانند: علی بن ابی طالب.

مؤلف کتاب مذکور، پس از نقل دیدگاه اصمعی در کتاب النوادر که ما اندکی پیش آوردیم، می‌گوید: بالاتر از این، در سفری که در محرم سال ۱۳۵۸ در مدینه به سر می‌بردم. در نوشته‌ای قدیمی در جنوب کوه سلع عبارتی دیدم که در آن نوشته شده بود؛ «أنا علی بن ابو طالب». ممکن است این نوشته به خط علی (ع) باشد.

همو در کتاب خود می‌گوید: واژه علی بن ابو طالب را در چهار موضوع از کتاب‌های متداول بزرگان دانشمندان دیده است. ما، در اینجا سخن عسقلانی را اضافه می‌کنیم که گفت: حاکم نیشابوری گوید: بیشتر متقدمان عقیده دارند که اسم ابو طالب، کنیه او بوده است. «۲»

مغلطای می‌گوید: گفته می‌شود: اسم [ابو طالب]، کنیه‌اش بود. حاکم این گفته را بیان کرده است، اما در آن تردید داریم. «۳» به عقیده مسعودی «۴» مردم درباره اسم ابو طالب با هم اختلاف دارند. برخی معتقدند که کنیه‌اش، اسم او بود و علی (ع) با املای پیامبر (ص) به یهود خیبر نوشت، کتب علی بن ابو طالب. این که حرف الف از واژه ابن افتاده، دلالت دارد که «بن» در میان دو

(۱). الفائق، ۱/ ۱۴.

(۲). الاصابه، ۴/ ۱۱۵.

(۳). سیره مغلطای، ۱۰.

(۴). مروج الذهب، ۲/ ۱۰۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۱۵

اسم علم قرار گرفته است نه بین یک اسم علم و یک کنیه.

در این باره دیدگاه‌های دیگری هم در صحت ترکیب مذکور آمده است. «۱»

به هر حال واژه «ابو» در ترکیب علی بن ابو طالب، موجب اشکال در روایت نمی‌شود.

در پاسخ به ایراد دوم، علامه احمدی می‌گوید: نه در کلام بلاذری تصریح شده و نه دلالتی وجود دارد که این صلح‌نامه در تبوک نوشته شده است. چنان که در متن صلح‌نامه هم چیزی دال بر این مطلب نیامده است، بلکه چنین به دست می‌آید که گروهی از یهودیان مقنا به حضور پیامبر (ص) رسیدند و آنان به زودی به سرزمین خود بازخواهند گشت. احتمال می‌دهیم که آنان به منظور تجارت یا اخذ همین صلح‌نامه یا اهداف دیگری، در مدینه به حضور رسول خدا (ص) رسیده و حضرت آن را نوشته و به یهودیان داده است.

قابل ملاحظه است که شماری از منابع و مصادر به همین اشاره بسنده کرده‌اند که رسول خدا (ص) در سال نهم، برای اهالی مقنا نوشت. «۲»

۸. صلح‌نامه خالد بن ولید برای اهالی دمشق؛ ابن سلام گفت: محمد بن کثیر از اوزاعی از ابن سراقه برای ما حدیث کرد که خالد بن ولید برای مردم دمشق نوشت؛

این نوشته‌ای است از خالد بن ولید برای مردم دمشق: همانا من آنان را در خون‌ها، اموال، و کنیسه‌هایشان امان دادم ...

ابو عبیده جراح، و شرحبیل بن حسنه و قضاعی بن عامر بر آن گواه بودند، و در سال سیزدهم نوشته شد. «۳»

احتمال اینکه عبارت پایانی از اصل صلح‌نامه نبوده، بلکه تعبیر راویان و

(۱). بنگرید: الصحيح من سيرة النبي الاعظم (ص)، ۴/ ۱۹۶-۱۹۷.

(۲). مکاتیب الرسول، ۱/ ۲۸۸-۲۹۰؛ ۲۹۳-۲۹۴؛ ۲/ ۶۳۴-۶۳۷.

(۳). الاموال، ۲۹۷؛ فتوح البلدان، ۱۲۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۱۶

مورخان باشد؛ مردود و بر خلاف ظاهر عبارت است.

از واقعی روایت شده که خالد بن ولید نوشته‌اش را تاریخ نزد، اما وقتی مسلمانان می‌خواستند به یرموک کوچ کنند، خالد پیمان نامه مسیحیان را تجدید کرد و ضمن ثبت گواهی ابو عبیده، شرحبیل و یزید بن ابی سفیان، به ربیع الثانی سال پانزدهم تاریخ زد. «۱» ابن کثیر، عمرو بن عاص را نیز به شهود افزوده است.

آن گونه که احتمال می‌رود، بتوان از عبارت ابن کثیر هم کمک گرفت، مانعی نمی‌بینیم که این نوشته، عهدنامه دیگری باشد که خالد بن ولید به هنگام کوچ مسلمانان به سوی یرموک، درباره کلیساهای مسیحیان نوشته است. «۲» حتی اگر تاریخ نامه سال پانزدهم باشد، این هم در دلالت، به خواسته ما زیانی وارد نمی‌کند، زیرا داستان تاریخ‌نگاری عمر پس از این و درست به سال شانزدهم یا هفدهم هجری بوده است.

احدی مدعی نیست که اقدام عمر درباره تأسیس تاریخ هجری پیش از این بوده است. خصوصاً با این ملاحظه که فتح دمشق در ابتدای خلافت وی و بلکه پیش از آن بود که خبر فوت ابو بکر و خلافت عمر به سپاه مسلمین برسد.

۹. سیوطی از مجموعه‌ای به خط ابن القماح نقل کرده که

ابن الصلاح گفت: ابو طاهر، محمد بن محمش زیادی در تاریخ الشروط گفته است: رسول خدا (ص) در صلح‌نامه‌ای که برای مسیحیان نجران نوشت، به هجرت تاریخ زد و به علی (ع) دستور داد که در آن بنویسد:

این صلح‌نامه در سال پنجم هجرت نوشته شد. گوید: بنابراین کسی که به هجرت تاریخ زد، رسول خدا (ص) بود و عمر در این باره از آن حضرت تبعیت کرد. «۳»

(۱). بنگرید: فتوح البلدان، ۱۳۰.

(۲). البدایه و النهایه، ۲۱ / ۷.

(۳). بنگرید: الشماریخ فی علم التاریخ، ۱۰؛ التراتیب الاداریه، ۱ / ۱۸۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۱۷

سید عباس مکی گوید:

تاریخ سنت گذشته و روش پسندیده‌ای است که رسول خدا (ص) هنگامی که برای مسیحیان نجران، صلح‌نامه می‌نوشت، به آن امر فرمود.

آن حضرت به علی (ع) دستور داد که در صلح‌نامه بنویسد: در سال پنجم هجرت نوشته شد. «۱»

وی در ادامه روایت پیش گفته محمد بن شهاب زهري را نقل کرده است.

سقاوی گوید:

اگر این سخن ثابت شود، عمر در این باره تابع است نه مبتکر. «۲»

سیوطی می‌گوید:

شاید بگویند: این صریح در این مطلب است که در سال پنجم تاریخ زده است. در حالی که در حدیث اول (یعنی روایت پیش گفته زهري) آمده:

پیامبر (ص) روز ورود به مدینه تاریخ زد. پاسخ این است که بین آن دو منافاتی وجود ندارد، زیرا ظرف زمان یعنی: روزی که وارد مدینه شد؛ متعلق به فعل امر: دستور داد؛ نیست بلکه متعلق به مصدر یعنی: تاریخ است. بدین ترتیب معنای جمله چنین خواهد بود: دستور داد که به آن روز (روز ورود به مدینه) تاریخ بزنند نه این که دستور به تاریخ زدن، در آن روز بود. «۳»

پاسخ روشن‌تر این است که رسول خدا (ص) از ابتدای ورود به مدینه دستور داد که تاریخ بزنند و مبدأ تاریخ را ماه ربیع الاول قرار داد و هنگامی که در سال پنجم هجری برای مسیحیان نجران، عهدنامه صلح نوشت، آن را به کار برد.

۱۰. در صحیفه سجادیه روایتی آمده که دلالت دارد، هجرت رسول

(۱). نزهه الجلیس، ۲۱ / ۱.

(۲). التراتیب الاداریه، ۱ / ۱۸۱.

(۳). الشماریخ فی علم التاریخ، ۱۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۱۸

خدا (ص) از سوی خداوند متعال مبدأ تاریخ قرار گرفته است؛ در این روایت آمده،

جبرئیل به پیامبر (ص) گفت: آسیاب اسلام بر پایه هجرت تو می‌چرخد.

بر این اساس ده سال خواهد بود. سپس آسیاب اسلام در رأس سی و پنج سال از هجرت تو خواهد چرخید و پنج سال تداوم خواهد داشت. «۱»

۱۱. امّ سلمه گفت: رسول خدا (ص) فرمود:

حسین بن علی در آغاز شصتمین سال هجرت من کشته می‌شود. «۲»

۱۲. انس گفت: اصحاب پیامبر (ص) برای ما حدیث کردند که آن حضرت گفت:

صد سال از هجرت من نخواهد گذشت، جز این که همه شما مرده باشید. «۳»

۱۳. نوشته‌ای از خالد بن ولید نقل می‌کنند که برای مردم حیره نوشت و در آخر آن آمده است، اگر در عمل یا گفتار خیانت کردند، ذمه من از آنان برداشته خواهد شد. این عهد در ربیع الاول سال دوازدهم نوشته شد. «۴»

معلوم است که حیره در روزگار ابو بکر به دست خالد بن ولید فتح شد.

این بدان معنی است که تاریخ پیش از خلافت عمر پایه‌گذاری شد و مورد استفاده بود. حال چگونه عمر در سال شانزدهم تاریخ هجری را پایه‌گذاری

(۱). صحیفه سجادیه، ۱۰؛ بحار الانوار، ۵۸ / ۳۵۱؛ سفینه البحار، ۲ / ۶۴۱؛ البدایه و النهایه، ۶ / ۲۰۶ - ۲۰۷؛ ۷ / ۲۱۹ - ۲۷۶؛ سنن ابی داود، ۴ / ۱۵۹ - ۱۶۰.

(۲). مجمع الزوائد، ۹ / ۱۹۰؛ ترجمه الامام الحسین (ع) من تاریخ مدینه دمشق، ۱۸۵؛ تاریخ بغداد، ۱ / ۱۴۲؛ الامام، ۵ / ۲۹۹؛ کنز العمال، ۱۳ / ۱۳؛ میزان الاعتدال، ۱ / ۲۱۲؛ منتخب کنز العمّال، ۵ / ۱۱۱؛ مقتل الحسین خوارزمی؛ ۱ / ۱۶۱؛ احقاق الحق، ۱۱ / ۳۵۴؛ مفتاح النجاه، ۱۳۶.

(۳). مجمع الزوائد، ۱ / ۱۹۷.

(۴). مشهد الامام علی (ع) فی النجف الاشرف، ۱۰۴ - ۱۰۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۱۹

کرد؟

۱۴. حافظ عبد الرزاق صنعانی از ابو هریره روایت کرده که گفت:

وای بر مردم عرب از شری که نزدیک است، در آغاز سال شصت بر آنان وارد شود و در آن امانت، غنیمت شمرده می‌شود ... «۱»

۱۵. همو از عبد الله بن مسعود روایت کرده که گفت:

در سال سی و پنجم حادثه عظیمی روی خواهد داد. اگر هلاک شدید، سزاوار آن هستید و اگر نجات پیدا کردید، امید نجات هست و چون سال هفتادم فرارسد، چیزهایی خواهید دید که منکر آن هستید. «۲»

ابن مسعود و ابو هریره این پیش‌گویی را از طریق پیغمبر اکرم (ص) دانستند. این بدان معنی است که رسول خدا (ص) پایه‌گذار تاریخ هجری است.

۱۶. در حدیثی که راویان خبر همه ثقه هستند، آمده،

از آغاز سال شصتم به خداوند پناه می‌بریم. در روایت دیگری است از سال شصتم و فرمانروایی کودکان به خداوند پناه می‌بریم. «۳»

ابو هریره گفت: خدایا! سال شصت و فرمانروایی کودکان مرا در نیابد. «۴»

۱۷. مالک از نافع از پسر عمر که گفت: در آغاز سال صد و هفتاد مرزبانی در جده از بهترین و ارجمندترین مرزبانی‌ها خواهد بود. «۵»

ز. بازگشت به آغاز

از آنچه گذشت، روشن می‌شود که آنچه در میان مردم شهرت یافته که عمر

(۱). المصنّف، ۱۱/ ۳۷۳-۳۷۵.

(۲). همان.

(۳). تطهیر الجنان و اللسان، ۶۶؛ کنز العمال، ۱۱/ ۱۱۳.

(۴). الاتحاف بحب الاشراف، ۶۵.

(۵). لسان المیزان، ۲/ ۷۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۲۰.

بن خطاب، پایه‌گذار تاریخ هجری است، نه قابل قبول تواند بود و نه دلیلی آن را تأیید می‌کند، بلکه تنها کاری که خلیفه دوم کرد، این بود که محرم را به جای ربیع الاول آغاز سال قرار داد؛ چه به رأی خود و چه به پیشنهاد عثمان.

می‌دانیم که محرم در عصر جاهلی، آغاز سال عرب بود. «۱»

بعید نیست که تاریخ هجری که رسول خدا (ص) آن را پایه‌گذاری فرمود و بارها نامه‌های خود را بر پایه آن تاریخ زد، به سبب نیازمندی کم مردم آن دوره به تاریخ، شهرت پیدا نکرد. آنگاه عمر در روزگار خلافت خود، چنان که گذشت، صحابه را گرد هم آورد تا بر یک تاریخ اتفاق نظر کنند، اما در این گردهمایی خواسته‌های مغرضانه‌ای مطرح شد که هدف آن به فراموشی سپردن تاریخ پیامبر (ص) بود که آن حضرت پایه‌گذاری کرد و بدان فرمان داد. چنان که یکی به تاریخ رومیان نظر داشت و مسلمان‌شده‌های یهودی به تاریخ اسکندر و هرمان مشاور خلیفه دوم به تاریخ ایران بر پایه جلوس شاهان بر تخت سلطنت و چهارمی تولّد رسول خدا (ص) را به عنوان مبدأ تاریخ اسلام پیشنهاد کرد که تاریخ مردمان عرب در اواخر عصر جاهلی بود، اما علی (ع) به عنوان پاسدار دین و پرچم‌دار حق در موقع مناسب تاریخ هجری را پیشنهاد کرد که رسول خدا (ص) پایه‌گذاری فرمود و بسیاری از نامه‌ها و معاهدات خود را با آن تاریخ زده بود. چنان که چاره‌ای ندیدند، جز این که دیدگاه آن حضرت را بپذیرند و اذعان کنند که پیشنهاد او حق است و حق همواره برتر از همه چیز.

علّت این که حضرت علی (ع) هجرت را مبدأ تاریخ اسلام قرار داد و نه روز تولّد یا وفات رسول خدا (ص) را به لحاظ اهمّیت فوق العاده هجرت بود که پیغمبر (ص) از سرزمین شرک، آنجا که پر بود، از ذلّت و خواری به سرزمین اسلام، آنجا که عزّت و کرامت در آن موج می‌زد قدم نهاد. بنابراین

(۱). البدایه و النهایه، ۳/ ۲۰۶-۲۰۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۲۱.

هجرت را در ساخت تاریخ و انسانیت جایگاهی بس مهم است.

هم چنان که آن حضرت با این پیشنهاد، همه مواضع ذیلان و حوادث مربوط به طواغیت و ستمگران را از میدان بدر کرد و اجازه نداد که مبدأ تاریخ مسلمانان قرار گیرد و در ذهن و اندیشه بشریت ریشه دواند و چونان میراث، فرهنگ و زندگی در نسل‌های متمادی انسانیت باقی بماند.

ما از ملل مسلمان می‌خواهیم که تاریخ هجری اسلامی را در تقویم و تاریخ خود به کار برند، چه گذشته‌ها را به حاضر ربط می‌دهد و سرّ عزّت و سربلندی اسلامی را در گذشته بازگو می‌کند، به توده‌های مسلمان می‌آموزد که از پیغمبر (ص) سرمشق زندگی بیاموزند و هرگاه در محل اقامت خویش نتوانستند به تکالیف و وظایف الهی خود عمل کنند، هجرت کنند و در سایر نقاط زمین به مسئولیت‌های الهی خود، عمل نمایند. تاریخ هجری به مسلمانان پویایی و امید می‌بخشد و آنان را از سکون و بی‌تفاوتی به سوی بی‌نهایت سوق می‌دهد.

اگر قرار است که حادثه مهمی مبدأ تاریخ باشد، چه حادثه‌ای مهم‌تر و بزرگ‌تر از هجرت پیغمبر اکرم (ص) و حوادث عصر رسالت؟

۲. بنای مسجد مدینه

اشاره

رسول خدا (ص) زمین مسجد را که مربدی «۱» بود، از آن دو یتیم خزرچی به نام‌های سهل و سهیل پسران عمرو، به ده دینار خرید. روایت دیگر بر آن است که دو یتیم تحت سرپرستی اسعد بن زراره یا کسی دیگر، زمین را بدون دریافت قیمت، برای ساخت مسجد در اختیار پیامبر اکرم (ص) قرار دادند. کار ساخت مسجد شروع شد و از منطقه حرّه سنگ می‌آوردند. رسول خدا (ص) در ساختن مسجد و آوردن سنگ با مسلمانان همکاری می‌کرد. این

(۱). بنگرید: سیره حلبی، ۲/ ۴۶-۶۷؛ ۷۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۲۲

کار باعث تشویق و جدّیت یاران بود. چنان که یکی از ایشان گفت:

لئن قعدنا و النبی يعمل لذاک منّا العمل المضلل «۱»

اگر ما بنشینیم در حالی که رسول خدا کار می‌کند؛ کار ما بسی گمراهانه خواهد بود.

مسلمانان به هنگام ساختن مسجد سرود می‌خواندند؛ مثل:

اللهم انّ الاجر اجر الآخره فارحم الانصار و المهاجره «۲»

خدایا؛ همانا پاداش حقیقی، پاداش آخرت است، خدایا؛ انصار و مهاجرین را رحمت کن.

مساحت مسجد را صد ذراع در صد ذراع یا چیزی در همین حدود گرفتند.

مطابق یک روایت دیگر، هفتاد در شصت ذراع انتخاب شد. ما احتمال می‌دهیم که هر دو درست باشد. بدین ترتیب که ابتدا شصت

در هفتاد بود، ولی در ساخت دوم، توسعه دادند و صد در صد ذراع شد. پیامبر (ص) و اصحاب، خانه‌های خود را در اطراف مسجد

ساختند و از هر کدام یک در به داخل مسجد باز می‌شد. چنان که بیاید، به فرمان الهی همه درها بسته شد، مگر در خانه علی (ع).

لازم می‌دانیم قبل از هر چیز، به بررسی و ارزیابی چند مطلب پردازیم؛

أ. پرداخت قیمت زمین

برخی مدّعی‌اند که ده دینار، بهای مرید را ابو بکر پرداخت. ما، در صحت این مطلب تردید داریم، زیرا

۱. ابو بکر قدرت پرداخت چنین مبلغی را نداشت. در این باره در حدیث غار سخن گفتیم.

(۱). زمین مسطحی که برای خشک کردن خرما از آن استفاده می‌شد.

(۲). بنگرید: سیره حلبی، ۲/ ۶۴-۶۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۲۳

۲. به فرض که بپذیریم، وی قدرت پرداخت چنین مبلغی را داشت، در مقابل روایتی داریم که می‌گوید: اسعد بن زراره به جای زمین، نخلی در محله بنی بیاضه به دو یتیم عمرو داد. روایت سوم بر آن است که ابو ایوب و مطابق روایت دیگر معاذ بن عفرأ، کودکان یتیم را راضی کرد. «۱»

برخی احتمال داده‌اند که ابو بکر قیمت زمین را پرداخت کرد و دیگران از باب نیکی و خیرخواهی چیزی افزون بر قیمت، اعطا کردند. «۲»

علاوه بر این که اولویتی در این باره نمی‌بینیم، با عبارت: «عوض» سازگاری ندارد. چه این واژه می‌رساند که اسعد بن زراره، قیمت زمین را پرداخت کرد نه این که از باب نیکی و خیرخواهی چیزی داد!

۳. بخاری روایت کرده که رسول خدا (ص) به قبیله بنی نجار پیغام فرستاد که ای بنی نجار؛ قیمت زمینتان را از من بگیرید. بنی نجار گفتند: به خدای سوگند که بهای زمین را جز از خدا نمی‌خواهیم. «۳»

ب. سنگ‌های خلافت

حاکم از عایشه روایت کرده که نخستین سنگ را برای بنای مسجد، پیامبر (ص) آورد. سپس ابو بکر، سنگ دیگری آورد. آنگاه عمر و سپس عثمان هر کدام یک سنگ آوردند. گفتیم: یا رسول الله؛ آیا به این‌ها نمی‌نگری که چگونه ترا کمک می‌کنند؟ گفت: عایشه؛ اینان خلفای پس از من هستند. به گفته حاکم این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن را نیاورده‌اند. «۴»

(۱). وفاء الوفاء، ۱/ ۳۲۳-۳۲۴؛ سیره حلبی، ۲/ ۶۵؛ البدایة و النهایه، ۳/ ۲۱۵.

(۲). سیره حلبی، ۲/ ۶۵؛ وفاء الوفاء، ۱/ ۳۲۳-۳۲۴.

(۳). صحیح بخاری، ۱/ ۵۷؛ وفاء الوفاء، ۱/ ۳۲۳؛ التراتیب الاداریه، ۲/ ۷۷؛ الکامل فی التاریخ، ۲/ ۱۱۰.

(۴). مستدرک حاکم، ۳/ ۹۶-۹۷؛ وفاء الوفاء، ۱/ ۳۳۲-۳۳۳؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۴۳-۳۴۴؛ دلائل

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۲۴

از نظر ما این روایت نادرست است، زیرا علاوه بر تناقض و اختلاف متون روایت که در مراجعه و مقایسه آن‌ها روشن می‌شود، چند نکته را بیان می‌کنیم؛

۱. ذهبی پس از تضعیف سند روایت می‌گوید: اگر این روایت صحیح بود، قطعاً نص در خلافت به شمار می‌رفت، اما به هیچ وجه صحیح نمی‌باشد، زیرا عایشه در آن ایام به خانه پیامبر (ص) نیامده بود و بلکه او دختر خردسالی بود.

بنابراین روایت وی بر نادرستی مطلب دلالت دارد. «۱» ابن کثیر نیز این حدیث را با این سیاق شگفت خوانده است. «۲»

۲. به تصریح بخاری در ردّ حدیث سفینه، این روایت مخالف عقیده اهل سنت است که معتقدند؛ رسول خدا (ص) خلیفه تعیین نکرد. بنابراین دروغ و نادرست است. «۳» از نظر ما هم قطعاً دروغ است، زیرا رسول خدا (ص) بر خلافت و امامت علی (ع) تأکید فرمود. آن قدر در این باره روایت داریم که جای هیچ گونه تردیدی نیست. علامه امینی بخش عمده‌ای از روایات اهل سنت را در این باره آورده است. «۴» حضرت علی (ع) و فرزندان و یاران و شیعیان او در طول تاریخ اسلام بر حقانیت حضرت به همین روایات استدلال کرده‌اند.

۳. مطابق این روایت، عثمان بن عفان نیز در آن زمان در مدینه بوده است.

در حالی که به گفته خودشان وی در حبشه بود. سمهودی اشاره دارد که عثمان در مدینه نبود و سهیلی نیز نام وی را از این روایت حذف کرده است. «۵»

النبوه (بیهقی)، ۲/ ۲۷۲؛ سیره حلبی، ۲/ ۵۶/ ۶۶.

(۱). تلخیص المستدرک، ۳/ ۹۷.

(۲). البدایه و النهایه، ۳/ ۲۱۸.

(۳). سیره حلبی، ۲/ ۶۶.

(۴). الغدیر، ۱/ ۱۹۵-۲۱۳.

(۵). وفاء الوفاء، ۱/ ۲۵۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۲۵

به هر حال هر چند عثمان وقتی شنید مردم مکه مسلمان شده‌اند، با گروهی دیگر از حبشه بازگشت، اما با روشن شدن واقعیت، دوباره به آنجا برگشت. از همین رو می‌گویند: عثمان دوباره به حبشه هجرت کرد. «۱»

ج. عثمان و عمار

می‌گویند عثمان به نظافت و پاکیزگی اهمیت فراوان می‌داد. هنگام ساختن مسجد، خشت می‌آورد و گرد و خاک را از لباسش دور می‌کرد. هرگاه خشت را بر زمین می‌گذاشت، آستین خود را تکان می‌داد و به لباسش نگاه می‌کرد تا اگر گرد و خاکی بر آن نشسته، بتکاند. علی (ع) نظری به او افکند و شعری سرود:

لا یستوی من یعمّر المساجد ایدأب فیها قائما و قاعدا

و من یری عن التراب حائدا

کسی که مساجد را تعمیر می‌کند و ایستاده و نشسته در آن رنج می‌برد، با کسی که از خاک روی گردان است، برابر نمی‌باشد. عمار همین سرود را از علی فراگرفت و می‌خواند و تکرار می‌کرد، اما نمی‌دانست که منظور کیست؟ در همین حال از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت: ای پسر سمیه به که تعرّض می‌کنی؟ یا از این سرودخوانی دست برمی‌داری یا با همین عصا بر بینی تو می‌کوبم. پیامبر (ص) که در سایه خانه امّ سلمه نشسته بود، با شنیدن این سخن پسر عفّان به خشم آمد و فرمود:

همانا عمار بن یاسر پوست میان چشم و بینی من است.

مردم دست از این کار برداشتند و به عمار گفتند: پیامبر (ص) درباره تو خشم گرفت، می‌ترسیم درباره ما چیزی در قرآن نازل شود. عمار گفت: من او

(۱). الطبقات الکبری، ۱/ ۱۳۸؛ البدء و التاریخ، ۵/ ۱۷؛ الکامل فی التاریخ، ۳/ ۱۸۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۲۶

را چنان که خشم گرفت، خشنود می‌کنم.

از این رو گفت: یا رسول الله! اصحاب تو با من چه کار دارند؟ فرمود: عمار؛ چه شده؟ پاسخ داد: می‌خواهند مرا بکشند. خودشان یک خشت یک خشت می‌برند، اما دو تا سه خشت بر دوش من بار می‌کنند. پیامبر (ص) دست عمار را گرفت و او را در مسجد گرداند و در حالی که گرد و غبار صورت او را با دست خود پاک می‌کرد، فرمود:

پسر سمیه یاران من ترا نمی‌کشند، بلکه گروه باغی ترا خواهند کشت. «۱»

بدین ترتیب رسول اکرم (ص) از فضای موجود برای پیش برد کار دعوت و پیش‌گیری از فریب خوردن مسلمانان به نحو مطلوب

بهره‌برداری می‌کند و به همگان گوشزد می‌فرماید که مبدا فریب کسانی را بخورند که به ظاهر مسلمان شده‌اند، اما در پی منافع و مصالح خویش هستند. باید در آینده مراقب تحرکات این گروه باشند. قتل عمار به دست معاویه در جنگ صفین جای تدبّر و تأمل دارد. او به دست نیروهای مردی کشته شد که پسر عموی عثمان است و برای خون‌خواهی وی سر به شورش بر ضدّ خلیفه مسلمانان برداشته است. چنان که عثمان نیز در حضور پیامبر (ص) برخورد تند و خشنی با عمار داشت.

از آن جایی که مطابق برخی روایات به هنگام آغاز عملیات ساختمانی مسجد، عثمان بن عفّان در حبشه بود و از سوی دیگر به لحاظ عدّه زیاد مسلمانان مهاجر و انصار که در کار ساخت مسجد مشارکت داشتند، بسیار بعید می‌دانیم که تا بازگشت مهاجران حبشه، کار ساختمان به درازا کشیده باشد؛ از این رو به نظر می‌رسد داستان عثمان و عمار به هنگام توسعه فضای مسجد بوده که پس از خیبر در سال هفتم هجری انجام شد، «۲» زیرا

(۱). سیره ابن هشام، ۲/ ۱۴۲؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۳۴۵؛ وفاء الوفاء، ۱/ ۳۲۹؛ الغدير، ۹/ ۲۱-۲۲.

(۲). وفاء الوفاء، ۱/ ۳۳۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۲۷

۱. سمهودی پس از نقل گفتگوی عبد الله بن عمرو عاص و پدرش به هنگام قتل عمار در جنگ صفین، یادآوری می‌کند که این گفتگو می‌رساند که سخن پیامبر (ص) به عمار در بنای دوم مسجد بوده است، زیرا عمرو در سال پنجم هجری مسلمان شد. «۱»
۲. در همین روایت نیز مطلبی آمده که نشان می‌دهد این قضیه در بنای دوم مسجد بوده است. چه می‌گوید: پیامبر (ص) در سایه خانه امّ سلمه نشسته بود.

معلوم است که آن حضرت ابتدا مسجد «۲» را ساخت و سپس خانه‌های خود را پس از تکمیل ساختمان نخست مسجد و به تدریج مطابق نیاز بنا کرد. نخست خانه سوده و عایشه را ساخت. «۳» از سوی دیگر می‌دانیم که امّ سلمه مدّت‌ها پس از بنای مسجد، هنگامی که ابو سلمه فوت کرد، به همسری پیامبر (ص) درآمد.

در این باره در جای خود سخن خواهیم گفت.

نکته دیگری که لازم می‌دانیم خواننده محترم را به آن توجه دهیم، فلسفه حمایت رسول خدا (ص) از عمار است. می‌دانیم که مسلمانان به هنگام ساختن مسجد به آن مرتبه از شعور و آگاهی رسیده بودند که به خوبی دریابند این کارشان برای رسیدن به منافع پست دنیایی نیست، بلکه هدف نبل به ثواب آخرت است. از این رو باید در اندیشه، عمل و مواضع آنان، آخرت مقام نخست را داشته باشد و زندگی حقیقی، همان زندگی آخرت است و بلکه بدون آن، زندگی معنا ندارد. چنان که می‌سرودند:

اللهم لا عيش الا عيش الآخرة اللهم ارحم الانصار و المهاجرة

خدایا؛ زندگی حقیقی جز زندگی آخرت نیست؛

خدایا؛ انصار و مهاجران را رحمت کن.

(۱). همان، ۳۳۱-۳۳۲.

(۲). سیره حلبی، ۲/ ۸۷؛ زاد المعاد، ۱/ ۲۵.

(۳). تاریخ الخميس، ۱/ ۳۴۶؛ وفاء الوفاء، ۲/ ۴۵۸-۴۶۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۲۸

حمایت پیامبر (ص) از عمار که مطابق روایت مروی از آن حضرت، ایمان سراسر وجودش را پر کرده بود و در راه حفظ دین و

عقیده بارها شکنجه شده و هنوز از روی اخلاص و آگاهی برای دین و ایمان خود تلاش می‌کند، دقیقاً بر پایه همین منطق انجام شد.

از سوی دیگر عثمان تلاش کرد تا با نسبت دادن وی به مادرش، او را مورد سرزنش و تحقیر قرار دهد؛ آنگاه که خطاب به او گفت: پسر سمیه؛ به که تعرض می‌کنی؟ در حالی که می‌دانیم سمیه نخستین شهید اسلام است و در راه حفظ دین و ایمان خود زیر شکنجه‌های طاقت‌فرسای مشرکان قریش جان به جان آفرین سپرد.

از جهت دیگر، پیامبر اکرم (ص) به هنگام حمایت و دفاع از عمار به مقام شامخ مادرش، مجاهد صبور، سمیه شهید (ره) اشاره فرمود. آنجا که عمار را خطاب و او را به مادرش منسوب کرد: پسر سمیه؛ یاران من ترا نمی‌کشند.

د. مشارکت پیامبر (ص)

مسلمانان توان لازم برای ساختن مسجد را داشتند و هیچ گونه نیازی به مشارکت پیغمبر اکرم (ص) نبود، اما آن حضرت ترجیح داد، در عملیات ساختمانی مسجد شرکت نماید. همین حضور روحیه حماسی مسلمانان را برانگیخت و آنان با جدیت و نشاط کار می‌کردند. سرودشان این بود:

لئن قعدنا و النبی یعمل لذاک منا العمل المضلل

از سوی دیگر مشارکت پیامبر (ص) به کار ارزش خاصی داد و بدین ترتیب خط کلی شخصیت رهبری در اسلام را معرفی کرد. این اقدام حضرت گویای این مطلب است که احساس مسئولیت رهبری در قبال کار خصوصاً زمانی که در ارتباط با اهداف بلند و مصالح عالی اسلام و مسلمین است؛ باید فراتر از امر و نهی باشد.

از سوی دیگر رسول خدا (ص) می‌خواست انسان فروتن و دوستدار مردم

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۲۹

باشد، دل‌های آنان را به دست آورد و همچون یکی از آنان باشد. بنابراین نه بر آنان برتری داشته باشد و نه در کارهای جمعی آنان غایب. در حقیقت این یکی درس عملی برای معاصران صاحب نفوذ حضرت و تأدیب و تربیت کسانی بود که پس از او به خلافت و حکومت خواهند رسید.

ه. مشارکت فعال زنان در ساخت مسجد

در برخی از متون تاریخی آمده که زنان نیز در ساختن مسجد مشارکت فعال داشتند. آنان شبانه سنگ می‌آوردند و مردها روز. «۱» در این باره دو نکته را مورد توجه قرار می‌دهیم؛

أ. مشارکت زنان در چنین کاری که ارتباط تنگاتنگی با وضعیت سیاسی، اجتماعی و عبادی مردم دارد، یک مسأله کاملاً مهم و قابل توجه است. می‌دانیم که نه تنها زن در جامعه عرب جاهلی هیچ گونه نقشی در زندگی نداشت، بلکه مرد عرب او را به شدت تحقیر می‌کرد و زشت‌ترین رفتار ممکن را با او داشت. پیش‌تر در مباحث مقدماتی سخنانی در این باره آوردیم.

ب. در این مشارکت سازنده، موقعیت خاص زن نیز مراعات شد تا در فضایی به دور از تحریک احساسات که پیامدهای منفی در جامعه بر جای می‌گذارد و نتیجه اختلاط زن و مرد و عدم رعایت پوشش مناسب است، زنان هم ایفای نقش نمایند و در شب‌ها به دور از چشم و گوش مردان بیگانه در بنای مسجد شرکت فعال داشته باشند.

و. نماز جماعت زنان

می‌گویند: زنان مسلمان، نماز جماعت خاص خود را داشتند. در حالی که

(۱). بنگرید: کشف الاستار، ۱/ ۲۰۶، ۲۲۲، ۲۴۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۳۰

مردان نماز را در داخل مسجد اقامه می‌کردند، زنان نماز را در صحن مسجد به امامت سلیمان بن ابی حشمه به جای می‌آوردند. هنگامی که عثمان به خلافت رسید، نماز جماعت زنان و مردان را یک جا اقامه کرد. «۱»

علی الظاهر جدایی نماز زنان و مردان پس از رسول خدا (ص) و دقیقاً در دوره خلافت عمر، در نماز تراویح بود که خود وی بدعت گذاشت. «۲» عثمان این جدایی را بر هم زد، امّا حضرت علی (ع) که به خلافت رسید، دوباره نماز زنان را از مردان جدا کرد. در این دوره مردی به نام عرفجه نماز زنان را اقامه می‌کرد. «۳»

در این روایات یک اشکال هست که می‌گوید: علی (ع) در ماه رمضان یعنی در نماز تراویح، مردان و زنان را از هم جدا کرد. روشن است که علی (ع) این نماز را بدعت می‌دانست و از خواندن آن، جلوگیری می‌کرد. «۴» حال چگونه خودش اقامه می‌کرد؟ درست این است که حضرت جماعت زنان و مردان را در نمازهای یومیه از هم جدا کرد.

۳. پیمان برادری مهاجران و انصار

اشاره

پس از پنج یا هشت ماه، کمتر یا بیشتر، «۵» پیامبر (ص) میان مهاجران و انصار قرار برادری نهاد. ابن سعد می‌گوید: حضرت در همان وقت، بین

(۱). حیاة الصحابة، ۲/ ۱۷۱؛ الطبقات الکبری، ۵/ ۲۶.

(۲). التراتیب الاداریه، ۱/ ۷۳.

(۳). حیاة الصحابة، ۳/ ۱۷۱؛ کتر العمال، ۴/ ۲۸۲.

(۴). بنگرید: بحار الانوار، ۱۹/ ۱۲۲؛ المواهب اللدنیه، ۲/ ۷۱؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۵؛ مناقب آل ابی طالب، ۱/ ۱۵۲؛ وفاء الوفاء، ۱/ ۲۷۶؛ فتح الباری، ۷/ ۲۱۰؛ سیره حلبی، ۲/ ۹۲.

(۵). الطبقات الکبری، ۱/ ۲/ ۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۳۱

مهاجران با هم نیز برادری برقراری کرد. رسول خدا (ص) آنان را برادر هم کرد تا در راه حق همدیگر را یاری دهند و به گفته برخی، پس از مرگ از همدیگر ارث ببرند، امّا پیش از آنکه احدی از برادران بمیرد، سوره انفال فرود آمد و ارث را به خویشاوندان نسبی اختصاص داد. «۱» نخستین مهاجر برادر که مرد، عثمان بن مظعون بود که پس از بدر رحلت کرد. «۲»

از نظر ما ارث بردن برادران مهاجر و انصار از همدیگر مورد شک و تردید است، زیرا

أ. اگر برداشتن این حکم نسخ بود، معنی نداشت که پیش از عمل به آن، نسخ شود. علاوه بر این، در چنین وضعیتی تشریع ارث بردن برادران پیمانی از همدیگر عبث و بی‌فایده می‌نمود.

ب. چرا آن عده از مهاجران و انصار که در جنگ بدر شهید شدند، ارث نگذاشتند. می‌دانیم که بدر پیش از نزول آیه ارث بود: وَ

أُولُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ * (۳) بنابراین سخن قائلان به توارث برادران پیمانی که پیش از عثمان بن مظعون احدی فوت نکرد؛ درست نیست، زیرا او پس از بدر درگذشت. در حالی که شماری از آنان در همین واقعه بدر کشته شدند. آری، ممکن است، عثمان نخستین مسلمانی بود که به مرگ طبیعی از دنیا رفت یا نخستین مهاجری بود که دار فانی را وداع گفت. ج. مرگ عثمان بن مظعون پس از نزول آیه رافع حکم پیشین نامعلوم است. این ادعا صرفاً اجتهاد مورخان و مؤلفان است. به نظر می‌رسد که برخی از مسلمانان گمان بردند که شاید این برادری

(۱). بحار الانوار، ۱۹/ ۳۰ (پاورقی)؛ سیره حلبی، ۲/ ۹۲.

(۲). الاصابه، ۲/ ۴۶۴؛ الکامل فی التاریخ، ۲/ ۱۴۱.

(۳). انفال (۸): ۷۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۳۲

پیمانی چنان است که تا حد ارث بردن از همدیگر نیز می‌رسد. از این رو آیه ارث فرود آمد و پندارشان را باطل کرد.

۱. شمار برادران

مسلمانان به هنگام برقراری پیمان برادری، نود مرد بودند: چهل و پنج نفر مهاجر و همین رقم ناصر. ابن جوزی مدعی است که مسلمانان را در این هنگام، سرشماری کرده جمعا هشتاد و شش مرد بوده‌اند. برخی نیز گفته‌اند: برادران صد نفر شدند. «۱»

شاید این رقم کسانی بوده که مطابق شمار مهاجران از انصار با آنان برادر شدند، نه این که جمعیت مردان مسلمان در آن زمان، همین رقم بود و الا تصادف شگفتی است که شمار مسلمانان مهاجر دقیقاً به اندازه مسلمانان ناصر باشد!

به هر حال با افزوده شدن مسلمانان جدید یا ورود مسلمانان به مدینه، رسول اکرم (ص) آنان را با هم برادر می‌کرد. «۲» چنان که ابو ذر را با سلمان فارسی یا منذر بن عمرو برادر کرد. در حالی که می‌دانیم ابو ذر پس از احد وارد مدینه شد. زبیر را با عبد الله بن مسعود برادر کرد. در حالی که وی زمانی وارد مدینه شد که حضرت برای بدر آماده می‌شد. «۳» شاید اشکال کنید که جمعیت مسلمانان به هنگام عقد برادری خیلی بیش از این رقم‌ها بوده است، زیرا در عقبه دوم بیش از هشتاد نفر با پیامبر (ص) بیعت

(۱). بنگرید: الطبقات الکبری، ۱/ ۲/ ۱؛ المواهب اللدنیه، ۱۷/ ۱؛ فتح الباری، ۷/ ۲۱۰؛ سیره حلبی، ۲/ ۹۰؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۱۳۰.

(۲). فتح الباری، ۱۹/ ۱۳۰.

(۳). همان، ۱۴۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۳۳

کردند. چنان که ده یا سیزده ماه پس از این، سپاهی متشکل از سیصد و سیزده مرد برای بدر به راه انداخت. می‌توان چنین پاسخ داد:

۱. برخی گفته‌اند که یکصد و پنجاه نفر از مهاجران با یکصد و پنجاه نفر از انصار برادر شدند. «۱»

۲. رقم مذکور فقط شمار مهاجرانی است که با همین رقم از انصار برادر شدند و الا شمار انصار خیلی بیشتر از مهاجران بود. در ابتدا مهاجران چهل و پنج نفر مرد بودند که با همین شمار از انصار برادر شدند تا این که کم‌کم جمعیت مهاجران به صد و پنجاه نفر

مذکور در روایت دوم رسید، اما این بدان معنی نیست که سایر مسلمانان انصار بدون برادر مانده باشند. احتمالاً پیامبر (ص) آنان را با هم برادر کرده است.

ب. برادری افراد همانند

بررسی روایات برادری مسلمانان پیش و پس از هجرت نشان می‌دهد که رسول اکرم (ص) افراد نظیر و شبیه را با هم برادر می‌کرد. ظاهراً پیش از هجرت، بین ابو بکر و عمر، طلحه و زبیر، عثمان و عبد الرحمن بن عوف، علی و خودش برادری برقرار کرد. «۲» از نظر ابن حبان این در برادری دوم در مدینه بود.

او می‌افزاید: سعد بن ابی وقاص و عمار یاسر را با هم برادر کرد. «۳» چنان که معلوم است، همه این برادران پیمانی از مهاجران بودند.

رسول خدا (ص) در مدینه، بین ابو بکر و خاریجه بن زهیر، عمر و عتب بن مالک برادری برقرار کرد. سپس دست علی (ع) را گرفت و فرمود: این برادر من

(۱). بنگرید: بحار الانوار، ۱۹/ ۱۳۰.

(۲). مستدرک حاکم، ۳/ ۱۴؛ وفاء الوفاء، ۱/ ۲۶۷-۲۶۸؛ سیره حلبی، ۲/ ۲۰؛ فتح الباری، ۷/ ۲۱۱.

(۳). الثقات، ۱/ ۱۳۸-۱۴۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۳۴

است. چنان که بین حمزه و زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و معاذ بن جبل برادری بست. ایراد گرفته‌اند که در این زمان، جعفر بن ابی طالب در حبشه بود؟ «۱» پاسخ همان است که پیش از این بیان کردیم، مبنی بر این که رسول خدا (ص)، هرگاه یکی از مسلمانان به مدینه می‌آمد، او را با کسی برادر می‌کرد.

برخی نیز پاسخ داده‌اند که معاذ را برای برادری با جعفر در انتظار گذاشت تا وی از حبشه بیاید. «۲» این نشان‌گر عنایت رسول خدا (ص) به جعفر و بیان‌کننده فضیلت این مهاجر راه خداوند است.

ج. برادری علی (ع)

اشاره

احمد بن حنبل روایت کرده که رسول خدا (ص) مسلمانان را با هم برادر کرد و علی (ع) را با کسی برادر نساخت. چنان که برای او برادری دیده نمی‌شد. علی گفت: یا رسول الله؛ یارانت را با هم برادر قرار دادی ولی مرا رها کردی؟ پیامبر (ص) فرمود:

ترا برای خودم گذاشتم، تو برادر منی و من برادر تو. هرگاه کسی ترا پرسید، بگو: من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم. احدی پس از تو چنین ادعایی نخواهد کرد مگر دروغ‌گویان. سوگند به خدایی که مرا به حق مبعوث کرده است، ترا به تأخیر نینداختم مگر برای خودم. تو برای من همانند هارونی نسبت به موسی جز این که پس از من پیامبری نیست، تو برادر و وارث من هستی. «۳»

شگفتا؛ علی (ع) پس از رحلت جان‌گداز رسول خدا (ص) در میانه حوادث

(۱). سیره ابن هشام، ۲/ ۱۵۱.

(۲). سیره حلبی، ۲/ ۹۱؛ البدایه و النهایه، ۳/ ۲۲۷.

(۳). بنگرید: دلائل الصدق، ۲/ ۲۶۷؛ ینابیع الموده، ۵۶؛ تذکره الخواص، ۲۳؛ الرياض النضرة، ۲/ ۲۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ۶/ ۲۱؛ الثقات، ۱۴۱-۱۴۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۳۵

غصب خلافت فرمود: من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم. آنان او را تکذیب کردند و گفتند: بنده خدا آری، اما برادر رسول خدا نه! «۱»

حدیث برادری خصوصاً برادری رسول خدا (ص) و علی (ع)، خواه در برادری نخست در مکه و خواه در برادری دوم در مدینه، چنان متواتر است که قابل انکار، و بلکه قابل شک و تردید نیست.

این داستان از ده‌ها تن از صحابه و تابعین روایت شده است. «۲»

پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود:

روز قیامت از میانه‌های عرش فریاد زنند: بهترین پدر، پدر تو ابراهیم است و بهترین برادر، برادر تو علی بن ابی طالب (ع). «۳»

بی تردید ادعای برادری علی و عثمان یا برادری پیامبر (ص) و عثمان، باطل است. «۴» قطعاً هدف از طرح چنین کذب آشکاری بالا بردن مرتبه عثمان و تکذیب فضیلت علی بن ابی طالب (ع) و بلکه همطراز قرار دادن علی (ع) و عثمان است!

۱. ابو تراب

گفته می‌شود که علی (ع) وقتی دید، پیامبر (ص) او را با کسی از اصحاب

(۱). الامامه و السیاسة، ۱/ ۱۳؛ اعلام النساء، ۴/ ۱۱۵؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ۲/ ۹۳.

(۲). بنگرید: تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۵۳؛ وفاء الوفاء، ۱/ ۲۶۷-۲۶۸؛ ینابیع الموده، ۵۶-۵۷؛ تذکره الخواص، ۲۲-۲۴؛ سیره حلبی، ۲/ ۲۰.

۲۰، ۹۰؛ مستدرک حاکم، ۳/ ۱۴؛ الثقات، ۱/ ۱۳۸؛ فرائد السمطین، ۱/ ۲۰؛ الفصول المهمه، ۲۲، ۲۹؛ البدایه و النهایه، ۳/ ۲۲۶؛ ۵/ ۳۵.

تاریخ الخلفاء، ۱۷؛ دلائل الصدق، ۲/ ۲۶۸-۲۷۰؛ سیره ابن هشام، ۲/ ۱۵۰؛ الغدير، ۳/ ۱۱۲-۱۲۵؛ جامع الصحیح، ۲/ ۱۳؛

الاستیعاب، ۲/ ۴۶۰؛ تیسیر الوصول، ۳/ ۲۷۱؛ شرح نهج البلاغه، ۲/ ۶۲؛ کنز العمال، ۶/ ۲۹۴-۳۰۰.

(۳). ربیع الابرار، ۱/ ۷۰۷-۷۰۸.

(۴). الغدير، ۹/ ۹۴-۹۵؛ شرح نهج البلاغه، ۱/ ۱۶۵؛ الرياض النضرة، ۱/ ۱۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۳۶

برادر نکرده، اندوهگین به مسجد رفت و روی زمین خوابید. پیامبر (ص) به سراغ علی (ع) آمد و در حالی که خاک‌ها را از پشت او می‌تکاند، فرمود: برخیز یا ابو تراب؛ سپس او را با خود برادر کرد. «۱» ظاهراً این نام‌گذاری در مناسبت دیگری بوده است. امیدواریم به هنگام بحث از سرب‌های پیامبر (ص) در این باره سخن گوئیم.

۲. حدیث خلّت

برخی روایت کرده‌اند که پیغمبر (ص) فرمود: اگر خلیلی برمی‌گزیدم، همانا ابو بکر را خلیل خودم می‌کردم. «۲» نمی‌دانیم چگونه چنین روایتی را درست می‌دانند در حالی که خود روایت کرده‌اند: خلیل من از امت، ابو بکر است «۳» یا هر پیغمبری، خلیلی دارد و خلیل من سعد بن معاذ «۴» یا عثمان است «۵»

در حقیقت حدیث خلت عثمان را اسحاق بن نجیح ملطی ساخت. «۶» حدیث خلت ابو بکر را در مقابل حدیث برادری پیغمبر (ص) و علی (ع) جعل کردند.

ابن ابی الحدید معتزلی بر این نکته تأکید کرده است. «۷»

د. برادری سلمان

اشاره

لازم می‌دانیم، به مسأله برادری سلمان و این که پیامبر اکرم (ص) در پیمان

(۱). الفصول المهمّة، ۲۲؛ مجمع الزوائد، ۹/ ۱۱۱؛ مناقب خوارزمی، ۷؛ کفایه الطالب، ۱۹۳.

(۲). المصنّف، ۱۰/ ۱۰۰؛ الغدير، ۹/ ۳۴۷؛ صحیح بخاری، ۵/ ۲۳۴؛ ۶/ ۴۴.

(۳). ارشاد الساری، ۶/ ۸۳؛ کنز العمال، ۶/ ۱۳۸.

(۴). الغدير، ۹/ ۳۴۷.

(۵). تاریخ بغداد، ۶/ ۳۲۱.

(۶). بنگرید: الغدير، ۹/ ۳۴۷.

(۷). شرح نهج البلاغه، ۱۱/ ۴۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۳۷

اخوت بین مهاجرین و انصار، بین او و چه کسی برادری برقرار کرد؟ اشاره‌ای گذرا داشته باشیم.

تاریخ‌نگاران در این باره با هم اختلاف نظر دارند. ما، در اینجا، نظر آنان را بیان و سپس به نقد و بررسی آن می‌پردازیم. در پایان نیز نظر خود و دلایل آن را خواهیم آورد؛

۱. بعضی می‌گویند: پیامبر اکرم (ص) بین سلمان و ابو درداء پیمان برادری برقرار نمود. «۱»

۲. در روایت دیگری گفته‌اند: رسول خدا (ص) بین سلمان و حذیفه بن یمان عقد اخوت بست. «۲»

۳. در روایت سوم آمده: پیامبر اکرم (ص) بین سلمان و مقداد پیمان برادری برقرار کرد. «۳»

ما معتقدیم که رسول عظیم الشان اسلام (ص) بین سلمان و ابو ذر غفاری عقد اخوت بست، اما پیش از اثبات نظر خود، به بررسی مطلبی در مورد انکار اخوت پس از واقعه بدر و پاسخ آن می‌پردازیم:

انکار اخوت

ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری، می‌نویسد؛

محمد بن عمر به ما خبر داد و گفت: موسی بن محمد بن ابراهیم بن

(۱). الاصابه، ۲/ ۶۲؛ الاستیعاب، ۲/ ۶۰؛ ۴/ ۵۱؛ الغدير، ۱۰/ ۱۰۳-۱۰۴؛ ۳/ ۱۷۴؛ سیره ابن هشام، ۲/ ۱۵۲؛ اسد الغابه، ۲/ ۳۳۰-۳۳۱؛ الطبقات الكبرى، ۴/ ۶۰؛ تهذيب تاريخ دمشق، ۶/ ۲۰۳؛ شرح نهج البلاغه، ۱۸/ ۳۷؛ تهذيب الاسماء و اللغات، ۱/ ۲۲۷؛ قاموس الرجال، ۷/ ۲۵۶؛ نفس الرحمن في فضائل سلمان، ۸۵-۹۱؛ مناقب خوارزمي، ۱۴؛ تهذيب التهذيب، ۴/ ۱۳۸.

(۲). الطبقات الكبرى، ۴/ ۶۰.

(۳). نفس الرحمن في فضائل سلمان، ۸۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۳۸

حارث از پدرش و او از محمد بن عمر و او از محمد بن عبد الله، از زهری به ما خبر داد که: آن دو (زهری و محمد بن ابراهیم)، هر گونه پیمان برادری پس از واقعه بدر را انکار کردند و گفتند: بدر، مواریث (از یکدیگر ارث بردن) را قطع کرد. سلمان در آن موقع برده بود و بعدها آزاد شد. اولین غزوه‌ای که در آن شرکت داشت، غزوه خندق در سال پنجم بعد از هجرت بود. «۱» از این رو بلاذری گفته است:

... و گروهی می‌گویند: پیامبر (ص) بین ابو درداء و سلمان عقد برادری بست. سلمان در فاصله زمانی بین احد و خندق اسلام آورد. واقعی می‌نویسد؛

دانشمندان منکر عقد اخوت بعد از واقعه بدرند و می‌گویند: بدر مواریث را قطع کرد. «۲»

ابن ابی الحدید می‌نویسد؛

ابو عمر گفته است: آنگاه که پیامبر (ص) بین مسلمانان پیمان برادری بست، سلمان و ابو درداء را با هم برادر کرد. ضعف و شگفتی این سخن بر کسی پوشیده نیست. «۳» سیرت جاودانه ج ۱ ۵۳۸ انکار اخوت ص: ۵۳۷

، درباره آنچه گذشت، ملاحظاتی داریم که در پی می‌آوریم؛

۱. این که می‌گویند: عقد اخوت بعد از واقعه بدر قطع شد، نادرست است.

ما، درباره نادرستی این سخن، اندکی پیش‌تر بحث کردیم. «۴» انگیزه‌ای در شگفت دانستن اینان و توجیهی در انکارشان نیست.

۲. این نادرست است که می‌گویند: انقطاع مؤاخاه پس از بدر مستلزم

(۱). الطبقات الكبرى، ۴/ ۶۰.

(۲). انساب الاشراف، ۱/ ۲۷۱.

(۳). نفس الرحمن في فضائل سلمان، ۸۵.

(۴). الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ص)، ۳/ ۶۰-۵۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۳۹

نادرستی پیمان برادری سلمان با احدی از مردمان است. سؤال این است که چرا پیامبر (ص) قبل از بدر، بین سلمان اگر چه برده بود و یک فرد آزاد از مسلمانان برادری برقرار نکرد؟

گذشته از این، همان طور که گفتیم، سلمان در سال اول هجرت اسلام آورد و در همان سال آزاد گردید.

۳. دعوی بلاذری مبنی بر اسلام آوردن سلمان در فاصله زمانی بین احد و خندق، نیز نادرست است، زیرا از اخبار اسلام آوردن سلمان به دست می‌آید که او در سال اول هجرت، به اسلام گروید. بلی، آنان می‌گویند که آزادی سلمان قبل از خندق بود و این

ربطی به اسلام آوردن او ندارد.

بنابراین، اگر سلمان در هنگام عقد اخوت بین مهاجرین و انصار، مسلمان بوده است، امکان می‌دهد که پیامبر (ص) بین او و یکی دیگر از مسلمانان - هر چند که آزاد باشد - برادری برقرار کند، زیرا از نظر اسلام در ایمان و انسانیت بین برده و آزاد فرقی نیست. این در صورتی است که مسلم باشد، سلمان هنوز در آن موقع برده بوده است.

۴. آنچه پس از واقعه بدر قطع شد، توارث بین برادران بود نه برادری آنان، با این حال ما معتقدیم که حتی پیش از آن، توارث وجود نداشت تا بخواهد قطع شود. شاید برای بعضی از مسلمانان این توهم پیش آمده باشد که برادران ایمانی که به دستور پیامبر (ص) با هم عقد برادری بسته بودند، از یکدیگر ارث می‌برند، لذا نفی توارث وارد و این توهم و اشتباه را تصحیح کرد، اما این نفی اتفاقاً مصادف شده با واقعه بدر و از این جریان، دو توهم دیگر پیش آمد که از نظر ما هر دوی آن نادرست و باطل است؛
 ا. پیش از این بین برادرانی که با هم پیمان برادری بسته بودند، توارث وجود داشت.

ب. با انقطاع توارث، پیمان برادری نیز قطع شد.

حال به بررسی و بیان مطلبی می‌پردازیم که پیش از این مطرح شد و ما

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۴۰

بررسی آن را به اینجا موکول کردیم. مطلب این بود که در جریان عقد اخوت بین مهاجرین و انصار، پیامبر اکرم (ص) بین سلمان و کدام یک از مسلمانان برادری برقرار کرد. در آنجا چند نظر را آوردیم. اینکه به نقد و بررسی آن می‌پردازیم؛
 این که می‌گویند: برادری سلمان با ابو درداء بود، به چند دلیل نادرست است؛

۱. از امام سجّاد (ع) روایت است که فرمود:

لو علم أبو ذر ما فی قلب سلمان لقتله و لقد آخی رسول الله (ص) بینهما، فما ظنکم بسائر الخلق. «۱»

اگر ابو ذر می‌دانست که در قلب سلمان چیست، هر آن او را می‌کشت، با این همه رسول خدا (ص) بین آن دو برادری برقرار کرد. پس درباره سایر مردمان چه فکر می‌کنید؟

۲. امام صادق (ع) فرمود:

آخی رسول الله (ص) بین سلمان أبی ذر و اشترط علی أبی ذر أن لا یعصی سلمان. «۲»

رسول خدا (ص) بین سلمان و ابو ذر برادری برقرار کرد و با ابو ذر شرط کرد که از سلمان نافرمانی نکند.

۳. ما معتقدیم که عقد اخوت بین سلمان و ابو ذر درست است و با آنچه که از پیامبر (ص) نقل می‌کنند، مبنی بر این که آن حضرت افراد همانند را با هم برادر می‌کرد، موافق‌تر است، زیرا ابو ذر به سلمان شبیه‌تر بود تا ابو درداء به او. سلمان تأکید دارد: اگر قرآن و سلطان با هم درگیر شوند، می‌بایست در جبهه

(۱). بصائر الدرجات، ۲۵؛ الکافی، ۱ / ۳۳۱؛ الغدير، ۷ / ۳۵؛ اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ۱۷؛ بحار الانوار، ۲۲ / ۳۴۳؛ مصابیح الانوار، ۱ / ۳۴۸؛ قاموس الرجال، ۴ / ۴۱۸ - ۴۱۹. ظاهراً این روایت، از روایات معتبر است.

(۲). الکافی، ج ۸ / ۱۶۲؛ بحار الانوار، ج ۲۲ / ۳۴۵؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ۹۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۴۱

قرآن ایستاد. ابو ذر نیز هنگامی که دید حکومت در خط انحرافی خطرناکی حرکت می‌کند و می‌بایست جانب حق را بگیرد و مخالفت خود را با انحراف، به صورت قاطعی اعلان دارد؛ موضع سرسختانه‌ای در قبال حکومت اتخاذ کرد.

همچنین، هر دو در قبال حوادث سقیفه و آثار و نتایج آن موضع واحد و هماهنگی اتخاذ کردند و تا آخر در کنار خاندان پیامبر

(ص) ایستادند و در این راه هرگونه سختی و آزاری را به جان خریدند.

امّا ابو درداء، او پس از رسول خدا (ص) از عالمان درباری و اعوان و انصار حاکمان مسلط بر امور مسلمین گردید تا آنجا که معاویه در مقابل خدمات او به بنی امیه، به مدح و ثنا و گرامی داشت وی اهتمام ورزید. «۱»

ابو درداء شام را سرزمین مقدس می‌دانست، نه مکه و مدینه را و طی نامه‌ای که به سلمان نوشت، او را به سرزمین مقدس دعوت کرد. بخوان و از این طرز تفکر انگشت تعجب به دهان گیر.

کافی است، بدانید که یزید بن معاویه، ابو درداء را مدح و ثنا کرد و به تمجید و ستایش او پرداخت. «۲» معاویه نیز در قبال خدمات او به بنی امیه، وی را والی شهر دمشق کرد. «۳»

گذشته از این، بر حسب آنچه روایت شده، رسول خدا (ص) ابو درداء را مذمت کرد و فرمود:

در تو نوعی جاهلیت است.

گفت: جاهلیت کفر یا جاهلیت اسلام؟

فرمود: جاهلیت کفر. «۴»

(۱). الطبقات الکبری، ۲/ ۲/ ۱۱۵.

(۲). تذکره الحفاظ، ۱/ ۲۵.

(۳). الاستیعاب، ۳/ ۱۷؛ ۴/ ۶۰؛ الاصابه، ۳/ ۴۶؛ التراتیب الاداریه، ۲/ ۴۲۶-۴۲۷.

(۴). الکشاف، ۳/ ۵۳۷؛ قاموس الرجال، ۱۰/ ۶۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۴۲

۴. اگر آن طور که گذشت، سلمان در سال اول هجرت اسلام آورد و اگر اسلام ابو درداء تا سال‌های پس از احد به تأخیر افتاد، «۱»

چرا پیامبر اکرم (ص) بدون این که بین سلمان و احدی از مسلمین برادری برقرار کند، او را در این مدت طولانی رها کرد؟

۵. اگر گفته واقعی را بپذیریم که می‌گوید: «دانشمندان منکر برادری پس از واقعه بدرند و می‌گویند: بدر توارث را قطع کرد.» «۲» نتیجه این خواهد شد که:

دانشمندان، برادری بین سلمان و ابو درداء را نیز منکرند، زیرا ابو درداء مدتی پس از بدر اسلام آورد.

۶. در بعضی از اخبار و روایات آمده است: پیامبر اکرم (ص) بین ابو درداء و عوف بن مالک اشجعی برادری برقرار کرد. «۳» شاید روایت درست‌تر و قابل قبول‌تر همین باشد.

ه. در سایه‌سار برادری

۱. جایگزین مناسب‌تر

روشن است که مسلمانان به خاطر پذیرش اسلام به طور حقیقی و عمیق از خویشاوندان، خانواده‌ها و برادران خویش کاملاً جدا شدند و در این راه بهترین دوستشان با انواع شکنجه و آزار به مقابله و رویارویی با آنان برخاستند. چنان که همه رابطه‌ها و پیوندهای خویشاوندی آنان بریده شد و به صورت انسان‌های بی‌قوم و خویش درآمدند. از این رو برخی از آنان احساس تنهایی و

(۱). الاستیعاب، ۳/ ۱۶؛ ۴/ ۶۰.

(۲). انساب الاشراف، ۱/ ۲۷۱؛ الطبقات الکبری، ۴/ ۶۰؛ قاموس الرجال، ۷/ ۲۵۶؛ ۱۰/ ۶۹.

(۳). الطبقات الکبری، ۴/ ۲۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۴۳

بیگانگی می کردند. اخوت اسلامی این شکاف عمیق را پر کرد و حس تنهایی را از آنان دور ساخت و در دل‌های مؤمنان نور امید و اطمینان به آینده درخشان دمید. چنان تأثیر برادری در روحیه مسلمانان عمیق بود که حتی گمان کردند از هر جهت با هم برادرند و حتی از یک دیگر ارث می‌برند!

۲. بالا بردن مناسبات انسانی

هدف پیمان برادری مسلمانان مهاجر و انصار اوج بخشی به مناسبات انسانی و بالا بردن آن از سطح مصالح فردی به ارتباط الهی خالصانه تا درجه برادری بود تا تأثیر گذاری آن، در رفتار متقابل مسلمانان طبیعی تر و منسجم تر و از گرایش‌های روانی بسی فاصله داشته باشد.

به رغم تأکیدهای مکرر اسلام مبنی بر این که مؤمن برادر مؤمن است، بخواهد یا نخواهد و مسئولیت عمل به مقتضای این برادری؛ این احساس نیاز وجود داشت که این تأکیدها جنبه عمل به خود گیرد تا روابط محبت و مودت و رشته‌های صداقت و دوستی هرچه عمیق تر شود و هدف عالی بر عمل عالی هم مبتنی باشد.

۳. نقش برادری در سازندگی

رسول اکرم (ص) در صدد بنای جامعه جدیدی بود که الگوی برتر شایستگی و رستگاری باشد و به نیکی از عهده دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی و یاری دین در همه اوضاع و شرایط برآید.

پیش از این به هنگام بحث از تأسیس مسجد، در میان هر یک از مهاجران، انصار و نیز هر دو گروه با هم اختلافات عمیقی از نظر اجتماعی، قبیله‌ای، فرهنگی، روانی، عاطفی و حتی ژرفای اعتقادی و میزان پای‌بندی به احکام و ایمان وجود داشت. علاوه بر این مهاجران از شرایط روانی و معیشتی رنج می‌بردند.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۴۴

با ملاحظه حجم تهدیداتی که این جامعه نوپای جدید با آن روبه‌رو بود؛ خواه در داخل از جمله اختلافات اوس و خزرج که هنوز برخی از آنان بر آیین شرک و بت پرستی بودند و حضور منافقان و یهودیان مدینه؛ و خواه تهدیدات خارجی از جمله یهودیان و مشرکان عربستان و بلکه همه جهان و با عنایت به مسئولیت عظیم این جامعه در مبارزه برای برقراری دین و دفاع از آرمان‌های آن؛ ضرورت حتمی بود که احزاب، دسته‌ها و افراد پراکنده به مثابه هسته واحد به هم چسبیده‌ای درآید که افراد آن را جنبه‌های مختلف به هم مربوط سازد. از این رو برقراری روابط عاطفی عمیق و قوی مبتنی بر پایه‌های عقیدتی و به دور از رسوبات نفسانی و عقده‌های تاریخی بیش از هر چیز ضرورت داشت. این رابطه قوی و مطمئن، «پیمان برادری» بود که با دقت تمام چنان اجرا شد که همکاری و همیاری در جامعه اسلامی مدینه را به اوج آورد.

راز این مطلب در این بود که برادری مهاجران و انصار بر دو پایه مهم بنا شد؛

أ. حق: محور اساسی و مشترکی است که همگان روابط و مناسبات خود را بر پایه آن استوار می‌سازند. حق بر رفتار متقابل افراد جامعه در زمینه‌های مختلف زندگی حاکم بود، نه احساسات روانی شخصی و مصالح فردی، قبیله‌ای یا حزبی. بدیهی است هرگاه حق از راه برادری، عطوفت و مهربانی باشد، بقا و تداوم و احساس تعلق و دفاع از آن تضمین خواهد بود. درست برعکس زمانی که حق از طریق قدرت و حکومت تحمیل شود.

ب. برابری: این برادری صرفاً یک هیجان عاطفی یا احساس روانی نیست، بلکه برادری مسئول و سازنده است و آثار و نتایج عملی در پی دارد و انسان شایستگی و ضرورت آن را کاملاً همانند برادری حقیقی درک می‌کند. خداوند متعال فرمود:

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۴۵

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ. «۱»

در حقیقت مؤمنان با هم برادرند؛ پس میان برادران را سازش دهید.

این آیه مبارکه مسئولیت برقراری صلح و صفا بین مؤمنان را فرع و ناشی از برادری ایمانی می‌داند. بنابراین هرگاه برادری خیرخواهانه و سازنده باشد، طبیعی است که بماند و تداوم یابد. چنان که حفظ و نگه‌داری این برادری هم تا بالاترین حد امکان استمرار خواهد داشت.

برادری مهاجران و انصار در تاریخ جهاد و شهادت، نتایج مهمی در پی داشت. خداوند متعال در بدر همین امر را بر پیغمبر (ص) منت نهاد و فرمود:

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ، فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصِيرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ وَآلَفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. «۲»

و اگر بخواهند تو را بفریبند، (یاری) خدا برای تو بس است. همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید؛ و میان دل‌هایشان الفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی؛ ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت چرا که او توانای حکیم است.

۴. منشور حکومت مدینه، مرزبندی روابط

اشاره

رسول خدا (ص) پس از مدت کوتاهی که به عقیده برخی پنج ماه می‌شود، «۳» عهدنامه‌ای بین خود و یهودیان مدینه نوشت و دین و دارایی آنان را به رسمیت شناخت و از آن‌ها تعهد گرفت که احدی را بر ضد پیغمبر (ص) یاری نکنند و اگر مشکلی پیش آید، به مسلمانان در حل آن کمک کنند. چنان که مسلمانان

(۱). حجات (۴۹): ۱۰.

(۲). انفال (۸) ۶۲ و ۶۳.

(۳). تاریخ الخميس، ۱/ ۳۵۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۴۶

هم در مقابل، همین تعهدات را بر عهده دارند؛ لیکن یهودیان به سرعت پیمان شکستند و به مکر و نیرنگ بر ضد حکومت پیغمبر (ص) روی آوردند.

قابل ملاحظه است که در این سند به تنظیم روابط مسلمانان با دیگران بسنده نشده است، بلکه بخش اعظم آن به تبیین اصول کلی و مبانی اجرایی روابط مسلمانان با یکدیگر اختصاص داشت که برای پیش‌گیری از وقوع حوادث احتمالی در نظر گرفته شده بود. این سند به مثابه یک نظام‌نامه (منشور) است که اصول روابط خارجی و داخلی دولت جدید را تبیین می‌کرد. در حقیقت نظام‌نامه حکومتی پیغمبر (ص) یکی از مهم‌ترین سندهای حقوقی است که باید دانشمندان علم حقوق با دقت تمام به مطالعه و بررسی آن پردازند تا علاوه بر شناخت اهداف متعالی اسلام، و ضوابط حقوقی مورد نظر و مقایسه آن با حقوق وضعی بشری که توانایی پاسخ‌گویی به نیازهای فطری انسان را ندارد؛ اصول و احکام لازم را از آن استخراج نمایند. اینک متن سند چنان که ابن اسحاق ثبت کرده است.

۱. متن سند

محمّد بن اسحاق گوید: رسول خدا (ص) عهدنامه‌ای میان مهاجران و انصار نوشت و یهودیان را در دین و دارایی خویش آزاد گذاشت و شرایطی برای ایشان و برایشان قرار داد؛

به نام خداوند بخشنده مهربان ۱. این (نوشته) دستور یا منشوری است از طرف محمد (ص) پیغمبر (فرستاده) خدا در میان مؤمنان و مسلمانان از طائفه قریش و (اهالی) یثرب (مدینه) و کسانی که از آن‌ها پیروی کنند و به آن‌ها پیوندند و با آن‌ها جهاد کنند، نافذ و جاری خواهد بود.

۲. این‌ها صرف نظر از سایر مردم، امتی هستند یگانه و مشخص (یک)

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۴۷

واحد سیاسی).

۳. مهاجران قریش مسئول حفظ و حراست بخش خود خواهند بود و خون‌بهای خود را با رعایت حس نیکوکاری و عدالت که در میان مؤمنان وجود دارد، خواهند پرداخت و نیز فدیة اسیران خود را بر اساس اصول نیکوکاری و عدالت همه با یکدیگر پرداخت خواهند کرد.

۴. بنو عوف نیز مسئول حفظ و حراست بخش و ناحیه خود خواهند بود و نیز خون‌بهای مربوط را با توافق یکدیگر خواهند پرداخت و همچنین فدیة مربوط به اسیران خود را نیز با رعایت اصول نیکوکاری و عدالت رایج در میان مؤمنان تأدیه خواهند کرد.

۵. بنو حارث (خزرجی‌ها) مسئول حفظ و حراست ناحیه خود خواهند بود و هر طایفه و گروهی با توافق، فدیة مربوط به اسیران خود را بر اساس عدالت و نیکوکاری پرداخت خواهند کرد.

۶. بنو ساعده مسئول نگهداری و حفاظت بخش خود خواهند بود و هر گروهی بر اساس اصول نیکوکاری و عدالت رایج در میان مؤمنان فدیة خود را خواهد پرداخت.

۷. بنو جشم مسئول حفظ و نگهداری بخش خود خواهند بود و بر اساس اصول نیکوکاری و عدالت رایج در میان مؤمنان، فدیة خود را خواهند پرداخت.

۸. بنو نجار مسئول نگهداری و حفاظت بخش خود خواهند بود و هر طائفه و گروهی بر اساس عدالت و نیکوکاری رایج در میان مؤمنان، فدیة خود را خواهند پرداخت.

۹. بنو عمرو بن عوف مسئول نگهداری و حفاظت ناحیه خود خواهند بود و هر طایفه‌ای بر اساس عدالت و نیکوکاری رایج در میان مؤمنان، فدیة خود را ادا خواهند کرد.

۱۰. بنو نبیت مسئول حفظ و حراست بخش خود خواهند بود و هر

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۴۸

طایفه‌ای بر اساس عدالت و نیکوکاری رایج میان مؤمنان، فدیة خود را خواهند پرداخت.

۱۱. بنو اوس مسئول نگه‌داری و نگهبانی ناحیه خود خواهند بود و هر طایفه‌ای فدیة خود را مطابق اصول عدالت و نیکوکاری رایج در میان مؤمنان پرداخت خواهند کرد.

۱۲. أ. مقرر است که مؤمنان هیچ فردی را که در اثر فشار قرض از پا درآمده باشد (بدون کمک) به حال خودش وانگذارند و در موضوع فدیة نیز بر اساس اصول عدالت و نیکوکاری رایج میان مؤمنان و همچنین راجع به خون‌بها رعایت حال چنان شخصی را بنمایند.

۱۲. ب. و نیز مقرر است که هیچ مؤمنی با مولا (هم پیمان) مؤمن دیگری علیه او به مخالفت برنخیزد.

۱۳. و نیز مقرر است که مؤمنان پرهیزکار باید در برابر آن فردی که از میان آنان یاغی شود یا بخواهد به دیگران تجاوز کند و ستمکاری نماید یا این که موجبات تعدی و جنایتی را فراهم سازد یا در میان مؤمنان فساد ایجاد کند، همه با یکدیگر همکاری کنند و او را مغلوب سازند؛ گو این که قیام‌کننده و متجاوز فرزند یکی از مؤمنان باشد.

۱۴. هیچ مؤمنی نباید مؤمن دیگری را که کافری را کشته، بکشد و به هیچ کافری علیه مؤمنی نباید کمک نماید.

۱۵. مسلم و قطعی است که حمایت خدا یکی بیش نیست و حمایت مؤمنان از نازل‌ترین فرد مسلمان، در موردی که به نام اسلام تعهدی نموده باشد، قطعی و همگانی است و همه مؤمنان در برابر همه مردم جهان، با یکدیگر برابرند.

۱۶. افرادی از جامعه یهود که به ما کمک کنند، حمایت و کمک ما را جلب خواهند کرد و با ما برابر خواهند بود و هیچ کس نخواهد توانست بر آن‌ها تحمیلی روا دارد و بدیهی است به مخالفین آن‌ها نیز کمکی نخواهد شد.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۴۹

۱۷. مسلم است که صلح مؤمنان یکی بیش نخواهد بود و اگر احیاناً در راه خدا جنگی پیشامد کرد، هیچ مؤمنی حق ندارد بدون موافقت مؤمنان با طرف مخاصمه صلح کند، مگر این که این صلح مورد موافقت همه مؤمنان باشد که در آن صورت آن چنان صلحی که بر اساس عدالت و برابری استقرار یافت، برای همه الزام‌آور خواهد بود.

۱۸. هر طایفه‌ای که همراه ما جنگ کند، دستجات آن طایفه باید به نوبت همراه ما بجنگند.

۱۹. از آنجایی که مؤمنان همه در حکم یک هیأت هستند، در خون‌هایی که از آن‌ها در راه خدا ریخته می‌شود، اولیاء یکدیگرند (یعنی همه ولی دم شناخته می‌شوند و قصاص بر عهده همه است).

۲۰. أ. بدون تردید مؤمنان پرهیزکار پیرو هدایت و تابع بهترین طریق ارشادند.

۲۰. ب. هیچ مشرکی نباید به یک نفر از قریش حمایتی بدهد و یا مالی از او نگه‌داری کند، هیچ مؤمنی را مانع نشود که بر مشرک تسلط پیدا کند.

۲۱. اگر کسی عمداً مؤمنی را بکشد و ثابت شود؛ باید به قصاص آن قتل کشته شود، مگر این که بازماندگان مقتول راضی شوند (که خون‌بها بگیرند) و همه مؤمنان باید برای مجازات اقدام کنند و هیچ نوع عمل و اقدام دیگری برای مؤمنان روا نیست.

۲۲. برای هیچ مؤمنی که معتقد به این سند باشد و به خدا و روز قیامت عقیده داشته باشد، جایز نیست که به جنایت کار کمک کند یا او را پناه دهد و هر کسی که جنایت کار را یاری دهد یا او را پناه دهد، هر آینه لعنت خدا و خشم خدا در روز قیامت متوجه او خواهد بود و هیچ نوع مخارجی یا غرامتی از او پذیرفته نخواهد شد.

۲۳. بر شما مؤمنان واجب است در هر موردی که با یکدیگر اختلاف پیدا کردید، مرجع امر خدا و پیغمبرش باشند.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۵۰

۲۴. هرگاه در هنگام جنگ یهودیان با مؤمنان همکاری بنمایند، هزینه جنگی را خودشان باید بپردازند.

۲۵. یهود بنی عوف با مؤمنان در حکم یک امت شناخته می‌شوند؛ با این تفاوت که یهود مطابق دستور دین خود عمل کنند و مسلمانان مطابق اوامر دین خود. موالی (هم‌پیمانان) یهود در حکم خود یهودند، مگر کسانی که ستم کنند و مرتکب گناه شوند و متجاوز باشند، چنین کسانی جز خود و اهل خانه خود را دچار زحمت نخواهند کرد.

۲۶. یهود بنی نجار، حقوقشان مانند حقوق یهود بنی عوف خواهد بود.

۲۷. یهود بنی حارث، حقوقشان مانند حقوق یهود بنی عوف خواهد بود.

۲۸. یهود بنی ساعده، حقوقشان مانند حقوق یهود بنی عوف خواهد بود.

۲۹. یهود بنی جشم، حقوقشان مانند حقوق یهود بنی عوف خواهد بود.

۳۰. یهود بنی اوس، حقوقشان مانند حقوق یهود بنی عوف خواهد بود.

۳۱. یهود بنی ثعلبه، حقوقشان مانند حقوق یهود بنی عوف خواهد بود. مگر کسی که ستم کند و مرتکب گناه گردد و او نیز جز به خود و اهل خانواده خود زیانی نخواهد رسانید.

۳۲. مسلم است که «جفنه» چون شاخه‌ای است از قبیله ثعلبه، مانند خودشان (در حکم خودشان) هستند.

۳۳. بدون تردید حقوق بنی شطیبه مانند حقوق یهود بنی عوف خواهد بود و مسلم است که این معنی باید از هر جهت رعایت شود و تجاوزی روی ندهد.

۳۴. موالی ثعلبه دارای حقوق اعضای اصلی همان قبیله خواهند بود.

۳۵. مسلم است که شعبه‌های فرعی یهود دارای حقوق اعضای اصلی‌شان خواهند بود.

۳۶. أ. مسلم است که هیچ یک از افراد یهود جز با اذن و اجازه محمد (ص) در جنگ شرکت نخواهند کرد.

۳۶. ب. قصاص نباید از بین برود و خون کسی نباید هدر شود و هر کس

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۵۱

خون کسی را بریزد، زحمت آن دامن گیر خود و خانواده‌اش خواهد شد و خدا به بهترین وجهی به این مطلب عنایت دارد.

۳۷. أ. هنگام بروز جنگ مخارج جنگی یهود بر عهده خودشان و مخارج جنگی مسلمانان بر عهده خودشان خواهد بود و به هر حال هر دو طرف با یکدیگر بر ضد کسانی که علیه پیروان این دستور بجنگند، همکاری خواهند کرد و روابطشان با یکدیگر بر اساس مشورت و خیرخواهی و نصیحت خواهد بود و از بدرفتاری احتراز خواهند کرد.

۳۷. ب. هیچ فردی نباید نسبت به هم‌پیمانش بدرفتاری کند و همه باید به مظلوم کمک کنند.

۳۸. هنگامی که مسلمانان با یکدیگر در حال جنگ باشند، یهودیان به مسلمانان کمک مالی خواهند کرد.

۳۹. داخل شهر مدینه برای پیروان این سند «حرم» شناخته خواهد شد.

۴۰. پناهنده هر کس در حکم خود اوست و هیچ کس نباید به پناهنده‌اش زیانی برساند و یا نسبت به او مرتکب جرمی شود.

۴۱. پناهنده (یعنی کسی که از دیگری حق «جوار» یا پناهندگی گرفته) نمی‌تواند جز با اجازه شخص حمایت‌کننده، دیگری را در این حق اصلی شریک کند.

۴۲. هرگاه بین کسانی که تابع این دستور هستند، کشتاری روی دهد یا مشاجره‌ای درگیرد که بیم فساد در آن باشد، مرجع امر رسیدگی خدا و محمد (ص) (که فرستاده خداست) خواهند بود و خدا ضامن پرهیزگارترین و نیکوکارترین پیروان این سند است.

۴۳. به قریش و یاران قریش حق جوار (پناهندگی) داده نمی‌شود و آن‌ها از حقوق پناهندگی محرومند.

۴۴. پیروان این سند در برابر کسانی که به مدینه حمله کنند، یکدیگر را یاری خواهند کرد.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۵۲

۴۵. أ. اگر یهودی‌ها به صلحی دعوت شوند که در آن همکاری کنند و آن صلح را عملی سازند، می‌توانند به این کار اقدام کنند، در آن صورت مؤمنان نیز باید آن صلح را بپذیرند مگر این که صلح با کسانی باشد که در راه دین می‌جنگند.

۴۵. ب. هر گروهی مسئول حفاظت و نگهبانی آن قسمت از شهر هستند که روبه‌روی آن‌ها واقع شده است.

۴۶. یهودیان اوس همان حقوق را دارند که پیروان این سند از آن برخوردارند و پیروان این سند، بدون تعرض و تجاوز به دیگران، باید رعایت دقیق‌ترین نکات آن را بنمایند.

۴۷. هر کس عمل خلافی مرتکب شود، سزای آن را خواهد دید و به طور قطع خدا ضامن پرهیزگارترین افراد است و از آن کسی حمایت می‌کند که به بهترین وجه مطابق مندرجات این دستور عمل نماید.

۴۸. به طور قطع این دستور (سند) از کسی که ستم کار و عهدشکن و متجاوز باشد، حمایت نخواهد کرد و هر کس از شهر خارج شود و هر کس در مدینه بماند، مأمون و مصون خواهد بود مگر کسی که ظلم کند و بر خلاف مندرجات این منشور (سند) عمل کند و به طور قطع و مسلم خدا پناه دهنده کسانی است که نیکوکاری را پیشه کنند و پرهیزگارتر باشند و محمّد (ص) فرستاده خداست. «۱»

این بود سند مهمی که مورّخان چنان که باید به آن اهتمام نورزیدند و نویسندگان و پژوهش‌گران در مطالعه و بررسی مفاد آن کوتاهی به خرج دادند.

(۱). سیره ابن هشام، ۲/ ۱۴۷- ۱۵۰؛ البدایه و النهایه، ۳/ ۲۲۴- ۲۲۶؛ الاموال، ۲۰۲- ۲۰۷؛ مجموعه الوثائق السیاسه؛ مسند احمد، ۱/ ۲۷۱؛ مسند ابو یعلی، ۴/ ۳۶۶- ۳۶۷؛ ترجمه این سند از مرحوم سیّد غلامرضا سعیدی است که در کتاب تاریخ صدر اسلام، صص ۳۴۸-۳۴۴ آمده است.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۵۳

ما توجه علاقه‌مندان را به بحث، دقت نظر و مطالعه دقیق و موشکافانه این سند جلب می‌کنیم و امیدواریم چنان که شاید و باید مورد عنایت محققان قرار گیرد.

در اینجا چند نکته را در این باره مورد توجه قرار می‌دهیم؛

ب. بررسی سند

مورّخان این سند را به عنوان تنظیم‌کننده روابط مهاجران و انصار با هم از یک سو و روابط آنان و یهودیان از سوی دیگر آورده‌اند. در عین حال برخی مدّعی‌اند که این نظام‌نامه یک سند نیست، بلکه عبارت است از چند سند و عهدنامه جداگانه که برخی پیوست همدیگر شده است. اینان معتقدند که این اسناد در دو مرحله نوشته شده است؛

مرحله اوّل، در این مرحله به موجب همین سند عناصر مختلف قبایل عرب تحت زعامت و رهبری پیغمبر اکرم (ص) متحد شده، به صورت یک ملت یک پارچه درآمدند.

مرحله دوم، قدرت و همبستگی این امت واحد برای اعمال فشار بر یهودیان به منظور کسب همکاری و تعاون آنان برای رویارویی با هر گونه فشار خارجی، به کار گرفته شد.

هیچ ضرورتی ندارد که همه توافقات در یک زمان انجام شده باشد. در این دو مرحله نیز گونه‌های مختلفی بوده است که باعث شده، برخی مواد مطابق شرایط روز و حوادث تازه به طور مداوم افزوده شود تا با تعهدات جدید و شرایط دیگری با این حوادث و

اتفاقات مقابله کنند. دلیل اینان تکرار برخی مواد سند است، چرا که دیده می‌شود این مواد بر تعهدات و شروط یکسانی تأکید دارد. همانند دو عبارتی که می‌گوید: به هنگام بروز جنگ یهودیان به مسلمانان کمک مالی خواهند کرد یا دو عبارتی که تأکید دارد، هر گونه اختلافی بین طرف‌های عهدنامه پیش آید، مرجع رسیدگی رسول خدا (ص) است؛ یا تکرار عبارت: نیکوکاری بدون گناه و یا عبارت: هر قبیله‌ای بر اساس اصول

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۵۴

نیکوکاری و عدالت رایج در میان مؤمنان فدیه خود را خواهد پرداخت. این عبارت برای هر یک از قبیله‌های وابسته به اوس و خزرج تکرار شده است. «۱»

روشن است که این دلیل برای اثبات مدّعی آنان کافی نیست. این تکرار برای تأکید و تثبیت این امر در خصوص هر یک از قبایل به طور علی‌حدّه آمده است. چه طبع معاهدات و پیمان‌نامه‌ها چنین است که بر مفاد آن چنان تأکید، دقت و تصریح شود که هیچ عذر و بهانه‌ای برای احدی باقی نماند. این تصریح و تأکید نسبت به همه طوایف، گروه‌ها و قبایلی است که از آن‌ها انتظار می‌رود حدود تعهدات و مطالبات خود را بدانند.

بنابراین، معاهده مذکور نیز مجموعه‌ای است از تعهدات هر یک از قبایل یا طوایف در قبال سایر طوایف و قبائل و حتی در قبال افراد همان قبیله. از این رو باید تعهدات وی مورد تأکید قرار گیرد. به همین جهت، یک معاهده خصوصیت معاهده‌های متعدد را به خود می‌گیرد.

از سوی دیگر روشن است که منظور از عنصر یهود در این عهدنامه فقط یهودیان اسرائیلی الاصل یعنی: بنی قین قاع، بنی نضیر و بنی قریظه نیست، بلکه مقصود یهودیان قبایل اوس و خزرج هم هست. می‌دانیم که در گذر زمان، شماری از قبایل عرب یثرب، آیین یهودی پذیرفتند. از این رو در سند نظام‌نامه از آنان با انتساب هر یک به قبایلشان یاد شده است. یعقوبی می‌گوید:

گروهی از اوس و خزرج پس از آن که از یمن خارج شدند، به علت همسایگی با یهود خیبر، بنی قریظه و بنی نضیر، یهودی شدند. چنان که قومی از بنی حارث بن کلب، جمعی از غسان و شماری از جذام، آیین یهودی پذیرفتند. «۲»

مطابق برخی روایات، گروهی از فرزندان اوس و خزرج نیز یهودی شدند،

(۱). بنگرید: نشأه الدولة الاسلامیه، ۲۵-۲۷.

(۲). تاریخ یعقوبی، ۱/ ۲۵۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۵۵

زیرا هرگاه برای زنی فرزند نمی‌ماند، با خود می‌گفت: اگر فرزندش زنده بماند، او را یهودی خواهد کرد. از این رو وقتی بنی نضیر به جلای وطن محکوم شدند، پدران این فرزندان گفتند: ما اجازه نمی‌دهیم که فرزندانمان بروند. خداوند فرمود: لا إكراه فی الدین؛ گفتند: این مخصوص همین کسانی است که پیش از اسلام، یهودی شدند. «۱»

به هر حال این سند متضمن مسائل مهم و اساسی در زمینه روابط افراد در جامعه نوپای اسلامی است. به عنوان مثال مواردی را مورد توجه قرار می‌دهیم؛

۱. در این سند تأکید شده که مسلمانان به رغم اختلاف قبایل و وابستگی‌ها و تفاوت سطوح، و میزان و نوع خواسته‌ها، و به رغم اختلاف وضعیت اجتماعی و معیشتی هر کدام، یک امت واحد هستند.

این قرارداد دارای ابعاد سیاسی و آثار حقوقی است. چنان که بر وضعیت سیاسی و اجتماعی، و حالت روانی، عاطفی، فکری، معیشتی و همه جنبه‌های زندگی، به طور عام تأثیر می‌گذارد.

۲. مسئولیت مهاجرین و انصار در قبال فدیة اسیران خود، بر اساس اصول نیکوکاری و عدالت به این معنی است که در هر قبیله حس تضامن اجتماعی و نوعی رابطه در میان افراد هر یک برقرار خواهد بود تا به هنگام بروز حوادث و پیشامد هر گونه خطری از همدیگر دفاع نمایند و به یاری حادثه‌دیدگان بروند.

احساس رزمنده مبنی بر وجود کسی که به سرنوشت وی می‌اندیشد و در صورت اسارت ملزم است، نسبت به آزادی وی با پرداخت فدیة از مال خود، هر چه سریع‌تر اقدام کند؛ موجب نشاط و اعتماد به نفس، و تلاش او برای در

(۱). بنگرید: سیره حلبی، ۲/ ۲۶۷؛ الجامع لاحکام القرآن، ۳/ ۲۸۰؛ لباب التأویل، ۱/ ۱۸۵؛ فتح القدیر، ۵/ ۲۷۵؛ الدر المنثور، ۱/ ۳۲۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۵۶

هم کوبیدن دشمن خواهد شد.

به علاوه تحمل مشکلات اقتصادی برای جمعیت انبوه، قطعاً آسان‌تر و سبک‌تر است و موجب می‌شود تا افرادی که در متن چنین مشکلاتی قرار دارند، آسیب کمتری ببینند.

واژه عدالت که در این سند به صورت قسط ثبت شده، دلالت دارد که به هنگام تعدیل و توزیع سهم هر یک از افراد برای پرداخت فدیة، نباید به هیچ کس ذره‌ای ستم روا داشته شود. چنان که واژه معروف اصول نیکوکاری، بر معنایی بس بالاتر دلالت می‌کند. بر این اساس به هنگام اجرای تصمیم یا حکم شرعی که دیگران را نیز در برمی‌گیرد و به امور مالی آنان مربوط می‌شود، باید به اصول نیکوکاری متعهد و ملتزم باشند.

۳. در این عهدنامه مقرر شده که مؤمنان هیچ فردی را که در اثر فشار قرض از پای درآمده باشد، بدون کمک مالی به حال خویش رها نکنند و در موضوع فدیة اسیران نیز او را یاری دهند.

هدف از این بند، سدّ شکافی است که در اثر توزیع فدیة اسیران در میان قبایل به وجود می‌آید. یادآوری آن لازم است که این دو ماده زمانی مشکل اسیران را حل می‌کرد که در جامعه اسلامی، بیت المال وجود نداشت، زیرا مسلمانان نمی‌توانستند نیازهای شخصی خود را برآورده سازند تا چه رسد به انجام کارهای دیگر. از سوی دیگر درآمدهای دیگری هم نبود تا هزینه‌های مذکور را از محل آن تأمین کنند.

۴. مسئولیت دفع ظلم و ستم بر عهده همگان قرار گرفت و فقط به ستم‌دیده اختصاص نداشت. شاید این ماده به لحاظ آثاری که در بنیه اجتماعی جامعه بر جای می‌گذاشت و ارتباط آن با تصمیمات و مواضع سیاسی و تعاطی و اعمال ظلم و ستم حاکمان، و نیز بازتاب مثبت یا منفی قراری که مقاومت و مبارزه با ظلم و ستم را مسئولیت اجتماعی می‌داند، نه وظیفه انحصاری حاکم و زمامدار، هر چند در موارد فراوانی به گونه‌ای حاکمیت و موقعیت او را نیز به

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۵۷

خطر می‌اندازد؛ آری شاید از این لحاظ مهم‌ترین مفاد عهدنامه باشد.

تأثیر روحی و روانی چنین مسئولیتی بر ائمت مسلمان بسی خطیر و بزرگ بود. بررسی جزئیات این مسأله نیاز به مطالعه دقیق و عمیق اصول و مبانی تشریع اسلامی دارد. انجام چنین مهمی از حوصله این بحث بیرون است.

۵. از جمله مفاد این عهدنامه، عدم قصاص مسلمان به خاطر قتل کافر است. این بند تأکید می‌کند که شرف انسان به اسلام است. بنابراین نمی‌توان کسی را که در زندگی فردی و اجتماعی خود بر پایه ارزش‌های اسلامی عمل می‌کند، با کسی مقایسه کرد که نه تنها در زندگی اجتماعی و فردی بر پایه اصول انسانی خویش عمل نمی‌کند، بلکه اصولاً اعتقادی به این مسائل ندارد تا چه رسد که خود را در راه دفاع از آن فدا سازد.

۶. مطابق یکی دیگر از مفاد این عهدنامه، حمایت مؤمنان از نازل‌ترین فرد مسلمان در موردی که به نام اسلام به کسی پناه داده باشد، قطعی است، اما اعطای پناهندگی از سوی کافران به مسلمانان پذیرفته نمی‌شود. این نیز تأکید دیگری است بر آنچه پیش‌تر گفتیم. از نظر اسلام، شرافت به ثروت، قبیله و مسائلی از این دست نیست، بلکه ارزش هر کس به انسانیت اوست. چنین تصمیمی، احساس مساوات و برابری را در روحیه مسلمانان عمق می‌بخشد. تا زمانی که اصول و ارزش‌ها در میان مردم حاکم است، غنی بر فقیر و قوی بر ضعیف برتری نخواهد داشت.

۷. تأکید شده که مسلمانان حق ندارند جنایت کاران و بدعت‌گذاران را یاری کنند و در پناه خویش گیرند، بلکه باید با صلابت و دوراندیشی تمام با وی و بدعت‌هایش مبارزه و مقاومت نمایند.

اهمیت فوق‌العاده اسلام به سلامت اندیشه و حفظ و صیانت فرهنگی، عقیدتی و فکری جامعه در این بند هویدا و نمایان است. اسلام برای تحقق این مسأله، نقش بارزی به امت داده و بر نقش گروه‌ها و افراد در مبارزه و مقاومت با انحرافات فکری تأکید کرده است تا پیش از آن که طوفان انحراف، بنیان‌های

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۵۸

جامعه را ویران سازد، اندیشمندان و آحاد امت به مبارزه و نابودی هر چه سریع‌تر آن اقدام نمایند.

۸. این سند بر تحکیم پایه‌های حکومت اسلامی تأکید نموده، اعتراف و اقرار صریحی از کینه‌توزترین دشمنان دین یعنی یهودیان گرفته است. قوم یهود، خود را صاحب همه امتیازات می‌دانستند که می‌بایست هرگونه تصمیم و قراری به سود آنان باشد. چنان که گمان می‌بردند آنان حاکم بر مردم هستند و همگان برای خدمت‌گزاری و فرمان‌برداری از آن‌ها خلق شده‌اند.

در این سند آمده که «هیچ یک از افراد یهود جز با اذن و اجازه محمد (ص) از این قرارنامه بیرون نخواهد رفت و حاکمیت فقط از آن دین خدا و رسول خدا (ص) است و احدی غیر از او حق حکومت ندارد.»

شاید هدف از ثبت این ماده، گرفتن فرصت از یهودیان بوده تا از داخل جامعه اسلامی با فسادگری و جاسوسی به نفع دشمنان خارجی ایفای نقش نکنند و نیز به همه کسانی که با آنان و پیرامون آنان زندگی می‌کنند، تفهیم نماید که همگان باید حاکمیت پیامبر (ص) را به رسمیت بشناسند و با واقع‌گرایی و صداقت با آن تعامل داشته باشند.

۹. پذیرش رسمی حکومت پیامبر (ص) از سوی یهودیان که رسول خدا (ص) را به عنوان یگانه مرجع رسیدگی به مشکلات فیما بین مسلمانان و یهودیان قبول کردند؛ تأکید دیگری است که در این عهدنامه مورد توجه قرار گرفته است. نیازی به توضیح نمی‌بینیم که این ماده تا چه اندازه مفهوم و بار سیاسی دارد و تأثیر روانی و اجتماعی آن بر یهودیان و دیگر ساکنان مدینه و بلکه بر کل منطقه تا چه حد است. از سوی دیگر مضامین عقیدتی و مفاهیم فقهی نیز مراعات شده است.

۱۰. این سند حقوق عمومی افرادی را که از قبایل اوس و خزرج یهودی شدند، تضمین کرد. از جمله این حقوق که بهره‌مندی از آن به عدم افسادگری یهود مشروط شد، «امنیت» و «آزادی» است.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۵۹

این حقوق خصوصاً حق آزادی تأکید دارد که اسلام از هیچ چیز واهمه‌ای ندارد، مشروط بر آن که برخاسته از واقعیت و مبتنی بر حقیقت و صداقت باشد، اما فقط و فقط از فسادگری بیم دارد. این مطلب هم جهت است با تأکید عمیق اسلام بر معرفت و دعوت به کسب علم و دانش. زیرا به اعتقاد اسلام، از علم و معرفت و آزادی، قبل از هر چیز برای سازندگی استفاده می‌شود نه برای تباهی، ویرانی و فسادگری.

۱۱. این سند از منافقان، مشرکان و یهودیان اقرار رسمی گرفت که فقط مؤمنان در مسیر هدایت و سلامت هستند. در حالی که همین دشمنان در میان توده‌های مردمی شایع می‌کردند که پیامبر (ص) برای تفرقه‌اندازی و پراکندگی جمع آنان و استهزای عقاید

و باورهایشان تلاش می‌کند. این مطلب در سخنان عمرو بن عاص در حضور نجاشی نمود داشت.

۱۲. در این سند اندیشه قبیله‌گرایی، باطل و ملغی اعلام شده است. بر پایه این تفکر بر قبیله لازم بود که در هر صورت از افراد خویش حمایت کند، اگر چه جانی و ستم کار باشند. در حالی که عهدنامه پیامبر (ص) تأکید داشت که همگان در قبال قاتل مسئول هستند و باید او را و هر که در هر مقامی باشد، تعقیب و دست گیر نمایند. چنان که سایر امتیازات قبیله‌ای از جمله ریاست، زعامت، رهبری، نوع قبیله و ... را که می‌توانست در این مسیر تأثیرگذار باشد، لغو نمود. فی المثل در میان دو قبیله بنی نضیر و بنی قریظه، بنی نضیر برتر به شمار می‌رفت. سند مذکور این برتری را از بین برد.

۱۳. این سند به مسلمانان حق داد که اموال قریش (نه مشرکان) را مصادره کنند، زیرا قریش اموال مسلمانان را ربودند و آن‌ها را از دیارشان بیرون راندند.

حتی مشرکان طرف قرار هم این حق را برای مسلمانان به رسمیت شناختند و بدین ترتیب دریافتند که در این باره همانند قریش نخواهند بود.

۱۴. در این سند به جای «مسلمانان» واژه «مؤمنان» به کار رفته است. این به کارگیری واژه‌ها در زمینه رفتار متقابل افراد بسی تأثیر داشت. چنان که به

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۶۰

نیروهای مخلص اشاره می‌کرد تا هر چه بیشتر به خلوص و اخلاص خویش بیفزایند و منافقان نیز بدانند که فقط خویشتن را فریب می‌دهند. علاوه بر این تأثیرات سیاسی هم در زمینه تمایز بین فرقه‌ها داشت تا این جدایی بر پایه تعصب و جانبداری کورکورانه از دین و مذهب نباشد.

۱۵. این سند، شرف ایمان را بر پایه امتیازدهی نمایان ساخت و کفر را مرتبه انحطاط فکری و عقیدتی فرد برشمرد. آنجا که گفت: «هیچ مؤمنی نباید مؤمن دیگری را که کافری را کشته، بکشد و به هیچ کافری علیه مؤمنی نباید کمک کرد.»

علاوه بر این در نظام نامه مدینه تمایز آشکاری بین اردوگاه ایمان و کفر دیده می‌شود.

۱۶. سند تأکید دارد که هیچ مؤمنی که معتقد به این سند باشد، حق ندارد به احدی از بدعت‌گران پناه دهد یا او را یاری کند. این مسأله می‌توانست به رواج امنیت عمومی کمک کند و مردم را به گونه‌ای مطمئن سازد و از ناامنی حاکم در میان اوس و خزرج به میزان قابل ملاحظه‌ای بکاهد. از سوی دیگر زنگ خطری برای یهودیان و مشرکانی بود که با مسلمانان در یک سرزمین زندگی می‌کردند.

۱۷. این سند، حقوقی برای مشرکان در نظر نگرفت، بلکه قید و بندهایی برای آنان قرار داد. چنان که به موجب این سند، هیچ مشرکی نباید به یک نفر از قریش حمایتی بدهد و یا مالی از او نگه‌داری کند و هیچ مؤمنی را مانع نشود که بر مشرک تسلط یابد. نکته‌هایی بود که لازم دانستیم در این فرصت اندک، از مفاد نظام‌نامه حکومت مدینه مورد تأکید و توجه قرار دهیم. بررسی بیشتر و دقیق‌تر آن نیازمند فرصت دیگری است.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۶۱

۵. عهدنامه حسن همجواری

یهودیان بنی قریظه، بنی نضیر و بنی قین قاع به حضور رسول خدا (ص) رسیدند و خواستار مداهنه شدند. پیامبر (ص) پذیرفت و عهدنامه‌ای برای آنان نوشت و شرایطی برای ایشان و برایشان قرار داد. از جمله:

احدی را بر ضد پیامبر (ص) یاری ندهند؛ با دست و زبان و با اسب و اسلحه و در خفا و آشکار و در شب و روز، متعرض احدی از

اصحاب حضرت نشوند. اگر آنان به این شرایط وفادار ماندند، رسول خدا (ص) خون آنها را نخواهد ریخت، زنان و فرزندان را اسیر نخواهد کرد و اموالشان را نخواهد گرفت.

برای هر یک از قبایل سه گانه یهود، عهدنامه جداگانه‌ای نوشت. «۱» اما چنان که بیاید، یهودیان به مکر و نیرنگ روی آوردند. در حالی که بنا به تصریحات خودشان، می‌دانستند که او پیامبر حق است.

(۱). اعلام الوری، ۶۹؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۱۱۰-۱۱۱؛ سیره دحلان، ۱/ ۱۷۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۶۳

فصل دوم تشریع احکام

۱. تشریع اذان

اشاره

گفته می‌شود اذان در سال اول یا دوم هجرت تشریع شد. تحقیق این مطلب چندان مهم نیست. آنچه اهمیت دارد، چگونگی تشریع اذان است. ما نمی‌توانیم روایاتی را بپذیریم که استفاده از پرچم، شیپور یا ناقوس را برای اعلان وقت نماز به رسول خدا (ص) پیشنهاد می‌دادند. چنان که این نیز برای ما قابل فهم و پذیرش نیست که در برخی روایات به شدت متناقض، تلاش شده تا خواب شماری از یاران پیامبر (ص) را زمینه‌ساز تصمیم حضرت در استفاده از اذان برای اعلان موقع نماز، وانمود سازند. «۱»

(۱). بنگرید: سنن ابی داود، ۱/ ۳۳۵-۳۳۸؛ المصنّف، ۱/ ۴۵۵-۴۶۵؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۵۹؛ جامع الصحیح، ۱/ ۳۵۸-۳۶۱؛ مسند احمد، ۴/ ۴۲؛ سنن ابن ماجه، ۱/ ۱۲۴؛ السنن الکبری، ۱/ ۳۹۰-۳۹۱؛ فتح الباری، ۲/ ۶۳-۶۶؛ الطبقات الکبری، ۱/ ۲/ ۸؛ الروض الانف، ۲/ ۲۸۵-۲۸۶؛ حیاة الصحابة، ۳/ ۱۳۱؛ کنز العمال، ۴/ ۲۶۳-۲۶۴؛ الموطأ، ۱/ ۱؛ شرح الموطأ، ۱/ ۱۲۰-۱۲۵؛ سیره حلبی، ۲/ ۹۳-۹۷؛ سیره ابن هشام، ۲/ ۱۲۵؛ ۱۵۴-۱۵۵؛ نصب الرایة، ۱/ ۲۵۹-۲۶۱؛ المواهب اللدنیة، ۱/ ۷۱؛ تبیین الحقائق، ۱/ ۹۰؛ سنن دارقطنی، ۱/ ۲۴۱-۲۴۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۶۴

در مقابل روایاتی داریم که ضمن انکار خواب یا رؤیای یکی از انصار یا کسی دیگر، بر این نکته تأکید دارد که اذان را جبرئیل به پیامبر (ص) آموخت.

از جمله:

امام حسن مجتبی (ع) ضمن انکار خواب عبد الله بن زید انصاری فرمود:

شأن اذان بالاتر از این است. جبرئیل دو تا دو تا در آسمان اذان گفت و رسول خدا (ص) آن را آموخت. سپس دو تا دو تا اقامه گفت و رسول خدا (ص) فرا گرفت. «۱»

وقتی نظر امام حسین (ع) را درباره اذان و عقیده مردم در این باره، جویا شدند، فرمود:

وحی بر پیامبران فرود می‌آید و شما گمان می‌برید که آن حضرت، از عبد الله بن زید آموخته است؟! من از پدرم علی بن ابی طالب (ع) شنیدم که می‌گفت: هنگامی که رسول خدا (ص) را به معراج بردند، خداوند فرشته‌ای را فرستاد تا دو تا دو تا اذان گفت و آنگاه دو تا دو تا اقامه. سپس جبرئیل گفت: محمد؛ اذان نماز چنین است. «۲»

چنان که از خود عبد الله بن زید نیز روایت است که گفت: اذان رسول خدا (ص) را شنیدم. اذان و اقامه او دو تا دو تا بود. «۳»
 باور ما بر این است که اذان پیش از هجرت در مکه تشریع شده است.

علاوه بر روایت امام حسین (ع) که اندکی پیش تر آوردیم و به صراحت بر این نکته تأکید داشت که در معراج اذان و اقامه را به پیامبر اکرم (ص) آموختند، روایات دیگری نیز در تأیید همین باور داریم. از جمله
 زید بن علی از پدرانش روایت کرده که در شب اسراء، اذان را به رسول

(۱). النص و الاجتهاد، ۲۰۵؛ كنز العمال، ۶/ ۲۷۷؛ مستدرک حاکم، ۳/ ۱۷۱.

(۲). همان.

(۳). المصنّف، ۱/ ۴۶۳؛ السنن الكبرى، ۱/ ۴۵۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۶۵

خدا (ص) تعلیم دادند و نماز بر او واجب شد. همین مطلب از امام علی (ع)، امام باقر (ع) عایشه و پسر عمر نیز روایت شده است.
 «۱»

انس بن مالک نیز گفت: هنگامی که نماز واجب شد، جبرئیل پیامبر (ص) را به اذان فرمان داد. «۲» می دانیم که نماز در مکه واجب شد.

به سند صحیح از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که فرمود:

هنگامی که جبرئیل برای ابلاغ اذان به رسول خدا (ص) فرود آمد، هم اذان گفت و هم اقامه. در این هنگام رسول خدا (ص)، علی (ع) را فرمود که بلال را بخواهد. وقتی بلال آمد، رسول خدا (ص)، اذان را به او تعلیم داد و فرمود که اذان بگوید. «۳»
 این روایت با آنچه پیش تر آوردیم، تعارض ندارد. چه امکان دارد که جبرئیل اذان را در مکه آورده باشد. کما این که احتمال می رود اذانی که در اسراء تشریع شد، همان اذانی باشد که تک تک افراد به هنگام نماز می خوانند، اما اذان اعلانی، همان است که جبرئیل آورد و رسول خدا (ص) آن را به بلال آموخت.

در خصوص مدینه شاید نزدیک تر به قبول این روایت باشد که می گوید:

وقتی مسلمانان به مدینه آمدند، گرد هم جمع می شدند و نماز می خواندند، اما کسی نبود که به هنگام نماز، مردم را فرا خواند. روزی در این باره با پیامبر (ص) سخن گفتند. یکی گفت: ناقوسی چون ناقوس مسیحیان برگزینیم. دیگری گفت: شیپوری چون شیپور یهودیان. عمر گفت: آیا بهتر نیست که مردانی را

(۱). منتخب كنز العَمَیَال، ۳/ ۲۷۳؛ سیره حلبی، ۱/ ۳۷۳؛ ۲/ ۹۳-۹۵؛ مجمع الزوائد، ۱/ ۳۲۹؛ نصب الرایه، ۱/ ۲۶۰-۲۶۲؛ المواهب

اللدنیه، ۱/ ۷۱-۷۲؛ فتح الباری، ۲/ ۶۳؛ الدر المنثور، ۴/ ۱۵۴؛ الروض الانف، ۲/ ۲۸۵-۲۸۶؛ كنز العمال، ۴/ ۱۴؛ الكافی، ۳/ ۳۰۲.

(۲). المواهب اللدنیه، ۱/ ۷۲؛ فتح الباری، ۲/ ۶۳.

(۳). وسائل الشیعه، ۱/ ۳۶۲؛ الكافی، ۳/ ۳۰۲؛ النص و الاجتهاد، ۲۰۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۶۶

گسیل دارید تا مردم را برای نماز فراخوانند. در این هنگام رسول خدا (ص) به بلال فرمود:

بلال؛ برخیز اذان بگو. «۱»

از این روایت به دست می آید که مسلمانان، خودشان در این باره با هم اختلاف داشتند و از این رو برخی وسایلی را برای اعلان

نماز پیشنهاد کردند.

اما رسول خدا (ص) با فرمانی که بلال داد، ریشه اختلاف را از بین برد.

بنابراین معلوم می‌شود که اذان پیش از این مثلا در اسراء تشریع شده بود، ولی این گروه از مسلمانان یا به دلیل نومسلمانی از آن خبر نداشتند یا واقعیت مطلب را می‌دانستند، اما مطابق میل درونی خویش، خواهان تغییر آن بودند.

در این باره به بحث محققانه و تفصیلی امام سید شرف الدین موسوی مراجعه کنید. «۲»

أ. فزونی یا کاستی؟

یکی از موضوعاتی که مورد اختلاف است و در میان فرقه‌های اسلامی طرفداران و مخالفان جدی دارد، عبارت: حی علی خیر العمل، در اذان است.

شماری از مسلمانان به پیروی از پیشوایان مکتب خود، عقیده دارند که نمی‌توان این عبارت را در اذان گفت. اینان جمهور اهل سنت و جماعت هستند. برخی گفتن این عبارت را در اذان مکروه می‌دانند، با این استدلال که گفتن این عبارت از سوی رسول خدا (ص) ثابت نشده و زیادت در اذان مکروه است. «۳»

(۱). سنن دارقطنی، ۱/ ۲۳۷.

(۲). النص و الاجتهاد، ۱۹۷-۲۰۵.

(۳). سنن بیهقی، ۱/ ۴۲۵؛ البحر الرائق، ۱/ ۲۷۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۶۷

در مقابل، ائمه اهل بیت (ع) و شیعیان مکتب امامت عقیده دارند که این عبارت جزء اذان و اقامه است و بدون این عبارت نه اذان درست است و نه اقامه. این حکم از نظر شیعه اجماعی است. «۱» شوکانی این حکم را به «عترت» نسبت داده است. «۲» علاوه بر اجماع، شیعه به روایات فراوان و متواتر رسیده از اهل بیت (ع) استدلال کرده‌اند. از جمله روایت ابو ربیع زراره، فضیل بن یسار و محمد بن مهران از امام باقر (ع)؛ روایت: فقه الرضا (ع) از امام هشتم؛ روایت ابن سنان و معلی بن خنيس و ابو بکر حضرمی و کلب اسدی از امام صادق (ع)؛ روایت ابو بصیر از امام باقر یا صادق (ع)؛ روایت: محمد بن ابی عمیر از امام کاظم (ع)؛ روایت: علی (ع) و محمد حنفیه از رسول خدا (ص)؛ و روایت عکرمه از ابن عباس. «۳»

ما، در میانه این اختلاف راهی نداریم، جز پیروی از مذهب اهل بیت (ع) و دیدگاه پیروان مکتب امامت؛ البته نه فقط به اجماع و روایات وارده از اهل بیت (ع) که یکی از دو ثقل گران بهایند و خداوند پلیدی را از آنان زدوده است و آنها را کاملاً پاکیزه گردانیده است؛ بلکه به انبوهی از شواهد و دلایل دیگری استناد می‌کنیم که دیگران روایت کرده‌اند و در کتاب‌های مهم پیروان مکتب خلافت ثبت و ضبط است. چنان که از دیدگاه آنان سند برخی از این روایات صحیح نیز هست. ما، در اینجا فقط به ذکر نام برخی از کسانی اشاره می‌کنیم که این نکته از آنان روایت شده است. خواننده ارجمند می‌تواند برای دیدن احادیث و روایات به منابع پایین صفحه مراجعه فرماید. «۴»

(۱). الانتصار، ۳۹.

(۲). نیل الاوطار، ۱۸/ ۲.

(۳). بنگرید: وسائل الشیعه، جامع احادیث الشیعه، بحار الانوار، باب اذان.

(۴). السنن الكبرى، ۱/ ۴۲۴-۴۲۵؛ نیل الاوطار، ۲/ ۱۹؛ الاعتصام بحبل المتین، ۱/ ۲۹۹؛ المصنّف،

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۶۸.

۱. امیر المؤمنین علی (ع) ۲. امام حسن مجتبی (ع)

۳. امام حسین (ع)

۴. امام علی بن الحسین (ع)

۵. امام باقر (ع)

۶. امام صادق (ع)

۷. بلال اذان گو

۸. عبد الله بن عمر

۹. سهل بن حنیف

۱۰. زید بن ارقم

۱۱. ابو محذوره

۱۲. پسر ابو محذوره

ب. بدعت

پرسش مطرح در این باره این است که چرا عبارت حی علی خیر العمل از اذان حذف شد؟ پاسخ این پرسش را خلیفه دوم به صراحت می‌دهد. فضل بن شاذان خطاب به اهل سنت و جماعت می‌گوید:

شما از ابو یوسف قاضی روایت کرده‌اید که محمد بن حسن و شاگردان وی، از ابو حنیفه نقل کرده‌اند که در عهد رسول خدا (ص) و دوره خلافت ابو بکر و اوایل خلافت عمر، جمله حی علی خیر العمل، در اذان گفته می‌شد. عمر گفت: می‌ترسم اگر حی علی خیر العمل گفته شود، مردم به نماز بچسبند و جهاد را واگذارند. از این رو دستور داد تا حی علی خیر العمل را از اذان انداختند. «۱» چنین روایتی از امام باقر، امام صادق (ع) و ابن عباس نیز نقل شده است. «۲»

۱/ ۴۶۴؛ دلائل الصدق، ۳/ ۱۰۰۲؛ مجمع الزوائد، ۱/ ۳۳۰؛ الموطأ، ۱/ ۹۳؛ شرح التجرید، ۴۸۴؛ سیره حلبی، ۲/ ۹۸؛ جواهر الاخبار و الآثار، ۲/ ۱۹۲؛ مبادئ الفقه الاسلامی، ۳۸؛ المحلی، ۳/ ۱۶۰-۱۶۱؛ المصنّف (ابن ابی شیبه)، ۱/ ۱۴۵؛ کتاب العلوم، ۱/ ۹۲.

(۱). الايضاح، ۲۰۱-۲۰۲؛ بنگرید: الاعتصام بحبل المتین، ۱/ ۲۹۶-۳۰۷؛ کتاب العلوم، ۱/ ۹۲.

(۲). بنگرید: دعائم الاسلام، ۱/ ۱۴۲؛ علل الشرایع، ۲/ ۵۶؛ دلائل الصدق، ۳/ ۱۰۰؛ بحار الانوار، ۸۴/ ۱۳۰؛ ۱۵۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۶۹.

ما بر این باوریم که کار جهاد در روزگار رسول خدا (ص) بسی سخت‌تر و مهم‌تر بود تا دوره خلافت عمر. در حالی که پیغمبر اکرم (ص) این عبارت را حذف نکرد. این بدان معنی است که اجتهاد خلیفه دوم از قدرت و کفایت لازم برای پذیرش برخوردار نبود، زیرا وی در اجتهاد خود همه جوانب قضیه و پیامدهای مثبت و منفی آن را چنان که باید و شاید مورد توجه قرار نداد. با این حال تعلیل وی دلالت دارد که انداختن این عبارت از اذان، در اثر شرایط زمانی و مقطعی بود که به نظر خلیفه ایجاب می‌کرد چنین تصمیمی اتخاذ کند. شاید وی هرگز در اندیشه حذف همیشگی جمله حی علی خیر العمل نبود، بلکه چنین دید که برای مدتی آن را متوقف سازد.

اگر واقعا چنین نظری در کار بود، چرا هنوز این عبارت در اذان گفته نمی‌شود؛ در حالی که امروز شرایط روزگار خلیفه دوم و بالطبع تعلیل وی منتفی است؟ چرا همه با هم به سنت رسول خدا (ص) و اهل بیت او باز نمی‌گردیم؟ حتی اگر عمر می‌خواست همانند موارد مشابه، این عبارت را برای همیشه و بدون دلیل از اذان بیندازد، چنان که دیگر در احکام اسلامی جمله‌ای با این عبارت نداشته باشند، باید بدانیم که میزان و معیار احکام شرعی آیات قرآن و گفتار رسول خدا (ص) است نه دیدگاه عمر و دیگران.

۲. افزایش رکعات نماز

در برخی روایات معتبر آمده است که در ابتدا، نمازهای یومیه دو رکعتی بود و خداوند متعال بر بندگان خود واجب کرد و به رسول خود تفویض اختیار فرمود که در موقع مناسب مقدار معینی را بر شمار رکعات نماز بیفزاید و منتظر وحی جدید نباشد. از این روی پیغمبر اکرم (ص) یک رکعت به نماز مغرب و

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۷۰

دو رکعت به نمازهای ظهر، عصر و عشا افزود. «۱»

گفته می‌شود این فزونی در سال نخست هجرت یا پس از ولادت حسنین (ع) بوده است. شاید بتوان دیدگاه نخست را پذیرفت، زیرا این مطلب در حدیثی دراز درباره تغییر قبله آمده که پیش از ولادت آن دو بزرگوار اتفاق افتاده مگر این که گفته شود: این حدیث مورد شک و تردید قرار دارد، زیرا بارها دیده‌ایم که این مردمان با اخبار و آثار و روایاتی که بیان گر فضیلت و کرامتی برای علی (ع) و اهل بیت اوست، بازی کرده‌اند.

به هر حال از آنجا که تشریع احکام به تدریج انجام می‌شد، خصوصا آن بخش از احکام که انجام آن برای مردم عرب سخت و بر خلاف عادت معمول آن‌ها بود؛ چنین افزایشی اشکال ندارد.

۳. تشریع زکات اموال

گفته می‌شود: زکات اموال پس از جنگ بدر در سال دوم هجرت بعد از وجوب زکات فطریه واجب شد. گفته‌اند: زکات در سال سوم یا چهارم واجب شد. «۲»

باور ما این است که نظر کسانی درست است که عقیده دارند زکات در مکه واجب شد، «۳» زیرا

۱. شماری از آیات قرآن در مکه نازل شد و به پرداخت زکات فرمان می‌دهد. از جمله:

فَسَاكُتْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ. «۴»

و به زودی آن را برای کسانی مقرر می‌دارم که پرهیزگاری می‌کنند و

(۱). وسائل الشیعه، ۳/ باب عدد الفرائض الیومیه.

(۲). بنگرید: تاریخ الخمیس، ۱/ ۴۰۷؛ سیره حلبی، ۱/ ۳۳۹.

(۳). وفاء الوفاء، ۱/ ۲۷۷.

(۴). اعراف (۷): ۱۵۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۷۱

زکات می‌دهند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ. «۱»

و آنان که زکات می‌پردازند.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ * «۲»

همان کسانی که نماز به پای می‌دارند و زکات می‌دهند.

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ. «۳»

همان کسانی که زکات نمی‌دهند و آنان که به آخرت ناباورند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ. «۴»

و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز، و دادن زکات را وحی کردیم.

وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا. «۵»

و تا زنده‌ام مرا به نماز و زکات سفارش کرده است.

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ. «۶»

و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می‌داد.

همه این سوره‌ها (اعراف، مؤمنون، نحل، لقمان، فصّلت، انبیاء و مریم) در مکه فرود آمده است. چنان که در سه آیه اخیر دلالت

است بر تشریع زکات در امت‌های گذشته و می‌دانیم که این احکام نسخ نشد.

۲. از ابو طالب روایت شده که گفت: پروردگارش او (پیغمبر) را به پیوند خویشاوندی، برپایی نماز و پرداخت زکات مبعوث کرده

است. «۷»

(۱). مؤمنون (۲۳): ۴.

(۲). لقمان (۳۱): ۴.

(۳). فصّلت (۴۱): ۷.

(۴). انبیاء (۲۱): ۷۳.

(۵). مریم (۱۹): ۳۱.

(۶). مریم (۱۹): ۵۵.

(۷). الاصابه، ۴/ ۱۱۹؛ بحار الانوار، ۳۵/ ۱۵۱؛ الطرائف، ۳۰۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۷۲

۳. کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از حماد از حرّیز از محمد بن مسلم و ابو بصیر، و برید و فضیل، همگی از امام باقر (ع) و امام

صادق (ع) روایت کرده که فرمود: خداوند زکات را با نماز واجب کرد. «۱»

۴. جعفر بن ابی طالب در مجلس نجاشی زکات را از جمله مواردی برشمرد که خداوند بر مسلمانان واجب کرده است. «۲»

در مقابل روایتی با سند صحیح داریم که مطابق مفاد آن پس از نزول آیه زکات در سوره توبه، از سوره‌های مدنی، پیغمبر (ص)

دستور داد تا منادی در میان مردم جار زد: خداوند زکات را بر شما واجب نمود. پس از گذشت یک سال، دوباره منادی را فرمود تا

جار زد: مسلمانان؛ زکات اموالتان را بپردازید تا نمازتان قبول شود. سپس عاملان صدقات را برای جمع‌آوری زکات به اطراف

فرستاد. «۳»

حدودا سی آیه داریم که پیش از توبه نازل شد و دلالت دارد بر وجوب زکات. از آنجا که نمی‌توانیم همه این آیات را بر استحباب

و یا زکات فطره حمل کنیم؛ به ناچار باید این روایت را چنین تفسیر کنیم که هر چند زکات پیش‌تر تشریع شده بود، اما پیامبر (ص)

تا نزول این آیه، عاملان صدقات را برای جمع‌آوری زکات به میان قبایل نفرستاد. احتمال دیگر این است که زکات در مکه واجب شده، اما گرفتن و لزوم پرداخت آن در مدینه بوده است.

۴. تشریح زکات فطریه

زکات فطریه پیش از زکات اموال واجب شد؛ یعنی وجوب فطریه در مکه

(۱). الکافی، ۵/ ۴۹۸؛ وسائل الشیعه، ۴/ ۵.

(۲). الثقات، ۱/ ۶۵؛ حیلۃ الاولیاء، ۱/ ۱۱۴-۱۱۶؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۲۹۰؛ حیاة الصحابه، ۱/ ۳۵۴-۳۵۷؛ مجمع الزوائد، ۶/ ۲۷.

(۳). بنگرید: الکافی، ۵/ ۴۹۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۷۳

بوده است. چنان که در کتاب سفر السعاده آمده رسول اکرم (ص) منادی را فرستاد تا در بازارها، محله‌ها و کوچه‌های مکه جار بزند: آگاه باشید که زکات فطریه بر همه مردان و زنان مسلمان واجب است. «۱» البته این مطلب را به لحاظ شرایط حاکم در مکه و حساسیت اوضاع مسلمانان در آن روزگار بعید می‌دانیم.

۵. تشریح روزه

می‌گویند: روزه ماه رمضان در سال دوم هجرت در مدینه واجب شد، «۲» هنگامی که آیات ۱۸۳-۱۸۵ سوره بقره (۲) فرود آمد؛
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ...
 شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ روزه بر شما مقرر شده است، همان گونه که بر کسانی که پیش از شما (بودند)، مقرر شده بود، باشد که پرهیزگاری کنید ... ماه رمضان (همان ماه) است که در آن قرآن فرو فرستاده شده است؛ (کتابی) که مردم را راهبر، و (متضمن) دلایل آشکار هدایت، و (میزان) تشخیص حق از باطل است. پس هر کس از شما این ماه را درک کند، باید آن را روزه بدارد.

مطابق نقل قمی پیش از وجوب روزه ماه رمضان، مردم برخی روزها را روزه می‌گرفتند. «۳» حلبی بیان می‌کند که پیش از وجوب روزه ماه رمضان، پیامبر (ص) و صحابه سه روز ایام البیض یعنی: روزهای سیزدهم، چهاردهم و

(۱). سیره حلبی، ۲/ ۱۳۶.

(۲). البدایه و النهایه، ۳/ ۲۵۴.

(۳). تفسیر قمی، ۱/ ۶۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۷۴

پانزدهم هر ماه را روزه می‌گرفتند. «۱»

سخنان جعفر بن ابی طالب در مجلس نجاشی دلالت دارد که روزه در مکه واجب شد، زیرا وی خطاب به نجاشی گفت که پیغمبرشان، آنان را به نماز، زکات و روزه فرمان داده است.

برخی در اینجا احتیاط کرده، گفته‌اند؛ ظن غالب دارد که داستان جعفر و پادشاه حبشه ساختگی باشد، زیرا در سخنان جعفر از روزه

یاد شده است، در حالی که روزه تا هجرت به حبشه تشریع نشده بود. «۲»

به باور ما این احتیاط بی‌جاست، چرا همین سخن جعفر دلیل بر تشریع روزه در مکه نباشد؟

سخن عمرو بن مره جهنی دلیل دیگری است بر تشریع روزه ماه رمضان در مکه. وقتی وی مسلمان شد، رسول خدا (ص) او را به میان قومش فرستاد.

عمرو به خویشاوندان خود گفت:

من فرستاده رسول خدایم به سوی شما؛ شما را به بهشت دعوت می‌کنم و از جهنم برحذر می‌دارم؛ شما را به حفظ خون‌هایتان، پیوند خویشاوندی، پرستش خداوند، رها کردن بت‌ها، حج خانه خدا و روزه ماه رمضان: یک ماه از دوازده ماه سال، فرمان می‌دهم. هر که اجابت کند، پاداش او بهشت است.

این جریان در اوایل بعثت رسول خدا (ص) بود. «۳»

لازم می‌دانیم پیش از ترک این بحث نکته‌ای را درباره روایات و احادیثی که درباره روزه روز عاشورا از طریق راویان و در کتب صحاح مکتب خلافت آمده و نیز مفاد آن یادآور شویم. به موجب مفاد این روایات رسول اکرم (ص)

(۱). فجر الاسلام، ۷۶.

(۲). سیره حلبی، ۲/ ۱۳۲-۱۳۶؛ تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۲۱۳.

(۳). مجمع الزوائد، ۸/ ۲۴۴؛ حیاة الصحابة، ۱/ ۱۹۱؛ کنز العمال، ۷/ ۶۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۷۵

به پیروی از یهودیان مدینه روز عاشورا را روزه گرفت. «۱» علاوه بر مناقشه سند این روایات که بیشتر راویان آن متهم و مورد شک و تردید هستند و نیز برخی یا در آن زمان به مدینه نیامده یا هنوز متولد نشده بودند؛ محتوای روایات نیز چنان متضاد و متناقض است که جمع بین آن‌ها به هیچ طریق ممکن نمی‌نماید. «۲» علاوه بر این اطلاق واژه عاشورا بر روز دهم ماه محرم پس از شهادت امام حسین (ع) و خاندان و یاران مخلص او در کربلا و برپایی مراسم سوگواری و عزاداری توسط ائمه (ع) و شیعیان مکتب امامت بود. پیش از این مطلقاً کاربرد نداشت. ابن اثیر «۳» و ابن درید «۴» تأکید کرده‌اند که عاشورا، یک نام اسلامی است و در جاهلیت وجود نداشت.

(۱). المصنّف، ۲۸۹-۲۱۰؛ صحیح بخاری، ۱/ ۲۴۴؛ صحیح مسلم، ۳/ ۱۵۰؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۳۲-۱۳۳؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۶۰؛ البدایة و النهایة، ۱/ ۲۷۴؛ مشکل الآثار، ۳/ ۸۵-۹۰؛ زاد المعاد، ۱۶۴-۱۶۵.

(۲). بنگرید: زاد المعاد، ۱/ ۱۶۴-۱۶۵.

(۳). النهایة فی غریب الحدیث، ۳/ ۲۴۰.

(۴). الجمهرة فی لغة العرب، ۴/ ۲۱۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۷۷

فصل سوم غزوه‌ها و سریه‌های پیش از بدر

اشاره

مورخان و سیره‌نویسان، نبردهای مسلمانان در عصر بعثت را به دو دسته طبقه‌بندی کرده‌اند؛ هرگاه فرماندهی سپاهی را شخص رسول خدا (ص) بر عهده می‌داشت و همراه سپاهیان در میدان نبرد حضور می‌یافت، از آن با نام غزوه یاد می‌شد. در مقابل سریه به آن دسته از پیکارها اطلاق می‌شد که برای آن فرماندهی از میان مسلمانان تعیین می‌شد و شخص پیغمبر (ص) حضور نمی‌داشت. مورخان در شمار غزوه‌ها و سریه‌ها اختلاف زیادی دارند. نیازی در این نمی‌بینیم که با تحقیق این مطلب، بحث را به درازا بکشیم. پیش از ورود به بحث از سریه‌ها لازم می‌دانیم به دو نکته توجه دهیم؛

أ. فرار از میدان جنگ

دانشمندان معتقدند که در ابتدا جایز نبود، یک تن از مسلمانان از مقابل ده تن از مشرکان بگریزد، «۱» لیکن بعدا خداوند متعال به مسلمانان تخفیف داد و فرار یک نفر از مسلمانان را به دو نفر از مشرکان محدود کرد؛

(۱). الجامع لاحکام القرآن، ۸/ ۴۴؛ جامع البیان، ۱۰/ ۲۷؛ المنار، ۱۰/ ۷۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۷۸

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ، أَلَا نَخَفُ اللَّهَ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ. «۱»

ای پیامبر؛ مؤمنان را به جهاد برانگیز. اگر از (میان) شما بیست تن، شکبیا باشند بر دویست تن چیره می‌شوند، و اگر از شما یکصد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند، چرا که آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند. اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست. پس اگر از (میان) شما یکصد تن شکبیا باشند بر دویست تن پیروز گردند، و اگر از شما هزار تن باشند، به توفیق الهی بر دو هزار تن غلبه کنند، و خدا با شکبیایان است.

ب. سفارش پیامبر (ص) به سریه‌ها

اشاره

هرگاه رسول خدا (ص) می‌خواست سریه‌ای را به جایی اعزام کند، آنان را به حضور می‌طلبید و سپس به آن‌ها می‌فرمود: به نام خدا و با استعانت از پروردگار و در راه خداوند و بر پایه شریعت رسول خدا (ص) حرکت کنید؛ نه زیاده روی کنید و نه احدی را مثله نمایید؛ نه فریب و نیرنگ ورزید و نه پیر از کار افتاده را بکشید و نه کودک و نه زن را و نه درختی قطع کنید، مگر این که به انجام این کارها ناچار شوید. هر فرد مسلمان از پایین‌ترین مرتبه تا بالاترین آنان، اگر به احدی از مردان مشرک نظری داشت، این به معنای پناه دادن به او است تا کلام خداوند را بشنود؛ پس اگر از شما پیروی کرد، برادر شماست و اگر سرپیچی نمود، او را به جایگاه امنش برسانید؛ سپس از خداوند علیه او استعانت بجوید. «۲»

(۱). انفال (۸): ۶۵-۶۶.

(۲). الکافی، ۱/ ۳۳۴-۳۳۵؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۱۷۷-۱۷۹؛ مسند احمد، ۱/ ۳۰۰؛ تهذیب الاحکام،

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۷۹

این سفارش پیامبر (ص) به مجاهدان مسلمان طولانی، و حاوی نکات ارزشمندی است. آن حضرت، سفارش‌های دیگری هم به نیروهای اعزامی خود دارد. برای اطلاع از آن به منابع مراجعه کنید. «۱»

روایت شده که رسول خدا (ص) هرگز شبانه به دشمن نتاخت «۲» و هرگاه می‌خواست سریه یا سپاهی اعزام کند، اول روز می‌فرستاد. «۳»

۱. سریه‌ها

مورخان در شرح نخستین سریه‌های رسول خدا (ص) گفته‌اند:

۱. پس از گذشت هفت ماه از اقامت رسول خدا (ص) در مدینه، برای حمزه بن عبد المطلب پرچمی بست و او را در رأس سی نفر از مهاجران به مقابله ابو جهل فرستاد. برخی بر این باورند که شماری از نیروهای تحت فرماندهی حمزه را انصار تشکیل می‌دادند، اما از نظر ما درست نیست. زیرا رسول خدا (ص) پیش از جنگ بدر، احدی از انصار را به جایی اعزام نفرمود. «۴»
- در هر حال حمزه با ابو جهل که سرپرستی کاروان سیصد نفری قریش را بر عهده داشت، روبه‌رو شد، اما مجدی بن عمرو جهنی که با هر دو دسته قرار داد صلح و متارکه داشت، در میان افتاد و بی‌آنکه جنگی روی دهد، بازگشتند.
۲. هشت ماه پس از اقامت در مدینه، رسول خدا (ص) برای عبیده بن

۶ / ۳۸ / ۱۳۹؛ الاموال، ۳۵.

(۱). النظم الاسلامیه (صالح)، ۵۱۴.

(۲). تهذیب الاحکام، ۶ / ۱۷۴؛ الکافی، ۱ / ۳۳۴-۳۳۵؛ بحار الانوار، ۱۹ / ۱۷۷-۱۷۹؛ الاموال، ۳۵.

(۳). التراتیب الاداریه، ۲ / ۲۲؛ الجامع الصحیح، ۳ / ۵۱۷.

(۴). تاریخ الخمیس، ۱ / ۳۵۶؛ سیره حلبی، ۳ / ۱۵۲؛ سیره ابن هشام، ۲ / ۲۴۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۸۰

حارث بن مطلب در رأس شصت نفر پرچم بست و او را به مقابله ابو سفیان در بطن رابغ فرستاد که سرپرستی دویست نفر از قریش را بر عهده داشت.

در این سریه بود که مقداد بن عمر و بهرانی و عتبۀ بن غزوآن مازنی که هر دو مسلمان بودند، از دست کفار گریختند و به مسلمانان پیوستند. «۱»

۳. سریه سعد بن ابی وقاص همراه گروهی از مهاجران برای تعقیب قریش اما پیش از رسیدن سعد، قریش از منطقه بیرون رفته بودند. برخی گفته‌اند: این سریه پس از بدر بود. «۲»

۴. سریه عبد الله بن جحش: در رجب یا جمادی الثانی سال دوم هجرت، رسول خدا (ص) عبد الله بن جحش را همراه هشت (یا دوازده نفر) از مهاجران به منطقه بطن نخله اعزام کرد و برای وی فرمانی نوشت و فرمود که تا دو روز راه نپیماید، آن را نخواند. شاید هدف این بود که دشمنان اسلام یعنی یهودیان و مشرکان از مضمون فرمان آگاه نشوند تا مبادا اخبار آن به دشمن برسد.

عبد الله پس از دو روز راه‌پیمایی، نامه را گشود. در این فرمان پس از بسم الله چنین آمده بود؛

هرگاه در نامه‌ام نگریستی، همچنان همراه یارانت به برکت خداوند به راه خود ادامه ده تا در بطن نخله فرود آیی، آنجا در کمین قریش باش و اخبارشان را برای ما جستجو کن.

عبد الله به یاران خود گفت که رسول خدا (ص) مرا فرمان داده که به هیچ روی شما را در این راه مجبور نکنم. وی آنان را مخیر کرد که هر که می‌خواهد بیاید و هر که می‌خواهد بازگردد. همه با او همراه شدند تا در نخله فرود آمدند. همان جا ماند تا کاروانی از قریش رسید. مسلمانان به آن‌ها حمله کردند

(۱). سیره دحلان، ۱/ ۳۵۹-۳۶۰، بنگرید: تاریخ الخميس، ۱/ ۳۵۹.

(۲). تاریخ الخميس، ۱/ ۳۵۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۸۱

و یک نفر را کشتند و دو نفر را به اسارت گرفتند و همراه کالاهای تجارتی به مدینه آوردند. این حادثه در روز نخست یا آخر ماه رجب بود.

هنگامی که به نزد رسول خدا (ص) بازگشتند از مال غنیمت و اسیران چیزی تصرف نکرد، اما ابو هلال عسکری را نظر بر این است که عبد الله خمس آن را برای رسول خدا (ص) آورد و بقیه را در میان اصحاب خود تقسیم کرد. «۱»

زبان مسلمانان بر سر عبد الله و همراهان وی دراز شد. قریش هم به حرف آمدند که محمد و یارانش ماه حرام را حلال شمردند و در آن خونریزی کردند و مال مردم را به غارت بردند و مردان را اسیر کردند. آنان مسلمانان را مورد سرزنش قرار دادند و در این باره نامه نوشتند. یهودیان هم به جنبش آمدند تا مگر بر دامنه آشوب بیفزایند. سرانجام آیاتی فرود آمد و عذر مهاجران را در این اقدام تبیین کرد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ. «۲»

از تو درباره ماهی که کارزار در آن حرام است، می‌پرسند. بگو: کارزار در آن، گناهی بزرگ و بازداشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او، بازداشتن از مسجد الحرام (- حج)، و بیرون راندن اهل آن از آنجا، نزد خدا (گناهی) بزرگ‌تر، و فتنه (- شرک) از کشتار بزرگ‌تر است.

گفته‌اند: این آیه مبارکه هنگامی فرود آمد که مشرکان مکه به مدینه آمدند و به حالت عیب‌جویی و انتقام‌گیری، رسول خدا (ص) را مورد بازخواست قرار دادند. خداوند با فروفرستادن این آیات، اندوه مسلمانان را برطرف کرد. قریش

(۱). الاوائل، ۱/ ۱۷۶؛ سیره حلبی، ۳/ ۱۵۷؛ المغازی، ۱/ ۱۳؛ الطبقات الکبری، ۲/ ۱۰؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۲/ ۳۰۷-۳۰۸؛ تاریخ یعقوبی، ۲/ ۶۹.

(۲). بقره (۲): ۲۱۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۸۲

فدیه اسیران را فرستاد و رسول خدا (ص) آنان را آزاد کرد. «۱»

۲. غزوه‌ها

پیش از غزوه بدر بزرگ چند غزوه نیز صورت گرفت:

۱. غزوه ابواء، یک سال، بیشتر یا کمتر از اقامت رسول خدا (ص) در مدینه؛ حضرت شخصا به قصد قریش و بنی مره بن بکر از مدینه بیرون رفت.

سرور بنی مره در ابواء با حضرت روبه‌رو شد و با هم قرار صلحی امضا کردند.

سپس رسول خدا (ص) به مدینه بازگشت. «۲»

۲. غزوه بواط، کوهی از آن جهینه در نزدیکی مدینه. رسول خدا (ص) همراه دویست نفر از مهاجران به قصد کاروانی از بنی ضمره عازم شد و چون به بواط رسید و با دشمنی برخورد نکرد، بازگشت. «۳» ما، در شمار مهاجران در این غزوه تردید داریم.

۳. غزوه عسیره، چند روز پس از غزوه بواط، رسول خدا (ص) تا عسیره پیش رفت و با قبيله بنی مدلج و هم‌پیمانانشان از بنی ضمره قرارداد صلحی منعقد کرد و سپس بی‌آنکه جنگی روی دهد، به مدینه بازگشت. در همین غزوه بود که علی (ع) را ابو تراب نامید. «۴» بدین ترتیب که علی (ع) و عمار بن یاسر برای تماشای بنی مدلج که در چشمه و نخلستانشان کار می‌کردند، نزد آنان رفتند و پس از ساعتی که از کارشان بازدید کردند، روی خاک در سایه درختان خرما به خواب رفتند. عمار گفت: به خدای سوگند که جنب نخوردیم تا

(۱). تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۶۶؛ سیره ابن هشام، ۲/ ۲۵۴-۲۵۵.

(۲). تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۶۳؛ سیره ابن هشام، ۲/ ۲۴۱.

(۳). همان منابع.

(۴). همان منابع.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۸۳

رسول خدا (ص) آمد و ما را با پای خود جنبانید. از آنجا که روی خاک خوابیدیم، خاک آلوده شده بودیم. در آن روز رسول خدا (ص) رو به علی بن ابی طالب کرد و فرمود: ابو تراب؛ ترا چه شده است؟ «۱»

این کنیه دوست‌داشتنی‌ترین کنیه علی (ع) بود، اما امویان همواره به عنوان سرزنش و عیب‌جویی از آن یاد می‌کردند. پیش از این به هنگام بحث از «پیمان برادری» نیز در این باره مطالبی آوردیم. هر گونه روایتی جز این که بیان‌گر اختلاف بین فاطمه (س) و علی (ع) باشد، از دیدگاه ما مردود است و ساخته دشمنان کینه‌توز علی و فاطمه (س).

۴. غزوه بدر اولی، چند روزی پس از غزوه عسیره نمی‌گذشت که کرز بن جابر فهری ربه مدینه را غارت کرد. رسول خدا (ص) در تعقیب وی تا وادی صفوان از ناحیه بدر پیش رفت، اما به کرز نرسید و به مدینه بازگشت. «۲»

۳. هدف سریه‌ها

اشاره

دیدیم که هدف برخی سریه‌ها کسب خبر و زیر نظر داشتن تحرکات قریش در منطقه بود. چنان که در برخی دیگر تعقیب متجاوزان به حریم مدینه هدف عمده اعزام سریه بود. در آن دسته از سریه‌ها نیز که به درگیری و جنگ نمی‌انجامید، تمرین نظامی و کسب اعتماد به نفس مسلمانان مورد نظر بود تا

(۱). البدایه و النهایه، ۳/ ۲۴۷؛ الآحاد و المثنی، ۲۳۵، صحیح ابن حبان؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۱۸۸؛ مسند احمد، ۴/ ۲۳۶؛ تاریخ الامم و الملوک، ۲/ ۱۲۳-۱۲۴؛ کنز العمال، ۱۵/ ۱۲۳-۱۲۴؛ مجمع الزوائد، ۹/ ۱۳۶؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۶۴؛ ترجمه الامام علی (ع) من

تاریخ مدینه دمشق، ۸۶/۳؛ انساب الاشراف، ۹۰/۲؛ سیره حلبی، ۱۲۶/۲؛ سیره ابن کثیر، ۳۶۳/۲؛ دلائل النبوه، ۳۰۳/۲؛ الغدير، ۶/۳۳۴؛ عيون الاثر، ۲۲۶/۱؛ امتاع الاسماع، ۵۵؛ کتاب الفضائل، شماره، ۲۹۵؛ شواهد التنزيل، ۳۴۲/۲؛ الطبقات الكبرى، مستدرک حاکم، ۱۴۰/۳.

(۲). سیره حلبی، ۱۲۸/۲؛ سیره ابن هشام، ۲۵۱/۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۸۴

بتوانند به رغم قَلتِ عدّه و عدّه در مقابل هزار سواره و جنگنده مسلّح قریش مقاومت کنند. این مقدار را در تبیین اهداف سربوها کافی نمی‌دانیم. از این رو دوباره به بحث سربوها بازمی‌گردیم تا از خلال مطالعه دقیق‌تر آن بیشتر به عمق اهداف رسول خدا (ص) پی ببریم. در این میان دو مسأله جلب توجّه می‌کند:

أ. پیمان‌ها و قرارهای صلح و ترک مخاصمه

نتیجه این سربوها، قراردادهای صلح و ترک مخاصمات و برقراری پیمان‌های همکاری متقابل مسلمانان و بسیاری از قبایل ساکن در منطقه اطراف مدینه بود، زیرا هنگامی که این قبایل توان و قدرت نیروهای مسلمان و عزم سپاه پیغمبر (ص) برای رویارویی با همه دشمنان خود حتی قریش را دیدند، بر آن شدند تا با رهبر حکومت مدینه چنین قراردادهایی منعقد نمایند. طبیعی است که عقد چنین پیمان‌ها و قراردادهایی موجب رعب و وحشت سایر قبایل اطراف شده، آن‌ها را وادار خواهد کرد تا قبل از هرگونه اقدامی بر ضدّ مدینه یا هرگونه همکاری و عقد پیمانی با دشمنان پیغمبر، به دقّت در این باره بیندیشند.

بدین ترتیب امنیت و ثبات مدینه تضمین گردید و مسلمانان می‌توانستند با آزادی بیشتری به رویارویی و مقاومت در مقابل دشمن سرسخت خود:

قریش، اقدام نمایند. از سوی دیگر این پیمان‌ها صدمات روحی و روانی و بلکه ضربات کوبنده‌ای بر پیکر قریش بود. ضمن این که قریش نمی‌توانست برای مقابله و اعمال فشار بر ضدّ حاکمیت پیغمبر (ص)، قراردادهای پیمان‌هایی از این دست با قبایل اطراف مدینه منعقد سازد.

ب. اعمال فشار بر قریش

یکی از اهداف مهم و عمده سربوهای رسول خدا (ص) اعمال فشار اقتصادی و روانی بر پیکر قریش بود و اعلام این نکته به مشرکان که نیروهای

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۸۵

مسلمان به قریش اجازه نخواستند داد با آزادی عمل در منطقه اعمال قدرت نماید. دیدیم که در نظام‌نامه مدینه، رسول اکرم (ص) از مشرکان مدینه پیمان گرفت که روابط خود را با سایر مشرکان عربستان قطع کنند.

قابل ملاحظه است که اصراری بر مقابله و جنگ با قریش از سوی نیروهای مسلمان وجود نداشت. چنان که حمزه وساطت جهنی را پذیرفت و عبیده بن حارث به تعقیب کاروان قریش ادامه نداد. چنان که در سه سربو دیگر هم کاروان قریش به سلامت عبور کرد. همه این اتفاقات دلالت دارد که هدف اصلی از اعزام سربوها این بود که به قریش تفهیم نماید از این پس از آزادی عمل در منطقه برخوردار نبوده، تصمیم گیرنده نخواهد بود. چنان که نخواهد توانست امنیت کاروان‌های تجارتی خود را تأمین کند، مگر این که به

منطق عقل، درایت و حکمت بازگردد و از منطق زورگویی، ستمگری و خودخواهی فاصله بگیرد و با مروری دوباره به معادلات خویش، مطابق شرایط و واقع گرایانه تصمیم گیری کند.

دیدگاه برخی که به دلیل قلت شمار نیروهای اعزامی مسلمان، هدف سریه‌ها را جنگ و درگیری نمی‌دانند، نمی‌تواند در فهم اهداف حقیقی این سریه‌ها کافی و قانع‌کننده باشد، زیرا غارت یک کاروان تجاری نیاز به نیروهای جنگی فراوان ندارد. می‌دانیم که بزرگ‌ترین کاروان تجاری قریش پس از تحرکات نیروهای مسلمان در منطقه، کاروانی بود که موجب جنگ بدر شد و سرپرستی آن را ابو سفیان بر عهده داشت. در این کاروان فقط بیست و چند نفر، اموال تجاری قریش را با بیش از هزار شتر می‌بردند.

۴. توصیه‌های پیغمبر (ص) به سریه‌ها

سفارش‌های پیغمبر (ص) به نیروهای اعزامی در سریه‌ها تأکید بر این مطلب است که آن حضرت برای عمران و آبادانی زمین و ریشه‌کنی فساد و تباهی به رسالت مبعوث شده است. چنان که جهاد حضرت با منحرفان و

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۸۶

ستمگران نیز به عنوان آخرین راه حل، فقط بر پایه همین اصل و در همین مسیر بوده است. بنابراین هر اقدامی که این هدف در آن لحاظ نشده باشد، از دیدگاه پیغمبر (ص) مردود است، اگر چه آن را یاران و نزدیک‌ترین کسان او انجام داده باشند. این توصیه‌های رسول اکرم (ص) نیازمند مطالعه و بررسی عمیق است تا بتوان حقایق مهمی را برای بهره‌مندی انسان‌های منصف و با وجدان از آن استخراج کرد.

۵. فقط مهاجران

اشاره

رسول اکرم (ص) در سریه‌ها و غزوه‌های پیش از بدر فقط از نیروهای مهاجر استفاده می‌کرد. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که چرا فقط نیروهای مهاجر در سریه‌ها و غزوه‌ها حضور داشتند؟ پیامبر (ص) چه هدفی را دنبال می‌کرد؟ شاید در وهله نخست چنین پاسخ دهیم که رسول اکرم (ص) می‌خواست به انصار تفهیم کند که حتی اگر او را یاری نکنند، برای رسیدن به اهداف مورد نظر خویش مصمم است. بنابراین نباید گمان برند که آنان را ابزار رسیدن به خواسته‌ها و اهداف خویش قرار داده و یاران مهاجر خود را از حوادث به دور داشته است و بدین طریق انصار احساس مظلومیت و غبن نمایند. ما بر این باور هستیم که باید به این مسأله با دید عمیق‌تری نگاه کنیم و به این پاسخ قانع نباشیم. از این رو مطالب خود را در پاسخ به پرسش فوق به شرح زیر دسته‌بندی و تقدیم می‌کنیم؛

أ. وظیفه انصار، یاری پیامبر (ص) در خانه

به نظر می‌رسد که انصار معتقد بودند که فقط وظیفه دارند، پیامبر (ص) را در داخل شهر خویش یاری کنند. چنان که اگر برای او مسأله‌ای پیش آید، همان‌گونه که از خویش دفاع می‌کنند، از او هم دفاع نمایند، اما زمانی که

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۸۷

پیامبر (ص) مهاجم است یا جنگ بیرون از سرزمین آن‌هاست، وظیفه‌ای در یاری حضرت ندارند. در بیعت دوم عقبه نیز بر همین اساس توافق کردند.

تصریح مورّخان بر نگرانی پیامبر (ص) از یاری انصار در جنگ بدر دلیل این مدّعا تواند بود. در این باره در حوادث بدر سخن خواهیم گفت.

ب. مسأله جنگ و صلح

جنگ برای مردم مدینه مسأله چندان ساده‌ای نبود. انصار به خوبی درک می‌کردند که مسئولیت جنگ بر عهده آنان گذاشته خواهد شد و می‌بایست در این راه جان و مال خود را فدا کنند. چنان که نتایج و پیامدهای جنگ را در زمینه روابط اجتماعی و اقتصادی و اوضاع سیاسی می‌بایست تحمل کنند. این از نظر مردم عرب خطرناک‌ترین و مهم‌ترین مسأله است؛ مسأله خون و خون‌خواهی، مرگ و زندگی، و سعادت و شقاوت. بنابراین لازم بود، خودشان به این نتیجه برسند و درباره ورود یا کناره‌گیری از جنگ مطابق مصالح خویش تصمیم‌گیری کنند. در صورتی که ورود و شرکت در جنگ به گونه‌ای بر آنان تحمیل شود، نتایج عکس و بسیار خطرناکی بر آینده اسلام و مسلمانان خواهد داشت. راز و رمز مشورت رسول خدا (ص) با انصار در بدر و احد همین مطلب بود.

ج. شرایط خاص انصار

انصار در شهر خود در امنیت و آسایش زندگی می‌کردند و به کشاورزی و عمران اراضی، و امور معیشتی خویش مشغول بودند. همین آن‌ها را وامی‌داشت تا به زندگی وابستگی و علاقه بیشتری داشته باشند. بنابراین برای بیرون رفتن از این فضا و ورود به فضایی دیگر که سرشار است از مشکلات و خطرهای بزرگ، به انگیزه روانی قوی‌تری نیاز بود. از سوی دیگر اگر قرار است، انصار با قریش به عنوان بزرگ‌ترین قبیله

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۸۸

عرب از نظر خطر، نفوذ و حتی تقدّس وارد جنگ شوند، بر آنان فرض است که قبل از هرگونه اقدامی که روابط آنان را با مکه به خطر خواهد انداخت، به دقّت بیندیشند. در حالی که شرایط مهاجران کاملاً متفاوت بود و به آسانی می‌توانستند بر ضدّ قریش مواضع جنگی اتخاذ کنند. این مواضع از نظر روانی و اجتماعی کاملاً-موجه می‌نمود، زیرا قریش بود که با اعمال سیاست‌های خشونت‌طلبانه از جمله اهانت، شکنجه، اخراج و مصادره اموال مهاجران سر ناسازگاری گذاشت. بدین ترتیب مهاجران مظلوم، ستم‌دیده و رانده شده احساس می‌کردند که قریش در قبال آنان همه اصول اخلاقی، اجتماعی و احکام عقلی، فطری و دینی را زیر پا گذاشته است. پس حقّ آنان است که برای دفاع از حیثیت لکه‌دار شده خود، به جنگ قریش و تهدید امنیت او بروند.

خلاصه این که: امکان ندارد احدی ایستادگی و مقاومت مهاجران را در قبال قریش تجاوز و خیانت بداند، بلکه از نظر همگان جنگی عادلانه و حق‌طلبانه بر ضدّ کسانی است که نزدیک‌ترین خویشاوندان خود را زیر بدترین شکنجه‌ها و با اعمال خشن‌ترین رفتارهای ممکن تحت فشار قرار داده‌اند.

د. وضعیت روانی مهاجران

دیدیم که اتخاذ مواضع جنگی از سوی مهاجران بیش از آن که تجاوز و عدوان باشد، دفاع و مقاومت در مقابل متجاوزان قریش به حساب می‌آمد.

بنابراین توجیهات روانی، سیاسی و اجتماعی خاص خود را داشت. از سوی دیگر به دلیل نبودن فضای کلی مناسب برای ورود انصار به جنگ به عنوان سپر دفاعی و شمشیر برنده مسلمانان، اتخاذ چنین موضعی از سوی مهاجران ضرورت داشت. از این رو مهاجران تحرکات خویش را به صورت تدریجی آغاز کردند. همین تحرکات تدریجی به این مردم غریب فرصت داد تا هر چند به صورت محدود، جغرافیای منطقه را بشناسند. مهاجران که از نظر روانی

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۸۹

صدمه دیده بودند، در منطقه یثرب نیز احساس غربت می‌کردند. بنابراین نیاز به تحرکاتی بود تا ضمن بازگرداندن اعتماد به نفس آنان، روحیه‌ها را بالا برده، به آنان احساس قدرت، استقلال و آزادی بخشد. همین تحرکات به مهاجران اطمینان داد که می‌توانند قریش را زیر فشار قرار دهند. این احساس با پیمان‌های صلح و ترک مخاصمه پیامبر (ص) با قبایل اطراف مدینه قوت گرفت.

ه. مردم عرب و خون

مردم عرب قضیه خون را فراموش نمی‌کردند و هرگز از آن نمی‌گذشتند.

این مردم بر اساس قانون ثار: خون خواهی؛ آینده روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را با دیگر قبایل و گروه‌ها تعیین می‌کردند. چه بسا جنگ‌های ناشی از خون‌خواهی چندین نسل تداوم پیدا می‌کرد. حال که قرار است، یک جامعه اسلامی متحد و یک‌پارچه همانند یک جسد واحد تشکیل شود، ضرورت دارد که مسائل مربوط به خون و خون‌خواهی در دایره هر چه تنگ‌تری محدود شود و از حقد و کینه‌هایی که از درون می‌جوشد و حتی پس از گذشت نسل‌ها و صدها سال تأثیر خویش را می‌گذارد، جلوگیری نمود. از این رو می‌بینیم که در جنگ بدر که نسبت مهاجران به انصار یک به چهار یا پنج بود، بیشتر کشته‌های مشرکان به دست علی (ع) و حمزه به قتل رسیدند که از مهاجران قریشی بودند.

و. انصار و جنگ

آنچه تقدیم داشتیم، بدان معنی نیست که انصار هرگز در جنگ‌های اسلامی شرکت نداشته باشند، زیرا مسأله اسلام، مسأله ملت‌ها و انسانیت در طول تاریخ است و اهمیت و حساسیت آن بالاتر است از خطرهایی که از ناحیه قریش، انصار را تهدید خواهد کرد. علی الخصوص که اسلام ضمانت‌های لازم

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۹۰

را برای جبران و پیش‌گیری از وقوع چنین تهدیداتی اندیشیده است. آنچه به وقوع پیوست، در حقیقت در اثر عدم رعایت قوانین اسلام و اجرای ضمانت‌های مذکور از سوی امت بود. آری حضور انصار در جنگ یک ضرورت انکارناپذیر بود که می‌بایست با شرکت فعال خود، موانع گسترش آیین حنیف را از سر راه توده‌های دربند بردارند. همچنان که ضرورت داشت، پیش‌بینی‌های لازم برای کاهش حقد و کینه‌های قریش اندیشیده شود.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۹۱

فصل چهارم جنگ بدر بزرگ

۱. تلاش ناموفق قریش

پس از گذشت مدتی کم از حضور پیغمبر (ص) و مسلمانان در مدینه، کفار قریش نامه‌ای به عبد الله بن ابی بن سلول و دیگر بت پرستان اوس و خزرج نوشتند. در این نامه که پیش از جنگ بدر و زمانی فرستاده شد که رسول خدا (ص) در مدینه بود؛ آمده است؛

همانا شما به یار ما پناه داده‌اید و جمعیت شما در میان اهالی مدینه از همه بیشتر است. به خدای سوگند می‌خوریم که یا او را می‌کشید، یا از شهرتان بیرون می‌رانید یا از همه عرب بر ضد شما یاری می‌گیریم و یا همه با هم به سوی شما به راه می‌افتیم تا این که مردان جنگاور را بکشیم و زنانتان را بر خود حلال گردانیم. «۱»

هنگامی که این نامه به دست عبد الله بن ابی و هم‌کیشان مشرک او رسید، در پی هم فرستادند و گروه هم جمع شدند و برای جنگ با پیغمبر (ص) هم داستان گشتند. زمانی که این جریان به پیامبر (ص) و یاران رسید، حضرت

(۱). المصنّف، ۵ / ۳۵۸ - ۳۵۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۹۲

در جمعی از مشرکان با آنان روبه‌رو شد و خطاب به آن‌ها فرمود:

تهدیدهای قریش شما را به اتخاذ تصمیماتی کشانده است؛ گمان نمی‌کنم قریش می‌توانست بیش از آن که خود می‌خواهید، شما را فریب دهد؛ حال شما می‌خواهید فرزندان و برادرانتان را بکشید؟! «۱»

مشرکان با شنیدن این سخن رسول خدا (ص) پراکنده شدند. این داستان به قریش رسید. پس از آن جنگ بدر روی داد. «۲»

۲. حادثه به روایت مورخان

اشاره

در هفدهم رمضان سال دوم هجرت، جنگ بدر بین مسلمانان و مشرکان قریش به وقوع پیوست، بدین ترتیب که کاروان قریش در غزوه عسیره از دست مسلمانان گریخت و به شام رفت. پیامبر (ص) مراقبانی را گماشت تا به هنگام بازگشت کاروان او را خبر کنند. سرپرستی کاروان را ابو سفیان بر عهده داشت و سی مرد، کمتر یا بیشتر، همراه او بودند. شمار مردان کاروان را چهل و هفتاد مرد هم گفته‌اند. اموال قریش در این کاروان بود. گفته‌اند: قیمت کالاهای این کاروان به پنجاه هزار دینار می‌رسید. در زمانی که می‌دانیم پول ارزش زیادی داشت.

رسول خدا (ص) مسلمانان را به حرکت فرمان داد. مردم حرکت کردند، برخی مشتاقانه فرمان پیامبر (ص) را پذیرفتند و شماری از خوف انتقام قریش با کراهت و سنگینی دستور رهبر را استقبال کردند. برخی از مورخان را عقیده بر این است که

گروه بسیاری از یاران پیغمبر (ص)، از همراهی با آن حضرت خودداری کردند و بیرون شدن او را از مدینه خوش نداشتند و در این مورد سخن

(۱). همان.

(۲). همان.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۹۳

و گفتگو بسیار شد. گروهی از اهل بینش و افراد دارای حسن نیت هم از همراهی با پیغمبر (ص) خودداری کردند که نمی‌پنداشتند جنگی خواهد بود، بلکه گمان می‌بردند این سفر برای کسب غنیمت است. اگر گمان می‌کردند که جنگ خواهد شد، هرگز تخلف نمی‌کردند. «۱»

خداوند متعال در قرآن واکنش مسلمانان را چنین بازگو فرموده است:

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ، يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعِيدًا مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ. «۲»

همان گونه که پروردگارت تو را از خانه‌ات به حق بیرون آورد و حال آن که دسته‌ای از مؤمنان سخت کراهت داشتند؛ با تو درباره حق - بعد از آن که روشن گردید - مجادله می‌کنند. گویی که آنان را به سوی مرگ می‌رانند و ایشان (بدان) می‌نگرند. شاید برخی از این جهت کراهت داشتند که قریش در مقابل چنین اقدام خطرناکی سکوت نخواهد کرد. از همین، توان فهمید که گفته برخی بی‌جاست که می‌گویند: متخلفان گمان نمی‌بردند که پیغمبر (ص) جنگ خواهد کرد. «۳» از نظر ما این تلاشی است، برای عذر تراشی به نفع متخلفان، اگر چه بی‌فایده و نامعقول است. چه آیه قرآن بهترین دلیل بر نادرستی این سخن است. به هر حال مسلمانان از مدینه بیرون رفتند، اما ابو سفیان با خبر شد و کسی را به مکه فرستاد تا قریش را برای نجات کاروان خبردار سازد. عبد الرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، مقداد و قدامه بن مظعون از جمله کسانی بودند که در مکه شکنجه شدند. آنان از پیامبر (ص) اجازه می‌خواستند تا با مشرکان بجنگند، اما به آن‌ها اجازه جنگ داده نمی‌شد. هنگامی که فرمان

(۱). بنگرید: شرح نهج البلاغه، ۸۵/۱۴؛ المغازی، ۲۰-۲۱؛ بحار الانوار، ۳۲۸/۱۹؛ سیره حلبی، ۱۴۳/۲.

(۲). انفال (۸): ۵-۶.

(۳). نساء (۴): ۷۷؛ بنگرید: الکامل فی التاریخ، ۱۱۶/۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۹۴

جنگ یافتند، و دستور آمد که به سوی بدر حرکت کنند، این کار بر شماری از آنان سخت می‌نمود. خداوند نازل فرمود: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى. «۱» آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد: (فعلا) دست (از جنگ) بدارید، و نماز را بر پای دارید و زکات بدهید؛ والی همین که کارزار بر آنان مقرر شد، به ناگاه گروهی از آنان از مردم (- مشرکان) ترسیدند، مانند ترس از خدا یا ترس سخت‌تر، و گفتند: پروردگارا! چرا بر ما کارزار مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟ بگو: برخورداری (از این) دنیا، اندک و برای کسی که تقوا پیشه کرده، آخرت بهتر است.

روحیه و مواضع مقداد از جمله موضع دلیرانه وی در همین نبرد گواهی می‌دهد که نمی‌توان او را به ترس از مردم و جنگ در راه خدا متهم کرد. از مفاد آیه کریمه به دست می‌آید که ترس و وحشت آنان از مردم، به سبب حبّ بقاء و بهره‌مندی از دنیا بوده است. می‌دانیم که مقداد نه هرگز در راه خدا از چیزی ترسید و نه زندگی خود را بر دین و ایمان برتری داد. زندگانی وی بهترین دلیل این مدعاست.

علامه بر این، روایت و آیه دلالت دارد که برخی از آنان ترس و وحشت داشتند نه همه. بررسی زندگی و مواضع دیگران نشان می‌دهد که آنان تعلق و وابستگی خاصی به دنیا داشتند. از این رو بعید نمی‌نماید که رفتن به جبهه نبرد و جنگ با قریش برای آنان سخت بوده است. عبد الرحمن بن عوف با ثروت فراوان که همین موجب اعتراض‌ها و گفتگوهای ابو ذر با عثمان و کعب الاحبار

(۱). نساء (۴): ۷۷. بحار الانوار، ۱۹/ ۲۰۹؛ مجمع البیان، ۳/ ۷۷؛ الدر المنثور، ۲/ ۱۸۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۹۵

گردید؛ «۱» و موضع مشهور خود در شورای شش نفری، قدامه شارب الخمر که از بیعت با علی (ع) خودداری کرد «۲» و سعد بن ابی وقاص که از بیعت و شرکت در جنگ‌های علی (ع) خودداری ورزید و امام سهمیه او را قطع کرد و بخشی از اموال بیت المال کوفه را با خود برد؛ «۳» با این زندگی و مواضع می‌تواند مورد نظر روایت و آیه باشند، اما راویان مطابق خواست دستگاه خلافت نام آنان را پوشیده داشته با شماری دیگر درهم آمیختند.

أ. خواب عاتکه

عاتکه دختر عبد المطلب در خواب دید که مردی سوار بر شتر به مکه آمد و فریاد می‌زد: ای آل غالب؛ یا: ای آل غدر؛ به سوی بسترهای مرگ خود بشتابید. سپس سنگی را از فراز کوه ابو قیس روانه کرد که چون پایین آمد، ریزش شد. چنان که در مکه هیچ خانه‌ای نبود که سنگ‌ریزه‌ای در آن نیفتد.

عاتکه خواب خویش را به عیاس گفت. او نیز به عتبۀ بن ربیعہ بازگفت. عتبہ گفت: این مصیبتی است که در قریش روی خواهد داد. اما ابو جهل با شنیدن خواب عاتکه به تمسخر گفت: این پیغمبر دومی است که در بنی عبد المطلب ظهور می‌کند. قسم به لات و عزی؛ سه روز صبر می‌کنیم. اگر آن چه او گفته، درست بود که هیچ و آما سندی را علیه شما خواهیم نوشت که در میان عرب خانواده‌ای نیست که زنان و مردان آن از بنی هاشم دروغ‌گوتر باشند.

(۱). بنگرید: مروج الذهب، ۲/ ۳۴۰؛ مسند احمد، ۱/ ۶۳؛ مجمع الزوائد، ۹/ ۷۲؛ کشف الاستار؛ ۳/ ۱۷۲؛ حلیۀ الاولیاء، ۱/ ۱۶۰؛

الغدیر، ۸/ ۳۵۱؛ انساب الاشراف، ۵/ ۵۲؛ شرح نهج البلاغه، ۳/ ۵۴؛ ۸/ ۲۵۶؛ المیزان، ۹/ ۲۵۱-۲۵۸.

(۲). بنگرید: قاموس الرجال، ۷/ ۳۸۵؛ الاصابه، ۳/ ۲۲۸-۲۲۹؛ شرح نهج البلاغه، ۲۰/ ۲۳؛ اسد الغابه، ۴/ ۱۹۹.

(۳). بنگرید: قاموس الرجال، ۴/ ۳۱۲-۳۱۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۹۶

روز سوم دیدند، مردی بانگ می‌زند: ای آل غالب؛ ای آل غالب؛ مصیبت؛ مصیبت؛ «۱»

احدی از بزرگان قریش نبود، مگر این که مالی برای تجهیز سپاه پرداخت.

قریش اعلام کرد: هر کس برای نجات کاروان بیرون نیاید، خانه‌اش را ویران می‌کنیم. از این رو کسی نماند که برای جنگ بیرون نرود، مگر این که به جای خود کسی را فرستاد. «۲»

ابو لهب نیز عاص بن هشام را در مقابل چهار هزار درهم که گفته می‌شود از راه قمار از او می‌خواست، به جای خود فرستاد. «۳» امیۀ بن خلف که از سعد بن معاذ شنیده بود، پیامبر (ص) از کشته شدن وی به دست مسلمانان خبر داده، حاضر نبود در این سپاه شرکت کند، اما چنان در تنگنا قرار گرفت که اصرار همسرش نیز او را از رفتن بازداشت. او در مسجد نشسته بود که عقبۀ بن ابی معیط از سوی ابو جهل، با مجرم و عود نزد او آمد و گفت: به مجرم داری بنشین که تو از شمار زنانی. امیہ به خشم آمد و خود را

برای حرکت آماده کرد. وی به درخواست همسرش که سوگند می‌خورد، محمّد هرگز دروغ نمی‌گوید و او را از رفتن بازمی‌داشت، توجّه نکرد و رفت و کشته شد. «۴»

عبّاس، عقیل، نوفل بن حارث و طالب بن ابی طالب از بنی هاشم همراه قریش عازم شدند. طالب به اجبار قریش از مکه بیرون آمد، بر اثر مشاجره

(۱). بنگرید: تاریخ الخميس، ۱/ ۳۶۹؛ المغازی، ۱/ ۲۹؛ سیره ابن هشام، ۲/ ۲۵۹؛ الروض الانف، ۳/ ۴۲؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۴۳-۱۴۴.

(۲). سیره ابن هشام، ۲/ ۲۶۱.

(۳). المغازی، ۱/ ۳۳؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۳۷۰؛ انساب الاشراف، ۱/ ۲۹۲.

(۴). سیره حلبی، ۲/ ۱۴۵؛ سیره ابن کثیر، ۲/ ۳۸۴-۳۸۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۹۷

لفظی با آنان که می‌گفتند: به خدا قسم که می‌دانیم دل‌هایتان با محمّد است، همراه کسانی که به مکه بازگشتند، برگشت ... «۱»

مطابق روایتی از امام صادق (ع) طالب مسلمان شد. «۲» این بیت شعر هم از او است؛

و خیر بنی هاشم احمد رسول الله علی فتره «۳» بهترین خاندان هاشم، احمد است. او فرستاده خداوند است که پس از گذشت مدتی دراز از آمدن پیامبران، به رسالت برانگیخته شده است.

ابن هشام قصیده‌ای از او نقل می‌کند که در آن رسول خدا (ص) را مدح نموده از بنی عبد شمس و نوفل می‌خواهد علیه بنی هاشم جنگی به راه نیندازند که مصائب، بلایا و مشکلاتی را به همراه خواهد داشت. «۴»

ب. اختلاف قریش

ابو سفیان با تغییر مسیر، کاروان را نجات داد و نماینده‌ای را برای بازگرداندن قریش فرستاد. ابو جهل بر خلاف نظر ابو سفیان اصرار ورزید که باید به منطقه بدر برویم و سه روز در آنجا بمانیم و بخوریم و شراب بنوشیم تا عرب از این حرکت و جمعیت ما با خبر شوند و برای همیشه از ما حساب ببرند.

اخنس بن شریق، بنی زهره را برگرداند و احدی از آنان در جنگ بدر شرکت نداشت. علّت آن بود که اخنس پنهانی از ابو سفیان پرسید: آیا محمّد دروغ می‌گوید؟ ابو سفیان پاسخ داد: هرگز دروغ نگفته است. ما او را امین می‌نامیدیم،

(۱). بنگرید: بحار الانوار، ۱۹/ ۲۹۴-۲۹۵؛ روضه کافی، ۳۷۵؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۳۷۵؛ انساب الاشراف، ۲/ ۴۲.

(۲). بحار الانوار، ۱۹/ ۲۹۴.

(۳). شرح نهج البلاغه، ۱۴/ ۷۸.

(۴). سیره ابن هشام، ۳/ ۲۷-۲۸؛ البدایه و النهایه، ۳/ ۳۴۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۹۸

اما اگر سقایت و رفادت حج و مشورت، از آن بنی عبد المطلب باشد، و در عین حال پیامبری هم در میان آنها، پس چه چیزی برای ما می‌ماند؟ پس اخنس دریافت و بنی زهره را بازگرداند. «۱»

از بنی عدی هم کسی در جنگ بدر شرکت نداشت. بنی هاشم نیز درصدد برآمدند تا به مکه برگردند، اما ابو جهل سخت‌گیری کرد و گفت: این جماعت هم از ما جدا نمی‌شوند تا با هم بازگردیم. «۲»

به همین دلیل و نظر به موضع بنی هاشم در قبال پیغمبر (ص) و مسلمانان و دفاع از آنان در دوره مکه، رسول خدا (ص) دستور داد که مردان بنی هاشم را نکشند. چنان که از قتل ابو البختری، ولید بن هشام نیز که در مکه از حضرت دفاع می کرد و هرگز او را آزار نداد و از کسانی بود که برای نقض عهدنامه قریش تلاش می کرد، منع فرمود، اما حاضر نشد، بدون همسفرش اسیر شود؛ از این رو او را کشتند. پیامبر (ص) از قتل حارث بن نوفل هم که به اجبار قریش آمده بود، منع کرد، اما کسی که از دستور پیغمبر (ص) خبر نداشت، او را کشت. همین جریان برای زمعه بن اسود نیز تکرار شد.

از این به دست می آید؛

۱. هدف پیامبر (ص) از جنگ، غلبه و رسیدن به پادشاهی و سلطنت نبود.

او هرگز تمایل نداشت که خون مردم ریخته شود و اجساد کشتگان را ببیند و نوحه مادران فرزندان از دست داده و زنان بی شوهر شده را بشنود، بلکه هدف عالی تری داشت که نفع آن، عاید همه مردم در طول نسل های متمادی می شد. او می خواست با کمترین تلفات به این هدف والا برسد.

۲. پیامبر (ص) مواضع اخلاقی و سجایا و شهامت مردم را با هر گرایش و

(۱). بنگرید: سیره حلبی، ۱۵۳/۲.

(۲). سیره ابن هشام، ۲/۲۷۱؛ سیره حلبی، ۲/۱۵۴. سیرت جاودانه ج ۱ ۵۹۹ ب. اختلاف قریش ص : ۵۹۷

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۵۹۹

هویتی درک می کرد. او انسان کامل و رسول انسانیت بود. از این رو می توانست صفات و سجایای نیک را بیش از هر کس دیگری درک کند. چنین بود که در قبال همه کسانی که رفتار و اخلاق نیک داشتند- هر چند یک بار در زندگی- و آن دسته از مردم قریش که به اجبار در میدان نبرد حاضر شدند، به یکسان موضع گرفت. همچنان که این موضع را به نزدیکان و افراد خانواده اش محدود نکرد و تحت تأثیر عواطف و احساسات نسبی قرار نگرفت.

۳. شورای جنگی

اشاره

در نزدیکی بدر مسلمانان از آمدن و تجمع قریش برای دفاع از کاروان تجارتی خبردار شدند. شماری از این مسأله وحشت کردند و برخی فغان و ناله سردادند. پیامبر (ص) با یاران خود مشورت کرد که بجنگند یا در پی کاروان باشند؟ ابو بکر گفت: ایشان قریش اند با آن خودخواهی و تکبری که دارند. از روزی که کافر شده اند، هرگز ایمان نیاورده اند و از روزی که عزیز گردیده اند، هرگز ذلیل نشده اند. از سوی دیگر شما هم برای جنگ بیرون نیامده اید.

رسول خدا (ص) فرمود: بنشین. ابو بکر نشست. پیامبر (ص) فرمود: نظر بدهید. عمر برخاست و همانند ابو بکر سخن گفت. پیامبر (ص) او را به نشستن فرمان داد و او نشست. واقدی و حلبی سخن قبلی را به عمر نسبت داده، درباره ابو بکر گفته اند: او خوب سخن گفت. «۱» سپس مقدار برخاست و گفت:

ای رسول خدا درست است که اینان قریش اند که با تکبر خود آمده اند، اما ما به تو ایمان آورده و ترا تصدیق کرده ایم و شهادت می دهیم که آنچه تو آورده ای، حق است و از نزد خداوند. به خدا قسم، اگر ما را فرمان دهی که در میان آتش رویم یا خود را بر خار مگیلان زنیم، می رویم و

(۱). المغازی، ۱/ ۴۸؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۵۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۰۰

پروا نمی‌کنیم و آنچه را که بنی اسرائیل به موسی گفتند که تو و پروردگارت بروید و نبرد کنید، ما همین جا نشسته‌ایم، ما نخواهیم گفت، بلکه ما می‌گوییم: تو و پروردگارت رهسپار شوید و نبرد کنید که ما هم همراه شما نبرد می‌کنیم. به خدا قسم که در راست و چپ و پیشاپیش تو خواهیم جنگید و اگر به دریا وارد شوی، همراه تو خواهیم آمد و اگر ما را تا نواحی حبشه ببری، با تو خواهیم آمد.

رنگ رخساره پیامبر (ص) از شنیدن سخنان مقداد برافروخته شد و برق شادی در نگاهش نمایان گردید، چنان که آشکارا خندید و او را دعا کرد. «۱»

رسول خدا (ص) باز از مردم نظر خواست و گویا قصد وی انصار بود، چه هم جمعیشان بیشتر بود و هم بیم داشت که مبدا انصار فکر کنند که اگر در مدینه مسأله‌ای پیش آید، بر آنان است که از پیغمبر (ص) دفاع کنند، اما در خارج مدینه چنین مسئولیتی ندارند. چنان که در پیمان عقبه پذیرفته بودند.

سپس سعد بن معاذ برخاست و گفت: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله؛ گویا به ما نظر داری؟ گفت:

آری، سعد گفت: گمان می‌کنم که برای کاری بیرون آمدم و اکنون به کار دیگری مأمور شده‌ای. فرمود: بلی. سعد گفت:

یا رسول الله؛ پدر و مادرم فدای تو. ما به تو ایمان آورده‌ایم و تو را تصدیق کرده‌ایم و شهادت داده‌ایم که آنچه آورده‌ای حق است و از جانب خداوند. پس هرچه خواهی فرمان بده که ما اطاعت می‌کنیم ... به خدا قسم؛ اگر ما را فرمان دهی که به این دریا فرو رویم، با تو فرو خواهیم رفت. باشد که خداوند چشم تو را به دیدن فداکاری ما روشن کند. پس ما را به نام خدا رهسپار ساز. رسول خدا (ص) شادمان شد و دستور حرکت داد و گفت: خداوند متعال یکی از دو دسته را به من وعده داده است. به خدای قسم؛ هم اکنون گویی به

(۱). تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۷۳؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۵۰؛ المغازی، ۱/ ۴۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۰۱

کشتارگاه ابو جهل بن هشام، و عتبۀ بن ربیعۀ و شیبۀ ... می‌نگرم ... سپس حرکت کرد تا در بدر فرود آمد.

از برخی از متون به دست می‌آید که بیشتر صحابه خواهان تعقیب کاروان و ترک نبرد بودند. «۱» خداوند متعال این جریان را در قرآن بیان فرموده است؛

وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِخِيدَ الطَّاغُوتَيْنِ أَنَّهُمَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَاهِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ. «۲»

و (به یاد آورید) هنگامی را که خدا یکی از دو دسته (کاروان تجارتی ابو سفیان یا سپاه قریش را به شما وعده داد که از آن شما باشد و شما دوست داشتید که دسته بی‌سلاح برای شما باشد و (لی) خدا می‌خواست که حق (- اسلام) را با کلمات خود ثابت، و کافران را ریشه کن کند.

برخی گمان برده‌اند که سخن گوی انصار، سعد بن عبادۀ بود. به نظر ما این پندار درست نیست، زیرا سعد بن عبادۀ در بدر حضور نداشت و در اثر مارگزیدگی نمی‌توانست از خانه بیرون رود. «۳»

پیش از ادامه بحث لازم می‌دانیم به چند نکته توجه دهیم؛

ا. رایزنی پیغمبر (ص) با یاران

ضرورت داشت که پیامبر (ص) در جنگ بدر با یاران خود مشورت کند، زیرا بدر یک جنگ سرنوشت‌ساز بود و سرنوشت ایمان و کفر در منطقه، لااقل در آینده نزدیک و بلکه برای همیشه بر پایه نتایج همین جنگ رقم می‌خورد. چنان که پیامبر (ص) در دعای خود فرمود: خدایا! اگر این گروه از بین بروند، کسی ترا پرستش نخواهد کرد.

(۱). الدر المنثور، ۳/ ۱۶۳، ۱۶۲؛ البدایه و النهایه، ۳/ ۲۶۳.

(۲). انفال (۸): ۷.

(۳). سیره حلبی، ۲/ ۱۵۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۰۲.

از سوی دیگر روشن است که پیامبر (ص) به نظر یاران نیازی نداشت، بلکه از این جهت با آنان به شور پرداخت که مشکلات جنگ را آنان بر عهده خواهند داشت و پیامدهای آن، در زمینه‌های مختلف بر دوش آنان خواهد بود. چنان که در این میان اندوخته‌های درونی خویش را آشکار خواهند کرد و بدین ترتیب مؤمن از منافق، شجاع از ترسو، و نیز منفعت‌طلبان از کسانی که بر پایه تکلیف شرعی می‌اندیشند، دوست از دشمن و ضعیف از قوی باز شناخته خواهند شد.

ب. جنگ با قریش

روشن است که دیدگاه حق، جنگ با قریش بود. این اراده خداوند و خواست پیغمبر (ص) بود، زیرا فقط دو راه پیش روی داشتند؛ ۱. بدون دست‌یابی به کاروان و درگیری با قریش بازگردند. این یک شکست روحی و روانی آشکار برای مسلمانان بود و مشرکان، یهودیان و منافقان را بر ضد آنان به هوس می‌انداخت.

۲. در پی کاروان بروند و پس از قتل یا اسارت مردان کاروان، اموال قریش را غارت کنند، اما هرگز قریش ساکت نمی‌نشست، بلکه جنگی بس گسترده‌تر بر ضد مسلمانان، به راه می‌انداخت. چنان که می‌توانست پیش از بازگشت مسلمانان مدینه را مورد تهاجم خویش سازد و ضربه شکننده‌ای را بر پیکر آنان وارد سازد. بنابراین قریش با این عده و عده نه تنها سکوت نمی‌کرد، بلکه برای بازگرداندن هیبت از دست رفته و کرامت لکه دار شده خویش به هر اقدامی دست می‌زد.

بنابراین یک راه بیشتر نداشتند: جنگ و نبرد با قریش. بدین معنی که اگر مسلمانان خواهان عزت و شوکت بودند، چنان که قبایل اطراف، منافقان، مشرکان و یهودیان در آنان طمع نکنند، راهی جز جنگ نبود.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۰۳.

ج. تربیت روانی

در این باره به دو نکته توجه می‌کنیم،

۱. هدف نخست مسلمانان رسیدن به مال بود، اما اراده خداوند و خواست رسول این بود که آنان را از هدف دنیایی پست به هدفی والاتر و ارزشمندتر بالا ببرند. در غیر این صورت چه فرقی بین آنان و قریش بود که از گردآوری نیرو و به راه انداختن جنگ جز در پی اهداف دنیایی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نبودند؟

۲. جنگ بدر روح اعتماد به نفس را در مسلمانان برانگیخت تا با صلابت و شجاعت هر چه بیشتر به رویارویی با سختی‌ها و مشکلات بروند. چه مأموریت داشتند که فرعون‌های قریش و سردمداران شرک را نابود کرده، خود را برای جنگ با عرب و عجم آماده سازند.

د. نگاهی به دیدگاه‌ها

بیشتر مورخان سخنان ابو بکر و عمر را حذف نموده و به همین عبارت که نیکو سخن گفت، بسنده کرده‌اند. «۱» در مواردی هم جملاتی به آنان نسبت داده‌اند که ربطی به پرسش پیغمبر (ص) نداشت. روشن است که سرور و شادمانی پیامبر (ص) از سخنان مقداد و دعای حضرت در حق وی دلالت دارد که سخن ابو بکر و عمر با هدف رسول خدا (ص) از مشورت با مسلمانان، هماهنگی نداشت، بلکه کاملاً بر خلاف آن بود و الّا در صورتی که کمترین مناسبت را می‌داشت، قطعاً مورخان و راویان دوست‌دار این دو با آب و تاب تمام نقل می‌کردند. در برخی روایات آمده که وقتی رسول خدا (ص) از یارانش نظر خواست،

(۱). به طور مثال: البدایه و النهایه، ۳/ ۲۶۲، الثقات، ۱/ ۱۵۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۰۴

ابو بکر سخن گفت، رسول خدا (ص) از او روی بگرداند. سپس عمر سخن گفت. از او هم روی بگرداند. «۱» روی گردانی پیغمبر (ص) از آن دو فقط برای این بود که موافق جنگ با قریش نبودند و در سخنان خویش به مدح و ستایش این قوم سرکش پرداختند که از وقتی عزیز شده، هرگز ذلیل نشده، و از روزی که کافر شده، هرگز ایمان نیاورده است. بر خلاف برخی دیدگاه‌ها، هدف پیامبر (ص) فقط نظرخواهی از انصار نبود و گرنه چرا به سخنان مقداد گوش فرا داد و از شنیدن آن مسرور شد و هنگامی که نظر وی را درست و هماهنگ با منطق و اهداف عالی خویش دید، برای این مرد مهاجر دعا فرمود. چنان که ابو ایوب انصاری گفت: ما انصار آرزو می‌کردیم، همانند او سخن می‌گفتیم و آن را با ثروت هنگفتی عوض نمی‌کردیم. «۲» پس خداوند نازل فرمود: کَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنَ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ. «۳» همان گونه که پروردگارت تو را از خانه‌ات به حق بیرون آورد و حال آن که دسته‌ای از مؤمنان سخت کراهت داشتند.

ه. شادمانی و سرور پیغمبر (ص)

دقت در سخنان سعد بن معاذ و مقداد نشان می‌دهد که نه پیشنهاد جنگ کردند و نه راه صلح را نشان حضرت دادند، بلکه کار را به رسول خدا (ص) واگذار نمودند و فقط اعلام کردند، در مقابل اوامر و نواهی پیغمبر (ص) فرمان‌بردار و تسلیم بی‌چون و چرا هستند. این نهایت ایمان و غایت اخلاص و تسلیم است و اوج آگاهی و شعور. آنان در مقابل اراده خدا و رسول، ارزشی برای خود قائل نبودند؛ چنان که خدا فرمود:

(۱). مسند احمد، ۳/ ۲۱۹؛ البدایه و النهایه، ۳/ ۲۶۳؛ صحیح مسلم، ۵/ ۱۷۰.

(۲). البدایه و النهایه، ۳/ ۲۶۳-۲۶۴.

(۳). انفال (۸): ۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۰۵

وَمَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا الْمُؤْمِنَاتِ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ. «۱»

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. «۲»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ در برابر خدا و پیامبرش (در هیچ کاری) پیشی مجوید و از خدا پروا دارید که خدا شنوای داناست. سرور و شادمانی رسول خدا (ص) از این ایمان عمیق و تسلیم مطلق بود و بس. روایت کرده‌اند که رسول خدا (ص) در کنار نزدیک‌ترین چاه بدر فرود آمد، حباب بن منذر وقتی مطمئن شد که انتخاب این موضع به فرمان خدا نبوده، پیشنهاد کرد که در نزدیک‌ترین چاه فرود آیند و آنگاه چاه‌های دیگر را از بین برده و بر سر چاهی که فرود آمده‌اند، حوضی بسازند و بدین ترتیب دست دشمن را از آب کوتاه کنند. رسول خدا (ص) پیشنهاد وی را پذیرفت و دستور داد که مطابق آن عمل کردند. از آن هنگام، حباب را «حباب ذو الرأی» صاحب رأی، نامیدند. «۳»

این روایت از دیدگاه ما درست نیست، زیرا

۱. عصمت پیامبر (ص) از خطا و نسیان به ضرورت عقل و نقل ثابت شده است. بدین ترتیب رأی و عمل آن حضرت در همه امور درست است و خطا و اشتباه در آن راه ندارد.
۲. عدوه قصوی یعنی آن کناره وادی یلیل که دورتر از مدینه بود و مشرکان در آنجا فرود آمده بودند، دارای آب و زمینی مناسب بود، اما در عدوه دنیا

(۱). احزاب (۳۳): ۳۶.

(۲). حجرات (۴۹): ۱.

(۳). سیره ابن هشام، ۲/ ۲۷۲؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۷۶؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۵۵.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۰۶

یعنی آن طرف وادی که به مدینه نزدیک بود، آب نداشت و چنان رمل بود که پا در آن فرو می‌رفت. «۱»

۳. ابتدا مشرکان در بدر فرود آمدند. بنابراین معقول نمی‌نماید که در جایی بی‌آب فرود آیند و آب را برای دشمن بگذارند.

۴. به تصریح ابن اسحاق مشرکان وارد حوض شدند و رسول خدا (ص) دستور داد که احدی متعرض آنان نشود. «۲» روشن است که منع دشمن از آب، با اصول اخلاقی و مبانی دینی و سیره رسول خدا (ص) سازگاری ندارد.

درست آن است که مسلمانان به آب دسترسی نداشتند. خداوند شبانه از آسمان بارانی فرو فرستاد که آب روان شد و حوضچه‌ها را پر آب کردند، هم خود نوشیدند و هم به حیوانات دادند، خود را شستند و مشک‌هایشان را پر آب کردند. خداوند متعال در اشاره به همین مسأله فرمود:

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسُ أَمْنَةً مِنْهُ وَيَنْزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءٌ لِّيُطَهِّرَ كُفَّكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ. «۳»

(به یاد آورید) هنگامی را که (خدا) خواب سبک آرامش‌بخشی که از جانب او بود، بر شما مسلط ساخت، و از آسمان بارانی بر شما فرو فروریزانید تا شما را به آن پاک گرداند، و وسوسه شیطان را از شما بزداید و دل‌هایتان را محکم سازد و گام‌هایتان را بدان استوار دارد.

راز ساخت حوض همین بود، نه آنچه می‌گویند. به هر تقدیر، مشرکان زودتر از مسلمانان در بدر فرود آمدند. آنان در عدوه قصوی

یعنی آن کناره وادی که به سمت مکه بود و چاه‌های آب در آنجا بود، چنان فرود آمدند که کاروان تجارتی در پشت سر آنان قرار گرفت. «۴» زمین زیر پای قریش سفت بود.

(۱). بنگرید: فتح الغدير، ۲/ ۲۹۱؛ الکشاف، ۲/ ۲۰۳-۲۲۳؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۲۷۵.

(۲). بنگرید: الکامل فی التاريخ، ۲/ ۱۲۳.

(۳). انفال (۸): ۱۱.

(۴). سیره ابن هشام، ۲/ ۲۷۱-۲۷۲؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۳۷۵؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۵۴؛ دلائل النبوه

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۰۷

سپاه اسلام در عدوة دنیا یعنی این طرف وادی که به مدینه نزدیک‌تر بود و بی‌آب، فرود آمد. این زمین سست بود و غیر قابل رفت و آمد. این بدان معنی است که از لحاظ نظامی، زمین زیر پای مسلمانان نامناسب بود. در همان شب بارانی رسید که زمین شن‌زار غیر قابل رفت و آمد را برای مسلمانان محکم ساخت و زمین زیر پای قریش را از بسیاری آب غیر قابل عبور کرد. مسلمانان حوضچه‌ها را پر از آب کردند. «۱»

۴. عده و عده

أ. مسلمان

رسول خدا (ص) با سیصد و سیزده نفر به شمار یاران طالوت بیرون آمد.

کمتر و بیشتر هم گفته‌اند. رقم اول دیدگاه عموم مورخان سلف است. «۲» هفتاد شتر داشتند که دو یا سه نفر به ترتیب بر یکی سوار می‌شدند. پیامبر (ص)، علی (ع) و مرثد بن ابی مرثد و زید بن حارثه، به نوبت یک شتر را سوار می‌شدند. به اجماع مورخان مقدار یک اسب داشت. گفته‌اند: در همه سپاه پیامبر (ص) فقط همین یک اسب بود. «۳» روایتی از علی (ع) نیز همین را یادآور می‌شود. «۴» برخی گفته‌اند: یک اسب دیگر هم داشتند که از زیر یا مرثد یا هر دو

– (بیهقی)، ۳/ ۳۵؛ البدایه و النهایه، ۳/ ۲۶۶.

(۱). سیره ابن هشام، ۲/ ۲۷۱-۲۷۲؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۳۷۵؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۵۴؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۳/ ۳۵؛ البدایه و النهایه، ۳/ ۲۶۶.

(۲). سیره حلبی، ۲/ ۱۴۹.

(۳). تاریخ الخميس، ۱/ ۳۷۱؛ مناقب آل ابی طالب، ۱/ ۱۸۷؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۳۲۳؛ حیاة الصحابه، ۱/ ۴۳۹؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۴۹؛ المغازی، ۱/ ۲۷؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۳/ ۳۸-۳۹؛ تاریخ الامم و الملوک، ۲/ ۵۳.

(۴). تاریخ الامم و الملوک، ۲/ ۱۳۵؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۴۹؛ سیره ابن کثیر، ۲/ ۳۸۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۰۸

با هم بود. مسلمانان شش سپر و هشت شمشیر داشتند. «۱»

شمار مهاجران شصت و چهار یا هفتاد نفر بود. هفتاد و شش، هفتاد و هفت و هشتاد نفر هم گفته‌اند. مطابق نقل دیگر دویست و هفتاد نفر از انصار بودند و بقیه سپاه از مهاجران. ارقام دیگری هم گفته‌اند. «۲» از این میان صد و هفتاد نفر از مردم خزرج بودند که

البته در همین هم اختلاف است.

ب. مشرکان

هنگامی که مشرکان قریش از مکه بیرون آمدند، شراب می‌خوردند و خوانندگان زن همراه داشتند که دف می‌زدند و می‌خواندند، امّا آنان را از میان راه برگرداندند. هفتصد شتر داشتند. «۳» گفته‌اند: چهار صد اسب «۴» دوست و صد اسب هم گفته‌اند. «۵» ششصد نفر زره‌پوش بودند. «۶» روزی یک نفر سپاه را طعام می‌داد. روزانه نه یا ده شتر می‌کشتند. طعام‌دهندگان دوازده نفر بودند. از جمله:

عتبه، شیبه، عباس، ابو جهل و حکیم بن حزام چنان که معروف است بعداً از جمله مؤلفه قلوبهم بود.

ج. آرایش سپاه

بامداد روز جنگ، رسول خدا (ص) سپاه خود را ساماندهی کرد. افتخار

- (۱). مناقب آل ابی طالب، ۱/ ۱۸۷؛ مجمع البیان ۲/ ۲۱۴؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۷۱.
 - (۲). دلائل النبوه (بیهقی)، ۳/ ۴۰؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۶۴؛ حیاة الصحابة، ۱/ ۶۰۳؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۷۱؛ انساب الاشراف، ۱/ ۲۹۰؛ مجمع الزوائد، ۶/ ۹۳؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۳۲۳.
 - (۳). همان منابع.
 - (۴). تفسیر قمی، ۱/ ۲۶۲.
 - (۵). بنگرید: مناقب آل ابی طالب، ۱/ ۱۸۷؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۴۶؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۲۲۴؛ الکامل فی التاریخ، ۲/ ۱۱۸.
 - (۶). مناقب خوارزمی، ۱۰۲؛ مناقب ابن مغزلی، ۴۳۴، ۳۶۶؛ الاستیعاب، ۳/ ۳۳؛ مستدرک حاکم، ۳/ ۱۱؛ شرح نهج البلاغه، ۲/ ۱۰۲؛ جمهره الخطب، ۱/ ۴۲۸.
- سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۰۹

پرچم‌داری بدر با علی بن ابی طالب (ع) بود «۱» که در همه جنگ‌های رسول خدا (ص) او صاحب لواء (پرچم) حضرتش بود. «۲» بنابراین دیدگاه کسانی که می‌گویند: در بدر چند پرچم (لواء) بود، یکی را مصعب بن عمیر داشت و یکی را حباب بن منذر؛ درست نیست. مگر این که منظورشان این باشد که پرچم مهاجران را مصعب داشت و پرچم انصار را حباب. تلاش برخی برای جداسازی لواء و رایت برای این که بتوانند این مسأله را بدین ترتیب جمع کنند؛ تلاش بی‌ثمری است، زیرا علاوه بر این که به نظر گروهی از لغت‌شناسان تفاوتی بین دو واژه وجود ندارد، بلکه با هم مترادف است، «۳» در بسیاری از متون تصریح شده که هر دو اختصاص به علی (ع) داشت.

از سوی دیگر ابن سعد و ابن اسحاق بیان کرده‌اند که رایت پس از بدر و دقیقاً در جنگ خیبر مورد استفاده قرار گرفت. «۴»

د. آرامش قبل از طوفان

رسول خدا (ص) پس از ساماندهی سپاه خطاب به آنان فرمود:

چشم‌هایتان را فرو بندید، آغازگر پیکار نباشید و احدی سخن نگوید. «۵»

در اجرای فرمان رسول خدا (ص) مسلمانان دم فرو بستند و چشم‌ها را بر هم نهادند. این اقدام تأثیری شگرف در روحیه سپاه قریش گذاشت. چنان که

- (۱). مناقب خوارزمی، ۱۰۲؛ مناقب ابن مغازلی، ۴۳۴، ۳۶۶؛ الاستیعاب، ۳/۳۳؛ مستدرک حاکم، ۳/۱۱؛ شرح نهج البلاغه، ۲/۱۰۲؛ جمهره الخطب، ۱/۴۲۸.
- (۲). ترجمه الامام علی (ع) من تاریخ دمشق، ۱/۱۴۵؛ ذخائر العقبی، ۷۵؛ الطبقات الکبری، ۳/۱۴؛ کفایه الطالب، ۳۳۶؛ کنز العمال، ۶/۳۹۸؛ الریاض النضره، ۲/۲۰۲.
- (۳). سیره حلبی، ۲/۱۴۷.
- (۴). همان، ۱۴۷-۱۴۸.
- (۵). همان.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۱۰

وقتی یکی از آنان با اسب خود جولان داد تا ببیند آیا آنان را کمک یا کمینی هست؟ وقتی به نزد یارانش بازگشت، چنین گفت: آنان را نه کمینی است، نه کمکی امّا شتران آبکش یثرب‌اند که مرگ ریزنده در بار دارند. نمی‌بینید که زبان بسته‌اند و سخن نمی‌گویند؟! همچون افعی زبان به دور دهان می‌گردانند و پناهی جز شمشیرهای خود ندارند؟! چنان می‌بینم ایشان را که پشت نکنند تا کشته شوند و کشته نمی‌شوند تا به قدر خود بکشند. پس در جدال ایشان تدبیر نمایید و در جنگ ایشان دلیر باشید.

ابو جهل که دید وی یارانش را از جنگ می‌ترساند، به او ناسزا گفت و ساکتش کرد. وی در تشویق نیروهایش، با اشاره به شمار اندک مسلمانان گفت:

رقمی نیستند، مگر به اندازه‌ای که همگی با خوردن یک کله سیر می‌شوند. اگر غلامان خود را بفرستیم، همه را دست بسته خواهند آورد.

رسول خدا (ص) به قریش پیغام فرستاد که

ای گروه قریش؛ من خوش ندارم که ابتدای جنگ من با شما باشد، مرا با عرب وانهد و به خانه‌هایتان بازگردید. اگر من صادق باشم و بر ایشان غالب گردم، شما از همه کس به من نزدیک‌ترید و اگر دروغ گو باشم مردمان عرب مرا از شما کفایت خواهند کرد.

گفته می‌شود که عتبّه بن ربیعّه این پیشنهاد را به نفع قریش دانست، امّا ابو جهل او را به ترس متهم کرد که با دیدن محمّد و یارانش، وحشت کرده است و بر پسرش ابو حذیفه بیم دارد که همراه محمّد است. وقتی سخن ابو جهل به عتبّه رسید، گفت: این مرد ابنه به زودی خواهد دید که چه کسی ترسیده است، من یا او؟ پس تحت تأثیر احساسات قرار گرفت و لباس جنگ بر تن کرد. برادرش شبیه و فرزندش ولید نیز لباس رزم پوشیدند و به میدان رفته، مبارز خواستند.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۱۱

ه. سایه‌بان یا جایگاه ویژه

در برخی روایات بدر هست که برای پیامبر (ص) سایبانی از برگ خرما ساختند. رسول خدا (ص) و ابو بکر در آن نشستند و کسی دیگر همراه آنان نبود. چنان که ادّعا می‌کنند که پیغمبر (ص) پذیرفت تا اسبانی آماده برای وی مهیا کنند تا اگر سرنوشت جنگ به نفع مسلمانان تمام نشود و اتفاقی پیش آید، رسول خدا (ص) بر آن سوار شده خود را به یاران دیگرش در مدینه برساند. «۱»

از نظر ما این گفته به هیچ وجه درست نیست. ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید:

من از موضوع ساختن سایبان در شگفت می‌شوم که از کجا برای آنان ممکن بوده است که شاخه و چوب خرما به اندازه ساخت سایبان همراه داشته یا برایشان فراهم شود؟ سرزمین بدر هم نخلستانی ندارد و اگر مقدار اندکی هم چوب خرما همراه آنان بوده، جنبه سلاح و جنگ‌افزار داشته است. گفته شده که در دست هفت نفر از مسلمانان به جای شمشیر، چوب‌های خرما بوده است. دیگران هم مسلح به شمشیر و تیر و کمان بوده‌اند. این هم سخن نادرستی است. صحیح آن است که هیچ یک از مسلمانان بدون سلاح نبوده است، مگر این که چند شاخه‌ای همراهشان بوده است که با انداختن پارچه‌ای بر آن سایه‌ای فراهم می‌کرده‌اند و گرنه من امکانی برای ساخت و برپایی سایبانی از چوب‌ها و شاخه‌های خرما در آنجا نمی‌بینم. «۲»

علاوه بر آنچه معتزلی گفت، چند نکته دیگر را مورد توجه قرار می‌دهیم؛

۱. امکان ندارد تحت هیچ شرایطی پیغمبر (ص) از معرکه نبرد بگریزد.

۲. دعای پیغمبر (ص) که فرمود: خدایا، اگر این گروه کشته شوند، ترا کسی

(۱). سیره ابن هشام، ۲/ ۲۲۲، ۲۷۹؛ المغازی، ۱/ ۴۹، ۵۵؛ الکامل فی التاریخ، ۲/ ۱۲۲؛ شرح نهج البلاغه، ۴/ ۱۱۸؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۵۵-۱۵۶.

(۲). شرح نهج البلاغه، ۱۴/ ۱۱۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۱۲

پرستش نخواهد کرد؛ در کتاب‌های تاریخ و حدیث آمده است. این دعا اراده پیامبر (ص) برای فرار از صحنه جنگ در صورت پیروزی مشرکان را تکذیب می‌کند، زیرا حتی اگر پیامبر (ص) هم بازگردد، امکان نخواهد داشت که دین برپا بماند تا وی راه دعوت را ادامه دهد. این سخن و آن اراده با هم سازگاری ندارد.

۳. اگر پیامبر (ص) در بدر شکست می‌خورد، قریش اجازه نمی‌داد که تحت هیچ شرایطی حضرت بتواند جان سالم بدر برد، بلکه مدینه را نیز آماج حملات کوبنده خویش قرار خواهد داد تا مرکز اصلی و سرچشمه رفتاری‌های خود را از بین ببرد.

۴. روایات معتبر بیان می‌کند که روز بدر رسول خدا (ص) را دیدند که شمشیرش را کشیده و در تعقیب مشرکان این آیه را تلاوت می‌کرد: سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ. «۱» مطابق برخی دیگر از روایات، پیغمبر (ص) شخصا در جنگ بدر شرکت کرد و شدیداً جنگید. «۲»

۵. از امام علی (ع) روایت شده که فرمود:

روز بدر از حمله مشرکان به پیغمبر (ص) پناه می‌بردیم. آن حضرت در میدان نبرد، سخت‌ترین مردم بود و احدی از او به مشرکان نزدیک‌تر نبود. «۳»

۶. پیش از این آوردیم که در سپاه مسلمانان فقط مقدار و یا حد اکثر دو تن صاحب اسب بودند. حال اسب‌های نجیب را از کجا آوردند تا به هنگام لزوم پیغمبر (ص) با آن فرار کند؟

(۱). تاریخ الامم و الملوك، ۲/ ۱۷۲.

(۲). سیره حلبی، ۲/ ۱۲۳، ۱۶۷.

(۳). همان؛ حياة الصحابة، ۲/ ۶۷۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۱۳

و. مبارزخواهی

اشاره

نخستین کسانی که از قریش به میدان آمدند و هم‌اورد خواستند، عتبه، شیبیه و ولید بودند. سه تن از جوانان انصار به میدان آمدند، اما جنگجویان قریش گفتند: برگردید. ما با شما نمی‌جنگیم. ما همتایان خود را از قریش می‌خواهیم. رسول خدا (ص) آنان را باز گرداند و سه تن از افراد خانواده‌اش را فرستاد، زیرا خوش نداشت که با انصار شروع کند. «۱» پس عبیده بن حارث، حمزه و علی (ع) را خواست و گفت:

عبیده، برخیز. عمو، برخیز. علی، برخیز. و حقتان را که خداوند برای شما قرار داده، بخواهید ... عتبه از آنان خواست تا خود را معرفی کنند. وقتی خود را معرفی کردند، شیبیه از حمزه پرسید. حمزه گفت: من حمزه پسر عبد المطلب هستم، شیر خدا و شیر رسول خدا. شیبیه گفت: پس با شیر حلفاء روبه‌رو شده‌ای. حال بنگر که مقاومت تو تا چه پایه است. ای شیر خدا،

علی (ع) ولید را کشت. حمزه و شیبیه پس از حمله بسیار که شمشیرهایشان کند شد، به هم چسبیدند. علی (ع) متوجه آن دو شد و چون حمزه از شیبیه بلندتر بود، علی گفت: عمو؛ سر خود را به زیر آور، چون حمزه سرش را به میان سینه شیبیه برد، علی (ع) ضربتی زد و نصف سر شیبیه را پراند. عتبه پای عبیده را قطع کرده بود. علی (ع) آمد و عتبه را که هنوز رمقی داشت، کشت. بدین ترتیب علی (ع) در کشتن هر سه شرکت داشت. «۲» آن حضرت در نامه‌ای به معاویه نوشت:

من حقیقتاً ابو الحسن هستم، قاتل پدر بزرگت، عتبه و عمویت شیبیه و

(۱). تفسیر قمی، ۱/ ۲۶۴؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۳۱۳؛ سعد السعود، ۱۰۲.

(۲). بنگرید: مناقب آل ابی طالب، ۳/ ۱۱۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۱۴

دایب‌ات ولید، و برادرت حنظله، آن‌هایی که خداوند در روز بدر خونشان را به دست من ریخت. همان شمشیر اینک به دست من است و با همان دل با دشمنم روبه‌رو می‌شوم. «۱»

علی (ع) و حمزه، عبیده را به نزد رسول خدا (ص) آوردند. عبیده گفت: یا رسول الله! آیا من شهید نیستم؟ فرمود: چرا، تو نخستین شهید از خانواده من هستی. عبیده گفت: اگر عموی تو زنده بود، می‌دانست که من به آنچه درباره او گفته‌ای، سزاوارترم. حضرت فرمود: کدام عمویم را می‌گویی؟ گفت:

ابو طالب که سرود:

کذبتم و بیت الله یبزی محمدو لما نطاعن دونه و نناضل

و نسلمه حتی نصرع دونه و نذهل عن ابائنا و الحلائل حضرت فرمود: به ابو طالب چنین مگو، مگر نمی‌بینی که یک پسرش را که همانند شیر در پیش روی خدا و رسول شمشیر می‌زند و پسر دیگرش در راه خدا به حبشه هجرت کرد؟ عبیده گفت: یا رسول الله! آیا در چنین حالتی بر من غضب کردی؟ فرمود: نه، لیکن عمویم را یاد کردی. از این رو اندکی ناراحت شدم. «۲»

گفته‌اند: این آیه در شأن این شش نفر فرود آمد:

هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ. «۳»

این دو (گروه)، دشمنان یک دیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می‌کنند، و کسانی که کفر ورزیدند، جامه‌هایی از آتش برایشان بریده شده است. «۴»

(۱). الفتوح، ۲/ ۴۳۵؛ الغدير، ۱۰/ ۱۵۱.

(۲). تفسیر قمی، ۱/ ۲۶۵؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۲۵۵؛ شرح نهج البلاغه، ۱۴/ ۸۰؛ الغدير، ۷/ ۳۱۶؛ نسب قریش، ۹۴.

(۳). حج (۲۲): ۱۹.

(۴). مناقب آل ابی طالب، ۳/ ۱۱۸؛ الغدير، ۷/ ۲۰۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۱۵

در صحیح بخاری آمده که ابو ذر قسم می‌خورد که این درباره آنان فرود آمد. «۱»

این آیه نیز درباره علی، حمزه و عبیده فرود آمد:

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ. «۲»

از میان مؤمنان مردانی‌اند که به آن چه با خدا عهد بستند، صادقانه وفا کردند.

گفته‌اند: فقط درباره علی (ع) فرود آمد. «۳» آیات دیگری هم هست که در اثنای جنگ بدر در شأن علی (ع) فرود آمد. «۴»

مناسب می‌بینیم به چند نکته اشاره کنیم؛

۱. خشم رسول خدا (ص) درباره ابو طالب

اگر رسول خدا (ص) به واسطه این جمله پیراسته و خلاصه عبیده درباره عمویش ابو طالب خشم گرفت، پس موضع آن حضرت در قبال کسانی که به ناحق ابو طالب را متهم به کفر و شرک می‌کنند و او را سزاوار آتش جهنم می‌دانند، چه خواهد بود؟

۲. آغاز نبرد با افراد خانواده

پیامبر (ص) سه نفر انصاری را بازگرداند و به حمزه، علی و عبیده اعضای

(۱). صحیح بخاری، ۳/ ۴؛ مناقب آل ابی طالب، ۳/ ۱۱۸؛ مستدرک حاکم، ۲/ ۳۸۶؛ الغدير، ۷/ ۲۰۲؛ تفسیر ابن کثیر، ۳/ ۲۱۲؛ تفسیر

ابن جزئی، ۳/ ۳۸؛ تفسیر خازن، ۳/ ۶۹۸؛ تفسیر قرطبی، ۲/ ۲۵-۲۶؛ صحیح مسلم، ۲/ ۵۵۰؛ الطبقات الکبری، ۱/ ۵۱۸.

(۲). احزاب (۳۳): ۲۳، الصواعق المحرقة، ۸۰.

(۳). مناقب خوارزمی، ۱۸۸.

(۴). مناقب آل ابی طالب، ۳/ ۱۱۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۱۶

خانواده خودش فرمان داد که به میدان روند. علی (ع) در نامه‌ای به معاویه نوشت؛

رسول خدا (ص) چون کارزار دشوار می‌شد و مردم پای پس می‌نهادند، کسان خود را فراز می‌داشت و بدانان یارانش را از سوزش

نیزه‌ها و شمشیرها باز می‌داشت. چنان که عبیده در نبرد بدر و حمزه در احد و جعفر در موته شهید شدند. «۱»

رسول خدا (ص) که جنگ را با افراد خانواده‌اش آغاز کرد، در حقیقت می‌خواست در عمل به انصار و مهاجرین ثابت کند که نه تنها نمی‌خواهد آنان را وسیله رسیدن به اهداف خویش سازد و به وسیله آنان خطر را از خود و خانواده‌اش دفع کند، بلکه هدف عالی‌تری دارد که می‌بایست همه در رسیدن به آن شریک باشند. چنان که خود او هم در سختی و آسانی، همراه آنان است و آماده تا در این راه و حتی برای دفاع از یاران خود، پیش از همه، اعضای خانواده خودش را فدا سازد.

۳. حق مسلمانان

رسول اکرم (ص) خطاب به علی (ع)، حمزه و عیبه فرمود: حَقَّتْانِ را که خداوند برای شما قرار داده، بخواهید! این حق چیست؟! آیا جز حق آزادی عقیده و اندیشه، و دفاع از دین و جان، و ردّ دشمنی و تجاوز چیزی هست؟ مسلمانان می‌خواهند آزاد زندگی کنند و در مقابل متجاوزان و زورگویان از دین خداوند دفاع کنند. مظلوم حق دارد که داد خویش از ظالم بگیرد؛

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ، الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ. «۲»

(۱). انساب الاشراف، ۲/ ۸۱؛ شرح نهج البلاغه، ۱۵/ ۷۷؛ وقعه صفین، ۹۰؛ العقد الفريد، ۴/ ۳۳۶.

(۲). حج (۲۲): ۳۹-۴۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۱۷

به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت (جهاد) داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست؛ همان کسانی که به ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند؛ (آنها گناهی نداشتند) جز این که می‌گفتند: پروردگار ما خداوند است.

ز. اوج درگیری

وقتی عتبه، شیهه و ولید کشته شدند، ابو جهل تلاش کرد تا اوضاع را به دست گیرد. از این رو گفت:

تعجیل نکنید، و طغیان نورزید چنان که پسران ربیعہ طغیان ورزیدند. بر شما باد کشتن مردم یثرب، آنان را تکه تکه کنید. بر شما باد حفظ مردم قریش، آنان را بگیرید تا وارد مکه شویم و گمراهی‌شان را به آنان بشناسانیم.

ابن عباس در تفسیر آیه: وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى؛ می‌گوید: «۱»

رسول خدا (ص) به فرمان جبرئیل به علی (ع) گفت: مِشْتی سنگ‌ریزه به من بده. علی (ع) مِشْتی سنگ‌ریزه (در روایتی: خاک) برگرفت و به آن حضرت داد. رسول خدا (ص) آن را بر روی کافران ریخت. احدی از آنان باقی نماند، مگر این که چشمش (و در روایتی دهان و گلویش) از سنگ‌ریزه پر شد. سپس مؤمنان آنان را به ردیف، کشتند و اسیر کردند. «۲»

ح. فرشتگان در بدر

خداوند، مسلمانان را به کمک فرشتگان مدد رساند تا دل‌های آنان بر ایمان تثبیت شود. مفسران در این که فرشتگان جنگیده باشند، اختلاف نظر دارند.

شاید ظاهر آیه هم بر شرکت فرشتگان در جنگ، مساعدت نکند. خداوند متعال

(۱). انفال (۸): ۱۷.

(۲). بحار الانوار، ۱۹ / ۲۲۹؛ مناقب آل ابی طالب، ۱ / ۱۸۹؛ سیره حلبی، ۲ / ۱۶۷.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۱۸

می‌فرماید:

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ. «۱»

و تا آن که دل‌های شما بدان اطمینان یابد.

در مقابل آیه دیگری است که به شرکت فرشتگان در جنگ اشاره دارد:

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلُوا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ. «۲»

هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند، ثابت قدم بدارید. به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند. پس فراز گردن‌ها را بزنید، و همه سرانگشتان‌شان را قلم کنید.

البته این در صورتی است که فاضربوا تا آخر آیه خطاب به فرشتگان باشد.

چه بسا ظاهر آیه هم بر همین مطلب دلالت کند، اما اگر خطاب به رزمندگان مسلمان و آدمی باشد، این آیه هم دلالتی بر شرکت فرشتگان در جنگ نخواهد داشت. به هر حال گفته می‌شود، فرشتگان خود را شبیه امیر المؤمنین علی (ع) در می‌آوردند. «۳» شاید همین فرشتگان بودند که شمار مسلمانان را در هنگام جنگ برای مشرکان زیاد نشان می‌دادند. چنان که خداوند فرمود:

وَإِذْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْمَاجِدُ وَكُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْمَاجِدُ وَكُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْمَاجِدُ. «۴»

و به یاد آورید هنگامی را که اندک بودید، پس شما را بسیار گردانید.

ط. پایان جنگ

مشرکان قریش در بدر به سختی شکست خوردند. ابو جهل کشته شد.

(۱). انفال (۸): ۱۰.

(۲). انفال (۸): ۱۲.

(۳). بحار الانوار، ۱۹ / ۲۸۵؛ حیات الصحابه، ۳ / ۵۸۶؛ مجمع الزوائد، ۶ / ۸۴؛ کنز العمال، ۲۶۸.

(۴). اعراف (۷): ۸۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۱۹

رسول خدا (ص) به او وعده داده بود که خداوند او را به وسیله ضعیف‌ترین یارانش خواهد کشت. چنان که از روایات معتبر به دست می‌آید، رسول اکرم (ص) پیش از وقوع، از همه حوادث بدر خبر داده بود. «۱» به هر حال ابو جهل را یک نفر انصاری کشت و ابن مسعود، سر وی را برید. گفته‌اند: عبد الله بن مسعود اندک رمقی در ابو جهل دید. سپس با شمشیرش او را کشت. از نظر ما قول نخست، قابل قبول‌تر است.

نخستین کسی که در بدر شکست خورد، شیطان بود که به شکل سراقه بن مالک مدلجی از اشراف کنانه ظاهر شد.

در روایتی هست که وقتی ابو سفیان کاروان را به مکه رساند، بازگشت و به سپاه قریش پیوست و با آنان به بدر آمد و در جنگ جراحاتی برداشت و از معرکه نبرد فرار کرد و پیاده به مکه آمد. «۲»

۴. تقسیم غنایم

مسلمانان یکصد و پنجاه شتر و ده اسب، به نظر ابن اثیر، سی اسب و مقدار زیادی کالا، اسلحه، پوست دبیای شده، و چرم از مشرکان قریش به غنیمت گرفتند. «۳» آنان در کیفیت تقسیم با هم اختلاف پیدا کردند که آیا همه غنایم به رزمندگان صحنه نبرد اختصاص دارد یا نیروهایی هم که در پشت جبهه سرگرم انجام کارهای دیگری بودند، سهم می‌برند؟ از این رو رسول خدا (ص) تقسیم غنایم را به تأخیر انداخت. پس از آنکه غنایم بدر به دستور رسول خدا (ص) جمع آوری شد، عبد الله بن کعب مازنی از بنی نجار مسئول حمل و نگهداری آن

(۱). بحار الانوار، ۱۹/۲۶۷.

(۲). تاریخ الخميس، ۱/۳۷۵.

(۳). بنگرید: المغازی، ۱/۱۰۲-۱۰۳؛ سیره حلبی، ۲/۱۸۳؛ الکامل فی التاریخ، ۲/۱۱۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۲۰

شد. حضرت به مسلمانان فرمود که عبد الله را در این کار کمک کنند. چنان که گفته می‌شود، خداوند متعال این آیه مبارکه را نازل فرمود:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. «۱»

(ای پیامبر!) از تو درباره غنایم جنگی می‌پرسند؛ بگو: غنایم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده (او) دارد. پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.

رسول خدا (ص) غنایم را در بین راه، در منزل سیر در میان سپاهیان تقسیم کرد تا دامنه اختلاف در میان یاران خود را کم کند و آنان را به حالت طبیعی و به دور از آمال و خواسته‌های دنیایی بازگرداند. پیامبر (ص) از این غنایم خمس برنداشت. چرا؟

شاید پیغمبر (ص) به اذن خداوند و خواست خویش و اجازه ذو القربی، می‌خواست به رزمندگان سهم بیشتری بدهد تا ضمن ترغیب و تشویق آنان به پاسداری از آرمان‌های توحیدی، دلشان را به دست آورد. خصوصاً که این نخستین جنگ مسلمانان بر ضد مشرکان بود و از سوی دیگر ملاحظه فرمود که رزمندگان علاقه خاصی از خود برای رسیدن به مال نشان داده‌اند.

شاید هم علت نگرفتن خمس از غنایم بدر این بود که هنوز خمس تشریع نشده بود. چنان که می‌بینیم برخی عقیده دارند که اولین خمسی که پیامبر (ص) برداشت، از غنایم بنی قین قاع بود. «۲» این دیدگاه از نظر ما مردود است، زیرا از برخی روایات تاریخی به دست می‌آید که نخستین خمسی که پیامبر (ص) گرفت، از غنایم سریه عبد الله بن جحش یعنی چند ماه پیش از بدر بود.

(۱). انفال (۸): ۱.

(۲). الثقات، ۱/۲۱۱.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۲۱

ابن عساکر در حدیث مناشدۀ «۱» علی (ع) آورده است که آن حضرت اعضای شورای شش نفری را سوگند داد و فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا در میان شما کسی هست که پیش از آن که احدی از نزدیکان پیغمبر (ص) ایمان آورده باشد،

همراه او خمس گرفته باشد، غیر از من و فاطمه؟ پاسخ دادند: خداوندا؛ نه. «۲»

این حدیث دلالت دارد که تشریع خمس در آغاز دعوت و در دوره مکه، بوده است، پیش از آنکه احدی از اهل بیت پیغمبر (ص) ایمان آورند، اما این متن اشکال دارد، زیرا جعفر بن ابی طالب در آغاز دعوت، حمزه در سال چهارم یا پنجم و نیز ابو طالب پیش از تولد فاطمه (س) ایمان آوردند. مگر این که از این اشکال چنین پاسخ دهند:

۱. ابو طالب، خدیجه و نیز پیامبر (ص) نیازی نداشتند. چنان که پیش از این گذشت، در شعب ابو طالب از اموال خدیجه و ابو طالب مصرف می کردند.

در مورد جعفر نیز ثابت نشده که مستحق خمس باشد. احتمالاً او هم از لحاظ مالی بی نیاز بوده است. در مورد حمزه نیز همین احتمال هست.

۲. احتمال می رود که خمس در ابتدای بعثت و قبل از آن که احدی از اهل بیت پیغمبر (ص) ایمان آورد، تشریع شده باشد.

از این رو پیامبر (ص) اموال خدیجه را تخمیس نموده و سهم علی (ع) را به او داده است و چون فاطمه (س) متولد شد، در خمس، شریک علی (ع) گردید.

البته از این متن لازم نمی آید که فاطمه (س) اوایل بعثت یا پیش از آن به دنیا آمده باشد. بنابراین نباید برای کسی از این حدیث چنین توهمی پیش آید.

(۱). مناشدة: قسم به خدا داده شده (لغت نامه دهخدا).

(۲). ترجمه الامام علی (ع) من تاریخ دمشق، ۳/ ۹۰؛ مناقب خوارزمی، ۲۲۵؛ فرائد السمطين، ۱/ ۳۲۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۲۲

۵. متخلفان و غنائم بدر

أ. طلحة بن عبید الله تیمی، و سعید بن زید عدوی

می گویند: این دو تن در جنگ بدر حضور نداشتند، زیرا حضرت آنان را برای جستجو و پیگیری کاروان قریش فرستاده بود، اما هنگامی به مدینه آمدند که رسول خدا (ص) به سوی بدر حرکت کرده بود. آنان به قصد دیدار پیغمبر (ص) عازم بدر شدند، اما دیدند که پیغمبر (ص) از بدر بازمی گردد.

رسول خدا (ص) سهم آنان را از غنائم بدر داد. «۱» این سخن درست نیست، زیرا ۱. یک متن تاریخی می گوید: سعید و طلحه در تجارت شام بودند و پس از بازگشت رسول خدا (ص) از بدر به مدینه آمدند. حضرت سهم آنان را از غنائم بدر داد. «۲» این بخش پایانی روایت نمی تواند درست باشد. چه این پرسش بی پاسخ خواهد ماند که چرا فقط این دو نفر متخلف از بدر، سهم غنیمت دریافت کردند؟ باید دانست اگر پیامبر (ص) با مسلمانان در اموال به تسامح رفتار می کرد، فقط در اموال خودش بود، نه اموال دیگران؟ مگر غنائم اموال رزمندگان نبود؟ پس با کدام مجوز شرعی به متخلفان پرداخت می شد؟

۲. سیوطی به پیروی از دیگران این فضیلت را از آنان نمی پذیرد و آن را مختص عثمان می داند. «۳» خواهیم دید که در مورد عثمان هم درست نیست.

۳. در همان حدیث مناشدة علی (ع) با اعضای شورای شش نفری آمده که علی (ع) فرمود:

(۱). بنگرید: سیره حلبی، ۱۴۷/۲، ۱۸۵.

(۲). سیره ابن هشام، ۳۳۹/۲ - ۳۴۰؛ التنبیه و الاشراف، ۲۰۵؛ الاصابه، ۲۲۹/۲؛ الاستیعاب، ۲۱۹/۲.

(۳). سیره حلبی، ۱۸۵/۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۲۳

آیا در میان شما کسی هست که حاضر و غایب او در جنگ، سهم داشت؟ گفتند: نه. «۱»
از جمله اعضای این شورا، طلحه و عثمان بودند.

ب. عثمان بن عفان

می‌گویند: رسول خدا (ص) عثمان بن عفان را در غنایم بدر شریک کرد، زیرا به او فرموده بود که در مدینه بماند و از همسرش، رقیه دختر رسول خدا (ص) که مریض بود، پرستاری کند. از این رو سهم و پاداش او را داد. بعداً هم وی را از رزمندگان بدری به حساب آوردند. «۲»

از نظر ما این ادعا نادرست است، زیرا

۱. سخن حضرت علی (ع) در حدیث مناشده با اعضای شورای شش نفری که عثمان هم یکی از آنان بود و پیش‌تر آوردیم.
۲. روایت دیگری علت تخلف عثمان از جنگ بدر را ابتلای وی به بیماری آبله می‌داند. «۳» حال کدام یک از دو روایت را می‌توان پذیرفت؟

۳. چرا فقط از میان سایر متخلفان از بدر که هر کدام بنا به عذری نتوانستند در این نبرد شرکت کنند، فقط عثمان را در غنایم شریک کرد؟ آیا احدی از متخلفان معذور اعتراض نکرد و خواهان سهم خود نشد؟ چگونه رزمندگان این کار را پذیرفتند و اعتراض نکردند؟ آیا هر متخلفان که عذر او بیماری باشد، حق دارد از غنایم جنگی که در آن حضور نداشته، سهم ببرد؟
۴. در برخی از متون روایت عثمان آمده که رسول خدا (ص) اسامه بن زید

(۱). ترجمه الامام علی (ع) من تاریخ دمشق، ۳/۹۳؛ اللالی المصنوعه، ۱/۳۶۲؛ الضعفاء الکبیر، ۱/۲۱۱ - ۲۱۲.

(۲). بنگرید: سیره حلبی، ۱۴۲/۳.

(۳). همان، ۱۸۵/۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۲۴

را همراه عثمان گذاشت تا از رقیه تیمارداری کنند؟ از سوی دیگر اسامه در اعلام خبر پیروزی مسلمانان در بدر نوعی نقش داشت. در حالی که در آن هنگام بیش از ده سال سن نداشت. با این حال رسول خدا (ص) او را همانند عثمان در غنایم بدر سهیم نکرد. چرا؟

۵. عبد الرحمن بن عوف عثمان را در دوره خلافت وی سرزنش می‌کرد که از جنگ احد فرار کرد و در جنگ بدر حضور نداشت. «۱»

۶. هنگامی که عثمان، عبد الله بن مسعود را از بیت المال کوفه فرا خواند؛ چون عبد الله وارد مدینه شد، عثمان روی منبر خطبه می‌خواند. وی به زشتی از ابن مسعود یاد کرد و او را به حشره‌ای کثیف تشبیه نمود. ابن مسعود در پاسخ وی گفت: آن گونه که تو گفتی، نیستم، بلکه یار رسول خدا (ص) در جنگ بدر و روز بیعت رضوان. «۲» منظور وی تعریض به عثمان بود که در این دو حادثه حضور نداشت.

۷. ما بعید می‌دانیم که رسول خدا (ص) عثمان را برای تیمار رقیه گذاشته باشد. علی‌الظاهر عثمان چندان اهمیتی به رقیه و بیماری او نمی‌داد. چنان که در شب وفات رقیه با همسر بیمارش آمیزش کرد و رسول خدا (ص) به همین علت اجازه نداد که عثمان وارد قبر رقیه شود.

ج. غارت فضایل

روایتی داریم که می‌گوید: ابو امامه بن ثعلبه آماده شد که عازم بدر شود. مادرش مریض بود. رسول خدا (ص) او را فرمود که نزد مادرش بماند و پاداش

(۱). مسند احمد، ۱/ ۶۸؛ الاوائل ۱/ ۳۰۵-۳۰۶؛ محاضرات الادباء، ۲/ ۱۸۴؛ الدر المنثور، ۲/ ۸۹؛ المغازی، ۱/ ۲۷۸؛ شرح نهج البلاغه، ۱۵/ ۲۱-۲۲.

(۲). انساب الاشراف، ۵/ ۳۶؛ الغدير، ۹/ ۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۲۵

و سهم او را از غنایم داد. هنگامی که حضرت از بدر بازگشت، مادر ابو امامه مرده بود. پیامبر (ص) بر قبرش نماز گزارد. «۱» ملاحظه می‌کنید که بین این روایت و روایت مربوط به عثمان هیچ تفاوتی نیست. به نظر شما کدام روایت تحریف و به نفع دیگری تغییر کرده و شخصیت‌های آن به سود دیگران عوض شده است؟

با ملاحظه اشکالاتی که بر روایت عثمان کردیم و نظر به تلاش دستگاه‌های اموی خصوصاً معاویه برای فضیلت‌تراشی - چنان که به اطراف و اکناف کشور اسلامی بخش‌نامه کرد ترجیح می‌دهیم که روایت ابو امامه را تحریف‌گران مورد غارت قرار داده و تغییر داده‌اند تا به جای فضیلتی که عثمان از حضور در بدر از دست داده، فضیلت دیگری برایش جایگزین کنند و آوازه بدی را که به خاطر رفتار وی با رقیه در همه جا پیچیده بود، پاک کنند. گفته می‌شود: رقیه در اثر بدرفتاری عثمان از بین رفت. چنان که در شب وفات رقیه با همسر بیمارش آمیزش کرد و حرمت همسر، و کسی که او را بزرگ کرده بود، و ولی نعمت وی را نگه نداشت! یک اشکال در اینجا باقی است که باید رفع شود: چگونه غیر از علی - آن چنان که در حدیث مناشده آورديم - رسول خدا (ص) به کسی دیگر از غنایم داد؟ پاسخ این است که احتمالاً رسول اکرم (ص) از خمس سهمی به ابو امامه داد. چنان که پیش از این آوردیم، آن حضرت در مواردی خمس را به یاران خود برمی‌گرداند.

۶. سرانجام اسیران بدر

اشاره

چنان که گذشت هفتاد نفر از قریش به اسارت درآمدند. مطابق یک روایت

(۱). سیره حلبی، ۲/ ۱۴۷. بنگرید: الاصابه، ۴/ ۹؛ اسد الغابه، ۵/ ۱۳۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۲۶

دیگر، این رقم به هفتاد و یک نفر می‌رسد. «۱» به هر حال پیامبر (ص) دستور داد که اسرا را به سوی مدینه حرکت دادند و چون به منزل صفراء رسیدند، امیر المؤمنین علی (ع) را فرمود که گردن دو تن از آنان را بزنند:

۱. عقبه بن ابی معیط، دارای سوابق زشت بدرفتاری با پیغمبر (ص) و مسلمانان در مکه.

۲. نضر بن حارث که مسلمانان را در مکه شکنجه می‌کرد. «۲»

در روایت دیگری آمده که رسول خدا (ص) سه تن از اسرا را کشت: عقبه، نضر و مطعم بن عدی. «۳»

در روایات آمده که عقبه پیش از هجرت موضع بسیار زشتی در قبال رسول خدا (ص) داشت. حضرت او را تهدید کرد که اگر وی را بیرون از کوه‌های مکه بیابد، گردنش را بزند. «۴»

وقتی انصار سرگذشت عقبه و نضر را دیدند، ترسیدند که مبادا پیامبر (ص) همه اسیران را بکشد. از این رو گفتند: یا رسول الله! هفتاد نفر از آنان را کشته‌ایم.

اینان قوم و خویش تواند. آیا می‌خواهی آنان را ریشه کن نمایی؟ ایشان را به ما ببخش و از آنان فدیة بگیر و آزادشان کن. ابو بکر هم ترجیح می‌داد که فدیة بگیرند. او گفت: اینان قوم و خویش تو هستند. آنان را نگه‌دار و فدیة بگیر تا به وسیله آن بر کفار قوت یابیم. یا گفت:

اینان عموزادگان، خانواده و برادران ما هستند.

رسول خدا (ص) کراهت داشت که فدیة بگیرد، چنان که سعد بن معاذ این

(۱). العلل و معرفة الحديث، ۴/۱.

(۲). سیره ابن هشام، ۲/۲۹۸؛ الاغانی، ۱۰/۱.

(۳). العلل و معرفة الحديث، ۳/۱.

(۴). بنگرید: الغدير، ۸/۲۷۳-۲۷۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۲۷

ناخشنودی را در چهره حضرت دید؛ گفت: یا رسول الله! این نخستین جنگی است که با مشرکین روبه‌رو شده‌ایم. کشتن این مردان برای ما بهتر است تا این که آنان را زنده نگه داری. عمر گفت: یا رسول الله! اینان ترا تکذیب و از مکه بیرون کردند. پس آنان را پیش دار و گردنشان را بزن؛ علی را بفرما تا گردن عقیل را بزند و به من اجازه ده تا گردن فلانی را بزنم و حمزه را اجازت ده تا گردن عباس را بزند که اینان امامان کفرند. به همین مناسبت آیاتی فرود آمد:

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. «۱»

هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند. شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد، و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است. اگر در آنچه گرفته‌اید، از جلب خدا نوشته‌ای نبود، قطعاً به شما عذاب بزرگ می‌رسید.

موقعی که رسول خدا (ص) پافشاری مسلمانان را برای گرفتن فدیة دید، به آنان خبر داد که عاقبت فدیة این خواهد بود که به تعداد اسیران قریش، از مسلمانان کشته شوند. مسلمانان پذیرفتند. «۲» چنان که خواهیم دید، آنچه رسول اکرم (ص) خبر داده بود، در احد اتفاق افتاد.

به هر حال تصمیم بر اخذ فدیة گرفته شد. مقرر گردید هر اسیر از هزار تا چهار هزار درهم فدیة بپردازد. قریش به تدریج با فرستادن فدیة اسرای خود را آزاد کردند. رسول خدا (ص) به هر یک از اصحاب خود، همان اسیری را

(۱). انفال (۸): ۶۷-۶۸.

(۲). بنگرید: تاریخ الامم و الملوك، ۱/ ۱۶۹؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۹۰؛ صحیح مسلم، ۵/ ۱۵۷؛ بحار الانوار، ۱۹؛ اسباب النزول، ۱۳۷؛ حیاة الصحابة، ۲/ ۴۲؛ كنز العمال، ۵/ ۲۶۵؛ الدر المنثور، ۳/ ۲۰۱-۲۰۳؛ مشكل الآثار، ۴/ ۲۹۱-۲۹۲؛ المغازی، ۱/ ۱۰۷-۱۰۸؛ الكامل فی التاريخ، ۲/ ۱۳۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۲۸

تحويل داد بود و او خود فدیة اش را می گرفت. «۱» در برخی از متون آمده که سهیل بن عمرو فدیة اسرای بدر را آورد و از رسول خدا (ص) خواست که بگوید از جنگ با قریش چه می خواهد؟ «۲» این چیزی است از متون تاریخی که ما به درستی آن اطمینان داریم. در مقابل برخی روایات هست که عکس آنچه گذشت، می گوید بر پایه این روایات، رسول خدا (ص) هم عقیده ابو بکر شد و بلکه از مشورت عمر ناراحت گردید. پس آیاتی در مخالفت پیغمبر (ص) و موافقت با عمر فرود آمد. فردا که عمر به نزد رسول خدا (ص) آمد، دید که حضرت و ابو بکر گریه می کنند. سبب گریه آنان را پرسید، رسول خدا (ص) فرمود: نزدیک بود که به واسطه مخالفت با پسر خطاب، ما را عذاب عظیم فراگیرد. اگر عذابی نازل شود، احدی از آن نجات نیابد، مگر پسر خطاب.

ابن عباس از پسر عمر روایت کرد که رسول خدا (ص) گفت: برای چیزی گریه می کن، مکه برای گرفتن اسرایشان فدیة به من پیشنهاد کردند. عذاب آنان به من عرضه شد، از این درخت نزدیک تر بود. خداوند فرو فرستاد:

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُخْرَجَ فِي الْأَرْضِ. «۳»

ما این مطلب را اصلاً تصدیق نمی کنیم و آن قدر دلیل داریم که برای اثبات بطلان آن کفایت کند. شاید همین روایات به برخی از مسلمانان نادان و جاهل جسارت داده که بنویسند و بگویند:

رسول خدا (ص) در موضع خویش نسبت به اسرای بدر اشتباه کرد و وحی

(۱). المصنّف، ۵/ ۲۱۱.

(۲). همان.

(۳). انفال (۸): ۶۷. علاوه بر منابع پیشین، بنگرید: فواتح الرحموت، ۲/ ۲۶۷؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۳۹۳؛ المستصفی، ۲/ ۳۵۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۲۹

نازل شد تا اشتباه او را تصحیح کند. خداوند فرمود:

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُخْرَجَ فِي الْأَرْضِ. «۱»

دلایل و مستندات ما در تکذیب این گفته‌ها به شرح زیر است؛

أ. چرا به جز عمر احدی از این عذاب نجات نیافت؟ مگر سعد بن معاذ، و عبد الله بن رواحه از موافقان عمر نبودند؟ «۲» مگر این رأی را پیش از همه، سعد بن معاذ مطرح نکرد؟ «۳»

معقول نمی نماید که آیه تَرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا، و آیه: لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ خطاب به پیامبر (ص) باشد، زیرا آن حضرت، نه خواهان دنیا بود و نه مستحق این عذاب عظیم. زیرا این بدان معنی است که خداوند متعال پیغمبرش را به امری فرمان داده، سپس با او مخالفت نموده است. التزام به این سخن از بزرگ‌ترین گناهان و جنایت بزرگی است! «۴»

آنچه دلالت دارد که خداوند متعال لزوم قتل اسرا را به پیغمبر (ص) ابلاغ کرده این است که

راه حل فدیة اسیران از واقعه عبد الله بن جحش معلوم شد که ابن حضرمی در آن سریه کشته شد. عبد الله، عثمان بن مغیره و حکم بن کيسان را به اسارت گرفت، اما خداوند این کار را منع و انکار نفرمود. این واقعه بیش از یک سال قبل از بدر بود. «۵» این بدان معنی است که در خصوص اسرای بدر اوامر خاصی بوده که

(۱). انفال (۸): ۶۷. قضایا فی التاریخ الاسلامی، ۲۰.

(۲). الروض الانف، ۳/ ۸۳؛ المغازی، ۱/ ۱۱۰، ۱۰۶؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۹۳، حیاة الصحابة، ۲/ ۴۳.

(۳). شرح نهج البلاغه، ۱۴/ ۱۷۵-۱۷۶.

(۴). بنگرید: دلائل الصدق، ۳/ ۵۹.

(۵). سیره حلبی، ۲/ ۱۹۲.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۳۰

پیغمبر (ص) به یاران خود تبیین نموده است، اما آنان بر مخالفت با حضرت پافشاری کردند. از این رو مستحق عذاب شدند، اما خداوند به لطف و رحمت خود آنان را بخشید.

دلیل دیگر این که در برخی از روایات تاریخی آمده که روز بدر جبرئیل فرود آمد و به پیغمبر (ص) گفت: خداوند از کار قوم تو برای گرفتن فدیة از اسیران ناخشنود است؛ ترا فرمان می‌دهد که آنان را بین دو چیز مخیر سازی:

این که آنان را جلو اندازند و گردنشان را بزنند یا از آنان فدیة بگیرند، ولی به شمار آنان از خودشان کشته خواهند شد. «۱»

رسول خدا (ص) این پیغام را به صحابه گفت؛ به سخن آمدند: یا رسول الله! اینان خانواده‌ها و برادرانمان هستند. از آن‌ها فدیة می‌گیریم و به وسیله فدا بر دشمنان خود قوی می‌شویم و به شمار آنان از ما شهید خواهند شد.

برخی تأکید کرده‌اند که پیامبر (ص) تمایل داشت که اسرا را بکشند. «۲» به گفته واقدی اسرا به همدیگر گفتند: اگر کسی را پیش ابو بکر بفرستیم، او از همه بیشتر در صدد پیوند خویشاوندی ماست و از سوی دیگر کسی را نزدیک‌تر از او به محمد نمی‌شناسیم.

کسی را نزد ابو بکر فرستادند. ابو بکر آمد.

با وی سخن گفتند. ابو بکر به آنان وعده داد که به آنان بدی نخواهد رسید.

سپس به حضور پیامبر (ص) رسید و حضرت را آرام می‌ساخت و خشمش را تسکین می‌داد. سه بار نزد رسول خدا (ص) آمد و در هر مرتبه حضرت سکوت کرد و پاسخ نداد. «۳»

حال آیا درست است که بگوییم: پیامبر (ص) با ابو بکر گریه می‌کرد و

(۱). تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۹۳؛ المصنّف، ۵/ ۲۱۰؛ الطبقات الکبری، ۲/ ۱۴.

(۲). به طور مثال بنگرید: الکامل فی التاریخ، ۲/ ۱۳۶.

(۳). المغازی، ۱/ ۱۰۷-۱۰۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۳۱

می‌گفت: اگر از آسمان عذاب بیاید، احدی جز پسر خطاب نجات نخواهد یافت؟

ب. اگر به فرض بپذیریم که رسول خدا (ص) هم رأی ابو بکر بود و همراه وی به گریه نشست، پس چرا به عمر گفت: عذاب آنان به من عرضه شد، از این درخت نزدیک‌تر بود؟ چگونه خود وی که موافق آنان بود، مستحق عذاب نشد؟

ج. التزام به این گفته به معنی تکذیب فرموده خداوند متعال است که درباره پیغمبر (ص) آمده:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى. «۱»

و از سر هوس سخن نمی‌گوید؛ این سخن به جز وحی‌ای که وحی می‌شود، نیست.

چنان که در این حالت، پیروی از رسول خدا (ص) هم که قرآن بدان فرمان می‌دهد، بی‌معنی خواهد بود:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ*. «۲»

خدا را اطاعت کنید و پیامبر را نیز اطاعت کنید.

د. صرف اشاره به اخذ فدیة مستوجب عقاب نخواهد بود، زیرا نهایت این خواهد بود که مسلمانان، غیر اصلح را برگزیدند. بنابراین باید چیز دیگری باشد که به موجب آن مستحق عقاب شوند و آن اصرار و پافشاری بر اخذ فدیة و مخالفت با پیغمبر (ص) و روی آوری به مال دنیا در مقابل اراده الهی است.

آن هم پس از تبیین صریح مطلب توسط پیغمبر (ص) و الا عقاب قبل از بیان، بی‌معنی بلکه قبیح است.

با این حال خداوند با کرم و فضل خویش با آنان برخورد کرد و این

(۱). نجم (۵۳): ۳-۴.

(۲). نساء (۴): ۵۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۳۲

مخالفت را بر آنان بخشید و فدیة را حلال نمود.

در روز بدر برخی از مسلمانان شتاب ورزیدند و به جمع غنایم پرداختند.

رسول خدا (ص) فرمود: غنایم برای مردمانی که پیش از شما کشتار کرده‌اند، جایز نباشد. پیش از این، هرگاه پیامبر (ص) و یارانش غنیمت می‌گرفتند، غنایم خود را جمع می‌کردند. پس از آسمان آتشی بر همه می‌افتاد. خداوند متعال نازل فرمود:

لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ، فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا.

طحاوی این روایت را در شأن نزول آیه قوی دانسته است. «۱»

اینک با توجه به بطلان آنچه درباره اسیران بدر به رسول خدا (ص) نسبت داده‌اند و بطلان این که آیه مبارکه عتاب رسول (ص) باشد؛ نادرستی استدلال اهل سنت با این آیه بر جواز اجتهاد پیامبر (ص) و خطای وی در آن، روشن می‌شود، زیرا پیغمبر (ص) از روی هوا سخن نمی‌گوید. آنچه او می‌گوید، جز وحی نیست که از پیش خداوند به او می‌رسد. آنچه در این باره به او نسبت می‌دهند، باطل و نادرست است. علاوه بر این دلایل قاطعی داریم مبنی بر حق بودن آنچه آن حضرت می‌گوید یا انجام می‌دهد، و موافق شرع و اوامر قاطع الهی است.

رای درست

طبری از محمد بن اسحاق روایت کرده که گفت:

وقتی این آیه فرود آمد که: مَا كَانَ لِئَنِّي أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسِيرٌ؛ رسول خدا (ص) فرمود: اگر عذابی از آسمان فرود آید، احدی جز

سعد بن معاذ نجات پیدا نمی‌کند، زیرا او گفت: یا رسول الله؛ تثبیت دین با قتل اسیران برای ما بهتر

(۱). انفال (۸): ۶۸، مشکل الآثار، ۴/ ۲۹۲-۲۹۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۳۳

است از زنده نگه داشتن مردان. «۱»

شاید این روایت درست باشد، اما آن را به نفع خلیفه دوم تغییر داده‌اند. این رأی، درست‌ترین آرا و مطابق دیدگاه رسول خدا (ص) بود.

أ. ناله عباس در زنجیر

اشاره

از جمله اسرای بدر عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب بودند. در آن شب پیغمبر (ص) را خواب نمی‌برد. یکی از اصحاب پرسید: سبب چیست که نمی‌خوابید؟ حضرت فرمود: ناله عباس در بند نمی‌گذارد که به خواب روم. مردی برخاست و بند از عباس باز کرد. رسول خدا (ص) فرمود: مرا چه شده که ناله عباس را نمی‌شنوم؟ مردی گفت: من بند از او باز کردم. پیامبر (ص) فرمود:

این کار را برای همه اسیران انجام بده. «۲»

این روایت معقول و قابل قبول است و نمایان‌گر عدالت‌گرایی و دقت حضرت رسول (ص) در رعایت احکام الهی و صلابت او در دین خدا. از سوی دیگر با مقام شامخ و منزلت عالی رسول اکرم (ص) سازگاری دارد. بنابراین نمی‌توان به دیگر روایات و اخباری که بیان‌گر مراعات حال خویشاوندان و نزدیکان پیغمبر (ص) است، توجه کنیم. مقتضای عدل و انصاف پیغمبر (ص) همین بود که با عباس همانند دیگر اسیران در بند رفتار کند و جایی برای اشکال و انتقاد باقی نگذارد.

فدیه و مسلمانی عباس

مسلمانان در بدر بیست یا چهل اوقیه طلا از عباس به غنیمت گرفتند. هر

(۱). تاریخ الامم و الملوك، ۲/ ۱۷۱؛ بنگرید: الثقات، ۱/ ۱۶۹.

(۲). تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۹۰؛ صفة الصفوة، ۱/ ۵۱۰؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۲/ ۴۱۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۳۴

اوقیه چهل مثقال است. عباس از پیغمبر (ص) خواست که این مبلغ را به حساب فدیه او بگذارد. پیغمبر (ص) فرمود: مالی را که با خود آوردی تا علیه ما خرج کنی، به تو نمی‌دهیم.

گفته‌اند: عباس این پول را آورده بود تا مشرکان را اطعام کند. «۱» رسول خدا (ص) عمویش را فرمود که فدیه خود، عقیل و نوفل برادرزادگان خود را بپردازد، اما او گفت: پولی ندارد که فدیه دهد. رسول خدا (ص) فرمود: پولی را بده که نزد ام الفضل گذاشتی و به او گفתי: اگر حادثه‌ای برای من پیش آید، آن را صرف خود و فرزندان کن. عباس از پیغمبر (ص) پرسید که این خبر را که به او داده است. چون دانست که جبرئیل به پیامبر (ص) خبر داده گفت: سوگند می‌خورم که جز من و ام الفضل احدی از این پول خبر نداشت؛ شهادت می‌دهم که تو رسول خدایی. همه اسرای قریش مشرک بازگشتند، مگر عباس و عقیل و نوفل که خداوند آنان را به زیور ایمان رو سفید کرد. پس این آیه درباره آنان فرود آمد:

قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِنْ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. «۲»

به کسانی که در دست شما اسیرند، بگو: اگر خدا در دل‌های شما خیری سراغ داشته باشد، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما عطا می‌کند و بر شما می‌بخشاید و خدا آمرزنده مهربان است.

در روایت دیگری هست که وقتی از عباس فدیة خواسته شد، مدعی شد که مسلمان بوده است، اما قریش او را به اجبار آورده‌اند. رسول خدا (ص) به او فرمود: خداوند از همگان به اسلام تو آگاه‌تر است. اگر آنچه می‌گویی حق باشد، خداوند پاداش ترا خواهد داد، اما ظاهر کارت نشان می‌دهد که تو بر

(۱). اسباب النزول، ۱۳۸؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۹۸.

(۲). انفال (۸): ۷۰. بنگرید: البرهان فی تفسیر القرآن، ۲/ ۹۴؛ الکشاف، ۲/ ۲۳۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۳۵

ضد ما بودی. «۱»

این روایت دلالت دارد که ادعای برخی مبنی بر این که عباس پیش از بدر به طور پنهانی مسلمان شد، «۲» نادرست است. مگر این که در این باره به ادعای خود عباس استناد شود. دیدیم که پیغمبر (ص) این ادعای عباس را نپذیرفت.

علاوه بر این، وقتی عباس در بدر اسیر شد، مسلمانان او را به واسطه کفر به خدا و قطع پیوندهای خویشاوندی مورد سرزنش قرار دادند و علی (ع) در سخن خشونت به خرج داد. عباس گفت: شما را چه شده که بدی‌های ما را یاد می‌کنید، اما از محاسن (نیکی‌های) ما چیزی نمی‌گویید؟ علی (ع) فرمود: مگر شما را حسنی هم هست؟ گفت: آری، ما مسجد الحرام را آباد می‌کنیم و کعبه را زنده نگه می‌داریم، و حاجیان را سقایت می‌کنیم، و از فقیر دستگیری می‌نماییم.

پس خداوند این آیه را نازل فرمود:

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ. «۳»

مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند، در حالی که به کفر خویش شهادت می‌دهند.

در روایت دیگری گفت: اگر شما در اسلام، جهاد و هجرت از ما پیشی گرفتید، ما هم مسجد الحرام را آباد می‌کردیم، و حاجیان را آب می‌دادیم. پس خداوند متعال نازل فرمود:

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ. «۴»

آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند (کار) کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده است؟

(۱). تاریخ الخميس، ۱/ ۳۹۰؛ سیره حلبی، ۱۹۸؛ بحار الانوار، ۱۹/ ۲۵۸.

(۲). بنگرید: البداية و النهایه، ۳/ ۳۰۸؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۸۸-۱۹۸.

(۳). توبه (۹): ۱۷؛ بنگرید: اسباب النزول، ۱۳۹؛ الدر المنثور، ۳/ ۲۱۹.

(۴). توبه (۹): ۱۹؛ بنگرید: همان منابع.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۳۶

اشکال این دو روایت این است که دو آیه وارده در آن‌ها از سوره توبه است که در اواخر زندگی پیغمبر (ص) یعنی چندین سال پس از بدر فرود آمد.

شاید آنچه این دو روایت می‌گوید، مربوط به بدر نباشد، بلکه در روز فتح مکه اتفاق افتاده باشد. در این صورت تصریح روایت نخست به بدر اشتباه راوی خواهد بود.

در عین حال این اشکال پیش می‌آید که عباس در فتح مکه اسیر نشد؛ پس چرا علی (ع) در سخن خشونت می‌ورزد؟ شاید بتوان چنین پاسخ داد که احتمالاً این برخورد قبل از عفو عمومی پیغمبر (ص) بوده است.

در برخی روایات آمده که مسلمانی عباس آشکار نشد، مگر در سال فتح مکه. «۱» این تعبیر به صواب نزدیک‌تر است، زیرا اگر چنان که روایات قبلی می‌گوید، خصوصاً روایت البرهان که سندش معتبر است؛ عباس در بدر مسلمان شده باشد، باید دانست که پنهانی مسلمان شده و مطابق میل مشرکین و حفظ مصالح، اموال و روابط خود، تظاهر به شرک کرده است. چه قریش نمی‌پذیرفتند که در طول سالیان دراز که آنان با محمد در جنگ بوده و او فرزندان و برادرانشان را کشته، راه تجارتی آنان را ناامن کرده و در میان عرب خوارشان نموده، یک مسلمان در میان آنان زندگی کند. خصوصاً اگر این مسلمان، عموی محمد هم باشد!

دوستی عباس با ابو سفیان هم نمی‌توانست به او اجازه دهد، در مکه اقامت کند. چه قریش خویشاوندان و فرزندان خود را به جرم مسلمانی زیر شکنجه قرار دادند تا مجبور شدند از آزار و اذیت آنان هجرت کنند، حال چگونه در برابر دوستانشان سکوت می‌کنند؟ شرایط قریش در حدیث به‌ترین دلیل بر سخت‌گیری آنان در این باره است و نشان می‌دهد که کوچک‌ترین مسامحه‌ای

(۱). سیره حلبی، ۲/ ۱۹۹.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۳۷

نمی‌کردند.

آری، شاید گفته شود: پیغمبر (ص) او را فرمود که در میان قریش بماند و برای وی جاسوسی کند. گفته می‌شود: عباس، اخبار قریش را برای پیغمبر (ص) می‌نوشت. چنان که گمان می‌رود، آن حضرت را از جنگ احد خبردار ساخت، امّا این کارها بر مسلمانی عباس دلالت ندارد. فقط می‌رساند که خیرخواه پیغمبر (ص) بوده است؛ اگر چه با انگیزه‌های خویشاوندی و حمیت قبیله‌ای. بنابراین باید که پیغمبر (ص) هم قدرشناس باشد و خدمات او را تلافی کند.

ب. توطئه و ترور

عمیر بن وهب در جنگ بدر اسیر و سپس آزاد شد. روزی در حجر اسماعیل پنهانی با صفوان بن امیه به توافق رسید که به مدینه بیاید و پیغمبر (ص) را بکشد. در مقابل صفوان بدهی عمیر را پردازد. آن دو این مسأله را پنهان نگه داشتند. عمیر شمشیرش را تیز و زهر آگین کرد و به مدینه آمد.

رسول خدا (ص) به او اجازه ورود داد. عمر ترسید. پس شمشیرش را به گردن حمایل کرد و سپس او را به حضور پیغمبر (ص) برد. چون پیامبر (ص) او را دید، فرمود: عمر؛ رهایش کن. عمر رهایش کرد. پیامبر (ص) فرمود: جلوتر بیا و از وی درباره آمدنش پرسید. گفت: آمده‌ام تا درباره این اسیری که نزد شماست؛ یعنی وهب؛ محبت کنید. حضرت فرمود: پس این شمشیر چیست؟ گفت: خداوند این شمشیر را لعنت کند که هیچ بدر را نخورد.

رسول خدا (ص) آنچه را که بین او و صفوان در حجر اسماعیل گذاشته بود، تعریف کرد. عمیر مسلمان شد. حضرت فرمود: برادران را دین بیاموزید و خواندن قرآن را به او تعلیم دهید و اسیرش را آزاد سازید.

چنان کردند. عمیر با اجازه پیغمبر (ص) به مکه آمد تا مردم را به سوی خدا

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۳۸

دعوت کند و مشرکان را آزار دهد. صفوان هم سوگند خورد که با وی سخن نگویید و به هیچ وجه سودی به او نرساند. «۱»

ج. گردن‌بند خدیجه، آزادی زینب

یکی از اسیران بدر، ابو العاص بن ربیع بود. زینب دختر یا پرورده رسول خدا (ص) که همسر ابو العاص بود، برای آزادی شوهرش فدیة فرستاد. از جمله اموالی که برای این منظور داد، گردن‌بندی بود که خدیجه در شب عروسی او با ابو العاص به وی داده بود. چون رسول خدا (ص) به آن گردن‌بند نگریست، به روح خدیجه (س) رحمت فرستاد و او را بر حال زینب سخت رقت آمد و از مسلمانان خواست که اسیر زینب را آزاد کنند. مسلمانان چنین کردند و بدون فدیة ابو العاص را رها ساختند. پیغمبر (ص) در مقابل شرط کرد که زینب را به سرعت نزد حضرت فرستد. ابو العاص به عهد خود وفا کرد و زینب را نزد رسول خدا (ص) فرستاد. «۲» در اینجا پرسشی مطرح می‌شود که آیا پیغمبر (ص) تا این حد عاطفی بود که احساساتش او را برانگیخت تا اسیری را آزاد سازد که مسلمانان می‌توانستند درباره او معامله کنند و در قبال او برای تقویت بنیه اقتصادی خویش بر ضد دشمن، مبلغی را دریافت کنند؟! آیا صرف تربیت زینب کفایت می‌کرد که حضرت در قبال وی چنین موضع متمایزی اتخاذ و زینب را بر دیگران برتری دهد؟ آیا این کار با رسالت و سجایای اخلاقی پیغمبر (ص) سازگاری داشت؟

(۱). سیره ابن هشام، ۲/ ۳۱۷-۳۱۸.

(۲). سیره ابن هشام، ۲/ ۳۰۸؛ تاریخ الامم و الملوک، ۲/ ۶۴؛ الکامل فی التاریخ، ۲/ ۱۳۴؛ بحار الانوار، ۹/ ۲۴۱؛ دلائل النبوه (بیهقی)، ۳/ ۱۵۴؛ تاریخ الاسلام (ذهبی)، ۱/ ۴۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۳۹

به نظر می‌رسد، مسأله چیز دیگری بود و مصلحت دیگری در میان بود که به حال اسلام و مسلمانان مفیدتر از فدیة به نظر می‌رسید و الا هرگز موضع حضرت در قبال وی ذره‌ای با دیگران تفاوت نمی‌داشت. موضع وی در قبال عمویش ابو لهب مشهور است. چنان که در همین آزادسازی اسرا در قبال اخذ فدیة، ذره‌ای به عمویش عباس تخفیف نداد. این موضع حضرت تأکید بر احترامی است که اسلام به خدمات و مواضع واقع گرایانه دیگران قائل است. خدیجه یکی از کسانی بود که حقیقتاً شایسته و سزاوار تقدیر بود. پیغمبر (ص) به دوستان خدیجه هم احترام می‌گزارد. چنان که هرگاه هدیه‌ای به او می‌رسید، برای آنان می‌فرستاد تا آنجا که عایشه هم ناخشنودی خود را از مواضع پیغمبر (ص) در قبال خدیجه، به گونه‌ای به سمع حضرت رساند. «۱»

اگر خدماتی که خدیجه برای اسلام و مسلمانان انجام داد، کسان دیگری هم انجام می‌دادند، قطعاً موضع رسول اکرم (ص) در قبال آنان همین بود و بس.

از سوی دیگر مناسبتی پیش آمده بود که پیغمبر (ص) می‌توانست با استفاده درست از این فرصت، جان یک مسلمان را از درد و رنج و مصیبت زندگی در میان مشرکان نجات دهد. این مسلمان کسی نبود جز زینب که به رغم مسلمانی در میان کافران و تحت امر شوهر مشرک خود زندگی می‌کرد. حال که فرصتی برای رهایی این زن مسلمان پیش آمده، چرا پیغمبر (ص) از این فرصت استفاده نکند؟

بدین ترتیب روشن می‌شود که ابو العاص بدون فدیة آزاد نشد، بلکه به محض رسیدن به مکه، زینب را مطابق قولی که به پیغمبر (ص) داده بود، بر شتر سوار کرد و به مدینه فرستاد. چه گردن‌بند مبارکی!!

(۱). به مباحث پیشین و بیعت عقبه مراجعه کنید.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۴۰

د. فدک و گردن‌بند

ابن ابی الحدید می‌گوید:

من این خبر را در حضور نقیب ابو جعفر یحیی بن ابی زید بصری خواندم، گفت: آیا گمان می‌کنی که ابو بکر و عمر این موضوع را نمی‌دانستند و آنجا حضور نداشته‌اند؟ آیا اقتضای کرم و احسان این نبود که آن دو هم دل فاطمه را در مورد فدک خشنود سازند و از مسلمانان بخواهند که آن را به فاطمه ببخشند؟ مگر منزلت فاطمه در نظر رسول خدا (ص) از منزلت زینب خواهرش، کمتر بوده است و حال این که فاطمه بانوی بانوان جهانیان است. تازه این در موردی است که فاطمه را حقی ثابت نشود، نه از راه بخشش و نه از راه ارث. «۱»

ه. فدیة فرهنگی

مقریزی می‌گوید:

در میان اسیران بدر کسی بود که نوشتن می‌دانست، ولی در میان انصار کسی نبود که نوشتن بلد باشد. در میان اسیران، کسانی بودند که ثروتی نداشتند تا فدیة پردازند و آزاد شوند. از آنان پذیرفته شد که هر یک ده نفر از کودکان مدینه را تعلیم دهد و آزاد شود. زید بن ثابت همراه شماری از کودکان انصار، در آن روز نوشتن آموخت. امام احمد از عکرمه از ابن عباس آورده که گفت: شماری از اسیران بدر، مالی برای پرداختن فدیة نداشتند. رسول خدا (ص) فدیة آنان را چنین قرار داد که به فرزندان انصار نوشتن بیاموزند. مقریزی پس از نقل داستان کسی که معلمش او را زد، می‌گوید: عامر شعبی گفت: فدیة اسیران بدر، چهل اوقیه طلا بود. کسانی که این مبلغ را نداشتند، در عوض ده نفر از مسلمانان را تعلیم می‌دادند. زید بن ثابت از کسانی بود که از این طریق سواد آموخت. «۲»

(۱). شرح نهج البلاغه، ۱۴/ ۱۹۱.

(۲). بنگرید: التراتیب الاداریه، ۱/ ۴۸-۴۹؛ مسند احمد، ۱/ ۲۴۷؛ امتاع الاسماع، ۱۰۱؛ الروض

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۴۱

این که فدیة اسیران جنگی، تعلیم ده کودک قرار داده شد، نخستین دعوت در تاریخ برای ریشه‌کنی بی‌سوادی است که اسلام در این باره از همه اقوام و ملل پیشی گرفته است. حکم بن سعید بن عاص به حضور پیغمبر (ص) رسید، حضرت نام وی را پرسید. نام خود را گفت. پیغمبر (ص) نام او را عبد الله گذاشت و به وی دستور داد که در مدینه به تعلیم کودکان پردازد. «۱» این مواضع رسول اکرم (ص) بیان‌گر اهتمام اسلام به علم و دانش در عصری است که دولت‌های بزرگ زمان از فراگیری خواندن و نوشتن کسانی غیر از خاندان‌های حکومت‌گر، به طور قاطعانه جلوگیری می‌کردند. چنان که وقتی یکی از بازاریان ایران حاضر شد، مخارج سپاه انوشیروان را تأمین کند، مشروط به آن که فرزندش اجازه یابد، درس بخواند؛ به رغم نیاز مبرم دولت، پادشاه ایران حاضر نشد، اجازه دهد فرزند این بازاری درس بخواند. «۲»

در میان مردم عرب هم کسانی بودند که یادگیری خواندن و نوشتن را عیب می‌دانستند. «۳»

در حالی که اسلام حاضر شد، سرسخت‌ترین دشمنان خود را در حساس‌ترین و خطرناک‌ترین شرایط زمانی در مقابل آموزش ده تن از فرزندان مسلمان آزاد کند. در حالی که استفاده از فدیة اسیران یا به کارگیری آنان در انجام کارهای جاری، یا استفاده سیاسی از آنها برای اعمال فشار بر قریش برای این جامعه نوپا اهمیت زیاد داشت.

الانف، ۸۴/۳؛ تاریخ الخميس، ۳۹۵/۱؛ سیره حلبی، ۱۹۳/۲؛ الطبقات الکبری، ۱۴/۲؛ نظام الحكم فی الشریعۀ و التاريخ الاسلامی، ۴۸.

(۱). نسب قریش، ۱۷۴؛ الاصابه، ۱/۳۴۴.

(۲). خدمات متقابل اسلام و ایران، ۲۸۳؛ ۲۵۳-۲۴۵؛ شاهنامه، ۶/۲۵۸-۲۶۰.

(۳). الشعر و الشعراء، ۳۳۴؛ التراتیب الاداریه، ۲/۲۴۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۴۲

و. رفتار با اسیران

مسلمانان تلخ‌ترین آزارها و زشت‌ترین رفتارهای ناجوانمردانه را در طول سال‌های اقامت در مکه از سوی مشرکین قریش تحمل کردند. قریش در برخورد خشونت‌آمیز خود با مسلمانان سخت‌ترین شکنجه‌ها را علیه آنان اعمال کردند؛ آنان را مجبور به ترک خانه و کاشانه‌شان کردند؛ اموالشان را مصادره نمودند و پیوندهای خویشاوندی را با آنها قطع کردند. اینک همان قوم ستمگر، ذلیلانه در دست مسلمانان گرفتارند و چشم امید به رحمت آنان دوخته‌اند. به نظر شما چه رفتاری با اقوام مشرک خود خواهند داشت؟ چگونه از آنان انتقام خواهند گرفت؟

هر کس در پاسخ به این سؤال، انتظار خاصی از مسلمانان برای انتقام‌گیری از قریش خواهد داشت، اما آنچه در عمل اتفاق افتاد، بر خلاف همه انتظارات بود. پیروان اسلام نه تنها انتقام نگرفتند، و فرصت پیش آمده را غنیمت نشمرند، بلکه رهبر بزرگ توحیدی فرمانی در یک جمله صادر فرمود که: «با اسیران به نیکی رفتار کنید».

مسلمانان فرمان پیغمبر (ص) را نصب العین خود قرار دادند و در رفتار با اسیران قریشی خود به کار بستند؛ چنان که آنان را در اموال خویش شریک ساختند و حتی کسانی، اسیرشان را در غذا بر خود مقدم داشتند. برخورد مرد انصاری با ابو عزیز برادر مصعب بن عمیر مشهور است که نان خود را به اسیر می‌داد و خود به خرما قناعت می‌کرد و اگر ابو عزیز نان را پس می‌داد، باز به او برمی‌گرداند. (۱)

ز. سوده دختر زمعه

شگفت‌انگیز است که می‌بینیم: سوده دختر زمعه همسر رسول خدا (ص)

(۱). بنگرید: المغازی، ۱۱۹/۱؛ تاریخ الامم و الملوک، ۱۵۹/۲؛ الکامل فی التاريخ، ۱۳۱/۲؛ تاریخ الخميس، ۳۸۸/۱؛ سیره ابن هشام، ۲/۲۹۹-۳۰۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۴۳

وقتی چشمش به اسیر قریشی می‌افتد، مشرکین را علیه پیغمبر (ص) و مسلمانان برمی‌انگیزد. خود او می‌گوید:

وقتی اسیران را آوردند، ناگاه در گوشه خانه، ابو زید را دیدم که دست‌هایش بر گردنش بسته است. همین که او را به این حال دیدم نتوانستم خودداری کنم؛ گفتم: ابو زید؛ چه طور تسلیم شدید؟ آیا نمی‌توانستید با بزرگواری بمیرید؟ به خدا قسم؛ گفتار رسول خدا (ص) مرا به خود آورد که می‌فرمود: ای سوده؛ آیا علیه خدا و رسول ترغیب و تحریض می‌کنی؟! گفتم: یا رسول الله، سوگند به کسی که ترا به حق به رسالت مبعوث کرده، وقتی ابو زید (سهیل بن عمرو) را دیدم که دست‌هایش به گردنش بسته است، نتوانستم خودداری کنم و گفتم آنچه گفتم. «۱»

در برخی از متون برخوردهای منفی از وی در قبال رسول خدا (ص) ثبت شده، چنان که حضرت خواست او را طلاق دهد، اما پیغمبر (ص) را به خدا قسم داد تا به او رجوع کرد. پس شب و روز خود از زندگی پیغمبر (ص) را به عایشه داد که همواره از او تمجید می‌کرد. «۲»

۷. دستاورد غرور

جنگجویان قریش با دریایی از اندوه و ماتم، و خشم و غضب به مکه بازگشتند. ابو سفیان مردم را از سوگواری و گریه و زاری، و شاعران را از سرودن شعر در ماتم و فراق کشته‌های بدر بر حذر داشت تا مبادا از خشم آنان بکاهد و دشمنی با مسلمانان را فرو نشاند. از سوی دیگر اندوه آنان به مسلمانان نرسد تا قریش را مورد شمات قرار دهند.

(۱). البدایة و النهایه، ۳/ ۳۰۷.

(۲). الاصابه، ۴/ ۳۳۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۴۴

ابو سفیان زن و بوی خوش را بر خود حرام کرد تا این که با محمد (ص) بجنگد و انتقام کشته‌های خود را از او و یارانش بگیرد. هند، همسر ابو سفیان نیز چنین موضع گرفت و از شوهر دور شد و بوی خوش را بر خود حرام کرد.

جنگجویان از صاحبان کاروان خواستند تا آنان را در اموال کاروان با خود برابر قرار دهند. پس این آیه فرود آمد:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً. «۱»

بی‌گمان، کسانی که کفر ورزیده‌اند، اموال خود را خرج می‌کنند تا (مردم را) از راه خدا بازدارند. پس به زودی (همه) آن را خرج می‌کنند، و آنگاه حسرتی بر آنان خواهد گشت.

گفته‌اند: این آیه درباره کسانی فرود آمد که در بدر سپاهیان قریش را غذا می‌دادند. این تفسیر با مفاد آیه سازگارتر است.

۸. مژده فتح

رسول خدا (ص) پیکی را به مدینه فرستاد تا مژده فتح و ظفر را به اهالی شهر برساند. در ابتدا کسی پیک ظفر را باور نداشت، اما چون فهمیدند که پیروزی مسلمانان مسلم است؛ مؤمنان شادمان شدند و با سرور و شادی به استقبال پیغمبر (ص) آمدند. می‌گویند: خبر پیروزی را زید بن حارثه آورد، اما احدی از مردم قبول نکرد تا این که اسامه پدرش را سوگند داد و از درستی آن مطمئن شد. این گفته نمی‌تواند درست باشد، زیرا اسامه در آن روزگار، کودکی خردسال بود که عمرش از ده سال نمی‌گذشت. گفته می‌شود: هنگامی رسول خدا (ص) وارد مدینه شد که مردم مشغول دفن رقیه، همسر عثمان بودند.

اسیران را پس از ورود پیغمبر (ص) همان روز به مدینه آوردند. حضرت آنان را در میان یارانش تقسیم کرد و فرمود: با اسیران به نیکی رفتار کنید. اسرای

(۱). انفال (۸): ۳۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۴۵

قریش نزد اصحاب بودند تا فدیة آنان از مکه رسید.

رسول خدا (ص)، عبد الله بن رواحه را به محله عالیة فرستاد تا اهالی آنجا را به پیروزی مسلمانان مژده دهد. عالیة، آن بخش از مدینه را می گفتند که در سمت نجد واقع بود و بنی عمرو بن عوف، خطمه و وائل در آنجا زندگی می کردند. زید بن حارثه نیز مأمور شد تا مژده فتح را به سافله ببرد که در سمت تهامة قرار داشت. «۱»

۹. نتایج جنگ بدر

در بدر هفتاد نفر از قریش کشته و همین تعداد اسیر شدند. مطابق روایت دیگری، چهل و پنج نفر کشته و همین تعداد اسیر شدند. شاید منشأ اختلاف این باشد که در روایت دوم، کشته‌ها و اسرای قریش را به نام برشمرده‌اند. لذا نام همین تعداد را به یاد آورده و باقی را فراموش کرده‌اند. از این رو گمان برده‌اند که این رقم نهایی است. در حالی که این تعداد، افرادی بوده‌اند که ناقل آن‌ها را به نام می شناخته است نه این که همه کشته‌ها و اسرای قریش همین تعداد بوده‌اند.

درباره شهدای سپاه اسلام اختلاف وجود دارد. در حالی که احدی از مسلمانان اسیر نشد، شمار کشته‌های آنان را نه، یازده و چهارده نفر گفته‌اند. از این رقم اخیر، شش نفر از مهاجران و هشت نفر از انصار بوده‌اند.

غنایم بدر عبارت بود از: صد و پنجاه شتر، ده اسب؛ و به نظر ابن اثیر: سی اسب، متاع، سلاح، لباس، پوست دباغی شده و چرم فراوان. «۲»

۱۰. قهرمان بدر

بیشتر کشته‌های قریش در بدر به دست مهاجران خصوصا خاندان

(۱). التراتیب الاداریه، ۱/ ۳۸۲.

(۲). المغازی، ۱/ ۱۰۲-۱۰۳؛ الکامل فی التاریخ، ۲/ ۱۱۸؛ سیره حلبی، ۲/ ۱۸۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۴۶

پیامبر (ص) و علی الخصوص به دست علی بن ابی طالب (ع) کشته شدند. کفار در روز بدر، علی (ع) را «مرگ سرخ» نامیدند که برای آنان جز بلا و بدبختی چیزی نداشت. «۱» چرا نه، در حالی که شعبی می گوید: «علی شجاع‌ترین مردم بود. عرب به این مطلب اقرار دارد.» «۲» مطابق برخی روایات، جبرئیل روز بدر میان آسمان و زمین فریاد می زد:

لا- فتی الّا علی لا سیف الّا ذو الفقار گفته می شود: این ندای جبرئیل در جنگ احد بوده است. در این باره در جنگ احد، مطالبی خواهیم آورد. به هر تقدیر، علی (ع) نیمی از کشته‌های قریش را که هفتاد نفر بودند، کشت و در قتل نیم دیگر شرکت داشت. «۳» شیخ مفید (ره) سی و شش نفر از کسانی را که علی (ع) در بدر کشت، به نام برشمرده است. «۴»

ابن اسحاق نیز بیشتر کشته‌های قریش در بدر را از علی (ع) می داند. «۵»

مطابق نقل طبرسی و قمی، علی (ع) بیست و هفت نفر از مشرکان قریش را کشت. «۶» اسامه بن منقذ گفت: علاوه بر کسانی که علی (ع) در قتل آنان شرکت داشت، بیست و چهار نفر را به تنهایی کشت. «۷» شبلنجی حنفی از برخی نقل می کند که

مغازی نویسان اجماع دارند که کشته‌های بدر هفتاد نفر بودند. مطابق

(۱). مناقب آل ابی طالب، ۶۸ / ۲.

(۲). نور القبس، ۲۴۹.

(۳). نهج الحق، ۳۵۳ / ۲.

(۴). الارشاد، ۴۳-۴۴.

(۵). مناقب آل ابی طالب، ۳ / ۱۲۰؛ بحار الانوار، ۱۹ / ۲۱۹.

(۶). بنگرید: تفسیر قمی، ۱ / ۲۷۱؛ بحار الانوار، ۱۹ / ۲۴۰ از مجمع البیان.

(۷). لباب الآداب، ۱۷۳.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۴۷

اتفاق به نظر ناقلا، بیست و یک نفر آنان را علی کشت. در قتل چهار نفر شرکت داشت. درباره قتل هشت نفر نیز اختلاف نظر است. «۱»

واقعی بیست و دو نفر را برشمرده که هجده نفر آنان را علی (ع) کشت و درباره چهار نفر دیگر اختلاف نظر هست. «۲» ابن ابی الحدید معتزلی و ابن هشام، از پنجاه و دو نفر کشته، بیست و نه نفر را که علی (ع) کشته یا در قتل آنان شرکت داشته، برشمرده‌اند. البته این رقم تلفیق دیدگاه دو نفر است. «۳»

این اختلاف نقل چندان مهم نیست. کسانی که مورخان و سیره‌نویسان از کشته‌های قریش در بدر نام می‌برند، حدود پنجاه نفر می‌شوند، اندکی کمتر یا بیشتر. «۴» از این رقم نیمی یا بیشتر از نصف آنان را علی (ع) کشته است. اگر مورخان می‌توانستند اسامی سایر کشته‌های بدر را پیدا کنند، شمار کسانی که علی (ع) از مشرکان در بدر کشت به نصف هفتاد نفر می‌رسید. شاید هم بیشتر می‌شد. البته این جدای از کسانی است که حضرت در کشتن آن‌ها شرکت داشته است.

آری، این حقیقت است، اما مورخانی که بعداً آمدند، کسانی را که مورخان پیشین برشمرده بودند؛ در شمار پنجاه کشته قریش نام بردند و آنان را کل کشته‌های دشمن دانستند. در حالی که آنان برخی از کشته‌های قریش بودند.

به هر حال از جمله کسانی که علی (ع) در بدر کشت، می‌توان از افراد زیر نام برد: طعیمه بن عدی، حنظله بن ابی سفیان، عاص بن سعید بن عاص، نوفل بن خویلد، وی از شیاطین قریش بود؛ عاص بن هشام بن مغیره. «۵»

(۱). نور الابصار، ۸۶.

(۲). المغازی، ۱ / ۱۴۷-۱۵۲.

(۳). بنگرید: سیره ابن هشام، ۲ / ۳۶۵-۳۷۲؛ شرح نهج البلاغه، ۱۴ / ۲۰۸.

(۴). شرح نهج البلاغه، ۱۴ / ۲۱۲؛ ابن هشام، واقعی و دیگران.

(۵). المنمق، ۴۵۶؛ الاغانی، ۳ / ۱۰۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۴۸

۱۱. کشته‌های قریش در چاه بدر

رسول خدا (ص) دستور داد که چاه قلیب را خالی کردند و سپس کشته‌های قریش را در آن انداختند. آنگاه حضرت یکایک آنان

را خطاب کرد و فرمود:

آیا آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود، حق یافتید؟ من آنچه را پروردگارم به من وعده داده بود، حق یافتم. بد خویشانی برای پیغمبر خود بودید. شما دروغ گویم خواندید، مردم مرا راست گو دانستند و شما مرا بیرون کردید، مردم مرا پناه دادند؛ شما به جنگ من برخاستید و مردم مرا یاری کردند.

عمر گفت: یا رسول الله، آیا با مردگان سخن می‌گویی؟ فرمود: شما گفتار مرا از ایشان شنوایتر نیستید، لیکن ایشان نمی‌توانند پاسخ دهند. «۱»

۱۲. پاسدار پیغمبر (ص)

علی (ع) فرمود:

روز بدر پس از آن که مدتی جنگیدم، به سرعت خودم را به رسول خدا (ص) رساندم تا ببینم که در چه حال است؟ وقتی آمدم، دیدم که در سجده است و می‌گوید: یا حی؛ یا قیوم، یا حی، یا قیوم، و افزون بر این چیزی نمی‌گوید. پس به صحنه نبرد باز گشتم. دوباره آمدم. هنوز سر به سجده داشت و همان کلمات را تکرار می‌کرد. پس به صحنه نبرد باز گشتم. بار سوم که آمدم، هنوز در سجده بود و همان کلمات را می‌گفت تا این که خداوند او را پیروز کرد. «۲»

در اینجا به چند نکته توجه می‌دهیم:

۱. این بدان معنی نیست که رسول خدا (ص) اصلاً در جنگ بدر در صحنه

(۱). بنگرید: فتح الباری، ۷/ ۲۳۴-۲۳۵؛ الکامل فی التاریخ، ۲/ ۲۹؛ تاریخ الخمیس، ۱/ ۳۸۶؛ سیره حلبی، ۲/ ۸۲؛ حیاة الصحابة، ۲/ ۳۳۳-۳۳۴.

(۲). البدایة و النهایة، ۳/ ۲۷۵-۲۷۶؛ حیاة الصحابة، ۱/ ۵۰۲؛ کنز العمال، ۵/ ۲۷۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۴۹

نبرد نبوده است. احتمال می‌دهیم که در مراحل نخست درگیری به منظور تشویق و تقویت روحیه مسلمانان، آن حضرت هم جنگیده و سپس برای فتح و پیروزی سپاهش به دعا و مناجات پرداخته است.

۲. علی (ع) در این لحظات بحرانی و سخت هم، آنی از پیغمبر (ص) غافل نشد و به طور مداوم از آن حضرت سرکشی می‌کرد تا از سلامت وجودش مطمئن شود.

این شیوه همیشگی علی (ع) بود که در همه احوال از رسول خدا (ص) غافل نمی‌شد و پاسداری از جان او را مأموریت خویش می‌دانست. چنان که موسی بن سلمه گفت:

از جعفر بن عبد الله بن حسین درباره اسطوانه (ستون) علی بن ابی طالب پرسیدم؛ گفت: علی بن ابی طالب در پای این ستون، از سمتی که به سوی قبر پیغمبر (ص) است، و در خانه رسول خدا (ص) از آنجا باز می‌شود؛ می‌نشست و از پیغمبر (ص) پاسداری می‌داد. «۱»

سمهودی در کتاب خود، این ستون را اسطوانه محرس، ستون پاسداران، نامیده است. «۲»

۲. میزان اهتمام رسول خدا (ص) به دعا و مناجات به خوبی نمایان است که تا چه اندازه در این لحظات سخت و بحرانی با خدای متعال به عنوان سرچشمه قدرت و قوت، و فتح و ظفر، به راز و نیاز می‌نشست تا به مسلمانان یقین و صبر عنایت فرماید و آنان را مشمول الطاف و عنایات خفیه خویش سازد که بدون آن نه پیروزی به دست می‌آید و نه فتح و ظفر را ارزشی است.

۳. علی (ع) نیز که در این جنگ بیش از همه مسلمانان فداکاری و جانبازی کرد، و نیمی از کشته‌های قریش را با شمشیر خود کشت و در قتل نیم دیگر

(۱). وفاء الوفاء، ۲/ ۴۴۸.

(۲). همان.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۵۰

شرکت داشت؛ با اخلاص تمام فتح و پیروزی را به پیغمبر اکرم (ص) نسبت می‌دهد و برای خود و دیگران سهم قابل بیانی نمی‌داند؛ آنجا که فرمود:

تا این که خداوند او را پیروز کرد. سیرت جاودانه ج ۱ ۶۵۰ ۱۳. جنگ سرنوشت ص : ۶۵۰

۱۳. جنگ سرنوشت

هر دو طرف، جنگ بدر را برای خود تعیین کننده و سرنوشت‌ساز می‌دانستند. مسلمانان و در رأس آنان پیغمبر اکرم (ص) معتقد بودند که اگر در این جنگ شکست بخورند، خداوند پرستش نخواهد شد (یعنی: دین خداوند از بین خواهد رفت). مشرکان نیز درصدد بودند تا مهاجران را دست گیر کرده گمراهی‌شان را به آنان بفهمانند و مردم یثرب را تکه‌تکه کنند تا هرگز جرأت نکنند به دشمنی قریش برخیزند و احدی از این پس نتواند متعرض راه بازرگانی مردم مکه شود و عرب همواره از آنان حساب ببرند. آری، این بالاترین هدف مردمی است که خویشتن را برای مال و ثروت، و جاه و مقام دنیایی به هلاکت می‌اندازند. دقیقاً به همین سبب بود که پیامبر (ص) و یارانش را شکنجه‌ها کردند و آنان را که برادران و فرزندان و خویشاوندانشان بودند، از خانه و کاشانه‌شان بیرون کردند و با آنان به جنگ برخاستند. برای این مردم دنیا همه چیز است و در ورای آن چیزی نیست. همین دنیاخواهی و مال دوستی بود که قریش را بر آن داشت که در قبال خویشاوندان خود جنایات هولناک و شکنجه‌های توان فرسا را مرتکب شوند: مسلمانان را شکنجه کردند، به تمسخر گرفتند، اموالشان را به نفع خود مصادره نمودند و آن‌ها را از شهر و دیار و خانه و کاشانه‌شان بیرون راندند. اینک آمده‌اند برای جنگ تا ریشه آنان را از روی زمین بکنند و زنده جانی از آن‌ها باقی نگذارند.

۱۴. امداد فرشتگان

بسا اتفاق می‌افتد که سپاهی اندک بر لشکری بزرگ چیره شود. این

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۵۱

هنگامی است که گروه اندک امتیازاتی داشته باشد که لشکر بزرگ از آن محروم است. از این قبیل: برخورداری از اسلحه و مهمات، انضباط و نظم، مهارت یا داشتن طرح و نقشه جنگی مشخص.

این مسأله درباره مسلمانان و مشرکان کاملاً برعکس بود؛ تجربه جنگی، نیروی زیاد، سلاح و مهمات، تجهیزات، خلاصه عده و عده، همه و همه در اختیار سپاه قریش بود. در صورتی مسلمانان حتی یک طرح و نقشه جنگی روشن و مشخص هم نداشتند. آنان وارد جنگی ناخواسته و تحمیلی از سوی قریش شدند که به لحاظ زمانی و مکانی اصلاً آمادگی آن را نداشتند.

از نظر زمان و مکان هم برتری از آن قریش بود. تنها وجه مشترک، شیوه نبرد بود که هیچ نوآوری نداشت و هر دو طرف می‌بایست با تکیه بر روش‌های سنتی و قدیم نبرد را ادامه دهند. البته برخی از سواران معروف عرب در سپاه قریش بودند که مهارت و تجربه کافی و آوازه جنگاوری آنان در جنگ‌های سنتی شهره بود.

نتایج جنگ با این عده و عده هیچ سازگاری نداشت. امتیازات قریش هم به کارشان نیامد. چنان که خسارت‌های مشرکین چندین برابر مسلمانان بود. مگر چه نسبتی است بین هشت تا چهارده نفر شهید مسلمان به هفتاد نفر کشته و هفتاد نفر اسیر مشرکین؟ در حالی که همه امتیازات در اختیار سپاه شرک بود.

آری راز و رمز این نتیجه چه بود؟ خداوند سبحان در قرآن مجید می‌فرماید:

إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشَلْتُمْ وَتَنَاوَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَقُّتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا. «۱»

(ای پیامبر؛ یاد کن) آنگاه را که خداوند آنان (- سپاه دشمن) را در خوابت به تو اندک نشان داد و اگر ایشان را به تو بسیار نشان می‌داد،

(۱). انفال (۸): ۴۳-۴۴.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۵۲

قطعا سست می‌شدید و حتما در کار (جهاد) منازعه می‌کردید، ولی خدا شما را به سلامت داشت، چرا که او به راز دل‌ها داناست؛ و آنگاه که چون با هم برخورد کردید، آنان را در دیدگان شما اندک جلوه داد و شما را (نیز) در دیدگان آنان کم نمودار ساخت تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود، تحقق بخشد.

در ادامه همین آیات فرمود:

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ. «۱»

و (یاد کن) هنگامی را که شیطان اعمال را برایشان بیاراست و گفت:

امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم.

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

مرا به رعب و ترس یاری کردند. زمین برای من سجده گاه و پاکیزه قرار داده شده است. «۲»

از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که الطاف و عنایت خداوند گاری و بلکه برنامه الهی این بود که بین مسلمانان و مشرکان جنگی به وقوع پیوندد تا هیبت قریش را از چشم و دل برخی از مسلمانان بزدايد و به آنان تفهيم کند که وقتی مسلمانان می‌توانند به جنگ قریش بروند، قطعا به جنگ دیگران شایسته‌تر و لایق‌تر خواهند بود. این برنامه الهی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. تقویت قلوب مسلمانان از طریق اندک نشان دادن دشمنان و زیاد نمایاندن نیروهای مسلمان (شیوه تقلیل و تکثیر نیروها در چشم طرف مقابل).

(۱). انفال (۸): ۴۸.

(۲). سیره ابن هشام، ۲/ ۲۳۳؛ صحیح بخاری، ۱/ ۴۶، ۵۷؛ ۲/ ۱۰۷، ۱۳۵؛ سنن دارمی، ۲/ ۲۲۴؛ صحیح مسلم، ۲/ ۶۳-۶۵؛ الجامع الصحیح، ۴/ ۱۲۳؛ کشف الاستار، ۱/ ۴۴؛ ۳/ ۱۴۷؛ سنن نسائی، ۱/ ۲۰۹؛ ۳/ ۶؛ مسند احمد، ۱/ ۹۸؛ ۲/ ۲۲۲؛ ۳/ ۳۰۴؛ ۴/ ۴۱۶؛ ۵/ ۱۴۵-۱۴۸؛ مجمع الزوائد، ۶/ ۶۵؛ امالی طوسی، ۵۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۵۳

۲. امداد فرشتگان

۳. ایجاد رعب و وحشت در قلوب دشمن

می‌دانیم که هدف رزمندگان و جنگجویان است که نتیجه و سرنوشت جنگ را در زمینه خسارت‌های مادی و جانی و حتی تأثیرگذاری در حرکت تاریخ در جهات مختلف و سطوح گوناگون تعیین می‌کند.

بارها گفته‌ایم و تکرار کرده‌ایم که هدف مشترکین از جنگ، رسیدن به زندگی دنیا و دستیابی به امتیازاتی است که گمان می‌برند خواسته‌های رفاهی، رهبری و سروری آنان را تأمین می‌کند. آنان که برای دنیا می‌جنگند، چگونه می‌توانند زندگی خود را قربانی کنند؟ مگر نه این که چنین کاری نقض غرض و نابود ساختن هدف است؟ گفتگوی زیر که بین طلیحه بن خویلد و یک نفر قریشی روی داده، گویای همین نکته است. گفته می‌شود:

وقتی طلیحه کثرت شکست یاران خویش را دید، گفت: وای بر شما چرا این قدر شکست می‌خورید؟ مردی از آن میان گفت: من به تو می‌گویم که چه چیز ما را به شکست می‌دهد؟ در میان ما مردی نیست مگر این که دوست دارد، یارش پیش از او بمیرد. ما به جنگ قومی آمده‌ایم که همه آنان دوست دارند پیش از یارشان بمیرند. «۱»

امّا هدف مسلمانان و بهتر بگوییم: شماری از نیروهای پیغمبر (ص) یعنی کسانی که قریش را در بدر قلع و قمع کردند، مثل علی (ع)، حمزه و امثال آنان که توانستند ضربه‌ای بر دشمن وارد کنند؛ رستگاری و فوز آخرت بود. آنان عقیده داشتند که به احدی الحسین دست خواهند یافت: پیروزی که فوز دنیا و آخرت است و شهادت که فوز آخرت و حتی دنیا تواند بود. حال که مرگ را همانند پیروزی نظامی، فوز و رستگاری می‌دانند و فرار از جنگ را خواری، ذلت، نابودی و مرگ، و بلکه بدتر از مرگ، اگر چه زندگی

(۱). السنن الکبری، ۸/ ۱۷۶؛ حیاة الصحابة، ۳/ ۷۷۰.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۵۴

دنیوی خویش را در کمال رفاه و راحتی جسم و تن داشته باشند؛ در این صورت چنین حیاتی را خوش نخواهند داشت، بلکه چنان از آن فرار خواهند کرد که مشرکان از مرگ می‌گریزند. این دقیقاً همان است که آن مرد قریشی به طلیحه بن خویلد گفت. هنگامی که عمیر بن حمام شنید، رسول خدا (ص) شهدای بدر را به بهشت وعده می‌دهد، او که چند خرما در دست داشت و می‌خورد، گفت: به‌به، آفرین؛ بین من و بهشت چیزی فاصله نیست، مگر این که این‌ها مرا بکشند یا گفت: اگر زنده بمانم که همین خرماها را بخورم، این زندگی درازی است. آنگاه خرماها را دور ریخت و جنگید تا کشته شد. «۱» مادرانی هم بودند که وقتی شنیدند فرزندانشان در بهشت هستند، نه تنها در فراقشان نوحه و زاری سر ندادند، بلکه از شهادت فرزندان خود شادمان هم شدند. وقتی حارثه بن سراقه کشته شد، مادرش گفت: یا رسول الله؛ مرا از حارثه خبر ده. اگر در بهشت است، صبر می‌کنم و گرنه خدا خواهد دید که چه می‌کنم؛ یعنی چگونه نوحه و ناله خواهم کرد.

در روایتی هست که وقتی پیغمبر (ص) به او بشارت داد که فرزندش در بهشت است، خندان باز گشت و می‌گفت: به‌به، آفرین حارثه «۲»

چنان که عمیر بن ابی وقاص که در بدر به شهادت رسید، وقتی رسول اکرم (ص) می‌خواست او را در مدینه به جای خود بگذارد، آن قدر گریه کرد که حضرت به او اجازه داد، همراه سپاه بیاید. «۳» از این موارد بسیار است و اگر بخواهیم نمونه‌های دیگری برشماریم، بحث به درازا خواهد کشید.

(۱). بنگرید: الکامل فی التاریخ، ۲/ ۱۲۶؛ تاریخ الخميس، ۱/ ۳۰۸؛ سیره ابن هشام، ۲/ ۲۷۹؛ السنن الکبری، ۹/ ۹۹؛ مستدرک حاکم،

۳/ ۴۲۶؛ حیات الصحابه، ۱/ ۴۲۴.

(۲). نسب قریش، ۲۶۳؛ الاصابه، ۳/ ۳۵.

(۳). بقره (۲): ۹۴-۹۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۵۵

از آنچه تقدیم کردیم روشن می‌شود که تا چه اندازه مسلمانان مشتاق مرگ یا پیروزی بودند و مشرکان تا چه مرتبه خواهان زندگی و سلامت تن.

مسلمانان مرگ را انتقال از عالم دنیا به عالم آخرت و شهادت را موهبت الهی می‌دانستند. در حالی که مشرکان، مرگ را خسران و نابودی و نیستی به حساب می‌آوردند.

خداوند متعال درباره بنی اسرائیل که همه همت خویش را صرف دنیا کردند و آخرت در اندیشه و عقاید آنان جایی نداشت؛ می‌فرماید:

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، وَلَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وَلَتَجِدَنَّهمْ أَمْخَرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزِحٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ. (۱)

بگو: اگر در نزد خدا، سرای بازپسین یک سر به شما اختصاص دارد، نه دیگر مردم، پس اگر راست می‌گویید، آرزوی مرگ کنید؛ ولی به سبب کارهایی که از پیش کرده‌اند، هرگز آن را آرزو نخواهند کرد و خدا به (حال) ستمگران داناست؛ و آنان را مسلماً آزمندترین مردم به زندگی، (و حتی حریص‌ترین) از کسانی که شرک می‌ورزند، خواهی یافت. هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند با آن که اگر چنین عمری هم به او داده شود، وی را از عذاب دور نتواند داشت و خدا بر آنچه می‌کند، بیناست.

از این رو در ابتدا لازم بود که خداوند شمار مسلمانان را در چشم قریش اندک جلوه دهد تا با آسودگی خیال به جنگ تشویق شوند و احتمال سلامت و بقای آنان بالا رود، و حد اقل مقاومت کنند و از میدان نگریزند تا علی (ع) فرعون‌های شرک را به ذلت نشاند و قهرمانان قریش را به خاک افکند و مردانشان را زنجیر اسارت به گردن زند.

(۱). بقره (۲): ۹۴-۹۶.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۵۶

سپس آن‌گاه که آتش جنگ شعله‌ور شد، می‌بایست مسلمانان را بی‌شمار ببینند. از این رو خداوند مسلمانان را به فرشتگان مدد رساند و شمارشان را فزونی بخشید و آنان را فرمود که بجنگند و گردن گردنکشان شرک را بزنند. از سوی دیگر رعب و وحشت به دل مشرکان انداخت. خداوند از این مرحله که پس از آغاز جنگ خواهد بود، چنین خبر داده است:

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ. (۱)

هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند، ثابت قدم بدارید؛ به زودی در دل کافران وحشت فراهم افکند. پس، فراز گردن‌ها را بزنید، و همه سر انگشتانشان را قلم کنید.

روشن است که نابودی ترسوه‌های بزدل هر چند قوی و قدرتمند باشند، بسی آسان‌تر است، از شکست ضعیفان مقاوم که برایشان مهم نیست، مرگ بر آنان چیره خواهد شد یا آنان بر مرگ. به همین دلیل روند نبرد در صحنه پیکار بدر به نفع مسلمانان مقاوم

ضعیف بود نه قدرتمندان بزدل قریش که آنان را یارای رویارویی با قهرمانان و دیدار مردان نبرد، نبود. بدین ترتیب مسلمانان و مشرکان، هر دو گروه علیه مشرکان می‌جنگیدند. سخن علی (ع) در پاسخ فردی که از او پرسید: چگونه بر هماوردان پیروز گشتی؟ فرمود: کسی را ندیدم جز که مرا بر خود یاری داد؛ «۲» تفسیر همین مطلب است.

امداد فرشتگان هم بحث دیگری است که باید مدّ نظر باشد. هنگامی که برخی از مسلمانان به درجه عالی معرفت و یقین نرسیده‌اند و برخی احتمال شکست می‌دهند و لاقل از مقابله با این دشمن سراپا مسلّح احساس ضعف و

(۱). انفال (۸): ۱۲.

(۲). نهج البلاغه، حکمت ۳۱۸.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۵۷

ناتوانی می‌کنند؛ خداوند با لطف و عنایت خویش، مسلمانان را به فرشتگان امداد می‌رساند تا آنان را به پیروزی بشارت دهند و مقاومت در مقابل دشمن را بالا ببرند، و از سوی دیگر شمار مشرکان را در ابتدای کار اندک می‌نماید تا مسلمانان به جنگ با آنها تشویق شوند.

حالا می‌توانیم فهم کنیم که چرا کشته‌های قریش چندین برابر شهدای مسلمانان بودند و از مشرکان هفتاد نفر اسیر شدند، در حالی که یک تن از مسلمانان به اسارت دشمن نرفت؟ این نتایج اختصاص به معرکه بدر نداشت بلکه در همه صحنه‌هایی که ایمان و کفر در مقابل هم قرار گرفتند، تکرار شد.

۱۵. شهدای انصار

در حالی که انصار بیست تا بیست و پنج درصد نیروهای سپاه اسلام را در بدر تشکیل می‌دادند، اما شهدای مهاجرین نسبت به شهدای انصار کمتر از یک به دو یا سه بود. در حالی که انتظار می‌رود به لحاظ کمیت نیروها، شمار شهدای مهاجر بیش از این می‌بود.

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۵۹

فهرست اعلام

آ

آدم (ع)، ۱۳۹، ۱۷۴، ۱۸۲

آل یاسین، ۲۲۲

آمنه، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۷، ۴۲۰

الف

ابان بن تغلب، ۷۰، ۹۳

ابراهیم (ع)، ۳۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۴۵، ۲۴۷

ابراهیم حربی ۸۰

ابراهیم حلبی، ۱۸۳

ابراهیم نخعی، ۲۸۲

ابرّه، ۱۷۶

ابن ابی الحدید، ۹۶، ۱۱۵، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۶، ۵۳۶، ۵۳۸، ۶۱۱، ۶۴۰، ۶۴۷

ابن اثیر، ۵۷۵، ۶۱۹، ۶۴۵

ابن اسحاق، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۷۱، ۳۱۹، ۳۳۷، ۴۱۴، ۵۰۸، ۵۴۶، ۶۰۶، ۶۴۶

ابن الصلاح، ۱۳۸، ۵۰۱، ۵۱۶

ابن تیمیه، ۹، ۱۳۰، ۳۰۳، ۳۰۸

ابن جوزی، ۷۳، ۱۳۶، ۲۶۹، ۳۵۴، ۳۹۷، ۴۷۰، ۵۳۲

ابن حبان، ۷۷، ۵۳۳

ابن حجر، ۱۸۵

ابن خزیمه، ۱۱۱، ۱۴۵

ابن خلدون، ۱۲۶، ۱۶۸

ابن درید، ۵۷۵

ابن سبکی، ۳۷۲، ۳۹۷

ابن سعد، ۷۳، ۵۳۰، ۵۳۷

ابن شهر آشوب، ۲۱۵، ۲۹۲، ۵۰۲

ابن عباس، ۵۴، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۳، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۸۳، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۴۰، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۹۳، ۴۷۸، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۶۷

۵۶۸، ۶۱۷، ۶۲۸، ۶۴۰

ابن عبد البر، ۴۸۸

ابن عبد ربّه، ۱۶۸

ابن قیم، ۱۳۲، ۱۳۶، ۴۶۲

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۶۰

ابن کثیر، ۲۰۱، ۳۰۳، ۴۶۱، ۴۹۴، ۵۱۶، ۵۲۴

ابن مسعود، ۶۳، ۸۶، ۹۱، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۵۹، ۳۳۳، ۵۱۹

ابن منده، ۲۶۸

ابن وحشی، ۳۹۷

ابن هشام، ۱۹۴، ۲۰۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۴

ابو الأحوص، ۹۱

ابو الاسود دؤلی، ۲۷۸

ابو البختری بن هشام، ۸۸، ۳۱۹، ۳۸۶، ۵۹۸

ابو الحسن اشعری، ۱۳۴

ابو العاص، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۳۶۶، ۶۳۸، ۶۳۹

ابو القاسم بلخی، ۳۹۷

ابو القاسم کوفی، ۲۱۵، ۲۱۶

ابو الهیثم، ۷۵، ۴۲۴

ابو ایوب انصاری، ۴۶، ۲۷۷، ۴۷۴، ۴۷۵، ۶۰۴

ابو بردة بن ابو موسی اشعری، ۶۲

ابو بکر، ۸، ۹، ۳۳، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۷، ۵۲، ۵۴، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۵۶، ۲۸۱،

۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۵۲، ۳۶۲، ۴۱۳، ۴۳۶، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴،

۵۱۱، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۹۹، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۱۱، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۴۰

ابو جعفر طوسی، ۲۱۶

ابو جهل، ۲۰۷، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۵۷۹، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸،

۶۰۱، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۷، ۶۱۸

ابو حازم سلمة بن دینار، ۲۷۸

ابو حبیب حمصی قاضی، ۷۶

ابو حنیفه، ۷۸، ۱۰۸، ۱۳۶، ۱۴۶

ابو حیان اندلسی، ۱۸۲

ابو حیان توحیدی، ۳۴۰

ابو درداء، ۳۳، ۶۳، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲

ابو ذر غفاری، ۸، ۵۵، ۸۶، ۱۲۴، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۰، ۵۱۱، ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۹۴، ۶۱۵

ابو رافع، ۲۷۷، ۴۷۰

ابو ریة، ۴۱، ۱۴۵، ۴۷۹

ابو سعید خدری، ۵۴، ۲۷۷، ۴۷۸، ۵۰۹

ابو سفیان، ۴۲، ۱۱۳، ۱۶۹، ۲۰۷، ۲۳۰، ۳۱۹، ۴۰۷، ۴۰۸، ۵۸۰، ۵۸۵، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۷، ۶۰۱، ۶۱۹، ۶۳۶، ۶۴۳، ۶۴۴

ابو سلمه، ۱۹۰، ۱۹۱، ۳۳۰، ۵۲۷

ابو طالب، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۷۳، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۶۱

۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲،

۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۵۰، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹،

۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۳۲، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۷، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵،

۵۷۱، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۲۱

ابو طاهر، ۳۹۷

ابو عبد الرحمن سلمی، ۸۷، ۹۱

ابو عبیده جراح، ۵۱۵

ابو عمره بشیر بن محسن، ۲۷۸

ابو غیطله، ۴۴۱

ابو قحافه، ۴۵۵

ابو قلابه، ۷۹، ۹۲

ابو لهب، ۹، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۳۹، ۳۶۶، ۴۰۸، ۴۴۱، ۴۵۲، ۵۹۶، ۶۳۹

ابو محذوره، ۵۶۸

ابو محمد بن حیان، ۵۱۱

ابو مرازم، ۲۷۷

ابو معبد، ۴۵۴، ۴۷۴

ابو موسی اشعری، ۴۴، ۵۲، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۲۹

ابو نعیم، ۳۹۸، ۵۱۰

ابو وائل، ۷۳

ابو هاله تَبَّاش بن زراره، ۲۲۱

ابو هریره، ۴، ۴۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۷۳، ۱۴۵، ۲۰۴، ۲۳۰، ۲۳۲، ۵۱۹

ابو هلال عسکری، ۲۳۱، ۵۸۱

ابو هند، ۲۱۸

ابو یحیی، ۸۷

ابو یوسف، ۱۱۱، ۱۳۴، ۵۶۸

ابی ابن کعب، ۴۴

ابی بن خلف، ۴۴۱

اجهوری، ۳۹۷

احمد بن حنبل، ۸۰، ۹۸، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۰۴، ۵۳۴

احمد ابن عساکر، ۲۶۹، ۲۹۲، ۵۰۱، ۵۰۷، ۵۱۳، ۶۲۱

اسعد بن زراره، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۴، ۴۳۵، ۵۲۳

اسکافی، ۸، ۲۶۲، ۲۸۲، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۳۳، ۳۶۷، ۳۹۷

اسمعی، ۴۹۹

اسود بن سریع، ۷۳

اشعث بن قیس، ۱۲۲

اصمعی، ۵۰۱، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۳، ۵۱۴

اقیانوس هند، ۱۶۳

الآغانی، ۱۹۶

الاکلیل، ۵۰۱

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۶۲

الشفاء، ۵۱۳

الطبقات الکبری، ۵۳۷

الغدیر، ۳۸، ۳۹، ۴۴، ۵۳، ۵۴، ۸۶، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۵۱، ۲۰۱، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۹، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۵۰، ۴۸۴، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۸۳، ۵۹۵، ۶۰۶، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۲۴، ۶۲۶

المواهب اللدنیه، ۵۰۱

النوادر، ۵۱۳، ۵۱۴

النهاية فی غریب الحدیث، ۵۱۳

ام کلثوم، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۰

امّ معبد، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۷۴

امّ سلمه، ۵۱، ۵۲۵، ۵۲۷

امام باقر (ع)، ۶۹، ۸۲، ۸۵، ۹۰، ۹۳، ۱۵۸، ۱۸۳، ۲۱۴، ۲۷۷، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۲

امام حسن (ع)، ۷۶، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۱۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۷۷، ۵۴۰، ۵۶۴، ۵۶۸

امام حسین (ع)، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۱، ۳۳۶، ۴۵۴، ۴۹۹، ۵۶۴، ۵۶۸

امام صادق (ع)، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۵۸، ۱۸۳، ۲۵۳، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۹۳، ۴۵۲، ۵۴۰، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۹۷

امیه بن ابی الصلت، ۱۸۷، ۱۹۶

امیه بن خلف، ۴۴۱، ۵۹۶

انجیل، ۵۸، ۲۵۶، ۲۷۳

اندلس، ۱۵۶

انس بن مالک، ۶۳، ۱۰۴، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۷۷، ۵۰۷

اوس، ۱۱، ۱۶۸، ۴۱۲، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۶۵، ۴۸۶، ۵۴۴، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۹۱

ب

بادیه الشام، ۱۶۳

قتاده، ۲۱۷

بحیرا، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۳۹۰

بخاری، ۳۲، ۱۱۰، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۸۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۳۹، ۳۵۹، ۳۶۳، ۴۹۶، ۵۲۳، ۵۲۴

بدر، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۱، ۱۳۴، ۱۶۹، ۲۳۹، ۲۹۰، ۳۶۴، ۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۴۲۵، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۸، ۴۹۱، ۵۲۱، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۷۰، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۴، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۶۳

۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶

۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۵۷

برجی مستملی، ۵۱۰

برزنجی، ۳۹۷

بریده اسلمی، ۲۷۷

بصره، ۵۷، ۷۸، ۸۸، ۱۰۶، ۱۱۴، ۲۱۵

بغداد، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۴، ۱۴۰، ۲۷۹، ۵۱۲، ۵۱۸، ۵۳۶

بکر بن وائل، ۱۶۵، ۱۶۸

بلاذری، ۱۶۸، ۲۱۵، ۲۳۸، ۲۸۸، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۳۸، ۵۳۹

بلال، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۸۵، ۴۳۶، ۵۱۱، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۸

بنت جحش، ۴۱۵

بنو عوف، ۵۴۷

بنو نبیت، ۵۴۷

بنی اسرائیل، ۶۱، ۶۲، ۷۱، ۸۴، ۱۴۶، ۴۷۶، ۴۷۷، ۶۰۰، ۶۵۵

بنی اوس، ۵۴۸، ۵۵۰

بنی تمیم، ۲۲۴، ۳۳۴

بنی ثعلبه، ۵۵۰

بنی چشم، ۵۴۷، ۵۵۰

بنی حارث، ۵۴۷، ۵۵۰

بنی زهره، ۱۸۱

بنی ساعده، ۵۴۷، ۵۵۰

بنی شطیبه، ۵۵۰

بنی ضبیعه، ۱۶۸

بنی ضمیره، ۵۸۲

بنی عامر، ۴۰۱، ۴۱۱

بنی عدی، ۲۳۸، ۳۲۳، ۳۵۹، ۵۹۸

بنی قریظه، ۳۶۴، ۵۵۴، ۵۵۹، ۵۶۱

بنی کاتب، ۱۶۸

بنی کعب، ۳۰۸، ۴۰۱

بنی مؤمل، ۳۲۳

بنی نجار، ۴۲۰، ۵۴۷، ۴۶۰، ۵۲۳، ۵۵۰، ۶۱۹

بنی نصیر، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۱

بنی هاشم، ۱۷۲، ۱۸۸، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۴، ۲۹۶، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۸۶،

۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۶، ۴۳۲، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۲، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸

بهرانی، ۵۸۰

بیت المقدس، ۳۵، ۳۶، ۸۵، ۱۰۵، ۲۹۱، ۲۹۸، ۴۸۷

بیهقی، ۲۱۰، ۲۱۱، ۳۴۱، ۴۹۷

ت

تارخ، ۱۸۵، ۱۸۶

تبوك، ۴۶۲، ۵۱۳، ۵۱۵

تبع بن عامر، ۷۳

ترمذی، ۲۰۱، ۳۵۶

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۶۴

تلمسانی، ۱۸۲، ۳۹۷

تورات، ۳، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۸۶، ۲۵۳، ۲۷۳، ۴۷۶

تهانوی، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴

ث

ثابت بنانی، ۷۳

ثقیف، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۰۷

ثنية الوداع، ۱۳، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲

ثویبه، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱

ج

جابر بن عبد الله انصاری، ۵۴، ۲۷۷

جاحظ، ۳۶، ۳۳۳

جبرئیل، ۳۱، ۳۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۳۹، ۳۴۳، ۴۵۰، ۴۸۰

۵۰۲، ۵۱۸، ۵۶۴، ۵۶۵، ۶۱۷، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۴۶

جدّه، ۵۱۹

جرجانی، ۳۷۲

جریر بن عبد الله بجلي، ۲۷۷

جمل، ۱۱۳، ۱۲۵، ۲۱۵، ۴۱۵

جنابذی، ۲۰۵

جندب بن زهیر، ۲۷۸

جنگ خندق، ۳۵۷، ۴۸۲

جنگ صفین، ۵۴، ۵۵، ۱۱۳، ۱۲۵، ۲۸۰، ۳۹۴، ۵۲۶، ۵۲۷

جهشیاری، ۴۹۹، ۵۰۶

ح

حارث بن مطلب، ۵۸۰

حارث، ۸۳، ۸۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۲۱، ۳۰۶، ۳۲۴، ۴۱۸، ۴۲۷، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۵۶، ۵۳۸، ۵۵۴، ۵۸۵، ۵۹۶، ۶۱۳

حافظ عبد الرزاق، ۳۶۱، ۵۱۹

حاکم نیشابوری، ۱۴۲، ۲۱۱، ۲۳۵، ۲۳۶، ۵۱۴

حبشه، ۷، ۹، ۱۳، ۱۷۶، ۱۹۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۹۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۶

۳۵۸، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۳، ۴۳۴، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۴، ۵۷۴، ۶۰۰

حجاج بن یوسف ثقفی، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۱۰۱، ۳۱۹، ۴۴۱

حجر اسماعیل، ۴۱۷، ۶۳۷

حذیفه بن یمان، ۹۸، ۲۷۷

حرب بن امیه، ۲۲۸

حسان بن ثابت، ۲۸۲

حسن بصری، ۷۳، ۸۲، ۹۰، ۱۰۵، ۲۷۸، ۲۹۴

حسن بن عبد الله، ۷۵

حکم بن ابی العاص، ۴۴۱

حکیم بن حزام، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۴۱

حکیم بن عینیه، ۸۲

حلبی، ۲۳۶، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۷۰، ۵۷۳، ۵۹۹

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۶۵

حلیمه سعدیه، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷

حماد بن سلمه، ۱۸۶، ۵۷۲

حمزه، ۱۰، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۹۱، ۴۲۳، ۴۲۶

۴۳۲، ۴۳۶، ۵۳۴، ۵۷۹، ۵۸۵، ۵۸۹، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۲۱، ۶۲۷، ۶۵۳

حمزه لغوی، ۳۹۸

خ

خالد بن سلمه مخزومی، ۳۲

خالد بن عبد الله قسری، ۳۴

خالد بن ولید، ۱۲۵، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۶، ۵۰۹، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۸

خباب بن ارت، ۲۷۷، ۳۶۰

خدیجه (س)، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۱۶۱، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸

۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۳، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۴۴، ۴۸۳، ۴۲۱، ۴۳۸، ۴۳۹، خراسان، ۷۷

خزاعه، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹

خزرج، ۱۱، ۱۶۸، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۳۵، ۴۶۶، ۴۸۵، ۴۸۶، ۵۴۴، ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۹۱، ۶۰۸

خزیمه بن ثابت، ۲۷۷

خلیج عدن، ۱۶۳

خلیج فارس، ۱۶۳

خنیزی، ۳۹۷

خبیر، ۲۰۱، ۳۶۳، ۳۸۷، ۴۶۲، ۴۸۱، ۵۱۴، ۵۲۶، ۵۵۴، ۶۰۹

خیزران، ۱۸۸

د

دار الندوه، ۱۷۹، ۴۳۹

دحلان، ۳۹۷

درّه فرات، ۱۶۳

دریای سرخ، ۱۶۳

دمیاطی، ۲۰۱

دولابی، ۲۲۰

دیار بکری، ۲۰۱، ۲۳۶، ۲۹۲

ذ

ذکوان بن عبد القیس، ۴۱۶

ذهبی، ۱۴۳، ۲۰۱، ۳۰۴، ۳۶۳، ۵۲۴

ذی طوی، ۴۵۶

ر

ربیعہ بن حارث بن عبد المطلب، ۲۷۸

ربیعہ بن شداد، ۱۳۰

ربیعہ بن عبد الرحمن، ۲۷۸

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۶۶

رقیه، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۴۴

روح بن نباغ، ۶۲

روم، ۳۱، ۱۶۴، ۲۳۱، ۲۵۸، ۳۲۷، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۴، ۴۳۴، ۶۳۳

رویانی، ۱۳۴

ز

زبیر، ۱۰۴، ۱۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۷، ۳۰۹، ۳۷۱، ۴۳۶، ۴۵۱، ۵۱۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۶۰۷

زراره بن اعین، ۲۶۵

زراء بن اوفی، ۶۲

زرعه، ۷۸

زفر بن یزید اسدی، ۲۷۸

زمخشری، ۴۵۱، ۵۱۳

زمزم، ۳۴، ۳۵، ۱۹۳، ۲۲۹

زمنه بن اسود، ۱۷، ۳۸۶، ۴۱۳، ۴۴۱، ۶۴۲

زهرا (س)، ۱۵۱، ۲۲۰، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۹۳، ۳۱۰، ۵۸۳، ۶۲۱

زهري، ۴۰، ۱۰۴، ۱۲۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۴، ۴۷۶، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۷، ۵۳۸

زید بن ارقم، ۲۷۷، ۵۶۸

زید بن ثابت، ۵۱، ۵۲، ۶۴۰

زید بن حارثه، ۲۸۲، ۲۸۵، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۳۶، ۴۷۰، ۶۰۷، ۶۴۴، ۶۴۵

زید بن خالد مهنی، ۴۶

زید بن عمرو بن نفیل، ۱۸۷

زینب، ۷، ۱۷، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۴۸۴، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰

س

سعد اسکاف، ۶۹، ۹۳

سعد بن ابی وقاص، ۱۰۷، ۱۸۶، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۵۳، ۴۳۶، ۵۳۳، ۵۸۰

سعد بن معاذ، ۴۲۱، ۵۹۶، ۶۰۴، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۲

سعید بن ابی هند، ۸۷

سعید بن ابی عروه، ۲۱۸

سعید بن جبیر، ۵۰، ۷۳، ۳۴۱، ۴۷۷

سعید بن زید عدوی، ۱۷، ۶۲۲

سعید بن مسیب، ۶۲، ۱۰۸، ۴۹۶

سفر السعاده، ۵۷۳

سلمان، ۱۳، ۱۴، ۶۳، ۹۸، ۱۲۴، ۲۷۷، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲

سلمه بن اکوع، ۵۴، ۵۰۹

سلمه بن کهیل، ۸۲

سلیط بن عمرو، ۳۳۰

سماوه، ۱۶۳

سمهودی، ۴۶۱، ۵۲۴، ۵۲۷، ۶۴۹

سمیه، ۲۱۷، ۳۲۴، ۳۲۵، ۵۲۶، ۵۲۸

سنگاپور، ۱۵۶

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۶۷

سنن ابی داود، ۱۳۹

سوده، ۱۱، ۱۷، ۴۱۳، ۵۲۷، ۶۴۲، ۶۴۳

سهل بن حنیف، ۵۶۸

سهل بن سعد، ۵۰۰

سهیل بن ذکوان، ۴۱۵

سهیلی، ۱۴، ۲۵۹، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۲۴

سید مرتضی، ۲۱۵، ۲۴۵، ۳۴۱

سیسیل، ۳۹۸

سیوطی، ۱۸۲، ۱۸۳، ۳۹۷، ۴۵۱، ۵۰۱، ۵۱۶، ۵۱۷، ۶۲۲

ش

شافعی، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۶، ۲۰۱

شام، ۶، ۱۳، ۷۶، ۷۸، ۱۱۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۸۹، ۳۲۷، ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۳۴، ۴۴۴، ۴۶۱، ۴۶۲

۵۴۱، ۵۹۲، ۶۲۲

شرح الشفاء، ۵۱۳

شرح حیل بن حسنه، ۵۱۵

شریح قاضی، ۱۱۶

شعب ابو طالب، ۲۲۰، ۲۸۸، ۳۶۳، ۳۶۵

شعبی، ۷۸، ۲۸۲، ۴۷۷، ۶۴۶

شعرانی، ۳۹۷

شقیق، ۹۱

شوکانی، ۱۳۳، ۱۴۷، ۵۶۷

شهر بن حوشب، ۶۲

شیبه، ۲۳۸، ۴۰۱، ۴۴۱، ۶۰۱، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۳، ۶۱۷

شیخ صدوق، ۱۸۲

شیخ طوسی، ۲۳۴

شیخ مفید، ۲۵۲، ۳۹۷، ۴۷۳، ۶۴۶

شیراز، ۵۱۰، ۵۱۱

شیطان، ۳۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۴۳۹، ۴۴۰، ۶۰۶، ۶۱۹، ۶۵۲

ص

صاحب بن عباد، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۱

صحیح بخاری، ۱۰۹، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۲۶۱، ۲۶۴، ۳۰۸، ۴۶۱، ۶۱۵

صحیح مسلم، ۱۰۹، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۹۳، ۳۰۸، ۴۶۱

صفدی، ۵۱۴

صفوان بن امیه، ۶۳۷

صنعانی، ۴۸۲، ۴۸۶

ض

ضحاک بن ابی سفیان کلابی، ۴۱۵

ط

طار بن شهاب احمسی، ۲۷۸

طباطبایی، محمد حسین، ۲۰، ۲۹۹، ۳۷۲، ۳۷۴، ۴۶۴

طبرسی، ۱۸۸، ۲۷۱، ۶۴۶

طبری، ۴۳، ۶۶، ۱۲۶، ۲۳۶، ۲۸۴، ۳۰۳، ۳۰۴، ۵۰۲، ۶۳۲

طعمه بن عدی، ۴۴۱

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۶۸

طلحه بن عبید الله تیمی، ۱۷

طلحه، ۱۲۵، ۴۳۷، ۵۳۳، ۶۲۲، ۶۲۳

طلیحه بن خویلد، ۱۲۲

ع

عاص بن وائل، ۲۲۰، ۲۳۰، ۳۱۹، ۳۶۳

عامر شعبی، ۲۷۸، ۶۴۰

عایشه، ۱۱، ۱۳، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۱۱۳، ۱۴۵، ۱۵۷، ۲۱۵، ۲۴۰، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۸۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۹، ۳۳۲، ۳۳۳، ۴۱۳، ۴۱۴

۴۱۵، ۴۱۶، ۴۴۸، ۴۶۰، ۴۷۴، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۶۵، ۶۳۹، ۶۴۳

عباده بن صامت، ۷۴، ۷۵

عباس بن عبد المطلب، ۲۳۰، ۴۲۴، ۴۲۶

عبّاس بن فضله، ۴۲۳

عبد الجبار، ۱۱۰، ۲۴۵

عبد الرحمن بن حنبل، ۲۷۸

عبد الرحمن بن عوف، ۵۲، ۸۶، ۱۲۹، ۴۳۶، ۴۹۷، ۵۳۳، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۲۴

عبد الرزاق صنعانی، ۱۴۲، ۵۱۹

عبد الله بن ابی سفیان، ۲۷۸

عبد الله بن بریده، ۲۷۸

عبد الله بن ثعلبه، ۳۵۵

عبد الله بن جحش، ۵۸۰، ۶۲۰، ۶۲۹

عبد الله بن جدعان، ۲۲۸، ۲۲۹

عبد الله بن حجل، ۲۷۷

عبد الله بن حرث، ۶۳

عبد الله بن حکیم، ۲۷۸

عبد الله بن حنظله، ۶۳

عبد الله بن خباب بن ارت، ۹۱

عبد الله بن رواحه، ۴۸۵، ۴۸۶

عبد الله بن زبیر، ۳۵، ۶۲، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۵۰۷

عبد الله بن زید انصاری، ۵۶۴

عبد الله بن سعد بن ابی سرح، ۱۲۲، ۱۲۴

عبد الله بن سلّام، ۱۳، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۰

عبد الله بن عبّاس، ۲۷۷، ۲۸۲، ۴۱۵، ۵۰۷

عبد الله بن عمر، ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۱۰۸، ۲۶۲، ۳۵۷، ۳۵۹، ۵۶۸

عبد الله بن عمرو عاص، ۶۴

عبد الله بن فضاله مزنی، ۲۷۸

عبد الله بن مسعود، ۱۰۷، ۱۲۴، ۲۷۷، ۴۳۶، ۴۸۲، ۵۱۹، ۵۳۲، ۶۱۹، ۶۲۴

عبد الله بن مغفل، ۶۳

عبد الله بن وهب، ۶۲

عبد الله بن هاشم مرقال، ۲۷۸

عبد الله صیفی، ۳۴

عبد المطلب، ۱۷۲، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۵۳، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۲

۴۱۰، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۳۲، ۴۴۱، ۴۵۶، ۴۶۹، ۵۷۹، ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۱۳، ۶۳۳

عبد الملك بن مروان، ۳۵، ۳۶، ۷۴، ۷۷

عبید بن عمیر، ۷۲، ۷۳

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۶۹

عبید الله، ۳۶۱، ۴۹۹

عتبه بن غزوان مازنی، ۵۸۰

عتبه بن ربیع، ۲۳۱، ۲۶۰، ۳۱۹، ۳۵۴، ۴۰۱، ۴۱۶، ۴۴۱، ۵۹۵، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۳، ۶۱۷

عثمان، ۱۴، ۳۳، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۷۲، ۷۵، ۸۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۱

۲۳۶، ۲۷۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۶۴، ۴۰۳، ۴۳۶، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۱۲، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۱

۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۹۴، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۴۴

عثمان بن عفان، ۵۲۴، ۵۲۶

عثمان بن مظعون، ۵۳۱

عداس، ۱۱، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۴۰۱، ۴۰۲

عدی بن ثابت کوفی، ۷۰، ۹۳

عدی بن حاتم، ۲۷۸

عراق، ۷۶، ۱۱۳، ۱۱۴

عرفات، ۳۶، ۱۷۸

عروه بن زبیر، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۴، ۳۲۳، ۴۱۴

عطاء بن ابی رباح، ۷۳، ۷۸، ۷۹

عطاء بن یزید، ۶۲

عطاء بن یسار، ۶۲

عفیف کندی، ۲۷۷

عقبه بن ابی معیط، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۲۴، ۲۰۷، ۳۴۷، ۳۵۸، ۴۰۷، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۵۹، ۵۱۰، ۵۸۷، ۵۹۶

۶۰۰، ۶۲۶

عقیل، ۱۸۸، ۲۳۴، ۵۹۶، ۶۲۷، ۶۳۴

عکاظ، ۴۰۸

عکرمه، ۴۷۷، ۵۶۷، ۶۴۰

علامه احمدی، ۵۱۴

علامه امینی، ۱۰۶، ۱۱۱، ۲۴۷، ۲۷۷، ۳۹۷

علامه مجلسی، ۱۸۲، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۴۷۳، ۵۰۲

علی قاری، ۱۸۳، ۵۱۳

علی بن ابی طالب (ع)، ۴، ۵، ۷، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۲۱، ۳۳، ۴۰، ۴۱، ۵۲، ۵۳، ۶۵، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱

۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۴، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۲

۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۰۱

۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۲۶، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱

۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۶

سیرت جاودانه ، ج ۱، ص: ۶۷۰

۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۴، ۴۹۴، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۵، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۵۶

عمار، ۱۴، ۵۵، ۲۱۷، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۳، ۴۷۰، ۵۱۱، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۳، ۵۸۲

عمارۀ بن ولید، ۳۲۰، ۳۳۴

عمر بن خطّاب، ۳۳، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۸۷، ۲۴۰، ۲۷۷، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۳، ۴۵۸

۴۷۸، ۴۹۳

عمر بن ذر، ۷۳، ۷۸

عمر بن عبد العزیز، ۴۷، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۰۳، ۱۲۹، ۳۶۱

عمر بن مرّه جهنی، ۲۷۸

عمرو بن حمق خزاعی، ۲۷۸

عمرو بن دینار، ۲۲۱

عمرو بن عاص، ۴، ۳۲، ۵۴، ۵۵، ۶۲، ۶۷، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۳، ۲۷۷، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۵۱۶، ۵۲۷

عمرو بن عبسه، ۲۸۲

عمرو بن عوف، ۴۵۵

عمرو بن لحي، ۱۷۷، ۱۷۸

عمرو بن مره جهنی، ۵۷۴

عمرو ثابی، ۵۱۰

عمیر بن وهب، ۶۳۷

عوف بن صبره سهمی، ۲۸۷

عوف بن مالک، ۶۲، ۷۴، ۷۵

عیاض بن ابی مولی، ۳۶۱

عیسی (ع)، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۸۵، ۳۱۵، ۳۳۵، ۳۳۶

غ

غار ثور، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۲، ۵۰۰، ۵۰۸

غزّالی، ۲۴۵

غزوه بدر اولی، ۵۸۳

غزوه حمراء الاسد، ۵۲

غزوه قرطاء، ۵۰۹

غزوه ابواء، ۵۸۲

غزوه بواط، ۵۸۲

غزوه تبوک، ۴۰

غزوه عالیه، ۴۶۲

غزوه عشیره، ۵۸۲، ۵۹۲

غضیف بن حارث، ۷۴، ۷۷

ف

فارس، ۳۷۸

فاروق، ۴، ۱۰، ۶۶، ۳۵۳، ۳۶۰

فاطمه بنت اسد، ۱۹۹، ۲۳۵، ۴۴۴، ۴۵۶، ۴۶۹

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۷۱

فاطمه مخزومی، ۱۹۸

فرید وجدی، ۱۳۸

فضل بن ابی لهب، ۲۷۸

فلسطین، ۱۶۳

ق

قاضی عبد الجبار، ۳۴۰

قاضی عیاض، ۲۷۲، ۲۹۲، ۵۱۳

قتاده، ۷۳، ۲۱۸، ۴۷۶

قتامه، ۲۷۸

قتیبۀ بن مسلم، ۷۷، ۸۰

قحطان، ۵۵

قرآن، ۷، ۲۰، ۳۱، ۳۸، ۴۴، ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۸۲، ۸۶، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۸،

۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹،

۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۶، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۶۱، ۳۷۰،

۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۸، ۴۰۳، ۴۱۲، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۴۸، ۴۷۷، ۴۸۹، ۵۰۳، ۵۲۵، ۵۴۰، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۳، ۵۹۳، ۶۰۱،

۶۳۱، ۶۳۷، ۶۵۱

قرطبی، ۲۹۲، ۳۹۷

قریش، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۴۲، ۴۳، ۵۸، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۷،

۲۲۹، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴،

۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰،

۳۷۱، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳،

۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲،

۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۵، ۴۷۸، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۲۸، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵،
 ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۳،
 ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲،

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۷۲

۶۵۳، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷

قسطلانی، ۲۱۹، ۲۹۵، ۵۰۱

قصی بن کلاب، ۱۷۳، ۱۷۸

قضاعی بن عامر، ۵۱۵

ی

کتانی، ۶۲، ۶۵، ۵۰۴

کرز بن جابر فهری، ۵۸۳

کسری، ۳۲۷، ۴۳۴

کعب الاحبار، ۴، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۹، ۱۰۰، ۴۸۰، ۵۹۴ سیرت جاودانه ج ۱ ۶۷۲ ک ص : ۶۷۲

ب بن زهیر، ۲۷۸

کعب بن اشرف، ۱۶۹

کعبه، ۵، ۶، ۷، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۸۵، ۱۰۵، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۹، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۵،

۳۶۶، ۳۷۱، ۴۱۷، ۴۸۲، ۵۰۷، ۶۳۵

کلثوم بن هدم، ۴۵۶، ۴۶۹، ۴۷۰

کلینی، ۱۸۸، ۲۳۴، ۵۷۲

کوفه، ۳۳، ۵۶، ۵۷، ۱۰۷، ۱۱۴، ۲۶۱، ۵۹۵، ۶۲۴

کوه صفا، ۲۸۷، ۳۵۲

ل

لیبه، ۳۲۳

م

ماسکه، ۵۹

مالک اشتر، ۲۷۸

مالک بن عباد، ۲۷۸

مالک بن نویره، ۱۲۵

ماوردی، ۱۳۴، ۱۸۲

متقی هندی، ۳۰۴

متوکل عباسی، ۳۶

مجمع البیان، ۴۸۶

محبّ الدین طبری، ۱۹۲

محمد بن ابی بکر، ۲۷۷

محمد بن اسحاق، ۲۷۸

محمد بن جبیر بن مطعم، ۲۳۰

محمد بن سائب کلبی، ۲۷۸

محمد بن سعید، ۲۸۴

محمد بن شهاب زهری، ۴۷، ۵۱۷، ۲۷۸

محمد بن عمرو بن حزم، ۴۷

محمد بن کثیر، ۸۰

محمد بن کعب قرظی، ۷۳

محمد بن مسلمه، ۵۰۹

محمد بن مکندر، ۲۷۸

محمد بن واسع ازدی، ۷۷

محمد بن یوسف ثقفی، ۱۸۸

محمد حنفیه، ۲۷۸، ۴۷۸، ۵۶۷

مدائن، ۴۵، ۹۸

مدینه، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۳۳، ۳۶، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۷۱، ۷۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۵۶، ۲۰۱، ۲۳۲، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۹۰، ۳۰۹، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۷۷، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶،

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۷۳

۴۳۷، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۴۱، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۸، ۵۶۵، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۵۴

مسجد النبی، ۴۷۴

مسجد رسول خدا (ص) ۷۱

مسجد قباء، ۱۳، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۹۳، ۵۰۴

مسجد مدینه، ۱۴، ۲۶۱، ۴۹۳، ۵۲۱

مسجد الاقصی، ۳۵، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸

مسجد الحرام، ۷۸، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۴۴، ۳۵۰، ۳۸۷، ۵۸۱، ۶۳۵

مسروح، ۱۹۰، ۱۹۱

مسروق، ۱۰۷، ۴۷۷

مسعودی، ۱۸۲، ۲۴۱، ۵۰۶

مسلم، ۳۷، ۷۵، ۷۸، ۹۱، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۵۵، ۲۶۱، ۳۰۴، ۴۹۶، ۵۷۲، مسلم بن جندب، ۷۵

مسلم بن یسار، ۷۸

مسیب بن رافع، ۵۰

مشعر الحرام، ۱۷۸

مصعب بن عمیر، ۳۲۴، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۶، ۶۰۹

مطرف بن مغیره، ۳۳

مطعم بن عدی، ۳۲۱، ۳۸۶، ۴۰۱، ۶۲۶

مظفر، محمد حسن، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۰، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۶۳

معاذ بن جبل، ۶۳، ۱۵۹، ۵۳۴

معاویه، ۳۲، ۳۳، ۴۷، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۲، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۴

۲۹۵، ۴۷۹، ۵۱۴، ۵۲۶، ۵۴۱، ۶۱۳، ۶۱۶، ۶۲۵

معتزلی، ۱۴۴، ۳۰۴، ۵۳۶، ۶۱۱، ۶۴۷

معروف الحسنی، ۱۹۶

مغلطای، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۹۲، ۵۰۲، ۵۱۴

مغیره بن شعبه، ۵۶

مقاتل بن سلیمان، ۶۳

مقام ابراهیم، ۳۴

مقداد بن عمرو، ۲۷۷، ۵۸۰

مقدسی، ۲۱۸، ۲۱۹، ۳۳۳، ۳۴۹، ۳۵۱

مقریزی، ۷۴، ۱۲۷، ۶۴۰

مکه، ۵، ۱۱، ۱۳، ۳۴، ۳۵، ۱۲۰، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹

۲۴۸، ۲۵۳

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۷۴

۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۳

۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲

۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۴

۴۴۷، ۴۵۱، ۴۵۶، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۸، ۵۲۵، ۵۳۵، ۵۴۱

۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۸۱، ۵۸۸، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۶، ۶۳۷

۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۵۰

ملا علی قاری، ۲۹۲، ۵۱۳

موته، ۳۳۶، ۴۶۲، ۶۱۶

موسی (ع)، ۶۰، ۶۷، ۹۹، ۲۶۵، ۱۳۹، ۳۷۶، موطأ، ۱۳۹

ن

نجاشی بن حارث بن کعب، ۲۷۸

نجاشی، ۲۷۸، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۵۵۹، ۵۷۲، ۵۷۴

نجران، ۱۷۵، ۲۲۴، ۳۱۱، ۳۸۷، ۴۹۸، ۵۱۶، ۵۱۷

نزهة الجلیس، ۵۰۱

نسائی، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۴۲، ۲۴۱

نضر بن حارث، ۶۲۶

نوح (ع)، ۲۴۵، ۳۸۳

نووی، ۲۰۱، ۲۹۲، ۳۴۱

نهروان، ۱۱۳، ۱۲۵

نینوا، ۲۶۰، ۴۰۱

و

واقدی، ۱۹۳، ۲۷۰، ۲۸۸، ۳۳۳، ۳۶۴، ۴۹۴، ۵۱۶، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۹۹، ۶۳۰، ۶۴۷

ورقه بن نوفل، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵

ولید بن جابر، ۲۷۸

ولید بن عبد الملک، ۳۶

ولید بن یزید اموی، ۳۵

ولید بن مغیره، ۲۳۷، ۳۱۹، ۳۳۹، ۴۰۳

وهب بن عبد مناف، ۱۸۱

وهب بن کیسان، ۱۰۴، ۲۷۴

وهب بن متبه، ۶۲، ۱۰۰

ه

هارون الرشید، ۱۸۸

هاشم مرقال، ۲۷۷

هاله، ۷، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۳۲۴

سیرت جاودانه، ج ۱، ص: ۶۷۵

۴۴۳

هبل، ۱۷۷

هشام بن عبد الملک، ۳۲، ۳۴، ۷۴، ۲۶۱

هند، ۷، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۴۴۳، ۶۴۴

یاقوت حموی، ۲۵۳، ۵۰۴

یثرب، ۱۱، ۱۶۴، ۳۵۸، ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۳، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۵۰۲، ۵۴۶، ۵۵۴، ۵۸۹، ۶۱۷، ۶۵۰

یحیی (ع)، ۲۴۶

یحیی بن عمر، ۵۱۳

یحیی بن معین، ۱۴۳

یرموک، ۵۱۶

یزید کناسی، ۲۴۶

یعقوب بن سفیان فسوی، ۴۹۷

یعقوبی، ۱۸۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۲۸، ۴۹۶، ۵۵۴

یمن، ۱۷۶، ۱۹۸، ۲۸۴، ۳۲۷، ۳۷۸، ۴۳۴، ۴۳۵، ۵۵۴

سیرت جاودانه، ج ۲، ص: ۳

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن

منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

(الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

(ب) تولید صداها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

(ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

(د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

(ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

(ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

(ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بَدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

مرکز تحقیقات ایرانی
فائده‌ها
اصفهان



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹